

الكتاب: توضيح المسائل (فارسي)

المؤلف: الشيخ وحيد الخراساني

الجزء:

الوفاء: معاصر

المجموعة: فقه الشيعة (فتاوى المراجع)

تحقيق:

الطبعة:

سنة الطبع: ١٤٢١

المطبعة: نگارش - قم

الناشر: مدرسه باقر العلوم عليه السلام - قم

ردمك:

ملاحظات:

توضیح المسائل
مطابق با فتاوی
حضرت آية الله العظمی حاج شیخ حسین وحید خراسانی دام ظلّه

(۱)

بسم الله الرحمن الرحيم
توضیح المسائل
حضرت آية الله العظمى حاج شيخ حسين وحيد خراسانى
ناشر: مدرسه باقر العلوم عليه السلام - قم
چاپ: نگارش
۱۴۲۱ هـ ق. ۱۳۷۹ هـ ش

بسم الله الرحمن الرحيم
تذکر: ترجمه آیات و روایات ذکر شده
در پاورقی و همچنین مشخصات کتب و واژه‌نامه مختصری که برای رساله عملیه
تهیه شده، توسط ناشر انجام گرفته است.
* در مواردی که بخشی از آیه و یا روایت
در متن وجود دارد، شماره آیه
و نشانی روایت و ترجمه همان بخش در پاورقی
آورده شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله
الطاهرين ولا سيما بقية الله في الأرضين

این رساله در فروع دین است، ولی به ملاحظه آشنایی با اصول دین این مقدمه نوشته شده است، و چنان که نور مراتبی دارد و نور آفتاب و شمع هر دو از مراتب حقیقت نور است، معرفت به اصول دین مبین اسلام هم مراتبی دارد، و این مقدمه شمعی است برای پویندگان این راه در حد آشنایی با اصول دین، نه در حد تحقیق عمیق.

و در این مقدمه از نظر عقلی به وجوهی استدلال شده که مبتنی بر مقدمات سهل تر باشد، و از نظر نقلی به منقولاتی استناد شده که در کتب حدیث عامه و خاصه و تواریخ معروف آمده است، و اخبار به آنها - هر چند ناقل ثقه یا آنچه که نقل شده مورد وثوق بوده - مستند به مأخذ نقل است.

واستضاءه از انوار آیات و روایات در مبانی دین به این جهت است که کتاب و سنت بیدار کننده فطرت و مشتمل بر دقیق ترین قواعد حکمت است. و در ترجمه روایات، خلاصه و مضمون قریب به مدلول حدیث آورده شده، و به جهت مراعات جنبه عمومی از بعضی نکات فنی صرف نظر شده، و به ملاحظه اختصار تمام جهات مربوط به مطالب طرح نشده است. و قبل از شروع در بیان این اصول توجه به اموری لازم است:

۱ - لزوم تحصیل معرفت:

احتمال وجود مبدأ و معاد مستلزم لزوم جستجو و تحصیل معرفت دینی است، زیرا اگر جهان خالق علیم و حکیم داشته باشد، و مرگ پایان زندگی

انسان نباشد، و خالق انسان از خلقت او هدفی داشته و برای او برنامه ای مقرر کرده، و تخلف از آن موجب شقاوت ابدی باشد، جبلت و فطرت آدمی ایجاب می کند که به این احتمال هر چند ضعیف باشد، به حساب عظمت و اهمیت محتمل ترتیب اثر بدهد، تا کار را بوسیلهء تحقیق به نفی یا اثبات یکسره کند، چنان که اگر احتمال بدهد سیم برق اتصالی پیدا کرده، که بر فرض اتصال، زندگی او طعمهء حریق می شود آرام نمی گیرد تا یقین به زوال خطر پیدا کند.

۲ - نیاز انسان به دین حق:

انسان موجودی است مرکب از تن و روان، و عقل و هوی، و در اثر این ترکیب، فطرت او در جستجوی سعادت مادی و معنوی و رسیدن به کمال مقصود از هستی خویش است.

و از طرفی حیات هر فردی از افراد انسان دو بعد دارد فردی و اجتماعی، مانند هر عضوی از اعضای بدن که گذشته از زندگانی خاص به خود، تأثیر و تأثر متقابل با بقیهء اعضا دارد.

از این رو انسان نیازمند برنامه ای است که تضمین کننده ء سعادت مادی و معنوی و حیات طیبهء فردی و اجتماعی او باشد، و چنین برنامه ای دین حق است که احتیاج به آن ضرورت فطرت انسان است. (فأقم وجهك للدين حنيفا فطرت الله التي فطر الناس عليها). (۱)

و برای هر موجودی کمالی است که رسیدن به آن کمال به جز تبعیت از سنت و آیینی که برای تکامل و تربیت او معین شده میسر نیست، و انسان هم از این قاعده ء عمومی مستثنا نیست. (قال ربنا الذي أعطى كل شيء خلقه ثم هدى). (۲)

۱. سوره ء روم، آیهء ۳۰ (پس به پا دار روی خود را برای دین در حالی که مستقیم در آن باشی به توحید، این فطرت

خداست که مردم را بر آن آفریده است)

۲. سوره ء طه، آیهء ۵۰ (گفت: پروردگار ما آن کسی است که به هر چیزی آفرینش آن را داد پس هدایت کرد)

۳ - اثر دین در زندگی شخصی:

زندگی انسان متن و حاشیه و اصل و فرعی دارد، اصل و متن خود اوست، و حواشی و فروع، آنچه به او تعلق دارد، مانند مال، مقام، همسر، فرزند و بستگان. حب ذات و علائق ذات، زندگی آدمی را با دو آفت غم و اندوه، و نگرانی و ترس به هم آمیخته، غم و غصه برای آنچه ندارد تا به او برسد، و ترس و نگرانی که مبادا حوادث روزگار آنچه را دارد از او بگیرد.

ایمان به خدا هر دو آفت را ریشه کن می کند، چون ایمان به خداوند عالم قادر حکیم و رحیم، او را وادار به انجام وظایفی می کند که برای او مقرر شده، و با انجام وظایف بندگی می داند خداوند به عنایت حکمت و رحمت، او را به آنچه خیر و سعادت اوست و اصل، و از آنچه مایه شر و شقاوت اوست باز می دارد. بلکه با یافتن حقیقتی که هر حقیقتی در برابر او مجاز است، و هر چه غیر اوست سرابی است که نمایش آب است، گمشده ای ندارد، و با ایمان به (ما عندکم ینفد و ما عند الله باق) (۱) آنچه فانی و ناپایدار است برای او جاذبه ای ندارد

که از نداشتنش غمگین و از باختنش نگران باشد (ألا إن أولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون - الذین ءامنوا و كانوا یتقون - لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة لا تبدل لکلمت الله ذلك هو الفوز العظیم). (۲)

آنچه اعصاب آدمی را در این زندگی فرسوده می کند اضطرابها و هیجانهایی است که از شادمانی ظفر به علائق مادی و افسردگی از نرسیدن به آنها حاصل می شود، و لنگر ایمان است که در طوفان این امواج به مؤمن آرامش و اطمینان می دهد (لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما ءاتکم) (۳)، (الذین ءامنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله ألا بذكر الله تطمئن القلوب). (۴)

-
۱. سوره نحل، آیه ۹۶ (آنچه نزد شماست پایان یابد و آنچه نزد خداست پاینده است)
 ۲. سوره یونس، آیه ۶۲، ۶۳، ۶۴ (همانا اولیاء الله نه ترسی بر آنان است و نه محزون می شوند، آنها کسانی هستند که ایمان آوردند و پرهیزکارند، برای آنهاست بشارت در زندگی دنیا و آخرت، تبدیلی برای کلمات خدا نیست، آن همان رستگاری عظیم است)
 ۳. سوره حدید، آیه ۲۳ (تا دریغ نخورید " اندوهگین نشوید " بر آنچه از شما فوت شده و نه شاد شوید بدانچه شما را آمده است)
 ۴. سوره رعد، آیه ۲۸ (آنان که ایمان آوردند و مطمئن می شود دلهای آنان به ذکر خدا، آگاه باشید که به یاد خدا مطمئن می شود دلهای آنها)

۴ - اثر دین در زندگی اجتماعی:

انسان دارای شهوت و غضبی است که با غریزه و افزون طلبی به هیچ حدی محدود نیست، اگر شهوت مال بر او غلبه کند گنجینه های زمین او را قانع نمی کند، و اگر شهوت مقام بر او چیره شود حکومت زمین او را کفایت نمی کند، می خواهد پرچم قدرت خود را بر کرات دیگر برافرازد (وقال فرعون یهمن ابن لی صرحا لعلی أبلغ الاسبب - أسبب السموت). (۱)

هوای سرکش انسان با شهوت شکم و دامن و مال و مقام و استخدام قوه و غضب برای إقناع هوس پایان ناپذیر خود هیچ مرزی نمی شناسد، و از پایمال کردن هیچ حقی صرف نظر نمی کند، و نتیجه حیات انسان با چنین شهوتی جز فساد، و با چنان غضبی جز خونریزی و خانمان سوزی نخواهد بود، زیرا قدرت فکر آدمی با شکستن طلسم اسرار طبیعت و استخدام قوای آن برای رسیدن به آمال نفسانی نامحدود خود، زندگی انسان بلکه کره و زمین را که مهد حیات بشر است به نابودی می کشاند (ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت أیدی الناس). (۲) قدرتی که نفس سرکش را مهار و شهوت و غضب انسان را تعدیل و حقوق فرد و جامعه را تضمین و تأمین می کند، ایمان به مبدأ و معاد و ثواب و عقاب است، که با اعتقاد به خداوندی که (وهو معکم این ما کنتم) (۳) و مجازاتی که (فمن)

يعمل مثقال ذرة خيرا يره - و من يعمل مثقال ذرة شرا يره) (۴) آدمی به هر خیری وادار

و از هر شری بر کنار خواهد بود، و جامعه ای بر مبنای مصالح در بقا و بر کنار از تنازع در بقا به وجود خواهد آمد.

۱. سوره غافر، آیه ۳۶، ۳۷ (و گفت فرعون یا هامان بنیاد کن برای من برجی شاید برسم به اسباب، اسباب آسمانها)

۲. سوره روم، آیه ۴۱ (ظاهر شد فساد در بیابان و دریا بدانچه دستهای مردم فراهم کرد)

۳. سوره حدید، آیه ۴ (و او با شماسست هر جا که باشید)

۴. سوره زلزله، آیه ۷، ۸ (پس هر کس به مقدار سنگینی ذره ای کار خوب کند، می بیند آن را، و هر کس به اندازه و

سنگینی ذره ای کار بد کند، می بیند آن را)

۵ - شرف علم به اصول دین:

فطرت انسان عاشق علم است، زیرا آنچه انسان به او انسان است عقل است، و میوهٔ عقل علم است، از این رو اگر به جاهل بگویند جاهلی با این که می‌داند جاهل است غمگین می‌شود، و اگر به او نسبت علم بدهند مسرور می‌گردد. اسلام که دین فطرت است نسبت علم را به جهل نسبت نور به ظلمت و حیات به موت قرار داده است "إنما هو نور يقع في قلب من يريد الله تبارك و تعالی أن يهديه" (۱)، "العالم بين الجهال كالحي بين الأموات" (۲). ولی باید دانست هر چند هر علمی بالذات شریف است، لیکن مراتب شرافت علوم به اموری مختلف می‌شود، مثلاً شرف علم به شرف موضوع و نتیجه و روش استدلال در آن علم تفاوت پیدا می‌کند، چنان که انسان شناسی از گیاه شناسی اشرف است به نسبت شرف انسان بر گیاه، و علمی که سلامت زندگی انسان را بیمه می‌کند اشرف است از علمی که سلامت مال او را تأمین می‌کند، به نسبت شرف زندگی انسان بر مال، و علمی که بر مبنای برهان نظر می‌دهد اشرف است از علمی که بر مبنای فرضیه نتیجه می‌گیرد، به نسبت شرف یقین بر گمان.

بنابراین اشرف علوم علمی است که موضوع آن خداست، ولی با این ملاحظه که نسبت شرف خداوند متعال به غیر او نسبت اقیانوس به قطره، و نسبت خورشید به ذره نیست، بلکه نسبت غیر متناهی به متناهی است، و به نظر دقیق لاشئی و فقیر بالذات طرف نسبت با غنی بالذات نیست (وعنت الوجوه للحی القيوم). (۳) و ثمره و نتیجه آن ایمان و عمل صالح است که وسیلهٔ سعادت انسان در دنیا و

۱. بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۲۲۵، (این است و جز این نیست که آن "علم" نوری است که واقع می‌شود در قلب آن

کس که خداوند تبارک و تعالی بخواهد او را هدایت نماید)

۲. بحار الانوار جلد ۱، صفحه ۱۷۲ (دانا میان نادانان مانند زنده است میان مردگان)

۳. سورهٔ طه، آیه ۱۱۱ (و خوار شدند چهره‌ها برای حی قیوم)

آخرت و تأمین حقوق فرد و جامعه است (من عمل صلحا من ذکر أو أنثی وهو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة) (۱) و مبنای آن بر علم و برهان و پیروی نکردن از ظن و گمان است (أدع إلى سبیل ربك بالحكمة) (۲)، (ولاتقف ما لیس لك به علم) (۳)، (إن

الظن لا یغنی من الحق شیئا). (۴)

با ملاحظه آنچه گذشت مدلول این حدیث شریف روشن می شود " إن أفضل الفرائض وأوجبها على الإنسان معرفة الرب والإقرار له بالعبودية ". (۵)

۶ - شرط رسیدن به معرفت و ایمان به خداوند متعال:

انسان در مقابل هر پدیده ای در جستجوی پدید آورنده آن است، و فطرت آدمی تشنه پیدا کردن سرچشمه وجود است.

ولی باید دانست که گوهر ایمان و معرفت خداوند متعال که ارزشمندترین جواهر گنجینه علم و معرفت است به مقتضای قاعده عدل و حکمت نصیب کسی که آلوده به ظلم به ایمان و معرفت خداوند است نخواهد شد، زیرا حکمت را به نااهل دادن ظلم به حکمت و از اهل دریغ کردن ظلم به اهل حکمت است. و باید دانست که اعتقاد به نبود مبدأ و معاد ممکن نیست مگر آن که انسان احاطه به تمام هستی و سلسله علل و معلولات پیدا کند، و مبدأ و معاد را نیابد، و تا چنین ادراک محیطی محقق نشده، یقین به نبود مبدأ و معاد محال است، بلکه آنچه ممکن است ندانستن مبدأ و معاد است.

بنابراین مقتضای عدل و انصاف آن است که کسی که شك در وجود خداوند دارد، قولا و عملا به مقتضای شك عمل کند، مثلا اگر کسی احتمال وجودی

۱. سوره نحل، آیه ۹۷ (آن کس که کردار شایسته کند از مرد یا زن و حال آن که مؤمن باشد هر آینه زنده می کنیم او را به حیات پاکیزه)

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۵ (دعوت کن به راه پروردگار خودت به حکمت)

۳. سوره اسراء، آیه ۳۶ (و پیروی نکن آنچه را نیست بدان علمی برای تو)

۴. سوره یونس، آیه ۳۶ (و هر آینه گمان بی نیاز نکند از حق چیزی را)

۵. بحار الانوار، جلد ۴، صفحه ۵۵ (همانا برترین فرائض و واجب ترین آنها بر انسان معرفت پروردگار و اقرار برای او به بندگی است)

می دهد که در صورت وجدان او سعادت جاوید و در صورت فقدان او شقاوت ابدی نصیبش می شود، وظیفهء عقلی او آن است که به قلب و زبان انکار آن نکند، و در مقام عمل به قدری که توان دارد در جستجوی او کوشش کند، و در مقام وظایف عملی رعایت احتیاط نماید، که مبادا خداوندی باشد و تخلف از فرمان او شقاوت ابدی را در پی داشته باشد، همچنان که اگر احتمال وجود سمی در لذیذترین غذا بدهد، به وظیفهء عقلی خود از خوردن آن غذا باید امساک نماید. هر شاکی در وجود خدا به این عدل که واجب عقلی اوست عمل کند، بی شک به معرفت و ایمان خواهد رسید (والذین جهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا) (۱) و اگر نه با آلودگی به ظلم به این حقیقت معرفت آن قدوس متعال میسر نخواهد شد (یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد أوتی خیرا کثیرا) (۲)، (ویضل الله الظالمین و

یفعل الله ما یشاء). (۳)

بعد از توجه به این امور به بیان اصول دین می پردازیم.

راه رسیدن به ایمان به خدا

راههای رسیدن به ایمان به خداوند متعال متعدد است:

برای اهل الله دلیل بر او و وسیلهء معرفت او خود اوست - (أو لم یکف بربک أنه علی کل شیء شهید) (۴)، "یا من دل علی ذاته بذاته" (۵)، "بک عرفتك وأنت

دللتنی

علیک". (۶)

و برای غیر آنان - از جهت اختصار - به چند راه اشاره می کنیم:

۱. سورهء عنکبوت، آیهء ۶۹ (و آنان که جهاد کردند در ما هر آینه هدایت می کنیم البته آنان را به راه های خودمان)

۲. سورهء بقره، آیهء ۲۶۹ (خدا می دهد حکمت را به هر کس که می خواهد و به هر کس حکمت داده می شود خیر بسیار به او داده شده است)

۳. سورهء ابراهیم، آیهء ۲۷ (و گمراه می کند خدا ظالمان را و می کند خدا هرچه خواهد)

۴. سورهء فصلت، آیهء ۵۳ (آیا کفایت نمی کند به پروردگار تو که او بر همه چیز گواه است)

۵. بحار الانوار، جلد ۸۴، صفحهء ۳۳۹، بیان مولی الموحدین (علیه السلام) (ای کسی که بر ذات خودت به ذات خود دلالت کردی)

۶. بحار الانوار، جلد ۹۵، صفحهء ۸۲ بیان زین العابدین (علیه السلام) (به تو شناختم تو را، و تو دلالت کردی مرا بر خودت)

الف: هر گاه انسان به خود و آنچه در حیظه ادراك اوست بنگرد، و هر جزئی از آن را ملاحظه کند، می یابد که نبودن آن ذره محال نیست، و بود و نبود آن ممکن است، و ذات آن نه ضرورت وجود و نه ضرورت عدم دارد، و هر چیزی که بود و نبودش ممکن است محتاج به سببی است که او را موجود کند، مانند دو کفه ترازوی همسنگ که ترجیح يك کفه بر دیگری بدون عامل خارجی ممکن نیست، با این تفاوت که وجود ممکن وابسته به سبب وجود، و عدم آن به نبود سبب وجود است، و چون وجود هر جزئی از اجزای جهان محتاج به دهنده وجود است، آن دهنده وجود یا خود اوست و یا همانند او از سایر موجودات، اما خود او با آن که دارنده وجود نیست چگونه می تواند آنچه را ندارد، بدهد، و اما همانند او که همچون او نتواند به خود هستی دهد، چگونه می تواند به غیر خود هستی ببخشد، و این حکم که بر هر جزئی از جهان جاری است، بر کل جهان هم جاری است.

چنان که وجود فضایی روشن که از خود روشنی ندارد، دلیل وجود مبدئی برای این روشنایی است که به خود روشن باشد نه به غیر، چه اگر چنین مبدئی نباشد ممکن نیست فضایی روشن شود، زیرا آنچه در ذات خود تاریک است محال است به خود روشنی بخشد تا چه رسد به غیر.

به این جهت وجود کائنات و کمالات وجود - مانند حیات و علم و قدرت - دلیل بر وجود حقیقتی است که وجود و حیات و علم و قدرت او به خود اوست و وابسته به غیر نیست (أم خلقوا من غیر شیئ أم هم الخلقون) (۱)، عن أبي الحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) أنه دخل علیه رجل فقال له: یا ابن رسول الله ما الدلیل علی

حدوث العالم؟ فقال: " أنت لم تكن ثم كنت وقد علمت أنك لم تكون نفسك ولا كونك من هو مثلك ". (۲)

-
۱. سوره طور، آیه ۳۵ (آیا آفریده شدند از غیر چیزی یا ایشانند آفرینندگان)
 ۲. بحار الانوار جلد ۳، صفحه ۳۶ (مردی بر حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) وارد شد، پس گفت یا بن رسول الله دلیل بر حدوث عالم چیست؟ حضرت فرمود: تو نبودی بعد بود شدی، و هر آینه دانستی که همانا خودت خود را به وجود نیاوردی و نه آن کس که مثل تو است تو را به وجود آورده است)

ابوشاكر ديصانى از امام ششم (عليه السلام) پرسيد: دليل آن كه براى تو صانعى است چيست؟

فرمود: " وجدت نفسى لا تخلو من احدى الجهتين، اما ان اكون صنعتها و كانت موجودة، او صنعتها و كانت معدومة، فان كنت صنعتها و كانت موجودة فقد إستغنيت بوجودها عن صنعتها، وان كانت معدومة فانك تعلم ان المعدوم لا يحدث شيئا، فقد ثبت المعنى الثالث ان لى صانعا وهو الله رب العالمين. " (۱)

چيزى كه نبود و موجود شد، يا خود او، خود را موجود کرده، يا غير او، اگر خودش، خود را موجود کرده، يا هنگامى كه موجود بوده سبب وجود خود شده، يا هنگامى كه نبوده، در صورت اول، به موجود، وجود بخشیدن است و محال، و در صورت دوم بايد معدوم، علت وجود شود، و آن هم محال است، و اگر غير او، او را به وجود آورده، اگر آن غير مانند آن چيز نبوده و موجود شده، حكم او، حكم همان چيز است.

پس به ضرورت عقل، هر چه نبوده و موجود شده، بايد وجود آورنده و سازنده اى داشته باشد كه عدم و نيستى در ذات او راه ندارد. از اين رو تمام تطورات و پديده هاى جهان، دليل وجود پديد آورنده ايست كه پديد آورنده ندارد، و مصنوعات و مخلوقات خالقى است كه مصنوع و مخلوق نيست.

ب: اگر در بيابانى ورقى پيدا شود كه حروف الفبا بر آن به ترتيب از الف تا ياء نوشته شده باشد، ضمير هر انسانى شهادت مى دهد كه نقش حروف و ترتيب آنها اثر ادراك و فهم است، و اگر تأليف كلمه را از آن حروف، و تأليف كلام را از كلمات ببيند به نسبت دقت تأليف و تركيب به دانش و بينش نويسنده ايمان مى آورد، و از نظم و دقت گفته و نوشته بر علم و حكمت گوينده و نويسنده استدلال مى كند، آيا تركيب يك گياه از عناصر اوليه آن از جمله بندى يك سطر كتاب كه دليل غير قابل انكار بر علم نويسنده است كمتر است؟!

آیا چه علم و حکمتی است که در آب و خاک مایهء پوسیدن و مرگ پوست دانه را فراهم کرده و مغز آن را به حیات گیاهی زنده می کند؟! ریشه را قدرتی می دهد که زمین را بشکافد و در ظلمت خاک قوت و غذای گیاه را جذب کند، و در هر قسمت از سفرهء خاک قوت درختان مختلف را مهیا کرده، که هر گیاهی و درختی غذای مخصوص خود را بیابد، و ریشهء هر درختی را طوری قرار داده که جز قوت مخصوص خود را که میوهء مخصوص آن درخت را می دهد جذب نکند، و با قوهء جاذبهء زمین مبارزه کند، و آب و غذا را به ساقه و

شاخه بفرستد، و مقارن با فعالیت ریشه در دل خاک برای جستجوی غذا و آب، فعالیت ساقه در فضا برای تهیهء نور و هوا شروع شود " کل میسر لما خلق له " (۱) و هر

چه کوشش شود ریشه ای را که برای فرورفتن در اعماق خاک ساخته شده، و ساقه ای را که برای سر کشیدن به فضا پرداخته شده از آن سنت حکیمانه باز دارند، و بر عکس، ریشه را به جانب فضا و ساقه را به زیر خاک ببرند، آن دو با قانون شکنی مبارزه می کنند، و مسیر طبیعی خود را می پیمایند (ولن تجد لسنة الله تبديلا). (۲)

تنها تأمل در آفرینش يك درخت و عروقی که از ریشهء آن به هزاران برگ با نظامی بهت انگیز کشیده شده، و قدرتی که به هر سلولی از سلولهای برگ داده شده که آب و غذای خود را به توسط ریشه از اعماق زمین جذب کند، کافی است که انسان ایمان به علم و حکمت نامتناهی بیاورد (أمن خلق السموت و الارض وأنزل لكم من السماء ماء فأنبثنا به حدائق ذات بهجة ما كان لكم أن تنبتوا شجرها أءله مع الله بل هم قوم يعدلون) (۳)، (ءأنتم أنشأتم شجرتها أم نحن

۱. بحار الانوار، جلد ۴، صفحهء ۲۸۲ (هر چیزی میسر است برای آنچه آفریده شده برای آن)

۲. سورهء احزاب، آیهء ۶۲ (و هر گز برای سنت خدا تبدیلی نمی یا بی)

۳. سورهء نمل، آیهء ۶۰ (آیا چه کسی آفرید آسمانها و زمین را و نازل کرد برای شما از آسمان آبی،

پس رویانیدیم به آن

باغهایی که دارای خرمی است، نبود برای شما که برویانید درخت آنها را، آیا الهی است با الله، بلکه آنها

قومی

هستند که عدول می کنند از حق)

المنشئون) (۱)، (وَأُنَبِّتُنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ). (۲)
به هر گیاهی و درختی که بنگرید از ریشه تا میوه اش آیت علم و قدرت و
حکمت حق است، و سر سپرده در مقابل آیینی است که برای پرورش آن مقرر
شده است (والنجم والشجر يسجدان). (۳)
همچنان که تأمل در زندگی هر حیوانی راهنمای آدمی به خداست.
ابوشاگردیصانی بر امام ششم (علیه السلام) وارد شد، و گفت: یا جعفر بن محمد،
مرا

بر معبود من دلالت کن، طفل صغیری با تخم مرغی بازی می کرد، امام (علیه
السلام) آن

تخم مرغ را گرفت و فرمود: " ای دیصانی این حصارى است مکنون، پوستی
غلیظ دارد، و زیر پوست غلیظ پوست رقیقی است، وزیر آن پوست رقیق طلای
مایعی و نقره و روانی است که هیچ يك به دیگری مخلوط نمی شود، نه از اندرون
این حصار محکم مصلحی بیرون آمده تا خبر از اصلاح آن بدهد، و نه از بیرون
مفسدی در آن داخل شده تا خبر از افساد آن بدهد، نه کسی می داند این تخم مرغ
برای نر یا برای ماده آفریده شده است. " (۴)

آیا آن حصار محکم از ماده و آهکی تصفیه شده را که در آن اسراری نهفته
است، کدام تدبیر ساخته که از دانه هایی که مرغ می خورد جدا کرده، و در تخم
دان

او همچون مأمنی برای پرورش جوجه فراهم کرده، و در آن نطفه را مانند گوهری
در صدف جا داده، و چون جوجه از مادر جداست و در دوران جنینی رحمی
نیست که از آن غذا بگیرد، غذای او را در همان حصار کنار او آماده کرده، و بین
جدار آهکی غلیظ و جوجه و غذای او، پوست لطیفی را که از غلظت آن حصار
آسیبی به جوجه و غذای او وارد نشود قرار داده، و در آن عرصهء تاریک و ظلمانی
اعضا و قوای جوجه از استخوانها و عضلات و عروق و اعصاب و حواس که
تنها مطالعه در ساختمان چشم آن حیوان محیر العقول است هر يك را به جای

۱. سوره ء واقعه، آیهء ۷۲ (آیا شما پدید آوردید درختش را یا ما یم پدید آوردنگان)

۲. سوره ء حجر، آیهء ۱۹ (و رویانیدیم در آن از هر چیز موزون و سنجیده شده)

۳. سوره ء الرحمن، آیهء ۶ (و گیاه و درخت سجده می کنند)

۴. بحار الانوار، جلد ۳، صفحهء ۳۱

خود به وجود آورده، و چون باید برای ارتزاق، دانه ها را از لابلاي سنگ و خاك تهيه كند، دهان او را به منقاري از جنس شاخ مجهز مي كند كه از بر خورد با سنگ هاي زمين آسيب نبيند، و براي اين كه رزق او فوت نشود، چينه داني به او مي دهد كه هر دانه را پيدا مي كند از دست ندهد و در آن محفظه نگهداري كند كه به تدريج به هاضمه تحويل دهد، و پوست او را به بال و پر مي پوشاند و به اين وسيله از سرما و گرما و آسيبها و آزار جانوران آن پوست لطيف را حفظ مي كند، گذشته از ضروريات و واجبات زندگي حيوان از مستحبات هم كه آرايش ظاهر اوست غفلت نمي كند، و آن بال و پر را به رنگهاي دل پذير رنگ آميزي مي كند، كه

امام (عليه السلام) فرمود: " تنفلق عن مثل ألوان الطواويس ". (۱)
و چون براي اين تكامل حرارت موزون سينهء مرغ لازم است، حيواني كه فقط تاريخي شب او را از حركت و تلاش باز مي دارد، ناگهان حالي پيدا مي كند كه از تكاپو مي افتد، و تا زماني كه احتياج به آن حرارت است بر روي تخم منحوايد.
آيا كدام حكمت است كه اين خمودي را بر مرغ مسلط مي كند تا جنبش حيات را در جوجه به وجود آورد؟! و كدام استاد است كه به او مآموزد كه تخم را در شبانه روز بگرداند تا تعادل اعضا به هم نخورد، و هنگامي كه خلقت جوجه تمام شد، جوجه را راهنمائي مي كند كه با منقار خود حصار محكم را بشكند، و پا به عرصهء جهاني بگذارد كه براي زندگي در آن جهان، آن اعضا و قوا به او داده شده، و مرغی كه به غريزهء حيواني جز جلب ملايمت و دفع ناملايمت حيات خود، عامل ديگري در او مؤثر نبود، ناگهان انقلابي در او به وجود مي آيد، كه براي حفظ جوجه سينهء خود را سپر بلا مي كند، و تا وقتي كه جوجه احتياج به نگهباني دارد اين عاطفه در او باقي مي ماند؟!
آيا مطالعه در يك تخم مرغ كافي نيست كه ما را راهنمائي كند به آن كس كه (خلق فسوی - والذی قدر فهدی). (۲)

۱. بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۳۲ (شكافته مي شود و همانند رنگهاي طاووسها نمايان مي گردد)
۲. سورهء اعلى، آيهء ۲ و ۳ (آن كس كه آفريد پس راست و برابر كرد و آن كه تقدير كرد پس هدايت كرد)

به این جهت امام (علیه السلام) فرمود: " اتری لها مدبرا؟ قال: فأطرق مليا، ثم قال: أشهد أن

لا إله الا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمدا عبده ورسوله، وأنتك امام وحنة من الله على خلقه وانا تائب مما كنت فيه ". (۱)

آری همان علم و قدرت و حکمتی که در ظلمت خاک دانه را و در تاریکی پوست تخم جوجه را برای هدف و غرضی می پروراند، در ظلمات شکم و رحم مادر نطفهء آدمی را که در ابتدا حیوانی است ذره بینی، فاقد جمیع اعضا و قوای انسانی، برای زندگی در خارج رحم به جهازهای مختلف مجهز می کند. به طور نمونه استخوانها را با اشکال و اندازه های مختلف به تناسب وظایف آنها، و عضلات را برای حرکات گوناگون در جنین به وجود می آورد، به وسیلهء تشکیلات حیرت انگیز مغز مشعل ادراک را روشن، و به فعالیت قلب که در بیداری و خواب سالی میلیونها مرتبه می زند، حرارت حیات را در این کانون زندگی حفظ می کند.

تأمل در ساده ترین ترکیب بدن آدمی برای ایمان به تقدیر عزیز علیم کافی است، مثلا سه قسم دندان در دهان کار گذاشته، ثنایا جلو و انیاب بعد از آن و طواحن کوچک بعد از آن و طواحن بزرگ در آخر دهان، (۲) اگر طواحن جلو و ثنایا و انیاب به جای طواحن می روید، آیا در بریدن و جویدن غذا تا نقش این ترتیب در زشتی و زیبایی چهره چه اثری به جا می گذاشت؟! اگر ابرو به جای آن که بالای چشم است زیر چشم می بود، یا سوراخهای بینی به جای این که رو به پایین است رو به بالا بود چه می شد؟! عمران و آبادی زمین از زراعت گرفته تا محکم ترین بنا و ظریف ترین صنعت به سر انگشت انسان و رویدن ناخن از آن بستگی دارد. آیا چه حکمتی است که مادهء ناخن را در غذای آدمی فراهم، و با تشکیلات

۱. بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۳۲ (امام فرمود آیا مدبری برای آن می بینی؟ پس مدتی طولانی سکوت کرد و سپس

شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر و امامت آن حضرت داد و نسبت به آنچه در آن بود توبه نمود) ۲. ثنایا: دندانهای پیش، انیاب: دندانهای نیش، طواحن: دندانهای آسیا.

حیرت انگیز هضم و جذب در عروق وارد، و آن را به سر انگشت انسان می رساند، و برای تأمین غرض از خلقت آن، پیوند و ارتباطی بین ناخن و گوشت برقرار می کند، که جدا کردن آن دو از هم طاقت فرسات، و پس از تحصیل غرض باز آن دو را از هم جدا می کند، که ناخن به آسانی چیده شود؟! عجب آن است که در همان غذایی که مادهء ناخن با آن صلابت برای پویایی تهیه شده، مادهء شفافی هم در کمال لطافت برای بینایی آماده شده، که بعد از طی مراحل هضم و جذب به چشم برسد.

اگر در تقسیم رزق معلوم این دو، کار بر عکس می شد، و ناخن از درون چشم می روید و آن مادهء شفاف به سر انگشت می رسید، چه اختلالی در نظام حیات بشر پیش می آمد؟!

اینها نمونه ای از ساده ترین آثار علم و حکمت است که محتاج به دقت نظر نیست (وفي أنفسكم أفلا تبصرون) - (۱) تا چه رسد به عمیق ترین اسراری که محتاج

به تخصص در تشریح و وظایف الاعضاء و موشکافی ها به وسیله ذره بین ها و افکار است (أو لم يتفكروا في أنفسهم). (۲)

آری، این موجودی که حکمت پوست آن بعد از آن همه کاوشهای علمی هنوز مستور است، باید دید که در باطن و مغز او چه غوغایی است، از شهوتی که برای جلب ملایمات و غضبی که برای حفظ آنها و دفع ناملایمات به او عنایت شده، تا عقلی که برای تعدیل این دو از جهت عملی و هدایت حواس از جهت نظری به او افاضه شده است (وإن تعدوا نعمة الله لا تحصوها). (۳)

چنین کتاب حکمتی با چه قلم علم و قدرتی بر قطرهء آبی نوشته شده است؟! (فلينظر الانسن مم خلق - خلق من ماء دافق) (۴)، (يخلقكم في بطون أمهتكم خلقا من بعد خلق في ظلمت ثلث). (۵)

-
۱. سورهء ذاریات، آیهء ۲۱ (و در خودتان آیا نمی بینید)
 ۲. سورهء روم، آیهء ۸ (آیا تفکر نکردند در خودشان)
 ۳. سوره نحل، آیهء ۱۸ (و اگر بشمارید نعمتهای خدا را نشود به حساب در آورید آنها را)
 ۴. سورهء طارق، آیهء ۵، ۶ (پس باید نظر کند انسان از چه آفریده شده، آفریده شد از آبی جهنده)
 ۵. سورهء زمر، آیهء ۶ (مآفریند شما را در شکمهای مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینش در تاریکیهای سه گانه)

این چه علم و قدرت و حکمتی است که از حیوان ذره بینی شناور در آن ماء مهین بشری آفرید که مشعل ادراکش اعماق آفاق و آنفس را کاوش کند (إقرأ و ربك الاكرم - الذی علم بالقلم - علم الإنسن ما لم یعلم) (۱) و زمین و آسمان را میدان جولان اندیشه و قدرت خود قرار دهد؟! (ألم تروا أن الله سخر لكم ما في السموت و ما في الارض وأسبغ علیکم نعمه ظهره و باطنه و من الناس من یجدل فی الله به غیر علم و لاهدی و لا کتب منیر). (۲)

آیا در مقابل عظمت این علم و قدرت و رحمت و حکمت، آدمی چه می تواند بگوید بجز آنچه خود او فرمود: (فتبارک الله أحسن الخلقین) (۳) و چه می تواند بکند جز آن که به خاک بیفتد و سر بر آن آستان جلال بساید و بگوید " سبحن ربی الاعلی و بحمده "

به مقتضای آیه کریمه (سنریهم ءأیتنا فی الافاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق) (۴) باید نظری هم به آفاق جهان دوخت، که میلیون ها خورشید و ماه و ستارگان که نور بعضی از آنها بعد از هزاران سال نوری - که سیر نور در هر ثانیه تقریباً سیصد هزار کیلومتر است - به زمین می رسد، و حجم بعضی از آنها میلیونها برابر کره زمین است، چنان فاصله آنها با یکدیگر حساب شده، و هر یک در مدار معینی قرار گرفته، و به جاذبه و دافعه عمومی تعادلی میان آنها بر قرار شده که راه هر گونه تصادم و تزاممی بین این کرات بسته شده (لا الشمس ینبغی لها أن تدرك القمر و لا الیل سابق النهار و کل فی فلك یسبحون). (۵)

-
۱. سوره علق، آیه ۳، ۴، ۵ (بخوان و پروردگارت بزرگوارتر است، همان کسی که به وسیله قلم آموخت، و تعلیم کرد به انسان آنچه را نمی دانست)
 ۲. سوره لقمان، آیه ۲۰ (آیا نمی بینید که خدا مسخر کرد برای شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و فراوان کرد بر شما نعمتهای خویش را آشکار و نهان و بعضی از مردمانند که مجادله می کند در خدا به غیر علم و نه هدایت و نه کتاب نور بخش)
 ۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۴ (پس بلند مرتبه است خداوند که بهترین آفرینندگان است)
 ۴. سوره فصلت، آیه ۵۳ (زود است که بنمایانیم به آنها آیات خویش را در سراسر گیتی و در خود ایشان تا این که روشن شود برای آنها که بدرستی اوست حق)
 ۵. سوره یس، آیه ۴۰ (نه خورشید را سزاوار است که ماه را دریابد و نه شب بر روز سبقت می گیرد، و هر یک در فلکی شناورند)

زمین را که کانون زندگی انسان است به وسیلهء جو محیط بر آن از برخورد هزاران شهاب پراکنده در فضا در روز و شب که با برخورد به آن بخار می شوند، مصونیت بخشیده است.

فاصلهء خورشید را با زمین طوری قرار داده که از نظر نور و حرارت شرایط تربیت معادن و نباتات و حیوان و انسان به بهترین وجهی مهیا شود. حرکت وضعی و انتقالی زمین به گونه ای حساب شده که هر آنی در قسمت عمدهء کرهء زمین، طلوع و غروب و روز و شب موجود باشد، و به طلوع آفتاب از

نور و حرارت خورشید کانون زندگی گرم و روشن، و فعالیت برای معاش شروع شود، و به غروب آفتاب ظلمت شب که مایهء آرامش و سکونی که لازمهء ادامهء حیات و تجدید نشاط است خیمه زند، تا از تداوم تابش خورشید و انقطاع کلی آن نظام حیات مختل نشود (وهو الذی جعل الیل والنهار خلفة لمن أراد أن یدکر) (۱)، (ومن رحمته جعل لکم الیل والنهار لتسکنوا فیه ولتبتغوا من فضله) (۲)، (قل)

أرءیتم إن جعل الله علیکم الیل سرمداً إلی یوم القیمة من إله غیر الله یأتیکم بضیاء أفلا تسمعون). (۳)

نور و ظلمت و روز و شب با نهایت تضاد و تعاند دست به دست یکدیگر داده و برای انجام یک هدف کار می کنند، و از طرفی به وسیلهء روز آنچه در زمین است و به وسیلهء شب آنچه در آسمان است در برابر دید آدمی گذاشته می شود تا در

شبانہ روز ملک و ملکوت آسمان و زمین در معرض دید بصر و بصیرت آدمی باشد.

و شب و روز کتاب وجود را برای انسان ورق می زند تا آیات خدا را در صفحهء زمین و آسمان بخواند (أو لم ینظروا فی ملکوت السموت والارض و ما

۱. سورهء فرقان، آیهء ۶۲ (و اوست آن که گردانید شب و روز را جایگزین همدیگر برای آن کس که بخواهد متذکر شود)

۲. سورهء قصص، آیهء ۷۳ (و از رحمتش قرار داد برای شما شب و روز را برای این که آرامش بگیریید و از فضل او طلب کنید)

۳. سورهء قصص، آیهء ۷۱ (بگو آیا دیده اید اگر بگرداند خدا بر شما شب را همیشگی تا روز قیامت، کیست خدایی غیر

از الله که روشنایی بیاورد برای شما، آیا پس چرا نمشنوید؟)

خلق الله من شيء (۱)، (و كذلك نرى إبراهيم ملكوت السموات والارض وليكون من الموقنين). (۲)

انسانی که انعکاس قوانین و اسرار کائنات را در ذهن بشر ملاک علم و حکمت می داند، چگونه ممکن است سازنده مغز و ذهن و فکر دانشمندان و قانون گذار قوانین حاکم بر جهان و پدید آورنده اسرار نظام هستی را فاقد علم و حکمت بداند، با آن که نسبت آنچه از قوانین جهان در ذهن تمام دانشمندان منعکس شده با آنچه برای آنان مجهول مانده است نسبت قطره به دریا است (وما أوتيتم من العلم إلا قليلا) (۳)

چگونه می توان باور داشت نسخه بردار خطوطی از کتاب هستی، عالم و حکیم باشد، ولی نویسنده کتاب وجود و سازنده نسخه بردار و دستگاه استنساخ بی شعور و بی ادراک باشد؟! به این جهت فطرت منکر خالق دانا و توانا هم شهادت به وجود او می دهد (ولئن سألتهم من خلق السموات والارض وسخر الشمس والقمر ليقولن الله فأنى يؤفكون) (۴)، (ولئن سألتهم من خلق السموات والارض ليقولن خلقهن العزيز العليم). (۵)

مردی از منکرین خدا بر امام هشتم (علیه السلام) وارد شد، امام به او فرمود: اگر گفته

شما درست باشد و حال آن که چنین نیست، ما از نماز و روزه و زکات و اقرارمان ضرری نکردیم (زیرا وظایف دینی که ایمان و عمل صالح و ترك منكرات است، موجب آرامش روح و اصلاح جامعه است، و بر فرض که عبث و بیهوده باشد، تحمل این اعمال، در مقابل احتمال وجود مبدأ و معاد، رنج و ضرر قلیلی است که برای دفع شر و جلب خیر کثیر محتملی که حدی برای آن نیست، لازم است.)

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۵ (آیا نظر نمی کنند در ملکوت آسمانها و زمین و آنچه که خدا از هر چیز خلق کرده)

۲. سوره انعام، آیه ۷۵ (و همچنان نشان می دهیم به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را و برای این که از یقین کنندگان باشد)

۳. سوره اسراء، آیه ۸۵ (و داده نشدید از علم مگر کمی را)

۴. سوره عنکبوت، آیه ۶۱ (و هر آینه اگر از آنها سؤال کنی کیست که آفریده است آسمان و زمین را و مسخر کرده است)

خورشید و ماه را، هر آینه می گویند البته الله، پس به کجا به دروغ رانده می شوند)

۵. سوره زخرف، آیه ۹ (و هر آینه اگر از آنها سؤال کنی کیست که آفریده است آسمان و زمین را، هر آینه البته می گویند)

آفرید آنها را عزیز علیم)

آن مرد گفت: آن خدایی که می گویی چگونه است و کجاست؟
امام (علیه السلام) فرمود: او به این اینیت و به کیف کیفیت داده است. (او آفریننده و این و

مکان، و کیف و چگونگی است، و مخلوق، از اوصاف و احوال خالق نمی شود، و نتیجهء اتصاف خالق به اوصاف خلق، احتیاج خالق به خلق است، و به این جهت خداوند متعال به کیف و مکانی محدود و به حسی محسوس و به چیزی سنجیده نمی شود.)

آن مرد گفت: هرگاه به یکی از حواس احساس نمی شود، پس نیست.
امام (علیه السلام) فرمود: چون حس تو از ادراک او عاجز شد، منکر او شدی، و ما چون

حواس را از ادراک او عاجز یافتیم، یقین کردیم که او پروردگار ماست. (کسی که موجودات را به محسوسات منحصر می کند، غافل از آن است که حس موجود است، ولی محسوس نیست، بینایی و شنوایی هست، ولی دیدنی و شنیدنی نیست، انسان ادراک می کند غیر متناهی محدود نیست، با این که هر محسوسی محدود و متناهی است، و چه بسیار موجودات ذهنی و خارجی هستند که ماوراء حس و محسوساتند، و آن شخص به پندار انحصار موجود به محسوس منکر خالق حس و محسوس شد، و امام (علیه السلام) او را به این حقیقت هدایت کرد که خالق

حس و محسوس و وهم و موهوم و عقل و معقول، در حس و وهم و عقل نمی گنجد، زیرا قوهء مدرکه بر آنچه ادراک می کند احاطه دارد، و آن قوه مخلوق خداست، و خالق بر خلق احاطه دارد، پس ممکن نیست خالق حس و وهم و عقل که محیط بر آنها است، در حیطهء ادراک آنها قرار گیرد، و محیط، محاط بشود، و اگر خداوند متعال، محسوس یا موهوم یا معقول شود، با آنچه به این قوا ادراک می شوند شبیه و شریک است، و جهت اشتراک، مستلزم جهت اختصاص است، و ترکیب خاصیت مخلوق است، پس اگر خداوند متعال، در حس و وهم و عقل بگنجد، مخلوق است نه خالق.)

آن مرد پرسید: خدا از کی بوده؟
امام (علیه السلام) فرمود: تو بگو، از کی نبوده. (خداوندی که قیوم زمان و زمانیات

و

مجردات و مادیات است، عدم و نیستی و زمان و مکان در ساحت قدس او راه ندارد.)

از امام (علیه السلام) پرسید: پس دلیل بر او چیست؟
آن حضرت او را به آیات خداوند در انفس و آفاق هدایت کرد، و به تأمل در بنیان بدن تذکر داد، که از وجود این بنا و دقایق صنع و لطایف حکمتی که در ساختمان آن به کار رفته، به وجود علم و حکمت بانی این بنا، پی ببرد، و او را به دقت نظر در ابر و باد و حرکت خورشید و ماه و ستارگان وا داشت، که به تفکر در عجایب قدرت و غرایب حکمت در اجرام آسمانی به تقدیر عزیز علیم برسد، و از حرکت متحرکات علوی به محرکی منزله از حرکت و تغییر، ایمان بیاورد. (۱)
ج: تطورات ماده و طبیعت دلیل قدرتی برتر از ماده و طبیعت است، زیرا تأثیر ماده و مادی محتاج به وضع و محاذات است - مثلاً آتشی که در حرارت جسمی تأثیر می کند یا چراغی که شعاع آن فضایی را روشن می کند، تا نسبت خاصی به آن جسم و فضا پیدا نکند ممکن نیست آن جسم به حرارت آن آتش گرم، یا آن فضا به نور آن چراغ روشن شود - و چون وضع و نسبت با معدوم محال است، تأثیر ماده و طبیعت در پدیده های مختلفی که در ماده و طبیعت نبوده و به وجود آمده و می آید ممکن نیست، و هر معدومی که در آسمان و زمین موجود می شود، دلیل وجود قدرتی است که تأثیر آن محتاج به وضع و محاذات نیست و ماوراء جسم و جسمانیات است (إنما أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له کن فیکون) (۲)
د: ایمان به خدا در سرشت آدمی است، زیرا انسان به حسب فطرت، خود را موجودی وابسته و محتاج به نقطهء اتکایی می یابد، ولی اشتغال به اسباب و تعلق به علایق مانع از وجدان آن نقطهء اتکا است.
هنگامی که بیچارگی از هر جهت و ناامیدی از هر چاره سازی حاصل شود، و هر چراغ فکری را خاموش و هر دست قدرتی را عاجز ببیند، وجدان خفتهء او

۱. التوحید، صفحهء ۲۵۰.

۲. سوره ءیس، آیهء ۸۲ (این است و جز این نیست امر او هر گاه اراده کند چیزی را که بگوید برای او باش، پس می باشد)

بیدار می شود و بی اختیار از آن غنی با لذات که بالفطره به او متکی است، استمداد می کند (قل من ینجیکم من ظلمات البر والبحر تدعونه تضرعا وخفیة لئن أنجینا من هذه لنكونن من الشکرین) (۱)، (وإذا مس الانسن ضر دعا ربه منیبا إلیه ثم إذا حوله نعمة منه نسی ما کان یدعوا إلیه من قبل وجعل لله أندادا لیضل عن سبیله) (۲)، (هو الذی یسیرکم فی البر والبحر حتی إذا کنتم فی الفلک وجرین بهم بریح طیبة وفرحوا بها جاءتها ریح عاصف وجاءهم الموج من کل مکان وظنوا أنهم أحیط بهم دعوا الله مخلصین له الدین لئن أنجیتنا من هذه لنكونن من الشکرین). (۳)
مردی به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کرد: " یابن رسول الله دلنی علی الله ما هو،

فقد أكثر علی المجادلون وحیرونی. فقال له: یا عبد الله، هل رکت سفینة قط؟ قال: نعم.

قال: فهل کسر بك حیث لا سفینة تنجیک ولا سباحة تغنیك؟ قال: نعم، قال: فهل تعلق

قلبك هنالك أن شیئا من الأشياء قادر علی أن یخلصک من ورطتك؟ قال: نعم، قال الصادق (علیه السلام): فذلک الشیء هو الله القادر علی الإنجاء حیث لا منجی و علی الإغاثة

حیث لا مغیث " (۴)

این معرفت و ارتباط فطری با خداوند، چنان که هنگام بیچارگی به انقطاع مطلق از غیر او وجدان می شود، می توان در حال اختیار به دو بال علم و عمل به آن رسید:

۱. سوره انعام، آیه ۶۳ (بگو کیست که شما را نجات می دهد از تاریکیهای بیابان و دریا، می خوانید او را به زاری و نهان

که اگر نجات بدهد ما را از این تاریکیها هر آینه خواهیم بود البته از شکر گزاران)
۲. سوره زمر، آیه ۸ (و هر گاه برسد انسان را شدتی پروردگار خود را بخواند زاری کنان، بعد از آن چون عطا کند به او

نعمتی، فراموش کند آنچه را که از قبل می خواند و برای خدا همتیانی قرار دهد تا گمراه کند از راهش)
۳. سوره یونس، آیه ۲۲ (اوست که سیر می دهد شما را در بیابان و دریا حتی زمانی که در کشتی باشید و روان شود آن

کشتی با ایشان به بادی خوش و خوشنود شوند به آن، بیایدشان بادی تند و بیایدشان موج از هر سو و گمان برند که

به بلا احاطه شده اند بخوانند خدا را با اخلاص در دین اگر نجات دهی ما را از این هر آینه خواهیم بود البته از

شکر گزاران)

۴. بحار الانوار جلد ۳، صفحه ۴۱ (یابن رسول الله مرا دلالت کن بر الله که او چیست؟ که بسیار

شدند بر من کسانی که
مجادله می کنند و مرا به حیرت انداختند. حضرت فرمود: یا عبد الله آیا هرگز کشتی سوار شدی؟ گفت:
بلی، فرمود:
آیا کشتی شکسته شدی در جایی که نه کشتی است که تو را نجات دهد، و نه شنایی است که تو را بی
نیاز کند؟ گفت:
بلی، فرمود: آیا در آن جا تعلق قلب و خاطر به قادر و توانایی پیدا کردی که تو را از آن ورطه خلاص
کند؟ گفت:
بلی، حضرت فرمود: پس همان الله است که قادر است بر نجات دادن آن جا که نجات دهنده ای نیست
و بر کمک
کردن آن جا که کمک کننده ای نیست)

اول: آن که انسان به نور عقل حجاب جهل و غفلت را بر طرف کند و ببیند که وجود و کمالات هر موجود از خود و به خود او نیست، و بیابد که همه منتهی می شود به ذات قدوسی که (هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شیء علیم) (۱)، (هو الله الخلق البارئ المصور له الاسماء الحسنی). (۲)

دوم: آن که به وسیله طهارت و تقوی کدورت آلودگیها و رذایل نفسانی را از گوهر جان بزداید، که بین خدا و بنده و او جز حجاب جهل و غفلت و کدورت گناه

حاجب و مانعی نیست، که باید با جهاد علمی و عملی بر طرف شود (والذین جهدوا فینا لنهدینهم سبلنا). (۳)

امام ششم (علیه السلام) به ابن ابی العوجاء فرمود: " ویک و کیف احتجب عنک من اراک

قدرته فی نفسک؟ نشؤک و لم تکن، و کبرک بعد صغرك و قوتک بعد ضعفک، وضعفک بعد قوتک، وسقمک بعد صحتک، وصحتک بعد سقمک، ورضاک بعد غضبک، و غضبک

بعد رضاک، و حزنک بعد فرحک، وفرحک بعد حزنک، وحبک بعد بغضک، و بغضک بعد

حبک، وعزمک بعد إباءک، وإبأؤک بعد عزمک، وشهوتک بعد کراهتک، و کراهتک بعد شهوتک، ورغبتک بعد رهبتک، ورهبتک بعد رغبتک، ورجائک بعد یأسک، و یأسک بعد رجائک، وخاطرك بما لم یکن فی وهمک، وعزوب ما انت معتقدہ من ذهنک، وما زال یعد علی قدرته التي فی نفسی التي لا أدفعها حتی ظننت انه سیظهر فیما بینی و بینه ". (۴)

-
۱. سوره ء حدید، آیه ۳ (اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست)
 ۲. سوره ء حشر، آیه ۲۴ (اوست خداوند آفریننده ء پدید آرنده ء صورت ساز، برای اوست اسماء حسنی)
 ۳. سوره ء عنکبوت، آیه ۶۹ (و آنان که جهاد کردند در ما هر آینه هدایت می کنیم البته آنان را به راه های خودمان)
 ۴. بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۴۳ (فرمود: وای بر تو، و چگونه از تو پنهان شده است کسی که قدرتش را در نفست به تو نشان داده است، پدیدار شدند و حال آن که نبودی، و بزرگی تو را بعد از کوچگیت، و قوت تو را بعد از ناتوانیت، و ناتوانی تو را بعد از قوتت، و مرض تو را بعد از صحتت، و صحت تو را بعد از مرضت، و رضایت تو را بعد از غضبت، و غضب تو را بعد از رضایتت، و حزن تو را بعد از شادیت، و شادی تو را بعد از حزنت، و دوستی

تو را بعد از دشمنیت، و دشمنی تو را بعد از دوستیت، و عزم و تصمیم تو را بعد از ابا و امتناع، و ابا و امتناع تو
را بعد از عزم، و شهوت و میل تو را بعد از کراهت، و کراهت تو را بعد از شهوت، و رغبت تو را
بعد از بیم و
ترست، و بیم و ترس تو را بعد از رغبت، و امید تو را بعد از نا امیدیت، و ناامیدی تو را بعد از
امیدواریت، و به
خاطر آوردن آنچه که در وهم تو نبود، و پنهان شدن از ذهن آنچه به او معتقد بودی، و همچنان آثار
قدرت او را
در خودم بر می شمرد که نمی توانستم سر از آن باز بزنم و نادیده بگیرم، تا به جایی رسید که گمان
کردم به زودی بین
من و او نمایان می شود)

توحید

توحید عبارت است از اعتقاد به آن که خداوند عالم، یگانه ای است که ترکیب از اجزاء و صفات در او راه ندارد - زیرا وجود هر مرکبی محتاج به اجزاء و ترکیب کننده آن اجزاء است، و وجود محتاج محال است بخشنده و وجود به خود و به غیر باشد - و شریک در خداوندی و صفات هم ندارد. (۱)

۱. توحید مراتبی دارد:

توحید ذات: هر موجودی مرکب است، به جز ذات قدوس خداوند متعال که واحدی است که احدیت عین ذات اوست.

و جز او قابل قسمت است در وجود، مانند انقسام جسم به ماده و صورت، و در وهم، مانند انقسام زمان به آنات، و در

عقل، مانند انقسام انسان به انسانیت و وجود، و انقسام هر موجود متناهی به محدود و حد. در هنگامه جنگ جمل شخصی گفت: یا امیر المؤمنین، آیا می گویی: همانا خدا یکی است؟ مردم بر او حمله کردند که در

چنین موقعیتی که برای امیر المؤمنین پیش آمده، چه جای این سؤال است! حضرت فرمود: او را وابگذارید، آنچه او از ما می خواهد، ما هم از این قوم همان را می خواهیم، مراد ما توحید خداست.

سپس فرمود: همانا این گفتار که خدا واحد است بر چهار قسم است:

دو وجه آن بر خدا روا نیست، و دو وجه در او ثابت است. اما آن دو که بر او جایز نیست:

(۱) واحدی است که در اعداد است، وحدانیت او وحدانیت عددی نیست، زیرا هر واحدی که ثانی دارد، بر واحدی که

ثانی ندارد گفته نمی شود. (لقد كفر الذين قالوا إن الله ثالث ثلاثة). (سوره ع مائده، آیه ۷۳، هر آینه البته کافر شدند

کسانی که گفتند: همانا خدا سیمین سه تا است)

(۲) واحدی است که از آن نوعی از جنس اراده می شود، چنان که گفته می شود: " او واحدی از مردمان است " اطلاق واحد

به این معنی که فردی از صنف و نوع است بر خداوند روا نیست، چون در این اطلاق تشبیه است، و خداوند شبیه ندارد.

و اما دو وجهی که بر خدا جایز است:

(۱) او واحدی است که چیزی شبیه او نیست.

(۲) خداوند عزوجل احدی است که در وجود و عقل و وهم قسمت پذیر نیست. (بحار الانوار جلد ۳، صفحه ۲۰۶).

توحید ذات و صفات: یعنی صفات ذاتیه خداوند متعال - مانند حیات و علم و قدرت - عین ذات خداست، و اگر نه،

تعدد ذات و صفت مستلزم ترکیب و تجزیه است، و ترکیب از اجزاء مستلزم احتیاج به اجزاء و ترکیب کننده آن

اجزاء است، و همچنین لازمه زیاده صفات بر ذات، آن است که در مرتبه ذات، فاقد صفات کمال، و در او جهت

امکان وجود آن صفات باشد، بلکه گذشته از امکان صفات، امکان ذات لازم می آید، چون فاقد صفات

کمال و

حامل امکان صفات، محتاج است به غنی بالذات.

: امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: " اول عبادة الله معرفته، و اصل معرفة الله توحیده، و نظام توحید الله نفی الصفات عنه، بشهادة

العقول ان كل صفة و موصوف مخلوق، و شهادة كل مخلوق ان له خالقا ليس بصفة ولا موصوف. " (بحار الانوار، جلد ۵۴، صفحه ۴۳، اول عبادت خدا معرفت اوست، و اصل معرفت خداوند توحید اوست، و نظام

توحید خدا نفی صفات از اوست، زیرا به شهادت عقلها هر صفت و موصوفی مخلوق است، و هر مخلوقی شهادت

می دهد که برای او خالق است که صفت و موصوف نیست.)

توحید در الوهیت: (والهکم إله واحد لا إله إلا هو الرحمن الرحیم) (سوره بقره، آیه ۱۶۳. و خدای شما خدای یکتا

است، نیست خدایی جز او، بخشنده مهربان).

توحید در ربوبیت: (قل أغیر الله أبغی ربا وهو رب کل شیء) (سوره انعام، آیه ۱۶۴. بگو آیا غیر از الله پروردگاری

جویم، و حال آن که او پروردگار همه چیز است) (أرباب متفرقون خیر أم الله الواحد القهار) (سوره یوسف، آیه

۳۹. آیا پروردگاران پراکنده بهتر است یا خداوند یگانه قهار)

توحید در خلق: (قل الله خالق کل شیء وهو الواحد القهار)، (سوره رعد، آیه ۱۶، بگو الله است آفریننده همه چیز،

و او یکتای قهار است) (والذین یدعون من دون الله لا یخلقون شیئا وهم یخلقون) (سوره نحل، آیه ۲۰. و آنان را

که بجز خدا می خوانند، چیزی نمی آفرینند، و خود آنها آفریده می شوند)

توحید در عبادت: که بندگی منحصر به او باشد. (قل أتعبدون من دون الله ما لا یملك لكم ضرا ولا نفعا). (سوره

مائده، آیه ۷۶. بگو: آیا عبادت می کنید از غیر خدا آنچه را که مالک نیست برای شما ضرر و نفعی را!) توحید در امر و حکم: (ألا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین)، (سوره اعراف، آیه ۵۴. همانا برای اوست

خلق و امر، بلند مرتبه است خداوند که پرورش دهنده عالمیان است). (ان الحکم الا لله) (سوره یوسف، آیه ۴۰،

نیست حکم مگر برای خدا)

توحید در خوف و خشیت: (فلا تخافوهم وخافون إن کنتم مؤمنین)، (سوره آل عمران، آیه ۱۷۵، پس نترسید از

ایشان، و بترسید از من اگر مؤمن هستید). (فلا تخشوا الناس واخشون). (سوره مائده، آیه ۴۴ پس نترسید از مردم

و بترسید از من)

توحید در ملک: (و قل الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک). (سوره اسراء، آیه ۱۱۱. و بگو:

حمد برای خدایی است که نگرفته است فرزندی و نه می باشد برای او شریکی در ملک).

توحید در ملک نفع و ضرر: (قل لا أملك لنفسی ضرا ولا نفعا إلا ما شاء الله) (سوره اعراف، آیه ۱۸۸. بگو: مالک

نیستم برای نفس خود هیچ نفع و ضرری مگر آنچه را که خدا بخواهد) (قل فمن يملك لكم من الله شيئاً إن أراد بكم ضراً أو أراد بكم نفعاً). (سوره ء فتح، ۱۱. بگو: پس کیست که مالک باشد برای شما از خدا چیزی را، اگر خدا برای شما ضرری را اراده کند، یا برای شما نفعی را اراده نماید).

توحید در رزق: (قل من يرزقكم من السموات والارض قل الله) (سوره ء سبأ، آیه ۲۴ بگو: کیست که از آسمانها و زمین به شما روزی می دهد، بگو: الله است). (أمن هذا الذي يرزقكم إن أمسك رزقه). (سوره ء ملك، آیه ۲۱، آیا کیست که روزی دهد شما را اگر باز گیرد خدا رزق خود را)

توحید در توکل: (وتوكل على الله وكفى بالله وكيلاً) (سوره ء احزاب، آیه ۳) (و توکل کن بر خدا، و بس است خداوند که وکیل باشد) (الله لا إله إلا هو وعلى الله فليتوكل المؤمنون). (سوره ء تغابن، آیه ۱۳، نیست خدایی مگر او، پس باید مومنان بر خداوند توکل کنند)

توحید در عمل: (و ما لاحد عنده من نعمة تجزى إلا ابتغاء وجه ربه الاعلى). (سوره ء لیل، آیه ۲۰ - ۱۹، و حال آنکه برای احدی در نزد او نعمتی نبود که جزا داده شود، مگر در طلب رضای وجه پروردگار اعلاى خود). توحید در توجه: (إني و جهتي وجهي للذي فطر السموات والارض) (سوره ء انعام، آیه ۷۹، همانا بر گرداندم روی: خود را به آن کس که آفرید آسمانها و زمین را).

و این مقام کسانی است که به هلاك ذاتی و فناى کائنات پی برده اند، و یافته اند که (كل شيء هالك إلا وجهه). (سوره ء قصص، آیه ۸۸. هر چیزی هلاك و نابود است مگر وجه او) (كل من عليها فان - ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام) - (سوره ء رحمن، آیه ۲۶ و ۲۷. هر که بر روی زمین است فانی شود. و باقی می ماند وجه پروردگار تو که صاحب جلال و اکرام است) و توحید در توجه فطری به خداوند متعال را که (وعنت الوجوه للحی القيوم) (سوره طه، آیه ۱۱۱. و رویها خوار و ذلیل باشد برای خدای زنده ء پاینده) به توحید در توجه ارادی متجلی کرده است.

و به بعضی از ادله آن اشاره می شود:

- ۱ - تعدد إله اشتراك در خداوندی را می طلبد، چون هر دو إله هستند، و همچنین امتیاز را تا دو گانگی محقق شود، و مرکب از آنچه به او اشتراك و از آنچه به او امتیاز است، ممکن و محتاج است.
- ۲ - تعدد إله بدون امتیاز محال است، و امتیاز موجب فقدان کمال است، و فاقد کمال محتاج و باید سلسلهء احتیاج به غنی با لذات از جمیع جهات ختم شود، و اگر نه محال است نیازمند به وجود، بخشنده و وجود باشد.
- ۳ - خداوند متعال موجودی است که برای او حدی نیست - زیرا که هر محدودی مرکب از وجود و حد آن وجود است، و حد وجود فقدان و نبود کمال زاید بر آن وجود است و چنین ترکیبی بدترین اقسام ترکیب است - زیرا در سایر اقسام ترکیب، یا ترکیب از دو بود، و یا ترکیب از بود و نمود است، و در این قسم ترکیب از بود و نبود است، و هر گونه ترکیبی بر خداوند محال است - و چنین موجودی واحدی است که ثانی برای او متصور نیست، زیرا تصور ثانی حکم به محدودیت و تناهی اوست، پس او یکتایی است که ثانی برای او نه قابل تحقق و نه قابل تصور است.

- ۴ - از وحدت نظم در جزء و کل جهان وحدت ناظم ثابت می شود، زیرا نظر تفصیلی در نظم و ترکیب هر جزئی از اجزای هر يك از جزئیات انواع کائنات و ارتباط کل کائنات به یکدیگر روشن می کند که جزء و کل مخلوق يك خالق علیم و قدیر و حکیم است، آن چنان که ترکیب اجزای يك درخت و اعضا و قوای يك حیوان و ارتباط آنها به یکدیگر و به زمین و آفتاب و ارتباط منظومهء شمسی به

سایر منظومه ها و کهکشانها حکایت از وحدت خالق آنها می کند، و ترکیب اتم از هسته مرکزی و آنچه بر آن مدار می گردد، تا خورشید و سیارات منظومه شمسی، تا کهکشانها نشان می دهد که خالق ذره و آفتاب و کهکشانها یکی است (وهو الذی فی السماء إله و فی الارض إله وهو الحکیم العلیم) (۱)، (یا أیها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم لعلکم تتقون - الذی جعل لکم الارض فرشا و السماء بناء وأنزل من السماء ماء فأخرج به من الثمرت رزقا لکم فلا تجعلوا لله أندادا وأنتم تعلمون). (۲)

۵ - از امام ششم (علیه السلام) سؤال شد: چرا جایز نیست که صانع عالم بیش از یکی باشد؟

فرمود: اگر ادعا کنی که دو تاست، باید بین آن دو فرجه ای باشد تا دو تا بشوند، پس آن فرجه ثالث شد، و اگر سه شدند، باز بین آن سه دو فرجه لازم است تا سه تحقق پیدا کند، پس آن سه پنج می شود، و همچنین عدد تا بی نهایت افزایش پیدا می کند، در نتیجه اگر خدا بیش از یکی باشد، باید خدایان نامتناهی در عدد موجود باشند. (۳)

۶ - أمير المؤمنين (علیه السلام) به فرزندش فرمود: " و اعلم یا بنی أنه لو کان لربک شریک

لأتتک رسله، ولرأیت آثار ملکه و سلطانه، ولعرفت أفعاله و صفاته ". (۴)
و نتیجه ایمان به وحدانیت پروردگار توحید در عبادت است، که جز او کسی سزاوار پرستش نیست، چون غیر او هر کس که باشد عبد و بنده است (إن کل من فی السموت و الارض إلا آتی الرحمن عبدا) (۵) و عبودیت و عبادت

۱. سوره زحرف، آیه ۸۴ (و اوست آن که در آسمان خداست و در زمین خداست و اوست حکیم دانا)

۲. سوره بقره، آیه ۲۱، ۲۲ (ای مردم پرستش کنید پروردگار خویش را آن که بیافرید شما و پیشینیان از شما را شاید که

شما پرهیزکاری کنید، آن خدایی که برای شما زمین را بساط گسترده کرد، و آسمان را سقف افراشته نمود، و نازل

کرد از آسمان آبی را پس بیرون آورد به آن آب از میوه ها رزقی برای شما، پس برای خدا همتایان قرار ندهید و حال

آن که می دانید) ۳. بحار الانوار جلد ۳، صفحه ۲۳۰

۴. نهج البلاغه، رسائل أمير المؤمنين (علیه السلام) شماره ۳۱، از وصایای آن حضرت به امام حسن مجتبی (علیه السلام) (بدان ای پسر

من، اگر برای پروردگار تو شریکی بود هر آینه فرستادگان او برایت می آمدند و آثار ملک و سلطنت او را می دیدی و

کارها و صفات او را می شناختی.)

۵. سوره ء مریم، آیهء ۹۳ (نیست آن که در آسمان و زمین است مگر این که می آید خدای رحمان را به عبودیت و بندگی)

برای غیر خدا ذلت کشیدن از ذلیل، و گدایی کردن از گدا، بلکه ذلت کشیدن از ذلت و گدایی کردن از گدایی است (یا أيها الناس أنتم الفقراء إلى الله والله هو الغني الحميد). (۱)

ایمان به وحدانیت خداوند متعال و این که هر چه هست از او و به او، و بازگشتش به سوی اوست، در سه جمله خلاصه می شود: " لا إله إلا الله "، " لا حول

ولا قوة إلا بالله "، (وإلى الله ترجع الامور). (۲)

سعادت مند کسی است که این سه کلمه طیبه ذکر مستمر او باشد، و به این سه کلمه بیدار شود و بخوابد، و زندگی کند و بمیرد، و به حقیقت (إنا لله وإنا إليه راجعون) (۳) نایل شود.

و اثر ایمان به توحید تمرکز اشعهء فکر و ارادهء فرد و جامعه به يك هدف است که بالاتر از او و بلکه به جز او هدفی نیست (قل إنما أعظكم بواحدة أن تقوموا لله مثنى و فرادی) (۴) با توجه به این که تمرکز اشعهء نفس انسانی به او قدرتی می دهد که به تمرین تمرکز در نقطهء موهوم می تواند توانایی های حیرت انگیز از خود نشان دهد، آیا اگر اشعهء فکر و ارادهء انسان متمرکز شود به حقیقتی که مبدأ و منتهای وجود و (نور السموت والارض) (۵) است، به چه مقامی خواهد رسید؟! و فرد و جامعه ای که به مقام (إنی و جهت وجهی للذی فطر السموت والارض حنیفا و ما أنا من المشرکین) (۶) نایل شود، کانون خیر و سعادت و کمالی خواهد شد

که ما فوق تقریر و بیان است.

عن ابی حمزة عن ابی جعفر (علیه السلام): " قال سمعته یقول: ما من شیء اعظم

-
۱. سورهء فاطر، آیهء ۱۵. (ای مردمان شما باید محتاجان به پروردگار و خداوند بی نیاز است و ستوده)
 ۲. سورهء آل عمران، آیهء ۱۰۹ (و به سوی خدا باز گردانیده می شود امور)
 ۳. سورهء بقره، آیهء ۱۵۶ (همانا برای خداییم و همانا ما به سوی او باز می گردیم)
 ۴. سورهء سبأ، آیهء ۴۶ (بگو این است و جز این نیست شما را به يك چیز موعظه می کنم که قیام کنید برای خدا دو نفر دو نفر و به تنهایی)
 ۵. اشاره به سورهء نور، آیهء ۳۵ (خداست نور آسمانها و زمین)
 ۶. سورهء انعام، آیهء ۷۹ (همانا بر گرداندم روی خود را به آن کس که آفرید آسمانها و زمین را، در حالی که با استقامتم به توحید و نیستم من از مشرکین)

ثوابا من شهادة ان لا إله الا الله، لان الله عزوجل لا يعدله شئ ولا يشره في الامر احد. " (۱)

از این روایت استفاده می شود، همچنان که چیزی عدیل خداوند متعال نیست، واحدی شریک در امر آن ذات قدوس نیست، شهادت به این حقیقت که مدلول کلمه طیبه " لا إله الا الله " است، عدیلی در اعمال ندارد، و به تناسب جزاء با عمل شریکی در ثواب ندارد.

شهادت لسانی به " لا إله الا الله " موجب صیانت جان و مال در دنیا، و شهادت قلبی به آن، موجب نجات از عذاب نار، و جزای آن بهشت برین است، و این کلمه طیبه مظهر رحمت رحمانیه و رحیمیه است. از امام ششم (علیه السلام) روایت شده: همانا خداوند تبارک و تعالی به عزت و جلال

خود قسم یاد کرده که اهل توحید خود را هرگز به آتش عذاب نکند (۲). و از رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) نقل شده است: " ماجزاء من انعم الله عز وجل علیه بالتوحيد الا الجنة " (۳).

کسی که این کلمه طیبه ذکر مداوم او باشد، در مقابل امواج سهمگین حوادث و وساوس و هوسها، کشتی دل را به لنگر " لا إله الا الله " از گرداب مهالك نجات می دهد، (الذین آمنوا وتطمئن قلوبهم بذكر الله ألا بذكر الله تطمئن القلوب) (۴). و حروف آن به جهر و اخفات ادا می شود، که جامع ذکر جلی و خفی است، و مشتمل بر اسم مقدس " الله " است، که از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل شده است: که الله

بزرگترین اسم از اسماء خداست، و اسمی است که مخلوقی به آن مسمی نشده، و تفسیرش آن است که اوست کسی که هر مخلوقی در انقطاع امید از غیر خدا، او را می خواند. (قل أرأيتم إن أتاكم عذاب الله أو أتتكم الساعة أغير الله تدعون إن كنتم صادقين بل إياه تدعون فيكشف ما تدعون إليه إن شاء وتنسون ما

۱. التوحيد، صفحه ۱۹.

۲. التوحيد، صفحه ۲۰.

۳. التوحيد، صفحه ۲۲، (جزای کسی که خدا نعمت توحید را به او عنایت کرده به جز بهشت نیست).

۴. سوره رعد، آیه ۲۸. (کسانی که ایمان آوردند، و آرام می گیرد دلهای ایشان به ذکر خدا، همانا به

ذکر خدا دلها آرام

می گیرد)

تشر کون (۱).
ابوسعید خدری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) روایت کرده است که
خداوند جل جلاله
به موسی فرمود:
یا موسی اگر آسمانها و آباد کننده های آنها (که مدبرات امرند) و
زمینهای هفتگانه در یک کفه گذاشته شود، و " لا إله الا الله " در یک کفه، آن
کفه فزونی می گیرد (۲). (یعنی تمام مادیات و مجردات در مقابل این کلمه
سبک وزن است.)

۱. سوره انعام، آیه ۴۰ و ۴۱ (بگو آیا چه می بینید شما کفار، اگر عذاب خدا، شما را بیاید، یا قیامت
شما را دریابد، آیا
غیر خدا را می خوانید، اگر راستگو هستید بلکه او را می خوانید پس بر می دارد از شما آنچه را که
خواندید به سوی
او اگر بخواهد، و فراموش می کنید آنچه را شرک می ورزیدید.
۲. التوحید، صفحه ۳۰.

عدل

برای اثبات عدل خداوند متعال ادله متعددی است که قسمتی از آنها ذکر می شود:

۱ - هر انسانی هر چند به دین و آیینی مقید نباشد، به حسب فطرت خود، حسن و خوبی عدل و زشتی و بدی ظلم را درک می کند، حتی اگر به ظالم نسبت ظلم بدهند، از این نسبت متنفر، و اگر او را عادل بخوانند شاد و مسرور می شود، ستم کاری که تحت تأثیر شهوت و غضب، تمام همتش رسیدن به هوسهای نفسانی است، اگر سر و کارش به محکمه بیفتد و قاضی به ملاحظه زور و زر او حق صاحب حقی را که خصم آن ظالم است پایمال کند و به نفع آن ستم کار حکم کند، هر چند حکم قاضی موجب خشنودی اوست، ولی عقل و فطرت وی زشتی حکم و پستی حاکم را می یابد، و بر عکس اگر قاضی تحت تأثیر آن زور و زر قرار نگیرد، و حق و عدالت را مراعات کند، ستمگر از او ناراضی است، ولی فطرت او شخص قاضی و قضاوت او را به دیده احترام و تحسین منگرد.

پس چگونه ممکن است خداوندی که بدی ظلم و خوبی عدل را در فطرت انسان نهاده، که او را به زیور عدل آراسته و از آلودگی به ظلم وارسته کند، و به مقتضای (إن الله يأمر بالعدل والاحسن) (۱) و (قل أمر ربي بالقسط) (۲) و

(یداود إنا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى) (۳)

-
۱. سوره نحل، آیه ۹۰ (همانا خداوند امر می کند به عدل و احسان)
 ۲. سوره اعراف، آیه ۲۹ (بگو امر کرده است پروردگار من به قسط)
 ۳. سوره ص، آیه ۲۶ (ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم پس حکم کن بین مردمان به حق و پیروی مکن هوی را)

فرمان به عدل بدهد و خود ظالم در ملك و حكمش باشد؟!
۲ - منشأ ظلم یا جهل به قبح ظلم و یا عجز از رسیدن به هدف و یا لغو و عبث در کار است، و خداوند متعال از جهل و عجز و سفاهت منزّه است.
بنابراین علم و قدرت و حکمت لا یتناهی ایجاب می کند، که خداوند متعال عادل و منزّه از هر ظلمی و قبیحی باشد.
۳ - ظلم نقص است، و اگر خداوند ظالم باشد لازم می آید ترکب او از کمال و نقصان، و وجدان و فقدان، و گذشته از این که این ترکیب بدترین اقسام ترکیب است، مرکب از کمال و نقص محتاج و محدود است، و این دو خاصیت مخلوق است نه خالق.

نتیجه آن که خداوند عادل است در آفرینش کائنات (شهد الله أنه لا إله إلا هو والملئكة وأولوا العلم قائما بالقسط لا إله إلا هو العزيز الحكيم) (۱) و در قوانین و احکام (لقد أرسلنا رسلنا بالبينات وأنزلنا معهم الكتب والميزان ليقوم الناس بالقسط) (۲) و در حساب رسی بندگانش در روز جزا (وقضى بينهم بالقسط وهم لا يظلمون). (۳)

عن الصادق (عليه السلام): " انه سأله رجل فقال له: إن اساس الدين التوحيد والعدل، وعلمه

كثير، ولا بد لعاقل منه، فأذكر ما يسهل الوقوف عليه ويتهيأ حفظه، فقال: أما التوحيد فأن لا تجوز على ربك ما جاز عليك، وأما العدل فأن لا تنسب الى خالقك ما لامك عليه " (۴) و به هشام بن حكيم فرمود: " الا اعطيك جملة في العدل والتوحيد؟ قال: بلى

-
۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸ (شهادت داده است خدا که هر آینه به جز او خدایی نیست و ملائکه و صاحبان علم، در حالی که قیام کننده به قسط است، نیست خدایی به جز او که عزیز است و حکیم)
 ۲. سوره حدید، آیه ۲۵ (همانا به تحقیق فرستادیم پیامبران خویش را با دلایل و حجتها و فرستادیم با ایشان کتاب و میزان را تا قیام کنند مردم به قسط)
 ۳. سوره یونس، آیه ۵۴ (و قضاوت شد بین آنها به قسط، و آنها ستم نمی شوند)
 ۴. بحار الانوار، جلد ۴، صفحه ۲۶۴ (حضرت صادق (عليه السلام) فرمود: به تحقیق اساس دین توحيد و عدل است، و علم آن بسیار است، و چاره‌ای نیست برای هر عاقلی که بهره‌مند از آن باشد، پس ذکر می کنم آنچه را که وقوف بر آن آسان و آمادگی حفظ آن باشد، پس فرمود: اما توحيد این است که آنچه بر تو ممکن و رواست بر پروردگار خود ممکن و روا ندانی، و اما عدل این است که نسبت ندهی به خالق خود آنچه را که تو را بر آن ملامت و سرزنش

کرده)

(۵۰)

جعلت فداك، قال: من العدل ان لا تتهمه و من التوحيد ان لا تتوهمه " . (۱)
وأمير المؤمنين (عليه السلام) فرمود: " كل ما استغفرت الله منه فهو منك، و كل ما
حمدت الله
عليه فهو منه " . (۲)

-
۱. بحار الانوار جلد ۵، صفحه ۵۸ (آیا عطا کنم به تو جمله ای در عدل و توحید؟ گفت: بلی فدایت شوم. فرمود: از عدل است که او را متهم نکنی و از توحید است که او را توهم ننمایی)
۲. بحار الانوار جلد ۵، صفحه ۵۹ (هر چیزی را که از آن استغفار می کنی از تو است، و هر چه خدا را بر آن حمد و ثنا می گویی از اوست)

نبوت

نبوت عامه

بعد از آن که وجود خالق حکیم ثابت شد، ضرورت وجود نبوت و نبی ثابت می شود.

نخست ضرورت وجود تعلیم و تربیت الهی بیان می گردد:

برای درک احتیاج بشر به هدایت انبیا باید خلقت انسان و هدف از این خلقت و عوامل رساننده و باز دارنده از آن هدف را شناخت، و رسیدگی به عمق این مباحث - چنان که از عنوان بحث پیداست - در این مختصر نمی گنجد، ولی به قدر ضرورت به بعضی از جهات اشاره می شود:

اول: انسان موجودی است دارای غرایز مختلف، و حیات آدمی از حیات نباتی که ضعیف ترین مرتبه حیات است شروع می شود تا می رسد به حیات عقلانی.

و آدمی مخلوقی است مرکب از طبع و عقل، و جسمی با حوایج محدود و جانی با خواسته های نامحدود، در ترقی و تعالی از ملائک بالاتر و در انحطاط و تنزل از بهائم پست تر.

" عن عبد الله بن سنان، قال سألت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق (عليهما السلام)، فقلت:

الملائكة افضل ام بنو آدم؟ فقال: قال امير المؤمنين علي بن ابي طالب (عليه السلام): ان الله عز و

جل ركب في الملائكة عقلا بلا شهوة، و ركب في البهائم شهوة بلا عقل، و ركب في بنى آدم كليهما، فمن غلب عقله شهوته فهو خير من الملائكة، و من غلبت شهوته عقله

فهو شر من البهائم". (۱)
و این آفرینش آن چنان بدیع است که بعد از تسویه پیکر او و دمیدن روح
مضاف به حق سبحانه و تعالی در او (۲)، خلقتی استثنایی از تمام موجودات پیدا
کرد، که عظمت آن از جملهء (ثم انشأناه خلقا اخر فتبارك الله أحسن الخلقين) (۳)
پیداست.

آدمی درك می کند که برای زندگی محدود مادی ساخته نشده، زیرا حکمت
اقتضا می کند که ابزار متناسب با کار و کیفیت خلقت متناسب با هدف باشد.
اگر زندگی انسان محدود به حیات دنیوی بود برای او ادراك حیوانی و
شهوت و غضبی که جلب ملایمات و دفع منافرات این حیات را بنماید کافی
بود، و اعطاء عقلی که عاشق علم نامحدود و آراستگی به زیور کمالات اخلاقی و
عملی است، و فطرتی که هر مقام و منزلتی پیدا کند تشنهء مرتبهء بالاتر است، دلیل
آن است که برای زندگی نامحدود ساخته شده چنان که در حدیث نبوی است:
" ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء وانما تنقلون من دار الی دار ". (۴)
از طرفی حکمت حکیم علی الاطلاق ایجاب می کند که هر استعدادی که در
نهاد انواع کائنات قرار داده، عوامل فعلیت آن قابلیت را هم مهیا نماید، زیرا
افاضهء قوه ای که هرگز به فعلیت نرسد و طلبی که به مطلب نایل نشود لغو است.
علم و قدرت نامحدودی که اگر استعداد ثمر به دانه داده، آب و خاک و هوایی

-
۱. علل الشرایع، جلد ۱، صفحه ۵ (عبد الله بن سنان گفت: از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد
الصادق (علیه السلام)
پرسیدم، آیا ملائکه افضل هستند یا بنی آدم؟ امام (علیه السلام) فرمود که أمير المؤمنین علی بن ابی طالب
(علیه السلام) فرمود: هر آینه
خداوند عز و جل در ملائکه عقل بدون شهوت، و در بهائم شهوت بدون عقل، و در بنی آدم هر دو را
ترکیب کرد،
پس کسی که عقل او بر شهوتش غلبه کند از ملائکه بهتر است، و کسی که شهوت او بر عقلش غالب
شود از بهائم
بدتر است)
۲. اشاره به آیهء کریمهء ۲۹ از سورهء حجر: فاذا سویته ونفخت فیه من روحی فقعوا له سجدین (پس
آنگاه که
آراستمش و دمیدم در او از روح خویش پس بیفتید برایش سجده کنان)
۳. سورهء مؤمنون، آیهء ۱۴ (بعد انشاء کردیم او را آفرینش دیگری پس بلند مرتبه است خداوند که
بهترین آفرینندگان
است.)
۴. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۲۴۹ (برای فنا آفریده نشدید، بلکه برای بقا آفریده شدید، و این است
و جز این نیست
که از خانه ای به خانهء دیگر منتقل می شوید)



(۵۳)

را هم که عوامل به ثمر رسیدن دانه در آنهاست آفریده، و اگر به نطفهء انسان استعداد اعضا و جوارح مختلف داده، رحم مادر را برای فعلیت آن استعداد خلق کرده، آیا چگونه ممکن است بذر عقل را که ثمرش علم و عمل است و لطیفهء روح را بیافریند که استعداد رسیدن به کمال علمی و خلقی و عملی و معرفهء الله بالله را دارد، و وسایل به ثمر رسیدن بذر عقل و فعلیت استعداد روح انسان را مهیا نکند، و او را به مقصود از خلقتش هدایت ننماید؟!

مگر ممکن است قانون (اعطی کل شیء خلقه ثم هدی) (۱) در مورد انسان تخصیص بخورد؟!

به این جهت ضرورت وجود هدایت الهی برای رسیدن انسان به هدف از خلقت روشن می شود.

دوم: انسان به مقتضای فطرت خود در جستجوی سازنده و آفرینندهء خویش است و می خواهد بداند کیست که بعد از عدم او را به وجود آورده، و این قوا و اعضا و جوارح را به او داده، و او را بر سر خوان نعمت خود نشانده تا وظیفهء عقلی خود را که شکر آن منعم حقیقی است انجام دهد. از طرفی ساحت قدس او را اجل و اعلا می بیند که خود با آن که سراپا جهل است و خطا، و هوس است و هوی، با خداوندی که خالق حس و محسوس و وهم و موهوم و عقل و معقول است و عظمت جمال و کمال او لایتناهی است و سبوح و قدوس از تمام نقایص و قبایح است، رابطهء سؤال و جواب برای حل مشکل خود بر قرار کند، به این جهت وجود واسطه ای لازم است که با داشتن صورت انسانی - که لازمهء ارتباط با خلق است - دارای عقلی منزه از خطا و نفسی مقدس از هوی و سیرتی الهی - که به قانون تناسب فاعل و قابل لازمهء ارتباط با خالق است - باشد، تا شایستهء آن گردد که به نور وحی منور، و ابواب معارف الهیه

را به روی بشر بگشاید، و او را از تفریط تعطیل عقل از معرفت حق سبحانه و

۱. سورهء طه، آیهء ۵۰ (به هر چیزی آفرینش آن را داد پس هدایت کرد)

تعالی و افراط تشبیه (۱) حق به خلق به صراط مستقیم دین قیم هدایت کند (و آن
هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبيله ذ لکم وصیکم به
لعلکم تتقون). (۲)

سوم: انسان دارای قدرت فکری است که می تواند نوامیس و اسرار طبیعت
را استکشاف و استخدام کند، و همچنین هوی و هوس و شهوت و غضبی
دارد که در اثر حد شکنی و افزون طلبی - که خاصیت طبیعت آدمی است -
قناعت پذیر نیست، با این خصوصیت، صلاح و فساد زمین وابسته به صلاح
و فساد انسان است (ظهر الفساد في البر والبحر بما کسبت أیدی الناس) (۳) بلکه
به مقتضای (وسخر لکم ما فی السموت و ما فی الارض جمیعا منه إن
فی ذلک لایت لقوم یتفکرون) (۴) صلاح و فساد کرات دیگر نیز به صلاح و فساد
او بستگی دارد، و آنچه اصلاح چنین موجودی را تضمین می کند تنها هدایت
الهی است، که اعتدال فکری او را به عقاید حقه و اعتدال روحی او را به اخلاق
فاضله و اعمال صالحه تأمین می نماید.

چهارم: زندگانی انسان در اثر احتیاجات گوناگون وابسته به اجتماع
است، و این وابستگی تأثیر و تأثر متقابل و در نتیجه حقوق مختلف را
ایجاب می کند، و بدون احقاق حقوق، حیات اجتماعی قابل بقا نیست، و
تأمین آن حقوق هم میسر نیست مگر به وضع و اجرای قوانینی مصون از نقص
و خطا، و مبرا بودن مقام وضع و اجرا از تأثر از مصالح شخصی و انحراف از
حق و عدالت، و این مهم محقق نمی شود مگر به وسیله قوانین و مقررات
و مجریان الهی (لقد أرسلنا رسلنا بالبینة وأنزلنا معهم الکتب والمیزان

-
۱. افراط تشبیه: یعنی این که خدا را همانند خلق پندارند.
 ۲. سوره انعام، آیه ۱۵۳ (و همانا این است راه من که مستقیم است، پس پیرویش کنید و پیروی نکنید
راهها را که
پراکنده تان کند از راه او، بدین توصیه کرده است شما را شاید تقوی پیشه کنید)
 ۳. سوره روم، آیه ۴۱ (ظاهر شد فساد در بیابان و دریا بدانچه فراهم کرد دستهای مردم)
 ۴. سوره جاثیه، آیه ۱۳ (و مسخر کرد برای شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، همگی از
اوست همانا در آن
است نشانه هایی برای گروهی که اندیشه کنند)

ليقوم الناس بالقسط). (۱)

اکنون که به این جهات ضرورت هدایت انسان به مبدأ و معاد و هدف از آفرینش ثابت شد، و لزوم رسیدن آدمی به کمال نظری و عملی و تعدیل هوسهای نفسانی و تأمین حقوق فردی و اجتماعی وی روشن گردید، باید دانست که این مقاصد جز از طریق وحی و نبوت میسر نیست، و کفایت این مهمات از عهده مغز آلوده به خطا، و دست بسته به قید هوس و هوی ساخته نیست، و با چراغ اندیشه و فکر نقاط ابهامی که در فطرت اوست روشن نمی شود.

انسانی که با مشعل افکار نوابغ خود به جستجوی اسرار جهان برخاست، ناگهان آنچه در ترکیب بدن از عناصر اربعه و پیدایش علل و امراض از چهار طبع مخالف پنداشته بود باطل شد، و آنچه نسبت به خلقت جهان از خاک و آب و هوا و آتش و اجرام آسمانی غیر قابل خرق و التیام بافته بود، پنبه شد، و روشن گردید که از نزدیکترین موجودات به خود که ترکیب بدن خویش است، و علل صحت و مرضش خبر نداشته، و آنچه در نزدیکترین کرات سماوی که ماه است می پنداشته خطا بوده، آیا می تواند چراغ فکر این انسان او را به معرفت مبدأ و معاد و موجبات سعادت و شقاوت او هدایت کند؟!

دانش انسانی که از ادراك اسرار نهفته در دل ذره ای عاجز است چگونه می تواند راهنمای آغاز و انجام انسان و جهان و مشکل گشای وی در معرفت مبدأ و معاد و راهنمای سعادت دنیا و آخرت او باشد؟! " فبعث فیهم رسله وواتر الیهم انبیاءه لیستأدوهم میثاق فطرته ویدکروهم منسی نعمته ویحتجوا علیهم بالتبلیغ ویثیروا لهم دفائن العقول ویروهم آیات المقدره ". (۲)

۱. سوره ء حدید، آیهء ۲۵ (همانا به تحقیق فرستادیم پیغمبران خویش را با دلائل و حجتها و نازل کردیم با ایشان کتاب

و میزان را تا قیام کنند مردم به قسط)

۲. نهج البلاغه خطبهء اول: (پس برانگیخت خدا در آنان فرستادگان خود را، و پی در پی فرستاد تا ادای میثاقی را که

خداوند با فطرت آنان بسته بود از آنها بطلبند، و آنان را متذکر به نعمت فراموش شده بنمایند - واذکروا نعمه

الله علیکم ومیثقه الذی واثقکم به، سوره ء مائده آیهء ۷ - و به تبلیغ وحی خدا حجت را بر آنان تمام

کنند، و دفینه ها و گنجهای عقول آنان را بر افشانند، و آیات قدرت خداوند را به آنان ارائه دهند)

خصائص پیغمبر

پیغمبر دارای خصایصی است که به ذکر دو خصوصیت اکتفا می شود:

۱ - عصمت:

برای اثبات عصمت انبیا دلایلی است که به بعضی از آنها اشاره می شود:
۱ - برای رسیدن هر موجودی به کمالی که برای آن آفریده شده سنت و آیینی است، و از مباحث گذشته روشن شد که سنت و آیین رسیدن انسان به کمال مقصود از خلقت او هدایت الهی و دین حق است.

و تحقق آن کمال وابسته به تبلیغ و اجرای این سنت و آیین است، و پیغمبر عهده دار تعلیم و تربیت انسان بر اساس این سنت است، و اگر تخلفی در تبلیغ و اجرای این سنت رخ دهد نقض غرض است، و تخلف مبلغ وحی و مربی به تربیت الهی یا در اثر خطا و یا در اثر هوی است، و هر کدام که باشد مقصود نهایی حاصل نخواهد شد.

نتیجه آن که کمال هدایت الهی کمال هادی را می طلبد، و عصمت سنت و آیین خداوند که (لا یأتیه البطل من بین یدیه ولا من خلفه) (۱) مستلزم عصمت معلم و مجری سنت و آیین است.

۲ - دین از نظر عقلی و نقلی برای آن آمده که انسان را به حیات طیبه زنده کند (من عمل صالحا من ذکر أو أنثی وهو مؤمن فلنجینه حیوة طیبة ولنجزینهم أجرهم بأحسن ما كانوا یعملون) (۲) آب حیات طیبه انسان ایمان و عمل صالح است که مجموعه دین را تشکیل می دهد، و مسیر این آب حیات وجود پیغمبر است، و اگر

۱. سوره ء فصلت، آیه ۴۲ (نمی آید آن قرآن را هیچ باطلی از پیش روی و نه از پشت سر آن)

۲. سوره ء نحل، آیه ۹۷ (آن کسی که کردار شایسته کند از مرد یا زن و حال آن که مؤمن باشد هر آینه زنده می کنیم البته او

را به حیات پاکیزه، و همانا پاداششان دهیم البته مزدشان را به بهتر از آنچه که می کردند)

مسیر آلوده باشد آب هم آلوده می شود، و از آب آلوده حیات طیبه به ثمر نمی رسد.
۳ - چون حصول غرض از بعثت به اطاعت امر و نهی پیغمبر است، و از طرفی اطاعت خطا کار و گنهکار جایز نیست، بنابراین معصوم نبودن پیغمبر از خطا و گناه موجب نقض غرض و بطلان نتیجهء بعثت است.

۴ - اگر پیغمبر معصوم از خطا و لغزش نباشد یقین برای امت به صدق و صحت گفتار او در تبلیغ وحی حاصل نخواهد شد، و اگر معصوم از گناه نباشد با آلودگی به گناه از انظار ساقط می شود، و گفتار عالم بی عمل و واعظ غیر متعظ مؤثر در نفوس نیست، و غرض مقصود از بعثت حاصل نخواهد شد.

۵ - منشأ خطا و گناه ضعف عقل و اراده است، عقل کاملی که به اتصال به وحی به حق الیقین رسیده و هر چیز را چنان که هست می بیند، و اراده ای که جز به ارادهء خداوند متعال متأثر نمی شود، مجالی برای خطا و گناه در وجود پیغمبر نمی گذارد.

۲ - معجزه:

پذیرفتن هر ادعایی نیازمند به دلیل است، و رابطهء بین دلیل و مدعا باید به گونه ای باشد که یقین به حقانیت دعوا قابل انفکاک از دلیل نباشد.
مدعای پیغمبر سفارت از ناحیهء خداوند متعال است، و این مدعا جز به تصدیق گفتار او از ناحیهء خداوند ثابت نمی شود، و معجزه تصدیق عملی خداوند نسبت به ادعای پیغمبر است، زیرا حقیقت معجزه امری است که - بدون وساطت سبب عادی - به ارادهء محیط بر اسباب و مسببات، و تأثیر سبب در مسبب، و تأثیر مسبب از سبب موجود می شود.

کسی که ادعای نبوت کند و از نظر عقلی صدق او ممکن باشد و همراه این دعوا خارق عادت از او ظاهر شود گواه قطعی حقانیت اوست، زیرا اگر بر حق نباشد خرق عادت به وسیلهء او تصدیق کاذب و موجب گمراهی خلق است، و ساحت قدس ربوبیت منزّه از آن است.

و بحث نبوت عامه را به دو حدیث شریف ختم می نماییم:
" انا لما اثبتنا ان لنا خالقا صانعا متعاليا عنا وعن جميع ما خلق وكان ذلك الصانع
حكيمًا متعاليا لم يجز ان يشاهده خلقه ولا يلامسوه فيباشروهم ويباحثهم و
يحاجوه، ثبت ان له سفراء في خلقه، يعبرون عنه الى خلقه وعباده، ويدلونهم على
مصالحهم و منافعهم وما به بقاؤهم وفي تركه فناءهم، فثبت الامرون والناهون عن
الحكيم العليم في خلقه والمعبرون عنه جل وعز، وهم الأنبياء (عليهم السلام) وصفوته
من خلقه،

حکماء مؤدبین بالحکمة، مبعوثین بها، غیر مشارکین للناس - علی مشارکتهم لهم في
الخلق والترکیب - في شئی من احوالهم، مؤیدین من عند الحکیم العليم بالحکمة، ثم
ثبت ذلك في كل دهر وزمان مما أتت به الرسل والأنبياء من الدلائل والبراهین، لكيلا
تخلو أرض الله من حجة يكون معه علم يدل على صدق مقالته وجواز عدالته ". (۱)
از مباحثی که امام ششم (علیه السلام) در این حدیث شریف نسبت به نبوت طرح
فرموده به بعضی از آنها اشاره می شود:

دلیل ضرورت بعثت انبیا در جملهء " و كان ذلك الصانع حكيمًا متعاليا " تا جملهء
" يدلونهم " ذکر شده، زیرا هر حرکت و سکون و فعل و ترکی که از آدمی سر
می زند، یا نافع برای دنیا و آخرت اوست و یا مضر، و یا نه نافع است و نه مضر،
و در هر حال انسان محتاج است که نفع و ضرر و مصلحت و مفسدهء دنیا و
آخرت خود را بداند، و این معرفت میسر نیست مگر از ناحیهء ذات محیط به
نقش تمام حرکات و سکونات و افعال و تروک آدمی در حیات دنیوی و اخروی
او، که آفرینندهء انسان و دنیا و آخرت است، و حکمت خالق ایجاب می کند
هدایت را و چون دلالت و هدایت او بدون واسطه - به جهت تعالی او - ممکن
نیست، از این رو وجود سفرای الهی لازم است که " يدلونهم علی مصالحهم و
منافعهم و ما به بقاؤهم وفي تركه فناءهم " .

و به عنایتی که به عموم مصالح و منافع انسان در تمام عوالم وجود او شده،
امتیاز این برهان از برهان حکما در نبوت - که نظر به مدنی بودن انسان و عدل در

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحهء ۱۶۸

معاملات و روابط اجتماعی دارد - روشن می شود.
و به استثنایی بودن وجود آنان از جهت اشتراك با خلق و امتیاز از خلق و آنچه بدان اشتراك و اختصاص دارند در جملهء " غیر مشارکین للناس - علی مشارکتهم لهم في الخلق والترکیب - في شیء من احوالهم " اشاره شده است.
و در جملهء " صفوته من خلقه " به مصطفی بودن پیغمبر از سایر خلق توجه شده، که به آن خلقت تصفیه شده بتواند به مقام وساطت بین خالق و خلق نایل، و رابط بین عالی و دانی باشد.

و به لطف کلمهء تعبیر از خدا در جملهء " یعبرون عنه " منزلت پیغمبر را روشن می کند، که او همچون زبان - که بیانگر ما في الضمیر است - مقاصد خداوند متعال

را به خلق منتقل می نماید، و این منزلت لازم قداست و مستلزم عصمت پیغمبر است.

و در جملهء " یكون معه علم یدل علی صدق مقالته و جواز عدالته " دلیل لزوم معجزه را برای اثبات نبوت بیان فرموده، و چون منشأ نبوت حکمت حکیم علی الاطلاق و ثمره آن هم حکمت است (قال قد جئتکم بالحکمة) (۱)، (أدع إلی سبیل ربك بالحکمة) (۲)، به امتیاز حکمت نظری و عملی انبیا عنایت شده، که آن مبتنی بر فکر، و این به مقتضای " یعبرون عنه " و " و من عند الحکیم العلیم " سراج منیری است که بدون احتیاج به تعلیم و تربیت بشری به ارتباط به نور السموات و الارض روشن شده است (یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار). (۳)
و با آن که فرمود " حکماء مؤدبین بالحکمة " به فاصلهء کوتاهی فرمود " مؤیدین من عند الحکیم العلیم بالحکمة " در جملهء اول تأدیب به حکمت، و در جملهء دوم تأیید

به حکمت است، و ارتباط حکمت انبیا و مکتب وحی از جهت حدوث و بقا به مقام عنایت حکیم علیم، امتیاز آن حکمت را از اندیشهء بشری در حد امتیاز ما

-
۱. سورهء زخرف، آیهء ۶۳ (گفت هر آینه آدم شما را به حکمت)
 ۲. سورهء نحل، آیهء ۱۲۵ (دعوت کن به راه پروردگار خود به حکمت)
 ۳. سورهء نور، آیهء ۳۵ (نزدیک است روغنش بتابد و روشنی دهد و هر چند نرسد به او آتشی)

عند الله و ما عند الناس روشن می کند. و جملهء " و كان ذلك الصانع حكيمًا " و وصف انبيا به " حكماء مؤدبين بالحكمة، مبعوثين بها " مبين اين است كه علت فاعلى و علت غايى نبوت، حكمت، و حد وسط بين مبدأ و منتها هم حكمت است (يسبح لله ما في السموت و ما في الارض الملك القدوس العزيز الحكيم هو الذى بعث في الامين رسولا منهم يتلوا عليهم آياته و يزكيهم و يعلمهم الكتب و الحكمة و إن كانوا من قبل لفي ضلال مبين). (۱)

و مباحث گرانبهای دیگری در اشارات و لطایف کلام امام است كه به جهت رعایت اختصار از ذكر آنها صرف نظر می شود. و نیز امام هشتم (عليه السلام) در بحث نبوت فرمود: " فان قال: فلم و جب عليهم معرفة

الرسول و الإقرار بهم و الأذعان لهم بالطاعة؟ قيل: لانه لما لم يكن في خلقهم و قولهم و قواهم ما يكملون لمصالحهم و كان الصانع متعاليا عن ان يرى، و كان ضعفهم و عجزهم عن ادراكه ظاهرا لم يكن بد من رسول بينه و بينهم معصوم يؤدي اليهم امره و نهيه و ادبه و يقفهم على ما يكون به احراز منافعهم و دفع مضارهم اذ لم يكن في خلقهم ما يعرفون به ما يحتاجون اليه من منافعهم و مضارهم ". (۲)

نبوت خاصه

چون رسالت پیغمبر خاتم رسالتی است برای هر زمان و آن حضرت خاتم

۱. سوره ء جمعه، آیهء ۱، ۲ (تسبیح می گوید برای خدا آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، خداوندی كه ملك است

و قدوس و عزیز و حكيم، اوست آن كسى كه برانگیخت در مردمی امی و بی سواد پیغمبری از خودشان كه بر آنها

آیات خدا را تلاوت كند، و آنها را پاكیزه كند، و به آنها كتاب و حكمت را بیاموزد، اگر چه قبل از آن در گمراهی

آشكار بودند)

۲. بحار الانوار، جلد ۶، صفحهء ۵۹ (امام در این حدیث در علت و جوب معرفت فرستادگان خدا و اقرار به آنان و

اذعان به طاعت برای ایشان چنین فرمود: چون كه در خلقت خلق و قوای آنان وسیلهء رسیدن به مصالحشان نبود و

آفریدگار آنان هم متعالی از این بود كه دیده شود، و ضعف و عجز آنان از ادراك خداوند ظاهر بود، چاره ای نبود جز

این كه بین او و بین آنان رسول معصومی باشد كه امر و نهی و ادب خداوند متعال را به آنان برساند، و آنان را بر آنچه

به آن منافعشان احراز و مضارشان دفع می شود واقف نماید، چون در آفرینششان وسیلهء معرفت منافی كه مورد

حاجت آنان است، و آنچه به ضرر آنها است نبود)

(۶۱)

پیغمبران است، معجزه آ آن حضرت باید معجزه ای ماندگار باشد. از طرفی محیط بعثت آن حضرت محیط مسابقه در سخن از جهت فصاحت و بلاغت بوده و مراتب و منازل نخبگان جامعه در آن زمان به مراتب فصاحت و بلاغت در نثر و نظم معین می شد. این دو خصوصیت ایجاب کرده که قرآن مجید از جهات مختلف در لفظ و معنی دلیل بر نبوت و سفارت آن جناب باشد، که به بعضی از آنها اشاره می شود:

۱ - عجز بشر از آوردن همانند قرآن:

ظهور پیغمبر اسلام در زمان و مکانی بود که ملت هایی متفرق با عقایدی متشتت زندگی می کردند، گروهی مادی و منکر مبدأ متعال، و آنان هم که به ماورای طبیعت و ماده معتقد بودند، گروهی به پرستش اصنام و بتها و گروهی به پرستش اجرام آسمانی سرگرم بودند، و کسانی هم که از پرستش بت و اجرام آسمانی بر کنار بودند به مجوسیت و یهودیت و نصرانیت گرویده بودند. از طرفی شاهنشاه ایران و هرقل روم به استعمار و استثمار ملل ضعیف یا به جنگ و کشتار مشغول بودند.

در چنین روزگاری پیغمبر اسلام پرچم ایمان به غیب و توحید را برافراشت و جهانیان را به عبودیت خدا و گسستن زنجیرهای کفر و ظلم دعوت نمود، و سلاطین متکبر و متجبر از پادشاه ایران و امپراطور روم تاملوک غسان و حیره را به عبودیت خدا و پذیرفتن اسلام و تسلیم در مقابل آیین خدا و سر سپردن به حق و عدالت فرا خواند.

و با ثنویت مجوس و تثلیث نصاری و نسبتهای ناروای یهود به خدا و انبیا و رسوم و عادات جاهلیت که به توارث از آباء و اجداد ریشه در عمق وجود مردم جزیره العرب داشت در افتاد، و يك تنه با همهء ملل و امم به مقابله برخاست، و گذشته از سایر معجزات برهان نبوت خود را قرآن قرار داد، و با تحدی به این کتاب قدرتهای ملوک و سلاطین و احبار یهود و قسیسین نصاری و عموم

بت پرستان را به مقابله طلب کرد (وإن كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءكم من دون الله إن كنتم صدقین). (۱)
بدیهی است که با تعصبات عامهء مردم نسبت به عقایدشان و با تصلب روحانیین مذاهب بر حفظ پیروانشان و با احساس خطر سلاطین از بیداری رعایایشان، اگر قدرت داشتند، در مقابله با قرآن درنگ نمی کردند.
با وجود دانشمندان و شاعران و سخنورانی که اعلام فصاحت و بلاغت بودند و بازار عکاظ را میدان مسابقه قرار می دادند، و شعر برندهء مسابقه را به افتخار او بر خانهء کعبه می آویختند، اگر قدرت معارضه داشتند آیا در این مسابقه که پای برد و باخت دنیا و دین آنها در کار بود چه می کردند؟
سرانجام چاره ای ندیدند جز آن که گفتار او را به سحر تعبیر کنند (ان هذا إلا سحر مبین). (۲)

و به این جهت ابوجهل به نزد ولید بن مغیره که مرجع و ملجأ فصحای عرب بود رفت و از او درخواست کرد که نظر خودت را نسبت به قرآن بگو، گفت: فما اقول فيه فوالله ما منكم رجل اعلم بالاشعار مني، ولا اعلم برجزة مني ولا بقصيدة ولا باشعار الجن، والله ما يشبه الذي يقول شيئا من هذا، ووالله ان لقوله لحلاوة وانه ليحطم ما تحته وانه ليعلو ولا يعلى. قال ابوجهل: والله لا يرضى قومك حتى تقول فيه. قال: فدعني حتى افكر فيه، فلما فكر، قال: هذا سحر يآثره عن غيره. (۳)
که این خود دلیل بر تسلیم در مقابل اعجاز قرآن است، زیرا سحر منتهی به

-
۱. سورهء بقره، آیهء ۲۳ (و اگر در تردید هستید در قرآنی که نازل کردیم بر بندهء ما پس سوره ای مثل آن بیاورید و بخوانید گواهان خود را از غیر خداوند، اگر راستگو هستید)
 ۲. سورهء مائده، آیهء ۱۱۰ (نیست این جز سحری آشکار)
 ۳. تفسیر الطبری، جلد ۲۹، صفحهء ۱۵۶، ذیل آیهء ۲۴، سورهء مدثر (گفت چه بگویم در آن؟ پس به خدا قسم کسی از شما در اشعار عالم تر از من نیست، و نیز کسی از شما عالم تر از من به رجز و قصاید و اشعار جن نیست، به خدا قسم آنچه را او می گوید همانند هیچ يك از اینها نیست، به خدا قسم همانا برای گفتار او شیرینی و حلاوتی است و همانا هر سخنی را پایمال می کند، و همانا او برتر و چیزی بر او برتر نمی شود، ابوجهل گفت: به خدا قسم قوم تو راضی نمی شوند تا سخنی در طعن آن بگویی. ولید بن مغیره گفت: واگذار مرا تا ببندیشم در این امر، پس وقتی اندیشه نمود، گفت این سحری است که از غیرش مطلع می شود.)

اسباب عادی است، و از حیطه قدرت بشر خارج نیست، و ساحران و کاهنان زبر دست در جزیره العرب و ممالک همجوار آن فراوان بودند، که به شهادت تاریخ کمال مهارت را در فنون سحر و کهنات داشتند، و با این حال تحدی پیغمبر به قرآن و عجز تمام آنان از مقابله با این کتاب در تاریخ ثبت شد، و به جای معارضه با قرآن به تطمیع آن حضرت به مال و مقام متوسل شدند، و چون اثر نکرد به قصد جان او برخاستند.

۲ - هدایت قرآن:

در زمانی که گروهی به ماورای طبیعت معتقد نبودند، و روزگار بی شعور و ادراک را متصرف در نظام بهت انگیز وجود می پنداشتند، و آنها که معتقد به ماورای طبیعت بودند معبودهایی به صورت بت‌های گوناگون می پرستیدند، و کسانی هم که دین آسمانی داشتند به استناد کتب تحریف شده خالق را به اوصاف خلق متصف می پنداشتند، و در محیطی که تاریخ گواه نهایت انحطاط فکری و اخلاقی و عملی مردم آن محیط است، درس نخوانده و استاد ندیده ای برخاست، و در مقابل هر پرتگاهی از ضلالت، شاهراهی از هدایت ترسیم نمود، بشر را به پرستش خداوندی دعوت کرد که از هر نقصی منزّه و هر کمال و جمالی از او، و هر حمد و ثنایی برای او، و جز او هیچ موجودی سزاوار پرستش نیست، و او بزرگتر از آن است که بتوان او را به حدی تحدید و به وصفی وصف نمود " سبحن الله والحمد لله ولا إله الا الله والله أكبر " (۱)

در روزگاری که خالق معدود و عدد و منزّه از همسر و فرزند را به ترکیب و تثلیث و احتیاج و تولید نسبت داده و برای او هم‌تا تصور می نمودند، قرآن خداوند را از تمام این اوهام تقدیس کرده، و به احدیت ستود که منزّه از ترکیب عقلی و وهمی و حسی است، و او بی نیاز از هر کس و هر چیز، و هر چه و هر

۱. منزّه است خداوند از هر نقصی و وصفی از اوصاف مخلوقات و هر ثنایی برای خداست و معبود به حقی نیست الا الله و خدا بزرگتر است از این که به وصفی وصف شود.

کس جز او نیازمند به او، تولید به تمام معنای کلمه - چه عقلی و چه حسی - در ساحت قدس او راه ندارد، بلکه موجودات به قدرت او موجود و به مشیت او مخلوقند، و برای او همتایی در ذات و صفات و افعال نیست.

و در قرآن مجید هر چند متجاوز از هزار آیه در معرفت الله و صفات علیا و اسمای حسنی وجود دارد، ولی تدبر يك سطر آن، عظمت این هدایت را روشن می کند (قل هو الله أحد - الله الصمد - لم یلد و لم یولد - و لم یکن له کفوا أحد).

و کلمات اهل بیت رسالت مفاتیح خزاین معرفت است و به دو حدیث اکتفا می شود:

۱ - امام ششم (علیه السلام) فرمود: " ان الله تبارك و تعالی خلو من خلقه و خلقه خلو منه، و

كل ما وقع عليه اسم شيء ما خلا الله عز وجل فهو مخلوق، والله خالق كل شيء تبارك الذي ليس كمثله شيء ". (۱)

۲ - امام پنجم (علیه السلام) فرمود: " كلما میزتموه بأوهامکم فی أدق معانیه مخلوق مصنوع

مثلکم مردود إليکم ". (۲)

عظمت هدایت قرآن به معارف الهیه با مراجعه به عهد عتیق و جدید - کتب آسمانی یهود و نصاری - که مبنای اعتقاد صدها میلیون یهود و نصاری است آشکار می گردد، و در این مقدمه چند نمونه ذکر می شود:

الف: سفر تکوین (پیدایش) باب دوم: " و در روز هفتم خدا از همهء کار خود که ساخته بود فارغ شد، و در روز هفتم از همهء کار خود که ساخته بود آرامی گرفت، پس خدا روز هفتم را مبارك خواند و آن را تقدیس نمود، زیرا که در آن آرام گرفت از همهء کار خود که خدا آفرید و ساخت... و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت: از همهء درختان باغ بی ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نيك

۱. بحار الانوار، جلد ۴، صفحه ۱۴۹ (همانا خداوند تبارك و تعالی خالی از خلق، و خلق از او خالی است - یعنی بین

خدا و خلق در ذات و صفات بینونت است، و به هیچ وجه اشتراك و شباهتی بین خالق و خلق نیست - و هر چه به

او - جز خدا - چیز گفته شود مخلوق است، و خداوند خالق هر چیزی است، و همانند او چیزی نیست) ۲. بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۲۹۳ (هر چه را به اوام خود در دقیق ترین معانیش تمیز دهید، آن مخلوقی و

مصنوعی است مثل شما، مردود به شما)

و بد زنهار نخوری زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد. " ب: سفر تکوین (پیدایش) باب سوم: " و مار از همهء حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هشیارتر بود، و به زن گفت آیا خدا حقیقة گفته است که از همهء درختان باغ نخورید؟ زن به مار گفت: از میوهء درختان باغ مخوریم لکن از میوهء درختی که در وسط باغ است خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس مکنید مبادا بمیرید. مار به زن گفت: هر آینه نخواهید مرد، بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود. و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش نما و درختی دلپذیر دانش افزا پس از میوه اش گرفته بخورد، و به شوهر خود نیز داد، و او خورد، آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند، پس برگهای انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشان ساختند، و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ مخرامید، و آدم و زنش خویشان را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند، و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت: کجا هستی؟ گفت چون آواز تو را در باغ شنیدم ترسان گشتم، زیرا که عریانم، پس خود را پنهان کردم. گفت که تو را آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری خوردی.... "

در آیهء ۲۲ از همین باب آمده است " و خداوند خدا گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا به ابد زنده ماند. "

در باب ششم، آیهء ۶ و ۷ آمده است " و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت، و خداوند گفت انسان را که آفریده ام از روی زمین محو سازم انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را چون که متأسف شدم از ساختن ایشان. "

و اکنون به بعض جهات در این آیات اشاره می شود:

۱ - خداوند متعال بشر را خلق کرده و به او عقلی داده که خوب و بد را

بشناسد و او را برای علم و معرفت آفریده، چگونه او را از معرفت خوب و بد نهی می کند؟!

و هدایت قرآن این است: (قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون إنما یتذکر أولوا الالباب) (۱)، (إن شر الدوآب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون). (۲) و آیات قرآن در ترغیب به علم و معرفت و تعقل و تفکر و تدبیر بیش از آن است که در این مختصر ذکر شود.

۲ - کسی که می گوید اگر از درخت نیک و بد بخوری خواهی مرد، و آدم و همسرش می خورند و نممیرند، یا می داند که نممیرند پس دروغگو است، و یا نمی داند پس نادان است، و دروغگو و نادان چگونه سزاوار نام خداوند است؟!

عجب تر آن که مار آدم و زنش را به استفاده از درخت معرفت نیک و بد هدایت می نماید، و دروغ خدا را بر آن دو آشکار و حیل و نیرنگ خدای ساختگی را بر آنها نمایان می کند؟!

ولی نمونه هدایت قرآن نسبت به علم خداوند این است: (یعلم ما بین أیدیهم و ما خلفهم ولا یحیطون بشئ من علمه إلا بما شاء) (۳)، (لا یعزب عنه مثقال ذرة) (۴)،

(إنما إلهکم الله الذی لا إله إلا هو وسع کل شیء علما) (۵)، (قل أنزله الذی یعلم السرفی السموت والارض إنه کان غفوراً رحیماً) (۶)، (لاجرم أن الله یعلم ما یسرون وما یعلنون) (۷)، (هو الله الذی لا إله إلا هو علم الغیب والشهدة هو الرحمن الرحیم). (۸)

۱. سوره زمر، آیه ۹ (بگو آیا یکسانند آنان که می دانند و آنان که نمی دانند، همانا فقط خردمندان متذکر می شوند)

۲. سوره انفال، آیه ۲۲ (همانا بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و گنگانی اند که تعقل نمی کنند)

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۵ (می داند آنچه را پیش روی ایشان و آنچه را پشت سر ایشان است، و فرا نگیرند چیزی را از

دانش او جز آنچه او بخواهد)

۴. سوره سبأ، آیه ۳ (پنهان نمی شود از او سنگینی ذره ای)

۵. سوره طه، آیه ۹۸ (إله شما نیست بجز الله آن که الهی بجز او نیست همه چیز را به دانش فرا گرفته)

۶. سوره فرقان، آیه ۶ (بگو نازل کرد آن را آن که می داند نهان را در آسمانها و زمین، همانا اوست آمرزنده و مهربان)

۷. سوره نحل، آیه ۲۳ (لاجرم خدا می داند آنچه را نهان کنند و آنچه را آشکار کنند)

۸. سوره حشر، آیه ۲۲ (اوست خدایی که نیست خدایی جز او دانای نهان و هویدا، اوست رحمان رحیم)



(67)

۳ - موجود محدودی که آدم را در میان درختان باغ گم می کند، و می گوید: کجا هستی؟ تا به آواز آدم او را پیدا کند، و درختان باغ مانع دید او می شوند، چگونه می تواند رب العالمین و عالم السر والخفیات و خالق کون و مکان و محیط بر زمین و آسمان باشد؟!

و نمونه هدایت قرآن این است: (وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها إلا هو ويعلم ما في البر والبحر وما تسقط من ورقة إلا يعلمها ولا حبة في ظلمت الارض ولا رطب ولا يابس الا في كتب مبين). (۱)

۴ - به جای هدایت به توحید و تنزیه خداوندی که (لیس کمثله شیء وهو السميع البصير) (۲) به شرك و تشبیه دلالت می کند و می گوید "... خدا گفت همانا

انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده... "

۵ - به خداوند نسبت پشیمانی از آفرینش آدم می دهد که جاهل از عاقبت کار خویش بوده است، آیا نسبت جهل به خداوند متعال که مستلزم محدودیت ذات و مخلوقیت خالق و ترکیب حق متعال از نور علم و ظلمت جهل است، با کتاب آسمانی راهنمای بشر به خدا چگونه سازگار است؟!

و هدایت قرآن این است: (ألا يعلم من خلق وهو اللطيف الخبير) (۳)، (وإذ قال ربك للملكة إني جاعل في الارض خليفة قالوا أتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك قال إني أعلم ما لا تعلمون). (۴)

۶ - به خداوند نسبت حزن و اندوه و تأسف داده که از لوازم جسمیت و جهل و عجز است و هدایت قرآن این است: (سبح لله ما في السموات والارض وهو

۱. سوره انعام، آیه ۵۹ (و نزد اوست کلیدهای غیب که نمی داند آنها را مگر او، و می داند آنچه را در بیابان و دریا است،

و نمی افتد برگی مگر این که می داند خدا آن را، و نه دانه ای در تاریکیهای زمین و نه تری و نه خشکی مگر این که در کتابی است مبین)

۲. سوره شوری، آیه ۱۱ (نیست همانند او چیزی و اوست شنوای بینا).

۳. سوره ملک، آیه ۱۴ (آیا کسی که خلق کرده عالم نیست در حالی که او لطیف خبیر است)

۴. سوره بقره، آیه ۳۰ (و هنگامی که گفت پروردگار تو به فرشتگان که در زمین خلیفه قرار خواهم داد گفتند آیا در

زمین کسی را قرار می دهی که در آن فساد کند و خونها را ریزد در حالی که ما به حمد تو تسبیح می کنیم و برای تو

تقدیس می کنیم گفت همانا من می دانم آنچه را که شما نمی دانید)

العزیز الحکیم - له ملک السموت والارض یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر -
هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم). (۱)

و در این موضوع مختصری هم از عقاید اختصاصی مسیحیان ذکر می شود:

۱ - رساله اول یوحنا رسول باب پنجم: " هر که ایمان دارد که عیسی مسیح است، از خدا مولود شده است، و هر که والد را محبت می نماید مولود او را نیز محبت می نماید... کیست آن که بر دنیا غلبه یابد جز آن که ایمان دارد که عیسی پسر خداست، همین است او که به آب و خون آمد، یعنی عیسی مسیح نه به آب فقط بلکه به آب و خون و روح است آن که شهادت می دهد زیرا که روح حق است،

زیرا سه هستند که شهادت می دهند، یعنی روح و آب و خون، و این سه يك هستند.

۲ - انجیل یوحنا باب اول، از آیه اول: " در ابتدا کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود،

و کلمه خدا بود، همان در ابتدا نزد خدا بود، همه چیز به واسطه او آفریده شد، و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت، در او حیات بود، و حیات نور انسان بود، و نور در تاریکی می درخشید، و تاریکی آن را در نیافت، شخصی از جانب خدا فرستاده شد، که اسمش یحیی بود، او برای شهادت آمد، تا بر نور شهادت دهد، تا همه به وسیله او ایمان آورند، او آن نور نبود، بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد، آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می گرداند، و در جهان آمدنی بود، او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد، و جهان او را نشناخت، به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند، و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند، و کلمه جسم گردید، و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر. "

۱. سوره حدید، آیه ۱، ۲، ۳ (تسبیح گوید برای خدا آنچه در آسمانها و زمین است، و اوست عزیز

حکیم برای اوست

ملک آسمانها و زمین، زنده می کند و می میراند و او بر هر چیز توانا است، او اول است و آخر و ظاهر

است و باطن و

او به هر چیزی داناست)

۳ - انجیل یوحنا باب ششم از آیه ۵۱: " من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد، اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند، و نانی که من عطا می کنم جسم من است که آن را به جهت حیات جهان می بخشم، پس یهودیان با یکدیگر مخاصمه کرده، می گفتند چگونه این شخص می تواند جسد خود را به ما دهد تا بخوریم، عیسی بدیشان گفت آمین آمین به شما می گویم اگر جسد پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید، و هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشید حیات جاودانی دارد، و من در روز آخر او را خواهم برخیزانید، زیرا که جسد من خوردنی حقیقی و خون من آشامیدنی حقیقی است، پس هر که جسد مرا می خورد و خون مرا منوشد در من می ماند و من در او، چنان که پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، همچنین کسی که مرا بخورد او نیز به من زنده می شود. "

۴ - انجیل یوحنا باب دوم از آیه ۳: " و چون شراب تمام شد، مادر عیسی به دو گفت شراب ندارند، عیسی به وی گفت ای زن مرا با تو چه کار است، ساعت من هنوز نرسیده است، مادرش به نوکران گفت هر چه به شما گوید بکنید و در آن جا شش قدح سنگی بر حسب تطهیر یهود نهاده بودند، که هر یک گنجایش دو یا سه کیل داشت، عیسی بدیشان گفت قدحها را از آب پر کنید و آنها را لبریز کردند، پس بدیشان گفت الان بردارید، و به نزد رئیس مجلس ببرید پس بردند، و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود بچشید، و ندانست که از کجاست، لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند می دانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته به دو گفت هر کسی شراب خوب را اول می آورد و چون مست شدند بدتر از آن لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی، و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند. "

و به بعض جهات در این آیات اشاره می شود:

الف: از اصول عقاید نصاری که مورد اتفاق است اعتقاد به تثلیث است، و از

طرفی در انجیل یوحنا باب هفدهم آیه سه، می گوید: " و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند. " از این رو که اصل مسلم نزد آنان اعتقاد به اقانیم ثلاثه است، و چون در انجیل یوحنا خدا به وحدت حقیقی وصف شده، چاره ندیدند، همچنان که در رساله اول یوحنا ذکر شده " که هر سه يك هستند " بین توحید و تثلیث جمع کنند، و بگویند ممتازند حقیقه و متحدند حقیقه.

و این عقیده به دلایلی باطل است که به بعضی از آنها اشاره میشود:

- ۱ - مراتب اعداد - مانند يك و سه - ضدین هستند، و اجتماع ضدین محال است، چگونه ممکن است يك سه باشد و در عین حال هر سه يك باشند.
 - ۲ - عقیده ء به تثلیث مستلزم اعتقاد به پنج خداست و همچنین تا غیر متناهی بر عدد افزوده می شود - چنان که در بحث توحید گذشت - و بنابراین مسیحیان چاره ندارند به خدایان غیر متناهی ایمان بیاورند.
 - ۳ - تثلیث مستلزم ترکیب است و ترکیب مستلزم احتیاج به اجزاء و ترکیب کننده ء اجزاء است.
 - ۴ - عقیده ء به تثلیث مستلزم اتصاف خالق عدد به مخلوق است، زیرا عدد و معدود هر دو مخلوقند، و خداوند از معدود بودن حتی از وحدت عددیه منزه است (لقد كفر الذين قالوا إن الله ثالث ثلثة و ما من إله إلا إله واحد وإن لم ينتهوا عما يقولون ليمسن الذين كفروا منهم عذاب أليم). (۱)
- و آنان عیسی را به صراحت فرزند خدا خواندند، ولی قرآن فرمود: (ما المسيح ابن مریم إلا رسول قد خلت من قبله الرسل وأمه صدیقه کانا یا کلان الطعام انظر کیف نبین لهم الایت ثم انظر أنى يؤفکون) (۲)، و جملهء " کانا یا کلان الطعام " اشاره به این

-
۱. سوره ء مائده، آیهء ۷۳ (همانا كفر ورزیدند آنان که گفتند خدا سیمین سه تا است حال آن که نیست خداوندی جز خدای یکتا، و اگر دست بر ندارند از آنچه گویند هر آینه برسد البته آنان را که كفر ورزیدند از ایشان عذابى دردناك)
 ۲. سوره ء مائده، آیهء ۷۵ (نیست مسیح پسر مریم جز پیغمبری که بگذشتند پیش از او پیغمبرانى، و مادرش زنی است راستگو، هستند آن دو که طعام می خوردند، بنگر چگونه آیات را برای ایشان بیان کنیم، سپس بنگر چگونه از حق برگردانده می شوند)

است که موجود محتاج به طعامی که مجذوب و مدفوع است شایسته عبادت نیست.

ب: اعتقاد به این که عیسی کلمه بود، و کلمه خدا بود و آن کلمه که خدا بود در این جهان آمد و جسم شد، و نان شد، و با گوشت و خون پیروان خود متحد شد، و نخستین معجزه ای که از او سر زد، آن بود که آب را شراب کرد، و کسی که برای

تکمیل عقول آمده، اعجاز او موجب مستی و زوال عقل شد، آیا با کدام عقل و منطق سازگار است!؟

ج: از طرفی عیسی را خدا دانستند، و از طرفی در کتاب دوم سموئیل باب یازدهم نسبت زنا با زن شوهردار به داوود پیغمبر دادند، که داوود با آن زن زنا کرد و زن از او آبستن شد، سپس شوهر او را به جنگ فرستاد و به فرمانده سپاه نوشت که شوهر آن زن را در مقدمه جنگ سخت بگذارید، و از عقبش پس بروید، تا زده شده بمیرد، و به این وسیله زن او را به خانه خود آورد، و نسب عیسی را در انجیل متی باب اول به این ازدواج رساندند، و داوود پیغمبر و صاحب کتاب زبور را به چنین جنایتی متهم کردند.

هدایت قرآن بود که خداوند عالم را از این اوهام تنزیه، و اعتقاد به عیسی بن مریم را از تفریط کسانی که او را فرزند زنا دانستند، و افراط کسانی که او را فرزند خدا دانستند تقدیس کرد، و فرمود: (واذکر فی الکتب مریم إذ انتبذت من أهلها مکانا شرقیا) (۱)، تا آن جا که فرمود: (قال إني عبد الله ءاتنی الکتب وجعلنی نبیا) (۲)

و قداست داوود را به آن جا رساند که فرمود: (یداود إنا جعلنک خلیفة فی الارض) (۳) و به پیغمبر خاتم فرمود: (إصبر علی ما یقولون واذکر عبدنا داود ذا الاید إنه أواب). (۴)

۱. سوره ء مریم، آیه ۱۶ (و یاد کن در کتاب مریم را آنگاه که مکانی دور از اهل خود در ناحیه شرقی بر گرفت)

۲. سوره ء مریم، آیه ۳۰ (گفت همانا من بنده ء خدا هستم داد مرا کتاب و قرار داد مرا پیغمبر)

۳. سوره ء ص، آیه ۲۶ (ای داوود همانا ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم)

۴. سوره ء ص، آیه ۱۷ (صبر کن بر آنچه می گویند و یاد کن بنده ء ما را داوود صاحب قدرت، که همانا او بسیار رجوع کننده به ما بود)

این نمونه ای از هدایت قرآن در معرفت خدا بود. و نمونهء تعلیمات قرآن مجید در سعادت انسان از این قرار است: در مقابل امتیاز به زور و زر و نژاد و قبیله و رنگ پوست، ملاک فضیلت را کمالات انسانی قرار داد و فرمود: (یأیها الناس إنا خلقنکم من ذکر وأنثی وجعلنکم شعوبا وقبائل لتعارفوا إن أکرمکم عند الله أتقیکم إن الله علیم خبیر). (۱)

افکار فاسد به شرب مسکرات و اقتصاد بیمار به شیوع قمار و ربا را به این آیات اصلاح و معالجه کرد: (یأیها الذین ءامنوا إنما الخمر والمیسر والانصاب والازلم رجس من عمل الشیطن فاجتنبوه لعلکم تفلحون) (۲)، (وأحل الله البیع وحرم الربوا) (۳)، (ولا تاكلوا أموالکم بینکم بالباطل). (۴)

جان آدمی را به این آیات بیمه نمود (ولا تقتلوا النفس التي حرم الله إلا بالحق) (۵)، (ومن أحيها فکأنما أحيها الناس جمیعا). (۶)

باب ظلم و تعدی زبر دستان را به زیر دستان سد نمود، و در عدل و احسان را به روی مردم گشود و فرمود: (فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه به مثل ما اعتدی علیکم) (۷)، (وأحسن کما أحسن الله إلیک ولا تبغ الفساد فی الارض) (۸)، (إن الله یأمر بالعدل والاحسان). (۹)

و در زمانی که با زنان معاملهء حیوان می کردند، فرمود: (وعاشروهن

-
۱. سوره ء حجرات، آیهء ۱۳ (ای مردم همانا ما آفریدیم شما را از مردی و زنی و شما را شعبه ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا که گرامی تر شما نزد خدا پرهیز کارتر شماست، همانا خداوند علیم خبیر است)
 ۲. سوره ء مائده، آیهء ۹۰ (ای کسانی که ایمان آوردید، این است و جز این نیست که شراب و قمار و بتها و قمار به تیرها - نوعی قمار در جاهلیت - پلیدی است، از کار شیطان از آن دوری کنید، شاید رستگار شوید)
 ۳. سوره ء بقره، آیهء ۲۷۵ (و حال آن که خدا حلال کرده بیع را و حرام کرده ربا را)
 ۴. سوره ء بقره، آیهء ۱۸۸ (مال یکدیگر را به باطل مخورید)
 ۵. سوره ء انعام، آیهء ۱۵۱ (و نکشید نفسی را که خدا حرام کرده مگر به حق)
 ۶. سوره ء مائده، آیهء ۳۲ (و هر کس نفسی را احیا کند چنان است که جمیع مردم را زنده کرده است)
 ۷. سوره ء بقره، آیهء ۱۹۴ (پس کسی که تعدی کرده بر شما، به مثل آنچه تعدی کرده شما بر او تعدی کنید)
 ۸. سوره ء قصص، آیهء ۷۷ (احسان کن همچنان که خدا به تو احسان کرده، و در زمین فساد را طلب نکن)
 ۹. سوره ء نحل، آیهء ۹۰ (همانا خدا امر می کند به عدل و احسان)

بالمعروف) (۱)، (ولهن مثل الذي عليهن بالمعروف). (۲)
و از هر گونه خیانتی جلوگیری کرد و فرمود: (إن الله يأمركم أن تؤدوا الامت
إلى أهلها وإذا حكمتم بين الناس أن تحكموا بالعدل). (۳)
و وفا به عهد و پیمان را از علایم ایمان شمرد و فرمود: (والذين هم لامنتهم
وعهدهم رعون) (۴)، (وأوفوا بالعهد إن العهد كان مسؤولاً). (۵)
و امت را به (یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد أوتی خیرا کثیرا) (۶)
آنچنان

از ذلت جهل و سفاهت نجات داد که مشعل داران علم و حکمت در جهان شدند.
پیروان خود را به هر خوبی امر و از هر بدی نهی کرد، و طبیات و پاکیزه ها را
بر آنان حلال و خبائث را بر آنها حرام نمود، و آنان را از هر قید و بندی که
بر خلاف فطرت خود را به آن گرفتار کرده بودند آزاد کرد (الذین یتبعون الرسول
النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریه والانجیل یأمرهم بالمعروف و
ینهیهم عن المنکر ویحل لهم الطیب و یحرم علیهم الخبیث ویضع عنهم إصرهم و
الاعلل التي كانت علیهم فالذین ءامنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی
أنزل معه أولئك هم المفلحون) (۷).

با وسعت دایره ء معروف نسبت به عقاید حقه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه
و دایره ء منکر نسبت به عقاید باطله و اخلاق رذیله و اعمال فاسده، امر به معروف
و نهی از منکر را وظیفهء تمام مؤمنین و مؤمنات قرار داد، و فرمود: (والمؤمنون و

-
۱. سوره ء نساء، آیهء ۱۹ (و معاشرت کنید با آنها به خوبی)
 ۲. سوره ء بقره، آیهء ۲۲۸ (و برای آنان - زنان - است مثل آنچه که بر آنان است به معروف)
 ۳. سوره ء نساء، آیهء ۵۸ (همانا خدا شما را امر می کند امانتها را به اهل آنها رد کنید، و هرگاه بین مردم حکم کردید، به عدل حکم کنید)
 ۴. سوره ء مؤمنون، آیهء ۸ (مؤمنان کسانی هستند که امانتها و عهد خود را رعایت می کنند)
 ۵. سوره ء اسراء، آیهء ۳۴ (و وفا کنید به عهد همانا عهد مورد باز خواست است)
 ۶. سوره ء بقره، آیهء ۲۶۹ (خدا حکمت را به هر کس که می خواهد می دهد، و هر کس به او حکمت داده شود خیر بسیار به او داده شده است)
 ۷. سوره ء اعراف، آیهء ۱۵۷ (آنان که پیروی می کنند رسول نبی امی را، همان که او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته شده می یابند، امر می کند آنها را به معروف و نهی می کند آنها را از منکر، و حلال می کند بر آنها پاکیزه ها را، و حرام می کند بر آنها پلیدها را، و بر می دارد از آنها بار گران و غلهایی که بر ایشان بوده است، پس آنان که ایمان آوردند به او و بزرگ شمردند او را و یاری کردند او را و پیروی کردند نوری را که با او نازل شده آنها هستند

المؤمنت بعضهم أولياء بعض يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر و يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة و يطيعون الله و رسوله أولئك سير حمهم الله إن الله عزيز حكيم (۱) و از طرفی فرمود: (یأیها الذین ءامنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون) (۲) و به این دو آیه راه رسیدن هر فردی را به حکمت

و عفت و شجاعت و عدالت در جمیع امور و تشکیل مدینهء فاضله به تمام فضایل انسانیت نشان داد.

و این نمونه ها شعاعی از آفتاب هدایت قرآن بود، و هدایت این کتاب در جمیع معارف الهیه و ارشاد انسان به سعادت دنیا و آخرت، نیازمند به مطالعهء اسرار آیات قرآن در عقاید و اخلاق و عبادات و معاملات و سیاسات است که محتاج به تحریر کتابهای مفصل است.

۳ - خبرهای غیبی قرآن:

کسی که ادعای رسالت از جانب خداوند برای هدایت بشر تا قیامت دارد، دشوارترین امر برای او اخبار از آینده است، که يك در میلیارد هم اگر احتمال تخلف بدهد، از جهت عظمت محتمل که موجب انهدام بنیان آیین او می شود باید جانب احتیاط را رعایت کند، و لب فرو بندد، و اگر دیدیم که او با یقین و نهایت اعتماد و اطمینان خاطر به وقوع امری در آینده خبر می دهد، و آنچه را خبر داده محقق می شود، اخبار او کاشف از اتصال به علم محیط به زمان و زمانیات است.

و بعضی از اخبار غیبیهء قرآن از این قرار است:

الف - اخبار به غلبهء روم بعد از مغلوب شدن آنان (الم - غلبت الروم - فی

۱. سوره ء توبه، آیهء ۷۱ (مردان با ایمان و زنان با ایمان، بعضی از آنها اولیای بعض دیگرند، امر می کنند به معروف و نهی

می کنند از منکر، و به پا می دارند نماز را، و می دهند زکات را، و اطاعت می کنند خدا و رسول خدا را، آنها هستند که

به زودی خدا آنها را رحمت می کند، همانا که خداوند عزیز است و حکیم)

۲. سوره ء صف، آیهء ۲ و ۳ (ای کسانی که ایمان آوردید، چرا می گوئید آنچه را که نمی کنید؟ بزرگ است نزد خدا غضب

بر این که بگوئید آنچه را که نمی کنید)

أدنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون) (۱) و این اخبار در زمانی بود که کسی شکست ایران و پیروزی روم را تصور نمی کرد، چنان که در کتب تاریخ مسطور است.

ب - اخبار به باز گشت آن حضرت به مکه (إن الذی فرض علیک القرءان لرآدک إلی معاد). (۲)

ج - تمهید و توطئه منافقین برای سوء قصد به جان او، و اخبار به حفظ و نگهداری او (یأیها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس). (۳)

د - اخبار به فتح مکه و دخول مسلمین در مسجد الحرام با اخبار از خصوصیت روحی و جسمی آنان (لتدخلن المسجد الحرام إن شاء الله ءامنین محلقین رؤسکم ومقصرین لا تخافون). (۴)

ه - بعد از مراجعه از غزوه ء تبوک در مورد منافقین این آیه نازل شد (فقل لن تخرجوا معی أبدا ولن تقاتلوا معی عدوا) (۵) و آن چنان شد که آیه خبر داده بود. و - در جنگ بدر که کفار به جمعیت خود مغرور بودند و نصرت خود را مسلم می پنداشتند، این آیه نازل شد (أم یقولون نحن جمیع منتصر - سیهزم الجمع و یولون الدبر). (۶)

ز - قبل از فتح خیبر و دستیابی مسلمین به غنایم و در روزگاری که در خاطره ء آنان تسلط بر خزاین ایران و ممالک دیگر خطور نمی کرد، این آیات نازل شد

۱. سوره ء روم، آیه ۱ و ۲ و ۳ (شکست خوردند روم در نزدیکترین سرزمین و ایشان پس از شکستشان زود است

پیروز شوند)

۲. سوره ء قصص، آیه ۸۵ (همانا آن که قرآن را بر تو فرض کرد باز گرداننده است تو را به بازگشتگاه)

۳. سوره ء مائده، آیه ۶۷ (ای پیغمبر ابلاغ کن آنچه را فرود آمد بر تو از پروردگارت و اگر نکنی

نرسانده باشی پیام او را

و خدا نگه می دارد تو را از مردم)

۴. سوره ء فتح، آیه ۲۷ (هر آینه البته داخل می شوید در مسجد الحرام اگر خدا خواهد آسودگان

(ایمنان) تراشندگان

سرهای خویش و کوتاه کنندگان ناخن و موی در حالی که نمی ترسید)

۵. سوره ء توبه، آیه ۸۳ (پس بگو هرگز با من خارج نمی شوید، و هرگز با من با دشمنی قتال نمی

کنید)

۶. سوره ء قمر، آیه ۴۴، ۴۵ (یا می گویند ما جماعتی هستیم که نصرت و پیروزی نصیب ما است، به

زودی شکست

می خورند و پشت به میدان جنگ می کنند)

(لقد رضى الله عن المؤمنين إذ يباعدونك تحت الشجرة فعلم ما في قلوبهم فأنزل السكينة عليهم وأثبهم فتحا قريبا ومغانم كثيرة يأخذونها وكان الله عزيزا حكيما وعدكم الله مغانم كثيرة تأخذونها فعجل لكم هذه وكف أيدي الناس عنكم ولتكون آية للمؤمنين ويهديكم صراطا مستقيما وأخرى لم تقدروا عليها قد أحاط الله بها وكان الله على كل شيء قديرا). (۱)

ح - هنگامی که فرزندش از دنیا رفت عاص بن وائل گفت: همانا محمد ابتر است پسری ندارد که قائم مقام او باشد و وقتی مرد یاد او منقطع خواهد شد، این سوره نازل گردید (إِنَّا أُعْطِينَا الْكُوْثَرَ - فصل لربك وانحر - إن شئتك هو الابر) (۲) و خبر داد کسی که آن حضرت را ابتر خواند نسلش منقرض و نسل آن حضرت باقی خواهد بود. (۳)

۴ - احاطه به اسرار خلقت:

در روزگاری که دانش بشر اجرام آسمانی را بسیط می پنداشت و حرکت در آنها را تصور نمی کرد، از حرکت کواکب در مدارها خبر داد (لا الشمس ينبغي لها أن تدرك القمر ولا الليل سابق النهار وكل في فلك يسبحون). (۴) در زمانی که از عموم قانون زوجیت نسبت به اشیا خبری نبود، فرمود: (و من كل شيء خلقنا زوجين لعلكم تذكرون). (۵)

۱. سوره فتح، آیه ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱ (هر آینه خدا راضی شد از مؤمنین هنگامی که زیر آن درخت با تو بیعت کردند، پس دانست آنچه در دلهای آنهاست، پس آرامش را بر آنها نازل کرد، و ثواب داد به آنها فتح نزدیکی و غنیمتهای بسیاری را که بگیرند، و خداوند عزیز و حکیم است، وعده داد خدا به شما غنیمتهای بسیاری را که بگیرید، پس نزدیک کرد برای شما این غنایم را و دست مردمان را از شما کوتاه کرد، و برای این که آیه ای باشد برای اهل ایمان، و هدایت می کند شما را به راه راست، و غنیمتهای دیگری که توانایی بر آنها ندارید و خداوند بر آنها محیط است، و خدا بر هر چیزی تواناست)

۲. سوره کوثر (ما به تو خیر بسیار دادیم، پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن، همانا آن کس که تو را سرزنش می کند همان دنباله بریده است)

۳. التفسیر الکبیر، فخر رازی، جلد ۳۲، صفحه ۱۳۲ و تفسیر تبیان جلد ۱۰، صفحه ۱۸
۴. سوره یس، آیه ۴۰ (نه خورشید را سزاوار است که ماه را دریابد، و نه شب بر روز سبقت می گیرد، و هر یک در

فلکی شناورند)

۵. سوره ذاریات، آیه ۴۹ (و از هر چیزی آفریدیم دو جفت شاید متذکر شوید)



(YY)

و در آن زمان که احتمال وجود جنبنده ای در کرات دیگر نبود، فرمود: (و ما بث فیهما من دابة). (۱)

و همچنین از تلقیح نباتات ماده به نطفهء نر به وسیلهء وزش باد خبر داد (و أرسلنا الریاح لواقح). (۲)

و در زمانی که اجرام آسمانی را بسایط و خلقت آنها را جداگانه از اجرام زمینی می دانستند و از رتق و فتق عالم خبری نداشتند، فرمود: (أو لم یر الذین کفروا أن السموت والارض کانتا رتقا ففتقنهما). (۳)

و در عصری که بشر از گسترش جهان خبر نداشت فرمود: (والسماء بنینها بأبید وینا لموسعون). (۴)

و در زمانی که پندار دانشمندان بر عدم خرق والتیام اجسام فلکی بود، و کسی تصور نفوذ انسان را در آنها نمی کرد، این آیه نازل شد (یمعشر الجن والانس إن استطعتم أن تنفذوا من أقطار السموات والارض فانفذوا لاتنفذون الا بسلطن). (۵) وجود آیاتی در اسرار کائنات که قسمتی از آن ذکر شد، حکایت از نزول این کتاب از نزد خالق متعال می کند.

۵ - جاذبهء قرآن:

هر انسان منصفی که با زبان قرآن آشنا باشد، اعتراف می کند که در قرآن روح و جاذبه ای است که هر سخنی هر چند تمام معیارهای بلاغت از لطایف معانی و بیان و بدیع در آن اعمال شده باشد، باز هم نسبتش به قرآن نسبت گل مصنوعی به گل طبیعی و مجسمهء انسان به انسان جاندار است.

۱. سوره ء شوری، آیهء ۲۹ (و آنچه گسترانید در آن دو - آسمانها و زمین - از جنبنده)

۲. سوره ء حجر، آیهء ۲۲ (و فرستادیم بادها را آبستن کنندگان)

۳. سوره ء انبیا، آیهء ۳۰ (آیا ندیدند آنان که کافر شدند که آسمانها و زمین بسته بودند پس شکافتیم آنها را)

۴. سوره ء ذاریات، آیهء ۴۷ (و آسمان را بنا کردیم به قوت و هرآینه ما وسعت دهندگانیم)

۵. سوره ء رحمن، آیهء ۳۳ (ای گروه جن و انس، اگر متوانید که نفوذ کنید از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ کنید، نفوذ نخواهید کرد مگر به سلطنتی)

۶ - عدم اختلاف در قرآن:

تردید نیست که انسان در اثر تکامل فکری، اعمال و اقوالش یکنواخت نخواهد بود، و هر دانشمندی آثار علمی او در مراحل مختلف زندگی اختلاف پیدا می کند، هر چند متخصص در يك فن و وسایل تمرکز افکار هم برای او فراهم باشد، زیرا با تحول فکر، آثار آن هم متحول می شود. قرآن کتابی است مشتمل بر فنونی - از معرفت مبدأ و معاد و آیات آفاق و انفس و روابط انسان با خالق و خلق، و وظایف فردی و اجتماعی و قصص امم گذشته و احوال انبیا - که از زبان درس نخوانده و استاد ندیده ای با وجود جمیع وسایل پریشانی فکر از ناحیه ابتلا به مشرکین در مکه، و از ناحیه جنگ با کفار و کید و مکر منافقین در مدینه تلاوت شده است.

با در نظر گرفتن تمام این عوامل، طبیعی است که چنین کتابی از بیان چنین کسی مشتمل بر اختلافات زیادی باشد، به این جهت عدم اختلاف، کاشف از نزول آن از افق برتر از فکر انسان است، که مقام وحی مقدس از جهالت و غفلت است (أفلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا). (۱)

۷ - تربیت عینی و عملی قرآن:

اگر کسی ادعا کند که من سر آمد طبیبان جهان هستم، برای اثبات این دعوی دو راه وجود دارد:

یکی این که کتابی در طب ارائه دهد که علل امراض و دارو و درمان آنها را به گونه ای بنگارد که مانندش در کتب طب یافت نشود. دیگر آن که مریضی را که مرض تمام قوا و اعضای او را فرا گرفته و در آستانه مرگ است و طبیبان از علاج او عاجز شده اند به او بسپارند، و او بر آن تن لباس

۱. سوره نساء، آیه ۸۲ (آیا پس تدبر نمی کنند قرآن را، و اگر از نزد غیر خدا بود هر آینه یافته بودند در آن اختلاف بسیاری را)

صحت و عافیت پوشانند.

پیغمبران طیبیان فکر و جان و معالجان امراض انسانیت انسان می باشند، و پیغمبر اسلام سر آمد این طیبیان است.

دلیل علمی او قرآنی است که مانندش را در بیان علل امراض فکری و اخلاقی و عملی انسان و درمان آنها نمی توان یافت که نمونهء مختصری از آن در هدایت قرآن ذکر شد، و دلیل عملی آن این است که در جامعه ای مبتلا به بدترین امراض آدمیت ظهور کرد، که از جهت فکری به حدی تنزل کرده بودند که هر قبیله ای برای خود بتی داشت، بلکه خانواده ها از خرما و حلوا برای خود معبودی می ساختند، صبحگاه او را سجده می کردند و هنگام گرسنگی إله خود را می خوردند.

آفت افکار آنان را به مرهم معرفت و ایمان چنان معالجه نمود که خالق جهان را این گونه ستایش کردند (الله لا إله إلا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموت و ما في الارض من ذا الذي يشفع عنده إلا بإذنه يعلم ما بين أيديهم و ما خلفهم ولا يحيطون بشئ من علمه إلا بما شاء وسع كرسيه السموت والارض و لا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم) (۱) و در مقابل او به خاک افتاده و گفتند: " سبحان

ربي الاعلى وبحمده "

و از جهت عاطفی از حیوانات پست تر بودند، که پدر با دست خود، دختر خود را با قساوت، زنده به گور می کرد (۲) عاطفهء انسانی را در آن قوم آن چنان زنده

کرد که در فتح مصر مسلمانان دیدند در یکی از خیمه ها مرغی آشیانه کرده، هنگام رحیل برای آن که لانهء مرغ و جوجه ویران نشود خیمه را بر جای نهادند و رفتند، و بدین جهت شهر بنا شده در آن منطقه را فسطاط نامیدند. (۳) تطاول اغنیا را بر فقرا چنان از بین برد، که در محضر آن حضرت یکی از اغنیا

۱. سوره ء بقره، آیهء ۲۵۵

۲. کافی، جلد ۲، صفحهء ۱۶۲، کتاب الایمان والکفر، باب البر بالوالدین، حدیث ۱۸ الجامع لاحکام القرآن، جلد ۷، صفحهء ۹۷، آیهء ۱۴۰، سوره ء انعام، و کتب دیگر

۳. معجم البلدان، جلد ۴، صفحهء ۲۶۳.

نشسته بود، فقیری وارد شد، و کنار آن غنی نشست، آن غنی دامن خود را برچید، و چون دید آن حضرت شاهد آن منظره است، گفت: یا رسول الله نصف ثروت خود را به این فقیر بخشیدم، فقیر گفت: نمی پذیرم که مبادا به دردی که او مبتلا شده گرفتار شوم. (۱)

این چه تربیتی بود که آن چنان دست بخشش به غنی و بلند نظری به فقیر داد و تکبر او را به تواضع، و ذلت این را به عزت مبدل کرد. سرکشی قوی را بر ضعیف چنان از بین برد که در زمان أمير المؤمنين (علیه السلام) که

قدرت نظامی پادشاهی ایران و امپراطوری روم در دست خلیفهء مسلمین، و فرماندهء سپاه او مالك اشتر بود، روزی مالك در بازار مانند افراد عادی ساده و بی پیرایه می رفت که کسی در آن بازار از راه تمسخر به مالك اهانتی کرد، به آن مرد گفتند: آیا شناختی کسی را که به تمسخر گرفتی که بود؟ گفت: نه، چون وی را به او معرفی کردند، نگران شد که آیا با آن قدرت مطلقه چه به روز او خواهد آمد، به جستجوی مالك بر آمد، به او گفتند: مالك به مسجد رفت، سراسیمه به نزد او آمد که عذر کردار بخواید، مالك گفت: در پی رفتار تو به مسجد آمدم و دو رکعت نماز خواندم برای آن که از خدا بخواهم از تقصیر تو در گذرد. (۲)

اثر آن تربیت بود که غرور قدرت، او را از ساییدن پیشانی ذلت در مقابل حی قیوم باز نداشت، و اهانت کننده ای را که در اضطراب سزای عمل خود است، به بهترین خیرات که طلب آمرزش است نایل می کند.

فواصل قومی را چنان از میان برد که با رسوخ قومیت عربیت نسبت به عجم، سلمان فارسی را به حکم (۳) (واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغدوة والعشي يريدون وجهه ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحياة الدنيا ولا تطع من أغفلنا قلبه

۱. کافی، جلد ۲، صفحه ۲۶۲.

۲. بحار الانوار، جلد ۴۲، صفحه ۱۵۷.

۳. مجمع البیان، جلد ۳، صفحه ۴۶۵.

عن ذكرنا واتبع هواه و كان أمره فرطا). (۱) پهلوی خود نشانند، که در نتیجه امارت مدائن به او محول شد.

و فواصل نژادی را چنان از میان برد که غلام سیاهی را مؤذن خود قرار داد، و وقتی به آن حضرت پیشنهاد کردند که هر دستوری دادی پذیرفتیم، ولی تحمل بانگ این کلاغ سیاه را نداریم، جوابش این بود (۲) (يأيتها الناس إنا خلقناكم من ذكر وأنثى وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله أتقاكم إن الله عليم خبير). (۳) درخت برومندی کاشت که ریشه آن علم و معرفت، و بدنه آن اعتقاد به مبدأ و معاد، و شاخه آن ملکات حمیده و اخلاق فاضله، و شکوفه آن تقوی و پرهیزکاری، و ثمره آن گفتار محکم و سنجیده و کردار پسندیده بود (ألم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة أصلها ثابت وفرعها في السماء تؤتي أكلها كل حين بإذن ربها). (۴)

با این تعلیم و تربیت درخت انسانیت را به ثمر رساند، و از آن درخت شاه میوه ای مانند علی بن ابی طالب (علیه السلام) به بشریت تحویل داد که از دائرة المعارف

فضایل علمی و عملی او همین چند سطر بس است که تا زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حیات داشت، ادبش اقتضای اظهار علم و عرفان نمی کرد، و همچون

ماهی تحت الشعاع آفتاب بود، و بعد از آن حضرت هم در محاق اختناق از نور افشانی باز مانده بود، و در مدت پنج سال - تقریبا - با ابتلاء به فتنه جنگهای خانمانسوزی چون جنگ جمل و صفین و نهروان، فرصت اندکی که پیش آمد، اگر بر کرسی سخن نشست گفتارش به نقل ابن ابی الحدید معتزلی دون کلام

۱. سوره ء كهف، آیه ۲۸ (و شكيبا ساز خویش را با آنان که می خوانند پروردگار خود را هنگام صبح و عشا، می خواهند

روی او را و بر مگردان چشمان خود را از ایشان که بخواهی زیور زندگانی دنیا را و فرمان مبر آن را که غافل کردیم

دلش را از یاد ما و پیروی کرد هوای خویش را و کار او از دست رفته شد)

۲. مجمع البیان، جلد ۵، صفحه ۱۳۶.

۳. سوره ء حجرات، آیه ۱۳ (ای مردم همانا ما آفریدیم شما را از نری و ماده ای و گردانیدیم شما را شاخه هایی و

تیره هایی تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرمی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست)

۴. سوره ء ابراهیم، آیه ۲۴، ۲۵ (آیا ندیدی چگونه خداوند مثلی بر زد، کلمه ای پاک مانند درختی است پاک، بنش بر جا

و شاخ و برگش در آسمان، می دهد خوراک خود را هرگاه " همیشه " به اذن پروردگار خویش)

خالق و فوق کلام مخلوقین بود (۱)، و تنها برای معرفت خدا و تربیت نفس و نظام جامعه، مراجعه به خطبهء اول نهج البلاغه و خطبهء متقین و عهد مالک اشتر بس است که نشان دهد چه اقیانوسی از حکمت علمی و عملی است که این نمونه ها قطره هایی از آن دریاست.

اگر در میدان جنگ قدم زد تاریخ مانندش دلاوری ندید که زرهش پشت نداشته باشد، و در يك شب پانصد و بیست و سه تکبیر بگوید و به هر تکبیری دشمنی را به خاک بیفکند، (۲) و همان شب هم ما بین دو صف به نماز شب بایستد (۳) و

با این که تیرها از راست و چپ می بارید و در برابرش به زمین می ریخت، بدون کمترین اضطرابی مانند اوقات دیگر از انجام وظایف بندگی غافل نشود و مانند فارس یل یل عمرو بن عبدود را بر خاک بیفکند که عامه و خاصه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کردند که فرمود: " لمبارزة علی بن ابی طالب لعمر و بن عبدود

یوم الخندق افضل من عمل امتی الی یوم القیامة " . (۴)

و روز فتح خیبر بطل یهود مرحب را به يك شمشیر دو نیمه کند، و بعد از آن به هفتاد سوار حمله نماید و آنها را از پای در آورد، (۵) که مسلمانان و یهودیان متحیر

شوند، و این شجاعت را با خوف و خشیتی جمع کند، که با حضور وقت نماز رنگ رخسارش دگرگون می شد، و لرزه بر اندامش می افتاد، می گفتند چه شده که چنین حالتی دست داده؟ می فرمود: " وقت امانتی رسیده که بر آسمان و زمین و کوه ها عرضه شد و از تحملش إباء کردند و انسان آن امانت را برداشت، (۶) کسی که

روز در میدان جنگ از هیبتش لرزه بر اندام دلاوران می افتاد، شب در محراب عبادت مانند مار گزیده به خود می پیچید و با چشم گریان می گفت: " ای دنیا! ای دنیا! آیا متعرض من شدی؟! آیا به من اشتیاق پیدا کردی؟! هیهات! هیهات! غیر

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۲۴

۲. مناقب آل ابی طالب، جلد ۲، صفحه ۸۴.

۳. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۱۷.

۴. تاریخ بغداد جلد ۱۳، صفحه ۱۹

بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۹۶

۵. بحار الانوار، جلد ۴۲، صفحه ۳۳.

۶. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۱۷.

مرا مغرور کن، مرا به تو نیازی نیست، من تو را سه طلاقه کردم، ... آه! آه! از کمی توشه و دوری راه. " (۱)

سائلی از او سؤال کرد، امر کرد هزار به او بدهید، کسی که به او فرمان داد پرسید هزار از طلا بدهم یا از نقره؟ فرمود: هر دو نزد من دو سنگ است، آنچه برای سائل نفعش بیشتر است به او بده. (۲)

در کدام امت و ملت شجاعتی دیده شده توأم با چنین سخاوتی که در میدان جنگ در حال محاربه با مشرکی بود، مشرك گفت: یا ابن ابی طالب هبني سيفك. شمشیر را به جانب او افکند، مشرك گفت: عجباً! ای پسر ابی طالب، در چنین وقتی شمشیر خود را به من می دهی؟ فرمود: تو دست سؤال به سوی من دراز کردی ورد سائل از کرم نیست، آن مشرك خود را به زمین افکند و گفت: این سیره ء اهل دین است، قدمش را بوسید و مسلمان شد. (۳)

ابن زبیر نزد آن حضرت آمد و گفت: در حساب پدرم دیدم که از پدرت هشتاد هزار درهم طلبکار است، آن مال را به او داد، بعد از آن آمد و گفت: در آنچه گفتم غلط کردم، پدر تو از پدرم هشتاد هزار درهم طلب داشت، فرمود: آن مال بر پدرت حلال، و آنچه هم از من گرفتی برای خودت باشد. (۴)

کجا زمانه مقامی را نشان دارد که از مصر تا خراسان قلمرو ملک او باشد، و مشك آب بر دوش زنی ببیند، از او بگیرد و برایش به مقصد برساند، و از حال او بپرسد و شب تا به صبح از اضطراب نخواستد که چرا به آن زن و یتیمانش رسیدگی نشده و صبحگاه خود برای یتیمان بار طعام بکشد، و برای آنان غذا طبخ کند، و لقمه در دهان آنان بگذارد، و چون زن امیر المؤمنین (علیه السلام) را بشناسد و اظهار

شرمندگی کند، بگوید ای کنیز خدا! من از تو شرمسارم. (۵)
در روزگار خلافتش در بازار بزازها با خدمتکار خود راه برود، و دو پیراهن

-
۱. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۱۲۱.
 ۲. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۳۲.
 ۳. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۶۹.
 ۴. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۳۲.
 ۵. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۵۲.

کرباس بخرد و آن را که بهتر است به نوکر بپوشاند که غریزه و زینت طلبی جوان تأمین شود، و جامهء پست تر را خود بپوشد. (۱)

با آن که خزاین سیم وزر در اختیارش بود، فرمود: "والله لقد رقت مدرعتی هذه حتی استحييت من راقعها". (۲)

غنیمتی خدمت آن حضرت آوردند که بر آن غنیمت گرده و نانی بود، و کوفه هفت محله داشت، آن غنیمت را با گرده و نان هفت قسمت کرد، مقسم هر محلی را خواست و قسمتی از آن غنیمت را با قسمتی از آن نان به آن مقسم داد، (۳) و در هر تقسیم غنیمتی بعد از قسمت دو رکعت نماز می خواند و می فرمود: "الحمد لله الذی اخرجنی منه کما دخلته". (۴)

و در روزگار حکومتش شمشیرش را در بازار به فروش گذاشت، و فرمود: به خدایی که جان علی در ید اوست، اگر بهای ازاری می داشتم این شمشیر را نمی فروختم. (۵)

در هر روزی که مصیبتی به آن حضرت می رسید، آن روز هزار رکعت نماز می خواند و بر شصت مسکین تصدق می کرد و تا سه روز روزه می گرفت. (۶)

هزار بنده با کد یمین و عرق جبین آزاد کرد، (۷) و هنگامی که از دنیا رفت هشتصد هزار درهم مقروض بود. (۸)

شبی که برای افطار به خانهء دختر خود مهمان بود، بر سر سفره و دختر فرمانروای آن کشور پهناور، قوتی به جز نان جوی و نمک و کاسهء شیری نبود، به نان جو و نمک افطار کرد و لب به شیر نزد که مبادا سفره و او رنگین تر از سفره و رعیت او باشد. (۹)

-
۱. بحار الانوار، جلد ۴۰، صفحه ۳۲۴.
 ۲. نهج البلاغه، خطبهء ۱۶۰ (به خدا قسم جبهه خود را آن قدر وصله زدم تا از وصله زننده و آن حیا کردم)
 ۳. حلیة الاولیاء، جلد ۷، صفحه ۳۰۰.
 ۴. بحار الانوار، جلد ۴۰، صفحه ۳۲۱ (حمد برای خداوندی است که خارج کرد مرا ز آن آن طور که داخل شده بودم)
 ۵. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۴۳.
 ۶. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۱۳۲.
 ۷. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۴۳.
 ۸. بحار الانوار، جلد ۴۰، صفحه ۳۳۸.
 ۹. بحار الانوار، جلد ۴۲، صفحه ۲۷۶.

تاریخ کجا دیده کسی که از مصر تا خراسان زیر نگین سلطنت اوست، برنامهء حکومت او نسبت به خود و فرمانروایان مملکتش آن باشد که در نامهء آن حضرت به عثمان بن حنیف منعکس است، و مضمون قریب به مفاد آن نامه این است:

" ای پسر حنیف به من رسیده که مردی از فتیئه (۱) اهل بصره تو را به مهمانی به خوان طعامی دعوت کرده، و تو هم به آن شتافتی، خوراکیهای رنگارنگ و قدحها برای تو آورده شده، و گمان نمی کردم تو دعوت قومی را اجابت کنی، که بینوای آنها با جفا رانده شده، و بی نیاز آنها بر آن سفره دعوت شده باشد، بین دندان بر چه خوراکی می گذاری، پس آنچه مورد شبهه است دور انداز، و آنچه یقین داری حلال است از آن استفاده کن، آگاه باش که برای هر مأمومی امامی است که به او اقتدا کند، و به نور علم او استضاء نماید، امام شما از دنیای خود به دو جامهء کهنه و دو قرص نان اکتفا کرد، شما بر این کار قدرت ندارید، ولی مرا به پرهیزکاری و کوشش و عفت و درستکاری کمک کنید، والله من از دنیای شما طلائی گنجینه نکردم، و از غنائم آن مالی ذخیره ننمودم، و برای جامهء کهنه ام جامهء کهنهء دیگری آماده نکردم، و از زمین این دنیا يك و جب برای خود به چنگ نیاوردم - تا آن جا که می فرماید - اگر بخواهم به عسل مصفی و مغز گندم و بافته های ابریشم، راه می برم، و لکن هیئات که هوای من بر من غلبه کند، و حرص من مرا به اختیار طعامها بکشد، و حال آن که شاید در حجاز و یمامه کسی باشد که دسترسی به قرص نانی نداشته، و سیری را ندیده باشد ". (۲)

حکومت اسلامی را باید در آینهء وجود کسی دید که در کوفه است، و احتمال وجود شکم گرسنه ای در حجاز یا یمامه نمی گذارد دست به غذای لذیذی دراز کند و برای جامهء کرباس کهنه ای که بر تن دارد، بدلی تهیه نمی کند، و يك و جب زمین برای خود حیازت نمی نماید، و از خوراک و پوشاک و مسکن دنیا بهره او همین است تا مبادا که معیشت او از فقیرترین افراد رعیتش بهتر باشد.

۱. جوانمردان

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵

در قلمرو سلطنت او عدالتی حکومت می کند که زره خود را نزد یهودی می بیند و به او می فرماید: این زره من است، آن یهودی که در شرایط ذمه زندگی می کند با کمال جرأت می گوید: ذره من است و در دست من است، بین من و تو قاضی مسلمین.

با آن که می داند یهودی خیانت کرده وزره او را ربوده، با او نزد قاضی می رود و چون قاضی به احترام آن حضرت قیام می کند، او را برای این امتیاز مؤاخذه می نماید و می فرماید: اگر مسلمان بود با او در مقابل تو می نشستم. و عاقبت یهودی در مقابل این عدل مطلق اعتراف می کند و اسلام می آورد، و امام زره را با مرکب خود به او می بخشد، یهودی مسلمان شده از آن حضرت جدا نمی شود تا در جنگ صفین به شهادت می رسد. (۱)

و هنگامی که خبردار شد خلخال از پای يك زنی که در ذمهء اسلام است کشیده شده، تحمل این قانون شکنی را نداشت و فرمود: "فلو ان امرأ مسلما مات من بعد هذا أسفا ما كان به ملوما، بل كان به عندي جديرا". (۲)

و در رهگذر چون دید پیرمردی دست سؤال دراز کرده، به جستجو بر آمد که موجب گدایی او چیست؟ به آن حضرت دلداری دادند که این پیر مرد نصرانی است، بر آشفت که چگونه در جوانی از او کار کشیدند و در روزگار پیری او را به حال خود واگذاشته اند که گدایی کند؟! و فرمان داد که بر او از بیت المال انفاق کنند. (۳)

در رعایت حق خلق چنین بود که اگر اقالیم هفت گانه را با آنچه در زیر آسمان آنهاست به او بدهند که پوست جوی که دست رنج مورچه ای است از دهان او بگیرد، نمی پذیرفت، (۴) و در رعایت حق خالق چنان بود که او را به طمع بهشتش

۱. حلیة الاولیاء، جلد ۴، صفحه ۱۳۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۷ (اگر مرد مسلمانی از تأسف بر این واقعه بمیرد، مورد ملامت نیست بلکه نزد من به این مرگ سزاوار است)

۳. وسائل الشیعه، جلد ۱۵، صفحه ۶۶، کتاب الجهاد، ابواب جهاد العدو، باب ۱۹.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

و از ترس آتشش عبادت نمی کرد، بلکه به جهت اهلیت او برای عبادت به بندگیش قیام می کرد. (۱)

پیغمبر اسلام همچنان که خود فرمود: " انا أديب الله وعلی أديبی " (۲) بشریت را به تربیت چنین انسانی به کمال آدمیت رساند که صلابت میدان نبرد را - که تاریخ مانند آن صلابت را ندیده - با رقت قلبی که چهره و افسرده و یتیمی اشک او را جاری

و نالهء جگر سوز او را بلند می کند به هم آمیخته، و او را به آزادگی و حریتی رسانده که از قید تمام مصالح و منافع محدود دنیوی و نامحدود اخروی رسته، و تنها رشتهء عبودیت و بندگی خداوند عالم را، آن هم نه برای سود خود، بلکه برای اهلیت او به گردن انداخته، و بین حریت و عبودیتی جمع کرده که مقصد نهایی از خلقت انسان و جهان است، چنان رضا و غضب خود را در رضا و غضب خالق خویش فانی کرده که خوابیدن به جای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در لیلۃ المبیت (۳) و ضربت

بهرتر از عبادت ثقلین در روز خندق (۴) گواه آن است.

آری باغبانی که در شوره زار جزیره العرب در ظرف چند سال محدود با آن همه ابتلا چنان امتی به وجود آورد و چنین شاه میوه ای از درخت آدمیت به دنیا نشان داد، می تواند بگوید: من بزرگترین باغبان بوستان انسانیتیم. آیا عقل و انصاف ایجاب نمی کند - با صرف نظر از معجزاتی که در این مقدمه مجال ذکر آنها نیست - فقط با این نمونهء علمی و عملی که مختصری از آن ذکر شد، انسان وارستهء از تعصب و هوی ایمان بیاورد که چنین آیینی می تواند بشریت را به منتها درجهء کمال برساند؟! و آیا آنچه عقل و فطرت آدمی از دین از جهت علمی و عملی انتظار دارد در این دین و آیین نیست؟! آیا برتر و بالاتر از این تعلیم و تربیت برای پرورش انسان از نظر شخصی و اجتماعی تعلیم و تربیتی هست!؟

۱. عوالی اللغالی، جلد ۱، صفحهء ۴۰۴.

۲. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحهء ۲۳۱ (من ادب شده و خدایم وعلی ادب شده و من)

۳. بحار الانوار، جلد ۳۶، صفحهء ۴۰.

۴. بحار الانوار، جلد ۳۹، صفحهء ۲.

این همان ایمان به خاتمیت پیغمبر اسلام و ابدیت شریعت آن حضرت است
(ما کان محمد أباً أحد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل
شیء علیما). (۱)

در خاتمه نظری کوتاه به اشعه ای از آفتاب حیات آن حضرت - که خود شاهد
رسالت اوست - می افکنیم:
در زمانی که دعوت خود را اظهار کرد تطمیع و تهدید به آخر حد خود رسید،
قریش نزد ابی طالب آمدند و گفتند: برادر زاده ء تو به خدایان ما ناسزا گفت، و
جوانان ما را فاسد و جماعت ما را متفرق کرد، اگر مال می خواهد مالی برای او
جمع کنیم که بنیازترین مرد قریش باشد، و هر زنی را بخواهد به او تزویج
می کنیم، تا به آن جا که وعده ء سلطنت و پادشاهی به او دادند، جواب آن حضرت
این بود: اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارید
نمی خواهم. (۲)

چون دیدند تطمیع اثر ندارد، راه تهدید و ایذاء را پیش گرفتند و نمونه آن این
است که وقتی در مسجد الحرام به نماز می ایستاد دو نفر از یمینش صفیر و دو نفر
از یسارش کف می زدند که نمازش را به هم بزنند، (۳) و در رهگذر خاک بر سرش
می ریختند و هنگام سجود بار شکم گوسفند بر او می انداختند. (۴)
پس از رحلت ابی طالب تنها از مکه راه طائف را پیش گرفت تا از بزرگان قبیلهء
ثقیف برای رواج دین خدا کمک بگیرد، ولی آنها سفها و بردگان را تحریک
کردند که در پی آن حضرت راه افتاده و او را آزار دهند، آن حضرت به بوستانی
پناه برد و در سایهء درخت انگوری نشست و چنان حالتش رقت بار بود، که دل

۱. سوره ء احزاب، آیهء ۴۰ (نیست محمد پدر یکی از مردان شما، و لکن پیغمبر خدا و خاتم پیغمبران
است و خدا به هر

چیزی داناست)

۲. بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحهء ۱۸۰ و ۱۸۲.

۳. بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحهء ۱۶۰.

۴. بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحهء ۲۰۵.

بحار الانوار، جلد ۱۹، صفحهء ۱۷.

الکامل فی التاریخ، جلد ۲، صفحهء ۶۳.

دشمن مشرك به حالش سوخت، و غلامی نصرانی داشت به نام عداس، به او گفت: انگور به چین و نزد او ببر، چون غلام طبق انگور نزد آن حضرت گذاشت، دست دراز کرد و فرمود: بسم الله.

غلام گفت: مردم این شهر چنین کلمه ای نگویند.

فرمود: از کدام شهری؟ و دین تو چیست؟ گفت: نصرانیم از نینوا.

فرمود: از شهر یونس بن متی.

عداس گفت: یونس را از کجا شناختی؟

فرمود: او برادر من بود، پیغمبر بود، و من هم پیغمبرم، پس عداس دست و

پای آن حضرت را بوسید. (۱)

یاران آن حضرت را هم به سختترین شکنجه ها آزار می دادند، و بعضی از آنان را در آفتاب سوزان می افکندند و سنگ سنگین بر سینه او می گذاشتند و او در آن

حال می گفت: أحد أحد. (۲)

مادر عمار یاسر را که پیر زنی فرتوت بود شکنجه ها دادند که از دین خدا

برگردد، نپذیرفت تا او را کشتند. (۳)

و با این همه آزارها که از آن قوم دید، از او خواستند که نفرین کند، فرمود: " انما

بعثت رحمة للعالمين " (۴) و عنایتش به آن قوم در مقابل آن همه آزار این دعا بود

" بار الها قوم مرا هدایت کن که نادانند ". (۵)

به جای آن که عذاب بخواهد، رحمت می خواست، آن هم رحمتی که از آن

برتر تصور نمی شود که آن نعمت هدایت است، و آنان را به عنوان " قومی " به خود

اضافه داد، که به این اضافه و نسبت به آنها مصونیت از عذاب خدا ببخشد، و

به جای شکایت از آنان به درگاه خدا شفاعت می کرد، و معذرت می خواست که

آنها نمی دانند.

۱. مناقب آل ابی طالب، جلد ۱، صفحه ۶۸.

۲. حلیة الاولیاء، جلد ۱، صفحه ۱۴۸.

۳. بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۲۱۰.

۴. بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۲۴۳ (این است و جز این نیست مبعوث شدم رحمت برای جهانیان)

۵. الخرائج والجرائح، جلد ۱، صفحه ۱۶۴

کیفیت معیشت آن حضرت چنین بود که خوراکش نان جو بود و از آن هم آن قدر تناول نمی کرد که سیر شود. (۱)
 در غزوه و خندق دخترش صدیقه کبری قسمتی از گرده نان را برایش آورد که بعد از سه روز اول طعامی بود که آن حضرت تناول می فرمود. (۲)
 و این گونه زندگی نه از تنگدستی بود، چون در همان روزگار بخشش و عطایش به صد شتر می رسید. (۳)
 هنگامی که از دنیا رفت نه دیناری از او باقی ماند و نه درهمی و نه غلامی و نه کنیزی و نه گوسفندی و نه شتری، وزره آن حضرت نزد یکی از یهودیان مدینه در مقابل بیست صاع جو - که برای قوت اهلش نسیه خریده بود - گرو بود. (۴)
 در دو نکته باید تأمل کرد:

- ۱ - تردیدی نیست که با موقعیت آن حضرت و امانت او کسی از او گرو نمی خواست، ولی نظر این است که با عدم کتابت دین، قانون رهن که وثیقه مال غیر است حتی از بالاترین شخصیت اسلام در مورد یهودی هم مراعات شود.
- ۲ - کسی که لذیذترین اطعمه برای او فراهم بود، به جهت این که قوت و غذای او از ضعیف ترین افراد تحت حکومتش بهتر نباشد، تا آخر زندگی از نان جو سیر نشد. و نمونه ایثار آن حضرت این است که دختری که کتب عامه و خاصه مشحون به فضایل اوست، و آیاتی از کتاب مجید - همچون آیه مباهله (۵) و آیه تطهیر - (۶) و احادیثی از سنت - مانند حدیث کساء (۷) و عنوان " سیده نساء اهل

-
۱. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۴۳.
 ۲. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۵.
 ۳. من لا یحضره الفقیه، جلد ۲، صفحه ۱۵۳.
 ۴. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۹.
 ۵. سوره آل عمران، آیه ۶۱.
 ۶. سوره احزاب، آیه ۳۳.
 ۷. الاصابة في تمييز الصحابة، جلد ۲، صفحه ۵۰۹
 - تفسیر الطبری، جلد ۲۲، صفحه ۶، ذیل آیه تطهیر
 - المستدرک علی الصحیحین، جلد ۲، صفحه ۴۱۶
 - تفسیر القرطبی، جلد ۱۴، صفحه ۱۸۳
 - مسند احمد حنبل، جلد ۶، صفحه ۲۹۸ و صفحه ۳۲۳ و کتب دیگر عامه.
 - کافی جلد ۱، صفحه ۲۸۷
 - الخصال، صفحه ۵۵۰ و کتب دیگر خاصه.

الجنة " (۱) - حاکی از تحقق کمال ممکن در آن انسان کامل است، دختری که تا روز قیامت بقای نسل رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) به او و مطلع نجوم هدایت و ائمه امت آغوش اوست، و حرمتش نزد آن پدر به حدی بود که وقتی که بر چنان پدری وارد می شد او را به جای خود می نشانند و دست او را می بوسید، (۲) دختری که به اقتدای به آن پدر در محراب عبادت آن قدر می ایستاد تا هر دو قدمش ورم می کرد، (۳) و با آن اشتغال به عبادت خانه امیر المؤمنین (علیه السلام) را آنچنان اداره می نمود که رسول خدا بر او وارد شد و دید دستاس می کند و در آن حال به فرزند خود شیر می دهد، با چشم اشک آلود به آن منظره رقت بار نگاه کرد، و فرمود: " تعجلی [تجرئی] مرارة الدنيا بحلاوة الآخرة " (۴) در جواب پدر گفت: " یا رسول الله الحمد لله علی نعمائه و الشکر لله علی آلائه " این چنین دختری با چنین حالتی - با دست آزرده از دستاس - نزد پدر آمد که خدمتکاری بخواهد، و اظهار حاجت نکرده برگشت، و پدری که می توانست خانه دختر را گنجینه سیم و زر کند، و غلامان و کنیزان به خدمت او بگمارد، به جای خدمتکار سی و چهار مرتبه تکبیر و سی و سه مرتبه تحمید و سی و سه مرتبه تسبیح به او آموخت. (۵)

این بود ایثار آن حضرت بینوایان را بر چنان دختری در چنین شرایطی، و آن بود پاسخ صدیقه کبری که در مقابل امر پدر به صبر بر مرارت زبان به جمع بین حمد و شکر بر مواهب مادی و معنوی می گشاید، و آن چنان فنای خود را در رضا به قضا و استغراقش را در الطاف الهیه نشان می دهد که مرارت را حلاوت و مصیبت را نعمتی می بیند که به جای صبر، حمد و شکر آن را وظیفه خود می داند.

-
۱. صحیح بخاری، جلد ۴، صفحه ۲۰۴، باب علامات النبوة فی الاسلام. صحیح ابن حبان، جلد ۵، صفحه ۴۰۲، رقم ۶۹۵۲ و کتب دیگر.
 - بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۴۸۴، و موارد و کتب دیگر.
 ۲. بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۲۵.
 ۳. بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۷۶.
 ۴. بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۸۶ (شتاب کن مرارت دنیا را در برابر حلاوت آخرت)
 ۵. بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۸۵.



(۹۲)

و نمونه ای از رفتار و اخلاقش این است که: روی خاک می نشست (۱) و با بردگان غذا می خورد، و به کودکان سلام می کرد. (۲)

زن صحرا نشینی بر آن حضرت گذشت، دید روی خاک نشسته و غذا میل می کند، گفت: یا محمد: خوراك تو مانند خوراك بنده است و نشستنت همچون نشستن بنده است فرمود: کدام بنده از من بنده تر است. (۳)

جامهء خود را به دست خود وصله می زد، (۴) گوسفند خود را خود مدوشید، (۵) دعوت آزاد و بنده را اجابت می کرد. (۶)

اگر مریضی در آخر مدینه بود به عیادتش می رفت. (۷)

همنشین با فقیران و همسفره با مسکینان بود. (۸)

همانند بندگان غذا می خورد و همانند بندگان می نشست. (۹)

هر کس دستش را می گرفت تا گیرنده دستش را رها نمی کرد، دست خود را نمی کشید. (۱۰)

در مجلسی که وارد می شد به هر جا مجلس منتهی شده بود، همان جا می نشست، (۱۱) و چشم به صورت کسی نمی دوخت. (۱۲)

و در تمام عمر جز برای خدا به کسی غضب نکرد. (۱۳)

زنی با آن حضرت سخن می گفت، لرزه بر اندام زن افتاد، به او فرمود: آسان باشد بر تو، من ملك - پادشاه - نیستم، من پسر زنی هستم که گوشت خشکیده می خورد. (۱۴)

انس بن مالك گفت: نه سال خادم آن حضرت بودم، هرگز نگفت: چرا چنین

-
۱. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۲.
 ۲. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۵.
 ۳. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۵.
 ۴. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۷.
 ۵. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۷.
 ۶. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۷.
 ۷. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۸.
 ۸. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۸.
 ۹. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۵.
 ۱۰. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۸.
 ۱۱. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۸.
 ۱۲. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۷.
 ۱۳. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۷.
 ۱۴. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۹.

کاری کردی؟ و هرگز بر من عیبی نگرفت. (۱)

روزی در مسجد نشسته بود، دختر بچه ای از انصار طرف جامهء آن حضرت را گرفت، به جهت حاجت او به پا خاست، نه او چیزی گفت، و نه آن حضرت پرسید چه می خواهی، تا چهار مرتبه این کار تکرار شد، مرتبهء چهارم رشته ای از جامهء آن حضرت گرفت و رفت، از آن دختر بچه پرسیدند که این چه کار بود که کردی؟

گفت: اهل من مریضی دارند، مرا فرستادند که رشته ای از جامهء حضرت برای شفا بگیرم، هرگاه خواستم بگیرم، دیدم مرا می بیند، حیا کردم، و کراهت داشتم که در گرفتن از آن حضرت رخصت بگیرم، تا در مرتبهء چهارم آن رشته را از جامه گرفتم. (۲)

این واقعه عنایت آن حضرت را به کرامت انسان نشان می دهد، زیرا به فراست حاجت دخترک را و کراهت او را از سؤال دریافت و چهار مرتبه از جا برخاست که دختر به حاجت خود برسد، و از جستجو و پرسش خودداری کرد که باعث کراهت خاطر و ذلت سؤال او نشود.

کسی که با این دقت و ظرافت حرمت و عزت دخترکی را رعایت می کند، آیا منزلت و کرامت انسان در نظر مبارك او تا چه حد است. در روزگاری که یهود در شرایط ذمه زندگی می کردند و آن حضرت در اوج اقتدار بود، شخصی یهودی چند دینار از آن حضرت طلب داشت، مطالبه کرد، فرمود: چیزی نزد من نیست که به تو بدهم.

یهودی گفت: من هم از تو مفارقت نمی کنم تا طلب مرا بدهی.

فرمود: من با تو می نشینم، با یهودی نشست، و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را همان جا به جا آورد، اصحاب آن حضرت یهودی را تهدید کردند.

فرمود: این چه رفتاری است که با او می کنید؟

گفتند: یا رسول الله، یهودی تو را حبس کند؟

۱. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۳۰.

۲. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۶۴.

فرمود: پروردگار من مرا مبعوث نکرده که ظلم کنم، چون روز بلند شد، یهودی گفت: اشهدان لا إله الا الله و اشهد ان محمدا عبده ورسوله، و قسمتی از مالم را در راه خدا دادم، به خدا قسم که این رفتار را با تو نکردم مگر برای آن که صفت تو را در تورات ببینیم. (۱)
عقبة بن علقمه گفت: بر علی (علیه السلام) وارد شدم، در مقابل آن حضرت نان خشکی

بود، گفت: یا أمیر المؤمنین آیا غذای تو این است؟
فرمود: رسول خدا نانش خشک تر از این و لباسش خشن تر از این بود، اگر به رفتار او رفتار نکنم می ترسم به او ملحق نشوم. (۲)
از امام علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) پرسیدند از نسبت عبادتش به عبادت جدش أمیر المؤمنین، فرمود: عبادت من نزد عبادت جدم مانند عبادت جدم نزد عبادت رسول خداست. (۳)
در پایان زندگی هم به عفو و بخشش از قاتل خود تخلق خود را به خلق الهی که ظهور رحمت رحمانیه خداست نشان داد (۴) (وما أرسلناك إلا رحمة للعالمین) (۵)،

چنین کسی می تواند بگوید " انما بعثت لاتمم مكارم الاخلاق " (۶).
شرح فضایل اخلاقی او کجا میسر است با آن که خداوند عظیم فرمود: (وإنك لعلی خلق عظیم). (۷)
تنها مطالعه در زندگانی و اخلاق و سجایای آن حضرت کفایت می کند که هر منصفی به نبوت او ایمان بیاورد (یأیها النبی إنا أرسلناك شاهدا ومبشرا ونذیرا وداعیا إلى الله یأذنه وسراجا منیرا). (۸)

-
۱. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۶.
 ۲. بحار الانوار، جلد ۴۰، صفحه ۳۳۱.
 ۳. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۱۴۹.
 ۴. الکافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۸، کتاب الایمان و الکفر، باب العفو، حدیث ۹.
 ۵. سوره انبیا، آیه ۱۰۷ (و نفرستادیم تو را مگر رحمت برای جهانیان)
 ۶. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۰ (مبعوث شدم برای این که تمام کنم مکارم اخلاق را)
 ۷. سوره قلم، آیه ۴ (و همانا تو بر خلق بزرگی هستی)
 ۸. سوره احزاب، آیه ۴۵ و ۴۶ (ای پیغمبر ما فرستادیم تو را گواه و بشارت دهنده، و ترساننده و دعوت کننده به سوی خداوند به اذن او و چراغی نور افشان)

و این ظهور بشارت‌های کتب آسمانی است، که انبیای سلف خبر دادند، و هر چند دست تحریف بر آن شد که اثری از آنها به جا نگذارد، با وجود این، تأمل در آنچه باقی مانده برای اهل نظر راهگشای حقایق است، و به دو نمونه اکتفا می‌شود: (۱) در تورات، سفر تثئیه، باب ۳۳، آمده است: " و این است برکتی که موسی مرد خدا قبل از وفاتش به بنی اسرائیل برکت داده گفت: یهوه از سینا آمد و از سعیر بر ایشان طلوع نمود و از جبل فاران درخشان گردید و با کرورهای مقدسین آمد و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد ". " سینا " محل نزول وحی بر موسی بن عمران، و " سعیر " محل بعثت عیسی بن مریم، و جبل " فاران " که یهوه در آن جا درخشان گشت، به شهادت تورات کوه " مکه " است.

زیرا در سفر تکوین، باب ۲۱، در آیات مربوط به هاجر و اسماعیل آمده است: " و خدا با آن پسر می بود و او نمو کرده ساکن صحرا شد و در تیراندازی بزرگ

گردید و در صحرای فاران ساکن شد و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت ". " فاران " مکه است که اسماعیل و فرزندان او در آن اقامت داشتند، و پیغمبری که از کوه حری با شریعت آتشین و با فرمان (یا أیها النبی جاهد الکفار والمنافقین) (۱) آمد، کیست به جز آن حضرت؟

و در کتاب حبقوق (حیقوق) نبی باب سوم آمده است: " خدا از تیمان آمد و قدوس از جبل فاران سلاه جلال او آسمانها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملو گردید پرتو او مثل نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید ". به وسیله ظهور آن حضرت از کوه مکه بود که در سراسر زمین، بانك " سبحان الله والحمد لله ولا إله الا الله والله اكبر " طنین افکند و " سبحان ربی العظیم وبحمده "

و " سبحان ربی الاعلی وبحمده " در رکوع و سجود مسلمانان جهان منتشر شد. (۲) در انجیل یوحنا باب ۱۴ آمده است: " و من از پدر سؤال می کنم و تسلی دهنده ء دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند. "

۱ - سوره ء توبه، آیه ۷۳ (ای پیغمبر جهاد کن با کفار و منافقین.)

و در باب ۱۵ آمده است: " لیکن چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می فرستم آید یعنی روح راستی که از پدر صادر می گردد او بر من شهادت خواهد داد. "

در نسخهء اصل، کسی که عیسی از خدا سؤال کرده که او را بفرستد، و بر او شهادت دهد، به نام " پارقلیطا " است که " پریکلیطوس " است، و ترجمهء آن با " ستوده شده " و " احمد " و " محمد " موافق است ولی نویسندگان انجیل آن را به " پاراکلیتوس " تبدیل کردند، و به " تسلی دهنده " ترجمه نمودند.

و این حقیقت در انجیل برنابا روشن شد، که در آن آمده است: فصل ۱۱۲
(" ۱۳ " بنابراین بدان ای برنابا که برای این واجب است بر من خود نگهداری و زود باشد که یکی از شاگردان من، مرا به سی پارچه از نقدینه بفروشد " ۱۴ " و بنابراین من یقین دارم که آن که مرا می فروشد به نام من کشته خواهد شد " ۱۵ " زیرا که خدا مرا از زمین بلند می کند و منظر آن خائن را تغییر می دهد تا گمان کند او را هر کسی که منم " ۱۶ " و معذلك وقتی که او به بدترین مرگی بمیرد من خواهم ماند در آن تنگ مدت مدیدی در جهان " ۱۷ " و لیکن هنگامی که بیاید محمد پیغمبر خدا [محمد رسول الله] این عیب از من برداشته می شود).
و بشارت به عنوان محمد رسول الله (صلی الله علیه وآله و سلم) در فصولی از این انجیل آمده است

است، مانند: فصل ۳۹ (" ۱۴ " پس چون آدم برخواست بر قدمهای خود در هوا نوشته ای دید که مثل آفتاب می درخشید که نص عین او " لا إله إلا الله " و " محمد رسول الله " بود " ۱۵ " پس آن وقت آدم دهان خود بگشود و گفت شکر می کنم تو

را ای پروردگار خدای من، زیرا که تو تفضل نمودی، پس آفریدی مرا " ۱۶ " و لیکن زاری می کنم به سوی تو این که مرا آگاه سازی که معنای این کلمات محمد رسول الله چیست " ۱۷ " پس خدای جواب داد مرحبا به تو ای بنده ء من آدم " ۱۸ "

و به درستی که می گویم به تو که تو اول انسانی که آفریده ام او را
و فصل ۴۱ (" ۳۳ " پس چون آدم ملتفت شد دید مکتوبی را بالای دروازه لا إله إلا الله محمد رسول الله)
و فصل ۹۶ (" ۱۱ " آن هنگام خدا بر جهان رحم می فرماید و پیغمبر خود را که

همه چیزها را برای او آفریده می فرستد " ۱۲ " آن که به قوت از جنوب خواهد آمد

و بتان و بت پرستان را هلاک خواهد نمود " ۱۳ " و تسلط شیطان را بر بشر انتزاع خواهد فرمود " ۱۴ " و به رحمت خدا برای خلاصی آنان که به او ایمان آوردند خواهد آمد " ۱۵ " و آن که به سخن او ایمان آورد مبارك خواهد شد. فصل نود و هفتم " ۱ " و با این که من لائق نیستم که بند کفش او را باز کنم به نعمت و رحمت خدا رسیده ام که او را ببینم.)

برای اثبات بشارات تورات و انجیل کفایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یهود

و نصاری و احبار و قسیسین و سلاطین آنها را به اسلام دعوت کرد، و با اعتقاد یهود که گفتند (عزیر ابن الله) (۱) و با اعتقاد نصاری که گفتند (إن الله ثالث ثلاثة) (۲)

در افتاد، و با کمال صراحت اعلان کرد که من همانم که در تورات و انجیل به من بشارت داده شده است. (الذین یتبعون الرسول النبى الامى الذى یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة والانجیل) (۳) (وإذ قال عيسى ابن مريم يا بني إسرائيل إني رسول الله

إليکم مصدقا لما بین یدی من التوراة ومبشرا برسول يأتي من بعدي اسمه أحمد) " (۴)

اگر آن چنان نبود که ادعا فرمود، آیا ممکن بود که آن حضرت در مقابل آن دشمنانی که سلطنت معنوی و مادی خود را در خطر می دیدند، و در جستجوی هر نقطهء ضعیفی بودند، با این قاطعیت اعلان کند؟

واحبار و قسیسین و علمای یهود و نصاری و سلاطین که به هر حربه ای در مقابله با آن حضرت متوسل شدند، تا جایی که از جنگ و مباحله عاجز شده، و به جزیه تن در دادند، چگونه در مقابل این ادعا بیچاره شدند، و نتوانستند به انکار این ادعا تمام گفته های آن حضرت را باطل کنند!

۱ - سوره توبه، آیه ۳۰ (عزیر فرزند خداست).

۲. سوره ء مائده، آیهء ۷۳ (خدا سیمین سه تا است).

۳ - سوره ء اعراف آیهء ۱۵۷ (آنان که پیروی می کنند از پیغمبر فرستاده ء درس ناخوانده ای که می یابند او را نوشته در نزد

خود در تورات و انجیل).

۴ - سوره ء صف، آیهء ۶ (و هنگامی که گفت عیسی بن مريم: ای بنی اسرائیل همانا من فرستاده ء خدا به سوی شما هستم

در حالی که تصدیق کننده ام آنچه را پیش روی شما است از تورات، و بشارت دهنده ام به فرستاده ای

که بعد از من
می آید اسم او احمد است.

آن ادعای صریح، و این سکوت بهت انگیز علما و امرای یهود و نصاری، برهان قاطع بر ثبوت آن بشارات، در عصر ظهور آن حضرت است. هر چند پس از آن در اثر حب جاه و مقام و مال و منال چاره ای جز توسل به قلم تحریف ندیدند، که نمونه آن را فخر الاسلام در کتاب انیس الاعلام در شرح حال خود آورده و خلاصه اش این است که: در کلیسای ارومیه متولد شدم، و در آخر ایام تحصیل به خدمت یکی از بزرگان فرقه کاتولیک در آمدم، که در مجلس درس او قریب به چهارصد یا پانصد نفر حاضر می شدند، روزی در غیبت استاد مباحثه بین شاگردان در گرفت و چون به حضور استاد رسیدم سؤال کرد بحث در چه بود؟ گفتم: در معنای کلمه " فارقلیط " پس از آن که از انظار آنها جستجو کرد

گفت: حق غیر از اینها است، کلید مخزنی، که تصور می کردم گنجینه اوست، به من داد و گفت: دو کتاب را از آن صندوق که یکی به زبان سریانی و دیگری به زبان یونانی، قبل از ظهور حضرت خاتم الانبیاء بر پوست نوشته، بیار. سپس به من نشان داد که این لفظ را به معنی " احمد " و " محمد " نوشته بودند، و به من گفت: علمای مسیحیت قبل از ظهور حضرت محمد در معنای این اسم اختلافی نداشتند، و بعد از ظهور آن حضرت تحریف کردند. نظر او را نسبت به دین نصاری پرسیدم. گفت: منسوخ است، و طریقه نجات، منحصر به متابعت محمد (صلی الله علیه و آله) است.

از او پرسیدم چرا شما اظهار نمی کنید؟
عذر آورد، که اگر اظهار کنم من را خواهند کشت، و...
پس از آن، هر دو گریه کردیم، و من با توشه ای که از استاد گرفتم به بلاد اسلام هجرت نمودم (۱).

و مطالعه آن دو کتاب موجب انقلاب روحی آن قسیس عالی مقام شد و پس از گرویدن به اسلام کتاب انیس الاعلام را که حاکی از تتبع و تحقیق او در عهد قدیم و جدید است در بطلان آیین نصاری و حقانیت اسلام نوشت.

معاد

اعتقاد به معاد از دو راه حاصل می شود: دلیل عقلی و دلیل نقلی مبتنی بر عقل.
دلیل عقلی:

۱ - عقل هر عاقلی درك می کند که عالم و جاهل، و متخلق به اخلاق
فاضله - مانند جود و کرم - و اخلاق رذیله - مانند بخل و حسد - و
نیکوکار و بد کردار برابر نیستند، و پاداش هر يك را به تناسب عمل ندادن
ظلم است.

و از طرفی - آن چنان که باید - خوبان سزای خوبی و بدان سزای بدی خود
را در این زندگی نمی بینند، و اگر زندگانی دیگری توأم با حساب و ثواب
و عقاب به تناسب عقاید و اخلاق و اعمال نباشد ظلم است، و عدل
خداوندی ایجاب می کند که حشر و نشر و حساب و ثواب و عقابی باشد
(أم نجعل الذین ءامنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض أم نجعل المتقین
کالفجار). (۱)

۲ - خداوند متعال حکیم است و کار عبث و بیهوده از او سر نمی زند،
و انسان را آفریده و در او به جز قوایی که برای زندگی گیاهی و حیوانی
ضروری است - چون جذب و دفع و شهوت و غضب - قوهء دیگری آفریده که
او را به کمالات علمی و فضایل اخلاقی و گفتار راست و رفتار شایسته

۱. سوره ء ص، آیه ۲۸ (آیا کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند مانند مفسدین در زمین
قرار می دهیم؟ یا
پرهیزکاران را مانند گهنگاران قرار می دهیم؟)

می خواند، و در رسیدن به کمالات به هیچ حدی متوقف نیست، و به هر مرتبه از علم و قدرت نایل شود، تشنهء مرتبهء بالاتر است، و انبیا را برای تربیت این فطرت فرستاده، تا او را به مبدأ کمال نامتناهی هدایت کنند، و اگر زندگی محدود به عمر آدمی در این جهان بود، وجود چنین فطرتی لغو و بعثت انبیا برای هدایت این فطرت عبث بود.

پس حکمت خداوند ایجاب می کند که زندگی انسان به حیات مادی و حیوانی ختم نشود، و حیات انسان برای وصول به کمال مقصود از خلقت ادامه پیدا کند. (أفحسبتم أنما خلقنکم عبثاً وأنکم إلینا لا ترجعون). (۱)

۳ - فطرت هر انسانی حکم می کند که باید حق هر صاحب حقی به او داده شود، و داد هر مظلومی از ظالم گرفته شود، و همین فطرت بشر را با هر مسلک و آیینی به تشکیل دستگاه های قضایی و محکمه های عدل و انصاف وامی دارد.

و از طرفی روشن است در این زندگی بسیاری از ستمگران بر اریکهء عزت و اقتدار زندگی را سپری می کنند و ستمکشان در زیر تازیانه و شکنجهء ستمگران جان می دهند، حکمت و عدل و عزت و رحمت خداوند ایجاب می کند که داد آن مظلومان از آن ظالمان گرفته شود (ولا تحسبن الله غفلاً عما يعمل الظلمون إنما يؤخرهم لیوم تشخیص فیه الابصر). (۲)

۴ - حکمت خداوند متعال اقتضا می کند وسیلهء رسیدن انسان را به غرض از خلقت و ثمرهء وجودش فراهم کند، و آن میسر نیست مگر به امر به آنچه موجب سعادت اوست، و نهی از آنچه موجب شقاوت اوست، و اجرای دستورات الهی با آن که مخالف هوی و هوس سرکش آدمی است میسر نیست مگر به خوف و رجاء، و این دو محقق نمی شود مگر به بشارت و انداز،

۱. سورهء مؤمنون، آیهء ۱۱۵ (پس آیا پنداشتید که شما را آفریدیم بیهوده، و آن که شما به سوی ما باز گردانده

نمی شوید؟)

۲. سورهء ابراهیم، آیهء ۴۲ (و مپندار البته خدا را غافل از آنچه می کنند ستمگران، جز این نیست که آنها را به تأخیر

می اندازد برای روزی که در آن چشمها از گردش باز می مانند)

و بشارت و انداز مستلزم ثواب و عقاب و وجود نعمتی و نعمتی بعد از این زندگی است، و اگر نه بشارت و انداز دروغ خواهد بود، و خداوند متعال منزله از قبیح است.

دلیل نقلی:

تمام ادیان آسمانی به معاد معتقد هستند، و منشأ این اعتقاد اخبار پیغمبران است و اخبار آنان مستند به وحی است، و عصمت انبیا و مصونیت وحی از خطای ایمان و اعتقاد به معاد را ایجاب می کند.

منکرین معاد و حشر و نشر در قبال اخبار پیغمبران به جز استبعاد بهانه ای برای انکار نداشتند، که چگونه می شود بعد از مردن زنده شویم، و پس از پوسیدن و خاک شدن، آن ذرات پراکنده و مرده به هم پیوسته و دوباره حیات پیدا کنند، غافل از آن که موجودات زنده از اجزای مرده و پراکنده ساخته شده، و همان علم و قدرت و حکمتی که اجزای ماده و مرده را به ترکیب خاص و نظام مخصوصی مستعد برای پذیرفتن حیات و زندگی می کند، و مجموعه ای چون انسان با اعضا و قوای مختلف - بدون مانند و نمونه قبلی - می سازد، می تواند بعد از مردن و پراکنده شدن، ذراتی را که - هر کجا باشند و به هر صورت در آمده باشند - از دید علم محیط او پنهان نیستند، جمع کند و با قدرتی که خلقت اول را بدون مثال ساخت خلق دوم را با مثال و سابقه کار اول که سهل تر است بسازد (قالوا أءذا متنا و کنا ترابا و عظما أءنا لمبعوثون)، (۱)

(أو لیس الذی خلق السموت و الارض به قدر علی أن یخلق مثلهم بلی و هو الخلق العلیم). (۲)

۱. سوره مؤمنون، آیه ۸۲ (گفتند آیا آنگاه که مردیم و شدیم خاکی و استخوانهایی آیا ماییم برانگیخته شدگان؟)

۲. سوره یس، آیه ۸۱ (آیا نیست آن که آفرید آسمانها و زمین را توانا بر آن که بیافریند مانند آنها را، بلی و اوست آفریننده و دانا)

آن قدرتی که از درخت سبز آتش روشن می کند، و زمین مرده را در هر بهار بعد از مرگ خزان زنده می نماید، ناتوان از احیای بعد از اماتة نیست (الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فإذا أنتم منه توقدون) (۱)، (إعلموا أن الله یحی الارض بعد موتها قد بینا لکم الایة لعلکم تعقلون). (۲)

قدرتی که هر شب مشعل ادراک انسان را به وسیلهء خواب خاموش می کند، و علم و اختیار آدمی را از او می گیرد، قادر است بعد از خاموش کردن به وسیلهء مرگ دوباره آن را روشن کند، و معلومات از دست رفته را به او برگرداند " لتموتن کما تنامون ولتبعثن کما تستیقظون ". (۳)

-
۱. سوره ء یس، آیهء ۸۰ (آن که قرار داد برای شما از درخت سبز آتشی که ناگهان شما بیدار کند از آن مفروزید)
 ۲. سوره ء حدید، آیهء ۱۷ (بدانید که خدا زنده می کند زمین را پس از مرگش، همانا بیان کردیم برای شما آیات را شاید تعقل کنید)
 ۳. بحار الانوار، جلد ۷، صفحهء ۴۷ (هر آینه مسمیرید البته آن چنان که می خوابید، و هر آینه برانگیخته می شوید البته آن چنان که بیدار می شوید)

امامت

بین عامه و خاصه در لزوم وجود خلیفه برای پیغمبر اختلافی نیست، اختلاف در این است که آیا خلافت خلیفه پیغمبر به انتصاب است یا به انتخاب. عامه می گویند: احتیاج به تعیین از جانب خدا و پیغمبر نیست، و خلیفه به انتخاب امت معین می شود، خاصه می گویند جز به نصب و تعیین پیغمبر که نصب و تعیین خداست معین نمی شود.

حکم در این اختلاف عقل و کتاب و سنت است.

الف: حکومت عقل:

به سه وجه اکتفا می شود:

۱ - اگر مخترعی کارخانه ای تأسیس کند که محصول آن کارخانه گرانبهاست و گوهراست، و غرض از اختراع ادامه آن محصول است، و در حضور و غیاب و حیات و موت مخترع نباید کار متوقف شود، و برای حصول آن محصول در ساخت ابزار آن کارخانه و کیفیت عمل آنها ظرافتها و دقتهایی اعمال شده که اطلاع بر آنها جز به راهنمایی آن مخترع میسر نیست، آیا می شود باور کرد که آن مخترع کسی را که دانا به اسرار ابزار آن کارخانه و توانا بر به کار انداختن آن ابزار است معین نکند؟! و مهندسی آن کارخانه را به انتخاب مردمی وا بگذارد که از شناخت ابزار و ظرافتهای کاربرد آن بیگانه اند؟!!

آیا دقت و ظرافت معارف و سنن و قوانین الهی در جمیع شؤون حیات انسان که ابزار کارخانه دین خداست و محصولش ارزشمندترین گوهر خزینه وجود

است - که آن کمال انسانیت به معرفت الله و عبادت الله و تعدیل شهوت انسان به عفت، و غضب او به شجاعت، و فکر او به حکمت، و ایجاد مدینهء فاضله بر اساس قسط و عدالت است - کمتر از دقت و ظرافت اعمال شده در اختراع آن مخترع است؟!!

کتابی که خداوند متعال در تعریف آن فرموده است: (ونزلنا عليك الكتب تبينا لكل شئ وهدى ورحمة) (۱) و (كتب أنزلناه إليك لتخرج الناس من الظلمت إلى النور) (۲) و (وما أنزلنا عليك الكتب إلا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه) (۳) مبین می خواهد که آنچه را که این کتاب تبیان آن است استخراج کند، و محیط بر ظلمات فکری و اخلاقی و عملی بشر و راهنمای او به عالم نور بوده، و در تمام آنچه مورد اختلاف نوع انسان است مبین حق و باطل باشد، که مرز آن اختلافات از عمیق ترین مسائل وجود در مبدأ و معاد است که فکر نوابغ اندیشه را به حل خود مشغول کرده تا - مثلا - اختلاف دو زن بر سر فرزند شیر خواری که هر یک ادعای مادری او را داشته باشند.

آیا می توان پذیرفت که کاربرد این کتاب در هدایت عمومی و تربیت انسانی و حل مشکلات و رفع اختلافات به رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تمام شده است؟!!

آیا خدا و پیغمبرش این قانون و تعلیم و تربیت را بدون مفسر و معلم و مربی رها کرده، و تعیین مفسر و معلم و مربی را به انتخاب مردم بی خبر از علوم و معارف و قوانین و احکام این کتاب وا گذاشته اند؟!!

۲ - امامت و رهبری انسان یعنی پیشوایی و رهبری عقل انسان، زیرا موضوع بحث امامت کسی است که امام انسان است، و انسانیت انسان به عقل و فکر اوست " دعامة الإنسان العقل " . (۴)

و در نظام خلقت انسان قوا و اعضای بدن محتاجند به راهنمایی حواس، و

۱. سوره نحل، آیه ۸۹ (و نازل کردیم بر تو کتاب را بیان کننده ای برای همه چیز و هدایت و رحمت)

۲. سوره ابراهیم، آیه ۱ (کتابی است که نازل کردیم آن را به تو تا بیرون آری مردم را از ظلمات به نور)

۳. سوره نحل، آیه ۶۴ (و نازل نکردیم بر تو کتاب را مگر برای این که بیان کنی برای آنها آنچه را که در او اختلاف کردند)

۴. بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۹۰ (ستون انسان عقل است)

اعصاب حرکت نیازمندند به تبعیت از اعصاب حس، و راهنمای حواس در خطا و صواب عقل آدمی است، که آن هم با ادراک محدود و آسیب پذیری به خطا و هوی نیازمند به رهبری عقل کاملی است که محیط بر درد و درمان و عوامل نقص و کمال انسان و مصون از خطا و هوی باشد، تا هدایت عقل انسان به امامت او محقق شود، و راه معرفت چنین عقل کاملی تعریف خداست. از این رو تصور حقیقت امامت از تصدیق به انتصابی بودن امام از جانب خداوند متعال جدا نمی شود.

۳ - از آن جا که مقام امامت مقام حفظ و تفسیر و اجرای قوانین خداست، به همان دلیل که عصمت مبلغ قانون الهی لازم است، عصمت حافظ و مفسر و مجری آن قانون هم لازم است، و همچنان که خطا و هوی در مبلغ غرض از بعثت را که هدایت است باطل می کند، خطا و تأثر از هوی در مفسر و مجری قانون موجب اضلال است، و شناخت معصوم جز به ارشاد خداوند متعال میسر نیست.

ب: حکومت قرآن:

نظر به رعایت اختصار به سه آیه اشاره می شود:

آیه اول:

(و جعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا لما صبروا و كانوا بايتنا يوقنون). (۱)
هر درختی را به اصل و فرع، و ریشه و میوه اش باید شناخت، اصل و فرع شجره طیبه امامت در قرآن مجید در این آیه بیان شده است:
اصل امامت صبر و یقین به آیات خداوند است، و این دو کلمه مبین بالاترین مرتبه کمال آدمی است، که امام باید از جهت کمال عقلی به معرفت و یقین به آیات خداوند متعال - که جمع مضاف به آن ذات قدوس است - نایل باشد، و از

۱. سوره سجده، آیه ۲۴ (و قرار دادیم از آنان پیشوایانی که هدایت کنند به امر ما، چون صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند)

جهت ارادی به مقام صبر - که حبس نفس است از هر چه مکروه خداست و بر هر چه محبوب اوست - رسیده باشد، و این دو جمله مبین علم و عصمت امام است. و فرع امامت هدایت به امر خداست، و هدایت به امر الهی وساطت امام را بین عالم خلق و عالم امر اثبات می کند، و خود این فرع هم که ظهور آن اصل است تبلور علم و عصمت امام است.

شجره طیبه ای که آن اصل، و این فرع اوست جز به ید قدرت خداوند متعال پرورش نمی یابد، از این رو فرمود: (وجعلنا منهم أئمة یهدون بأمرنا لما صبروا و کانوا بآیتنا یوقنون).

آیه دوم:

(وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ). (۱)

امامت مقامی است که حضرت ابراهیم بعد از آزمایش های طاقت فرسا - مانند امتحان به گذاشتن زن و فرزند به تنهایی در بیابانی بدون زرع و آبادی و مهیا شدن برای قربانی اسماعیل و سوختن به آتش نمرود - و طی مراتب نبوت و رسالت و خلت به آن منصب رسید، و خداوند متعال فرمود: "إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا" عظمت آن مقام آن چنان نظرش را جلب کرد که برای ذریه خود درخواست نمود، و خداوند فرمود: "لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ". در این جمله از امامت به عهد خداوند متعال تعبیر شده، که جز مقام عصمت به این منصب نایل نمی شود، چون تردیدی نیست که ابراهیم امامت را برای عموم ذریه خود نخواست، زیرا ممکن نیست خلیل خدا امامت انسانیت را از خداوند عادل برای کسی که عادل نیست بخواهد، و چون برای ذریه عادل خود درخواست کرد و این خواسته نسبت به عادل هم که در گذشته ظلمی از او سر زده باشد عموم داشت، مقصود از جواب این بود که این دعا در مورد کسی که

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴ (و هنگامی که مبتلا کرد ابراهیم را پروردگار او به کلماتی، پس به انجام رسانید آنها را، گفت همانا قرار دادم تو را برای مردم پیشوایی، گفت و از ذریه من گفت نرسد عهد من به ستمگران)

ظلمی از او سر زده مستجاب نیست، بلکه امامت مطلقه به حکم عقل و شرع مشروط به طهارت و عصمت مطلقه است.

آیهء سوم: (يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ). (۱)
در این آیهء کریمه اولی الامر بر رسول عطف شده، و هر چند عطف در قوهء تکرار (اطیعوا) است، ولی اکتفا به يك (اطیعوا) در هر دو نشان می دهد که وجوب اطاعت اولی الامر با وجوب اطاعت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) از يك سنخ و يك حقیقت

است، و مانند اطاعت رسول - بدون قید و شرطی در وجوب، و بدون حدی در واجب - لازم است، و چنین وجوبی بدون عصمت ولی امر ممکن نیست، چون اطاعت هر کس مقید به عدم مخالفت فرمان او با فرمان خداست، و به جهت این که فرمان معصوم به مقتضای عصمت مخالف فرمان خدا نیست، وجوب اطاعتش مقید به قیدی نیست.

با اعتراف به این که امامت، خلافت رسول است در به پا داشتن دین و حفظ حوزهء ملت، به گونه ای که پیروی او بر تمام امت واجب است، (۲) و به مقتضای (ان

اللّٰهُ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ) (۳) و (يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ) (۴) اگر ولی

امر معصوم نباشد، اطاعت مطلقه او مستلزم امر خدا به ظلم و منکر، و نهی خدا از عدل و معروف است.

گذشته از این، اگر ولی امر معصوم نباشد، می شود که فرمان او بر خلاف فرمان خدا و رسول باشد، که در این صورت امر به اطاعت خدا و پیغمبر و امر به اطاعت ولی امر، امر به ضدین و محال است.

نتیجه آن که امر به اطاعت اولی الامر بدون قید و شرط دلیل بر عدم تخلف امر آنان از امر خدا و رسول است، و این خود شاهد عصمت ولی امر است. و تعیین معصوم جز از طرف عالم السر والخفیات ممکن نیست.

۱. سورهء نساء، آیهء ۵۹ (ای آنان که ایمان آوردید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و صاحبان امر از خودتان را)

۲. شرح المواقف، جلد ۸، صفحهء ۳۴۵.

۳. سورهء نحل، آیهء ۹۰، (همانا خداوند امر می کند به عدل و احسان)

۴. سورهء اعراف، آیهء ۱۵۷، (امر می کند ایشان را به معروف و نهی می کند ایشان را از منکر).

ج: حکومت سنت

پیروی از سنت رسول به مقتضای ادراک عقل است که پیروی از معصوم لازم است، و به مقتضای حکم کتاب خداست که (و ما ءاتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا). (۱)

و از سنت به حدیثی اکتفا می شود که صحت آن مسلم، و به فرمان خدا پذیرفتن آن واجب است، و آن حدیث را عامه و خاصه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل

کردند، و به صدورش از آن حضرت اعتراف نمودند، و اگر چه به طرق متعددی نقل شده، ولی به یکی از طرق که صحت آن ثابت است نقل می شود، و آن روایت زید بن ارقم است: " قال: لما رجع رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) من حجة الوداع ونزل غدیر خم امر بدوحات فقممن، فقال: کانی قد دعیت فاجبت، انی قد ترکت فیکم الثقلین احدهما اکبر

من الاخر کتاب الله وعترتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما، فانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض، ثم قال ان الله عز وجل مولای وانا مولی کل مؤمن، ثم اخذ بید علی رضی الله عنه فقال من کنت مولاه فهذا ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه، و ذکر

الحدیث بطوله " (۲)

و اهمیت امامت امت در نظر آن حضرت به حدی بود که نه تنها در بازگشت از حجة الوداع، بلکه در مناسبتهای مختلف حتی در مرض موت هم که اصحاب در حجره اش جمع بودند به کتاب و عترت وصیت کرد، در بعضی به عنوان " انی

۱. سوره ء حشر، آیه ۷ (و آنچه داد به شما پیغمبر پس بگیرید آن را، و آنچه را نهی کرد شما را از آن پس پذیرای نهی باشید)

۲. المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۰۹
ترجمه حدیث: زید بن ارقم گفت: چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از حجة الوداع برگشت و به غدیر خم نازل شد، امر کرد سایه بانهایی به پا داشتند، پس گفت: گویا من دعوت شدم پس اجابت نمودم، همانا من در شما دو چیز سنگین (نقیس) را وا گذاشتم، که یکی از آن دو از دیگری بزرگتر است، کتاب خدا و عترت خودم، پس بنگرید چگونه پس از من با این دو رفتار می کنید، پس همانا این دو از هم جدا نمی شوند تا بر من در حوض وارد شوند، بعد گفت:

همانا خداوند عز وجل مولای من است و من مولای هر مؤمنی هستم، بعد دست علی را گرفت پس

گفت: هر کس
که من مولای او هستم پس این ولی اوست، بار الها دوست بدار کسی را که او را دوست دارد، و دشمن
بدار کسی را
که او را دشمن دارد.
کمال الدین و تمام النعمة، صفحهء ۲۳۴ و ۲۳۸، مناقب أمير المؤمنين (عليه السلام)، صفحهء ۴۳۶،
المسترشد، ابن جرير الطبري،
صفحهء ۵۶۰ و کتب دیگر از خاصه.

قد تركت فيكم الثقيلين " (١) و در بعضى به عنوان " انى تارك فيكم خليفتين " (٢) و
 در
 بعضى به عنوان " انى تارك فيكم الثقيلين " (٣) و در بعضى " لن يفترقا " (٤) و در
 بعضى " لن
 يفترقا " (٥) و در بعضى " لا تقدموهما فتهلكوا ولا تعلموهما فانهما اعلم منكم " (٦)
 و در
 بعضى " انى تارك فيكم امرين لن تضلوا ان اتبعتموهما " . (٧)

-
١. مسند احمد، جلد ٣، صفحه ٢٦
 - جامع المسانيد والسنن، جلد ١٩، صفحه ١٣٧
 - البداية والنهاية ابن كثير، جلد ٥، صفحه ١٨٤
 - سيرة ابن كثير، جلد ٢، صفحه ٤٤٥، و كتب ديگر.
 ٢. مسند احمد، جلد ٥، صفحه ١٨١ و ١٨٩
 - فضائل الصحابه، جلد ٢، صفحه ٢٠٣، رقم ١٠٣٢
 - المصنف ابن ابى شيبة، جلد ١١، صفحه ٤٥٢، رقم ١١٧٢٥
 - كتاب السنة الشيباني، صفحه ٦٢٩، رقم ١٥٤٥، و صفحه ٣٣٦ رقم ٧٥٤ و كتب ديگر.
 ٣. فضائل الصحابه، جلد ١، صفحه ٥٧٢، رقم ٩٦٨
 - مسند احمد، جلد ٤، صفحه ٣٧١
 - المستدرک على الصحيحين، جلد ٣، صفحه ١٤٨
 - نهاية ابن اثير، جلد ١، صفحه ٢١٦
 - المعجم الكبير، جلد ٥، صفحه ١٦٩، رقم ٤٩٨٠، و كتب ديگر.
 ٤. البداية والنهاية، جلد ٥، صفحه ١٨٣ و جلد ٧، صفحه ١٤٩
 - الطبقات الكبرى، جلد ٢، صفحه ١٩٤
 - مسند ابى يعلى، جلد ٢، صفحه ٢٩٧، رقم ٤٨
 - جواهر العقدين، صفحه ٢٣١ و ٢٣٢ و ٢٣٣
 - مسند ابن الجعد، صفحه ٣٩٧ رقم ٢٧١١، رقم ٢٨٠٥
 - خصائص النسائي، صفحه ٨٥
 - مسند احمد، جلد ٣، صفحه ١٤، و كتب ديگر.
 ٥. سنن الترمذى، جلد ٥، صفحه ٦٢٢، رقم ٣٧٨٨
 - كتاب السنة الشيباني، صفحه ٦٢٩، رقم ١٥٥٣ و صفحه ٦٣٠، رقم ١٥٥٤
 - المستدرک على الصحيحين، جلد ٣، صفحه ١٠٩
 - المعرفة والتاريخ، جلد ١، صفحه ٥٣٦ و ٥٣٧، و كتب ديگر.
 ٦. عبارات مذکور و قريب به آن:
 - جامع الأحاديث، جلد ٣، صفحه ٢٤١، رقم ٨٣٩٦
 - الصواعق المحرقة، صفحه ١٥٠ و ٢٢٨
 - جواهر العقدين، صفحه ٢٣٣ و ٢٣٧
 - الدر المنثور، جلد ٢، صفحه ٢٨٥، و كتب ديگر.
 ٧. جامع الاحاديث، جلد ٣، صفحه ٤٣٠، رقم ٩٥٩١

ينابيع المودة، صفحہء ۳۷
تاریخ مدینة دمشق، جلد ۴۲، صفحہء ۲۱۶، و کتب دیگر.

هر چند بیان تمام نکاتی که در کلام رسول خداست میسر نیست، ولی به چند نکته اشاره می شود:

۱ - جملهء " انی قد ترکت " مبین این است که کتاب خدا و عترت، ترکه و میراثی است که از آن حضرت برای امت به جا مانده است، زیرا نسبت پیغمبر به امت نسبت پدر است به فرزند، چون انسان جسم و جانی دارد که نسبت روح به تن، نسبت معنی به لفظ و مغز به پوست است، و قوا و اعضای جسمانی از طریق پدر جسمانی به انسان افاضه شده، و قوا و اعضای روحانی از عقاید حقه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه از طریق پیغمبر که پدر روحانی انسان است عنایت شده است.

واسطهء افاضهء سیرت روحانی و صورت عقلانی، با واسطهء افاضهء صورت مادی و هیئت جسمانی قابل مقایسه نیست، همچنان که مغز با پوست و معنی با لفظ و مروارید با صدف قابل مقایسه نیست.

چنین پدری به جملهء " کانی قد دعیت فاجبت " خبر از رحلت خود می دهد، و میراث و ترکهء خود را برای فرزندان خود معین می کند، که باز مانده و حاصل وجود من برای امت دو چیز است " کتاب الله و عترتی " .

کتاب رابطهء خدا با امت، و عترت رابطهء پیغمبر با امت است، قطع رابطه با کتاب قطع رابطه با خداست، و قطع رابطه با عترت قطع رابطه با پیغمبر است، و قطع رابطه با پیغمبر خدا قطع رابطه با خداست.

خاصیت اضافه آن است که مضاف از مضاف الیه کسب حیثیت می کند، و هر چند اضافهء کتاب به خدا، و عترت به پیغمبر خاتم که شخص اول عالم است، منزلت و مقام کتاب و عترت را روشن می کند، ولی به لحاظ اهمیت مطلب، حضرت این دو را به ثقلین وصف می نماید، که حاکی از ارزشمندی و گرانبستگی این دو باز ماندهء پیغمبر است.

نفاست و سنگینی وزن معنوی قرآن فوق ادراک عقول است، چون قرآن تجلی خالق برای خلق است، و برای درك عظمت قرآن توجه به این چند آیه

کافی است: (یس - والقرءان الحکیم) (۱)، (ق والقرءان المجید) (۲)، (انه لقرءان کریم - فی کتب مکنون - لا یمسه إلا المطهرون) (۳)، (لو أنزلنا هذا القرءان علی جبل لرأیته خشعا متصدعا من خشية الله وتلك الامثل نضربها للناس لعلهم یتفکرون). (۴) وصف عترت به همان صفتی که وصف قرآن است مبین این است که عترت در کلام رسول عدل قرآن و شریک وحی است. همسنگ بودن عترت با قرآن در بیان پیغمبر خاتم که میزان حقیقت است، ممکن نیست مگر این که آن عترت در (تینا لکل شیء) (۵) شریک علم، و در (لا یأتیہ البطل من بین یدیہ ولا من خلفه) (۶) شریک عصمت قرآن باشد.

۲ - جملهء " فانهما لن یتفرقا " دلالت بر تلازم و عدم تفکیک قرآن و عترت دارد، که هر یک از دیگری جدایی پذیر نیست، زیرا قرآن کتابی است که برای همهء افراد بشر با ظرفیتهای مختلفی نازل شده است، و عبارات آن برای عوام و اشارات آن برای علما و لطایف آن برای اولیا و حقایق آن برای انبیا است، و پست ترین افراد نوع بشر - که همت آنها تأمین حوایج مادی است - تا بالاترین افراد - که اضطراب روحی آنان جز با اطمینان به ذکر الله رفع نمی شود، و گمشدهء

آنان اسمای حسنی و امثال علیا و تحمل اسم اعظم است - باید از هدایت آن بهره مند شوند.

و این کتاب همانند آفتابی است که سرما خورده به حرارت آن خود را گرم می کند، و زارع پرورش زراعتش را از آن می خواهد، و دانشمند طبیعی تجزیهء اشعهء آن و آثار آنها را در پرورش معادن و نباتات جستجو می کند، و عالم الهی به تأثیر خورشید در زمین و موالیذ آن نظر کرده و در سنن و قوانینی که در طلوع و

-
۱. سوره ء یس، آیهء ۱، ۲ (یس، سوگند به قرآن حکیم)
 ۲. سوره ء ق، آیهء ۱ (ق، سوگند به قرآن مجید)
 ۳. سوره ء واقعه، آیهء ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ (همانا آن است قرآنی کریم، در کتابی پوشیده، مس نکنند آن را به جز پاک شدگان)
 ۴. سوره ء حشر، آیهء ۲۱ (اگر نازل می کردیم این قرآن را بر کوهی هر آینه می دیدی آن را خاشع از هم پاشیده از ترس خدا و این مثلها را مزینیم برای مردم شاید تفکر کنند)
 ۵. سوره ء نحل، آیهء ۸۹ (بیان کننده ای برای همه چیز)
 ۶. سوره ء فصلت، آیهء ۴۲ (نیاید او را باطل از پیش رویش و نه از پشت سرش)

غروب و قرب و بعد خورشید از زمین به کار برده شده، گمشده و خود را که خالق و مدبر آفتاب است می یابد.

چنین کتابی که برای همه افراد بشر و پاسخگوی تمام نیازهای انسانیت در دنیا و برزخ و آخرت است، معلمی لازم دارد که همه آنها را بداند، زیرا طب بدون طبیب و علم بدون معلم و قانونی آن هم قانون خدا برای تنظیم معاش و معاد بدون مفسری متناسب با آن ناقص است، و با (الیوم اکملت لکم دینکم) (۱) سازگار نیست، و نقض غرض از نزول این کتاب لازم آمده و با (ونزلنا علیک الکتب تبینا لکل شیء) (۲) جمع نمی شود، و تشریح دین ناقص از حکیم و کامل علی الاطلاق قبیح و نقض غرض محال است، و به این جهت فرمود: " لن یتفرقا ".

۳ - در روایت دیگری فرمود: " یا ایها الناس إنی تارک فیکم أمرین لن تضلوا إن اتبعتموهما " و همچنان که در مباحث قبل اشاره شد، هدایت انسان از جهت خصوصیت خلقت او - که عصاره موجودات جهان است، و موجودی است دنیوی و برزخی و اخروی و ملکی و ملکوتی، و وابسته به عالم خلق و امر، و مخلوقی است برای بقا نه فنا - موجب سعادت ابدی و ضلالتش موجب شقاوت ابدی است، و چنین هدایتی ممکن نیست جز به تعلیم و تربیت وحی الهی که نور مقدس از ظلمات است (قد جاءکم من الله نور و کتب مبین) (۳) و به قانون تناسب و سنخیت، معلم آن هم باید معصوم از خطا و هوی باشد، و چون با تمسک به این هدایت و هادی معصوم، بشر از ضلالتهای فکری و اخلاقی و عملی بیمه می شود، فرمود " لن تضلوا إن اتبعتموهما ".

۴ - و در جملهء " ولا تعلموهما فانهما أعلم منکم " اکتفا می شود به گفتهء

-
۱. سوره ء مائده، آیهء ۳ (امروز کامل کردم برای شما دین شما را)
 ۲. سوره ء نحل، آیهء ۸۹ (و نازل کردیم بر تو کتاب را بیان کننده ای برای همه چیز)
 ۳. سوره ء مائده، آیهء ۱۵ (همانا آمد شما را از خداوند نوری و کتابی مبین)

یکی از متعصب ترین علمای عامه که می گوید (۱): " وتمیزوا بذلك عن بقية العلماء،

لان الله أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا " تا آن جا که می گوید: " ثم احق من يتمسك به منهم امامهم وعالمهم على بن ابي طالب كرم الله وجهه لما قدمناه من مزيد علمه ودقائق مستنبطاته ومن ثم قال ابوبكر على عتره رسول الله اى الذين حث على التمسك بهم، فخصه لما قلنا، وكذلك خصه صلى الله عليه وآله وسلم بما مر يوم غدیر خم " .

توجه به این نکته لازم است که با تصدیق به این که امتیاز علی (علیه السلام) از بقیه علماء

از جهت آیهء تطهیر است - که به حکم این آیه از مطلق رجس پاک شده است - و با

اقرار به این که پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) علی (علیه السلام) را اعلم تمام امت شمرده، و خدا هم

می فرماید: (قل هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون إنما يتذكر أولوا الالباب) (۲) و (أفمن يهدى إلى الحق أحق أن يتبع أمن لا يهدى إلا أن يهدى فما لكم كيف تحكمون) (۳) و با اعتراف به صحت " إني تارك فيكم أمرين لن تضلوا إن اتبعتموهما وهما كتاب الله و اهل بيتى عترتى " همهء امت برای نجات از ضلالت مأمور به پیروی از علی (علیه السلام) هستند، بنابراین حجت بر متبوعیت علی (علیه السلام) و

تابعیت عموم امت - بدون استثنا - تمام است (قل فله الحجة البالغة) (۴)
۵ - با گرفتن دست علی (علیه السلام) و معرفی او خواست بعد از بیان کبری، مصداق

را هم معین کند تا جای شبهه برای احدی نماند، که این همان ثقلی است که از قرآن جدا شدنی نیست، و عصمت او ضامن هدایت امت است، و همچنان که پیغمبر مولای جمیع مؤمنین است، همان مولویت برای علی (علیه السلام) ثابت است

۱. الصواعق المحرقة، صفحہء ۱۵۱ (و متمیز شدند دانایان به کتاب خدا و سنت رسول از عترت آن حضرت از بقیهء

علماء به علت این که خدا از آنان رجس را برده، و آنان را پاکیزه کرده به تطهیر خاصی، تا آن جا که می گوید:

سزاوارتر کسی که تمسک به او بشود از آن عترت امام آنان و عالم آنان علی بن ابی طالب است، به جهت آنچه که

قبلا گفتیم از زیادی علم او و استنباطات دقیقهء او، و از این جهت ابوبکر گفت: علی عترت رسول

خداست، یعنی آن کسانی که رسول خدا بر تمسك به آنان تأکید کرده است، پس اختصاص داده علی را به جهت آنچه که گفتیم و همچنین اختصاص داده او را به آنچه در روز غدیر خم گذشت.

۲. سوره ء زمر، آیه ۹ (بگو آیا یکسانند آنان که می دانند و آنان که نمی دانند، همانا فقط خردمندان متذکر می شوند)

۳. سوره ء یونس، آیه ۳۵ (آیا کسی که هدایت می کند به سوی حق سزاوارتر است که پیروی شود، یا کسی که هدایت نمی شود مگر این که هدایت بشود، پس چیست شما را چگونه حکم می کنید)

۴. سوره ء انعام، آیه ۱۴۹ (بگو پس برای خداست حجت رسا)

(إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم ركعون). (۱)

هر چند حکمیت عقل و کتاب و سنت در مسألهء خلافت و امامت عامه، امامت خاصه را هم روشن می کند، و اوصافی که در امام لازم است مصداقی جز ائمهء معصومین (علیهم السلام) پیدا نمی کند، ولی به ملاحظهء اتمام حجت - گذشته از ذیل حدیث

ثقلین - چند حدیثی که صحت آنها در نزد اهل حدیث محرز است نسبت به سید الوصیین امیر المؤمنین (علیه السلام) ذکر می شود:
حدیث اول:

عن أبي ذر رضي الله عنه قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): " من اطاعني فقد اطاع الله و من عصاني فقد عصى الله و من اطاع عليا فقد اطاعني و من عصى عليا فقد عصاني ". (۲)

در این حدیث که صحت آن مورد تصدیق بزرگان عامه است به حکم بیان رسول - که خداوند در قرآن عصمت گفتارش را بیان کرده و دلیل عقلی هم بر آن قائم شده - اطاعت و عصیان علی (علیه السلام) اطاعت و عصیان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، و اطاعت و عصیان پیغمبر اطاعت و عصیان خدا شمرده شده است.

با توجه به این که اطاعت و عصیان در مورد، امر و نهی است، و منشأ امر و نهی اراده و کراهت است، بنابر این ممکن نیست اطاعت و عصیان علی (علیه السلام)

اطاعت و عصیان خدا باشد، مگر این که اراده و کراهت علی (علیه السلام) مظهر اراده و کراهت خدا باشد.

۱. سوره ء مائده، آیه ۵۵ (این است و جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و آنان که ایمان آوردند آنان که به

پای می دارند نماز را و می دهند زکات را و حال آن که در رکوع می باشند)

۲. (هر کس مرا اطاعت کند پس هر آینه خدا را اطاعت کرده، و هر کس مرا معصیت کند پس هر آینه خدا را معصیت

کرده، و هر کس علی را اطاعت کند پس هر آینه مرا اطاعت کرده، و هر کس علی را معصیت کند پس هر آینه مرا

معصیت کرده است)

المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳

كتاب معرفة الصحابة، صفحہء ۱۲۱
بحار الانوار، جلد ۳۸، صفحہء ۱۲۹.

کسی که اراده و کراهت او مظهر اراده و کراهت خداست، باید به مقام عصمتی رسیده باشد که رضا و غضب او رضا و غضب باری تعالی باشد، و به مقتضای عموم کلمهء "من" هر کس که در دایرهء اطاعت خدا و پیغمبر است باید سر بر خط

فرمان علی (علیه السلام) بگذارد.

حدیث دوم:

" ان رسول الله (صلی الله علیه و سلم) خرج الی تبوك واستخلف علیا فقال اتخلفنی فی الصبیان

والنساء قال الا ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لیس نبی بعدی "

(۱)

این روایتی است که در صحاح و مسانید معتبرهء عامه ذکر شده است، و جمعی از بزرگان عامه اتفاق بر صحت حدیث را نقل کرده اند، که نمونه گفتار آنان از این قرار است: " هذا حدیث متفق علی صحته رواه الائمة الحفاظ، كأبی عبد الله البخاری فی صحیحہ، ومسلم ابن الحجاج فی صحیحہ، وأبی داود فی سننه، وأبی عیسی الترمذی فی جامعہ، وأبی عبد الرحمان

۱. صحیح بخاری، باب غزوهء تبوك، جلد ۶، صفحهء ۳، حدیث دوم (رسول خدا به غزوهء تبوك رفت وعلی را خلیفهء خود قرار داد، علی گفت آیا مرا در بچه ها و زنها بجای خود می گذاری؟ فرمود: آیا راضی نمی شوی که منزلت تو به من منزلت هارون به موسی باشد بجز این که پیغمبری بعد از من نیست) و حدیث مذکور - حدیث منزلت - با اندك اختلافی در سایر کتب عامه و همچنین کتب خاصه موجود است.

صحیح بخاری، جلد ۵، صفحهء ۱۹

صحیح مسلم، جلد ۸، صفحهء ۱۷۵ و ۱۷۶

الجامع الصحیح سنن الترمذی، جلد ۵، صفحهء ۵۹۶

سنن ابن ماجه، جلد ۱، صفحهء ۴۵

خصائص النسائی، صفحهء ۶۰ و ۶۵ و موارد دیگر از همین کتاب.

المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحهء ۱۰۸

مسند احمد، جلد ۱، صفحهء ۳۶۰ و ۳۷۰ و ۳۷۵ و ۳۷۹ و ۳۸۶ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۷۰۹ و جلد ۴،

صفحهء ۶۴ و جلد ۵، صفحهء

۹۹ و جلد ۱۰، صفحهء ۴۱۲ و کتب دیگر از عامه.

المحاسن للبرقی، جلد ۱، صفحهء ۱۵۹

الکافی، جلد ۸، صفحهء ۱۰۷

دعائم الاسلام، جلد ۱، صفحهء ۱۶

علل الشرایع، جلد ۱، صفحهء ۶۶

عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، جلد ۲، صفحه ۱۲۲، باب ۳۵ و کتب دیگر از خاصه.

النسائي في سننه، وابن ماجه القزويني في سننه، واتفق الجميع على صحته حتى صار ذلك اجماعا منهم، قال الحاكم النيسابوري هذا حديث دخل في حد التواتر " (١)

این روایت به مقتضای عموم منزلت هر مقامی را که هارون نسبت به موسی داشته برای علی (علیه السلام) نسبت به پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) ثابت می کند، و استثنای مقام نبوت مؤکد این عموم منزلت است.

در قرآن مجید منزلت هارون نسبت به موسی این چنین بیان شده: (واجعل لی وزیرا من اهلی - هرون أخی - اشدد به أزری - وأشرکه فی أمری) (٢)، (وقال موسی لآخیه هرون اخلفنی فی قومی وأصلح ولا تتبع سبیل المفسدین). (٣) و آن منزلت در پنج امر خلاصه شده است:

١ - وزارت: وزیر کسی است که بار سنگین مسئولیتی که امیر دارد

١. كفاية الطالب، صفحهء ٢٨٣ (این حدیثی است که اتفاق شده بر صحت آن، روایت کردند آن را امامان حافظان احادیث مانند ابی عبد الله بخاری در صحیح خود، و مسلم بن حجاج در صحیح خود، و ابی داود در سنن خود، و ابی عیسی ترمذی در جامع خود، و ابی عبد الرحمن نسائی در سنن خود، و ابن ماجهء قزوینی در سنن خود، و همگی اتفاق کردند بر صحت این حدیث تا آن جا که به اجماع آنان رسید، حاکم نیشابوری گفت: این حدیثی است که در حد تواتر داخل شده است.
- و به نمونه های دیگری از کلمات بعضی از بزرگان عامه در این حدیث اشاره می شود:
- الف: ابن عبد البر در الاستیعاب قسم ثالث، صفحهء ١٠٩٧ و ١٠٩٨: " و روی قوله (صلی الله علیه وآله): انت منی بمنزلة هارون من موسی جماعة من الصحابة وهو من اثبت الآثار واصحها وطرق حدیث سعد فیه کثیرة جدا. "
- ب: جزری در اسنی المطالب، صفحهء ٥٣: " متفق علی صحته بمعناه من حدیث سعد بن ابی وقاص، قال الحافظ ابو القاسم ابن عساکر: وقد روی هذا الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه وسلم جماعة من الصحابة، منهم: عمر، و علی، و ابن عباس، و عبد الله بن جعفر، و معاذ، و معاوية، و جابر بن عبد الله، و جابر بن سمرة، و ابوسعيد، و براء بن عازب، و زید بن ارقم، و زید بن ابی اوفی، و نبیط بن شریط، و حبشی بن جنادة، و ماهر بن الحویرث، و انس بن مالک، و ابی الطفیل، و ام سلمه، و اسماء بنت عمیس، و فاطمه بنت حمزة. "
- ج: شرح السنة بغوی، جلد ١٤، صفحهء ١١٣: " هذا حدیث متفق علی صحته. "
- د: شواهد التنزیل حاکم حسکانی، جلد ١، صفحهء ١٩٥ " هذا هو حدیث المنزلة الذی کان شیخنا

ابوحازم الحافظ
يقول خرجته بخمسة الآف اسناد. "
۲. سوره ء طه، آیهء ۳۰، ۳۱، ۳۲ (و قرار بده برای من وزیری از کسان خودم، هارون برادر مرا وزیر
من کن، محکم کن به
وسیلہء او پشت مرا، و شریک کن او را در کار من)
۳. سوره ء اعراف، آیهء ۱۴۲ (و گفت موسیٰ به برادرش کہ جانشین باش مرا در قومم و اصلاح کن امور
ایشان را، و
پیروی مکن فساد کنندگان را)

بر دوش می کشد، و متصدی انجام آن می شود، و این مقام نه تنها در حدیث منزلت بلکه در روایات دیگری هم در کتب حدیث و تفسیر عامه برای آن حضرت وارد شده است. (۱)

۲ - اخوت و برادری: چون برادری هارون با موسی نسبی بود، این منزلت را رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) برای علی (علیه السلام) به عقد اخوت محقق کرد، که روایات عامه و

خاصه در این موضوع بسیار است، و به يك روایت اکتفا می شود: عبد الله بن عمر گفت: چون پیغمبر به مدینه وارد شد، بین اصحاب اخوت و برادری برقرار کرد، پس علی (علیه السلام) با چشم گریان آمد، گفت یا رسول الله اصحابت را برادر

کردی، و مرا با کسی برادر نکردی، فرمود: " یا علی انت احی فی الدنیا والآخرة ". (۲)

۳ - شدت از: همچنان که موسی از خدا خواست که پشت او را به هارون محکم کند، مقام پشتیبانی خاتم به مقتضای این حدیث برای علی (علیه السلام) ثابت شد،

گذشته از روایاتی که در خصوص این موضوع وارد شده است. (۳)

۴ - شرکت در امر: همچنان که هارون شریک کار موسی بود، این مقام به مقتضای این حدیث به جز در نبوت برای علی (علیه السلام) ثابت شد.

۵ - خلافت: همچنان که هارون خلیفه موسی بود، به مقتضای این حدیث خلافت بلا فصل آن حضرت ثابت می شود.

آیا با وجود نص مسلم نزد فریقین بر این که علی ابن ابی طالب (علیه السلام) پشتیبان و

شریک و وزیر و برادر و خلیفه پیغمبر خداست جای شبهه در خلافت بلا فصل آن حضرت باقی می ماند؟!

حدیث سوم:

حدیثی است که حاکم نیشابوری در مستدرک و ذهبی در تلخیص نقل کرده از

۱. التفسیر الکبیر، فخر رازی، جلد ۱۲، صفحه ۲۶، ذیل آیه (انما ولیکم الله ورسوله) طبقات ابن سعد، جلد ۳، صفحه ۲۳.

۲. المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۴ (یا علی، تو در دنیا و آخرت برادر منی)

۳. تفسیر در المنثور در ذیل همین آیه، و تفسیر فخر رازی در ذیل آیه " انما ولیکم الله " و موارد دیگر.

بریده ء اسلمی که گفت: " با علی به غزوه ای به یمن رفتیم، و از او جفوه ای - ناخوشایندی - دیدم، بر رسول خدا وارد شدم، علی را یاد کردم و خورده بر او گرفتم، دیدم رخسار رسول خدا متغیر شد، پس گفت: یا بریده، آیا من سزاوارتر نیستم به مؤمنین از خودشان؟ گفتم: بلی، یا رسول الله فرمود: هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست. " (۱)

و این همان بیان حضرت در غدیر خم است که در این مقام به بریده هم فرموده است.

و واقعه غدیر خم را اکابر محدثین و مورخین و مفسرین به تناسب ارتباط این واقعه با موضوع فن خود ذکر کرده اند، بلکه بزرگان اهل لغت نیز در کتب لغت آورده اند، مثلاً ابن درید در جمهرة اللغة می گوید: " غدیر معروف، وهو الموضع الذی قام فیہ رسول الله (صلى الله عليه وآله و سلم) خطيباً يفضّل أمير المؤمنين علي بن ابي طالب (عليه السلام) " (۲) و

در تاج العروس در کلمه (ولی) می گوید: " الذی یلی عليك امرک.... ومنه الحدیث: من كنت مولاه فعلى مولاه "، وابن اثیر در نهاییه در کلمه (ولی) می گوید: " وقول عمر لعلى اصبحت مولى كل مؤمن، ای ولی كل مؤمن. "

و حدیث غدیر به طرق صحیحه نزد عامه روایت شده، اگر چه کثرت عدد طرق حدیث به حدی است که محتاج به صحت سند نیست.

حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی در ینابیع المودة می گوید: " و در مناقب محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ، خبر غدیر خم را از هفتاد و پنج طریق روایت کرده، و کتابی در این موضوع به نام کتاب " الولاية " نوشته است، و همچنین خبر غدیر خم را ابو العباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده روایت کرده، و کتابی در این موضوع به نام " الموالاته " نوشته، و طرق خبر را از صد و پنج طریق ذکر کرده است. "

-
۱. المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۱۰
 - مناقب أمير المؤمنين (عليه السلام)، جلد ۲، صفحه ۴۲۵
 - كشف الغمہ فی معرفة الائمة، جلد ۱، صفحه ۲۹۲ و کتب دیگر.
 ۲. جمهرة اللغة، جزء اول، صفحه ۱۰۸

و بعد می گوید: " حکایت کرد علامه علی بن موسی وعلی بن محمد ابی المعالی الجوینی ملقب به امام الحرمین استاد ابی حامد غزالی، در حالی که تعجب می کرد و می گفت: مجلدی در دست صحافی در بغداد دیدم که در آن روایات غدیر خم بود، بر آن نوشته شده بود " جلد بیست و هشتم از طرق قول پیغمبر (صلی الله علیه وآله) " من کنت مولاہ فعلی مولاہ و در پی آن خواهد آمد جلد بیست و نهم. " (۱)

وابن حجر در تہذیب التہذیب (۲) در ترجمہء علی (علیہ السلام) بعد از نقل حدیث از ابن

عبد البر به روایت آن حضرت و ابو ہریرہ و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم، می گوید: " جمع کرد ابن جریر طبری در کتاب تألیف شدہ در این حدیث اضعاف کسانی کہ ذکر شد، و ابو العباس بن عقدہ اعتنا کردہ بہ جمع طرق این حدیث، و آن را از حدیث ہفتاد صحابی یا بیشتر اخراج کردہ است. " و دلالت این حدیث بر ولایت و خلافت بلافصل امیر المؤمنین (علیہ السلام) روشن است.

زیرا لفظ (مولی) اگر چه در معانی متعددہ استعمال شدہ است، ولی با وجود قرائنی معین می شود کہ مراد از آن در این حدیث ولایت امر است، کہ بعضی از آن قرائن ذکر می شود:

۱ - قبل از این بیان رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) خبر از رحلت خود داد، و سفارش بہ

کتاب خدا و عترت کرد، کہ این دو از ہم جدا نمی شوند، و بعد از این بیان معرفی علی (علیہ السلام) بہ این عنوان کہ ہر کس من مولای او ہستم علی مولای اوست مبین این

است کہ مقصود شناساندن کسی است کہ باید بعد از آن حضرت، امت بہ تمسک بہ او و قرآن، مصونیت از ضلالت پیدا کند.

۲ - آن جمعیت عظیم از حج برگشتہ را در ہوای سوزان نگاہ داشتن و منبر از جہاز شتر ترتیب دادن، برای آن کہ اعلان کند کہ علی (علیہ السلام) دوست و یاور اہل

ایمان است مناسب مقام خاتمیت نیست، و این خصوصیات نشان می دہد کہ

۱. ینابیع المودۃ، صفحہء ۳۶

۲. جلد ۷، صفحہء ۳۳۹

مقصود اعلان امر مهمی است و آن جز ولایت امر - از معانی مولا و ولی - نیست.
۳ - واحدی در اسباب النزول از ابی سعید خدری نقل کرده است، که (یأیها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك، وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس) (۱)، روز غدیر خم در شأن علی بن ابی طالب نازل شده است " (۲).
از این آیه کریمه استفاده می شود آنچه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در شأن نزول آیه

مأمور به تبلیغ آن شده دارای دو جهت بوده است:

اول: آن که به مرتبه ای از اهمیت است که خداوند متعال می فرماید: " اگر نکنی تبلیغ رسالت نکرده ای. "

دوم: آن که در این تبلیغ خدا نگه دار تو است، که روشن می شود اظهار آنچه به تبلیغ آن مأمور شده است کید منافقینی را در پی دارد که از اهل کتاب، ظهور آن حضرت و توسعهء حکومتش را شنیده بودند و به طمع رسیدن به این مقام به آن حضرت گرویده بودند، و چنین امری از معانی مولا جز ولایت امر امت نخواهد بود.

۴ - خطیب بغداد از ابی هریره روایت کرده که " گفت: کسی که روز هجدهم ذی الحجه را روزه بگیرد برای او روزه ء شصت ماه نوشته می شود، و آن روز غدیر خم است، چون نبی (صلی الله علیه و سلم) دست علی بن ابی طالب را گرفت، گفت: آیا من

ولی مؤمنین هستم؟ گفتند: بلی یا رسول الله، گفت: هر کس من مولای او هستم پس علی مولای اوست.

پس عمر بن الخطاب گفت: بخ بخ یا ابن ابی طالب، صبح کردی مولای من و مولای هر مسلمانی، پس خدا نازل کرد: (الیوم اکملت لکم دینکم). " (۳)
آنچه اکمال دین و اتمام نعمت خدا به اوست و دین اسلام به او پسندیده ء خدا می شود تعیین معلم و مجری احکام خداست.

۱. سوره ء مائده، آیه ۶۷ (ای پیغمبر ابلاغ کن آنچه را فرود آمد بر تو از پروردگارت و اگر نکنی نرسانده باشی پیام او را

و خدا نگه می دارد تو را از مردم)

۲. اسباب النزول، صفحهء ۱۳۵

۳. تاریخ بغداد، جلد ۸، صفحهء ۲۹۰

۵ - شبلنجی در نور الابصار (۱) می گوید: " امام ابواسحاق ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده است که از سفیان بن عیینه سؤال شد از قول خدای تعالی (سأل سائل به عذاب واقع) (۲) که آیه در شأن چه کسی نازل شده است؟ گفت: از مسأله ای سؤال کردی که کسی قبل از تو از من سؤال نکرده، پدرم از جعفر بن محمد از پدرانش مرا حدیث کرد که چون رسول خدا به غدیر خم به مردم ندا داد، و اجتماع کردند، دست علی را گرفت، و گفت: (من کنت مولاه فعلی

مولاه) پس در شهرها شایع شد، و به حارث بن نعمان فهری رسید، نزد رسول خدا آمد، گفت: یا محمد به ما امر کردی که شهادت بدهیم به وحدانیت خدا و رسالت خودت، از تو پذیرفتیم، امر کردی که پنج نماز بخوانیم، قبول کردیم، امر کردی که زکات پذیرفتیم، امر کردی رمضان را روزه بگیریم، قبول کردیم، ما را به حج امر کردی پذیرفتیم، بعد به آن راضی نشدی تا گرفتی دست پسر عمت را، که او را بر ما فضیلت بدهی و گفتی: (من کنت مولاه فعلی مولاه) آیا این از تو است یا از خدای عز و جل؟

پیغمبر فرمود: والذی لا إله الا هو همانا این از خداوند عز و جل است. حارث بن نعمان رو به مرکبش رفت که سوار شود، گفت: بار الهاء، اگر آنچه محمد می گوید حق است، بر ما سنگی از آسمان یا عذابی دردناک بفرست. هنوز به مرکبش نرسیده بود که خداوند عز و جل سنگی بر او زد و بر سرش فرود آمد و از طرف دیگر بیرون آمد، و او را کشت، پس این آیه را خداوند عز و جل نازل کرد (سأل سائل به عذاب واقع - للکفرین لیس له دافع من الله ذی المعارج). (۳)

تردید نیست که مردم از فضیلتی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) برای علی (علیه السلام) بیان کرده بود خبر داشتند، آنچه برای افرادی مانند حارث بن نعمان تازگی داشت و

۱. نور الابصار، صفحه ۸۷، در فصل فی ذکر مناقب سیدنا علی بن ابی طالب ابن عم الرسول و سیف الله المسلول

۲. سوره ع معارج، آیه ۱ (سائلی سؤال کرد به عذابی که برای کافرین فرود آید)

۳. سوره ع معارج، آیه ۱، ۲، ۳ (سائلی سؤال کرد به عذابی که برای کافرین فرود آید، که برای آن دافعی نیست، از

خداوندی که صاحب معراجهاست)

در شهرها منتشر شده بود، و فضیلتی باور نکردنی برای آنها بود، همان مولویت و ولایت بر امت بود، که برای چنین افرادی قابل تحمل نبود، نه معنای دیگری از معانی مولا و ولی.

۶ - احمد بن حنبل در مسند (۱) و فخر رازی در تفسیر (۲) و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (۳) و غیر ایشان روایت کردند و به نقل مسند احمد اکتفا می شود: که از براء بن عازب نقل می کند که گفت: با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در سفری بودیم

و به غدیر خم نازل شدیم، پس به نماز جماعت ندا داده شد، و برای رسول خدا زیر دو درخت را جاروب کردند، پس نماز ظهر را خواند و دست علی را گرفت، و گفت: آیا نمی دانید که من اولی به مؤمنین هستم از خودشان؟ گفتند: بلی، گفت: آیا نمی دانید که من اولی به هر مؤمنی هستم از خودش؟ گفتند: بلی، پس دست علی را گرفت، و گفت: (من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه) گفت: عمر بعد از آن علی را ملاقات کرد، و به او گفت: (هنیئاً یا ابن ابی طالب اصبحت وامسیت مولی کل مؤمن و مؤمنة).

این تهنیت از شخصی مانند عمر برای امر مشترکی بین آن حضرت و دیگران از معانی مولا نیست، بلکه شبهه ای نیست که برای امری اختصاصی است و آن جز منصب زعامت و ولایت امر امت نخواهد بود.

۷ - جمعی از بزرگان عامه مانند ابن حجر عسقلانی در الإصابة (۴) و ابن اثیر در اسد الغابة (۵) و غیر ایشان نقل کرده اند که به نقل ابن اثیر اکتفا می شود: (ابو اسحاق گفت: و حدیث کرد مرا کسانی که شماره آنها را احصا نمی کنم، که علی در رجب طلب کرد هر کس را که قول رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) را شنیده که " من کنت

مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه " پس جماعتی برخاستند و

۱. مسند احمد حنبل، جلد ۴، صفحه ۲۸۱

۲. التفسیر الکبیر، جلد ۱۲، صفحه ۴۹، در تفسیر آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک...

۳. تاریخ بغداد، جلد ۸، صفحه ۲۹۰

۴. الاصابة فی تمییز الصحابه، جلد ۲، صفحه ۴۲۱، القسم الاول عبد الرحمن بن مدلیج

۵. اسد الغابة، جلد ۳، صفحه ۳۲۱

شهادت دادند که آنها از رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) آن را شنیده اند، و قومی کتمان کردند، و

آنها که کتمان کردند از دنیا نرفتند تا کور شدند و آفتی به آنها رسید. بدیهی است احتجاج آن حضرت به این حدیث و به شهادت طلبیدنش برای اثبات خلافت، مدلول حدیث را در ولایت امر و زعامت امت معین می کند.

۸ - بیان آن حضرت قبل از بیان ولایت علی (علیه السلام) این است که " خدا مولای من

است، و من مولای هر مؤمنی هستم " و مولویت خدا نسبت به آن حضرت آن است که هیچ کس جز خدا بر او ولایت ندارد، و همچنان که خدا ولی اوست او ولی هر مؤمنی است، و همان ولایت که آن حضرت بر اهل ایمان دارد، علی (علیه السلام)

هم دارد، و این بیان روشن می کند که این ولایت، ولایت امر است.

۹ - آن حضرت قبل از معرفی علی (علیه السلام) از آنان التزام و اقرار به این جمله گرفت

" الست اولی بکم " گفتند: " بلی " و این همان اولویت است که خداوند متعال در قرآن فرموده است: (النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم) (۱) و پس از آن فرمود " هر کس من مولای اویم علی مولای اوست " و با تقدیم جمله " الست اولی بکم " رفع هر گونه شبهه ای را در معنی (ولی) فرمود، و همان اولویت را که خودش نسبت به مؤمنین داشت برای علی (علیه السلام) اثبات کرد.

حدیث چهارم:

قول رسول خداست که به آن حضرت فرمود: " أنت مني وأنا منك " (۲) که این

-
۱. سوره ء احزاب، آیه ۶ (پیغمبر سزاوارتر به مؤمنین است از خودشان)
 ۲. صحیح بخاری، جلد ۳، صفحه ۱۸۵ و جلد ۵، صفحه ۱۸ و ۱۴۱ صحیح ابن حبان، جلد ۱۱، صفحه ۲۲۹ المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳ کتاب معرفة الصحابة، صفحه ۱۲۰، حدیث چهارم و کتب دیگر از عامه. و این مضمون در کتب خاصه نیز موجود است، از آن جمله: مناقب أمير المؤمنين (علیه السلام)، صفحه ۴۷۳ و بعد از آن مناقب آل ابی طالب، جلد ۱، صفحه ۳۹۶ الخصال، صفحه ۴۹۶. امالی شیخ صدوق، صفحه ۵۷ و ۷۵۷ و کتب دیگر.

حدیث را بخاری و غیر او از اکابر ائمهء حدیث عامه ذکر کرده اند، و در حدیث دیگر که به صحت آن بزرگان ائمهء حدیث اعتراف کرده اند، فرمود: " علی مع القرءان والقرءان مع علی لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض ". (۱)

و دلالت این دو حدیث بر خلافت بلا فصل آن حضرت واضح است، چون بالاتر از پیغمبر خاتم (صلی الله علیه وآله و سلم) در وجود امکانی کسی نیست، زیرا تمام عوالم وجود از ملک و ملکوت و غیب و شهود به نور رحمت عامهء رحمانیه و رحمت خاصهء رحیمیه روشن شده، و مظهر هر دو رحمت آن انسان کامل است (وما أرسلناک إلا رحمة للعالمین) (۲) همچنان که برتر از قرآن در کتب الهی کتابی نیست (الله نزل أحسن الحدیث کتبا متشبهها). (۳)

ومعیت علی (علیه السلام) با این دو، ومعیت این دو با علی (علیه السلام) نشان دهنده این است که کمالاتی که در وجود خاتم (صلی الله علیه وآله و سلم) جمع شده در جان علی (علیه السلام)، و علوم تمام کتابهای آسمانی که در قرآن مجید گرد آمده در بیان علی (علیه السلام) خلاصه شده است.

(أفمن یرهدی إلی الحق أحق أن یتبع أمن لا یرهدی إلا أن یرهدی فما لکم کیف تحکمون). (۴)

حدیث پنجم:

حدیثی است که به صحت سند آن اهل حدیث و رجال از عامه اعتراف کردند، و خلاصهء آن این است که جمعی نزد ابن عباس آمدند و ناروا به امیر المومنین (علیه السلام) می گفتند.

۱. (علی با قرآن است، و قرآن با علی است هیچ گاه از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر من در حوض وارد شوند)

المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، کتاب معرفة الصحابة، صفحه ۱۲۴ و کتب دیگر عامه. الامالی، شیخ طوسی، صفحه ۴۶۰ و ۴۷۹.

الاحتجاج، طبرسی، جلد ۱، صفحه ۲۱۶ و کتب دیگر خاصه.

۲. سوره انبیا، آیه ۱۰۷ (و نفرستادیم تو را مگر رحمتی برای جهانیان)

۳. سوره زمر، آیه ۲۳ (خداوند نازل کرد بهترین حدیث را، کتابی که بعضی از آن شبیه بعض دیگر است)

۴. سوره یونس، آیه ۳۵ (آیا کسی که هدایت می کند به سوی حق سزاوارتر است که پیروی شود، یا کسی که هدایت

نمی شود مگر این که هدایت بشود پس چیست شما را چگونه حکم می کنید؟)

(۱۲۵)

ابن عباس گفت: ناروا به کسی می گویند که برای او ده فضیلت است که برای احدی نیست:

(۱) در جنگ خیبر که (دیگران رفتند و عاجزانه برگشتند) رسول خدا فرمود: کسی را می فرستم که هرگز خدا او را خوار و ذلیل نکرد، او دوست دارد خدا و رسول را، و خدا و رسول دوستدار او هستند.

همگی گردن کشیدند که چنین کسی کیست؟ پس فرمود: علی کجاست؟ آن حضرت با چشم رمد دیده آمد، بعد از شفای چشم به دست رسول خدا، آن حضرت رایت را سه مرتبه به اهتزاز در آورد و به دست علی (علیه السلام) داد. (۲) رسول خدا فلانی را به سوره ء توبه به جانب مشرکین فرستاد، پس علی را پشت سر او فرستاد و سوره را از او گرفت، و فرمود سوره را نمی برد مگر مردی که او از من است و من از اویم.

(۳) رسول خدا فرمود: کدام يك از شما با من در دنیا و آخرت موالات می کنید؟ کسی نپذیرفت، به علی فرمود: تو ولی من هستی در دنیا و آخرت.

(۴) علی اول کسی بود که ایمان آورد بعد از خدیجه.

(۵) رسول خدا جامهء خود را بر چهار نفر انداخت بر علی و فاطمه و حسن و حسین (علیه السلام) و فرمود: (إنما یزید الله لیدهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم

تطهیرا)

(۶) علی آن کسی بود که جان خود را فدای جان رسول خدا کرد و جامهء او را پوشید و شب بر جای او خوابید، و تا صبح مشرکین به گمان پیغمبر او را سنگباران کردند.

(۷) در غزوه ء تبوک علی را در مدینه به جای خود گذاشت، چون از فراق رسول خدا در آن سفر گریه کرد، فرمود: آیا راضی نمی شوی که منزلت تو نسبت به من همان منزلت هارون باشد نسبت به موسی، مگر آن که بعد از من پیغمبری نیست، همانا سزاوار نیست که من بروم مگر این که تو خلیفهء من باشی.

(۸) رسول خدا به علی فرمود: تو بعد از من ولی هر مؤمن و مؤمنه هستی.

۹) رسول خدا تمام درهایی که به مسجد آن حضرت باز می شد بست، بجز در خانه علی را.

۱۰) رسول خدا فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه (۱)
آیا با وجود نص پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) که رایت فتح را با وجود همه اصحاب به دست

علی داد و تنها او را حبیب و محبوب خدا و رسول خواند، و پیام خدا را از دیگران گرفت و به او داد، که باید مبلغ کلام خدا، علی (علیه السلام) باشد، به علت این که او

از من و من از اویم، و تصریح آن حضرت که سزاوار نیست من بروم و تو خلیفه من نباشی، و بیان ولایت مطلقه و کلیه آن حضرت به " انت ولی کل مؤمن بعدی و مؤمنه " و " من کنت مولاه فعلی مولاه " در این سنت صحیحه برای اهل نظر و انصاف مجال شك و ریبی در خلافت بلافصل آن حضرت باقی می ماند؟!
این مختصر گنجایش احصای آیات و روایات وارده در این موضوع را ندارد.
چنان که حسکانی حنفی از اعلام قرن پنجم هجری از مجاهد که از بزرگان تابعین و اعلام مفسرین است نقل می کند که برای علی (علیه السلام) هفتاد منقبت است که

برای احدی از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) مثل آنها نبوده، و هیچ منقبتی برای اصحاب

پیغمبر نبوده مگر آن که علی (علیه السلام) با آنها شریک بوده است. (۲)
و از ابن عباس نقل می کند که در قرآن آیه (الذین ءامنوا و عملوا الصالحات) نیست مگر این که علی امیر و شریف آن آیه است، و از اصحاب محمد مردی نیست مگر این که خدا او را عتاب کرده، و علی را جز به خوبی یاد نکرده است.
(۳)

-
۱. المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۳۲
 - مسند احمد بن المعجم الکبیر، جلد ۱۲، صفحه ۹۷، رقم ۱۲۵۹۳
 - فضائل الصحابة، جلد ۲، صفحه ۶۸۲، رقم ۱۱۶۸ و کتب دیگر عامه.
 - مناقب أمير المؤمنين (علیه السلام)، جلد ۲، صفحه ۵۰۵
 - شرح الاخبار، جلد ۲، صفحه ۲۹۹
 - العمدة، صفحه ۸۵ و صفحه ۲۳۸
 - کشف الغمة فی معرفة الائمة، جلد ۱، صفحه ۸۰ و کتب دیگر خاصه.
 ۲. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۱۷
 ۳. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۱

و برای علی هیچده منقبت است، که اگر یکی از آنها برای مردی از این امت باشد به آن نجات پیدا می کند، و دوازده منقبت برای اوست که برای احدی از این امت نبوده است. (۱)

ابن ابی الحدید گفت: از استاد ما ابو الهذیل سؤال شد: علی نزد خدا مقامش بالاتر است یا ابابکر؟

گفت: والله مبارزه علی با عمرو روز خندق برابر است با اعمال مهاجرین و انصار و طاعت آنها همگی، تا چه رسد به ابی بکر به تنهایی. (۲)
احمد امام مذهب حنبلی می گوید: " ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)

من الفضائل ما جاء لعلی بن ابی طالب (رضی الله عنه) ". (۳)
و به قول امام لغت و ادب و مؤسس علم عروض خلیل بن احمد فضایل هر کس یا باید به وسیله دوست منتشر شود یا دشمن، دوستان آن حضرت از ترس و دشمنانش از حسد فضایلش را کتمان کردند، ولی با وجود این مناقبش این گونه منتشر شد.

آیا اگر حسد دشمنان و ترس دوستان نبود و ظلمت شب تاریک حکومت بنی امیه و بنی عباس حجاب این آفتاب نمی شد، انوار فضایل او چگونه آفاق را روشن می کرد؟!

این بحث شریف را به دو آیه در شأن آن حضرت ختم می کنیم:
۱ - (إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكوة وهم ركعون). (۴)

بزرگان علمای عامه به نزول این آیه در شأن امیر المؤمنین (علیه السلام) اعتراف کردند،

و به خلاصه و قریب به مضمون حدیثی که فخر رازی نقل می کند اکتفا می شود:

-
۱. شواهد التنزیل، صفحه ۱۶
 ۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۹، صفحه ۶۰
 ۳. المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۰۷ (برای احدی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از فضایل نیامده است آن اندازه که برای علی بن ابی طالب آمده است)
 ۴. سوره مائده، آیه ۵۵ (این است و جز این نیست که ولی شما خدا است و رسول او و آنان که ایمان آوردند آنان که به پای می دارند نماز را و می دهند زکات را و حال آن که در رکوع می باشند)

" ابوذر گفت: نماز ظهر را با رسول خدا خواندم، سائلی در مسجد سؤال کرد، هیچ کس به او چیزی نداد، و علی در حال رکوع بود، با انگشتی که خاتم در آن بود به سائل اشاره کرد، و آن سائل انگشتر از انگشت او گرفت، پیغمبر به خدا تضرع کرد، پس گفت: بار الها برادرم موسی از تو سؤال کرد پس گفت: (قال رب اشرح لي صدري) تو بر او نازل کردی (سنشد عضدك بأخيك ونجعل لكما سلطانا) بار الها من محمد بنده ء توأم، پس به من شرح صدر بده، و کار مرا آسان کن، و برای من وزیری از اهلم قرار بده، علی را، پشت مرا به او محکم کن، ابوذر گفت: والله کلمهء رسول خدا تمام نشده بود که جبرئیل به این آیه نازل شد. " (۱) و نزول آیه بعد از دعای رسول، اجابت دعای آن حضرت است، که هر سمتی که هارون نسبت به موسی داشت، همان سمت نسبت به رسول خدا به علی داده شد.

و از این آیه - به مقتضای حرف عطف - استفاده می شود همان ولایت خدا که برای رسول است برای علی (علیه السلام) ثابت شده است. و کلمهء (انما) به دلالتش بر حصر اثبات می کند که ولایت در این آیه برای خدا و رسول و علی ولایتی است که به این سه منحصر است، و آن ولایت غیر از ولایت امر - از معانی ولی - نمی تواند باشد.

۲ - (فمن حآجك فيه من بعد ماجآءك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبنآءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله على الكذابين). (۲) در این آیهء کریمه برای اهل نظر نکاتی است که به سه نکته با اغماض از شرح اشاره می شود:

دعوت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) به مباحله برهان رسالت پیغمبر است، و استنکاف

نصاری اعتراف به بطلان نصرانیت و حقانیت آیین آن حضرت است، و کلمهء

-
۱. تفسیر الکبیر، فخر رازی، جلد ۱۲، صفحهء ۲۶.
 ۲. سوره ء آل عمران، آیهء ۶۱ (پس هر کس محاجه کند با تو در عیسی، پس بگو بیایید بخوانیم پسران ما و پسران شما را و زنان ما و زنان شما را و نفوس ما و نفوس شما را، بعد تضرع کنیم، پس قرار دهیم لعنت خدا را بر دروغگویان)

" انفسنا " دلیل خلافت بلافضل امیر المؤمنین (علیه السلام) است، زیرا با وجود نفس تنزیلی

به نص کتاب که امتداد وجود پیغمبر است جانشینی دیگری معقول نیست. آنچه ائمه تفسیر و حدیث بر آن متفق هستند این است که مراد از (أبناءنا) حسن و حسین (علیهما السلام) است، و مراد از (نساءنا) فاطمه زهرا (علیها السلام) است، و مراد از

(أنفسنا) علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، و در این مورد حدیثی را ذکر می کنیم که

فخر رازی در تفسیر آیه آورده است و خلاصه و مضمون قریب به مدلول آن این است:

" چون رسول خدا دلایل را بر نصاری نجران اقامه کرد، و آنها بر جهل خود اصرار داشتند، فرمود: خدا به من امر کرده که اگر حجت را قبول نکنید، من با شما مباحله کنم، گفتند: یا ابا القاسم بر می گردیم و در کار خود نظر می کنیم، بعد نزد تو

می آییم، چون بازگشتند به عاقب که صاحب رأی آنها بود گفتند: یا عبدالمسیح تو چه می بینی؟ گفت: ای جماعت نصاری، شما معرفت پیدا کردید که محمد نبی مرسل است، و کلام حق را در امر عیسی برای شما آورده، به خدا قسم، هرگز قومی با پیغمبری مباحله نکردند که کبیر آنها زنده بماند و صغیرشان پرورش یابد، اگر این کار را بکنید مستأصل می شوید، اگر اصرار دارید که دست از دینتان بر ندارید با او وداع کنید و به شهرهای خود برگردید.

رسول خدا بیرون آمد، حسین را در آغوش، و دست حسن را گرفته، و فاطمه پشت سر آن حضرت، و علی پشت سر فاطمه و به آنها فرمود: که چون دعا کردم شما آمین بگویید.

اسقف نجران گفت: ای جماعت نصاری، من چهره هایی را می بینم که اگر از خدا بخواهند کوه را از جای خود بر دارد، به آن وجوه و رخساره ها از جا بر می دارد، مباحله نکنید، که هلاک می شوید، و تا قیامت بر روی زمین نصرانی نخواهد ماند.

از مباحله شانه خالی کردند و به صلح راضی شدند، پس از مصالحه رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) فرمود: قسم به کسی که جانم به ید اوست هلاکت بر اهل نجران

نزدیک شد، اگر مباحله و ملاعنه می کردند به صورت میمون و خوک مسخ می شدند، و وادی بر آنها آتش و سال بر نصاری نمی گشت تا همگی هلاک می شدند"

و روایت شده چون آن حضرت در کسائی سیاه بیرون آمد، حسن را در آن داخل کرد، بعد حسین را، بعد فاطمه و بعد علی را، بعد فرمود: (إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیراً) سپس فخر می گوید: " و اعلم ان هذه الروایة کالمتفق علی صحتها بین اهل التفسیر والحديث. " (۱) هر چند مجال شرح آیه و این حدیث مورد اتفاق نیست، ولی به دو نکته اشاره می شود:

۱ - هنگام خروج، این عده را زیر کساء جمع کرد و آیهء تطهیر خواند، تا ثابت کند دعایی که خرق عادت کند، و اسباب طبیعی را از کار بیندازد، و بی واسطه به اراده الله آن خواسته محقق شود، باید از روح پاک از هر رجسی به درگاه سبوح قدوس بالا رود (إلیه یصعد الکلم الطیب) (۲) و آن طهارت که ارادهء خدا به آن تعلق

گرفته در نفوس این عده یافت می شود.

۲ - مباحلهء رسول خدا با نصارای نجران، درخواست دوری آن قوم از رحمت بود، و دعایی که اجابتش انقلاب صورت انسان به حیوان، و استحالهء خاک به آتش، و بر افتادن امتی از روی زمین باشد، جز به ارادهء متصل به امری که (إنما أمره إذا أراد شیئاً أن یقول له کن فیکون) (۳) ممکن نیست، و این مقام انسان کامل است که رضا و غضب او مظهر رضا و غضب خداست، و این مقام، مقام خاتم و جانشین خاتم است، و یگانه زنی که به این مقام رسید صدیقهء کبری است، و این کاشف از آن است که روح ولایت کلیه و امامت عامه که عصمت کبری است در فاطمهء زهرا (علیها السلام) است.

۱. التفسیر الکبیر، فخر رازی، جلد ۸، صفحهء ۸۰ (... و بدان این روایت مثل روایت مورد اتفاق بر صحت آن بین اهل

تفسیر و حدیث است)

۲. سورهء فاطر، آیهء ۱۰ (به سوی او بالا می رود سخنان پاک)

۳. سورهء یس، آیهء ۸۲ (این است و جز این نیست امر او هرگاه اراده کند چیزی را که بگوید برای او

باش پس

می باشد)

وحدیثی هم که بزرگان عامه به صحت آن اعتراف کردند ناطق به این امر است، که رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) فرمود: " فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی " (۱) و هر چند به حکم عقل و کتاب و سنت غضب پیغمبر غضب خداست، ولی علماء عامه این حدیث را هم نقل کردند: که قال رسول الله (صلی الله علیه وآله و سلم) لفاطمة " ان الله يغضب لغضبك ويرضى لرضاك " (۲) کسی که بدون هیچ قید و شرطی، خدا به رضای او راضی و به غضب او غضبناک است، به ضرورت عقل باید رضا و غضبش از خطا و هوی منزّه باشد، و این همان عصمت کبری است.

-
۱. صحیح بخاری باب مناقب فاطمه (علیها السلام)، جلد ۵، صفحه ۲۹ (فاطمه پارهء تن من است، پس هر کس او را به غضب بیاورد مرا به غضب آورده است)
۲. المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۵۴ والمعجم الکبیر، جلد ۱، صفحه ۱۰۸ والآحاد والمثانی، جلد ۵، صفحه ۳۶۳ (هر آینه خداوند برای غضب تو غضب می کند و راضی می شود برای رضای تو)

ائمهء اثنا عشر (عليهم السلام)
 آنچه ذكر شد مختصرى از ادلهء مذهب حق در مسألهء امامت بود، و اعتقاد شيعهء
 اثنا عشرىه آن است كه ائمهء معصومين دوازده نفرند: اول: على بن ابى طالب،
 دوم: حسن بن على، سوم: حسين بن على، چهارم: على بن الحسين، پنجم: محمد
 بن على، ششم: جعفر بن محمد، هفتم: موسى بن جعفر، هشتم: على بن موسى،
 نهم: محمد بن على، دهم: على بن محمد، يازدهم: حسن بن على،
 دوازدهم: حضرت مهدى (عليهم السلام)، و تفصيل ادلهء امامت هر يك - از علم و
 اجابت

دعوت و نص معصوم - مجال ديگرى مى طلبد.

آنچه اشاره به آن لازم است، وجود رواياتى است در كتب عامه از رسول
 خدا (صلى الله عليه وآله و سلم) به عنوان دوازده خليفه، و دوازده امير كه بعضى از
 آنها ذكر مى شود:

۱ - صحيح بخارى: " عن جابر بن سمرة قال: سمعت النبى صلى الله عليه و سلم
 يقول: يكون اثنا عشر اميرا فقال: كلمة لم اسمعها فقال ابى: انه قال: كلهم من قریش.
 " (۱)

۲ - صحيح مسلم: " عن جابر بن سمرة قال دخلت مع ابى على النبى صلى الله عليه
 و سلم فسمعتة يقول: ان هذا الامر لا ينقضى حتى يمضى فيهم اثنا عشر خليفه قال: ثم
 تكلم بكلام خفى على، قال: فقلت لابى: ما قال؟ قال: كلهم من قریش. " (۲)

۳ - صحيح مسلم: " عن جابر بن سمرة قال: سمعت النبى صلى الله عليه و سلم،
 يقول: لا يزال امر الناس ماضيا ما وليهم اثنا عشر رجلا، ثم تكلم النبى صلى الله عليه و
 سلم بكلمة خفيت على، فسألت ابى: ماذا قال رسول الله صلى الله عليه و سلم، فقال:
 كلهم من قریش. " (۳)

۱. صحيح بخارى آخر كتاب احكام، جلد ۹، صفحهء ۸۱ و مسند احمد حنبل، جلد ۵، صفحهء ۹۳.

۲. صحيح مسلم، ج ۱۲، صفحهء ۲۰۱ (كتاب الامارة، الخلافة في قریش)

۳. صحيح مسلم، ج ۱۲، صفحهء ۲۰۲ و مسند احمد حنبل، جلد ۵، صفحهء ۹۸

- ٤ - صحيح ابن حبان: " سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: يكون بعدى اثنا عشر خليفة كلهم من قريش. " (١)
- ٥ - جامع ترمذى: " يكون من بعدى اثنا عشر اميرا، قال: ثم تكلم بشيئ لم افهمه، فسألت الذى يلينى فقال: قال: كلهم من قريش. " (٢)
- ٦ - مسند احمد بن حنبل: " يكون بعدى اثنا عشر خليفة، كلهم من قريش. " (٣)
- ٧ - مسند احمد بن حنبل: " يكون بعدى اثنا عشر اميرا ثم لا ادري ما قال بعد ذلك، فسألت القوم كلهم، فقالوا: قال: كلهم من قريش. " (٤)
- ٨ - مسند احمد بن حنبل: " يكون من بعدى اثنا عشر اميرا فتكلم فخفى على، فسألت الذى يلينى اوالى جنبى، فقال: كلهم من قريش. " (٥)
- ٩ - مسند احمد بن حنبل: " يكون بعدى اثنا عشر اميرا، قال ثم تكلم فخفى على ما قال، قال: فسألت بعض القوم او الذى يلينى ما قال؟ قال: كلهم من قريش. " (٦)
- ١٠ - مسند ابن الجعد: " يكون بعدى اثنا عشر اميرا، غير ان حصينا قال في حديثه: ثم تكلم بشيئ لم افهمه، وقال بعضهم فسألت ابى وقال بعضهم فسألت القوم فقال كلهم من قريش. " (٧)
- ١١ - مسند ابى يعلى: " يقول لايزال الدين قائما حتى تقوم الساعة ويكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش. " (٨)
- ١٢ - مسند احمد بن حنبل: " عن جابر بن سمرة قال: خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم بعرفات فقال: لايزال هذا الامر عزيزا منيعا ظاهرا على من ناواه حتى يملك اثنا عشر كلهم قال: فلم افهم مابعد، قال: فقلت لابى ما قال بعد ما قال: كلهم، قال: كلهم من قريش. " (٩)
- ١٣ - مستدرک حاكم: عن مسروق قال: كنا جلوسا ليلة عند عبد الله يقرأنا القرآن فسأله رجل فقال: يا ابا عبد الرحمن هل سألتم رسول الله صلى الله عليه وآله سلم كم

١. جلد ١٥، صفحہ ٤٣

٢. جلد ٤، صفحہ ٥٠١، رقم ٢٢٢٣

٣. جلد ٥، صفحہ ٩٢

٤. جلد ٥، صفحہ ٩٢

٥. جلد ٥، صفحہ ٩٩

٦. جلد ٥، صفحہ ١٠٨

٧. صفحہ ٣٩٠، رقم ٢٦٦٠

٨. جلد ١٣، صفحہ ٤٥٦

٩. جلد ٥، صفحہ ٩٣

(۱۳۴)

يملك هذه الامة من خليفة؟ فقال: عبد الله ما سألتني عن هذا احد منذ قدمت العراق قبلك، قال: سألتناه، فقال: اثنا عشر عدة نقباء بني اسرائيل. " (١)

روايات وارده در اين موضوع منحصر به کتبی نیست که ذکر شده، بلکه در بعضی از کتب مذکوره هم بیش از آن است که از آن کتاب نقل شده، و به جهت اختصار به این تعداد اکتفا شد. (٢)

و نصوص وارده از رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) در مورد دوازده امام را بزرگان صحابه

روایت کردند، مانند عبد الله بن عباس، و عبد الله بن مسعود و سلمان فارسی و ابی سعید خدری و ابی ذر غفاری و جابر بن سمره و جابر بن عبد الله و انس بن مالک و زید بن ثابت و زید بن ارقم و ابی عمامه و واصله بن اسقع و ابی ایوب انصاری و عمار بن یاسر و حذیفه بن اسید و عمران بن حصین و سعد بن مالک و حذیفه بن یمان و ابی قتاده انصاری و دیگران که به جهت اختصار از ذکر آنان صرف نظر می کنیم.

در این روایت مزایایی ذکر شده است، همچون:

-
١. جلد ٤، صفحه ٥٠١
 ٢. صحیح ابن حبان به ترتیب ابن بلبان، جلد ١٥، صفحه ١٤
 - المستدرک علی الصحیحین، جلد ٣، صفحه ٦١٨
 - سنن أبی داود، جلد ٤، صفحه ١٠٦، رقم ٤٢٨٠
 - مسند أحمد بن حنبل، جلد ١، صفحه ٣٩٨، رقم ٣٧٨١ و صفحه ٤٠٦، رقم ٣٨٥٩ - جلد ٥، صفحه ٨٦ و ٨٧ و ٨٨ و ٨٩ و ٩٠ و ٩٤ و ٩٥ و ٩٧ و ١٠٠ و ١٠١ و ١٠٦ و ١٠٧ و ١٠٨
 - مسند أبی یعلی، جلد ٨، صفحه ٤٤٤، رقم ٥٠٣١ و جلد ٩، صفحه ٢٢٢، رقم ٥٣٢٢
 - المعجم الكبير، جلد ٢، صفحه ١٩٦ و ١٩٧ و ١٩٩ و ٢٠٦ و ٢٠٧ و ٢٠٨ و ٢١٤ و ٢١٥ و ٢١٨ و ٢٢٣ و ٢٢٦ و ٢٤٠ و ٢٤٨ و ٢٥٣ و ٢٥٤ و ٢٥٥ و جلد ١٠، صفحه ١٥٧، رقم ١٠٣١٠ و جلد ٢٢، صفحه ١٢٠
 - الآحاد والمثاني، جلد ٣، صفحه ١٢٨
 - التاریخ الكبير، جلد ٣، صفحه ١٨٥، رقم ٦٢٧ و جلد ٨، صفحه ٤١٠
 - تهذیب الکمال، جلد ٣، صفحه ٢٢٣ و جلد ٣٣، صفحه ٢٧٢، رقم ٧٣٣٥
 - الثقات، جلد ٧، صفحه ٢٤١
 - طبقات المحدثین بأصبهان والواردين علیها، جلد ٢، صفحه ٨٩
 - مسند أبی داود الطیالسی، صفحه ١٠٥، رقم ٧٦٧ و صفحه ١٨٠، رقم ١٢٧٨
 - الجامع الصحیح سنن الترمذی، جلد ٤، صفحه ٥٠١، رقم ٢٢٢٣
 - المعجم الأوسط، جلد ١، صفحه ٤٧٤، رقم ٨٦٣
 - تعجیل المنفعة بزوائد رجال الأئمة الأربعة، جلد ١، صفحه ٥٣٨، رقم ١٤٨٩

(۱۳۵)

- (۱) حصر خلفاء در دوازده نفر.
- (۲) استمرار خلافت آن دوازده نفر تا قیامت.
- (۳) وابستگی عزت و مناعت دین به آنان.
- (۴) قیام دین از جهت علمی و عملی به آنان، زیرا قائم بودن دین به خلفایی است که از جهت علمی بیان کنندهء معارف و حقایق دین، و از جهت عملی مجری حق و قوانین عادلانه دین باشند، و این دو مهم جز با شرایطی که خاصه در خلفای دوازده گانه قائلند میسر نیست.
- (۵) تنظیم به نقبای بنی اسرائیل که کاشف از نصب الهی است، همچنان که از آیهء کریمهء (وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا) (۱) استفاده می شود.
- (۶) بودن همهء آنان از قریش.
- آیا خلفایی که دارای این مزایا باشند جز بر طریقهء حقهء اثنی عشریه و دوازده امام (علیهم السلام) قابل انطباق است؟!
 آیا در خلافت یزید و مانند آن، عزت امر اسلام و گذران امر امت و حکومتی مانند نقباء بنی اسرائیل میسر است؟!
 و به آنچه گفته شد بعضی از محققین علمای عامه نیز اعتراف کرده اند، که این احادیث نه قابل انطباق بر خلفای بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است - چون کمتر از دوازده اند - و نه قابل حمل بر ملوک بنی امیه - به جهت ظلم و زیادتشان بر دوازده نفر - و نه قابل حمل بر ملوک بنی عباس - به جهت زیادتشان بر دوازده نفر و مراعات نکردنشان آیهء (قل لا أسألكم علیه اجرا إلا المودة فی القربی) (۲) و محملی این احادیث ندارد جز ائمهء اثنی عشر از اهل بیت و عترت آن حضرت (علیهم السلام)، زیرا آنان اعلم واجل واورع و اتقی و اعلای اهل زمانشان بودند
 نسبا و افضل آنها حسبا و اکرم آنها عند الله، و اهل علم و تحقیق و اهل کشف و توفیق آنان را به این منزلت شناختند. (۳)

۱. سورهء مائده، آیهء ۱۲ (و برانگیختیم از ایشان دوازده نقیب و رئیس)
 ۲. سورهء شوری، آیهء ۲۳ (بگو از شما تبلیغ بر رسالت خود مزدی نمی خواهم گر دوستی در خویشان خود را.)
 ۳. ینابیع المودة، صفحهء ۴۴۶

و سدی در تفسیر خود نقل می کند: " که چون ساره از بودن هاجر کراحت داشت، خداوند وحی کرد به ابراهیم و فرمود: اسماعیل و مادرش را ببر، و در بیت نبی تهامی یعنی مکه منزلش بده، که هر آینه من ذریه تو را منتشر می کنم، و آنها را سنگین قرار می دهم بر کسی که به من کافر شده، و از ذریه او دوازده عظیم قرار می دهم. (۱)

و این موافق است با آنچه در باب هفدهم از سفر تکوین تورات است که خدا به ابراهیم فرمود: و اما در خصوص اسماعیل تو را اجابت فرمودم، اینک او را برکت داده بارور گردانم و او را بسیار کثیر گردانم، دوازده رئیس از وی پدید آیند، و امتی عظیم از وی به وجود آورم. "

و امامت دوازده امام به روایات صحیحه و نص متواتر از طرق خاصه که مستغنی از بحث سندی است از معصوم ثابت است، و در این مقدمه به حدیث لوح که به سندهای متعدد - که بعضی از آنها معتبر است - بزرگان محدثین آن را روایت کرده اند اکتفا می شود، و از آن مجموعه دو روایت ذکر می گردد: اول، روایتی که شیخ صدوق (رحمه الله) از امام پنجم (علیه السلام) از جابر بن عبد الله انصاری

روایت می کند، که گفت: وارد شدم بر فاطمه (علیها السلام) و در مقابل او لوحی بود که در آن

اسمای اوصیا بود، پس شمردم، دوازده نفر، آخر آنان قائم بود، سه از آنان محمد و چهار از آنان علی بود. (۲)

دوم، حدیثی است که مشتمل بر اخبار غیبی است و متن آن شاهد صدور از مقام عصمت است، که اکابر محدثین خاصه مانند شیخ مفید و شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی (اعلی الله مقامهم) از عبد الرحمن بن سالم از ابی بصیر از امام ششم (علیه السلام) نقل کرده اند، و مضمون قریب به روایت این است که: " پدرم به جابر بن عبد الله انصاری فرمود: همانا من به تو حاجتی دارم، کدام وقت برای تو آسان تر است که تو را در خلوت ببینم، پس از آن سؤال کنم؟ جابر گفت: هر وقتی که شما دوست بدارید.

۱. کشف الغطاء، صفحه ۷

۲. کمال الدین و تمام النعمة، صفحه ۱۸۱.

پس در بعضی از ایام با جابر خلوت کرد، و به او فرمود: ای جابر، به من خبر ده، از لوحی که در دست مادرم فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دیده ای، و آنچه مادرم به تو خبر داد که در آن لوح نوشته بود.

جابر گفت: خدا را شاهد می گیرم که در حیات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نزد مادرت

فاطمه (علیها السلام) رفتم، و او را به ولادت حسین تهنیت گفتم، و در دو دست او لوح

سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است، و در آن نوشته سفیدی، شبیه رنگ خورشید

دیدم، به او گفتم: پدر و مادرم به فدایت، ای دختر رسول خدا، این لوح چیست؟ پس فرمود: این لوحی است که خدا به رسول خود هدیه کرده است، در آن اسم پدرم و اسم شوهرم، و اسم دو پسر و اسم اوصیاء از فرزندانم هست، و پدرم آن را به من عطا فرموده که من را به آن بشارت بدهد.

جابر گفت: مادرت فاطمه (علیها السلام) آن لوح را به من داد، و من آن را خواندم، و

نسخه ای از آن نوشتم.

پدرم فرمود: ای جابر، آیا آن نسخه را بر من عرضه می کنی؟

گفت: آری. پس پدرم با او به منزل جابر رفت، پس صحیفه ای از پوست رقیق بیرون آورد، فرمود: ای جابر، تو در نوشته خود نظر کن تا من بر تو بخوانم. جابر در نسخه خود نظر کرد و پدرم آن را قرائت کرد، حرفی با حرفی مخالف نبود. جابر گفت: خدا را شاهد می گیرم که در لوح این چنین نوشته دیدم:

بسم الله الرحمن الرحیم این کتابی است از خداوند عزیز حکیم برای محمد پیغمبر او، و نور او، و سفیر او، و حجاب او، و دلیل او، که روح الامین آن را از نزد رب العالمین نازل کرده است، ای محمد، تعظیم کن اسمای من را، و شکر کن نعمت های من را، و انکار مکن آلائی من را (الطاف باطنی من را) همانا منم خداوندی که به جز من خدایی نیست. شکننده ء جباران، دولت رساننده به مظلومان، جزا دهنده ء روز جزا، همانا منم خداوندی که به جز من خدایی نیست، هر کس به غیر فضل من امیدوار باشد، یا از غیر عدل من بترسد او را عذابی کنم که احدی از جهانیان را به آن عذاب نکرده باشم، پس من را عبادت کن، و بر من توکل کن، همانا پیغمبری نفرستادم که ایامش کامل شود، و مدتش منقضی گردد،

مگر آن که برایش وصی قرار دادم، و همانا من فضیلت دادم تو را بر انبیا، و فضیلت دادم وصی تو را بر اوصیا، و گرامی داشتم تو را به دو شبلیت و دو سببیت، حسن و حسین، پس حسن را بعد از تمام شدن مدت پدرش معدن علم خود قرار دادم، و حسین را خزانه دار وحی خود قرار دادم، و او را اکرام کردم به شهادت و ختم کردم برای او به سعادت، پس او افضل از هر شهیدی است، و درجه او از تمام شهدا بالاتر است، کلمهء تامهء خود را با او، و حجت بالغهء خودم را

نزد او قرار دادم، به وسیلهء عترت او ثواب می دهم و عقاب می کنم، اول آنان علی است، سید العابدین و زینت اولیای گذشتهء من، و پسر او شبیه جد محمود او، محمد است که باقر - شکافنده - علم من، و معدن حکمت من است، به زودی هلاک می شوند کسانی که در جعفر شک و ریب کنند، کسی که بر او رد کند، مثل کسی است که بر من رد کرده است، حق است قول از من که هر آینه مقام جعفر را گرامی می دارم، و او را در پیروان و یاوران و دوستانش مسرور می گردانم، بعد از او موسی است، که در زمان او فتنهء کور تاریک فراگیر شود، برای این که رشتهء فرض من منقطع نمی شود، و حجت من مخفی نمی گردد، همانا اولیای من با جام سرشار سیراب می شوند، کسی که یکی از آنان را انکار کند نعمت من را انکار کرده است، و کسی که آیه ای از کتاب من تغییر دهد بر من افترا بسته است، و هنگامی که منقضی شده مدت موسی بندهء من و حبیب من، و مختار من، وای بر افترا بندان و انکار کنندگان در علی، ولی من، و یاور من، و کسی که بارهای سنگین نبوت را بر دوش او می گذارم، و او را به شدت و قوت در انجام آنها امتحان می کنم، او را عفریت مستکبری می کشد، و در شهری که آن را بندهء صالح

بنا کرده، پهلوی بدترین خلق من دفن می شود، حق است قول از من، او را مسرور می کنم به محمد پسر او، و خلیفهء او بعد از او، و وارث علم او، پس او معدن علم من، و موضع سر من و حجت من بر خلق من است، ایمان نمی آورد بنده ای به او مگر آن که بهشت را جایگاه او قرار می دهم، و شفاعتش را نسبت به هفتاد تن از اهل بیتش که همهء آنان سزاوار آتش باشند می پذیرم، و ختم می کنم به سعادت برای پسرش علی، ولی من و یاور من، و شاهد در خلق من، و امین من

بر وحی من، از او بیرون می آورم دعوت کنندهء به راهم، و خزینه دار علمم، حسن را، و کامل می کنم آن را به پسر او، م ح م د، که رحمة للعالمین است، بر اوست کمال موسی، و بهاء عیسی، و صبر ایوب، در زمان او اولیای من ذلیل می شوند، و سرهای آنان را مانند سرهای ترك و دیلم به یکدیگر هدیه می کنند، کشته می شوند، و سوزانده می شوند، و ترسان و بیمناک و هراسانند، زمین به خونشان رنگین می شود، و نالهء زنانشان بلند می شود، آنان به حق اولیای من هستند، به آنان هر فتنهء کور تاریکی و سختی را دفع می کنم، و به آنان زلزله ها کشف و سنگینیا و زنجیرها را دفع می کنم، آنانند که بر آنان است صلوات از پروردگارشان و رحمت پروردگارشان، و آنانند هدایت شدگان. " (۱) بعد از اتمام حدیث، ابوبصیر به عبد الرحمن بن سالم گفت: اگر در تمام روزگارت حدیثی به جز این حدیث نشنوی، همین يك حدیث تو را کفایت می کند، و آن را از نا اهل پنهان بدار. و ادلهء امامت ائمهء معصومین (علیهم السلام) بیش از آن است که در این مختصر بگنجد،

ولی به منظور معرفت مقام والای امامت این بحث را به ذکر روایتی ختم می کنیم، و آن روایتی است که شیخ المحدثین محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن یحیی (که نجاشی در شأن او می گوید: شیخ اصحابنا في زمانه، ثقة، عین، و قریب به شش هزار روایت نقل فرموده) و او از احمد بن محمد بن عیسی (شیخ القمیین و وجههم وفقیهم غیر مدافع، و از اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی (علیهم السلام)) و او از حسن بن محبوب (که یکی از چهار رکن زمان خود

و از فقهای است که اجماع بر صحت روایتی است که از او به سند صحیح نقل شود، و از اصحاب موسی بن جعفر و ابی الحسن الرضا (علیهما السلام) است) و او از اسحاق

بن غالب (که گذشته از توثیق خاص کسی است که مانند صفوان بن یحیی از او روایت کرده است) و او از ابی عبد الله (علیه السلام) روایت کرده است در خطبه ای که آن

حضرت حال و صفات ائمه را ذکر می کند، و چون لطف خاصی در کلام امام (علیه السلام)

است که قابل وصف نیست، قسمتی از متن حدیث ذکر می شود:

(١٤٠)

" عن أبي عبد الله (عليه السلام) في خطبة له يذكر فيها حال الأئمة (عليهم السلام) وصفاتهم: ان الله عز و
جل أوضح بأئمة الهدى من أهل بيت نبينا عن دينه، وأبلى بهم عن سبيل منهاجه، و
فتح بهم عن باطن ينابيع علمه، فمن عرف من امة محمد (صلى الله عليه وآله و سلم)
واجب حق امامه، وجد

طعم حلاوة ايمانه، وعلم فضل طلاوة اسلامه، لأن الله تبارك وتعالى نصب الامام
علما لخلقه، وجعله حجة على أهل مواده وعالمه، وألبسه الله تاج الوقار، وغشاه من
نور الجبار، يمد بسبب الى السماء، لا ينقطع عنه مواده، ولا ينال ما عند الله الا بجهة
أسبابه، ولا يقبل الله أعمال العباد إلا بمعرفته، فهو عالم بما يرد عليه من ملتبسات
الدجى، ومعميات السنن، ومشبهات الفتن، فلم يزل الله تبارك وتعالى يختارهم لخلقه
من ولد الحسين (عليه السلام) من عقب كل إمام يصطفيهم لذلك ويختيهم، ويرضى
بهم لخلقه و

يرتضيهم، كل ما مضى منهم إمام نصب لخلقه من عقبه إماما علما بينا، وهاديا نيرا، و
إماما قيما، وحجة عالما، أئمة من الله، يهدون بالحق وبه يعدلون، حجج الله ودعواته
ورعاته على خلقه، يدين بهديهم العباد وتستهل بنورهم البلاد، وينمو ببركتهم التلاد،
جعلهم الله حياة للأنام، ومصايح للظلام، ومفاتيح للكلام، ودعائم للاسلام، جرت
بذلك فيهم مقادير الله على محتومها.

فالامام هو المنتجب المرتضى، والهادى المنتجى، والقائم المرتجى، اصطفاه الله
بذلك واصطنعه على عينه في الدر حين ذراه، وفي البرية حين برأه، ظلا قبل خلق
نسمة عن يمين عرشه، محبوبا بالحكمة في علم الغيب عنده، اختاره بعلمه، وانتجبه
لظهره، بقية من آدم (عليه السلام) وخيرة من ذرية نوح، ومصطفى من آل إبراهيم،
وسلالة من

إسماعيل، وصفوة من عترة محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) لم يزل مرعيا بعين الله،
يحفظه ويكلؤه بستره،

مطرودا عنه حبائل إبليس وجنوده، مدفوعا عنه وقوب الغواسق ونفوث كل فاسق،
مصروفا عنه قوارف السوء، مبرءا من العاهات، محجوبا عن الآفات، معصوما من
الزلات، مصونا عن الفواحش كلها، معروفا بالحلم والبر في يفاعه، منسوبا إلى العفاف
والعلم والفضل عند انتهائه، مسندا إليه أمر والده، صامتا عن المنطق في حياته.

فإذا انقضت مدة والده، إلى أن انتهت به مقادير الله إلى مشيئته، وجاءت الإرادة من
الله فيه إلى محبته، وبلغ منتهى مدة والده (عليه السلام) فمضى وصار أمر الله إليه من
بعده، و

قلده دينه، وجعله الحجة على عباده، وقيمه في بلاده، وأيده بروحه، وآتاه علمه، و

(۱۴۱)

انبأه فصل بیانه، واستودعه سره، وانتدبه لعظیم أمره، وانبأه فضل بیان علمه، ونصبه علما لخلقه، وجعله حجة علی أهل عالمه، وضياء لأهل دینه، والقیم علی عباده، رضی الله به إماما لهم... " (۱).

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۲۰۳، کتاب الحجّة باب نادر جامع فی فضل الامام وصفاته حدیث ۲ (همانا خداوند عز و جل به وسیله پیشوایان هدایت از اهل بیت پیغمبر ما دینش را واضح و راهش را روشن کرد، و باطن چشمه های علمش را به وسیله آنان گشود، پس هر کس از امت محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) حق واجب امامش را بشناسد طعم حلاوت ایمانش را بیابد، و فضل خرمی اسلامش را بداند، زیرا خداوند تبارک و تعالی امام را نشانه ای بر خلقش نصب کرده، و او را حجت بر اهل فیوضات و جهانش قرار داده، و تاج وقار را بر او پوشانده، و او را به نور جبار پوشانده است. او به سببی به سوی آسمان کشیده می شود، فیوضاتش از او منقطع نمی شود، و آنچه نزد خداست جز به جهت اسباب او به دست نمی آید، و خداوند اعمال بندگانش را جز به معرفت او قبول نمی کند. پس او عالم است به مشکلات تاریکی که بر او وارد می شود، و معماهای سنتها و مشبهات فتنه ها. خداوند تبارک و تعالی همیشه ائمه را از اولاد حسین (علیه السلام)، از فرزند هر امامی برای خلق خود اختیار می کند، و آنان را برای امور خلق انتخاب نموده و بر می گزیند، و خدا به آنان برای خلق خود راضی و آنان را می پذیرد. هرگاه یکی از ایشان رحلت کند از فرزندان او امامی بزرگوار آشکار و رهبری نور بخش و پیشوایی سرپرست و حجتی عالم برای خلقش نصب نماید، پیشوایانی از طرف خداوند که به حق هدایت می کنند، و به حق داوری می کنند - و مردم را به حق راست می دارند - حجت های خدا و داعیان به او و مدیران بر خلق خدا از جانب او می باشند، بندگان خدا به هدایت آنان دیندار می شوند، و شهرها به نور ایشان روشن و آشکار می شود، و به برکت ایشان ثروتهای کهنه نمو می کند. خداوند ایشان را حیات مردم و چراغهای تاریکی و کلیدهای کلام و پایه های اسلام قرار داده است، مقدرات حتمی خداوند به آن در ایشان جاری شده است. پس امام همان برگزیده و پسندیده و هدایت کننده و محرم اسرار و قائمی است که امید به اوست. خداوند او را به آن برگزیده، و هنگامی که در عالم ذر او را آفریده به نظر خود او را ساخته، و در خلق و مردم قبل از این که جاننداری بیافریند، او را سایه ای در یمین عرش آفریده، در حالی که بخشیده شده به او حکمت در علم غیب نزد خداوند، او

را به علم خود اختیار کرده و به جهت طهارتش او را برگزیده، در حالی که باقی مانده از آدم (علیه السلام) و اختیار شده از ذریه نوح (علیه السلام)، و برگزیده از آل ابراهیم (علیه السلام) و سلاله از اسماعیل و تصفیه شده از عترت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است. همیشه به نظر خدا از او مراقبت شده، و به ستر خود او را حفظ و مواظبت می نماید، در حالی که از او دامهای شیطان و لشکرش رانده شده، پیش آمدهای شب هنگام و افسون هر فاسقی از او دفع شده، رو آوران بدی از او رو برگردانیده شده، از فسادها مبرا، و از آفتها محجوب، و از لغزشها معصوم، و از همه زشتیها مصون. در جوانی به حلم و نیکوکاری معروف، و در انتها و پیری به عفت و علم و فضل منسوب، اعتماد شده به او امر پدرش، در حالی که از سخن گفتن در زمان حیات پدرش ساکت بوده، پس آنگاه که مدت پدرش منقضی شد تا این که مقدرات خداوند نسبت به او به پایان رسید، و خواست خدا او را به سوی محبت خود رساند، و نهایت مدت پدرش برسد پس او رحلت نمود، و امر خدا بعد از او به وی رسید، و امر دین خود را به گردن او نهاد و او را حجت بر بندگان و سر پرست خود در بلادش قرار داد، و او را به روح خود مؤید کرد، و علم خود را به او داد، و او را به بیان فصل خود - که حق را از باطل جدا می کند - خبر داد، و سر خود را به او سپرد، و او را برای امر عظیم خود دعوت نمود، و او را به فضل بیان علم خود خبر داد، و او را علم خلق خود نصب کرد، و حجت بر اهل جهانش و روشنایی برای اهل دینش و سر پرست بر بندگان قرار داد، او را به امامت برای امت پسندید...

هر چند هر جمله ای از این حدیث شریف شرح مفصلی دارد، ولی به بیان بعضی از نکات چند جمله اکتفا می شود:

الف: امام (علیه السلام) در جمله اول موضوع خطبه را ائمه هدی قرار داده، چون ضرورت وجود امام برای امت روشن است (یوم ندعوا کل أناس بأممهم) (۱) و امام امت هم باید امام هدایت باشد، چنان که خداوند متعال فرموده است: (وجعلنا منهم أئمة یهدون بأمرنا) (۲)، (إنما أنت منذر ولكل قوم هاد) (۳) و معرفت امام هدایت

متوقف بر معرفت هدایت است، و معرفت هدایت محتاج به مطالعه و تدبر در آیات وارده در این موضوع در قرآن مجید است که عدد آن بیش از دویست و نود می باشد، و شرح هر یک در این مختصر نمی گنجد، زیرا هدایت، کمال خلقت است (قال ربنا الذی أعطی کل شیء خلقه ثم هدی) (۴)، (سبح اسم ربك الاعلی - الذی خلق فسوی - والذی قدر فهدی) (۵) و هدایت هر مخلوقی به تناسب خلقت اوست، و چون خلقت انسان بر اساس احسن تقویم است هدایت او بالاترین کمال عالم امکان است، و بزرگترین نعمتی است که به اشرف مخلوقات عنایت شده (ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا مستقیما) (۶)، امام به عنوان (ائمه الهدی) عظمت مقام امامت را بیان کرد، و بلکه برای اهل نظر خصایص امام را روشن نمود، که چنین ملزومی چه لوازمی دارد، و بعد از اجمال به تفصیل پرداخت، و از نقش وجود امام در دین شروع کرد، که خداوند تفسیر قانون خود را به آراء خلق که معرض خطا و اختلاف است و گذار نکرده، زیرا با این دو آفت غرض از تشریح دین نقض و به جای نور هدایت، امت به ظلمات ضلالت گرفتار می شود، بلکه به ائمه هدی نقطه های ابهامی را که برای بشر در اصول و فروع دین پیدا

-
۱. سوره اسراء، آیه ۷۱ (روزی که بخوانیم هر مردمی را به پیشوای ایشان)
 ۲. سوره سجده، آیه ۲۴ (و قرار دادیم از ایشان پیشوایانی که هدایت کنند به امر ما)
 ۳. سوره رعد، آیه ۷ (این است و جز این نیست که تو انذار کننده ای و برای هر قومی هدایت کننده ایست)
 ۴. سوره طه، آیه ۵۰ (گفت: پروردگار ما آن کسی است که به هر چیزی آفرینش آن را داد پس هدایت کرد)
 ۵. سوره اعلی، آیه ۱ تا ۳ (تسبیح بگو، نام پروردگارت را که برتر است، آن که آفرید پس تسویه کرد، و آن که تقدیر کرد پس هدایت نمود)
 ۶. سوره فتح، آیه ۲ (و تمام کند نعمتش را بر تو، و هدایت کند تو را به راهی راست)

می شود واضح کرده است " ان الله عز وجل اوضح بائمة الهدى من اهل بيت نبينا عن دینه " .

ب: چون انسان به مقتضای فطرت در جستجوی خالق و آفرینندهء خویش است، و این فطرت جز به رسیدن به راه خدا - که دین خداست - و استقامت بر آن راه به مقصود خود نایل نخواهد شد (قل هذه سبيلي أدعوا إلى الله على بصيرة أنا و من اتبعني) (۱) و با این که عوامل انحراف از راه خدا - از خطاها و هوسها و راهزنان این راه از شیاطین جن و انس - در هر زمان موجود است (ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله) (۲)، (اشتروا بأيت الله ثمنا قليلا فصدوا عن سبيله إنهم ساء ما كانوا يعملون) (۳) وجود راهبری لازم است که غرض از تکوین این فطرت - که رسیدن به خداست - و تشریح صراط مستقیم دین - که راه رسیدن به خداست - به روشنگری او محقق شود " وابلج عن سبيل منهاجه " .

ج: غرض از خلقت عقل در انسان رسیدن به حقیقت علم و معرفت است، و استدعای ذاتی انسان از خالق عقل و ادراک این است که پروردگارا هر چیز را چنان که هست به من بنمایان، و می خواهد بداند از کجا آمده و در کجاست و به کجا می رود، و آغاز و انجام وجود خود و جهان چیست؟ و عطش ادراک انسان جز به رسیدن به آب حیات علم الهی رفع نخواهد شد، و اگر نه عاقبت حکمت هم که حیره الکمل است، آن است که بداند که نمی داند، به این جهت وجود انسانی الهی لازم است که راه به چشمه های علوم الهی داشته باشد و به دست او لب تشنگان حقیقت سیراب شوند، و غرض از تکوین عقل و ادراک حاصل شود، چنان که امام (علیه السلام) در نص معتبر فرمود " من زعم ان الله یحتج بعبد فی بلاده ثم

یستر عنه جمیع ما یحتاج الیه فقد افتری علی الله " (۴).
آری این گمان که خداوند متعال کسی را بر بنده ای حجت قرار دهد، و آنچه او

-
۱. سورهء یوسف، آیهء ۱۰۸ (بگو این است راه من، دعوت می کنم به سوی خدا بر بصیرت، من و هر کس پیروی کند مرا)
 ۲. سورهء أنعام، آیهء ۱۵۳ (و پیروی نکنید راه ها را که پراکنده کند شما را از راه او)
 ۳. سورهء توبه، آیهء ۹ (فروختند آیات خدا را به بهایی کم، پس باز داشتند از راه او، هر آینه زشت است آنچه که می کردند.)
 ۴. بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحهء ۱۳۹

به آن محتاج است از آن حجت بیوشاند و علم آنها را به او ندهد افترا بی است که منشأ آن نشناختن علم و قدرت و حکمت لایتناهی است، از این جهت فرمود:

" وفتح بهم عن باطن ینابیع علمه "

د: " والبسه تاج الوقار " تاج وقاری که بر سر امام است علم و قدرت است " فدلالة الامام فیما هی؟ قال: فی العلم واستجابة الدعوة " (۱) زیرا منشأ اضطراب و سبکی انسان جهل و عجز است و چون امام معلم کتاب خداست - و به نص حدیث ثقلین بین او و کتاب الله جدایی نیست، و کتاب هم به مقتضای (ونزلنا علیک الکتب تبینا لکل شیء) (۲) بیان هر چیزی است - ممکن نیست محیط به هر علمی که در کتاب خداست نباشد، و این نکته از این حدیث معتبر استفاده می شود: " عن ابن بکیر عن ابی عبد الله (علیه السلام) قال کنت عنده فذکروا سلیمان و ما اعطی

من العلم و ما اوتی من الملك، فقال لی: و ما اعطی سلیمان بن داود انما کان عنده حرف واحد من الاسم الاعظم، وصاحبکم الذی قال الله قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب، و کان والله عند علی علم الکتاب، فقلت: صدقت و الله، جعلت فداک " (۳) و امام با ارتباط به امر الله صاحب دعوت مستجاب است، و با

این علم و قدرت ملبس به تاج وقار است.

ه: " وغشاه من نور الجبار " چون نور به اسم مقدس جبار اضافه شده و مضاف به هر اسمی از اسماء الهی خصوصیت آن اسم را به مقتضای اضافه کسب می کند، و خداوند به اسم مقدس جبار، جبر کننده ء هر انکساری است " یا جابر العظم الکسیر " (۴) امام از نور جبار پوشیده شده تا شکستهایی را که بر پیکر اسلام و

۱. بحار الانوار، جلد ۲۵، صفحه ۱۲۴ (پس نشانهء امام در چیست؟ فرمود: در علم و استجابات دعوت)

۲. سوره ء نحل، آیه ۸۹ (و نازل کردیم بر تو کتاب را بیان کننده ای برای همه چیز)

۳. بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه ۱۷۰ (ابن بکیر گفت: نزد ابی عبد الله (علیه السلام) بودم، پس یاد کردند سلیمان را و آنچه او از

علم و ملک داده شده، پس فرمود برای من: و چه به سلیمان بن داوود داده شده، این است و جز این نیست که نزد او

یک حرف از اسم اعظم بود، و صاحب شما آن کسی است که خداوند فرموده: " بگو کفایت می کند به الله که شاهد

است بین من و بین شما و آن کس که نزد اوست علم کتاب " و بود والله نزد علی علم کتاب. پس گفتم: راست گفتی

والله، فدایت شوم)

۴. بحار الانوار، جلد ۱۲، صفحه ۳۱۹ (ای جبر کننده ء استخوان شکسته)



(١٤٥)

مسلمین پیدا می شود به آن نور جبر کند.

و: " ائمة من الله يهدون بالحق و به يعدلون " امام کسی است که به اختیار خدا مختار، و به اصطفاء و برگزیدن او مصطفی، و به انتخاب او مجتبی برای امامت و رهبری است، به این جهت هر امامی که از دنیا برود خداوند پس از او نصب کند امامی را، که علمی آشکار، و هدایت کننده ای نور بخش، و رهبری سرپرست، و حجتی عالم باشد تا غرض از خلقت انسان و بعثت پیغمبران که در دو کلمه خلاصه می شود حاصل شود، و آن دو کلمه هدایت به حق و عدالت به حق است که عصارهٔ حکمت نظری و عملی و منتهای کمال عقلی و ارادی انسان است، و تحقق این دو امر هم جز به وسیلهٔ عقلی که هر چیزی را چنانچه هست بداند، و اراده ای که هر کار را چنانچه سزاوار است انجام دهد - که همان صاحب منصب عصمت علمی و عملی است - ممکن نیست، و به این جهت فرمود " ائمة من الله يهدون بالحق و به يعدلون ".

ز: " اصطفاه الله بذلك واصطنعه على عينه في الذر حين ذرأه " امام کسی است که خداوند متعال در عالم ذر گوهر وجود او را در یمین عرش خود ساخته و زیر نظر خود تربیت کرده، و در علم غیبی که نزد اوست که احدی راه به آن ندارد (إلا من ارتضى من رسول) (۱) به او حکمت بخشیده است و در این نشأه از جهت نسب بهترین ذریهٔ نوح و برگزیدهٔ آل ابراهیم و سلالهٔ اسماعیل و صفوهٔ از عترت

محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) است. و جسم او میرا از تمام عیوب و روح او معصوم از هر لغزش و مصون از هر گناه است.

ابلیسی که گفت: (فبعزتک لاغوينهم أجمعين - إلا عبادک منهم المخلصين) (۲) از ذات قدس او به قدرت (إن عبادی لیس لك عليهم سلطن) (۳) مطرود است. " و صار امر الله الیه من بعد " امر الهی که بعد از هر امامی به امام بعد از او می رسد امری است که در حدیث صحیح امام ششم (علیه السلام) فرمود: " ان الله واحد

۱. سورهٔ جن، آیهٔ ۲۷ (مگر آن کسی که پسندد از رسول)
 ۲. سورهٔ ص، آیهٔ ۸۲، ۸۳ (پس به عزت تو سوگند که هر آینه گمراهشان سازم همگی را، جز بندگان تو از ایشان که خالص شده باشند)
 ۳. سورهٔ حجر، آیهٔ ۴۲ (همانا بندگان من برای تو بر آنها نیست سلطنتی)

متوحد بالوحدانية، متفرد بامرہ فخلق خلقا فقدرهم لذلك الامر، فنحن هم يا ابن ابى يعفور، فنحن حجج الله في عباده وخزانه على علمه والقائمون بذلك". (۱)
ح: "وايده بروحه" روحى كه خدا امام را به آن مؤيد كرده است روحى است كه در حديث صحيح ابى بصير گفت: "شنيدم از ابى عبد الله (عليه السلام) كه مى گفت:

(ويستلونك عن الروح قل الروح من امر ربي) (۲) خلقى است اعظم از جبرئيل و ميكائيل، با احدى از كسانى كه گذشتند به غير محمد (صلى الله عليه وآله و سلم) نبوده، و او با ائمه

است و آنان را به استقامت مدد مى كند... (۳)

"واتاه علمه" و علم خود را به او داده، به نص صحيح از امام پنجم (عليه السلام) براى

خدا دو علم است، علمى كه به جز او كسى آن را نمى داند، و علمى كه به ملائكه و

پيغمبران تعليم كرده، و آنچه به ملائكه و فرستادگانش تعليم كرده امام مى داند. (۴)
"واستودعه سره" و سر خود را به او سپرده، و در حديث صحيح ابوالحسن (عليه السلام)

فرمود: سر الله را خدا به جبرئيل سپرد، و جبرئيل به محمد (صلى الله عليه وآله و سلم) سپرد، و محمد

به هر كس كه خدا خواست سپرد. (۵)

ط: "رضى الله به اماما لهم" ترديدى نيست كه امت نيازمند به امام است، و امام امت بايد مرضى خدا باشد، خدايى كه بين علم و جهل، علم را مى پسندد (قل هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون) (۶)، و بين سلامت و آفت، سلامت را مى پسندد (يهدى به الله من اتبع رضونه سبل السلم) (۷) و بين حكمت و سفاهت، حكمت را مى پسندد (يؤتى الحكمة من يشاء و من يؤتى الحكمة فقد أوتى خيرا كثيرا) (۸) و بين عدل و فسق، عدل را مى پسندد (إن الله يأمر بالعدل و

۱. كافي، جلد ۱، صفحه ۱۹۳ (همانا خداوند يكي است، متوحد به يگانگى است و متفرد است به امرش، پس آفريد

خلقى را و مقدر كرد او را براى آن امر، پس ما همانان هستيم يا ابن ابى يعفور، پس ما حجتهاى خدا هستيم در

بندگانش و خزينه داران او هستيم بر علمش و قائم به آن هستيم)

۲. سوره اسراء، آيه ۸۵ (و مى پرسند تو را از روح، بگو روح از امر پروردگار من است)

۳. كافي، جلد ۱، صفحه ۲۷۳

۴. بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه ۱۶۳

۵. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۷۵
۶. سوره زمر، آیه ۹ (بگو آیا برابرنند کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند)
۷. سوره مائده، آیه ۱۶ (هدایت می کند به او خداوند کسی را که پیروی کند رضای او را به راه های سلامت)
۸. سوره بقره، آیه ۲۶۹ (خدا می دهد حکمت را به هر کس که می خواهد و به هر کس حکمت داده می شود خیر بسیار به او داده شده است)

الاحسن) (۱) و بین حق و باطل، حق را میپسندند (و قل جاء الحق وزهق البطل إن البطل كان زهوقا) (۲) و بین صواب و خطا، صواب را می پسندد (لا يتكلمون إلا من أذن له الرحمن وقال صوابا) (۳) کسی را به امامت امت می پسندد که امامت او امامت علم و عدل و سلامت و حکمت و صواب و حق و هدایت باشد، و با آن که انتخاب احسن محبوب خداست (الذین يستمعون القول فيتبعون أحسنه) (۴) و امر به اخذ به احسن می کند (وأمر قومك يأخذوا بأحسنها) (۵) و امر به قول احسن می کند (و قل لعبادی يقولوا الّتی هی أحسن) (۶) و هنگام مجادله، امر به جدال به احسن می کند (وجد لهم بالّتی هی أحسن) (۷) و هنگام دفع، امر به دفع به احسن می کند (ادفع بالّتی هی أحسن) (۸) و خود جزا به احسن می دهد (ولنجزینهم أجرهم

بأحسن ما كانوا يعملون) (۹) و احسن الحدیث را نازل می کند (الله نزل أحسن الحدیث) (۱۰) آیا ممکن است برای امامت امت به جز احسن که اکمل و افضل و اعلم و اعدل و جامع صفاتی است که در این حدیث است کسی را بپسندد؟! و با آن که امر به اتباع احسن مستلزم متابوعیت احسن است چگونه ممکن است به امامت و متابوعیت غیر احسن راضی شود؟!

(و من أحسن من الله حکما لقوم یوقنون) (۱۱) و به این جهت فرمود: " و انتدبه لعظیم امره و انبأه فضل بیان علمه و نصبه علما لخلقه و جعله حجة علی اهل عالمه و ضیاء لاهل دینه و القیم علی عباده رضی الله به اماما لهم ".

-
۱. سوره نحل، آیه ۹۰ (همانا خداوند امر می کند به عدل و احسان)
 ۲. سوره اسراء، آیه ۸۱ (و بگو حق آمد و باطل نابود شد همانا باطل نابود شدنی بود)
 ۳. سوره نباء، آیه ۳۸ (سخن نمی گویند مگر آن کس که خداوند رحمان به او اذن دهد، و صواب گفت)
 ۴. سوره زمر، آیه ۱۸ (آنان که مشنوند گفتار را، پس پیروی می کنند نیکوتر آن را)
 ۵. سوره اعراف، آیه ۱۴۵ (و امر کن قوم خودت را که بگیرند به نیکوتر آن)
 ۶. سوره اسراء، آیه ۵۳ (و بگو برای بندگان من که بگویند آنچه را که آن نیکوتر است)
 ۷. سوره نحل، آیه ۱۲۵ (و مجادله کن با آنان به آنچه که آن نیکوتر است)
 ۸. سوره مؤمنون، آیه ۹۶ (دفع کن به آنچه که آن نیکوتر است)
 ۹. سوره نحل، آیه ۹۷ (و هر آینه البته جزا می دهیم ایشان را به نیکوتر از آنچه که بودند عمل می کردند)
 ۱۰. سوره زمر، آیه ۲۳ (خدا نازل کرد بهترین حدیث را)
 ۱۱. سوره مائده، آیه ۵۰ (و کیست نیکوتر از خدا در حکم برای قومی که یقین دارند)

امام زمان (علیه السلام)
نظر به روایت فریقین از رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) که کسی که بمیرد و
امام زمانش را
نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است، (۱) هر چند معرفت تفصیلی امام زمان (علیه
السلام) میسر
نیست، ولی به معرفت اجمالی به نحو اختصار اکتفا می شود.
وجود امام معصوم در هر زمانی به دلیل عقلی و نقلی لازم است، که در بحث
امامت گذشت.

و اجمال بعضی از ادله عقلیه این است که نبوت و رسالت به پیغمبر
خاتم (صلی الله علیه وآله و سلم) ختم شد، ولی قرآنی که بر آن حضرت نازل شده
- برای همیشه -

برنامهء تعلیم و تربیت انسان است، و نیازمند به معلم و مربی می باشد، و قوانین آن
برای تضمین حقوق انسان مدنی بالطبع است و محتاج به مفسر و مجری است.
زیرا غرض از بعثت محقق نمی شود مگر به وجود معلمی عالم به آنچه در
قرآن است، و متخلق به اعلی مرتبهء فضایل اخلاقی - که مقصود از " انما بعثت
لاتمم مکارم الأخلاق " (۲) است - و منزله از هر خطا و هوایی، تا غرض خداوند
که

کمال علمی و عملی انسان است حاصل شود (إلیه یصعد الکلم الطیب والعمل
الصلح یرفعه). (۳)

خلاصه این که قرآن کتابی است که به منظور اخراج تمام افراد بشر از ظلمات
فکری و اخلاقی و عملی به عالم نور نازل شده است (کتب أنزلنه إلیک لتخرج

-
۱. رجوع شود به پاورقی صفحهء بعد، شماره ۲ و ۳.
 ۲. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۰ (این است و جز این نیست که مبعوث شدم برای این که تمام
کنم مکارم
اخلاق را)
 ۳. سوره فاطر، آیه ۱۰ (به سوی او بالا می رود سخنان پاک، و عمل صالح را او بالا می برد)

الناس من الظلمت إلى النور) (۱) و حصول چنین منظوری ممکن نیست مگر به وسیله وجود انسانی که خود از تمام ظلمات رسته، و افکار و اخلاق و اعمال او سراسر نور باشد، و این همان امام معصوم است.

و اگر چنین انسانی نباشد تعلم کتاب و حکمت و قیام به قسط در امت چگونه میسر می شود؟ و قرآنی که برای رفع اختلاف آمده، از ناحیه افکار خطا کار و نفوس اسیر هواها و هوسها، خود وسیله و ابزار اختلاف می گردد.

آیا خداوندی که در خلقت انسان، برای مراعات احسن تقویم، از نقش ابرو برای صورت او فرو گذار نکرده، ممکن است کتابی به منظور مذکور بفرستد و غرض از ارسال رسل و انزال کتب را که تصویر سیرت انسان در احسن تقویم است باطل کند؟!!

با توجه به آنچه گذشت روشن می شود نکته کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) - که در

کتب عامه روایت شده " من مات به غیر امام مات میتة جاهلیة " (۲) و آنچه در کتب خاصه

به مضامین متعدد از ائمه معصومین (علیهم السلام) وارد شده، مثل کتاب حضرت علی بن

موسی الرضا (علیه السلام) به مأمون در شرایع دین " وان الارض لاتخلو من حجة الله تعالی

علی خلقه فی کل عصر و اوان، وانهم العروة الوثقی " الی ان قال: " و من مات و لم یعرفهم مات میتة جاهلیة ". (۳)

اکنون که تأثیر وجود چنین شخصیتی در اكمال دین و اتمام نعمت هدایت روشن شد، اگر خدا دین خود را به نبود او ناقص بگذارد، یا در اثر عدم امکان وجود اوست، یا در اثر عدم قدرت و یا عدم حکمت خداست، و با وضوح بطلان هر سه، ضرورت وجود او ثابت می شود.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱ (کتابی است که نازل کردیم آن را به سوی تو تا بیرون بیاوری مردم را از ظلمات به سوی نور)

۲. (کسی که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را به مرگ جاهلیت مرده است) المعجم الکبیر، جلد ۱۹، صفحه ۳۸۸

مسند الشامیین، جلد ۲، صفحه ۴۳۷

مسند امام احمد بن حنبل، جلد ۴، صفحه ۹۶ و کتب دیگر

۳. عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، جلد ۲، صفحه ۱۲۲ (و به تحقیق زمین خالی نمی ماند از حجت خداوند تعالی بر خلق او

در هر عصری و زمانی، و آنها هستند رشته محکم - تا آن جا که فرمود - و هر کس بمیرد و نشناسد

آنان را به مرگ
جاهلیت مرده است

(۱۵۰)

وحدیث ثقلین که مورد اتفاق فریقین است دلیل وجود چنین شخصیتی است که او از قرآن و قرآن از او برای همیشه جدا شدنی نیست، و چون حجت خدا بر خلق حجت بالغه است ابن حجر هیتمی که تعصب او در برابر مذهب حق پوشیده نیست، می گوید: "والحاصل ان الحث وقع على التمسك بالكتاب و بالسنة وبالعلماء بهما من اهل البيت ويستفاد من مجموع ذلك بقاء الأمور الثلاثة الى قيام الساعة، ثم اعلم ان لحدیث التمسك بذلك طرقا كثيرة وردت عن نيف و عشرين صحابيا". (۱)

در این سخن اعتراف می کند که تمام امت به مقتضای روایتی که بیست و چند نفر از اصحاب از پیغمبر خدا روایت کرده اند مأمورند به تمسك به کتاب و سنت و علمای از اهل بیت، و استفاده می شود از مجموع آن بقا و ماندگاری این سه امر تا قیام قیامت.

و مذهب حق جز این نیست که باید با قرآن عالمی - به جمیع آنچه در قرآن است - از اهل بیت باشد، که تمام امت - بدون استثنا - مأمور به تمسك به کتاب و

سنت و او هستند، و هدایت هر کس بستگی به این تمسك دارد. و از نظر نقلی: اعتقاد شیعه به امام دوازدهم (علیه السلام) و ظهور آن حضرت به نص متواتر از معصومین (علیهم السلام) - که یکی از طرق اثبات امامت است - ثابت می باشد.

و در قرآن مجید آیاتی است که در کتب عامه و خاصه به ظهور حکومت آن حضرت تفسیر شده، و بعضی از آنها ذکر می شود:

۱ - (هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون). (۲)

ابو عبد الله گنجی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان (علیه السلام) می گوید: " و اما

بقای مهدی پس به تحقیق در کتاب و سنت آمده است، اما کتاب پس به تحقیق

۱. الصواعق المحرقة، صفحه ۱۵۰

۲. سوره توبه، آیه ۳۳ (اوست آن که فرستاد پیغمبر خود را به هدایت و دین حق تا آن را بر هر دینی غالب کند، اگر چه مشرکان کراهت داشته باشند)

سعید بن جبیر در تفسیر قول خداوند عز وجل (لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون) گفته است: " هو المهدی من عترة فاطمه علیها السلام ". (۱)
۲ - (الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلاة و مما رزقنهم ینفقون). (۲)
فخر رازی می گوید: " بعضی از شیعه گفته اند که مراد به غیب مهدی منتظر است، که خدا در قرآن و خبر، به او وعده داده است، اما قرآن (وعد الله الذین ءامنوا منکم و عملوا الصلحت لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم) و اما خبر، قول پیغمبر (علیه السلام) لو لم یبق من الدنیا إلا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی

یخرج رجل من اهل بیتی یواطئ اسمه اسمی و کنیته کنیتی، یملاً الأرض عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً (۳) پس از آن اشکال می کند که تخصیص مطلق بدون

دلیل باطل است ". (۴)

فخر رازی - با تسلیم در مقابل دلالت قرآن و خبر پیغمبر نسبت به مهدی موعود و اعتراف به این که غیب شامل آن حضرت است - پنداشته که شیعه قائل به اختصاص غیب به آن حضرت است، و غفلت نموده که شیعه یکی از مصادیق غیب را آن حضرت می داند.

۳ - (وإنه لعلم للساعة فلا تمترن بها و اتبعون هذا صراط مستقیم). (۵)
ابن حجر می گوید: " مقاتل بن سلیمان و پیروان او از مفسرین گفته اند که این آیه در مهدی نازل شده است ". (۶)

۴ - (وعد الله الذین ءامنوا منکم و عملوا الصلحت لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد

-
۱. البیان فی اخبار صاحب الزمان (علیه السلام)، صفحہ ۵۲۸ (در کتاب کفایة الطالب)
 ۲. سوره بقره، آیه ۳ (کسانی که ایمان می آورند به غیب و به پا مدارند نماز را و از آنچه به آنان روزی کردیم انفاق می کنند)
 ۳. اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه طولانی می کند خدا آن روز را تا بیرون آید مردی از اهل بیت من، که اسم او برابر با اسم من است، و کنیه او کنیه من است، زمین را پر می کند از عدل و قسط آن چنان که پر شده است از جور و ظلم)
 ۴. التفسیر الکبیر، فخر رازی، جلد ۲، صفحہ ۲۸
 ۵. سوره زخرف، آیه ۶۱ (و همانا آن علمی است به ساعت پس شك نورزید بدان و مرا پیروی کنید این است راهی راست)

٦. الصواعق المحرقة، صفحہء ١٦٢.

خوفهم أئنا يعبدونني لا يشركون بي شيئاً و من كفر بعد ذلك فأولئك هم الفسقون).
(۱)

که به آن حضرت و حکومتش تفسیر شده است. (۲)
۵ - (إن نشأ نزل عليهم من السماء آية فظلت أعنقهم لها خاضعين). (۳)
که (آیه) در این آیه کریمه به ندای آسمانی هنگام ظهور آن حضرت (علیه السلام)
- که

تمام اهل زمین آن را مشنوند - تفسیر شده است، و آن ندا این است " الا ان حجة
الله قد ظهر عند بيت الله فاتبعوه فان الحق معه وفيه ". (۴)
۶ - (ونريد أن نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم أئمة ونجعلهم
الورثين). (۵)

أمير المؤمنين (عليه السلام) فرمود: دنیا پس از رو گردانیها و چموشیهای خود به ما
رو می آورد، مانند مهربانی ماده شتر ناسازگار بر فرزند خود، و بعد از آن این آیه
را تلاوت کرد. (۶)

۷ - (ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أن الارض يرثها عبادي الصالحون). (۷)
و این آیه تفسیر شده (۸) به آن حضرت و اصحاب ایشان، و مضمون این آیه که
حکومت صالحان در زمین است در زبور داوود موجود است:
کتاب مزامیر - زبور داوود - مزمور سی و هفتم از آیه ۲۹: " و اما نسل شریح
منقطع خواهد شد، صالحان وارث زمین خواهند بود، و در آن تا به ابد سکونت

-
۱. سوره ء نور، آیه ۵۵ (وعده داد خدا آنان را که ایمان آوردند از شما و کارهای شایسته به جا آوردند که هر آینه خلیفه قرار دهد البته آنان را در زمین، چنان که خلیفه قرار داد آنان را که پیش از ایشان بودند، و هر آینه با قوت و تمکن گرداند البته برای ایشان دینشان را که پسندید برای ایشان، و هر آینه تبدیل کند البته خوف آنان را به امن، تا مرا عبادت کنند و چیزی را شریک من قرار ندهند، و هر کس پس از آن کفر ورزد پس آنها خارج از فرمانند)
 ۲. التفسیر الکبیر، فخر رازی، جلد ۲، صفحه ۲۸
غیبت نعمانی، شیخ طوسی (رحمه الله)، صفحه ۱۷۷
 ۳. سوره ء شعراء، آیه ۴ (اگر بخواهیم نازل کنیم بر ایشان آیتی از آسمان پس بگردد گردنهایشان برای آن خاضع)
 ۴. ینابیع المودة، صفحه ۴۴۸ (آگاه باشید، هر آینه حجت خدا ظاهر شد نزد خانه خدا، پس پیروی کنید او را که حق با او و در اوست)
 ۵. سوره ء قصص، آیه ۵ (و اراده داریم که منت بگذاریم بر کسانی که در زمین ضعیف شمرده شدند، و آنان را پیشوایان قرار دهیم، و آنان را وارثین قرار دهیم)

۶. نهج البلاغه، شماره ۲۰۹ از حکم أمير المؤمنين (عليه السلام)
۷. سوره انبیا، آیه ۱۰۵ (و هر آینه به تحقیق نوشتیم در زبور بعد از ذکر که وارث زمین می شوند
بندگان صالح من)
۸. بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه ۴۷، رقم ۶

خواهند نمود، دهان صالح حکمت را بیان می کند، و زبان او انصاف را ذکر می نماید، شریعت خدای وی در دل اوست، پس قدمهایش نخواهد لغزید". کتاب مزامیر مزمور هفتاد و دوم از آیه ۱: "ای خدا انصاف خود را به پادشاه ده، و عدالت خویش را به پسر پادشاه، و او قوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود، و مساکین تو را به انصاف، آنگاه کوهها برای قوم سلامتی را بار خواهند آورد، و تلها نیز در عدالت مساکین قوم را دادرسی خواهد کرد و فرزندان فقیر را نجات خواهد داد، و ظالمان را زبون خواهد ساخت، از تو خواهند ترسید مادامی که آفتاب باقی است و مادامی که ماه هست تا جمیع طبقات، او مثل باران بر علف زار چیده شده فرود خواهد آمد، و مثل بارشهایی که زمین را سیراب می کند، در زمان او صالحان خواهند شکفت و وفور سلامتی خواهد بود مادامی که ماه نیست نگردد، و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا، و از نهر تا اقصای جهان، به حضور وی صحرانشینان گردن خواهند نهاد، و دشمنان او خاک را خواهند لیسید".

و روایات عامه و خاصه نسبت به آن حضرت به حد تواتر است. ابو الحسین ابری - که از بزرگان علمای عامه است - می گوید: "به تحقیق اخبار متواتر و مستفیض شده است به کثرت راویان آن اخبار از مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) در مهدی و این

که او از اهل بیت آن حضرت است، و هفت سال حکومت می کند، و زمین را پر از عدل می کند و عیسی علیه الصلاة والسلام خروج می کند، پس او را بر قتل دجال کمک می کند و او بر این امت امامت می کند، و عیسی پشت سر اوست" (۱) شبلمجی در نور الابصار می گوید: "اخبار از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) متواتر است که آن

حضرت از اهل بیت اوست، و او زمین را پر از عدل می کند". (۲) ابن ابی الحدید می گوید: "و به تحقیق اتفاق فرق از مسلمین همگی واقع شده است بر این که دنیا و تکلیف منقضی نمی شود مگر بر آن حضرت". (۳)

۱. تهذیب التهذیب، جلد ۹، صفحه ۱۴۴ (در ترجمه محمد بن خالد الجندی)

۲. نور الابصار، صفحه ۱۸۹

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۰، صفحه ۹۶

زینی دحلان می گوید: " و احادیثی که در آن احادیث ذکر ظهور مهدی آمده است بسیار است متواتر است ". (۱)

تحریر خصوصیات و مزایای آن حضرت در این مختصر نمی گنجد، ولی به چند خصوصیت که در روایات عامه و خاصه آمده اشاره می شود:

۱ - در نماز جماعت تقدم با افضل است، چنان که در روایات عامه و خاصه آمده " إمام القوم وافدهم فقدموا أفضلکم " (۲) و هنگام ظهور آن حضرت و قیام حکومت حقه او عیسی بن مریم از آسمان به زمین می آید و بر طبق روایات عامه و خاصه به آن حضرت اقتدا می کند. (۳)

او کسی است که از کلمة الله و روح الله و محیی موتی به اذن الله و رسول صاحب عزم خدا افضل و وجاهتش نزد خدا، و قربش به ساحت ذو الجلال بیشتر است، و هنگام نماز که هنگام عروج الی الله است، عیسی بن مریم او را امام خود قرار می دهد، و به زبان او با خدا سخن می گوید.

گنجی در بیان بعد از اعتراف به صحت اخبار وارده در امامت آن حضرت در نماز و جهاد، و اجماعی بودن این تقدم و امامت، با بیان مفصلی ثابت می کند که آن حضرت به ملاک این امامت از عیسی افضل است. (۴)

در عقد الدرر باب اول از سالم أشل روایت می کند که گفت " شنیدم از ابی جعفر محمد بن علی الباقر (علیهما السلام)، که می گوید: موسی (علیه السلام) نظر کرد در نظر اول به آنچه به قائم آل محمد صلی الله علیه و سلم عطا می شود، پس موسی گفت:

۱. الفتوحات الاسلامیه، جلد ۲، صفحه ۳۳۸.

۲. (امام قوم کسی است که از همه جلوتر بر خداوند متعال وارد می شود، پس مقدم بدارید افضل خودتان را)

بغیة الباحث عن زوائد مسند الحارث، جلد ۱، صفحه ۲۶۵، رقم ۱۴۴ وسائل الشیعة، کتاب الصلاة - ابواب صلاة الجماعة، باب ۲۶، جلد ۸، صفحه ۳۴۷.

۳. صحیح بخاری، جلد ۴، صفحه ۲۰۵

صحیح مسلم، جلد ۱، صفحه ۱۳۶

سنن ابن ماجه، جلد ۲، صفحه ۱۳۵۹

عقد الدرر، باب دهم و کتب دیگر عامه.

الغیبة نعمانی، صفحه ۵۷

بحار الانوار، جلد ۳۶، صفحه ۲۷۲ و کتب دیگر خاصه.

۴. بیان فی اخبار صاحب الزمان (علیه السلام)، صفحه ۴۹۸.

پروردگارا مرا قائم آل محمد قرار بده، به او گفته شد: که او از ذریهء احمد است، در نظر دوم هم مثل همان را یافت، و همچنان درخواست کرد، و همان جواب را شنید، در نظر سوم هم مانند آن را دید و همچنان گفت، و همان جواب را شنید."

(۱)

با آن که موسی بن عمران پیغمبر صاحب عزم خداست، و کلیم الله است (و کلم الله موسی تکلیما) (۲) و خداوند او را با نه آیه مبعوث کرد (ولقد ءاتینا موسی

تسع ءایت بینت) (۳) و مقرب درگاه باری تعالی است (وندینه من جانب الطور الایمن وقرینه نجیا) (۴)، آیا چه مقام و منزلتی برای آن حضرت دید که آرزوی آن داشت و سه مرتبه درخواست کرد.

آرزوی موسی بن عمران مقام آن حضرت را واقعیتی است که نیاز به حدیث و روایتی ندارد، زیرا تنها امامت آن حضرت برای پیغمبر صاحب عزمی مانند عیسی، برای آرزوی این مقام کفایت می کند، گذشته از این نتیجهء خلقت عالم و آدم و ثمرهء بعثت تمام انبیا از آدم تا به خاتم در چهار امر خلاصه می شود: الف: اشراق نور معرفت و عبادت خدا بر عرصهء گیتی که ظهور (و اشراق الارض به نور ربها) (۵) است.

ب: احیای زمین به حیات علم و ایمان که بیان (اعلموا أن الله یحیی الارض بعد موتها) (۶) است.

ج: حکومت حق و زوال باطل که تجلی (و قل جاء الحق و زهق البطل إن البطل کان زهوقا) (۷) است.

د: قیام عموم ناس به قسط و عدل، که علت غائیء ارسال جمیع رسل و انزال جمیع کتب است (لقد أرسلنا رسلنا بالبینت و أنزلنا معهم الکتب و المیزان لیقوم

۱. عقد الدرر، باب اول، صفحهء ۲۶

۲. سورهء نساء، آیهء ۱۶۴ (و خداوند با موسی سخن گفت سخن گفتنی)

۳. سورهء اسراء، آیهء ۱۰۱ (و هر آینه به تحقیق به موسی نه آیهء آشکار دادیم)

۴. سورهء مریم، آیهء ۵۲ (و ندا دادیم او را از جانب طور ایمن و مقرب کردیم او را در حالی که راز می گفت)

۵. سورهء زمر، آیهء ۶۹ (و درخشید زمین به نور پروردگارش)

۶. سورهء حدید، آیهء ۱۷ (بدانید هر آینه خدا زنده می کند زمین را بعد از مرگش)

۷. سورهء اسراء، آیهء ۸۱ (و بگو حق آمد و نابود شد باطل، همانا باطل نابود شدنی بود)

الناس بالقسط). (۱)
و ظهور تمام این آثار به دست قائم آل محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) است "
یملاً الله به الأرض
قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً" (۲) و این مقامی است که آرزوی تمام انبیا از
آدم
تا به عیسی است.

۲ - عنوان آن حضرت در روایات عامه و خاصه خلیفة الله است " ینخرج
المهدی وعلی رأسه غمامة فیها مناد ینادی هذا المهدی خلیفة الله فاتبعوه " (۳) و به
مقتضای اضافهء خلافت به اسم مقدس الله وجود آن حضرت آیت جمیع اسمای
حسنی است.

۳ - علو مقام آن حضرت از مقام اصحاب آن حضرت روشن می شود که
نمونه ای از آن در روایات خاصه این است: (عدد آنان عدد اهل بدر (۴)، و بر آنان
شمشیرهاست، بر هر شمشیری کلمه ای نوشته شده که مفتاح هزار کلمه است. (۵)
و در روایات عامه روایت صحیحه ای است به شرط بخاری و مسلم که حاکم
نیشابوری در مستدرک وذهبی در تلخیص نقل کرده و قسمتی از آن این است

-
۱. سوره ء حدید، آیهء ۲۵ (هر آینه به تحقیق فرستادیم فرستادگانمان را به بینات و نازل کردیم با ایشان کتاب و میزان را تا قیام کنند مردم به قسط)
۲. (خداوند پر می کند زمین را به او از قسط و عدل همان طور که پر شده است از ظلم و جور) بحار الانوار، جلد ۳۸، صفحهء ۱۲۶
- قریب به همین مضمون در: البیان فی اخبار صاحب الزمان (علیه السلام)، صفحهء ۵۰۵ (کتاب کفایة الطالب)
- صحیح ابن حبان، جلد ۱۵، صفحهء ۲۳۷
- المستدرک علی الصحیحین، جلد ۴، صفحهء ۵۱۴
- مسند احمد بن حنبل، جلد ۳، صفحهء ۳۶
- مسند ابی یعلی، جلد ۲، صفحهء ۲۷۴ رقم ۹۸۷ و کتب دیگر.
۳. بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحهء ۸۱ (خروج می کند مهدی در حالی که بر سر او قطعهء ابری است که در آن ندا کننده ای است که ندا می کند: این مهدی خلیفهء خداست پس او را تبعیت کنید) و عنوان خلیفة الله در المستدرک علی الصحیحین، جلد ۴، صفحهء ۴۶۴
- سنن ابن ماجة، جلد ۲، صفحهء ۱۳۶۷
- مسند احمد بن حنبل، جلد ۱۵، صفحهء ۲۷۷
- نور الابصار، صفحهء ۱۸۸،
- کنز العمال در هامش جلد ۶، صفحهء ۳۰ از مسند احمد بن حنبل،
- عقد الدرر الباب الخامس، صفحهء ۱۲۵ و کتب دیگر آمده است.

٤. بحار الانوار، جلد ٥١، صفحه ١٥٧
٥. بحار الانوار، جلد ٥٢، صفحه ٢٨٦

که: " لا يستوحشون الى احد ولا يفرحون باحد يدخل فيهم على عدة اصحاب بدر لم يسبقهم الاولون ولا يدرکهم الآخرون وعلى عدة اصحاب طالوت الذين جاوزوا معه النهر. " (۱)

۴ - به مقتضای خصوصیت خاتمیت که در رسول اکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) و آن حضرت

است - که ختم نبوت به پیغمبر و ختم وصایت به آن حضرت است، و همچنین فتح دین به رسول اکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) و ختم آن به مهدی موعود است و در روایات عامه و خاصه به این امر توجه شده، و از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) نقل شده است " المهدی منا

یختم الدین بنا کما فتح بنا " (۲) - در آن حضرت خصوصیات جسمی و روحی و اسمی خاتم ظهور کرده است.

افتتاح و اختتام دین به ابی القاسم محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) کنیه واسما و صورة و سيرة با

تعدد شخص به خاتم النبیین و خاتم الوصیین برای اهل نظر حکایت از مقام و منزلتی می کند که فوق ادراک و بیان است.

و بعضی از روایات وارده در این خصوصیت ذکر می شود:
الف: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) روایت شده که فرمود: " بیرون می آید مردی از امت

من که اسم او برابر با اسم من و خلق او خلق من است، پس زمین را پر از عدل و قسط می کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد " (۳)

ب: روایت صحیحی از جعفر بن محمد (علیهما السلام) از پدرانش از رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) که

فرمود: " مهدی از فرزندان من است، اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است، و شبیه ترین مردم به من است در خلق و خلق، برای او غیبت و حیرتی است که

۱. المستدرک علی الصحیحین، جلد ۴، صفحه ۵۵۴ (نمترسند تا از دیگری مدد بگیرند، و نه خشنود می شوند به

احدی که در جماعت آنان داخل شود، شماره ۲ آنان شماره ۱ اصحاب بدر است، نه بر آنان سبقت گرفتند اولین و نه به

آنان می رسند آخرین، و بر شماره ۲ اصحاب طالوتند که با او از نهر گذشتند.)

۲. الصواعق المحرقة، صفحه ۱۶۳

قریب به این مضمون در المعجم الأوسط، جلد ۱، صفحه ۱۳۶
عقد الدرر الباب السابع، صفحه ۱۴۵ و کتب دیگر عامه.

بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه ۹۳ و کتب دیگر خاصه آمده است.
۳. صحیح ابن حبان، جلد ۸، صفحه ۲۹۱، رقم ۶۷۸۶ و کتب دیگر.

خلق از دینشان گمراه شوند، پس در آن هنگام مانند شهاب ثاقب رو می آورد، پس زمین را پر از قسط و عدل می کند، همچنان که پر شده است از ظلم و جور". (۱)

ج: نص صحیح از امام ششم جعفر بن محمد (علیهما السلام) از آباء بزرگوارش از رسول

خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) که فرمود: "کسی که انکار کند قائم از فرزندان مرا، پس به تحقیق مرا انکار کرده است". (۲)

د: شیخ صدوق اعلی الله مقامه به دو واسطه از احمد بن اسحاق بن سعد الاشعری که از اکابر ثقات است نقل می کند، که گفت: "داخل شدم بر حسن بن علی (علیهما السلام)، و اراده داشتم که از او سؤال کنم از جانشین بعد از خودش. ابتداء آن حضرت فرمود: یا احمد بن اسحاق خداوند تبارک و تعالی از زمانی که آدم را آفرید زمین را از حجتی برای خدا بر خلق خودش خالی نگذاشته و خالی نخواهد گذاشت تا قیامت، به او بلا را از اهل زمین دفع می کند، و به او باران را نازل می کند، و به او برکات زمین را بیرون می آورد.

گفت: پس گفتم: یا بن رسول الله بعد از تو امام و خلیفه کیست؟

پس آن حضرت برخواست شتابان داخل خانه شد، بعد بیرون آمد، و بر شانه آن حضرت پسری سه ساله بود که گویا صورت او ماه شب بدر بود، پس فرمود: یا احمد بن اسحاق اگر بزرگواری تو بر خدای عز و جل و بر حجج او نبود پسر من را به تو نشان نمی دادم، این پسر همنام و هم کنیه پیغمبر خداست، کسی است که زمین را پر از قسط و عدل می کند، همچنان که از جور و ظلم پر شده است. یا احمد بن اسحاق مثل او در این امت مثل خضر و مثل ذی القرنین است، والله هر آینه غیبتی خواهد کرد که از هلاکت نجات پیدا نمی کند مگر کسی که خدا او را بر

قول به امامت این پسر ثابت کرده، و به او توفیق دعای به تعجیل فرج او را داده است.

پس احمد بن اسحاق گفت: گفتم: ای مولای من، آیا علامتی هست که قلب من به آن مطمئن شود؟

۱. کمال الدین و تمام النعمة، باب ۲۵، رقم ۴، صفحه ۲۸۷

۲. کمال الدین و تمام النعمة، باب ۳۹، رقم ۸، صفحه ۴۱۲

آن پسر به عربی فصیح فرمود: " انا بقية الله في ارضه والمنتقم من اعدائه " - من بقية الله هستم در زمین خدا و انتقام گیرنده ام از دشمنان خدا - ای احمد بن اسحاق بعد از دیدن، طلب اثر مکن.

پس احمد بن اسحاق گفت: بیرون آمدم مسرور و شادمان، فردای آن روز برگشتم نزد آن حضرت گفتم: یا بن رسول الله، خشنودی من به منتهی که بر من نهادی بزرگ شد، پس چیست سنتی که در این پسر از خضر و ذی القرنین جریان دارد؟ فرمود: طولانی شدن غیبت، یا احمد.

گفتم: یا بن رسول الله هر آینه غیبت این پسر طولانی می شود؟ فرمود: بلی به پروردگارم قسم، تا زمانی که بیشتر قائلین به این امر، از این امر برگردند، و باقی نماند مگر کسی که خداوند عز و جل از او عهد گرفته برای ولایت ما، و ایمان را در دل او نوشته، و او را به روحی از خودش مؤید کرده است، یا احمد بن اسحاق، این امری است از امر خدا، و سری است از سر خدا، و غیبی است از غیب خدا، پس بگیر آنچه دادم به تو و آن را کتمان کن و از شاکرین باش که فردا در علیین با ما خواهی بود ". (۱)

۴ - ظهور آن حضرت به روایتی که عامه و خاصه نقل کرده اند از کنار خانهء خداست، و جبرائیل از یمین او و میکائیل از یسار اوست، و چون ملکی که واسطهء افاضهء علوم و معارف الهیه که حوایج معنوی انسان است جبرائیل است، و ملکی که واسطهء افاضهء ارزاق و حوایج مادی آدمی است میکائیل است، کلید خزینهء علوم و ارزاق در اختیار آن حضرت است (۲)، و با صورتی ظهور می کند که

در روایات عامه و خاصه، آن رخساره به کوكب دری (۳) تشبیه شده است، و

۱. کمال الدین و تمام النعمة، صفحهء ۳۸۴ وینایع المودة، صفحهء ۴۵۸

۲. عقد الدرر الباب الخامس وفضل اول الباب الرابع، صفحهء ۶۵

۳. فیض القدير، جلد ۶، صفحهء ۲۷۹، رقم ۹۲۴۵

کنز العمال، جلد ۱۴، صفحهء ۲۶۴، رقم ۳۸۶۶۶

ینایع المودة، صفحهء ۴۳۳ و ۴۶۹ و کتب دیگر عامه

بحار الانوار، جلد ۳۶، صفحهء ۲۱۷، ۲۲۲ و جلد ۵۱، صفحهء ۸۰ و موارد و کتب دیگر خاصه.

" له هیبة موسی و بهاء عیسی و حکم داوود و صبر ایوب " (۱) و با پوششی که به تعبیر

امام هشتم (علیه السلام) " علیه جیوب النور تتوقد من شعاع ضیاء القدس " (۲).
۵ - ظهور آن حضرت - به روایتی که شیخ طوسی در الغیبة و صاحب عقد الدرر ذکر کرده اند - روز عاشورا است (۳)، تا تفسیر (یریدون لیطفئوا نور الله بأفوههم والله متم نوره ولو کره الکفرون) (۴) ظاهر شود، و شجره ء طیبهء اسلام که به

آن خون پاك آبیاری شده، به دست آن حضرت به ثمر رسد، و آیهء کریمهء (و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطنا) (۵) بر مصداق اعلاى خود تطبیق شود.
آنچه ممکن است موجب شبهه در ذهن ساده اندیشان شود طول عمر آن حضرت است، ولی باید دانست که طول عمر يك انسان - حتی تا چندین هزار سال - نه محال عقلی است و نه محال عادی، زیرا محال عقلی آن است که به اجتماع یا ارتفاع دو نقیض منتهی شود، مثل آن که می گوییم: هر چیزی یا هست یا نیست، یا هر عددی زوج است یا فرد، که اجتماع و ارتفاع هر دو عقلا محال است، و محال عادی آن است که به نظر عقل ممکن است ولی مخالف قوانین طبیعت است، مانند آن که انسانی در آتش بیفتد و نسوزد.
و طول عمر انسان قرنهای بقای سلولهای بدن به حال نشاط جوانی نه از قسم اول است و نه از قسم دوم، بنابراین اگر حیات انسانی مانند نوح (علی نبینا و علیه السلام) نهصد و پنجاه سال یا بیشتر واقع شد، زیاده بر آن هم ممکن است، به این جهت دانشمندان در جستجوی یافتن راز بقای حیات و نشاط جوانی بوده و هستند، همچنان که با قواعد علمی به وسیلهء اختلاف ترکیب اتمهای فلزات می توان آنها را در مقابل آفت مرگ و زوال بیمه کرد، و آهنی که زنگار می گیرد و

۱. بحار الانوار، جلد ۳۶، صفحه ۳۰۳

۲. بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه ۱۵۲ (بر اوست جامه های نور که روشن می شود به ضیای قدس)

۳. الغیبة، صفحه ۴۵۲ و ۴۵۳، عقد الدرر الباب الرابع، فصل اول، صفحه ۶۵

۴. سوره ء صف، آیه ۸ (اراده می کنند که خاموش کنند نور خدا را به دهانهایشان، و خداوند تمام کننده ء نور خود است،

اگر چه کراهت داشته باشند کافران)

۵. سوره ء اسراء، آیه ۳۳ (کسی که مظلوم کشته شد پس به تحقیق برای ولی او سلطنت قرار دادیم)

تیزاب آن را می خورد به طلای نابی آفت ناپذیر تبدیل کرد.
بنابراین طول عمر يك انسان از نظر عقلی و علمی ممکن است، هر چند راز
آن برای بشر کشف نشده باشد.
گذشته از این که اعتقاد به امام زمان (علیه السلام) در مرتبه بعد از اعتقاد به قدرت
مطلقه

خداوند متعال، و اعتقاد به نبوت انبیا و تحقق معجزات است، به این جهت قدرتی که
آتش را بر ابراهیم سرد و سلامت می کند، و سحر ساحران را در کام عصای موسی
نابود می نماید، و مرده را به دم عیسی زنده می کند، و اصحاب کهف را قرن‌ها در
خواب بدون مدد غذا نگه می دارد، برای او نگه داشتن انسانی هزاران سال با
نشاط جوانی به جهت حکمت بقای حجت در زمین و نفوذ مشیت به غلبه حق
بر باطل سهل و آسان است (إنما أمره إذا أراد شیئاً أن یقول له، کن فیکون). (۱)
دیر زمانی نیست که قبر شیخ صدوق در ری باز شد و بدن تازه او نمایان
گشت، و روشن شد که قانون طبیعت در مورد پیکر او استثنا خورده، و عوامل
فساد از تأثیر در اندراس بدن او عقیم گشته است، اگر عموم قانون طبیعت در
مورد شخصی که به دعای امام زمان (علیه السلام) به دنیا آمده، و کتابی به عنوان
کمال الدین

و تمام النعمه به نام آن حضرت نوشته تخصیص بخورد، تخصیص آن در مورد
خلیفه خدا و وارث جمیع انبیا و اوصیا تعجب ندارد.

شیخ الطایفه در کتاب الغیبه می گوید: " و اما ظهور معجزاتی که دلالت
بر صحت امامت او در زمان غیبت دارد بیشتر از آن است که احصا شود "، (۲) اگر
عدد معجزات تا زمان شیخ - که در سنه ۴۶۰ هجری وفات نموده است - بیش از
حد احصا باشد، تا زمان ما چه اندازه خواهد بود؟ ولی در این مختصر به دو آیت
که از مشهورات است اکتفا می شود، و خلاصه آن به نقل علی بن عیسی اربلی (۳)
که عند الفریقین ثقه است، این است که " مردمان برای امام مهدی قصص و

۱. سوره یس، آیه ۸۲ (این است و جز این نیست امر اوست هرگاه اراده کند چیزی را، که بگوید
برای او باش پس

می باشد)

۲. الغیبه شیخ طوسی، صفحه ۲۸۱

۳. کشف الغمه، جلد ۳، صفحه ۲۹۶

اخباری را در خوارق عادات نقل می کنند که شرح آنها طولانی است و من دو قصه که قریب به عهد زمان خودم اتفاق افتاده و جماعتی از ثقات اخوانم نقل کرده اند ذکر می کنم:

۱ - در شهر حله بین فرات و دجله مردی به نام اسماعیل بن حسن بود که بر ران چپ او جراحی به مقدار قبضهء انسانی بیرون آمد، که اطبای حله و بغداد او را دیدند و گفتند علاج و چاره ندارد، پس به سامرا رفت، و دو امام علی الهادی و حسن عسکری (علیهما السلام) را زیارت کرد، و به سرداب رفت، و دعا و تضرع به درگاه

خدا، و استغاثه به امام مهدی کرد، پس به دجله رفت و غسل کرد، و جامهء خود را پوشید، دید چهار اسب سوار از دروازهء شهر بیرون آمدند، یکی پیر مردی بود نیزه به دست، و جوان دیگری که بر او قبای رنگین بود، و پیر مرد طرف راست راه، و دو جوان طرف چپ راه، و جوانی که با قبای رنگین بود بر راه بود. صاحب قبای رنگین گفت: تو فردا روانهء اهلت می شوی؟ گفت: بلی، گفت: جلو بیا، تا بینم درد تو چیست؟ پس جلو رفت و جوان آن زخم و جراح را به دستش فشرد و بر زین سوار شد، پیر مرد گفت: رستگار شدی ای اسماعیل، این امام بود.

آنها روانه شدند و اسماعیل هم با آنها می رفت، امام فرمود: برگرد. اسماعیل گفت: هرگز از تو جدا نخواهم شد. امام فرمود: مصلحت در برگشتن تو است. باز گفت: از تو هرگز جدا نمی شوم. پیر مرد گفت: اسماعیل حیا نمی کنی؟ امام دو مرتبه به تو فرمود برگرد، مخالفت می کنی؟ ایستاد و امام چند قدم جلو رفت، بعد به جانب او التفات کرد، و فرمود: ای اسماعیل، وقتی به بغداد رسیدی، ابوجعفر - یعنی خلیفه مستنصر بالله - تو را طلب می کند، وقتی نزد او رفتی و چیزی به تو داد، عطای او را نگیر، و بگو به فرزند ما رضا نامه ای به علی بن عوض بنویسد، من به او می رسانم که آنچه می خواهی به تو عطا کند.

بعد با اصحابش به راه افتاد، و اسماعیل ایستاده نظاره گر آنان بود تا غایب

شدند، ساعتی بر زمین نشست متأسف و محزون، و از مفارقت آنها گریه می کرد، بعد به سامرا آمد، مردم دور او را گرفتند، گفتند: چرا چهره ات متغیر است؟ گفت: شما سواره هایی را که از شهر خارج شدند شناختید که بودند؟ گفتند: آنان افراد شریفی هستند که گوسفند دارند، گفت: آنها امام و اصحاب او بودند، و امام دست بر مرض من کشید.

چون جای زخم را دیدند که اثری از آن نمانده، جامه هایش را پاره کردند، خبر به خلیفه رسید، ناظری فرستاد، که از حال او تحقیق کند.

اسماعیل شب را در خزانه گذراند، و بعد از نماز صبح با مردم از سامرا بیرون رفت، مردم با او وداع کردند و او حرکت کرد تا رسید به قنطره عتیقه، دید مردم ازدحام کردند و از هر کس که وارد می شود، اسم و نسبش را می پرسند، و چون او را شناختند به نشانه هایی که داشتند، جامه هایش را پاره کردند و به تبرك بردند.

ناظر به بغداد قضیه را نوشت، وزیر یکی از رفقای اسماعیل را به نام رضی الدین طلب کرد تا از صحت خبر تحقیق کند، چون آن شخص به اسماعیل رسید و پای او را دید و اثری از آن زخم ندید غش کرد، و چون به خود آمد اسماعیل را نزد وزیر برد، وزیر طبایی را که معالج او بودند خواست، و چون او را معاینه کردند و اثری ندیدند گفتند: این کار مسیح است، وزیر گفت: ما می دانیم کار کیست.

وزیر او را نزد خلیفه برد، خلیفه از او قصه را سؤال کرد، وقتی ماجرا را حکایت کرد، خلیفه هزار دینار به او داد، اسماعیل گفت: من جسارت آن را ندارم که يك ذره از آن بگیرم، خلیفه گفت: از که می ترسی؟ گفت: از آن که این رفتار را

با من کرد، او به من گفت: از ابي جعفر چیزی نگیر، پس خلیفه گریه کرد. علی بن عیسی گفت: که من این قصه را برای جماعتی نقل می کردم، و شمس الدین پسر اسماعیل در مجلس حاضر بود و من او را نمی شناختم، گفت: من پسر او هستم، پس از او پرسیدم که ران پدرت را در حالی که مجروح بود دیدی؟ گفت: من در آن وقت بچه بودم، و لکن قصه را از پدر و مادرم و

خویشاوندان و همسایگان شنیدم، و دیدم ران پدرم را که در موضع آن جراحت موی روییده بود.

وعلی بن عیسی می گوید: پسر اسماعیل حکایت کرد که پدرم بعد از صحت چهل مرتبه به سامرا رفت به امید این که شاید دوباره او را ببیند.

۲ - علی بن عیسی می گوید سید باقی بن عطوه علوی حسنی حکایت کرد برای من که پدرش عطوه به وجود امام مهدی ایمان نداشت و می گفت: اگر بیاید و مرا از این مرض خوب کند، من تصدیق می کنم، و مکرر این مطلب را می گفت. هنگامی که وقت نماز عشا جمع بودیم، صیحهء پدر را شنیدیم، با سرعت نزد او رفتیم گفت: امام را دریابید، که همین ساعت از نزد من بیرون رفت. بیرون آمدیم کسی را ندیدیم، برگشتیم نزد پدر، گفت: شخصی بر من وارد شد، و گفت: یا عطوه، گفتم: لبیک، گفت: منم مهدی، آمده ام تو را از مرضت شفا بدهم، بعد دست مبارکش را کشید و ران مرا فشرد و رفت، و از آن وقت به بعد عطوه مانند غزال راه می رفت.

راه بهره مند شدن از آن حضرت در زمان غیبت:

هر چند امام زمان (علیه السلام) غایب از انظار است، و این غیبت موجب محروم شدن

امت از قسمتی از برکات وجود آن حضرت است که متوقف بر ظهور است، ولی قسمتی از فیوضات وابسته به ظهور نیست.

او همچون آفتابی است که ابر غیبت نمی تواند مانع تأثیر اشعهء وجود او در قلوب پاکیزه شود، مانند اشعهء خورشید که در اعماق زمین جواهر نفیسه را می پروراند، و حجاب ضخیم سنگ و خاک مانع استفادهء آن گوهر از آفتاب نمی شود. و چنان که بهره مند شدن از الطاف خاصهء خداوند به دو طریق میسر است: اول: جهاد فی الله به تصفیةء نفس از کدورت هایی که مانع از انعکاس نور عنایت اوست.

دوم: اضطرار که رافع حجاب بین فطرت و مبدأ فیض است (امن یجیب

المضطر إذا دعاه ويكشف السوء) (۱) همچنین استفاده از واسطه فیض خدا که اسم اعظم و مثل اعلاى اوست به دو طریق است:
اول به تزکیه فکری و خلقی و عملی که " اما تعلم أن أمرنا هذا لا ينال إلا بالورع ". (۲)

دوم به انقطاع از اسباب مادی و اضطرار، و از این طریق بسیار کسانی که بیچاره شدند، و کارد به استخوان آنها رسید، و به آن حضرت استغاثه کردند نتیجه گرفتند.

در خاتمه به قصور و تقصیر نسبت به ساحت قدس آن حضرت اعتراف می کنیم، او کسی است که خدا به او نور خود را، و به وجود او کلمه خود را تمام کرده است، و او کسی است که کمال دین به امامت و کمال امامت به اوست، و دعای وارد در شب میلاد او این است: " اللهم به حق ليلتنا هذه ومولودها وحجتك وموعودها التي قرنت الى فضلها فضلك، فتمت كلمتك صدقا وعدلا، لا مبدل لكلماتك و

لا معقب لاياتك، ونورك المتعلق وضيائك المشرق والعلم النور في طخياء الديجور الغائب المستور جل مولده و كرم محتده، والملائكة شهدة واللّه ناصره ومؤيده اذا آن ميعاده، والملائكة امداده، سيف الله الذي لاينبو، ونوره الذي لا يخبو، وذو الحلم الذي لا يصبو... ". (۳)

-
۱. سوره نمل، آیه ۶۲ (آیا کیست که اجابت می کند مضطر را زمانی که او را بخواند، و بر طرف می کند سوء را)
 ۲. بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه ۷۱ (آیا نمی دانی که هر آینه امر ما نیل نمی شود مگر به ورع)
 ۳. مصباح المتعهد، صفحه ۷۷۳

فروع دین

در این مقدمه مجالی برای بحث از حکمتها و اسرار فروع دین نیست، زیرا فروع دین مقرراتی است نسبت به احوال شخصی و اجتماعی انسان و رابطه وی با خالق و خلق که فقه قسمتی از آن چهل و هشت کتاب می شود، ولی از این مجموعه به مختصری از حکمت نماز و زکات اشاره می کنیم:

الف: نماز:

نماز مشتمل بر اجزا و شرایط و موانعی است، که حکمت بعضی از آنها ذکر می شود:

شرط اباحه در مکان نماز گزار او را متوجه می کند که تجاوز به حق کسی نکند، و اشتراط نماز به طهارت از خبث و حدث او را متوجه می کند نجاستی که به آب شسته می شود، یا کدورتی که مثلاً از جنابتی بی اختیار در آینهء روح پیدا می شود، موجب بطلان نماز و مانع از اقبال به ذوالجلال والاکرام است، پس نجاست اعمال قبیحه همچون دروغ و خیانت و ظلم و جنایت و اخلاق رذیله چه تأثیری در محرومیت انسان از حقیقت نماز که معراج مؤمن است می گذارد. فصول اذان که اعلان حضور در محضر خداست و اقامه که مقدمه مهیا شدن روح برای پرواز به مقام قرب است مشتمل بر خلاصهء معارف دین است. فقط تأمل در شروع اذان و اقامه به تکبیر و ختم آن دو به تهلیل کفایت می کند که تعلیم و تربیت اسلام را نشان دهد، و چون اول تکبیر (الله) و آخر تهلیل هم (الله) است، نماز گزار در مکتب نماز مآموزد (هو الاول والاخر). (۱) ابتدا و انتهای اذان و اقامه به کلمهء (الله) و استحباب اذان به گوش راست و

۱. سوره ء حدید، آیهء ۳ (اوست اول و آخر)

اقامه به گوش چپ مولود، و تلقین محتضر به کلمهء توحید، یعنی افتتاح و اختتام زندگی انسان باید به نام خدا باشد.

و با آن که دو مرتبه بعد از تکبیر شهادت به (لا إله الا الله) داده می شود، در آخر هم این جمله تکرار می شود، و این کاشف از نقش این کلمهء طیبه در کمال علمی و عملی انسان است.

این جمله از جهت لفظ و معنی دارای خصوصیتی است:

حروف آن همان حروف کلمهء (الله) است، و چون زبان بدون اظهار می تواند به آن مشغول باشد ریا در آن راه ندارد، و مشتمل بر نفی و اثباتی است که اعتقاد راسخ به آن، به نفی باطل و اثبات حق در اعتقادات و اخلاق و اعمال منتهی می شود، و معنای حدیث سلسله الذهب آشکار می گردد که " کلمة لا إله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی ". (۱)

و بشریت عمق بیان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) را درك می کند که فرمود: " قولوا لا إله إلا

الله تفلحوا " (۲) و این منفی و مثبت است که جان بشر را به مرکز برق وجود متصل و

به نور فلاح و رستگاری منور می نماید.

با تصفیة روح نماز گزار به تدبیر در (لا إله الا الله) هنگام آن می رسد که بگوید: (إني و جهتي وجهي للذي فطر السموات والارض حنيفا وما أنا من المشركين) (۳) و با

توجه به فاطر السموات والارض از زمین و آسمانها می گذرد، و با هفت تکبیر از هفت حجاب هم می گذرد، و با بلند کردن دستها تا بنا گوش آنچه غیر خداست پشت سر می اندازد و به تکبیر او از هر وصفی و از هر حدی که " الله أكبر من أن يوصف " پردهء اوهام و افکار را در مقابل عظمت او پاره می کند، و آمادهء سخن گفتن با خدا می شود، که نماز سخن انسان است با خدا، و قرآن سخن خداست با

۱. بحار الانوار، جلد ۴۹، صفحه ۱۲۳ (کلمهء لا إله الا الله حصار من است، پس هر کس در حصار من داخل شد از

عذاب من در امان است)

۲. بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۲۰۲ (بگوئید لا إله الا الله رستگار می شوید)

۳. سورهء انعام، آیه ۷۹ (همانا برگرداندم روی خود را بسوی آنکه آفرید آسمانها و زمین را در حالی که مستقیم باشم به

توحید و نیستم از مشرکین)

(168)

انسان، ولی سخن انسان با خدا در نماز با کلام خدا شروع می شود، زیرا به غیر آنچه او به انسان آموخته ستایش او ممکن نیست، و به حرمت کلام خدا گفتار او لایق شنیدن می شود "سمع الله لمن حمده". نماز به مقتضای "لا صلاة له الا ان يقرأ بها" (۱) باید مشتمل بر حمد باشد، و همچنان که قرآن که تکلم خالق با خلق است با سوره ء حمد شروع می شود نماز هم که تکلم خالق با خلق است با سوره ء حمد شروع می شود. و نماز گزار باید حمد و سوره را به قصد قرائت کلام خدا بخواند، ولی رسیدن به روح نماز با توجه به معانی و اشارات و لطایفی که در اقوال و افعال نماز است حاصل می شود، از این رو به بعضی از خصوصیات که در سوره ء حمد است اشاره می نماییم:

در این سوره معرفت مبدأ و معاد، و اسماء و صفات خداوند متعال، و عهد خدا با انسان و عهد انسان با خداست، و به حسب بعضی از روایات (۲) اسم الله الاعظم در این سوره تقطیع شده است، و امتیاز این سوره آن است که نصف سوره تا (ملك يوم الدين) برای خداست، و نصف آن از (إهدنا الصراط المستقیم) تا آخر برای انسان، و آیهء وسط بین خدا و بنده قسمت می شود: عبادت برای خدا و استعانت برای انسان.

ابتدای سوره با (بسم الله) است که ابتدای طلوع صبح رسالت هم همین بود (إقرأ باسم ربك). (۳)

خصوصیت اسم الله آن است که اسم ذات جامع جمیع اسمای حسنی است (و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها). (۴) و معنای آن معبودی است که خلق در او متحیرند و به او پناه می برند، (عن

۱. وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۷، باب اول از ابواب قرائت حدیث ۱ (نماز نیست برای او مگر این که فاتحه

الکتاب را قرائت کند)

۲. وسائل الشیعه باب اول از ابواب قرائت حدیث ۵، جلد ۶، صفحه ۳۸

۳. سوره ء علق، آیهء ۱، (بخوان به نام پروردگارت)

۴. سوره ء اعراف، آیهء ۱۸۰ (برای خداست اسمای حسنی پس خدا را به آنها بخوانید)

علی (علیه السلام): الله معناه المعبود الذی یأله فیہ الخلق ویوله الیه (۱) و کمال معرفتی که برای

بشر نسبت به خالق متعال ممکن است ادراک عجز از معرفت اوست.

(الله) وصف می شود به (رحمن و رحیم) شرح رحمت رحمانیه و رحیمیه در این مختصر نمی گنجد، آنچه باید مورد توجه باشد این است که خداوند کلام خود را با انسان و کلام انسان را با خود به (بسم الله الرحمن الرحیم) شروع کرد، و این جمله آسمانی را طلیعه قول و عمل مسلمانان قرار داد، و شبانه روز در پنج نماز فریضه او را وادار به تکرار این جمله نمود، و به او آموخت که نظام آفرینش بر مدار رحمت می گردد، و کتاب تکوین و تشریح به رحمت شروع می شود. باران رحمت رحمانیه او بر مؤمن و کافر، بر و فاجر می بارد، همچنان که شعاع رحمت رحیمیه او بر هر قلب پاک متابد (کتب ربکم علی نفسه الرحمة). (۲)

دین او دین رحمت و فرستاده او (رحمة للعلمین) (۳) است، و حدود و تعزیراتی هم که در دین هست رحمت است، و این نکته از مراتب امر به معروف و نهی از منکر روشن می شود، که اگر عضوی از پیکر اجتماع از صلاح فرد و جامعه رو برگرداند یا به فساد فرد و نوع رو آورد، اول با ملایمت باید به علاج او کوشید، چنان که موسی بن عمران با آن که دارای نه معجزه بود، و بر طاغوتی مانند فرعون مبعوث شد، خداوند در مقام دعوت به او و برادرش دستور داد که به نرمی با او سخن بگویند، چون مقصود از بعثت سیطره و قدرت نیست، بلکه تذکر و خشیت و هدایت است (فقولا له قولاً لینا لعله یتذکر أویخشی) (۴) و تا علاج

به طبابت ممکن است نشتر به آن عضو نباید زد، و اگر به دارو علاج نشد به وسیله نشتر باید مفاصدی را که در آن عضو رخنه کرده بیرون کشید، و تا میسر است او را حفظ کرد، و اگر به آن وسیله هم اصلاح نشد باید با جدا کردن آن از

۱. بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۲۲۱ (از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده که معنی الله معبودی است که خلق در او متحیر و به او پناهنده می شوند)

۲. سوره انعام، آیه ۵۴ (پروردگار شما رحمت را بر خود نوشته است)

۳. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷ (رحمتی برای جهانیان)

۴. سوره طه، آیه ۴۴ (پس سخن بگویند با او به نرمی، شاید متذکر شود یا بترسد)

بیکر اجتماع حیات جامعه را تأمین کرد.

از این رو نظام تکوین و مقررات دین تفسیر (بسم الله الرحمن الرحيم) است، و هر مسلمانی هم با این تعلیم و تربیت باید پیام آور رحمت بر بندگان خدا باشد. بعد از ابتدا به اسم خداوند، نماز گزار به جملهء (الحمد لله رب العالمین) متوجه می شود که هر حمد و ثنایی برای اوست، چون او رب العالمین است، و هر کمال و جمالی ظهور تربیت اوست، و هنگام گفتن این جمله با دیدن آثار ربوبیت او در وجود خود و جهان از آسمان و زمین و جماد و نبات و حیوان و انسان، ثنا را به او منحصر می کند، و چون آثار تربیت در خسیس ترین موجودات تا اشرف کائنات ظهور رحمت عمومی و خصوصی اوست دوباره می گوید: (الرحمن الرحيم).

و با استغراق در فضل و رحمت، برای این که از عدل خدا غافل نشود می گوید: (ملك يوم الدين) زیرا معصیت خدا هتك حرمت اوست، و عظمت لایتناهی حرمت لایتناهی دارد، و هتك حرمت لایتناهی با هیچ هتك حرمتی قابل قیاس نیست، و نافرمانی آن کس که حق او و نعمت او بر انسان قابل شماره و احصا نیست سزایی به تناسب چنین عملی دارد، و قوت و قدرتی که در هر گناهی صرف می شود محصول جهان است، چون زندگی آدمی به جهان بستگی دارد، و گناهی که انسان می کند خیانت به دست رنج زمین و آسمان است، و حساب و کتاب، روز جزایی را در پیش دارد که خداوند فرمود: (يأيتها الناس اتقوا ربكم إن زلزلة الساعة شيء عظيم - يوم ترونها تذهل كل مرضعة عما أرضعت وتضع كل ذات حمل حملها وترى الناس سكرى و ما هم بسكرى و لكن عذاب الله شديد) (۱) از این رو توجه به (ملك يوم الدين) لرزه بر اندام عارفان می افکند، که امام العارفین وزین العابدین (علیه السلام) به این جمله که می رسید آن قدر تکرار می کرد

۱. سوره ء حج، آیه ۱، ۲ (ای مردم بترسید پروردگار خود را که لرزش قیامت چیزی است بزرگ، روزی که می بینید آن زلزله را که غافل می شود هر مادر شیر دهی از فرزندی که شیر می دهد، و می گذارد هر بارداری بار خود را، و می بینی مردمان را که مستند و حال آن که مست نیستند، و لکن عذاب خداوند شدید است)

که " کاد أن يموت " (۱).

(الرحمن الرحيم) و (ملك يوم الدين) به نماز گزار بال و پر خوف و رجا می دهد، و آدمی را به رحمت و عزت خدا آشنا می کند، و در جمله اول مغفرت و ثواب و در جمله دوم مؤاخذه و عقاب می بیند.

و در این هنگام عظمت الوهیت و ربوبیت و رحمانیت و رحیمیت و فضل و عدل خدا قلب او را تسخیر و از غیبت به خطاب التفات می کند، و با این ادراک که جز او سزاوار پرستش نیست، می گوید: (إياك نعبد) و با توجه به این که عبادت هم به هدایت و حول و قوه اوست می گوید: (وإياك نستعين) در (نعبد) می بیند عبادت از بنده است، و در (نستعين) می بیند به خداست، که (لا حول ولا قوة الا بالله).

در (إياك نعبد) نفی جبر است و در (إياك نستعين) نفی تفویض، و به صیغه جمع می گوید تا خود را جدا از مسلمانان نبیند، و در (إياك نعبد و إياك نستعين) هم کلمهء توحید و هم توحید کلمه را عملی می کند.

آن گاه که وظیفهء عبودیت را انجام داد نوبت به دعا و درخواست بنده از مولا می رسد، و می گوید: (إهدنا الصراط المستقیم) علو همت انسانیت و جلال و اکرام الوهیت اقتضا می کند که از او ارزشمندترین گوهر را بخواهد، و آن گوهر هدایت به صراط مستقیم است که از هر افراط و تفریطی بر کنار است، و خط مستقیم تعدد ندارد، خدا یکی است و راه او هم یکی است، و این خط سیری است که از نقطهء نقص انسان شروع می شود (والله أخرجكم من بطون أمهتكم لا تعلمون شیئا) (۲) و به کمال مطلق منتهی می گردد که " ماذا وجد من ففدك و ما الذی فقد من

وجدك " (۳) و (و أن إلى ربك المنتهی). (۴)

(صراط الذین انعمت علیهم) راه مستقیم راه کسانی است که مورد انعام خدا

۱. بحار الانوار جلد ۴۶، صفحه ۱۰۷ (نزدیک بود که بمیرد)

۲. سوره نحل، آیه ۷۸ (و خدا شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمدانستید)

۳. بحار الانوار، جلد ۹۵، صفحه ۲۲۶ (چه چیز یافته آن کس که تو را ندارد، و چه چیز ندارد آن کس که تو را یافته)

۴. سوره نجم، آیه ۴۲ (و همانا به سوی پروردگار توست انتهای امور)

قرار گرفتند (و من يطع الله والرسول فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن أولئك رفيقا). (۱)

مسلمان از خدای خود، پیوستن به صف انبیا و مرسلین و شهدا و صدیقین را می خواهد، و دوری از آنهایی را که به غضب الهی گرفتار و گمراه شدند درخواست می کند، و این دعا ایجاب می کند به اخلاق انبیا متخلق و از راه و رویه اهل غضب و ضلال اجتناب نماید، و به مقتضای (الله ولی الذین ءامنوا یخرجهم من الظلمت إلى النور) (۲) به ذات قدوسی که (نور السموات والارض) (۳) است متوجه شود، و با چشم دلی روشن به حقیقت ایمان عظمت او را دریابد، و به امثال فرمان (فسبح باسم ربك العظيم) (۴) در مقابل او سر تعظیم فرود آورد و بگوید " سبحان ربی العظیم وبحمده " .

و سر از رکوع بر دارد و برای مقام قرب که در سجود حاصل می شود آماده شود، و به اطاعت خطاب (سبح اسم ربك الاعلی) (۵) به خاک بیفتد، و پیشانی بر خاک بگذارد، و به یاد آورد عنایتی را که از خاک تیره چراغ عقل را در جان او روشن کرده است، و در سر گذاشتن بر خاک (ولقد خلقنا الانسان من سللة من طین) (۶) را ببیند و بگوید: " سبحان ربی الاعلی وبحمده " و در سر داشتن (ثم أنشأناه خلقا آخر فتبارك الله أحسن الخالقین) (۷) و حیات دنیوی خود را ببیند، و بگوید: " الله اکبر " و دوباره به خاک بیفتد، و روزی را که در خاک تیره منزل می کند

به یاد آورد، و بعد از حیات موت را ببیند، و دوباره سر بر دارد و زندگی بعد از مرگ را ببیند، و در دو سجده معنای (منها خلقنکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم

-
۱. سوره ء نساء، آیه ۶۹ (و کسی که اطاعت کند خدا و فرستاده ء او را، پس آنها با کسانی هستند که انعام کرد خدا بر آنان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان، و آنها نیکو رفیقانی هستند)
 ۲. سوره ء بقره، آیه ۲۵۷ (خدا ولی کسانی است که ایمان آوردند، بیرون می آورد آنان را از ظلمات به سوی نور)
 ۳. سوره ء نور، آیه ۳۵
 ۴. سوره ء واقعه، آیه ۷۴ (پس تسبیح کن به اسم پروردگارت که بزرگ است)
 ۵. سوره ء الاعلی، آیه ۱ (تسبیح کن به اسم پروردگارت که بالاتر است)
 ۶. سوره ء مؤمنون، آیه ۱۲ (و همانا آفریدیم انسان را از خلاصه ای از گل)
 ۷. سوره ء مؤمنون، آیه ۱۴ (سپس پدید آوردیم او را آفرینشی دیگر، پس بلند مرتبه است خداوند که بهترین آفرینندگان است)

تارة أخرى) (۱) را بیابد، و به معرفت مراحل وجود خود نایل شود. آنچه گفته شد ذره ای بود از انوار خورشید حکمت و هدایت در نماز، و از اشاره به اسرار سوره که بعد از فاتحه خوانده می شود، و اسرار اذکار و قیام و قعود و قنوت و تسبیحات اربعه و تشهد و تسلیم و آداب نماز به جهت اختصار صرف نظر می شود.

این بود نمونه عبادت در اسلام، و در مقابل عبادت مسیحیان از این قرار است: " و چون عبادت کنید مانند امتهای تکرار باطل مکنید، زیرا ایشان گمان می برند که به سبب زیاد گفتن مستجاب می شوند، پس مثل ایشان مباشید، زیرا که پدر شما حاجات شما را می داند پیش از آن که از او سؤال کنید، پس شما به این طور دعا کنید، ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد، ملکوت تو بیاید، اراده تو چنان که در آسمان است، در زمین نیز کرده شود، نان کفاف ما را امروز به

ما بده، و قرضهای ما را ببخش، چنان که ما نیز قرض داران خود را مبخشیم، و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر ما را رهایی ده زیرا ملکوت و قوت و جلال تا ابد الآباد از آن توست آمین ". (۲)

به بعضی از جهات در این عبادت اشاره می شود:

۱ - " ای پدر ما " اطلاق پدر بر خدا یا حقیقی است یا مجازی، اگر به حقیقت باشد نسبت تولید به خدا، صفت مخلوق را برای او ثابت کردن، و خالق را مخلوق پنداشتن است، و اگر به مجاز باشد تشبیه است، و شباهت خالق به مخلوق، اثبات صفت مخلوق برای خالق است، و چنین عبادتی عبادت مخلوق است نه خالق.

و عبادت در اسلام عبادت خداوندی است که نباید عقول را از معرفت او تعطیل و نه او را به غیر او تشبیه کرد.

۲ - بعد از این ثنا برای خدا، خواسته آنان نان کفاف است، مسیحی در نماز نان

۱. سوره طه، آیه ۵۵ (از آن آفریدیم شما را و در آن بر می گردانیم شما را و از آن بیرون می آوریم شما را بار دیگر)
۲. انجیل متی باب ششم

شکم - که برای تن انسان چون علف برای حیوان است - از خدا می خواهد، و مسلمان هدایت به صراط مستقیم را که نور چشم عقل و مقصد در آن صراط خداست می خواهد، نه از هدایت که کمال انسانیت است گوهری ارزشمندتر، و نه موجودی از خداوند متعال اجل و اعلا است.

۳ - "قرضهای ما را ببخش چنان که ما نیز قرض داران خود را میبخشیم" دروغ معصیت خداست و به معصیت عبادت کردن ممکن نیست، آیا مسیحیان قرض داران خود را می بخشند که با خدای خود این چنین می گویند؟! و از مقایسه با عبادت سایر ملل به جهت اختصار صرف نظر می شود.

ب: زکات:

نماز رابطه انسان با خالق و زکات رابطه انسان با خلق است، و در قرآن مجید در آیات بسیاری زکات قرین نماز قرار داده شده است "عن ابی جعفر و ابی عبد الله (علیهما السلام) قالوا: فرض الله الزکاة مع الصلاة". (۱)

زندگی انسان بالطبع مدنی است، و آنچه به دست آورده از مال و مقام و علم و کمال به وسیله روابط اجتماعی است، و چون جامعه ای که در او زندگی می کند در اندوخته مادی و معنوی او ذی حق است، باید دین خود را به آن ادا نماید، و با عمل کردن به دستورات اسلام در زکات و صدقات دین هر فردی به جامعه ادا می شود.

توسعه زکات و صدقات و انفاقات در اسلام به گونه ای است که اگر عملی شود نیازمندی در جامعه نخواهد بود، و دنیایی آباد و تمدنی مهد امن و امان و مطمئن از سرکشی و طغیان گرسنگان و محتاجان به وجود خواهد آمد.

امام ششم (علیه السلام) فرمود: "إن الله عز وجل فرض للفقراء في مال الأغنياء ما يسعهم، و لو علم أن ذلك لا يسعهم لزادهم انهم لم يؤتوا من قبل فريضة الله عز وجل، و لكن

۱. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۱۳، کتاب الزکاة، ابواب ما تجب فيه الزکاة، باب ۱، حدیث ۸ (خداوند زکات را با نماز واجب کرده است)

اوتوا من منع من منعهم حقهم لا مما فرض الله لهم ولو ان الناس ادوا حقوقهم لكانوا عاشرين بخير". (۱)

و به جهت اهمیت مفسدهء منع مستمندان از حقشان فرمود: (والذين يكتزون الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله فبشرهم به عذاب أليم). (۲)
و به جهت اثر بذل و بخشش در ریشه کن کردن فقر از جامعه و تخلق انسان به سخاوت و کرم و نقشی که در سعادت فرد و جامعه دارد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

مشارك سخی (۳) را امان داد، و به همان سخاوت به اسلام هدایت شد، و روایت شده که خداوند به موسی وحی کرد که سامری را نکش (۴) چون سخاوتمند است. اهمیت رسیدگی به فقرا به حدی است که سیر کردن و پوشانیدن و حفظ آبروی يك خانواده از سؤال افضل از هفتاد حج بیت الله شمرده شده است. (۵)
دایرهء صدقه و احسان به قدری توسعه دارد، که امام پنجم (علیه السلام) فرمود: " ان الله

تبارك و تعالی يحب ابراد الكبد الحری و من سقى كبدا حری من بهيمة وغيرها أظله الله يوم لا ظل الا ظله". (۶)

آدابی در صدقات معین شده است، از آن جمله این است که مستور باشد تا به حیثیت طرف آسیبی نرسد، (۷) و هر چه بزرگ باشد كوچك شمرد، (۸) که هر چه آن

-
۱. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۱۰، کتاب الزکاة، ابواب ما تجب فيه الزکاة، باب ۱، حدیث ۲ (همانا خداوند عز و جل فرض کرده است برای فقرا در مال اغنیا آنچه کفایت کند آنها را، و اگر می دانست که آن اندازه کفایت نمی کند آنها را هر آینه زیاد می کرد، آنچه بر سر فقرا آمده است از ناحیه منع کسانی است که حق آنها را از آنها منع کردند، نه از ناحیه فریضهء خداوند عز و جل، و اگر مردمان حقوق فقرا را ادا کنند، هر آینه معیشت آنها به خیر خواهد بود)
 ۲. سورهء توبه، آیه ۳۴ (آنها که گنجینه می کنند طلا و نقره را و انفاق نمی کنند در راه خدا پس بشارت بده آنها را به عذاب دردناك)
 ۳. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۱۷، کتاب الزکاة، ابواب ماتجب فيه الزکاة، باب ۲ حدیث ۴
 ۴. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۱۷، کتاب الزکاة، ابواب ماتجب فيه الزکاة، باب ۲، حدیث ۶
 ۵. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۱۷، کتاب الزکاة، ابواب صدقه، باب ۲، حدیث ۱
 ۶. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۰۹، کتاب الزکات، ابواب صدقه، باب ۱۹، حدیث ۲، (همانا خداوند تبارك و تعالی دوست دارد خنك کردن جگر سوخته را، و کسی که سیراب کند جگر سوخته ای را از چهار پا و غیر

آن، خداوند

سایه می دهد او را روزی که سایه ای نیست بجز سایه او)

۷. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۵۷، کتاب الزکاة، ابواب الصدقة، باب ۳۹، حدیث ۳.

۸. من لا یحضره الفقیه، جلد ۲، صفحه ۵۷.

صدقه و احسان بزرگ باشد، گیرنده از آن بزرگتر است، (۱) و بر او منت نگذارد،
(۲) بلکه

از او منت بکشد که او وسیله طهارت مال و جان او شده، و قبل از سؤال و در
خواست
به عطا مبادرت ورزد، که امام ششم (علیه السلام) فرمود: " به کسی که بعد از سؤال
عطا کنی

آنچه به او داده ای در برابر آبروی اوست " (۳) و روی خود را از او بپوشاند، (۴)
و از

کسی که به او تصدق می کند التماس دعا کند، (۵) و دستی را که به آن دست
صدقه

می دهد ببوسد، به آن جهت که صدقه را به ظاهر به گیرنده می دهد و در واقع
گیرنده خداست (۶) (الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبة عن عباده و يأخذ الصدقات).
(۷)

و به رفع نیاز نیازمندان تا آن جا عنایت کرد که باب ایثار را گشود و فرمود:
(ویؤثرون علی انفسهم ولو كان بهم خصاصة) (۸) و ایثار را هم به منتهای کمال
رساند که فوق آن تصور نشود و فرمود (ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیمنا
وأسیرا - إنما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا). (۹)
آیین اسلام انفاق و صدقه را منحصر به مال نکرد، بلکه کمک به ضعیف و
راهنمایی نابینا را صدقه قرار داد، و صرف اعتبار و حیثیت را برای رفع نیاز
نیازمندان زکات جاه و مقام قرار داد، و تنها به تأمین حوایج مادی بسنده نکرد،
بلکه فرمود: (ومما رزقناهم ینفقون) (۱۰) و رزق انسان آن چیزی است که قوام
زندگی او از هر جهت به آن است، و از این رو فرمود: " ومما علمناهم یشون ".
(۱۱)

آنچه گفته شد قسمت کمی از حکمت اسلام در زکات و صدقات بود که با

-
۱. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۳۳، کتاب الزکاة، ابواب الصدقة، باب ۲۹.
 ۲. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۵۱، کتاب الزکاة، ابواب الصدقة، باب ۳۷.
 ۳. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۵۶، کتاب الزکاة، ابواب صدقه، باب ۳۹، حدیث ۱.
 ۴. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۵۶، کتاب الزکاة، ابواب الصدقة، باب ۳۹، حدیث ۲.
 ۵. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۲۴، کتاب الزکاة، ابواب الصدقة، باب ۲۵.
 ۶. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۳۳، کتاب الزکاة، ابواب الصدقة، باب ۲۹.
 ۷. سوره توبه، آیه ۱۰۴ (آیا ندانستند که خداوند قبول می کند توبه را از بندگان خود و می گیرد صدقات را)
 ۸. سوره حشر، آیه ۹ (و ایثار می کنند بر خودشان هر چند خود محتاج باشند)

۹. سوره ء انسان، آیهء ۸ و ۹ (و مسخورانند طعام را با دوست داشتن آن طعام به مسکین و یتیم و اسیر، این است و جز این نیست اطعام می کنیم شما را برای خاطر خدا، از شما نه جزا می خواهیم و نه سپاس)
۱۰. سوره ء بقره، آیهء ۳ (و از آنچه روزی کردیم به آنان انفاق می کنند)
۱۱. بحار الانوار، جلد ۲، صفحهء ۱۷ (و از آنچه آموخته ایم به آنان منتشر می کنند)

این دستور مقدس نفوس اغنیا را از کدورت و زنگار بخل و حرص و طمع پاك و اموال آنها را از آلودگی به حقوق فقرا که به منزله خون آنان است پاکیزه کرد، و پیوند طبقه غنی و فقیر را به این وسیله مستحکم نمود، و فاصله بین این دو طبقه را - که بدنه و پیکر جامعه از این دو تشکیل می شود - از میان برد و کدورت را به الفت تبدیل کرد، و به برکت این مقررات و آداب نه تنها حوایج بیچارگان را، بلکه عزت نفس و آبرو و شرافت و کرامت انسانی آنها را تأمین نمود.

آتش حسد فقرا را به آب رحمت انفاقی که غنی از فقیر در آن انفاق منت بکشد، خاموش کرد، و در حصار این زکات و صدقات، اموال اغنیا را که مانند خون در شریان جامعه باید جریان داشته باشد تا نظام اقتصادی امت محفوظ بماند بیمه کرد، که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: " وحصنوا اموالکم بالزکاة ". (۱)

آیا با اجرای چنین برنامه ای از انفاق مال ثروتمندان تا دانش دانشمندان با این کمیت و

کیفیتی که ملاحظه شد، فقر مادی و معنوی در جامعه ریشه کن نخواهد شد؟! این نمونه ای از حکمت نماز و زکات و اثر این دو در سعادت فرد و جامعه بود، بنابراین دینی که برای هر حرکت و سکون و فعل و ترک انسان وظیفه معین کرده است، که مجموعه واجبات و محرمات و مستحبات و مکروهات و مباحات را تشکیل می دهد، و برای مصونیت جان و عرض و مال افراد، حقوق و حدودی معین نموده، آیا مراعات آنها چه مدینه فاضله ای را به وجود خواهد آورد؟

از مطالعه - مثلاً - حقوق حیوانی که انسان از او بار می کشد، روشن می شود که حقوق انسان در این دین چگونه تضمین شده است.

حق مرکبی که انسان بر او سوار می شود این است که: وقتی به منزل رسید - پیش از آن که به غذای خود پردازد - علوفه او را آماده کند، و به هر آبی رسید آب را بر او عرضه کند که مبادا تشنگی بکشد، و تازیانه بر صورت او نزند، و بر پشت او جز در میدان جهاد - هنگامی که ضرورت اقتضا کند - نایستد، و بیشتر از طاقت او بر او بار نکند و از او کار نکشد، و ناسزا به او نگوید، و چهره او را زشت

۱. نهج البلاغه، حکم، شماره ۱۴۶ (در حصار کنید اموالتان را به زکات)

نکنند، و در زمین خشک او را تند، و در علف زار کند و با مدارا براند، و پشت او را مجلس گفتگو قرار ندهد.

و اگر در کنار دریا سفره برای خود پهن کرد، باقی مانده آن را در دریا بریزد که حیوانات دریا از جوار او بی بهره نمانند.

و در زمانی که کسی از وجود جاندارهای ذره بینی خبری نداشت، دستور داد در آب بول نکنند، که برای آب اهلی است.

این قسمت کمی از حقوق و وظایف انسان در مورد حیوان است، که از آن روشن می شود در عدالت اجتماعی و حقوق انسانی برنامه این دین چیست. برنامه این دین آبادی و عمران دنیا و آخرت و سلامت و قوت جسم و جان انسان است (ربنآءاتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة وقنا عذاب النار). (۱) به مقتضای عدل و حکمت و وابستگی دنیا و آخرت و تن و روح به یکدیگر به زندگی مادی و معنوی انسان، به اندازه ارزش هر يك پرداخت و فرمود: (و ابتغ فيما آتاك الله الدار الاخرة ولا تنس نصيبك من الدنيا). (۲)

و به آبادی دنیا و رفاه انسان کمال توجه را داشت، ولی با نظر تبعی نسبت به دنیا و استقلال نسبت به آخرت که مقتضای آفرینش دنیا و آخرت است، و درخواست انسان را از خدا، حسنه دنیا و آخرت قرار داد که در بیان امام (علیه السلام) حسنه

دنیا به وسعت در رزق و معاش و حسن خلق، و حسنه آخرت به رضوان خدا و بهشت تفسیر شده است. به رشد اقتصادی خصوصا به زراعت و تجارت اهمیت داد، و به حکم (و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين) (۳) مؤمن را به غنا و بی نیازی عزیز خواست، و در روایتی از حضرت صادق (علیه السلام) آمده است " و ما في الاعمال شئی

احب الى الله من الزراعة " (۴) و أمير المؤمنين علی (علیه السلام) به غرس و آبیاری نخلستان

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۱ (پروردگارا به ما بده در دنیا حسنه و در آخرت حسنه و حفظ کن ما را از عذاب آتش)

۲. سوره قصص، آیه ۷۷ (و طلب کن در آنچه خدا به تو داده است دار آخرت را، و فراموش مکن بهره خود را از دنیا)

۳. سوره منافقون، آیه ۸ (و برای خداست عزت و برای رسول خدا و برای مؤمنین)

۴. وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۴۲، کتاب تجارت، ابواب مقدمات تجارت، باب ۱۰، حدیث ۳ (و در کارها چیزی

نزد خدا محبوب تر از زراعت نیست)

می پرداخته است.

و در روایتی امام ششم (علیه السلام) به کسی که از بازار کناره گرفت، فرمود: "اغد الی

عزك" (۱) و در روایتی امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: "تعرضوا للتجارات" (۲)

بازار و تجارت اسلام مبتنی است بر کیاست و امانت و عقل و درایت و مراعات احکام تجارت " لا یقعن فی السوق إلا من یعقل الشراء والبیع" (۳)، "الفقه ثم المتجر" (۴)

و در اسلام برای معاملات واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهاتی مقرر شده است، که تفصیل آنها مجال دیگری می طلبد، و به بعضی از مجموع آنها اشاره می شود: ربا و قسم و مدح و ستایش فروشنده از متاعی که می فروشد، و مذمت و نکوهش مشتری نسبت به متاعی که می خرد، و پنهان کردن عیب و تدلیس و غش در هر چه داد و ستد می شود ممنوع است، و سوداگر باید حق بدهد و حق بگیرد، و خیانت نکند، و اگر طرف پشیمان شد معامله را به هم بزند، و اگر گرفتار عسر و تنگدستی شد به او مهلت بدهد، و اگر کسی به او گفت متاعی برای من خریداری کن، از آنچه خود دارد به او ندهد، و اگر گفت متاع مرا به فروش، برای خود نخرد، و اگر ترازو را به دست گرفت کمتر بگیرد و بیشتر بدهد هر چند نیتش آن باشد که به سود خود کم و زیاد نکند، و هر تاجری فاجر است مگر آن کس که در گفتارش صادق است.

و به کسی که می گوید در سودا و معامله با تو به احسان و خوبی رفتار می کنم از او سود نگیرد، خریداران را بدون ملاحظه هیچ رابطه ای به يك نظر ببیند، و متاعی را که نرخ معلوم و معینی دارد بین آن کسی که مமாகسه می کند و چانه

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۱۰، کتاب تجارت، ابواب مقدمات تجارت، باب ۱، حدیث ۲ (صبح کن به عزت خودت)

۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۱۱، کتاب تجارت، ابواب مقدمات تجارت، باب ۱، حدیث ۶ (به تجارتها رو آورید)

۳. وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۳۸۲، کتاب تجارت، ابواب آداب تجارت، باب ۱، حدیث ۳ (در بازار ننشیند البته

مگر کسی که عقل خرید و فروش را داشته باشد)

۴. وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۳۸۱، کتاب تجارت، ابواب آداب تجارت، باب ۱، حدیث ۱

(فقاہت بعد تجارت)

(۱۸۰)

می زند و آن کس که ساکت است به يك نرخ بفروشد، و کتابت و حساب را یاد بگیرد که بی کتاب و حساب سودا نکند، و متاعی را که مردم به آن محتاجند احتکار ننماید، سهل المعامله باشد، به سهولت بخرد و بفروشد، و به سهولت حق مردم را بدهد و حق خود را از مردم بگیرد، و بر بدهکار سخت نگیرد، و بعد از معامله درخواست کم کردن بها نکند، و هنگامی که بانک مؤذن بلند شد از بازار به مسجد بشتابد و به ذکر خدا دل را صفا بخشد و به نماز از عالم طبیعت به ماوراء طبیعت پرواز کند (في بيوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والاصال رجال لاتلهيهم تجرة ولا بيع عن ذكر الله وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة يخافون يوما تتقلب فيه القلوب والابصر). (۱)

هر چند آثار معجزه آسای تعلیم و تربیت اسلام را باید در تمام آیات قرآن و سنت اهل بیت عصمت جستجو کرد ولی به جهت این که هر شعاعی از آفتاب کتاب و سنت کانون نور علم و هدایت است، به آیات آخر سوره فرقان و سه حدیث که آینه سیمای تربیت شدگان این مکتب است اکتفا می شود:

۱ - آیات: (وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا وإذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما - والذين يبيتون لربهم سجدا وقيما - والذين يقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم إن عذابها كان غراما - إنها ساءت مستقرا ومقاما - والذين إذا أنفقوا لم يسرفوا و لم يقتروا و كان بين ذلك قواما - والذين لا يدعون مع الله إلها آخر ولا يقتلون النفس التي حرم الله إلا بالحق ولا يزنون و من يفعل ذلك يلق أثاما - يضعف له العذاب يوم القيمة ويخلد فيه مهانا - إلا من تاب وءامن و عمل عملا صلحا فأولئك يبدل الله سيئاتهم حسنت و كان الله غفورا رحیما - و من تاب و عمل صلحا فانه يتوب إلى الله متابا - والذين لا يشهدون الزور و إذا مروا باللغو مروا كراما - والذين إذا ذكروا بآيات ربهم لم يخروا عليها صما وعميانا - والذين

۱. سوره نور، آیه ۳۶، ۳۷ (در خانه هایی که اذن داده است خدا که بلند شوند و اسم خدا در آنها یاد شود، تسبیح می کند برای خدا در آن خانه ها صبح و شب مردانی که تجارت و خرید و فروشی آنها را از ذکر خدا و به پا داشتن نماز و دادن زکات غافل نمی کند، مترسند از روزی که دگرگون می شود در آن روز دلها و دیده ها)

يقولون ربنا هب لنا من أزوجنا وذريتنا قرّة أعين واجعلنا للمتقين إماما - أولئك يجزون الغرفة بما صبروا ويلقون فيها تحية وسلما - خلدین فیها حسنت مستقرا و مقاما). (۱)

اثر بندگی برای خداوند رحمان که رحمت و اسعء او، بر و فاجر را فرا گرفته، آن است که راه رفتن عباد الرحمن بر زمین - که نشانهء رفتار آنهاست - نه به تکلف است و نه به تجبر.

عباد الرحمن کسانی هستند که در پیشگاه خالق ذلیل و در برابر خلق متواضع و فروتنند، که نه تنها به دیگران آزار و اذیتی ندارند، بلکه اذیت و آزار دیگران را تحمل می کنند، و برای آنها که به جهل و نادانی با آنان سخن می گویند، به جای آن

که مقابله به مثل کنند، نه تنها به حلم و برد باری متعرض آنها نمی شوند، بلکه برای آنها سلامت از مرض جهالت را آرزو می کنند (وإذا خاطبهم الجهلون قالوا سلاما).

کسانی که شعارشان سلام و سلامت برای بیگانگان و مخالفان است، برای آشنایان و موافقان بجز مواسات و ایثار از آنان انتظاری نیست.

این گفتار و رفتار روز آنها است، و اما حالاتشان در شب: به آفاق آسمان چشم مدوزند، و آیات علم و قدرت و حکمت خداوند را در ستاره ها و کهکشانها می بینند، و با تجلی عظمت خداوند در آن آیات شب را به قیام و سجود مگذرانند (بیتون لربهم سجدا وقیما).

و چون با دقت منگردند که میلیونها ستاره سر بر خط فرمانند، و از مدار خود کوچکترین تخلفی ندارند، از ترس انحراف خود از مدار دین و آیین الهی می گویند: (ربنا اصرف عنا عذاب جهنم إن عذابها کان غراما).

و نسبت به اموالشان - که مانند خون مایهء حیات جامعه است - به گونه ای عمل می کنند که از امساک به فشار خون و از اسراف در انفاق به فقر الدم مبتلا نشوند، و از حد اعتدال خارج نمی شوند، که هم به خود برسند و هم به دیگران (والذین

۱. سوره ء فرقان، آیات ۶۳ تا ۷۶

إذا أنفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواما).
 آنان کسانی هستند که دل و زبان را به شرك، و دست را به خون ناحق و دامن
 را به زنا آلوده نمی کنند (والذین لا یدعون مع الله إلها آخر ولا یقتلون النفس
 التي حرم الله إلا بالحق ولا یزنون و من یفعل ذلك یلق أثاما).
 آنان کسانی هستند که از دروغ و باطل بر کنار، و با بزرگواری از لغو و گفتار و
 رفتار بیهوده مگذرند، و چنین افرادی که از حضور در مجلس باطل و ناحق
 امتناع می ورزند و کرامت و بزرگواریشان اجازه نمی دهد که خود را به لغو و عبث
 آلوده کنند، از درخت وجود آنان جز میوه علم و حکمت و امانت و صداقت و
 عدالت چیده نمی شود (والذین لا یشهدون الزور وإذا مروا باللغو مروا کراما).
 آنان کسانی هستند که وقتی به آیات خدا تذکر داده می شوند، کور و کر بر آنها
 نمی افتند، بلکه گوش جان به آیات خدا می دهند، و با چشم تفکر و تدبر در آنها
 منگرند (والذین إذا ذکروا بآیت ربهم لم یخروا علیها صما وعمیانا).
 چنین کسانی حق دارند از خدا پیشوایی پرهیزکاران را درخواست کنند، و
 بگویند: (واجعلنا للمتقین إماما) و در مقابل خویش شدن داری در برابر عوامل
 انحراف فکری و اخلاقی و عملی سزای آنها گرفته ای است که خداوند متعال به
 آنان وعده داده است، که در آن غرفه به بالاترین عطیه الهی نایل می شوند که
 تحیت و سلام خداست (أولئك یجزون الغرفة بما صبروا ویلقون فیها تحية و
 سلما)، (سلم قولاً من رب رحیم). (۱)

۲ - در روایتی از رسول خداست (صلی الله علیه وآله) است که فرمود: ایمان مؤمن
 کامل

نمی شود مگر آن که صد و سه خصلت را فرا گیرد، و از آن خصال چند خصلت
 قریب به مضمون ذکر می شود:
 علم مؤمن کثیر و حلم او عظیم است، تذکر دهنده غافل و معلم جاهل است،
 کسی که او را آزار کند از او آزار نمی بیند، در آنچه که به کار او نمی آید وارد
 نمی شود، کسی را به مصیبت شماتت نمی کند، و کسی را به غیبت یاد نمی کند،

کممک غریب و پدر یتیم است، شادی او در چهره او و حزن و اندوه او در دل اوست، سرکسی را کشف نمی کند، ستر کسی را هتک نمی کند، امین بر امانتها و دور از خیانتهاست، حرکات او ادب و کلام او عجب است، و از امور طالب اعلائی آنها و از اخلاق طالب اسنای آنهاست، قلب او با تقوا و علم او پاکیزه است، هرگاه قدرت پیدا کند عفو می کند، و هرگاه وعده دهد وفا می کند، نه در بغضش غرق و نه در حبش هلاک می شود (حب و بغض او، او را از اعتدال خارج نمی کند) باطل را از دوستش نمی پذیرد، و حق را بر دشمنش رد نمی کند، و نمآموزد مگر برای آن که بداند، و دانا نمی شود مگر برای آن که به کار بیند و عمل کند، اگر با اهل دنیا راه رود زیرک ترین آنان است، و اگر با اهل آخرت راه رود پارساترین آنان است. (۱)

۳ - مدار کمال در کلمات پیشوایان دین بر عقل و علم و ایمان است، و نسبت به هر یک به استفاد قسمتی از یک حدیث از امام چهارم حضرت زین العابدین (علیه السلام) اکتفا می شود که قریب به مضمون آن این است: اگر کسی را دیدید که از سیرت و منطق خود، ترس و عبادت و زهد را نشان می دهد و در حرکات خود خضوع و فروتنی را اظهار می کند، شتاب زده نشوید، فریب او را نخورید، چه بسیار کسانی هستند که از دسترسی به دنیا عاجزند، پس دین را وسیله صید دلها قرار می دهند، ولی اگر متمکن از حرامی شوند در آن فرو می روند، و هرگاه دیدید از حرام هم عفت می ورزد، باز هم مغرور نشوید، چون شهوتها و هوسهای خلق مختلف است، چه بسیاری از مردمان از مال حرام هر چند زیاد باشد رو بر مگردانند ولی در مقابل شهوت دامن، خود را میبازند، و اگر دیدید از آن هم عفت ورزید مغرور نشوید تا ببینید که عقل او چگونه است، چه بسیارند کسانی که همه آنها را ترک کردند، ولی به عقلی متین رجوع نکردند، و افسادشان به جهل از اصلاحشان به عقل بیشتر است، اگر عقلش را هم متین یافتید، باز مغرور نشوید تا ببینید در مبارزه عقل و هوی آیا با هوسش همراه

می شود بر خلاف عقل، یا با عقلش بر خلاف هوی، و محبتش نسبت به ریاستهای باطل چگونه است که در میان مردمان کسانی هستند که تارك دنیا برای دنیایند. (۱)

نتیجه آن که معیار کمال، سخنان فریبنده و اعمال متواضعانه نیست و صرف نظر از شهوت مال و شکم و دامن نیست، بلکه معیار کمال عقلی است که از کدورت جهل تصفیه شده تا مبدأ صلاح و اصلاح شود، و هوایی است که تابع امر و فرمان خدا باشد که هیچ هوسی حتی شهوت جاه و مقام او را نفریبد و از عزت با باطل بگذرد و ذلت با حق را انتخاب کند.

۴ - عنوان بصری که نود و چهار سال از عمرش گذشته بود، و سالها نزد مالك بن انس - امام مذهب مالکی - برای تحصیل علم رفت و آمد می کرد، چون امام ششم (علیه السلام) به مدینه آمد از آن حضرت درخواست کرد که به خدمتش برای

کسب علم بیاید، حضرت فرمود: " من مردی هستم مطلوب - که در طلب من هستند - و با این حال در هر ساعتی از شب و روز به آوردن واذکاری مشغول هستم. "

عنوان غمگین شد و به روضه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفت، و دو رکعت نماز خواند و دعا کرد که قلب آن حضرت به او معطوف شود و از علم او بهره ای ببرد که به راه مستقیم خدا هدایت شود، و غمگین به خانه برگشت، و دلش اسیر محبت آن جناب شد، و برای تحصیل علم به نزد مالك هم نرفت، و جز برای نماز واجب از خانه بیرون نمی آمد.

چون صبرش تمام شد روزی بعد از نماز عصر بر در خانه آن حضرت رفت خادم گفت: چه حاجت داری؟

گفت: حاجت من سلام بر شریف است.

جواب داد: او در مصلاهی خود ایستاده.

عنوان بر در خانه نشست، خادم بیرون آمد، گفت: داخل شو بر برکت خدا.

عنوان گفت: داخل شدم و سلام کردم، جواب سلام داد و فرمود: بنشین، خدا تو را پیامرزد، مدتی سر به زیر انداخت بعد سر بلند کرد از کنیه من پرسید و دعا کرد.

با خود گفتم: اگر در این زیارت و سلام به جز این دعا چیزی نصیبم نشود، همین دعا بسیار است.

بعد سر بلند کرد و فرمود: حاجت تو چیست؟

گفتم: از خدا خواسته ام قلب تو را به من متوجه و از علم تو روزیم کند و امیدوارم دعا به اجابت رسیده باشد.

فرمود: یا ابا عبد الله علم به تعلم نیست، این است و جز این نیست علم نوری است که در قلب آن کس که خدا هدایت او را خواسته واقع می شود، پس اگر مراد تو علم است در خود حقیقت بندگی طلب کن و علم را به استعمال علم و عمل به آن بطلب، و از خدا فهم بخواه تا تو را بفهماند.

گفتم: حقیقت بندگی چیست؟

فرمود: سه چیز است:

آن که بندهء خدا، خود را مالک آنچه خدا به او داده نداند، چون بندگان خدا ملکی ندارند، مال را مال الله می بینند و هر جا که خدا امر کرده آن مال را می گذارند.

و آن که بنده برای خود تدبیری نیندیشد.

و آن که تمام اشتغالش در آن باشد که خدا او را به آن امر و از آن نهی کرده.

پس چون برای خود ملکی ندید، انفاق در آنچه خدا امر کرده که مالش را در

آن انفاق کند آسان می شود، و چون تدبیر خود را به مدبر خود واگذار کرد

مصائب دنیا بر او آسان می شود، و چون به امر و نهی خدا مشغول شد فرصتی

برای مرء و مباحات با مردمان پیدا نمی کند، پس چون خدا بندهء خود را به این سه

امر اکرام کرد، دنیا و شیطان و خلق بر او سهل و آسان می شود، دنیا را برای افزون

طلبی و فخر فروشی طلب نمی کند، و آنچه نزد مردمان است برای عزت و

برتری نمی طلبد، و ایام عمرش را بیهوده از دست نمی دهد.
پس این اول درجهء تقوی است که خداوند تبارک و تعالی فرمود: (تلك الدار
الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض ولا فسادا). (۱)
گفتم: یا ابا عبد الله مرا وصیت کن.

فرمود: تو را به نه چیز وصیت می کنم و آنها وصیت من است برای کسانی که
مرادشان راه به سوی خداست، و از خدا می خواهم که تو را برای عمل به آن
موفق کند:

سه وصیت در ریاضت نفس و سه وصیت در حلم و سه وصیت در علم
است.

اما آن چه در ریاضت است: پرهیز از آن که چیزی را که اشتها نداری بخوری،
که مورث بله و حماقت است، و جز هنگام گرسنگی نخوری، و هرگاه خوردی
حلال بخور و نام خدا را ببر، و حدیث پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) را به یاد
آور که فرمود: آدمی

ظرفی را بدتر از شکم خود پر نکرده، پس اگر چاره نبود ثلث آن برای خوردن و
ثلث آن برای نوشیدن و ثلث آن برای نفس کشیدن باشد.

و اما آن وصیتها که در حلم است: کسی که به تو گفت: اگر یکی بگویی ده تا
می شنوی، تو بگو: اگر ده تا بگویی یکی نخواهی شنید، و کسی که ناسزا به تو
بگوید، پس به او بگو: اگر در آن چه می گویی راستگویی از خدا می خواهم مرا
ببیمرزد، و اگر دروغگویی از خدا می خواهم تو را ببیمرزد، و کسی که به تو وعدهء
فحش می دهد تو به او وعدهء نصیحت بده.

و اما آن وصیتها که در علم است: پس آن چه نمی دانی از دانایان بپرس، و
پرهیز از آن که از آنان به طریق تعنت و تجربه سؤال کنی، و پرهیز از آن که در
آنچه نمی دانی به رأی و گمان خود عمل کنی، و تا آن جا که میسر است به احتیاط
عمل کن، و از فتوا دادن بگریز آن چنان که از شیر می گریزی، و گردنت را پل قرار

۱. سورهء قصص، آیهء ۸۳ (آن خانهء آخرت است قرار می دهیم آن را برای کسانی که اراده نمی کنند
بلندی و فساد را در
زمین)

نده که مردمان بر آن بگذرند.

برخیز که تو را نصیحت کردم و ورد مرا بر من فاسد مکن، که من به خود مشغولم والسلام علی من اتبع الهدی. (۱)

شرح این آیات و روایات در این مختصر نمی گنجد، که فهم هر آیه ای از آن آیات و هر جمله ای از این روایات نیازمند به بحث مفصلی است، و به آنچه بیان شد اکتفا می شود.

در خاتمه توجه به دو نکته لازم است:

۱ - تعبد در دین:

ملاحظه اصول و فروع دین اسلام، و تفکر در عبادات و معاملات، و تأمل در سیاسات این دین در تدبیر نفس و منزل و مدینه، و تدبیر در آداب این دین در مستحبات و مکروهات، مبین حکمت بالغه در این مقررات است، و این امریست طبیعی که درك حکمت تمام احکام بلکه درك تمام حکمت هر حکمی در دینی که برنامهء سعادت انسان در تمام عوالم زندگی اوست میسر نیست، مگر برای کسی که محیط بر آن عوالم و حوایج انسان در آنها و طرق تأمین آن حوایج باشد، و ندانستن حکمت حکمی دلیل عدم حکمت در آن حکم نیست.

و همچنان که کتاب خلقت و تکوین محکمت و متشابهاتی دارد، کتاب تشریح هم محکمت و متشابهاتی دارد، و در اثر وجود متشابهات نباید از محکمت دست برداشت، و همچنین نباید وجود متشابهات را در نظام خلقت و دین عبث و بیهوده پنداشت (والراسخون فی العلم یقولون ءامننا به کل من عند ربنا). (۲)

و باید دانست که حیات دنیوی انسان نسبت به آخرت به منزلهء حیات جنین در رحم است، که در آن جا قوا و اعضایی به او داده می شود، و جنین هر چند

۱. بحار الانوار، جلد ۱، صفحهء ۲۲۴

۲. سوره ء آل عمران، آیهء ۷ (کسانی که در علم رسوخ دارند، می گویند: ایمان آوردیم به او، همهء آنها از نزد پروردگار ماست)

دارای عقل و شعور باشد، ادراك کاربرد و نتیجهء وجود آن اعضا برای او میسر نیست، و هرگز نمی تواند بفهمد که حکمت تشکیلات اسرار آمیز مغز چیست، یا دستگاه بینایی و شنوایی و جهاز تنفس برای او به چه کار می آید، و وقتی به دنیا قدم گذاشت حکمت آنها ظاهر می شود.

همچنین جنین جان انسان در رحم مادر طبیعت به وسیلهء تعلیم و تربیت وحی الهی باید به قوا و اعضایی مجهز شود که ابزار حیات ابدی اوست، و حکمت آن دستورات بعد از قدم گذاشتن به عالم آخرت - که نسبت آن به دنیا، نسبت دنیا به رحم مادر است - روشن می شود.

به این جهت تعبد در احکام دین از ضروریات خلقت انسان است، بلکه از ضروریات کمال انسانی است، چون ارزش عامل به عمل، و ارزش عمل به داعی و محرك عامل بر آن عمل است، و بیان معصوم (علیه السلام) هم راهنمای به این واقعیت

است " انما الاعمال بالنیات ولکل امرئ مانوی " (۱) از این رو اطاعت خدا برای خدا با

چشم پوشیدن از مصلحت و مفسده و نفع و ضرر مقام مقریین است.

۲ - لزوم تقلید از علمای دین برای کسانی که قدرت استنباط ندارند: انسانی که حفظ حیات و سلامت او تابع مقررات و قوانینی است، چاره ندارد برای حفظ سلامت خود یا طیب باشد، و یا به طیب حاذق مورد اعتماد مراجعه کند و به دستور او عمل نماید، و یا جانب احتیاط را بگیرد و از هر چه احتمال می دهد مضر به حال اوست خودداری کند، تا بداند یا از دانا پیرسد.

بلکه تقلید از ضروریات زندگی انسان است، چه عالم باشد و چه جاهل، نیاز جاهل به تقلید در زندگی روزمره اش محتاج به بیان نیست، و نیاز عالم به تقلید به این جهت است که هر دانشمندی دایرهء دانش او به قسمت ناچیزی از احتیاجات او محدود است، مثلا دانشمند در طب در ساختمان خانه اش باید مقلد مهندس و معمار ساختمان باشد، و اگر سوار هواپیما شد مقلد خلبان، و اگر سوار کشتی شد

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱، صفحه ۴۹، ابواب مقدمهء عبادات، باب ۵، حدیث ۱۰ (این است و جز این نیست که اعمال

وابسته به نیت ها است و برای هر کس آن است که نیت کرده است)

پیرو بی چون و چرای ناخدا باشد.
بلکه با انشعاب طب اگر متخصص در عضوی شد، در عضو دیگر باید مقلد
متخصص دیگر باشد، در نتیجه زندگی هیچ فردی بدون تقلید اداره نمی شود.
بنابر این کسی که ایمان به دین دارد و می داند در دین برای او وظایف و
تکالیفی معین شده است، به حکم عقل و فطرت خود ملزم است نسبت به آن
وظایف یکی از سه راه را انتخاب کند: یا تحصیل علم به آنها کند، و یا از عالم به
آنها پیروی نماید، و یا جانب احتیاط را مراعات کند، و در صورتی که نه عالم به
آن وظایف است و نه اهل احتیاط، راه منحصر به پیروی از نظریات عالم و
دانشمند به آن احکام است، و اگر دانشمندان و متخصصان در آن احکام اختلاف
نظر داشتند، از نظر اعلم آنان پیروی کند، همچنان که اگر نظر طبیبان در تشخیص
درد و علاج آن مختلف بود، باید به اعلم آنان رجوع نماید.
و چون دین اسلام دین علم است، و هر عملی - هر چند به واسطه - باید
به علم منتهی شود، تقلید هم که اعتماد و استناد به رأی و نظر عالم و مجتهد
در احکام دین است - چنان که روشن شد - بر مبنای علم و عقل و فطرت است
(ولاتقف ما لیس لك به علم إن السمع والبصر والفؤاد كل أولئك كان عنه مسئولا).
(۱)

۱. سوره ء اسراء، آیه ۳۶ (و پیروی نکن آنچه را که به آن علم نداری همانا گوش و چشم و دل همهء
آنها مسئولند)

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على اشرف الأنبياء والمرسلين محمد وآله
الطيبين الطاهرين لا سيما بقية الله في الأرضين، واللعنة الدائمة على أعدائهم اجمعين.
" احكام تقليد "

مسأله ۱ - اعتقاد انسان به اصول دين اسلام بايد بر پايه علم باشد، و تقليد
- يعنى پيروي از غير بدون حصول علم - در اصول دين باطل است، ولي در غير
اصول دين از احكامى كه قطعى و ضرورى نيست و همچنين موضوعاتى كه محتاج
به استنباط است بايد يا مجتهد باشد كه بتواند وظائف خود را از روى مدارك آنها به
دست آورد، و يا به دستور مجتهدى كه شرايط آن خواهد آمد رفتار نمايد، و يا
احتياط كند، يعنى به گونه اى عمل نمايد كه يقين پيدا كند تكليف را انجام داده،
مثلا

اگر عده اى از مجتهدين عملى را حرام مى دانند وعده ء ديگر مى گويند حرام
نيست،

آن عمل را ترك كند، و اگر عملى را بعضى واجب و بعضى جايز مى دانند به جا
آورد، پس كسانى كه مجتهد نيستند و نمى توانند به احتياط عمل كنند بايد تقليد
نمايند.

مسأله ۲ - تقليد در آنچه در مسألهء قبل گذشت عمل كردن به دستور مجتهد
است، و قول مجتهدى براى مقلد حجت است كه مرد و عاقل و شيعهء دوازده

امامی و حلال زاده و زنده - هر چند به ادراك حیات او در حالی که ممیز باشد - و عادل و بنا بر احتیاط واجب بالغ باشد.

و عادل کسی است که کارهایی را که بر او واجب است به جا آورد و کارهایی که بر او حرام است ترك کند، و نشانهء عدالت این است که در ظاهر شخص خوبی باشد

که اگر از اهل محل یا همسایگان او یا کسانی که با او معاشرت دارند حال او را پرسند خوبی او را تصدیق نمایند.

و مجتهدی که انسان از او تقلید می کند - در صورتی که علم اگر چه اجمالا به اختلاف بین مجتهدین در فتوا نسبت به مسائل محل ابتلاء داشته باشد - باید اعلم باشد، یعنی در فهمیدن حکم خدا و وظایف مقرره به حکم عقل و شرع از تمام مجتهدهای زمان خود بهتر بوده، مگر این که قول غیر اعلم مطابق با احتیاط باشد. مسأله ۳ - مجتهد و اعلم را از چند راه می توان شناخت:

(اول) آن که خود انسان یقین کند، مثل آن که در مرتبه ای از علم باشد که بتواند مجتهد و اعلم را بشناسد.

(دوم) آن که دو نفر عالم عادل که می توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند، مجتهد یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند به شرط آن که دو نفر عالم عادل دیگر با گفتهء آنان مخالفت ننمایند، و اقوی ثبوت اجتهاد و اعلمیت به گفتهء ثقهء خبیر است

در صورتی که ظن بر خلاف گفتهء او نباشد.

(سوم) آن که عده ای از اهل علم که می توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند و از گفتهء آنان اطمینان پیدا شود، مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند. مسأله ۴ - اگر بین دو مجتهد یا بیشتر در فتاوی مورد ابتلا علم به اختلاف باشد - اگر چه اجمالا - در صورتی که بدانند یا حجت شرعی بر تساوی آنان در علم باشد

باید به فتوای کسی که فتوای او مطابق با احتیاط است عمل کند، و چنانچه فتوای یکی از آنان مطابق با احتیاط نباشد - مثل این که یکی فتوا به قصر و دیگری فتوا به تمام بدهد - احتیاط کند به جمع بین آن دو.

و اگر احتیاط ممکن نباشد - مثل این که یکی فتوا به وجوب عملی و دیگری

فتوا به حرمت عملی بدهد - یا مشقت داشته باشد بنا بر احتیاط باید به فتوای کسی که ورع او در فتوا دادن بیشتر است عمل کند، و اگر در این جهت هم متساویند مخیر است.

و همچنین است در غیر این صورت - چه وجود اعلم معلوم ولی معین نباشد و یا وجود اعلم محتمل باشد - اگر احتیاط ممکن بوده و مشقت نداشته باشد. و اگر احتیاط ممکن نباشد یا مشقت داشته باشد، در صورتی که وجود اعلم معلوم ولی معین نباشد، چنانچه احتمال اعلمیت در يك طرف بیشتر باشد باید به فتوای او عمل کند، و اگر مساوی باشد بنا بر احتیاط باید به فتوای او رع در فتوا عمل نماید و اگر در این جهت هم متساویند مخیر است.

و در صورتی که وجود اعلم محتمل باشد بنا بر احتیاط باید به فتوای کسی که گمان دارد یا احتمال می دهد اعلم است یا احتمال اعلمیت در او اقوی است عمل کند، و اگر نه بنا بر احتیاط باید به فتوای او رع در فتوا عمل نماید، و اگر در این جهت

هم متساویند مخیر است.

مسأله ۵ - به دست آوردن فتوای مجتهد چهار راه دارد:

(اول) شنیدن از خود مجتهد.

(دوم) شنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهد را نقل کنند.

(سوم) شنیدن از شخصی که مورد وثوق است و ظن بر خلاف گفته او نیست، یا به گفته او اطمینان دارد.

(چهارم) دیدن در رساله مجتهد در صورتی که انسان به درستی آن رساله اطمینان داشته باشد.

مسأله ۶ - تا انسان یقین نکند که فتوای مجتهد عوض شده است می تواند به

آن عمل نماید، و اگر احتمال دهد که فتوای او عوض شده جستجو لازم نیست.

مسأله ۷ - اگر مجتهد اعلم در مسأله ای فتوا دهد، کسی که وظیفه اش تقلید از اوست نمی تواند در آن مسأله به فتوای مجتهد دیگری عمل کند، ولی اگر فتوا ندهد و بفرماید احتیاط آن است که فلان طور عمل شود - مثلاً بفرماید: احتیاط

آن است که در رکعت سوم و چهارم نماز سه مرتبه بگوید: (سبحان الله والحمد لله ولا إله الا الله والله أكبر) - مقلد باید یا به این احتیاط که احتیاط واجبش گویند عمل کند، یا به فتوای مجتهد دیگری که بعد از او از دیگران اعلم باشد و می گوید يك مرتبه کفایت می کند عمل نماید، و همچنین است اگر مجتهد اعلم بفرماید مسأله محل تأمل یا محل اشکال است.

و در فعل مستحبات و ترك مکروهات ذکر شده در این رساله قصد رجاء شود. مسأله ۸ - اگر مجتهد اعلم بعد از آن که در مسأله فتوا داده یا قبل از فتوا احتیاط کند - مثلاً بفرماید: ظرف نجس را يك مرتبه در آب کر بشویند پاک می شود، اگر چه

احتیاط آن است که سه مرتبه بشویند - مقلد او می تواند عمل به آن احتیاط را که احتیاط مستحب گویند ترك کند.

مسأله ۹ - اگر مجتهدی که وظیفهء انسان تقلید از او بوده از دنیا برود، در صورتی که اعلم بودن مجتهد زنده از میت برایش ثابت شود، در مسائل مورد ابتلایی که علم - اگر چه اجمالاً - به اختلاف بین میت وحی دارد واجب است به حی رجوع کند، و

در صورتی که اعلمیت مجتهد میت برایش ثابت بوده، مادامی که اعلم بودن مجتهد زنده برایش ثابت نشود باید به فتوای مجتهد میت عمل کند، چه در زمان حیات او التزام به عمل به فتوای او داشته یا نداشته باشد، و چه عمل به فتوای او کرده یا نکرده باشد، و چه فتوای او را یاد گرفته یا یاد نگرفته باشد.

مسأله ۱۰ - اگر در مسأله ای وظیفه اش آن بوده که از مجتهد زنده تقلید کند دوباره نمی تواند از مجتهدی که از دنیا رفته تقلید نماید.

مسأله ۱۱ - مسائلی را که انسان معمولاً به آنها مبتلا می شود واجب است یاد بگیرد.

مسأله ۱۲ - اگر برای انسان مسأله ای پیش آید که حکم آن را نمی داند، باید احتیاط کند یا این که با شرایطی که ذکر شد تقلید نماید، ولی چنانچه مخالفت غیر اعلم با اعلم را در مسائل مورد ابتلا بداند - اگر چه اجمالاً - و فتوای اعلم

در دسترس نباشد و تأخیر عمل تا روشن شدن فتوای اعلم و احتیاط ممکن نباشد یا حرجی باشد، می تواند از غیر اعلم تقلید نماید.

مسأله ۱۳ - اگر کسی فتوای مجتهدی را به دیگری بگوید، چنانچه فتوای آن مجتهد عوض شود لازم نیست به او خبر دهد که فتوای آن مجتهد عوض شده، ولی اگر بعد از گفتن فتوا بفهمد اشتباه کرده، در صورتی که مخالفت حکم الزامی لازم بیاید و ممکن باشد باید اشتباه او را بر طرف کند.

مسأله ۱۴ - مکلفی که مدتی اعمال خود را بدون تقلید انجام داده، در صورتی که مطابق با واقع یا فتوای مجتهدی باشد که فعلاً وظیفه اش تقلید از اوست صحیح است.

" احکام طهارت "

آب مطلق و آب مضاف

مسأله ۱۵ - آب یا مطلق است یا مضاف، آب مضاف آبی است که آن را از چیزی بگیرند مثل آب هندوانه و گلاب، یا با چیزی مخلوط باشد مثل آبی که به قدری با گل یا مانند آن مخلوط شود که دیگر به آن آب نگویند، و غیر اینها آب مطلق است، و آن بر پنج قسم است: (اول) آب کر، (دوم) آب قلیل، (سوم) آب جاری، (چهارم) آب باران، (پنجم) آب چاه.

۱ - آب کر

مسأله ۱۶ - آب کر مقدار آبی است که اگر در ظرفی که درازا و پهنا و گودی آن هر

يك سه وجب است بریزند، آن ظرف را پر کند.

مسأله ۱۷ - اگر عین نجس مانند بول و خون یا چیزی که نجس شده است مانند لباس نجس به آب کر برسد، چنانچه به واسطه نجاست بو یا رنگ یا مزه آب تغییر

کند نجس می شود، و اگر تغییر نکند نجس نمی شود.

مسأله ۱۸ - اگر بو یا رنگ یا مزه آب کر به واسطه غیر نجاست تغییر کند، نجس

نمی شود.

مسأله ۱۹ - اگر عین نجس مانند خون به آبی که بیشتر از کر است برسد و بو یا رنگ یا مزه قسمتی از آن را تغییر دهد، چنانچه مقداری که تغییر نکرده کمتر از کر

باشد تمام آب نجس می شود، و اگر به اندازه کر یا بیشتر باشد مقداری که بو یا

رنگ یا مزه آن تغییر کرده نجس است.

مسئله ۲۰ - آب فواره اگر متصل به کر باشد آب نجس را پاک می کند، ولی اگر قطره قطره روی آب نجس بریزد آن را پاک نمی کند، مگر آن که چیزی روی فواره بگیرند تا آب آن قبل از قطره قطره شدن به آب نجس متصل شود، و بنابر احتیاط مستحب باید آب فواره با آن آب نجس مخلوط گردد.

مسئله ۲۱ - اگر چیز نجس را زیر شیری که متصل به کر است بشویند، آبی که از آن چیز می ریزد اگر متصل به مخزنی باشد که آب آن کمتر از کر نباشد، چنانچه بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده باشد پاک است.

مسئله ۲۲ - اگر مقداری از آب کر یخ ببندد و باقی آن به قدر کر نباشد، چنانچه نجاست به آن برسد نجس می شود، و هر مقدار از یخ هم آب شود نجس است.

مسئله ۲۳ - آبی که به اندازه آن کر بوده، اگر انسان شك کند از کر کمتر شده یا نه مثل آب کر است، یعنی نجاست را پاک می کند و اگر نجاستی هم به آن برسد نجس نمی شود، و آبی که کمتر از کر بوده اگر انسان شك کند به مقدار کر شده یا نه حکم آب کمتر از کر را دارد.

مسئله ۲۴ - کر بودن آب به چند راه ثابت می شود:

(اول) آن که انسان یقین یا اطمینان پیدا کند.

(دوم) آن که دو مرد عادل خبر دهند.

(سوم) آن که کسی که مورد وثوق است وظن بر خلاف گفته او نباشد خبر دهد.

(چهارم) به قول کسی که آب در اختیار اوست در صورتی که متهم به کذب نباشد.

۲ - آب قلیل

مسئله ۲۵ - آب قلیل آبی است که از زمین نجوشد و از کر کمتر باشد.

مسئله ۲۶ - اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد یا چیز نجس به آن برسد نجس

می شود، ولی اگر با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به آن چیز می رسد نجس است، و مقداری که به آن نرسیده پاك است.

مسأله ۲۷ - آب قلیلی که برای بر طرف کردن عین نجاست روی چیز نجس ریخته شود و از آن جدا گردد نجس است، و بنابر احتیاط واجب از آب قلیلی که بعد

از بر طرف شدن عین نجاست برای آب کشیدن چیز نجس روی آن مریزند و از آن جدا می شود، اجتناب کنند.

مسأله ۲۸ - آبی که با آن مخرج بول و غائط را بشویند با پنج شرط چیز پاکی را که با آن ملاقات کند نجس نمی کند:

(اول) آن که بو یا رنگ یا مزه اش به واسطه نجاست تغییر نکرده باشد.

(دوم) نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد.

(سوم) نجاست دیگری مثل خون با بول یا غائط بیرون نیامده باشد.

(چهارم) بنابر احتیاط ذره های غائط در آن آب پیدا نباشد.

(پنجم) بیشتر از مقدار معمول نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد.

۳ - آب جاری

آب جاری آبی است که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد، مانند آب چشمه و قنات.

مسأله ۲۹ - آب جاری اگر چه کمتر از کر باشد، چنانچه نجاست به آن برسد تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاك است.

مسأله ۳۰ - اگر نجاستی به آب جاری برسد، مقداری از آن که بو یا رنگ یا مزه اش به واسطه نجاست تغییر کرده نجس است، و طرفی که متصل به چشمه است اگر چه کمتر از کر باشد پاك است، و آب های طرف دیگر نهر اگر به اندازه آن کر یا

به واسطه آبی که تغییر نکرده به آب طرف چشمه متصل باشد پاك، و اگر نه نجس است.

مسأله ۳۱ - آب چشمه ای که جاری نیست ولی طوری است که اگر از آن

بردارند باز مسحود، حکم آب جاری را دارد، یعنی اگر نجاست به آن برسد تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاك است.

مسأله ۳۲ - آبی که کنار نهر ایستاده و متصل به آب جاری است در صورتی که به ملاقات نجس بو یا رنگ یا مزه اش تغییر نکند، نجس نمی شود.

مسأله ۳۳ - چشمه ای که مثلا در زمستان مسحود و در تابستان از جوشش می افتد فقط وقتی که مسحود حکم آب جاری را دارد.

مسأله ۳۴ - آب حوضچه حمام اگر چه کمتر از کر باشد، چنانچه به خزینه ای که آب آن به اندازه آن کر است متصل باشد مثل آب جاری است.

مسأله ۳۵ - آب لوله های حمام و عمارات که از شیرها و دوشها می ریزد، اگر متصل به مخزنی باشد که آب آن کمتر از کر نباشد حکم آب جاری را دارد.

مسأله ۳۶ - آبی که روی زمین جریان دارد ولی از زمین نمسحود، چنانچه کمتر از کر باشد و نجاست به آن برسد نجس می شود، اما اگر با فشار جاری باشد و نجاست به پایین آن برسد طرف بالای آن نجس نمی شود.

۴ - آب باران

مسأله ۳۷ - اگر به چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست يك مرتبه باران بیارد، جایی که باران به آن برسد پاك می شود، و در فرش و لباس و مانند اینها فشار لازم نیست، ولی باریدن دو سه قطره فایده ندارد، بلکه باید طوری باشد که بگویند باران می آید، و بنابر احتیاط واجب به اندازه ای باشد که اگر در زمین سخت بیارد جریان داشته باشد.

مسأله ۳۸ - اگر باران بر عین نجس بیارد و به جای دیگر ترشح کند، چنانچه عین نجاست همراه آن نباشد و بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده باشد

پاك است، پس اگر باران بر خون بیارد و ترشح کند، چنانچه ذره ای خون در آن باشد، یا آن که بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر کرده باشد نجس می باشد.

مسأله ۳۹ - اگر بر سقف عمارت یا روی بام آن عین نجاست باشد، تا وقتی که باران بر بام می بارد آبی که به چیز نجس رسیده و از سقف یا ناودان می ریزد پاك است، ولی بعد از قطع شدن باران اگر معلوم باشد آبی که می ریزد به چیز نجس رسیده است، نجس می باشد.

مسأله ۴۰ - زمین نجسی که باران بر آن بیارد پاك می شود، و اگر باران بر زمین جاری شود و در حال باریدن به جای نجسی که زیر سقف است برسد، آن را نیز پاك

می کند.

مسأله ۴۱ - خاك نجسی که آب باران به وصف اطلاق به اجزای آن برسد پاك می شود، هر چند به واسطهء باران گل شود.

مسأله ۴۲ - هرگاه آب باران در جایی جمع شود اگر چه کمتر از کر باشد، چنانچه موقعی که باران می آید چیز نجسی را در آن بشویند و آب به واسطهء نجاست بو یا رنگ یا مزه اش تغییر نکند، آن چیز نجس پاك می شود.

مسأله ۴۳ - اگر بر فرش پاکی که روی زمین نجس است باران بیارد و باران به زمین نجس برسد، فرش نجس نمی شود و زمین هم پاك می گردد.

مسأله ۴۴ - اگر آب باران در گودالی جمع شود و کمتر از کر باشد، چنانچه بعد از

ایستادن باران نجاستی به آن برسد نجس می شود.

۵ - آب چاه

مسأله ۴۵ - آب چاهی که از زمین مسحوشد اگر چه کمتر از کر باشد، چنانچه نجاست به آن برسد، تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن به واسطهء نجاست تغییر نکرده

پاك است، ولی مستحب است پس از رسیدن بعضی از نجاستها، مقداری که در کتابهای مفصل گفته شده از آب آن بکشند.

مسأله ۴۶ - اگر نجاستی در چاه بریزد و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر دهد، چنانچه تغییر آب چاه از بین برود پاك می شود، و احتیاط مستحب این است که با آبی که از چاه مسحوشد مخلوط گردد.

احکام آبها

مسئله ۴۷ - آب مضاف که معنای آن در مسئلهء " ۱۵ " گذشت، چیز نجس را پاک نمی کند و وضو و غسل هم با آن باطل است.

مسئله ۴۸ - آب مضاف چه قلیل و چه کثیر به ملاقات نجس، نجس می شود، هر چند عموم حکم نسبت به بعضی از مراتب کثرت محل اشکال است، ولی چنانچه با فشار با نجس ملاقات کند مقداری که به چیز نجس رسیده نجس است، و مقداری

که نرسیده پاک می باشد، مثلاً اگر گلاب را از گلابدان روی دست نجس بریزند، آنچه

به دست رسیده نجس و آنچه به دست نرسیده پاک است.

مسئله ۴۹ - اگر آب مضاف نجس طوری با آب کر یا جاری مخلوط شود که دیگر آب مضاف به آن نگویند پاک می شود.

مسئله ۵۰ - آبی که مطلق بوده و معلوم نیست به حد مضاف شدن رسیده یا نه،

مثل آب مطلق است، یعنی چیز نجس را پاک می کند و وضو و غسل هم با آن

صحیح است، و آبی که مضاف بوده و معلوم نیست مطلق شده یا نه، مثل آب

مضاف است، یعنی چیز نجس را پاک نمی کند و وضو و غسل هم با آن باطل است.

مسئله ۵۱ - آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف و معلوم نیست که قبلاً

مطلق بوده یا مضاف، نجاست را پاک نمی کند و وضو و غسل هم با آن باطل است،

ولی اگر به اندازهء کر یا بیشتر باشد چنانچه نجاستی به آن برسد محکوم به طهارت است.

مسئله ۵۲ - آبی که عین نجاست مثل خون یا بول به آن برسد و بو یا رنگ یا مزهء

آن را تغییر دهد، اگر چه کر یا جاری باشد نجس می شود، ولی اگر بو یا رنگ یا

مزهء

آب به واسطهء نجاستی که بیرون آن است عوض شود - مثل آن که مرداری که

پهلوی

آب است بوی آن را تغییر دهد - نجس نمی شود.

مسئله ۵۳ - آبی که عین نجاست مثل خون یا بول در آن ریخته و بو یا رنگ یا

مزه ء آن را تغییر داده، چنانچه به کر یا جاری متصل شود، یا باران بر آن ببارد، یا باد باران را در آن بریزد، یا آب باران از ناودان هنگام باریدن در آن جاری شود و تغییر آن از بین برود، پاك می شود، و بنابر احتیاط مستحب آب باران یا کر یا جاری با آن مخلوط گردد.

مسأله ۵۴ - اگر چیز نجسی را در کر یا جاری تطهیر نمایند، در شستنی که با آن پاك می گردد آبی که بعد از بیرون آوردن از آن می ریزد پاك است.

مسأله ۵۵ - آبی که پاك بوده و معلوم نیست نجس شده یا نه پاك است، و آبی که نجس بوده و معلوم نیست پاك شده یا نه نجس است.

مسأله ۵۶ - نیم خورده ء سگ و خوک و کافر غیر کتابی نجس و خوردن آن حرام است، و نیم خورده ء حیوانات حرام گوشت پاك و خوردن آن در غیر گربه مکروه است.

احکام تخلی

مسأله ۵۷ - واجب است مکلف وقت تخلی و مواقع دیگر عورت خود را از کسانی که ممیز خوب و بد هستند بپوشاند اگر چه با او محرم باشند، چه مکلف باشند و چه غیر مکلف، ولی زن و شوهر و کسانی که در حکم آنها هستند - مثل کنیز

و مالکش - لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

مسأله ۵۸ - لازم نیست با چیز مخصوصی عورت خود را بپوشاند، و اگر مثلاً با دست هم آن را بپوشاند کافیست.

مسأله ۵۹ - موقع تخلی باید طرف جلوی بدن یعنی شکم و سینه رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

مسأله ۶۰ - اگر موقع تخلی طرف جلوی بدن کسی رو به قبله یا پشت به قبله باشد و عورت خود را از قبله بگرداند کفایت نمی کند، و اگر جلوی بدن او رو به قبله

یا پشت به قبله نباشد، احتیاط واجب آن است که عورت را رو به قبله یا پشت به قبله ننماید.

مسأله ۶۱ - احتیاط مستحب آن است که طرف جلوی بدن در موقع استبراء - که احکام آن خواهد آمد - و موقع تطهیر مخرج بول و غائط، رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

مسأله ۶۲ - اگر امر دایر شود بین این که کسی که بر عورت نامحرم است عورت او را ببیند یا استقبال و یا استدبار قبله کند ستر عورت واجب است، و احتیاط واجب در این صورت این است که پشت به قبله بنشیند، و همچنین است اگر از راه دیگر ناچار شود که رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند.

مسأله ۶۳ - احتیاط مستحب آن است که بچه را در وقت تخلی رو به قبله یا پشت به قبله نشانند.

مسأله ۶۴ - در چهار جا تخلی حرام است:

(اول) در کوچه های بن بست در صورتی که صاحبانش اجازه نداده باشند.

(دوم) در ملك کسی که اجازه ٔ تخلی نداده است.

(سوم) در جایی که برای عده ٔ مخصوصی وقف شده است، مثل بعضی از مدرسه ها.

(چهارم) در جایی که موجب هتك حرمت مؤمن یا یکی از مقدسات دین یا مذهب باشد.

مسأله ۶۵ - در سه صورت مخرج غائط فقط با آب پاك می شود:

(اول) آن که با غائط نجاست دیگری مثل خون بیرون آمده باشد.

(دوم) آن که نجاستی از خارج به مخرج غائط رسیده باشد.

(سوم) آن که اطراف مخرج بیشتر از مقدار معمول آلوده شده باشد.

و در غیر این سه صورت می توان مخرج را با آب شست و یا به دستوری که خواهد آمد با پارچه و سنگ و مانند اینها پاك کرد، اگر چه شستن با آب بهتر است.

مسأله ۶۶ - مخرج بول با غیر آب پاك نمی شود، و در کر و جاری يك مرتبه

شستن کافیهست، ولی با آب قلیل بنابر احتیاط واجب باید دو مرتبه شست - و در

غیر مخرج طبیعی اقوی تعدد است - و بهتر آن است که سه مرتبه شسته شود.
مسئله ۶۷ - اگر مخرج غائط را با آب بشویند، باید چیزی از غائط در آن نماند، ولی باقی ماندن رنگ و بوی آن مانعی ندارد، و اگر دفعه اول طوری شسته شود که ذره ای از غائط در آن نماند، دوباره شستن لازم نیست.
مسئله ۶۸ - با سنگ و کلوخ و پارچه و مانند اینها اگر خشک و پاک باشند، می شود مخرج غائط را تطهیر کرد، و چنانچه رطوبت کمی داشته باشند که به مخرج نرسد اشکال ندارد.

مسئله ۶۹ - احتیاط مستحب آن است که سنگ یا کلوخ یا پارچه ای که غائط را با آن بر طرف می کنند، سه قطعه باشد، و به کمتر از آن اگر مخرج کاملاً پاکیزه شود می توان اکتفا کرد، و اگر با سه قطعه پاکیزه نشود باید اضافه نماید تا مخرج کاملاً پاکیزه شود، ولی باقی ماندن اثری که عاده در مسح به سنگ و مانند آن زایل نمی شود، اشکال ندارد.

مسئله ۷۰ - پاک کردن مخرج غائط با چیزهایی که احترام آنها لازم است - مانند کاغذی که بر آن اسم خدا و پیغمبران و ائمهء معصومین (علیهم السلام) و غیر اینها از آنچه که

واجب الاحترام در شریعت است - حرام است، ولی اگر کسی به آنها استنجاء کند طهارت حاصل می شود.

و حصول طهارت در استنجاء با استخوان و سرگین محل اشکال است.

مسئله ۷۱ - اگر شك کند که مخرج را تطهیر کرده یا نه، واجب است تطهیر نماید، اگر چه همیشه بعد از بول یا غائط فوراً تطهیر می کرده است.

مسئله ۷۲ - اگر بعد از نماز شك کند که قبل از نماز مخرج را تطهیر کرده یا نه، در

صورتی که علم نداشته باشد که قبل از نماز غفلت از تطهیر داشته نمازی که خوانده صحیح است، ولی مخرج محکوم به نجاست است.

استبراء

مسئله ۷۳ - استبراء عملی است که مردها بعد از بیرون آمدن بول انجام

می دهند، برای آن که رطوبتی که بعد از مجری خارج می شود محکوم به بول نباشد،

و آن دارای اقسامی است، و بهترین آنها این است که بعد از قطع شدن بول، سه دفعه با انگشت میانه دست چپ از مخرج غائط تا بیخ آلت بکشند و بعد انگشت شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه گاه بکشند

و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

مسأله ۷۴ - آبی که گاهی بعد از ملاحظه و بازی کردن از انسان خارج می شود پاك است، و همچنین است آبی که گاهی بعد از منی بیرون می آید اگر منی به آن نرسیده

باشد، و نیز آبی که گاهی بعد از بول بیرون می آید اگر بول به آن نرسیده باشد. و چنانچه انسان بعد از بول استبراء کند و بعد آبی از او خارج شود و شك کند که بول است یا آب دیگری غیر از منی، آن آب پاك می باشد.

مسأله ۷۵ - اگر انسان شك کند که استبراء کرده یا نه، و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاك است یا نه، نجس می باشد، و چنانچه وضو گرفته باشد باطل می شود، ولی اگر شك کند که استبرائی که کرده درست بوده یا نه، و رطوبتی از او بیرون آید

که نداند پاك است یا نه، آن رطوبت پاك می باشد و وضو را هم باطل نمی کند.

مسأله ۷۶ - کسی که استبراء نکرده است اگر به واسطه آن که مدتی از بول کردن او گذشته، یقین یا اطمینان کند که بول در مجری نمانده است و رطوبتی ببیند و شك کند که پاك است یا نه، آن رطوبت پاك می باشد و وضو را هم باطل نمی کند.

مسأله ۷۷ - اگر انسان بعد از بول استبراء کند و وضو بگیرد، چنانچه بعد از وضو رطوبتی ببیند که بداند یا بول است یا منی، باید احتیاط کرده غسل کند و وضو هم بگیرد، ولی اگر وضو نگرفته باشد گرفتن وضو کافیهست.

مسأله ۷۸ - برای زن استبراء از بول نیست، و اگر رطوبتی ببیند و شك کند که بول است یا نه، پاك می باشد و وضو و غسل او را هم باطل نمی کند.

مستحبات و مکروهات تخلی

مسأله ۷۹ - مستحب است در موقع تخلی جایی بنشیند که کسی او را نبیند، و موقع وارد شدن به مکان تخلی اول پای چپ و موقع بیرون آمدن اول پای راست را بگذارد، و همچنین مستحب است در حال تخلی سر را بپوشاند و تقنع نماید، و سنگینی بدن را بر پای چپ بیندازد.

مسأله ۸۰ - نشستن روبروی خورشید و ماه در موقع تخلی مکروه است، ولی اگر عورت خود را به وسیله ای بپوشاند مکروه نیست، و همچنین در موقع تخلی نشستن روبروی باد و در جاده و خیابان و کوچه و درب خانه و زیر درختی که میوه می دهد، و چیز خوردن و توقف زیاد و تطهیر کردن با دست راست مکروه می باشد،

و همچنین است حرف زدن در حال تخلی، ولی اگر ناچار باشد کراهت ندارد، و همچنین اگر ذکر خدا بگوید که در هر حال مستحب است.

مسأله ۸۱ - ایستاده بول کردن و بول کردن در زمین سخت و سوراخ جانوران و در آب - خصوصاً آب ایستاده - مکروه است.

مسأله ۸۲ - خودداری کردن از بول و غائط مکروه است، و اگر برای بدن ضرر کلی داشته باشد حرام است.

مسأله ۸۳ - مستحب است انسان پیش از نماز و پیش از خواب و پیش از جماع و بعد از بیرون آمدن منی بول کند.

نجاسات

مسأله ۸۴ - نجاسات ده چیز است: (اول) بول، (دوم) غائط،

(سوم) منی، (چهارم) مردار، (پنجم) خون، (ششم) سگ، (هفتم) خوک،

(هشتم) کافر، (نهم) شراب، (دهم) فقاغ.

۱ - ۲ - بول و غائط

مسأله ۸۵ - بول و غائط انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد - یعنی اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند - نجس است، و غائط حیوان حرام گوشتی که خون آن جستن نمی کند مثل ماهی حرام گوشت و همچنین فضلهء حیوانات کوچک مثل پشه و مگس که گوشت ندارند پاک است، و بنا بر احتیاط مستحب از بول حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد اجتناب شود.

مسأله ۸۶ - بول و فضلهء پرندگان حرام گوشت پاک است، ولی احوط اجتناب است.

مسأله ۸۷ - بول و غائط حیوان نجاستخوار و حیوان چهارپایی که انسان با او نزدیکی نموده، و بول و غائط بزغاله ای که شیر خوک خورده نجس است - به تفصیلی که خواهد آمد - و همچنین بنا بر احتیاط واجب بچه گوسفندی که شیر خوک خورده است.

۳ - منی

مسأله ۸۸ - منی انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد نجس است، و همچنین بنا بر احتیاط واجب منی حیوان حلال گوشتی که خون جهنده دارد.

۴ - مردار

مسأله ۸۹ - مردار انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد نجس است، چه خودش مرده باشد یا کشتن آن به دستوری که در شرع معین شده نباشد، و ماهی چون خون جهنده ندارد اگر چه در آب بمیرد پاک است.

مسأله ۹۰ - چیزهایی که روح ندارند از مرداری که زنده ء آن نجس العین نیست، مانند پشم و مو و کرک پاک است.

مسأله ۹۱ - اگر از بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد در حالی که زنده

است گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد جدا کنند، نجس است.
مسئله ۹۲ - اگر پوستهای مختصر لب و جاهای دیگر بدن را بکنند پاک است.
مسئله ۹۳ - تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون می آید، اگر پوست روی آن سفت شده باشد پاک است، ولی ظاهر آن را از جهت ملاقات با میته باید آب کشید، و اگر پوست روی آن سفت نشده باشد نجاست آن محل اشکال است.
مسئله ۹۴ - اگر بره و بزغاله پیش از آن که علفخوار شوند بمیرند، پنیر مایه ای که در شیردان آنها می باشد پاک است، ولی ظاهر آن را بنابر احتیاط باید آب کشید.
مسئله ۹۵ - دواجات روان و عطر و روغن و واکس و صابون که از ممالک کفر می آورند، اگر انسان یقین به نجاست آنها نداشته باشد پاک است.
مسئله ۹۶ - گوشت و پیه و چرمی که از بازار مسلمین گرفته شود پاک است، و همچنین اگر در دست مسلمانی باشد که با آن معامله مذکی کند، مگر این که آن مسلمان از کافر گرفته و تحقیق نکرده باشد که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه.

۵ - خون

مسئله ۹۷ - خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد - یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند - نجس است، بنابراین خون حیوانی که خون جهنده ندارد - مانند ماهی و پشه - پاک است.
مسئله ۹۸ - اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که در شرع معین شده بکشند و خون آن به مقدار معمول بیرون آید، خونی که در بدنش می ماند پاک است، ولی اگر به علت نفس کشیدن یا به واسطه این که سر حیوان در جای بلند باشد، خون به

بدن حیوان برگردد، آن خون نجس است.

مسئله ۹۹ - خونی که در زرده ء تخم مرغ پیدا می شود خوردن آن حرام و بنا بر احتیاط محکوم به نجاست است.

مسئله ۱۰۰ - خونی که گاهی موقع دوشیدن شیر دیده می شود نجس است و شیر

را نجس می کند.

مسأله ۱۰۱ - خونی که از دهان مثلا از لای دندان ها می آید اگر به واسطهء مخلوط

شدن با آب دهان از بین برود، اجتناب از آب دهان لازم نیست، و اگر از بین نرود و آب از دهان بیرون بیاید اجتناب از آن لازم است.

مسأله ۱۰۲ - خونی که به واسطهء کوبیده شدن زیر ناخن یا زیر پوست ممیرد، اگر طوری شود که دیگر به آن خون نگویند پاك، و اگر به آن خون بگویند نجس است، و

چنانچه پوست پاره شود و چیزی با آن ملاقات کند آن چیز نجس می شود، و در این

صورت اگر بیرون آوردن خون و تطهیر محل جهت وضو یا غسل حرجی باشد، باید تیمم نماید.

مسأله ۱۰۳ - اگر انسان نداند که خون زیر پوست مرده یا گوشت به واسطهء کوبیده

شدن به آن حالت در آمده، پاك است.

مسأله ۱۰۴ - اگر موقع جوشیدن غذا ذره ای خون در آن بیفتد تمام غذا و ظرف آن نجس می شود، و جوشیدن و حرارت و آتش پاك کننده نیست.

مسأله ۱۰۵ - زردابه ای که در حال بهبودی زخم در اطراف آن پیدا می شود، اگر معلوم نباشد که با خون مخلوط است، پاك می باشد.

۶ - ۷ - سگ و خوك

مسأله ۱۰۶ - سگ و خوكی که در خشکی زندگی می کنند - حتی مو و استخوان و

ناخن و رطوبتهای آنها - نجس است، ولی سگ و خوك دریایی پاك است.

۸ - کافر

مسأله ۱۰۷ - کافر یعنی کسی که منکر خدا یا رسالت حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله و سلم) یا معاد است، یا شاك در خدا و رسول است، یا

برای خدا شريك قرار

می دهد یا در وحدانیت خدا شك دارد نجس است، و همچنین است خوارج - یعنی کسانی که بر امام معصوم (قدس سره) خروج کنند - و غلات - یعنی آنهایی که قائل به

خدایی یکی از ائمه (علیهم السلام) می باشند یا بگویند خدا در او حلول کرده است -

(۲۰۹)

و نواصب - یعنی کسانی که دشمن یکی از ائمه (علیهم السلام) یا حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام)

باشند - و کسی که یکی از ضروریات دین را - مثل نماز و روزه - با علم به این که

ضروری دین است منکر شود، و اما اهل کتاب - یعنی یهود و نصاری - اقوی طهارت

آنها است هر چند احوط اجتناب است.

مسأله ۱۰۸ - تمام بدن کافر حتی مو و ناخن و رطوبتهای او نجس است.

مسأله ۱۰۹ - اگر پدر و مادر و جد و جدۀ بچهء نابالغ کافر باشند آن بچه هم نجس

است، مگر در صورتی که ممیز و مظهر اسلام باشد، و اگر یکی از اینها مسلمان باشد

بچه پاك است مگر در صورتی که ممیز و مظهر کفر باشد.

مسأله ۱۱۰ - کسی که معلوم نیست مسلمان است یا نه محکوم به طهارت است، ولی احکام دیگر مسلمان را ندارد، مثلاً نمی تواند زن مسلمان بگیرد و نباید در

قبرستان مسلمانان دفن شود.

مسأله ۱۱۱ - شخصی که به یکی از چهارده معصوم (علیهم السلام) از روی دشمنی دشنام

دهد نجس است.

۹ - شراب

مسأله ۱۱۲ - شراب و نبيذ مسکر نجس است، و در غیر این دو از مسکرات مایع بجز فقاع - که حکم آن خواهد آمد - احتیاط مستحب اجتناب است، و اگر مثل بنگ

و حشیش روان نباشد پاك است اگر چه چیزی در آن بریزند که روان شود.

مسأله ۱۱۳ - الکل صنعتی که برای رنگ کردن در و پنجره و میز و صندلی و مصارف دیگر به کار می برند، تمام اقسامش پاك است.

مسأله ۱۱۴ - اگر انگور یا آب انگور به واسطهء پختن جوش بیاید، پاك ولی خوردن آن حرام است، و اگر به غیر آتش جوش بیاید خوردن آن حرام و بنابر احتیاط نجس است.

مسأله ۱۱۵ - خرما و مویز و کشمش و آب آنها اگر چه جوش بیایند پاك و خوردن آنها حلال است.

(۲۱۰)

۱۰ - فقاع

مسأله ۱۱۶ - فقاع که از جو گرفته می شود و به آن آبجو می گویند نجس است، ولی آبی که به دستور طبیب از جو می گیرند و به آن (ماء الشعیر) می گویند پاك می باشد.

مسأله ۱۱۷ - عرق جنب از حرام پاك است، و بنا بر احتیاط واجب نماز با آن نخوانند، و نزدیکی با زن خود در حال حیض حکم جنابت از حرام را دارد.
مسأله ۱۱۸ - اگر انسان در اوقاتی که نزدیکی با زن حرام است - مثلا در روز ماه رمضان - با زن خود نزدیکی کند، عرق او پاك است، ولی بنا بر احتیاط واجب نماز با آن نخواند.

مسأله ۱۱۹ - اگر جنب از حرام عوض غسل تیمم نماید و بعد از تیمم عرق کند، حکم آن عرق - بنا بر احتیاط واجب - حکم عرق قبل از تیمم است.

مسأله ۱۲۰ - اگر کسی از حرام جنب شود و بعد با حلال خود نزدیکی کند، احتیاط واجب آن است که در نماز از عرق خود اجتناب نماید، و چنانچه اول با حلال خود نزدیکی کند و بعد مرتکب حرام شود عرق او حکم عرق جنب از حرام را ندارد.

مسأله ۱۲۱ - عرق شتری که به خوردن نجاست انسان عادت کرده - بنا بر احتیاط -

نجس است، و عرق حیوانات دیگری که به خوردن نجاست انسان عادت کرده اند پاك است، ولی نماز با هیچکدام جایز نیست.
راه ثابت شدن نجاست

مسأله ۱۲۲ - نجاست هر چیز از سه راه ثابت می شود:

(اول) آن که خود انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که آن چیز نجس است، و اگر گمان داشته باشد چیزی نجس است لازم نیست از آن اجتناب نماید، بنابراین غذا خوردن در قهوه خانه ها و میهمان خانه هایی که مردمان لاابالی و کسانی که

پاکی و نجسی را مراعات نمی کنند در آنها غذا می خورند، اگر اطمینان نداشته باشد غذایی را که برای او آورده اند نجس است اشکال ندارد.

(دوم) آن که کسی که چیزی در اختیار اوست بگوید آن چیز نجس است در صورتی که متهم به دروغ گفتن نباشد، مثلاً همسر یا نوکر یا کلفت انسان در صورتی

که متهم به دروغ گفتن نباشند، نسبت به ظرف یا چیز دیگری که در اختیار اوست بگوید نجس است.

(سوم) آن که دو مرد عادل بگویند چیزی نجس است، بلکه اگر يك نفر عادل یا شخصی که ثقه باشد اگر چه عادل نباشد وظن بر خلاف آن نباشد بگوید چیزی نجس است باید از آن چیز اجتناب کرد.

مسئله ۱۲۳ - اگر به واسطه ندانستن مسئله، نجاست و طهارت چیزی را نداند، مثلاً نداند خون پاك است یا نه، باید مسئله را بپرسد و تا زمانی که سؤال نکرده باید احتیاط کند، و اگر با این که مسئله را می داند در چیزی شك کند که پاك است یا نه،

مثلاً شك کند که آن چیز خون است یا نه، یا بداند خون است و نداند خون پشه است یا خون انسان پاك است و پرسیدن لازم نیست.

مسئله ۱۲۴ - چیز نجسی که انسان شك دارد پاك شده یا نه، نجس است، و چیز پاك را اگر شك کند نجس شده یا نه، پاك است، و اگر هم بتواند نجس یا پاك بودن آن را بفهمد لازم نیست واریسی کند.

مسئله ۱۲۵ - اگر بداند یکی از دو ظرف یا دو لباسی که هر دو در اختیار اوست نجس شده و نداند کدام است باید از هر دو اجتناب کند، ولی اگر مثلاً می داند که لباس خودش نجس شده یا لباسی که از اختیار او خارج است، لازم نیست از لباس خودش اجتناب نماید.

چیز پاك چگونه نجس می شود

مسئله ۱۲۶ - اگر چیز پاك به چیز نجس برسد و هر دو یا یکی از آنها به طوری تر باشد که تری یکی به دیگری برسد، چیز پاك نیز نجس می شود، و اگر تری به

قدری کم باشد که به دیگری نرسد، چیزی که پاك بوده نجس نمی شود.
و مشهور فرموده اند که متنجس به طور مطلق منجس است، ولی این حکم در
غیر واسطه اول - در صورتی که با غیر آب قلیل و مایعات دیگر ملاقات کند -
محل

اشکال است، و مراعات احتیاط به اجتناب از ملاقی متنجس در واسطه دوم و سوم
ترك نشود.

مسأله ۱۲۷ - اگر چیز پاکی به چیز نجس برسد و انسان شك کند که هر دو یا
یکی

از آنها تر بوده یا نه، آن چیز پاك نجس نمی شود.

مسأله ۱۲۸ - دو چیزی که انسان نمی داند کدام پاك و کدام نجس است، در
صورتی که نداند هر دو قبلا نجس بوده اند، اگر چیز پاکی با رطوبت بعدا به یکی از
آنها برسد نجس نمی شود.

مسأله ۱۲۹ - زمین یا پارچه و مانند اینها اگر رطوبت سرایت کننده داشته باشد،
هر قسمتی که نجاست به آن برسد نجس می شود و جاهای دیگر آن پاك است، و
همچنین است خیار و خربزه و مانند اینها.

مسأله ۱۳۰ - هرگاه شیره و روغن و مانند اینها طوری باشد که اگر مقداری از آن
را

بردارند جای آن خالی نمی ماند، همین که يك نقطه از آن نجس شد تمام آن نجس
می شود، ولی اگر طوری باشد که جای آن در موقع برداشتن خالی بماند اگر چه
بعد

پر شود، فقط جایی که نجاست به آن رسیده نجس می شود، پس اگر مثلا فضله
موش در آن بیفتد، جایی که فضله افتاده نجس و بقیه پاك است.

مسأله ۱۳۱ - اگر مگس یا حیوانی مانند آن روی چیز نجسی که تر است بنشیند و
بعد روی چیز پاکی که آن هم تر است بنشیند، چنانچه انسان بداند نجاست همراه
آن حیوان بوده چیز پاك نجس می شود، و اگر نداند پاك است.

مسأله ۱۳۲ - اگر جایی از بدن که عرق دارد نجس شود و عرق از آن جا به جای
دیگر برود، هر جا که عرق به آن برسد نجس می شود، و اگر به جای دیگر نرود
جاهای دیگر بدن پاك است.

مسأله ۱۳۳ - اخلاط غلیظی که از بینی یا گلو می آید، اگر خون داشته باشد، جایی

که خون دارد نجس و بقیه آن پاك است، پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد، مقداری که انسان یقین دارد جای نجس اخلاط به آن رسیده نجس است، و محلی را که شك دارد جای نجس به آن رسیده یا نه پاك می باشد.

مسأله ۱۳۴ - اگر آفتابه ای را که ته آن سوراخ است روی زمین نجس بگذارند، چنانچه از جریان بیفتد و آب زیر آن جمع گردد که با آب آفتابه یکی حساب شود آب آفتابه نجس می شود، ولی اگر آب آفتابه با فشار جریان داشته باشد نجس نمی شود.

مسأله ۱۳۵ - اگر چیزی داخل بدن شود و به نجاست برسد، در صورتی که بعد از بیرون آمدن آلوده به نجاست نباشد پاك است، پس اگر اسباب اماله یا آب آن در مخرج غائط وارد شود، یا سوزن و چاقو و مانند اینها در بدن فرو رود، و بعد از بیرون آمدن به نجاست آلوده نباشد نجس نیست، و همچنین است آب دهان و بینی اگر در داخل به خون برسد و بعد از بیرون آمدن به خون آلوده نباشد.

احکام نجاسات

مسأله ۱۳۶ - نجس کردن خط و ورق قرآن در صورتی که مستلزم هتك باشد حرام است، و اگر نجس شود باید فوراً آن را آب بکشند، و همچنین در غیر صورت هتك بنابر احتیاط واجب.

مسأله ۱۳۷ - اگر جلد قرآن نجس شود، در صورتی که بی احترامی به قرآن باشد باید آن را آب بکشند.

مسأله ۱۳۸ - گذاشتن قرآن روی عین نجسی که خشك است، در صورتی که مستلزم هتك باشد حرام و برداشتن آن واجب است.

مسأله ۱۳۹ - نوشتن قرآن با مرکب نجس - اگر چه يك حرف آن باشد - حکم نجس کردن آن را دارد، و اگر نوشته شود باید آن را به وسیله آب و یا غیر آن محو کنند.

مسأله ۱۴۰ - در صورتی که دادن قرآن به کافر مستلزم هتك باشد حرام و گرفتن از

او واجب است.

مسأله ۱۴۱ - اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است، - مثل کاغذی که اسم خدا یا پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) یا یکی از معصومین (علیهم السلام) بر آن نوشته شده - در مستراح بیفتد، بیرون آوردن و آب کشیدن آن اگر چه خرج داشته باشد واجب است، و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید به آن مستراح نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده است، و همچنین اگر تربت در مستراح بیفتد و بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید تا وقتی که یقین نکرده اند که به کلی از بین رفته به آن مستراح نروند.

مسأله ۱۴۲ - خوردن و آشامیدن چیز نجس و متنجس حرام است، و همچنین است خوراندن آن به دیگری، ولی خوراندن متنجس به طفل یا دیوانه جایز است، و اگر خود طفل یا دیوانه متنجس را بخورد یا با دست نجس غذا را نجس کند و بخورد، جلوگیری از او لازم نیست.

مسأله ۱۴۳ - فروختن و عاریه دادن چیز نجسی که قابل پاک شدن است اشکال ندارد، ولی باید در صورتی که طرف در معرض مثل خوردن و آشامیدن است نجاست آن را بگوید.

مسأله ۱۴۴ - اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را می خورد یا با لباس نجس نماز می خواند لازم نیست به او بگوید.

مسأله ۱۴۵ - اگر جایی از خانه یا فرش کسی نجس باشد و ببیند بدن یا لباس یا چیز دیگر کسی که وارد خانه او می شود با رطوبت به جای نجس رسیده است، در صورتی که او سبب برای این امر باشد و در معرض این باشد که نجاست به مأكول و مشروب سرایت کند باید به آنان بگوید.

مسأله ۱۴۶ - اگر صاحب خانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است باید به میهمانها بگوید، اما اگر یکی از میهمانها بفهمد لازم نیست به دیگران خبر دهد، ولی چنانچه طوری با آنان معاشرت دارد که به واسطه نجس بودن آنان خود او مثلاً مبتلا به اکل و شرب نجس شود، باید بعد از غذا به آنان بگوید.

مسأله ۱۴۷ - اگر چیزی را که عاریه کرده نجس شود، چنانچه صاحبش آن چیز را

در خوردن یا آشامیدن استعمال کند - مانند ظرف - واجب است نجس شدن آن را به

او بگوید، اما مثل لباس، نجس شدن آن را لازم نیست بگوید اگر چه بداند صاحبش با آن نماز می خواند، مگر این که صاحبش بخواند با لباس پاك واقعی نماز بخواند که در این صورت احتیاط واجب آن است که نجس بودنش را به او اطلاع دهد.

مسأله ۱۴۸ - اگر بچه بگوید چیزی نجس است یا چیزی را آب کشیده، نمی شود حرف او را قبول کرد، ولی بچه ای که ممیز است اگر بگوید چیزی را آب کشیدم، در

صورتی که آن بچه ثقه باشد وظن بر خلاف گفتهء او نباشد، حرف او قبول می شود، و

همچنین اگر بگوید چیزی نجس است.

مطهرات

مسأله ۱۴۹ - دوازده چیز نجاست را پاك می کند و آنها را مطهرات گویند: (اول) آب، (دوم) زمین، (سوم) آفتاب، (چهارم) استحاله، (پنجم) انقلاب، (ششم) انتقال، (هفتم) اسلام، (هشتم) تبعیت، (نهم) بر طرف شدن عین نجاست، (دهم) استبراء حیوان نجاست خوار، (یازدهم) غایب شدن مسلمان، (دوازدهم) خارج شدن خون متعارف از ذبیحه، و احکام اینها به طور تفصیل در مسائل آینده خواهد آمد.

۱ - آب

مسأله ۱۵۰ - آب با چهار شرط چیز نجس را پاك می کند:

(اول) آن که مطلق باشد، پس آب مضاف مانند گلاب و عرق بید چیز نجس را پاك نمی کند.

(دوم) آن که پاك باشد.

(سوم) آن که وقتی چیز نجس را با آن مشویند آب مضاف نشود، و در شستنی که بعد از آن شستن دیگر لازم نیست باید بو یا رنگ یا مزهء آن به واسطهء

نجاست تغییر نکند و در غیر آن شستن تغییر ضرر ندارد، مثلاً اگر چیزی دو دفعه شستن در او لازم باشد، در دفعه اول اگر چه تغییر کند، و در دفعه دوم به آبی تطهیر

کند که تغییر نکند، پاک می شود.

(چهارم) آن که بعد از آب کشیدن چیز نجس، عین نجاست در آن نباشد، و پاک شدن چیز نجس با آب قلیل - یعنی آب کمتر از کر - شرطهای دیگری هم دارد که بعد

خواهد آمد.

مسأله ۱۵۱ - اگر داخل ظرف نجس شود با آب قلیل باید سه مرتبه شست و در کر و جاری يك مرتبه کافیت، ولی ظرفی را که سگ از آن مایعی را خورده است، باید

اول با خاک پاک خاک مالی کنند سپس آن خاک را زایل نموده و بعد با خاک مخلوط به آب بمالند - و جمع بین این دو بنا بر احتیاط واجب است - و بعد آب بریزند که خاک او زایل شود، و سپس در کر یا جاری يك مرتبه بشویند و یا با آب قلیل - بنا بر احتیاط واجب - دو مرتبه بشویند، و همچنین ظرفی را که سگ لیسیده بنا بر احتیاط باید به طریق مذکور تطهیر کنند.

مسأله ۱۵۲ - اگر دهانه ظرفی که سگ دهن زده تنگ باشد و نشود آن را خاک مال

کرد، چنانچه ممکن است باید پارچه یا مانند آن به چوبی بپیچند و به توسط آن اول خاک را به آن ظرف بمالند و آن خاک را زایل کنند، سپس خاک مخلوط به آب را به آن وسیله به ظرف بمالند - و جمع بین این دو بنا بر احتیاط واجب است - و اگر ممکن نشد به وسیله شدت حرکت این دستور را انجام دهند، و بعد به ترتیبی که در مسأله قبل گذشت بشویند.

مسأله ۱۵۳ - ظرفی را که خوک از آن چیز روانی بخورد یا این که در آن موش صحرائی مرده باشد باید هفت مرتبه شست، چه با آب قلیل و چه با آب کر و جاری، و همچنین است بنا بر احتیاط واجب ظرفی را که خوک بلیسد.

مسأله ۱۵۴ - ظرفی را که به شراب نجس شده باید سه مرتبه بشویند، و فرقی بین آب قلیل و کر و جاری نیست، و احتیاط مستحب آن است که هفت مرتبه بشویند.

مسأله ۱۵۵ - کوزه ای که از گل نجس ساخته شده و یا آب نجس در آن فرو رفته، اگر در آب کر یا جاری بگذارند به هر جای آن که آب برسد پاك می شود، و اگر بخواهند باطن آن هم پاك شود باید به قدری در آب کر یا جاری بماند که آب به تمام

آن فرو رود، و اگر ظرف رطوبتی داشته باشد که از رسیدن آب به باطن آن مانع باشد

باید خشکش نمایند، و بعد در آب کر یا جاری بگذارند.

مسأله ۱۵۶ - ظرف نجس را با آب قلیل دو گونه می شود آب کشید، یکی آن که سه مرتبه پر کنند و خالی کنند، و دیگر آن که سه دفعه قدری آب در آن بریزند و در هر دفعه آب را طوری در آن بگردانند که به جاهای نجس آن برسد و بیرون بریزند.

مسأله ۱۵۷ - اگر ظرف بزرگی مثل پاتیل و خمره نجس شود، چنانچه سه مرتبه آن را از آب پر کنند و خالی کنند پاك می شود، و همچنین اگر سه مرتبه از بالا آب در آن

بریزند به طوری که تمام اطراف نجس آن را بگیرد و در هر دفعه آبی که ته آن جمع می شود بیرون آورند، و بنابر احتیاط واجب در مرتبه دوم و سوم ظرفی را که با آن آبها را بیرون می آورند باید آب بکشند.

مسأله ۱۵۸ - مس نجس و مانند آن را که ذوب می کنند، اگر آب بکشند ظاهرش پاك می شود.

مسأله ۱۵۹ - تنوری که به بول نجس شده است، اگر دو مرتبه از بالا آب در آن بریزند به طوری که تمام اطراف نجس آن را بگیرد پاك می شود، و در غیر بول اگر با

بر طرف شدن نجاست يك مرتبه به دستوری که گذشت آب در آن بریزند کافیت -

و احتیاط مستحب آن است که آب ریختن بعد از ازاله عین نجاست باشد - و بهتر است که گودالی ته آن بکنند تا آبها در آن جمع شود و بیرون بیاورند، بعد آن گودال

را با خاک پاك پر کنند.

مسأله ۱۶۰ - اگر چیز نجس را يك مرتبه در آب کر یا جاری فرو برند که آب به تمام

جاهای نجس آن برسد پاك می شود، و در فرش و لباس و مانند اینها فشار یا مانند آن - از مالیدن یا با پا لگد کردن - لازم است، و در صورتی که لباس و مانند

(۲۱۸)

آن متنجس به بول باشد در آب جاری و کر يك مرتبه شستن کفایت می کند.
مسأله ۱۶۱ - اگر بخواهند چیزی را که به بول نجس شده با آب قلیل آب بکشند، چنانچه يك مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود، در صورتی که بول در آن چیز نمانده باشد، يك مرتبه دیگر که آب روی آن بریزند پاک می شود، ولی در لباس و فرش و مانند اینها باید بعد از هر دفعه به فشار و مانند آن غسله آن بیرون آید. (و غسله آبی است که معمولاً در وقت شستن و بعد از آن از چیزی که شسته می شود خود به خود یا به وسیله فشار و مانند آن می ریزد.)

مسأله ۱۶۲ - اگر چیزی به بول پسر شیرخواری که غذا خور نشده نجس شود، چنانچه يك مرتبه آب روی آن بریزند که به تمام جاهای نجس آن برسد پاک می شود، ولی احتیاط مستحب آن است که يك مرتبه دیگر آب روی آن بریزند، و در

لباس و فرش و مانند اینها فشار لازم نیست.

مسأله ۱۶۳ - در متنجس به غیر بول، کیفیت تطهیر آن به آب قلیل این است که با ازاله عین نجاست، يك مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود و احتیاط واجب آن است که آب ریختن بعد از ازاله عین نجاست باشد، ولی در مثل لباس غسله آن به فشار و مانند آن بیرون آید.

مسأله ۱۶۴ - اگر حصیر نجس را که با نخ بافته شده بخواهند تطهیر کنند، چه با آب کر یا جاری و چه با آب قلیل، باید با فشار و مانند آن غسله جدا شود.
مسأله ۱۶۵ - اگر ظاهر گندم و برنج و صابون و مانند اینها نجس شود به فرو بردن در کر یا جاری پاک می گردد، و اگر باطن آنها نجس شود، تطهیر آنها مثل تطهیر کوزه نجس است که در مسأله " ۱۵۵ " گذشت.

مسأله ۱۶۶ - اگر انسان شك کند که آب نجس به باطن صابون رسیده یا نه، باطن آن پاک است.

مسأله ۱۶۷ - اگر ظاهر برنج یا گوشت و مانند اینها به غیر بول نجس شده باشد، چنانچه آن را در طشت پاک بگذارند و يك مرتبه آب روی آن بریزند و خالی کنند پاک می شود و آن طشت هم پاک می گردد، و در متنجس به بول دو مرتبه

لازم است، و در هر دو صورت در کاسه و مانند آن بنا بر احتیاط واجب سه مرتبه آب روی آن بریزند و خالی کنند، و چیزی که پاك کردن آن محتاج به فشار است - مانند لباس - باید آن را فشار بدهند و غساله را بیرون بریزند.

مسأله ۱۶۸ - لباس نجسی را که به نیل و مانند آن رنگ شده اگر در آب کر یا جاری

فرو برند یا با آب قلیل بشویند، چنانچه موقع فشار دادن آب مضاف از آن بیرون نیاید پاك می شود.

مسأله ۱۶۹ - اگر لباسی را در کر یا جاری آب بکشند و بعد مثلاً لجن آب در آن ببینند، چنانچه احتمال ندهند که جلوگیری از رسیدن آب کرده آن لباس پاك است. مسأله ۱۷۰ - اگر بعد از آب کشیدن لباس یا مانند آن خورده ء گل یا صابون در آن دیده شود پاك است، ولی اگر آب نجس به باطن گل یا صابون رسیده باشد ظاهر گل

و صابون پاك و باطن آنها نجس است.

مسأله ۱۷۱ - هر چیز نجس تا عین نجاست را از آن بر طرف نکنند پاك نمی شود، ولی چنانچه بو یا رنگ نجاست در آن مانده باشد اشکال ندارد، پس اگر خون را از لباس بر طرف کنند و آن را آب بکشند اگر چه رنگ خون در آن بماند پاك می باشد،

اما چنانچه به واسطهء بو یا رنگ احتمال دهند که ذره های نجاست در آن چیز مانده،

نجس است.

مسأله ۱۷۲ - اگر نجاست بدن را در آب کر یا جاری بر طرف کنند بدن پاك می شود، و تعدد شستن حتی در بول لازم نیست.

مسأله ۱۷۳ - غذای نجسی که لای دندانها مانده، اگر آب در دهان بگردانند و به تمام اطراف غذای نجس برسد ظاهر آن پاك می شود.

مسأله ۱۷۴ - اگر موی سر و صورت را با آب قلیل آب بکشند جدا شدن غساله لازم است.

مسأله ۱۷۵ - اگر جایی مثلاً از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشند، اطراف آن جا که متصل به آن است و معمولاً موقع آب کشیدن آب به آنها سرایت می کند، با

پاك شدن جای نجس پاك می شود، به این معنی که آب کشیدن اطراف مستقلا لازم نیست بلکه اطراف و محل نجس به آب کشیدن با هم پاك می شوند، و همچنین است اگر چیز پاکی را پهلوی چیز نجس بگذارند و روی هر دو آب بریزند. مسأله ۱۷۶ - گوشت و دنبه ای که نجس شده مثل چیزهای دیگر آب کشیده می شود، و همچنین است اگر بدن و لباس و مانند اینها چربی کمی داشته باشد که از

رسیدن آب به آنها جلوگیری نکند.

مسأله ۱۷۷ - اگر - مثلا " - ظرف یا بدن نجس باشد و بعد به طوری چرب شود که از

رسیدن آب به آن جلوگیری کند، چنانچه بخواهند آن را آب بکشند باید چربی را بر طرف کنند تا آب به آن برسد.

مسأله ۱۷۸ - چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست، اگر زیر شیری که متصل به

کر است يك دفعه بشویند پاك می شود، و نیز اگر عین نجاست در آن باشد، چنانچه عین نجاست آن زیر شیر یا به وسیله دیگر بر طرف شود و آبی که از آن چیز می ریزد

بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده باشد با آب شیر پاك می گردد، اما

اگر آبی که از آن می ریزد بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر کرده باشد باید

به قدری آب شیر روی آن بریزند تا در آبی که از آن جدا می شود تغییر به واسطه نجس نباشد.

مسأله ۱۷۹ - اگر چیزی را آب بکشد و یقین کند پاك شده و بعد شك کند که عین نجاست را از آن بر طرف کرده یا نه، باید دوباره آن را آب بکشد و یقین یا اطمینان کند که عین نجاست بر طرف شده است.

مسأله ۱۸۰ - زمینی که آب در آن فرو می رود - مثل زمینی که روی آن شن یا ریگ

باشد - اگر نجس شود با آب قلیل پاك می شود.

مسأله ۱۸۱ - زمین سنگ فرش و آجر فرش و زمین سختی که آب در آن فرو نمی رود، اگر نجس شود با آب قلیل پاك می گردد، ولی باید به قدری آب روی آن بریزند که جاری شود، و چنانچه آبی که روی آن ریخته اند از سوراخی بیرون

رود همهء زمین پاک می شود، و اگر بیرون نرود جایی که آبها جمع می شود نجس می ماند و برای پاک شدن آن باید به وسیلهء چیز پاکی آب جمع شده را بر دارند، و بهتر آن است که گودالی بکنند که آب در آن جمع شود، بعد آب را بیرون بیاورند و گودال را با خاک پاک پر کنند.

مسأله ۱۸۲ - اگر ظاهر نمک سنگ و مانند آن نجس شود، با آب قلیل در صورتی که مضاف نگردد پاک می شود.

مسأله ۱۸۳ - اگر شکر نجس آب شده را قند بسازند و در آب کر یا جاری بگذارند پاک نمی شود.

۲ - زمین

مسأله ۱۸۴ - زمین با سه شرط کف پا و ته کفش را که به راه رفتن یا پا گذاشتن بر زمین نجس، نجس شده پاک می کند:

(اول) آن که زمین پاک باشد.

(دوم) آن که خشک باشد.

(سوم) آن که اگر عین نجس - مانند خون و بول - یا متنجس - به مثل گلی که نجس

شده - در کف پا و ته کفش باشد، به واسطهء راه رفتن یا مالیدن به زمین بر طرف شود،

و نیز زمین باید خاک یا سنگ یا آجر فرش و مانند اینها باشد، و با راه رفتن روی فرش

و حصیر و سبزه و مانند اینها کف پا و ته کفش نجس پاک نمی شود.

مسأله ۱۸۵ - پاک شدن کف پا و ته کفش نجس به واسطهء راه رفتن روی آسفالت و

روی زمینی که با چوب فرش شده محل اشکال است.

مسأله ۱۸۶ - برای پاک شدن کف پا و ته کفش بهتر است مقدار پانزده ذراع یا بیشتر راه بروند اگر چه به کمتر از آن یا مالیدن به زمین نجاست بر طرف شود.

مسأله ۱۸۷ - لازم نیست کف پا یا ته کفش نجس تر باشد، بلکه اگر خشک هم باشد به راه رفتن پاک می شود.

مسأله ۱۸۸ - بعد از آن که کف پا یا ته کفش نجس به راه رفتن پاك شد مقداری از اطراف آن هم که معمولاً به گل آلوده می شود پاك می گردد.

مسأله ۱۸۹ - کسی که با دست و زانو راه می رود، اگر کف دست یا زانوی او نجس

شود پاك شدن آن با راه رفتن محل اشکال است، و همچنین است ته عصا و ته پای مصنوعی و نعل چهارپایان و چرخ اتومبیل و درشکه و مانند اینها.

مسأله ۱۹۰ - اگر بعد از راه رفتن، بو یا رنگ یا ذره های کوچکی از نجاست که دیده

نمی شود در کف پا یا ته کفش بماند، اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که به قدری راه بروند که آنها هم بر طرف شود.

مسأله ۱۹۱ - توی کفش به واسطه راه رفتن پاك نمی شود، و پاك شدن کف جوراب به واسطه راه رفتن، محل اشکال است.

۳ - آفتاب

مسأله ۱۹۲ - آفتاب زمین و ساختمان و چیزهایی که مانند در و پنجره در ساختمان به کار برده شده و همچنین میخی را که به دیوار کوبیده اند با پنج شرط پاك می کند:

(اول) آن که چیز نجس تر باشد، پس اگر خشك باشد باید به وسیله ای آن را تر کنند تا آفتاب آن را خشك کند.

(دوم) آن که اگر عین نجاست در آن چیز باشد پیش از خشك شدن به تاییدن آفتاب آن را بر طرف کنند.

(سوم) آن که چیزی از تاییدن آفتاب جلوگیری نکند، پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر و مانند اینها بتابد و چیز نجس را خشك کند، آن چیز پاك نمی شود، ولی اگر به قدری نازك باشد که از تاییدن آفتاب جلوگیری نکند اشکال ندارد.

(چهارم) آن که آفتاب به تنهایی چیز نجس را خشك کند، پس اگر مثلاً چیز نجس به واسطه باد و آفتاب خشك شود پاك نمی گردد، ولی اگر باد به قدری کم

باشد که نگویند به خشك شدن چیز نجس كمك کرده اشكال ندارد.
(پنجم) آن که آفتاب مقداری از بنا و ساختمان را که نجاست به آن فرو رفته يك مرتبه خشك کند، پس اگر يك مرتبه بر زمین و ساختمان نجس بتابد و روی آن را خشك کند، و دفعهء دیگر زیر آن را خشك نماید فقط روی آن پاك می شود و زیر آن

نجس می ماند.

مسأله ۱۹۳ - پاك کردن آفتاب حصیر نجس و درخت و گیاهی را که در زمین است، محل اشكال است.

مسأله ۱۹۴ - اگر آفتاب به زمین نجس بتابد بعد انسان شك کند که زمین موقع تابیدن آفتاب تر بوده یا نه، یا تری آن به واسطهء آفتاب خشك شده یا نه، آن زمین نجس است، و همچنین است اگر شك کند که پیش از تابش آفتاب عین نجاست از آن بر طرف شده یا نه، یا شك کند که چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه.

مسأله ۱۹۵ - اگر آفتاب به يك طرف دیوار نجس بتابد و به وسیلهء آن طرفی که آفتاب به آن نتابیده نیز خشك شود، هر دو طرف پاك می شود.

۴ - استحاله

مسأله ۱۹۶ - اگر چیز نجسی به صورت چیز پاکی در بیاید که عرف آن را تغییر در حقیقت ببیند پاك می شود، مثل آن که چوب نجس بسوزد و خاکستر گردد، یا سگ در نمکزار فرو رود و نمك شود، ولی اگر حقیقت آن عوض نشود - مثل آن که گندم

نجس را آرد کنند یا نان بپزند - پاك نمی شود.

مسأله ۱۹۷ - کوزهء گلی و مانند آن که از گل نجس ساخته شده نجس است، و زغالی که از چوب نجس ساخته شده احوط اجتناب از آن است.

مسأله ۱۹۸ - چیز نجسی که معلوم نیست استحاله شده یا نه، در صورتی که منشأ شك این باشد که آیا موضوع نجس باقی است یا نه، نجس است.

۵ - انقلاب

مسأله ۱۹۹ - اگر شراب به خودی خود یا به واسطه ریختن چیزی مثل سرکه و نمک در آن سرکه شود، پاك می گردد.

مسأله ۲۰۰ - شرابی که از انگور نجس و مانند آن درست کنند، چنانچه در همان ظرف سرکه شود پاك نمی شود و اگر در ظرف دیگری که پاك باشد بریزند و سرکه شود، بنابر احتیاط پاك نمی شود، و همچنین اگر نجاست دیگری به شراب برسد و در آن مستهلك شود.

مسأله ۲۰۱ - سرکه ای که از انگور و کشمش و خرماى نجس درست کنند،

نجس

است.

مسأله ۲۰۲ - اگر پوشال ریز انگور یا خرما داخل آنها باشد و سرکه بریزند، اشکال ندارد، بلکه ریختن خیار و بادنجان و مانند اینها در آن، اگر چه پیش از سرکه شدن باشد، نیز اشکال ندارد، مگر این که پیش از سرکه شدن بدانند مسکر شده است.

مسأله ۲۰۳ - آب انگوری که به آتش جوش بیاید، حرام می شود، و اگر آن قدر به آتش بجوشد که دو قسمت آن کم شود و يك قسمت آن بماند، حلال می شود، و

در

مسأله " ۱۱۴ " گذشت که به جوش آمدن به آتش نجس نمی شود، و اگر به غیر

آتش

جوش بیاید حرام و بنابر احتیاط نجس می شود، و احتیاط واجب آن است که به غیر از سرکه شدن پاك و حلال نمی شود.

مسأله ۲۰۴ - اگر دو قسمت آب انگور بدون جوش آمدن کم شود، چنانچه باقی مانده آن جوش بیاید حرام است.

مسأله ۲۰۵ - آب انگوری که معلوم نیست جوش آمده یا نه حلال است، ولی اگر جوش بیاید تا انسان یقین نکند که دو سوم آن کم شده، حلال نمی شود.

مسأله ۲۰۶ - اگر مثلا در يك خوشه غوره مقداری انگور باشد، چنانچه به آبی که از آن خوشه گرفته می شود آب انگور نگویند و بجوشد، خوردن آن حلال است.

مسأله ۲۰۷ - اگر يك دانه انگور در چیزی که به آتش معجوشد بیفتد و بجوشد و مستهلك نشود، فقط خوردن آن دانه حرام است.

مسأله ۲۰۸ - اگر بخواهند در چند دیگ شیر پزند، جایز است کفگیری را که در دیگ جوش آمده زده اند در دیگری که جوش نیامده بزنند.

مسأله ۲۰۹ - چیزی که معلوم نیست غوره است یا انگور اگر جوش بیاید حلال است.

۶ - انتقال

مسأله ۲۱۰ - اگر خون بدن انسان یا خون حیوانی که خون جهنده دارد - یعنی حیوانی که وقتی رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند - به بدن حیوانی که خون

جهنده ندارد برود و خون آن حیوان حساب شود، پاك می گردد، و این را انتقال گویند.

و همچنین سایر نجاسات اگر جزء بدن حیوانی شود که به او منتقل شده، حکم اجزاء آن حیوان را دارد، و اگر جزء نشده و آن حیوان ظرف است، نجس است، و به

این جهت خونی که زالو از انسان مسمکد، چون خون زالو به آن گفته نمی شود و می گویند خون انسان است، نجس می باشد.

مسأله ۲۱۱ - اگر کسی پشه ای را که به بدنش نشسته بکشد و نداند خونی که از پشه بیرون آمده از او مکیده یا از خود پشه می باشد، آن خون پاك است، و همچنین است اگر بداند از او مکیده ولی جزء بدن پشه حساب شود، اما اگر فاصله بین مکیدن خون و کشتن پشه به قدری کم باشد که بگویند خون انسان است، یا معلوم نباشد که می گویند خون پشه است یا انسان، آن خون نجس می باشد.

۷ - اسلام

مسأله ۲۱۲ - اگر کافر به یگانگی خدا و نبوت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله و سلم) شهادت بدهد

- به هر لغتی که باشد - مسلمان می شود، و چنانچه قبلا محکوم به نجاست بوده،

بعد از مسلمان شدن بدن و آب دهان و بینی و عرق او پاك است، ولی اگر موقع مسلمان شدن عین نجاست به بدن او بوده، باید بر طرف کند و جای آن را آب بکشد، بلکه اگر پیش از مسلمان شدن عین نجاست بر طرف شده باشد، احتیاط واجب آن است که جای آن را آب بکشد.

مسأله ۲۱۳ - اگر موقعی که کافر بوده لباس او با رطوبت به بدنش رسیده باشد و آن لباس در موقع مسلمان شدن در بدن او نباشد، نجس است، بلکه اگر در بدن او هم باشد بنا بر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کند.

مسأله ۲۱۴ - اگر کافر شهادتین بگوید و انسان نداند قلبا مسلمان شده یا نه، پاك است، و همچنین اگر بدانند قلبا مسلمان نشده است ولی چیزی که منافی اظهار شهادتین باشد از او سر نزنند.

۸ - تبعیت

مسأله ۲۱۵ - تبعیت آن است که چیز نجسی به واسطهء پاك شدن چیز دیگر پاك شود.

مسأله ۲۱۶ - اگر شراب سرکه شود، ظرف آن هم تا جایی که شراب موقع جوش آمدن به آن جا رسیده پاك می شود، و پارچه و چیزی که معمولا روی آن می گذارند

اگر با آن نجس شده پاك می گردد، ولی اگر پشت ظرف به آن شراب آلوده شود، احتیاط واجب آن است که بعد از سرکه شدن شراب از آن اجتناب کنند.

مسأله ۲۱۷ - بچهء کافر به تبعیت در دو مورد پاك می شود:

۱ - کافری که مسلمان شود بچهء او در پاکی تابع اوست، و همچنین اگر جد بچه یا

مادر یا جدهء او مسلمان شود.

۲ - بچهء کافری که به دست مسلمانی اسیر گردد و پدر یا یکی از اجداد او همراهش نباشد.

و در این دو مورد پاکی بچه به تبعیت مشروط به این است که بچه در صورت

ممیز بودن اظهار کفر ننماید.
مسأله ۲۱۸ - تخته یا سنگی که روی آن میت را غسل می دهند، و پارچه ای که با آن عورت میت را میپوشانند، و دست کسی که او را غسل می دهد، تمام این چیزها که با میت شسته شده است بعد از تمام شدن غسل پاك می شود.
مسأله ۲۱۹ - کسی که چیزی را آب می کشد، بعد از پاك شدن آن چیز دست او

هم

که با آن چیز شسته شده پاك می شود.
مسأله ۲۲۰ - اگر لباس و مانند آن را با آب قلیل آب بکشند و به اندازه معمول فشار دهند تا آبی که با آن شسته شده جدا شود، آبی که در آن می ماند پاك است،

و

حکم آبی که از آن جدا می شود در مسألهء " ۲۷ " گذشت.
مسأله ۲۲۱ - ظرف نجسی را که با آب قلیل آب می کشند، بعد از جدا شدن آبی که برای پاك شدن روی آن ریخته اند، آب کمی که در آن می ماند پاك است، و

حکم

آبی که از او جدا می شود در مسألهء " ۲۷ " گذشت.

۹ - بر طرف شدن عین نجاست

مسأله ۲۲۲ - اگر بدن حیوان به عین نجس مثل خون یا متنجس مثل آب نجس آلوده شود، چنانچه آنها بر طرف شود بدن آن حیوان پاك می شود، و همچنین است باطن بدن انسان مثل توی دهان و بینی، مثلاً اگر خونی از لای دندان بیرون آید و در آب دهان از بین برود آب کشیدن توی دهان لازم نیست، ولی اگر دندان مصنوعی در

دهان با خون دهان ملاقات کند بنا بر احتیاط باید آن را آب کشید.

مسأله ۲۲۳ - اگر غذا لای دندان مانده باشد و داخل دهان خون بیاید، چنانچه انسان نداند که خون به غذا رسیده آن غذا پاك است، و اگر خون به آن برسد بنا بر احتیاط محکوم به نجاست است.

مسأله ۲۲۴ - مقداری از لبها و پلك چشم که موقع بستن روی هم می آید، و نیز جایی را که انسان نمی داند از ظاهر بدن است یا باطن آن، اگر ملاقات با نجاست کند

بنا بر احتیاط باید آب بکشد.

مسأله - ۲۲۵ اگر گرد و خاک نجس به لباس و فرش خشك و مانند اینها بنشینند، چنانچه طوری آنها را تکان دهند که گرد و خاک نجس از آنها بریزد، و چیزی با رطوبت با آنها ملاقات کند نجس نمی شود.

۱۰ - استبراء حیوان نجاستخوار

مسأله ۲۲۶ - بول و غائط حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده نجس است، و اگر بخواهند پاک شود باید آن را استبراء کنند، یعنی تا مدتی نگذارند نجاست بخورد و بنابر احتیاط غذای پاک به آن بدهند که بعد از آن مدت دیگر نجاستخوار به آن نگویند.

و بنابر احتیاط واجب در مورد شتر نجاستخوار چهل روز، و گاو بیست روز، و گوسفند ده روز، و مرغابی پنج روز، و مرغ خانگی سه روز، به دستور مذکور عمل کنند، و اگر بعد از این مدت باز هم نجاستخوار به آنها گفته شود، باید تا مدتی که بعد

از آن مدت دیگر نجاستخوار به آنها نگویند، به دستور فوق عمل نمایند.

۱۱ - غایب شدن مسلمان

مسأله ۲۲۷ - اگر بدن یا لباس مسلمان یا چیز دیگری که در اختیار اوست مانند ظرف و فرش یقین به نجاستش پیدا شود و آن مسلمان غایب گردد، پاک است به شرط آن که انسان احتمال دهد آن مسلمان چیزی را که نجس شده آب کشیده است، و بنابر احتیاط واجب مراعات این شروط معتبر است:

(اول) آن که آن مسلمان چیزی را که بدن یا لباسش را نجس کرده است نجس بداند، پس اگر مثلاً لباسش با رطوبت به بدن کافر ملاقات کرده ولی آن را نجس نداند، بعد از غایب شدن او نمی شود آن لباس را پاک دانست.

(دوم) آن که بداند بدن یا لباسش به چیز نجس رسیده است، و غیر مبالی به طهارت و نجاست نباشد.

(سوم) آن که انسان ببیند آن چیز را در کاری که شرط آن پاکی است استعمال می کند، مثلاً ببیند با آن لباس نماز می خواند، یا در آن ظرف غذا می خورد. (چهارم) آن که احتمال داده شود که آن مسلمان بداند شرط کاری را که با آن چیز انجام می دهد طهارت است، پس اگر مثلاً نداند که باید لباس نماز گزار پاك باشد

و با لباسی که نجس شده نماز بخواند، نمی شود آن لباس را پاك دانست. (پنجم) آن که آن مسلمان بالغ باشد.

مسأله ۲۲۸ - اگر انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که چیزی که نجس بوده پاك شده است، یا دو عادل یا يك عادل به پاك شدن آن خبر دهند، و همچنین اگر شخصی که مورد وثوق باشد به پاك شدن آن خبر دهد و ظن بر خلاف گفته او نباشد آن چیز پاك است، و همچنین است اگر کسی که چیز نجس در اختیار اوست بگوید آن چیز پاك شده در صورتی که متهم به بی مبالاتی در طهارت و نجاست نباشد، و یا مسلمانی چیز نجس را آب کشیده باشد، اگر چه معلوم نباشد درست آب کشیده یا نه.

مسأله ۲۲۹ - کسی که وکیل شده است لباس انسان را آب بکشد، اگر بگوید آب کشیدم و انسان بگفته او اطمینان پیدا کند یا ثقه باشد و ظن بر خلاف گفته او نباشد

آن لباس پاك است، ولی اگر لباس در اختیار او باشد و متهم به بی مبالاتی در طهارت و نجاست نباشد، حصول اطمینان لازم نیست.

مسأله ۲۳۰ - اگر انسان حالی دارد که در آب کشیدن چیز نجس یقین و اطمینان پیدا نمی کند، می تواند به آنچه که افراد متعارف در تطهیر عمل می کنند اکتفا نماید.

۱۲ - رفتن خون متعارف

مسأله ۲۳۱ - خونی که در جوف ذبیحه بعد از کشتن آن به طریق شرعی باقی می ماند، اگر خون به مقدار متعارف خارج شده باشد - چنان که در مسأله " ۹۸ " گذشت - پاك است.

مسأله ۲۳۲ - حکم سابق مختص به حیوان حلال گوشت است و در حیوان حرام گوشت جاری نیست.

احکام ظرفها

مسأله ۲۳۳ - ظرفی که از پوست سگ یا خوک یا مردار ساخته شده است، آشامیدن و خوردن چیزی از آن در صورتی که رطوبتی موجب نجاستش شده باشد حرام است، و نباید آن ظرف را در وضو و غسل و کارهایی که باید با چیز پاک انجام

داد استعمال کنند، و احتیاط مستحب آن است که چرم سگ و خوک و مردار را، اگر

چه ظرف هم نباشد استعمال نکنند.

مسأله ۲۳۴ - خوردن و آشامیدن از ظرف طلا و نقره حرام است، و بنا بر احتیاط واجب مطلق استعمال آنها هر چند زینت نمودن اطاق باشد، جایز نیست، ولی نگاه داشتن آنها مانعی ندارد، و ساختن ظرف طلا و نقره و اجرت گرفتن بر آن و خرید و فروش آنها جایز است.

مسأله ۲۳۵ - گیرهء استکان که از طلا یا نقره می سازند، اگر بعد از برداشتن استکان،

ظرف به آن گفته شود حکم استکان طلا و نقره را دارد، و اگر ظرف به آن گفته نشود

استعمال آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۶ - استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا آب نقره داده اند اشکال ندارد، ولی ظرفی که نقره کاری شده از جای نقره کاری شدهء آن چیزی نخورند و نیاشامند.

مسأله ۲۳۷ - اگر فلزی را با طلا یا نقره مخلوط کنند و ظرف بسازند، چنانچه مقدار

آن فلز به قدری باشد که ظرف طلا یا نقره به آن نگویند، استعمال آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۸ - اگر انسان غذایی را که در ظرف طلا یا نقره است به قصد این که چون

غذا خوردن در ظرف طلا و نقره حرام می باشد در ظرف دیگر بریزد، خوردن غذا از ظرف دوم، در صورتی که عرف آن را انتفاع از ظرف طلا و نقره

نداند مانعی ندارد.

مسئله ۲۳۹ - استعمال بادگیر قلیان و غلاف شمشیر و کارد و قاب قرآن اگر از طلا یا نقره باشد اشکال ندارد، و احتیاط مستحب آن است که عطردان و سرمه دان و تریاک دان طلا و نقره را استعمال نکنند.

مسئله ۲۴۰ - خوردن و آشامیدن از ظرف طلا یا نقره در حال ناچاری به مقدار رفع ضرورت مانعی ندارد، ولی زیاده بر این مقدار جایز نیست.

مسئله ۲۴۱ - استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا یا نقره است یا از چیز دیگر اشکال ندارد.

وضو

مسئله ۲۴۲ - در وضو واجب است صورت و دستها را بشویند و جلوی سر و روی پاها را مسح کنند.

مسئله ۲۴۳ - در ازای صورت که از بالای پیشانی - جایی که موی سر می روید - تا

آخر چانه است باید شست، و پهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط و شست قرار می گیرد باید شسته شود، و برای آن که یقین کند این مقدار کاملاً شسته شده باید کمی از اطراف آن را هم بشوید.

مسئله ۲۴۴ - اگر صورت یا دست کسی کوچکتر یا بزرگتر از متعارف مردم باشد، باید ملاحظه کند که مردمان متعارف تا کجای صورت خود را بشویند، او هم تا همان جا بشوید، و اگر دست و صورت هر دو بر خلاف متعارف ولی با هم متناسب هستند باید به کیفیتی که در مسئلهء قبل گذشت بشوید.

مسئله ۲۴۵ - اگر احتمال دهد چرك یا چیز دیگری در ابروها و گوشه های چشم و لب او هست که مانع رسیدن آب به آنها است، چنانچه احتمال او عقلایی باشد، باید پیش از وضو رسیدگی کند که اگر هست بر طرف نماید.

مسئله ۲۴۶ - اگر پوست صورت از لای مو پیدا باشد باید آب را به پوست برساند، و اگر پیدا نباشد شستن مو کافیست، و رساندن آب به زیر آن لازم نیست.

مسأله ۲۴۷ - اگر شك کند پوست صورت از لای مو پیداست یا نه، باید مو را بشوید و آب را به پوست هم برساند.

مسأله ۲۴۸ - شستن توی بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بستن دیده نمی شود واجب نیست، ولی باید یقین کند که از جاهایی که باید شسته شود چیزی باقی نمانده است، و کسی که نمی دانسته باید مقداری را بشوید که یقین به تحقق واجب پیدا شود، اگر نداند در وضوهای که گرفته آن مقدار را شسته یا نه، نمازی را

که با آن وضو خوانده است و وقتش باقی است با وضوی جدید اعاده نماید، و نمازهایی که وقتش گذشته قضا کند.

مسأله ۲۴۹ - باید دستها را از بالا به پایین شست، و اگر از پایین به بالا بشوید باطل است، و همچنین صورت را بنا بر احتیاط واجب.

مسأله ۲۵۰ - اگر دست را تر کند و به صورت و دستها بکشد، چنانچه تری دست به قدری باشد که به واسطه کشیدن دست آب کمی بر آنها جاری شود، کافیت. مسأله ۲۵۱ - بعد از شستن صورت باید دست راست و بعد از آن دست چپ را از آرنج تا سر انگشتها بشوید.

مسأله ۲۵۲ - برای آن که یقین کند آرنج را کاملا شسته باید مقداری بالاتر از آرنج را هم بشوید.

مسأله ۲۵۳ - کسی که پیش از شستن صورت دستهای خود را تا مچ شسته، در موقع وضو باید تا سر انگشتان بشوید، و اگر فقط تا مچ بشوید وضوی او باطل است.

مسأله ۲۵۴ - شستن صورت و دستها در وضو، مرتبه اول واجب و مرتبه دوم مستحب و مرتبه سوم و بیشتر از آن حرام می باشد، و این که کدام شستن اول یا دوم

یا سوم است مربوط به این است که شستن عضو به قصد وضو باشد، مثلا اگر سه مرتبه آب به صورت بریزد و به مرتبه سوم قصد شستن برای وضو نماید، اشکال ندارد و مرتبه سوم شستن اول شمرده می شود، ولی اگر سه مرتبه آب به صورت بریزد و به هر يك قصد شستن برای وضو نماید مرتبه سوم حرام است.

مسأله ۲۵۵ - بعد از شستن هر دو دست باید جلوی سر را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند، و احتیاط واجب آن است که مسح با باطن کف دست راست

باشد، و بنا بر احتیاط مستحب مسح را از بالا به پایین انجام دهد.

مسأله ۲۵۶ - يك قسمت از چهار قسمت سر، که مقابل پیشانی است جای مسح می باشد، و هر جای این قسمت را به هر اندازه مسح کند کافیهست، و مستحب است

که اندازه ء مسح از پهنا به اندازه ء پهنای سه انگشت بسته باشد، و بهتر است از درازا به

اندازه ء درازای يك انگشت باشد.

مسأله ۲۵۷ - لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد بلکه بر موی جلوی سر هم صحیح است، ولی کسی که موی جلوی سر او به اندازه ای بلند است که اگر مثلاً شانه کند به صورتش می ریزد یا به جاهای دیگر سر می رسد، باید بیخ موها را مسح کند، یا فرق سر را باز کرده پوست سر را مسح نماید، و اگر موهایی را که به صورت

می ریزد یا به جای دیگر سر می رسد جلوی سر جمع کند و بر آنها مسح نماید یا بر

موی جاهای دیگر سر که جلوی آن آمده مسح کند، چنین مسحی باطل است.

مسأله ۲۵۸ - بعد از مسح سر باید با تری آب وضو که در دست مانده است روی پاها را مسح کند، و اندازه ء واجب آن از سر یکی از انگشتها تا برآمدگی روی پا است،

و احتیاط مستحب آن است که تا مفصل مسح نماید، و احتیاط واجب آن است که پای راست را مقدم بر پای چپ بدارد، و همچنین پای راست را با دست راست و پای چپ را با دست چپ مسح نماید.

مسأله ۲۵۹ - پهنای مسح پا به هر اندازه باشد کافیهست، ولی افضل آن است که تمام روی پا را با تمام کف دست مسح نماید.

مسأله ۲۶۰ - احتیاط واجب آن است که در مسح پا دست را بر سر انگشتها بگذارد و

بعد به پشت پا بکشد، یا آن که دست را بر برآمدگی روی پا یا مفصل گذاشته و تا سر

انگشتها بکشد، نه آن که تمام دست را روی پا بگذارد و کمی بکشد.

مسأله ۲۶۱ - در مسح سر و روی پا باید دست را روی آنها بکشد، نه آن که دست



(۲۳۴)

را نگه دارد و سر یا پا را به آن بکشد، ولی اگر موقعی که دست را می کشد سر یا پا

مختصری حرکت کند اشکال ندارد.

مسئله ۲۶۲ - جای مسح باید خشك باشد، و اگر به قدری تر باشد که رطوبت کف

دست به آن اثر نکند مسح باطل است، ولی اگر تری آن به قدری کم باشد که رطوبتی که بعد از مسح در آن دیده می شود عرفاً بگویند فقط از تری کف دست است اشکال ندارد.

مسئله ۲۶۳ - اگر برای مسح رطوبتی در کف دست نمانده باشد، نمی تواند دست را با آب خارج تر کند، بلکه باید از ریش خود که داخل در حد صورت است رطوبت

بگیرد و با آن مسح نماید، و گرفتن رطوبت از غیر ریش و مسح نمودن با آن محل اشکال است.

مسئله ۲۶۴ - اگر رطوبت کف دست فقط به اندازه ء مسح سر باشد، سر را با همان

رطوبت مسح کند، و برای مسح پاها از ریش خود که داخل در حد صورت است رطوبت بگیرد.

مسئله ۲۶۵ - مسح کردن از روی جوراب و کفش باطل است، ولی اگر به واسطهء سرمای شدید یا ترس از دزد و درنده و مانند اینها نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد، بنابر احتیاط واجب بر کفش و جوراب مسح نماید و تیمم هم بنماید.

مسئله ۲۶۶ - اگر روی پا نجس باشد و نتواند برای مسح آن را آب بکشد، باید تیمم کند.

وضوی ارتماسی

مسئله ۲۶۷ - وضوی ارتماسی آن است که انسان صورت و دستها را به قصد وضو در آب فرو برد، ولی مسح با تری آن دست اشکال دارد، بنابراین اگر دست چپ را ارتماسی شست، مقداری از آن را از طرف کف دست در آب فرو نبرد و با دست راست آن مقدار را بشوید، و بنابر احتیاط واجب به بیرون آوردن از آب

وضوی ارتماسی محقق نمی شود.

مسأله ۲۶۸ - در وضوی ارتماسی باید دستها از بالا به پایین شسته شود، پس اگر وقتی که دستها را در آب فرو می برد قصد وضو کند، باید دستها را از طرف آرنج در آب فرو برد، و همچنین صورت را بنا بر احتیاط واجب از طرف پیشانی در آب فرو برد.

مسأله ۲۶۹ - اگر وضوی بعضی از اعضا را ارتماسی و بعضی را غیر ارتماسی انجام دهد، اشکال ندارد.

دعایی که موقع وضو گرفتن مستحب است

مسأله ۲۷۰ - کسی که وضو می گیرد مستحب است هنگام گرفتن آب با دست بگوید: " بسم الله و بالله اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين " و هنگام مضمضه کردن بگوید: " اللهم لقني حجتي يوم ألقاك وأطلق لساني بذكرك " و هنگام استنشاق - یعنی آب در بینی کردن - بگوید: " اللهم لا تحرم علي ریح الجنة واجعلني ممن

یشم ریحها وروحها وطیبا " و هنگام شستن رو بگوید: " اللهم بیض وجهي يوم تسود

فيه الوجوه ولا تسود وجهي يوم تبيض فيه الوجوه " و هنگام شستن دست راست بگوید: " اللهم اعطني کتابي بيمينی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبني حسابا یسیرا

و هنگام شستن دست چپ بگوید: " اللهم لا تعطني کتابي بشمالی ولا من وراء ظهري ولا

تجعلها مغلولة الی عنقي وأعوذ بك من مقطعات النیران " و هنگامی که سر را مسح می کند بگوید: " اللهم غشني برحمتك وبركاتك وعفوك " و در هنگام مسح پا بگوید:

" اللهم ثبتني علی الصراط يوم تزل فيه الاقدام واجعل سعبي في ما یرضيك عني یا ذا الجلال والاکرام " و مستحب است هرگاه وضو گرفت بگوید: " اشهد أن لا إله إلا الله

اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين والحمد لله رب العالمين " .

شرایط صحت وضو

شرایط صحیح بودن وضو چند چیز است:

" شرط اول " آن که آب وضو پاک باشد.

" شرط دوم " آن که مطلق باشد.

مسأله ۲۷۱ - وضو با آب نجس و آب مضاف باطل است، اگر چه انسان نجس یا مضاف بودن آن را نداند یا فراموش کرده باشد، و اگر با آن وضو نمازی هم خوانده باشد باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بخواند.

مسأله ۲۷۲ - اگر غیر از آب گل آلود مضاف آب دیگری برای وضو ندارد، چنانچه وقت نماز تنگ است باید تیمم کند، و اگر وقت دارد باید صبر کند تا آب صاف شود

یا آب را صاف کند و وضو بگیرد.

" شرط سوم " آن که آب وضو مباح باشد، و بنابر احتیاط واجب فضایی که در آن وضو می گیرد نیز مباح باشد.

مسأله ۲۷۳ - وضو با آب غصبی و با آبی که حجت بر رضایت صاحب آن ندارد، حرام و باطل است، و اگر آب وضو در جای غصبی بریزد، چنانچه در غیر آن جا نتواند وضو بگیرد باید تیمم کند، و اگر در غیر آن جا بتواند وضو بگیرد لازم است که

در غیر آن جا وضو بگیرد، ولی چنانچه در این صورت معصیت کرد و همان جا وضو گرفت، صحت وضو محل اشکال است.

مسأله ۲۷۴ - وضو گرفتن از حوض مدرسه ای که انسان نمی داند آن حوض را برای همهء مردم وقف کرده اند یا برای محصلین همان مدرسه، جایز نیست، و اگر اطمینان به عمومیت وقف حاصل شود - هر چند از وضو گرفتن مردم باشد - اشکال

ندارد.

مسأله ۲۷۵ - کسی که نمی خواهد در مسجدی نماز بخواند، اگر نداند حوض آن را

برای همهء مردم وقف کرده اند یا برای کسانی که در آن جا نماز می خوانند، نمی تواند

از حوض آن مسجد وضو بگیرد، ولی اگر معمولاً کسانی هم که نمی خواهند در آن جا نماز بخوانند از آن حوض وضو می گیرند، در صورتی که از وضو گرفتن آنها اطمینان به عمومیت وقف حاصل شود، می تواند از آن وضو بگیرد.

مسأله ۲۷۶ - وضو گرفتن از حوض تیمچه ها و مسافر خانه ها و مانند اینها برای کسانی که ساکن آن جاها نیستند، در صورتی صحیح است که اطمینان به رضایت صاحبان آنها حاصل شود، هر چند اطمینان از وضو گرفتن کسانی که ساکن آن جاها

نیستند حاصل شود.

مسأله ۲۷۷ - وضو گرفتن در نهرهای بزرگ اگر چه انسان نداند که صاحب آنها راضی است اشکال ندارد، ولی اگر صاحب آنها از وضو گرفتن نهی کند یا این که انسان بداند که مالک راضی نیست، وضو گرفتن از آنها جایز نیست، و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر مالک صغیر یا مجنون باشد یا آن نهرها در تصرف غاصب باشند، و یا گمان داشته باشد که مالک راضی نیست، و اما نهرها و قنواتی که

از آبادی مانند دهات می گذرد وضو گرفتن و آشامیدن و مانند آن از آنها اشکال ندارد، اگر چه مالک صغیر یا مجنون باشد.

مسأله ۲۷۸ - اگر فراموش کند آب غصبی است و با آن وضو بگیرد، وضوی او صحیح است، ولی کسی که خودش آب را غصب کرده، اگر غصبی بودن آن را فراموش کند و وضو بگیرد، در صورتی که از غصب توبه نکرده باشد، وضوی او باطل است، و در صورتی که توبه کرده باشد بطلان وضو محل اشکال است.

" شرط چهارم " آن که ظرف آب وضو مباح باشد.

" شرط پنجم " آن که ظرف آب وضو بنابر احتیاط واجب طلا و نقره نباشد و

تفصیل این دو شرط در مسألهء بعدی ذکر می شود.

مسأله ۲۷۹ - اگر آب وضو در ظرف غصبی است و غیر از آن آب دیگری ندارد، در صورتی که بتواند به وجه مشروعی آن آب را در ظرف دیگری خالی نماید، لازم است خالی کرده و بعد وضو بگیرد، و چنانچه میسور نباشد باید تیمم کند، و اگر آب

دیگری دارد لازم است با آن آب وضو بگیرد، و در هر دو صورت اگر معصیت کرد

و

آب را برداشت و بعد از برداشتن با آن وضو گرفت، وضویش صحیح است.

و با این کیفیت اگر از ظرف طلا یا نقره وضو بگیرد وضوی او صحیح است،

چه آب دیگری داشته باشد یا نداشته باشد، و اگر در ظرف غصبی وضوی
ارتماسی گرفت وضوی او حرام و باطل است، چه آب دیگری داشته باشد یا نه، و
اما اگر در ظرف طلا و نقره وضوی ارتماسی بگیرد جواز و صحت آن محل اشکال
است.

مسأله ۲۸۰ - حوضی که مثلاً يك آجر یا يك سنگ آن غصبی است، در صورتی
که برداشتن آب در نظر عرف تصرف در آن آجر یا سنگ نباشد، اشکالی ندارد، و
در
صورتی که تصرف باشد، اگر آبی غیر از آن آب ندارد باید تیمم کند، و اگر آبی غیر
از

آن آب دارد وظیفه اش وضو گرفتن با آن آب است، ولی در هر دو صورت اگر
معصیت کرد و آب را برداشت و بعد از برداشتن وضو گرفت وضوی او صحیح
است، و در هر دو صورت وضوی ارتماسی در فرض این که عرفاً تصرف در آن
مغضوب باشد باطل است.

مسأله ۲۸۱ - اگر در صحن یکی از امامان یا امام زادگان که سابقاً قبرستان بوده
حوض یا نهری بسازند، چنانچه انسان نداند که زمین صحن را برای قبرستان وقف
کرده اند، وضو گرفتن در آن حوض و نهر اشکال ندارد.
" شرط ششم " آن که اعضای وضو موقع شستن و مسح کردن پاك باشد، اگر چه
آن طهارت به شستن به آب وضو - در صورتی که آب معتصم باشد - حاصل شود،
و

آب معتصم آبی است که به ملاقات با نجس نجس نشود، مانند آب باران و کر و
جاری.

مسأله ۲۸۲ - اگر پیش از تمام شدن وضو جایی را که شسته یا مسح کرده نجس
شود، وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۸۳ - اگر غیر از اعضای وضو جایی از بدن نجس باشد، وضوی او صحیح
است، ولی اگر مخرج را از بول یا غائط تطهیر نکرده باشد، احتیاط مستحب آن
است که اول آن را تطهیر کند و بعد وضو بگیرد.

مسأله ۲۸۴ - اگر یکی از اعضای وضو نجس باشد و بعد از وضو شك کند که
پیش

از وضو آن جا را آب کشیده یا نه، چنانچه هنگام وضو گرفتن ملتفت پاك و

نجس بودن آن جا نبوده، وضوی او باطل است، و اگر می داند یا احتمال می دهد که ملتفت بوده وضوی او صحیح است، و در هر صورت جایی را که نجس بوده باید آب بکشد.

مسئله ۲۸۵ - اگر در صورت یا دستها بریدگی یا زخمی است که خون آن بند نمی آید و آب برای آن ضرر ندارد، باید بعد از شستن اجزای سالم آن عضو با رعایت ترتیب - بر طبق آنچه که در وضو مسئله " ۲۴۹ " گذشت - موضع زخم یا بریدگی را در آب کر یا جاری فرو برد و قدری فشار دهد که خون بند بیاید و دست

خود را روی زخم یا بریدگی در زیر آب از بالا به پایین به قصد شستن وضویی بکشد تا آب بر آن جاری شود، و بعد بقیه وضو را انجام دهد با مراعات این که مسح به آب کف دست واقع شود.

" شرط هفتم " آن که وقت برای وضو و نماز کافی باشد.
مسئله ۲۸۶ - هرگاه وقت به قدری تنگ است که اگر وضو بگیرد تمام نماز یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود، باید تیمم کند، ولی اگر برای وضو و تیمم يك اندازه وقت لازم است باید وضو بگیرد.
مسئله ۲۸۷ - کسی که در تنگی وقت نماز باید تیمم کند، اگر به قصد آن که وضو مستحب است، یا برای امر مستحبی که وضو برای آن تشریح شده مثل خواندن قرآن وضو بگیرد، صحیح است، و اگر قصد کند برای خواندن آن نماز به نحوی که اگر امر به نماز با وضو نباشد قصد وضو نداشته باشد، آن وضو باطل است.
" شرط هشتم " آن که به قصد قربت و با اخلاص وضو بگیرد، و مراد از قصد قربت این است که عمل را به قصد آنچه که آن را به خداوند متعال اضافه می دهد، مانند انجام فرمان خداوند و محبویت برای او انجام دهد.

مسئله ۲۸۸ - لازم نیست نیت وضو را به زبان بگوید یا از قلب خود بگذراند، بلکه اگر تمام افعال وضو را به داعی الهی به جا آورد، کفایت می کند.
" شرط نهم " آن که وضو را به ترتیبی که بیان شد به جا آورد، یعنی اول صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بعد از آن سر و بعد پاها را مسح

نماید، و اگر به این ترتیب وضو نگیرد باطل است، و - بنابر احتیاط واجب - پای چپ را بعد از پای راست مسح کند.

" شرط دهم " آن که کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد.

مسأله ۲۸۹ - اگر بین کارهای وضو به قدری فاصله شود که وقتی می خواهد جایی را بشوید یا مسح کند رطوبت اعضای قبل خشک شده باشد وضو باطل است، و اگر فقط رطوبت جایی که قبل از محلی است که می خواهد بشوید یا مسح کند خشک شده باشد، مثلاً موقعی که می خواهد دست چپ را بشوید رطوبت دست راست خشک شده باشد و صورت تر باشد وضویش صحیح است.

مسأله ۲۹۰ - اگر کارهای وضو را پشت سر هم به جا آورد، ولی به واسطه گرمای هوا یا حرارت زیاد بدن و مانند اینها رطوبت جاهای پیشین خشک شود، وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۹۱ - راه رفتن در بین وضو اشکال ندارد، پس اگر بعد از شستن صورت و دست ها چند قدم راه برود، و بعد سر و پا را مسح کند، وضوی او صحیح است.

" شرط یازدهم " آن که شستن صورت و دست ها و مسح سر و پاها را خود انسان انجام دهد، و اگر دیگری او را وضو دهد، یا در شستن صورت و دست ها و مسح سر و پاها به او کمک نماید، وضو باطل است.

مسأله ۲۹۲ - کسی که نمی تواند وضو بگیرد باید نایب بگیرد که او را وضو دهد، و

چنانچه مزد هم بخواهد، در صورتی که بتواند و دادن مزد حرجی نباشد باید به او بدهد، ولی باید خود او نیت وضو کند و بنابر احتیاط واجب نایب هم نیت نماید و با دست خود مسح کند، و اگر نمی تواند باید نایب دست او را بگیرد و به جای او مسح بکشد، و اگر این هم ممکن نیست باید از دست او رطوبت بگیرد و با آن رطوبت سر و پای او را مسح کند.

مسأله ۲۹۳ - هر کدام از کارهای وضو را که می تواند به تنهایی انجام دهد، نباید در آن کمک بگیرد.

" شرط دوازدهم " آن که استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد.
مسئله ۲۹۴ - کسی که مترسد که اگر وضو بگیرد مریض شود نباید وضو بگیرد، و کسی که مترسد اگر آب را به مصرف وضو برساند تشنه می ماند، چنانچه آن عطش موجب مرضی بشود نباید وضو بگیرد، و اگر موجب مرضی نشود مخیر است که وضو بگیرد یا تیمم کند، و اگر نداند که آب برای او ضرر دارد و وضو بگیرد،

اگر چه بعد بفهمد ضرر داشته ولی ضرر حرام نبوده وضوی او صحیح است.
مسئله ۲۹۵ - اگر رساندن آب به صورت و دستها به مقدار کمی که وضو با آن صحیح است ضرر ندارد و بیشتر از آن ضرر دارد، باید با همان مقدار وضو بگیرد.
" شرط سیزدهم " آن که در اعضای وضو مانعی از رسیدن آب نباشد.

مسئله ۲۹۶ - اگر می داند چیزی به اعضای وضو چسبیده ولی شك دارد که از رسیدن آب جلوگیری می کند یا نه، باید آن را بر طرف کند یا آب را به زیر آن برساند.

مسئله ۲۹۷ - اگر زیر ناخن که به اندازهء معمول بلند است چرك باشد، وضو اشکال ندارد، ولی اگر ناخن را بگیرند باید برای وضو آن چرك را بر طرف کنند، و اگر ناخن بیشتر از معمول بلند باشد، باید چرك زیر مقداری را که از معمول بلندتر است بر طرف کنند.

مسئله ۲۹۸ - اگر در صورت و دست ها و جلوی سر و روی پاها به واسطهء سوختن

یا چیز دیگر برآمدگی پیدا شود، شستن و مسح روی آن کافی است، و چنانچه سوراخ شود، رساندن آب به زیر پوست لازم نیست، بلکه اگر پوست يك قسمت آن کنده شود، لازم نیست آب را به زیر قسمتی که کنده نشده برساند، ولی چنانچه پوستی که کنده شده گاهی به بدن میچسبد و گاهی بلند می شود، باید آن را قطع کند یا آب را به زیر آن برساند.

مسئله ۲۹۹ - اگر انسان شك کند که به اعضای وضوی او چیزی چسبیده یا نه،

چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، مثل آن که بعد از گل کاری شك کند گل به دست او چسبیده یا نه، باید واریسی کند یا به قدری دست بمالد که اطمینان پیدا کند که اگر بوده بر طرف شده، یا آب به زیر آن رسیده است.

مسأله ۳۰۰ - اگر جایی را که باید شست یا مسح کرد چرك باشد ولی چرك آن مانع از رسیدن آب به بدن نباشد، اشکال ندارد، و همچنین است اگر بعد از گچ کاری

و مانند آن چیز سفیدی که جلوگیری از رسیدن آب به پوست نمی نماید بر دست بماند، ولی اگر شك کند که با بودن آنها آب به بدن می رسد یا نه، باید آنها را بر طرف کند.

مسأله ۳۰۱ - اگر پیش از وضو بداند که در بعضی از اعضای وضو مانعی از رسیدن آب هست، و بعد از وضو شك کند که در موقع وضو آب را به آن جا رسانده یا نه، چنانچه علم به غفلت در حال وضو نداشته باشد، وضوی او صحیح است.

مسأله ۳۰۲ - اگر در بعضی از اعضای وضو مانعی باشد که گاهی آب به خودی خود زیر آن می رسد و گاهی نمی رسد و انسان بعد از وضو شك کند که آب زیر آن

رسیده یا نه، چنانچه بداند موقع وضو غفلت از این امر داشته باید دوباره وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۳ - اگر بعد از وضو چیزی که مانع از رسیدن آب است در اعضای وضو ببیند و نداند موقع وضو بوده یا بعد پیدا شده، در صورتی که بداند غافل از آن مانع در حال وضو بوده باید دوباره وضو بگیرد، و اگر نه وضوی او صحیح است.

مسأله ۳۰۴ - اگر بعد از وضو شك کند چیزی که مانع رسیدن آب است در اعضای وضو بوده یا نه، چنانچه علم به غفلت از آن در حال وضو نداشته وضو صحیح است.

احکام وضو

مسئله ۳۰۵ - کسی که در کارهای وضو و شرایط آن خیلی شك می کند، در صورتی که به حد وسواس برسد باید به شك خود اعتنا نکند.
مسئله ۳۰۶ - اگر شك کند که وضوی او باطل شده یا نه، بنا می گذارد که وضوی او

باقی است، ولی اگر بعد از بول استبراء نکرده و وضو گرفته باشد، و بعد از وضو رطوبتی از او بیرون آید که نداند بول است یا چیز دیگری، وضوی او باطل است.

مسئله ۳۰۷ - کسی که شك دارد وضو گرفته یا نه باید وضو بگیرد.
مسئله ۳۰۸ - کسی که می داند وضو گرفته و حدثی هم از او سر زده - مثلاً بول کرده

- اگر نداند کدام جلوتر بوده، چنانچه پیش از نماز است باید وضو بگیرد، و اگر در بین نماز است باید نماز را بشکند و وضو بگیرد، و اگر بعد از نماز است نمازی که خوانده صحیح است در صورتی که علم نداشته باشد که در حال شروع به نماز غافل بوده، ولی برای نمازهای بعد باید وضو بگیرد.

مسئله ۳۰۹ - اگر بعد از وضو یا در بین آن یقین کند که بعضی جاها را نشسته یا مسح نکرده است، چنانچه رطوبت جاهایی که پیش از آن است به جهت طول مدت خشک شده، باید دوباره وضو بگیرد، و اگر خشک نشده یا به جهت گرمی هوا

و مانند آن خشک شده، باید جایی را که نشسته یا مسح نکرده و آنچه بعد از آن است بشوید یا مسح کند، و اگر در بین وضو در شستن یا مسح کردن جایی شك کند

باید به همین دستور عمل نماید.

مسئله ۳۱۰ - اگر بعد از نماز شك کند که وضو گرفته یا نه، در صورتی که علم به غفلت در حال شروع نماز نداشته باشد نمازش صحیح است، ولی باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد.

مسئله ۳۱۱ - اگر در بین نماز شك کند که وضو گرفته یا نه، نماز او باطل است و باید وضو بگیرد و نماز را به جا آورد.

مسأله ۳۱۲ - اگر بعد از نماز بداند که وضوی او باطل شده ولی شك کند که بعد از

نماز باطل شده یا قبل از آن، نمازی که خوانده صحیح است.

مسأله ۳۱۳ - اگر انسان مرضی دارد که بول او قطره قطره می ریزد، یا نمی تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند، چنانچه یقین دارد که از اول وقت نماز تا آخر آن به

مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن مهلت پیدا می کند، باید وضو و نماز را در وقتی که

مهلت پیدا می کند انجام دهد، و اگر مهلت او به مقدار کارهای واجب وضو و نماز است باید در وقتی که مهلت دارد فقط کارهای واجب وضو و نماز را به جا آورد و کارهای مستحب را ترك نماید.

مسأله ۳۱۴ - اگر به مقدار وضو و نماز مهلت پیدا نمی کند و در بین نماز يك یا چند دفعه بول یا غائط از او خارج می شود، اگر همان نماز را با يك وضو بخواند کفایت می کند هر چند احتیاط مستحب این است که هر وقت بول یا غائط از او خارج شد در فاصله ای که موالات به هم نخورد، وضو بگیرد و بقیه نماز را بخواند.

مسأله ۳۱۵ - کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می شود يك وضو برای چندین نماز او کافیهست، مگر این که محدث به حدث دیگری گردد، و بهتر آن است

که برای هر نماز يك وضو بگیرد و برای به جا آوردن سجده و تشهد فراموش شده و نماز احتیاط وضوی دیگر لازم نیست.

مسأله ۳۱۶ - کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می شود، لازم نیست بعد

از وضو فوراً نماز بخواند، اگر چه احتیاط مستحب این است که بعد از وضو فوراً نماز بخواند.

مسأله ۳۱۷ - کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می شود بعد از وضو بنا بر

احتیاط مستحب از مس آنچه که مس آن بر محدث حرام است اجتناب نماید.

مسأله ۳۱۸ - کسی که بول او قطره قطره می ریزد، باید برای نماز به وسیله کیسه ای

که در آن پنبه یا چیز دیگری است که از رسیدن بول به جاهای دیگر جلوگیری می کند خود را حفظ نماید، و احتیاط واجب آن است که پیش از هر نماز مخرج بول

را که نجس شده آب بکشد، مگر در صورتی که موجب حرج باشد.

(۲۴۵)

و در صورتی که جمع ما بین ظهر و عصر یا مغرب و عشاء می کند، شستن بین دو نماز لازم نیست، و نیز کسی که نمی تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند، چنانچه ممکن باشد باید به مقدار نماز از رسیدن غائط به جاهای دیگر جلوگیری نماید، و احتیاط واجب آن است که برای هر نماز مخرج غائط را آب بکشد، مگر در صورتی که موجب حرج باشد.

مسئله ۳۱۹ - کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول یا غائط خودداری کند، در صورتی که ممکن باشد و موجب حرج نباشد باید به مقدار نماز از خارج شدن بول یا غائط جلوگیری نماید، و در صورتی که مرض او به آسانی معالجه شود باید خود را معالجه نماید.

مسئله ۳۲۰ - کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول یا غائط خودداری کند، بعد از

آن که مرض او خوب شد لازم نیست نمازهایی را که در وقت مرض مطابق وظیفه اش خوانده قضا نماید، ولی اگر در بین وقت نماز مرض او خوب شود باید نمازی را که در آن وقت خوانده دوباره بخواند.

مسئله ۳۲۱ - اگر کسی مرضی دارد که نمی تواند از خارج شدن باد جلوگیری کند،

باید به وظیفهء کسانی که نمی توانند از بیرون آمدن بول یا غائط خودداری کنند عمل نماید.

چیزهایی که باید برای آنها طهارت از حدث داشت

مسئله ۳۲۲ - برای شش چیز باید وضو گرفت:

(اول) برای نمازهای واجب غیر از نماز میت، و برای نمازهای مستحب وضو شرط صحت است.

(دوم) برای سجده و تشهد فراموش شده و دو سجده ء سهوی که برای تشهد فراموش شده بجا می آورد، و اگر بین آنها و نماز حدثی از او سر زده - مثلاً بول کرده

باشد - بنابر احتیاط واجب نماز را اعاده کند، ولی برای سجده ء سهو در غیر موردی

که ذکر شد واجب نیست وضو بگیرد.

(سوم) برای طواف واجب در حج یا عمره.
 (چهارم) اگر نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد.
 (پنجم) اگر نذر کرده باشد که جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند، در صورتی که آن نذر صحیح باشد، مانند بوسیدن قرآن.
 (ششم) برای آب کشیدن قرآنی که نجس شده، یا برای بیرون آوردن آن از محلی که بودن قرآن در آن محل موجب هتك است، در صورتی که مجبور باشد دست یا جای دیگر بدن خود را به خط قرآن برساند، ولی چنانچه معطل شدن به مقدار وضو بی احترامی به قرآن باشد، باید بدون این که وضو بگیرد قرآن را از آن محل بیرون آورد، یا اگر نجس شده آب بکشد.

مسأله ۳۲۳ - مس نمودن خط قرآن - یعنی رساندن جایی از بدن به خط قرآن - برای کسی که وضو ندارد حرام است، و رساندن موی بدن به قرآن مانعی ندارد در صورتی که از توابع بشره شمرده نشود، و اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگری ترجمه کنند مس آن در غیر اسم ذات و اسماء صفات خداوند متعال اشکال ندارد.

مسأله ۳۲۴ - جلوگیری بچه و دیوانه از مس خط قرآن واجب نیست، ولی اگر مس نمودن آنان بی احترامی به قرآن باشد باید از آن جلوگیری کنند.

مسأله ۳۲۵ - کسی که وضو ندارد - بنابر احتیاط واجب - نباید اسم ذات و اسماء صفات خداوند متعال را به هر زبانی که نوشته شده باشد مس نماید، و احتیاط مستحب آن است که اسماء مبارکه چهارده معصوم (علیهم السلام) را هم بدون وضو مس ننماید.

مسأله ۳۲۶ - اگر پیش از وقت نماز به قصد این که با طهارت باشد وضو بگیرد یا غسل کند، صحیح است، و اگر نزدیک وقت نماز هم به قصد مهیا بودن برای نماز وضو بگیرد اشکال ندارد، بلکه مستحب است.

مسأله ۳۲۷ - کسی که یقین یا حجت شرعیه دارد که وقت داخل شده، اگر نیت وضوی واجب کند و قصدش مقید به وجوب نباشد و بعد از وضو بفهمد وقت داخل نشده، وضوی او صحیح است.

مسأله ۳۲۸ - مستحب است انسان برای اموری که وضو هر چند شرط صحت آنها نیست ولی در کمال آنها معتبر است وضو بگیرد، مانند مناسك حج به غیر از طواف واجب و نماز طواف - که وضو در آن دو شرط صحت است - و همچنین برای نماز میت

و ادخال میت در قبر و رفتن به مسجد و برای خواندن قرآن و نوشتن آن و برای خوابیدن، و نیز مستحب است کسی که وضو دارد دوباره وضو بگیرد. و هرگاه برای یکی از این کارها وضو بگیرد می تواند هر کاری را که باید با وضو انجام داد به جا آورد، مثلاً می تواند با آن وضو نماز بخواند یا طواف واجب انجام دهد.

چیزهایی که وضو را باطل می کند

مسأله ۳۲۹ - هفت چیز وضو را باطل می کند:

(اول و دوم) بول و غائط خارج از موضع طبیعی یا از غیر موضع طبیعی با اعتیاد، و همچنین خارج از غیر موضع طبیعی بدون اعتیاد بنا بر احتیاط واجب.

و رطوبت مشتبه به بول قبل از استبراء از بول حکم بول را دارد. (سوم) باد روده که از مخرج طبیعی غائط خارج می شود و از غیر آن به تفصیلی که در غائط گذشت در صورتی که بر آن یکی از دو اسم مخصوص گفته شود.

(چهارم) خواب، و وقتی محقق می شود که گوش نشنود.

(پنجم) چیزهایی که عقل را از بین می برد مانند دیوانگی و مستی و بیهوشی.

(ششم) استحاضهء زنان که تفصیل آن خواهد آمد.

(هفتم) جنابت.

احکام وضوی جبیره

چیزی که با آن زخم و شکسته را می بندند، و دوايي که روی زخم و مانند آن می گذارند جبیره نامیده می شود.

مسأله ۳۳۰ - اگر در یکی از جاهای وضو زخم یا دمل یا شکستگی باشد، چنانچه روی آن باز است و آب ضرر ندارد باید به طور معمول وضو گرفت.

مسأله ۳۳۱ - اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت و دستهاست و روی آن باز است و آب ریختن روی آن ضرر دارد، چنانچه کشیدن دست تر بر آن ضرر ندارد، باید در شکستگی دست تر بر آن بکشد، و همچنین بنا بر احتیاط واجب در زخم و دمل، و احتیاط مستحب آن است که بعد پارچهء پاکی روی آن بگذارد و دست تر را

روی پارچه هم بکشد، و اگر این مقدار هم ضرر دارد یا زخم و شکستگی نجس است و نمی شود آب کشید، در مورد زخم باید اطراف آن را به طوری که در وضو گذشت از بالا به پایین بشوید و تیمم لازم نیست، و احتیاط مستحب آن است که پارچهء پاکی روی زخم بگذارد و دست تر روی آن بکشد و تیمم هم بنماید. و اما در شکستگی باید تیمم نماید و بنا بر احتیاط واجب وضو نیز گرفته و پارچهء پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را با دست تر بکشد.

مسأله ۳۳۲ - اگر زخم یا دمل یا شکستگی در جلوی سر یا روی پاهاست و روی آن باز است، چنانچه نتواند آن را مسح کند - به این معنی که مثلا زخم تمام محل مسح را گرفته باشد، یا آن که از مسح جاهای سالم نیز متمکن نباشد - بنا بر احتیاط واجب بین وضو - به این ترتیب که پارچهء پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند - و تیمم جمع کند.

مسأله ۳۳۳ - اگر روی دمل یا زخم یا شکستگی بسته باشد، چنانچه باز کردن آن مشقت ندارد و آب هم برای آن ضرر ندارد، باید باز کند و وضو بگیرد، چه زخم و مانند آن در صورت و دستها باشد، یا جلوی سر و روی پاها باشد.

مسأله ۳۳۴ - اگر زخم یا دمل یا شکستگی که بسته است در صورت یا دستها باشد، چنانچه باز کردن یا ریختن آب روی آن ضرر و یا مشقت دارد، باید مقداری را

که ضرر و مشقت ندارد از اطراف شسته و روی جبیره را مسح نماید.

مسأله ۳۳۵ - اگر نمشود روی زخم را باز کرد ولی زخم و چیزی که روی آن

گذاشته پاک است، و رساندن آب به زخم ممکن است و ضرر و مشقت ندارد، باید آب را به روی زخم با رعایت ترتیب - و در صورت بنابر احتیاط - برساند، ولی

اگر جبیره در صورت باشد و رساندن آب با رعایت ترتیب ممکن نباشد بنابر احتیاط بین شستن و مسح با مراعات ترتیب جمع کند، و اگر زخم یا چیزی که روی آن گذاشته نجس است، چنانچه آب کشیدن آن و رساندن آب به روی زخم ممکن باشد و ضرر و مشقت نداشته باشد، باید آن را آب بکشد و موقع وضو آب را به زخم برساند.

و در صورتی که رساندن آب به روی زخم ممکن نیست یا ضرر یا مشقت دارد، یا زخم نجس است و نمی شود آن را آب کشید، یا ضرر یا مشقت دارد، باید اطراف زخم را بشوید، و اگر جبیره پاک است روی آن را مسح کند، و اگر جبیره نجس است

یا نمی شود روی آن را دست تر کشید، در صورتی که ممکن است پارچهء پاکی را روی آن بگذارد، و بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تیمم و مسح بر آن پارچه - و حتی الامکان پارچه را به گونه ای بگذارد که جزء جبیره حساب شود - و در صورتی

که گذاشتن پارچه یا مسح بر آن ممکن نباشد، بنابر احتیاط واجب اطراف آن را به طوری که در وضو گذشت بشوید و تیمم هم بنماید.

مسأله ۳۳۶ - اگر جبیره تمام صورت یا تمام یکی از دستها یا تمام هر دو دست را گرفته باشد، احتیاط واجب آن است که جمع کند بین وضوی جبیره ای و تیمم.

مسأله ۳۳۷ - اگر جبیره تمام اعضای وضو را گرفته باشد، بنابر احتیاط واجب جمع کند بین وضوی جبیره و تیمم.

مسأله ۳۳۸ - کسی که در کف دست و انگشتها جبیره دارد، و در موقع وضو دست

تر روی آن کشیده است، سر و پا را با همان رطوبت مسح کند.

مسأله ۳۳۹ - اگر جبیره تمام پهنای روی پا را گرفته ولی مقداری از طرف انگشتان و مقداری از طرف بالای پا که مسح واجب است باز است، باید جاهایی که باز است روی پا را، و جایی که جبیره است روی جبیره را مسح کند.

مسأله ۳۴۰ - اگر در صورت یا دستها چند جبیره باشد، باید بین آنها را بشوید، و اگر جبیره ها در سر یا روی پاها باشد، باید بین آنها را مسح کند، و در جاهایی که جبیره است باید به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله ۳۴۱ - اگر جبیره بیشتر از معمول اطراف زخم را گرفته و برداشتن آن بدون مشقت ممکن نیست، بنا بر احتیاط واجب وضوی جبیره بگیرد و تیمم هم بنماید، و اگر برداشتن زاید از معمول جبیره بدون مشقت ممکن است، باید آن را بردارد، پس اگر زخم در صورت یا دستهاست آن قسمت را بشوید، و اگر در سر یا روی پاهاست و مسح واجب است، آن را مسح کند و برای جای زخم به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله ۳۴۲ - اگر در اعضای وضو زخم و جراحت و شکستگی نیست ولی به جهت دیگری آب برای آنها ضرر دارد باید تیمم کند.

مسأله ۳۴۳ - اگر جایی از اعضای وضو را رگ زده است و نمی تواند آن را از جهت

ضرر بشوید، حکم آن حکم زخم و جراحت است که در مسائل قبل گذشت، و اگر برای جهت دیگری مثل بند نیامدن خون نمی تواند آن را بشوید باید تیمم کند.

مسأله ۳۴۴ - اگر در جای وضو یا غسل چیزی چسبیده است که برداشتن آن ممکن نیست یا موجب حرج است بنا بر احتیاط واجب جمع کند بین وضو یا غسل جبیره ای و تیمم.

مسأله ۳۴۵ - در غیر غسل میت از سایر اغسال، غسل جبیره ای مثل وضوی جبیره ای است، و بنا بر احتیاط واجب آن را ترتیبی به جا آورد، ولی اگر در بدن زخم

یا دمل باشد - چه محل مجبور باشد و چه مکشوف - هر چند برای تخییر بین غسل و تیمم وجهی هست، اما احتیاط واجب آن است که غسل کند، و حکم موضع شکسته و زخم و دمل در غسل همان است که در صورت و دستها در وضو گذشت.

مسأله ۳۴۶ - کسی که وظیفه او تیمم است اگر در بعضی از جاهای تیمم او

زخم یا دمل یا شکستگی باشد، باید به دستور وضوی جبیره ای تیمم جبیره ای نماید.

مسأله ۳۴۷ - کسی که باید با وضو یا غسل جبیره ای نماز بخواند، چنانچه بداند که تا آخر وقت عذر او بر طرف نمی شود، می تواند در اول وقت نماز بخواند،

ولی اگر امید دارد که تا آخر وقت عذر او بر طرف شود بهتر آن است که صبر کند و

چنانچه عذر او بر طرف نشد در آخر وقت نماز را با وضو یا غسل جبیره ای به جا آورد، و در صورتی که اول وقت نماز خواند و تا آخر وقت عذرش بر طرف شد، باید

وضو گرفته یا غسل کرده و نماز را اعاده نماید.

مسأله ۳۴۸ - اگر انسان برای مرضی که در چشم اوست، موی چشم خود را بچسباند، یا از جهت درد چشم آب برای آن ضرر داشته باشد باید تیمم نماید.
مسأله ۳۴۹ - کسی که نمی داند وظیفه اش تیمم است یا وضوی جبیره ای، باید احتیاط کند به جمع بین وضو و تیمم.

مسأله ۳۵۰ - نمازهایی را که انسان با وضوی جبیره ای خوانده و تا آخر وقت عذرش مستمر بوده، صحیح است و می تواند با آن وضو نمازهای بعدی را در صورتی که در تمام وقت عذرش مستمر باشد به جا آورد، و هرگاه عذرش بر طرف شد برای نمازهای بعد بنابر احتیاط واجب وضو بگیرد.
غسلهای واجب

غسلهای واجب هفت است: (اول) غسل جنابت، (دوم) غسل حیض، (سوم) غسل نفاس، (چهارم) غسل استحاضه، (پنجم) غسل مس میت، (ششم) غسل میت، (هفتم) غسلی که به واسطه نذر و قسم و مانند اینها واجب می شود.

احکام جنابت

مسأله ۳۵۱ - به دو چیز انسان جنب می شود:

(اول) جماع.

(دوم) بیرون آمدن منی، در خواب باشد یا بیداری، کم باشد یا زیاد، با شهوت باشد یا بی شهوت، با اختیار باشد یا بی اختیار.

مسأله ۳۵۲ - اگر رطوبتی از مرد خارج شود که نداند منی است یا بول یا غیر اینها، چنانچه با شهوت و جستن بیرون آمده و بعد از بیرون آمدن آن بدن سست شده، آن رطوبت حکم منی را دارد، و اگر هیچ یک از این سه نشانه یا بعضی از اینها را نداشته باشد حکم منی را ندارد، ولی در مریض اگر با شهوت بیرون آید، هر چند با جستن و

سستی بدن بیرون نیامده باشد، حکم منی را دارد، و اما زن اگر از شهوت انزال کند غسل جنابت بر او واجب است.

مسأله ۳۵۳ - اگر از مردی که مریض نیست آبی بیرون آید که یکی از سه نشانه ای را که در مسأله پیش گذشت داشته باشد و نداند نشانه های دیگر را داشته یا نه، چنانچه پیش از بیرون آمدن آن، وضو داشته به همان وضو اکتفا کند و اگر وضو نداشته کافی است فقط وضو بگیرد.

مسأله ۳۵۴ - مستحب است انسان بعد از بیرون آمدن منی بول کند، و اگر بول نکند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید که نداند منی است یا رطوبت دیگر، حکم منی را دارد.

مسأله ۳۵۵ - اگر انسان با زنی جماع کند و به اندازه ء ختنه گاه یا بیشتر داخل شود

چه در قبل باشد و چه در دبر هر دو جنب می شوند، اگر چه منی بیرون نیاید، و بنا بر

احتیاط واجب در جماع با مرد جمع کند بین غسل و وضو در صورتی که قبلاً وضو نداشته باشد و اگر نه غسل کفایت می کند، و در حکم مذکور فرقی نیست بین بالغ و

نابالغ و عاقل و مجنون و قاصد و غیر قاصد.

مسأله ۳۵۶ - اگر شك کند که به مقدار ختنه گاه داخل شده یا نه، غسل بر او

واجب نیست.

مسأله ۳۵۷ - اگر حیوانی را وطی کند - یعنی با او نزدیکی نماید - و منی از او بیرون

آید غسل تنها کافی است، و اگر منی بیرون نیاید، چنانچه پیش از وطی وضو داشته باز هم غسل تنها کافی است، و اگر وضو نداشته احتیاط واجب آن است که غسل کند و وضو هم بگیرد.

مسأله ۳۵۸ - اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید، یا انسان شك کند که

منی از او بیرون آمده یا نه غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۳۵۹ - کسی که نمی تواند غسل کند ولی تیمم برایش ممکن است، بعد از داخل شدن وقت نماز هم می تواند با زن خود نزدیکی کند.

مسأله ۳۶۰ - اگر در لباس خود منی ببیند و بداند که از خود اوست و برای آن غسل

نکرده، باید غسل کند، و نمازهایی را که یقین دارد بعد از بیرون آمدن منی خوانده، اگر در وقت است اعاده کند، و اگر بعد از وقت است قضا نماید، و اما نمازهایی را که

احتمال می دهد پیش از بیرون آمدن آن منی خوانده، اعاده و قضاء ندارد.

چیزهایی که بر جنب حرام است

مسأله ۳۶۱ - پنج چیز بر جنب حرام است:

(اول) رساندن جایی از بدن خود به خط قرآن، یا به اسم مبارك ذات خداوند متعال - به هر لغتی که باشد - و سایر اسماء حسنی و بنا بر احتیاط مستحب اسماء انبیا و ائمه و حضرت زهرا (علیهم السلام) را مس ننماید.

(دوم) رفتن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) اگر چه از يك در داخل و از

در دیگر خارج شود.

(سوم) توقف در مساجد دیگر، ولی اگر از يك در مسجد داخل و از در دیگر خارج شود مانعی ندارد، و همچنین توقف در حرم امامان (علیهم السلام) حرام است، و

احتیاط واجب آن است که از رفتن در حرم ائمه (علیهم السلام) خودداری کند اگر چه از يك در

داخل و از در دیگر خارج شود.

(٢٥٤)

(چهارم) گذاشتن چیزی در مسجد، و همچنین بنا بر احتیاط واجب داخل شدن در مسجد برای برداشتن چیزی.

(پنجم) خواندن هر يك از آیات سجده ء واجب، و آن آیات در چهار سوره است: " اول " سوره ء سی و دوم قرآن (الم تنزیل)، " دوم " سوره ء چهل و یکم (حم سجده - فصلت -)، " سوم " سوره ء پنجاه و سوم (والنجم)، " چهارم " سوره ء نود و ششم (اقرأ).

و بنا بر احتیاط واجب از خواندن بقیهء این چهار سوره، حتی از خواندن (بسم الله الرحمن الرحیم)، بلکه بعض آن به قصد این سوره ها نیز خودداری کند. چیزهایی که بر جنب مکروه است

مسأله ۳۶۲ - نه چیز بر جنب مکروه است:

اول و دوم) خوردن و آشامیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا دستها را بشوید مکروه نیست.

(سوم) خواندن بیشتر از هفت آیه از سوره هایی که سجده ء واجب ندارد.

(چهارم) رساندن جایی از بدن به جلد و حاشیه و بین خط های قرآن.

(پنجم) همراه داشتن قرآن.

(ششم) خوابیدن، ولی اگر وضو بگیرد و یا به واسطهء نداشتن آب، بدل از غسل تیمم کند، مکروه نیست.

(هفتم) خضاب کردن به حنا و مانند آن.

(هشتم) مالیدن روغن به بدن.

(نهم) جماع کردن، بعد از آن که محتلم شده، یعنی در خواب منی از او بیرون آمده است.

غسل جنابت

مسأله ۳۶۳ - غسل جنابت به خودی خود مستحب است، و برای واجبات مشروط به طهارت واجب می شود، ولی برای نماز میت و سجدهء سهو - مگر سجده

سهو در مورد تشهد فراموش شده - و سجدهء شکر و سجده های واجب قرآن غسل جنابت لازم نیست.

مسأله ۳۶۴ - لازم نیست در وقت غسل نیت کند که غسل واجب یا مستحب می کند، بلکه اگر به قصد قربت - چنان که در وضو گذشت - و با اخلاص غسل کند کافی است.

مسأله ۳۶۵ - اگر یقین کند یا حجت شرعی ای داشته باشد که وقت نماز داخل شده و نیت غسل واجب کند و قصدش مقید به وجوب نباشد، و بعد معلوم شود که پیش از وقت غسل کرده، غسل او صحیح است.

مسأله ۳۶۶ - غسل را چه واجب و چه مستحب به دو قسم می شود انجام داد، ترتیبی و ارتماسی.

غسل ترتیبی

مسأله ۳۶۷ - در غسل ترتیبی باید به نیت غسل، اول سر و گردن، بعد بدن را بشوید، و بنابر احتیاط واجب اول طرف راست و بعد طرف چپ بدن را بشوید، و اگر عمدا یا از روی فراموشی و یا به واسطهء ندانستن مسأله سر را بعد از بدن بشوید،

کفایت می کند بدن را دوباره بشوید، و اگر طرف راست را بعد از طرف چپ بشوید، بنابر

احتیاط واجب طرف چپ را دوباره بشوید، و تحقق غسل ترتیبی به حرکت دادن هر يك از سه عضو زیر آب به قصد غسل محل اشکال است.

مسأله ۳۶۸ - بنابر احتیاط واجب نصف ناف و نصف عورت را باید با طرف راست بدن و نصف دیگر را با طرف چپ بشوید، و بهتر است تمام ناف و عورت با هر دو طرف شسته شود.

مسأله ۳۶۹ - برای آن که یقین کند هر سه قسمت - یعنی سر و گردن و طرف راست و طرف چپ - را کاملاً غسل داده، باید هر قسمتی را که می‌شوید مقداری از

قسمت دیگر را هم با آن قسمت بشوید، بلکه احتیاط مستحب آن است که تمام طرف راست گردن را با طرف راست بدن، و تمام طرف چپ گردن را با طرف چپ بدن بشوید.

مسأله ۳۷۰ - اگر بعد از غسل بفهمد جایی از بدن را نشسته و نداند آیا از سر یا طرف راست یا طرف چپ می‌باشد، شستن سر لازم نیست و باید جایی را که احتمال می‌دهد از طرف چپ نشسته بشوید، و بنابر احتیاط واجب جایی را که احتمال می‌دهد از طرف راست نشسته قبل از شستن طرف چپ بشوید.

مسأله ۳۷۱ - اگر بعد از غسل بفهمد مقداری از بدن را نشسته، چنانچه از طرف چپ باشد شستن همان مقدار کافیهست، و اگر از طرف راست باشد بعد از شستن آن

مقدار - بنابر احتیاط واجب - طرف چپ را بشوید، و اگر از سر و گردن باشد باید بعد

از شستن آن مقدار بدن را بشوید، و بنابر احتیاط واجب، طرف راست را بر طرف چپ مقدم بدارد.

مسأله ۳۷۲ - کسی که پیش از تمام شدن غسل در شستن مقداری از طرف چپ شك کند، شستن همان مقدار کافیهست، ولی اگر بعد از شستن مقداری از طرف چپ

در شستن مقداری از طرف راست شك کند، بنابر احتیاط واجب آن مقدار را نشسته و بعد از آن طرف چپ را هم بشوید، و اگر در شستن مقداری از سر و گردن شك کند

و داخل در شستن قسمتهای دیگر بدن شده باشد، شكش غیر معتبر و غسلش صحیح است.

غسل ارتماسی

مسأله ۳۷۳ - غسل ارتماسی به فرو بردن تمام بدن در آب محقق می‌شود، و تحقق غسل ارتماسی در صورتی که قسمتی از بدن در آب باشد به فرو بردن باقی بدن مورد اشکال است، و بنابر احتیاط واجب به گونه ای باشد که عرفاً صدق کند

که بدن را دفعة در آب فرو برده است.

مسأله ۳۷۴ - در غسل ارتماسی، بنا بر احتیاط باید هنگام فرو بردن اول جزء بدن در آب تا آخر جزء نیت غسل داشته باشد.

مسأله ۳۷۵ - اگر بعد از غسل ارتماسی بفهمد که به مقداری از بدن آب نرسیده است - جای آن را بداند یا نداند - باید دوباره غسل کند.

مسأله ۳۷۶ - اگر برای غسل ترتیبی وقت ندارد ولی برای ارتماسی وقت دارد باید غسل ارتماسی کند.

مسأله ۳۷۷ - کسی که برای حج یا عمره احرام بسته نمی تواند غسل ارتماسی کند، و حکم غسل ارتماسی شخص روزه دار در مسألهء " ۱۶۲۵ " ذکر شده است. احکام غسل کردن

مسأله ۳۷۸ - در غسل ارتماسی یا ترتیبی پاك بودن تمام بدن پیش از غسل لازم نیست، بلکه اگر به فرو رفتن در آب یا ریختن آب - در صورتی که آب معتصم باشد -

به قصد غسل بدن پاك شود غسل صحیح است، و آب معتصم آبی است که به ملاقات با نجس نجس نشود، مانند آب باران و کر و جاری.

مسأله ۳۷۹ - کسی که از حرام جنب شده غسل او با آب گرم اگر چه عرق کند صحیح است، و احتیاط مستحب آن است که با آب سرد غسل کند.

مسأله ۳۸۰ - اگر در غسل جایی از بدن نشسته بماند، چنانچه غسل ارتماسی باشد باطل است، و اگر ترتیبی باشد حکم آن در مسألهء " ۳۷۱ " گذشت، و در هر حال

شستن آنچه که عرفاً باطن شمرده می شود - مثل توی گوش و بینی - واجب نیست.

مسأله ۳۸۱ - جایی را که شك دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن، چنانچه قبلاً از ظاهر بوده باید بشوید و اگر قبلاً از ظاهر نبوده شستن آن لازم نیست، و در صورتی

که حالت سابقه معلوم نیست - بنا بر احتیاط واجب - بشوید.

مسأله ۳۸۲ - اگر سوراخ جای گوشواره و مانند آن به قدری گشاد باشد که داخل

آن از ظاهر شمرده شود، باید آن را شست، و در غیر این صورت شستن آن لازم نیست.

مسئله ۳۸۳ - چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است باید بر طرف نماید، و اگر پیش از یقین به بر طرف شدن آن، غسل ارتماسی نماید، باید دوباره غسل کند، و اگر غسل ترتیبی کرده است حکمش همان است که در مسئله " ۳۷۲ " گذشت.

مسئله ۳۸۴ - اگر موقع غسل شك کند چیزی که مانع از رسیدن آب باشد در بدن او هست یا نه باید واری کند تا مطمئن شود که مانعی نیست.

مسئله ۳۸۵ - در غسل باید موهای کوتاهی را که جزء بدن حساب می شود بشوید، و شستن موهای بلند واجب نیست، بلکه اگر آب را طوری به پوست برساند که آنها تر نشود، غسل صحیح است، ولی اگر رساندن آب به پوست بدون شستن آنها ممکن نباشد، باید آنها را بشوید که آب به بدن برسد.

مسئله ۳۸۶ - تمام شرطهایی که برای صحیح بودن وضو گذشت، مثل پاك بودن آب و مباح بودن آن، در صحیح بودن غسل هم شرط است، ولی در غسل لازم نیست بدن را از بالا به پایین بشوید، و نیز در غسل ترتیبی لازم نیست بعد از شستن هر قسمت فوراً قسمت دیگر را بشوید، پس اگر بعد از شستن سر و گردن صبر کند و

بعد از مدتی بدن را بشوید، یا بعد از طرف راست مدتی صبر کند و بعد طرف چپ را بشوید، اشکال ندارد، ولی کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، اگر به اندازه غسل و نماز می شود از او بیرون نیاید، باید فوراً غسل

کند و بعد از آن هم فوراً نماز بخواند.

مسئله ۳۸۷ - کسی که قصد دارد پول حمامی را ندهد یا بدون این که بداند حمامی راضی است بخواند نسیه بگذارد اگر چه بعد حمامی را راضی کند غسل او باطل است.

مسئله ۳۸۸ - اگر حمامی راضی باشد که پول حمام نسیه بماند، ولی کسی که غسل می کند قصدش این باشد که طلب او را ندهد، یا از مال حرام بدهد غسل او باطل است.

مسأله ۳۸۹ - اگر پولی را که خمس آن را نداده است به حمامی بدهد، مرتکب حرام شده و غسل او باطل است.

مسأله ۳۹۰ - اگر مخرج غائط را در آب خزینه تطهیر کند، و پیش از غسل شك کند که چون در خزینه تطهیر کرده حمامی به غسل کردن او راضی است یا نه، غسل

او باطل است، مگر این که پیش از غسل حمامی را راضی کند.

مسأله ۳۹۱ - اگر شك کند که غسل کرده یا نه باید غسل کند، ولی اگر بعد از غسل

شك کند که غسل او درست بوده یا نه، در صورتی که احتمال بدهد که وقت غسل ملتفت بوده، غسلش صحیح است.

مسأله ۳۹۲ - اگر در بین غسل حدث اصغر از او سرزند - مثلاً بول کند - بنابر احتیاط واجب غسل را تمام کند و اعاده نماید و وضو هم ضمیمه کند مگر این که از

غسل ترتیبی به غسل ارتماسی عدول کند.

مسأله ۳۹۳ - اگر از جهت تنگی وقت وظیفهء مکلف تیمم بوده ولی به خیال این که

به اندازهء غسل و نماز وقت دارد غسل کند، در صورتی که به قصد طهارت از جنابت

یا قرائت قرآن مثلاً غسل نماید غسل او صحیح است، و اگر قصد کند برای خواندن آن نماز به نحوی که اگر امر به نماز نباشد قصد غسل نداشته باشد، آن غسل باطل است.

مسأله ۳۹۴ - کسی که جنب شده و نماز خوانده اگر شك کند که غسل کرده یا نه،

چنانچه احتمال بدهد که وقت شروع به نماز ملتفت بوده، نماز او صحیح است، ولی برای نمازهای بعد باید غسل کند، و در صورتی که بعد از نماز حدث اصغر از او

صادر شده باشد باید وضو هم بگیرد، و نمازی را هم که خوانده اگر وقت باقی است

اعاده کند، و اگر وقت باقی نیست قضا نماید.

مسأله ۳۹۵ - کسی که چند غسل بر او واجب است، می تواند آنها را جدا جدا انجام دهد، ولی بعد از غسل اول برای بقیه نیت وجوب نکند، و همچنین می تواند به نیت همهء آنها يك غسل به جا آورد، بلکه اگر يك غسل معین از آنها را قصد کند،

از بقیه کفایت می نماید.

(۲۶۰)

مسأله ۳۹۶ - اگر بر جایی از بدن آیه قرآن یا اسم خداوند متعال نوشته شده باشد، چنانچه بخواهد غسل ترتیبی به جا آورد باید آب را طوری به بدن برساند که مس آن نوشته نشود، و همچنین است اگر بخواهد وضوی ترتیبی بگیرد و بر بعضی اعضای وضو آیه قرآن باشد، و همچنین بنا بر احتیاط واجب اگر اسم خداوند متعال باشد، و در غسل و وضو مراعات احتیاط نسبت به اسماء انبیا و ائمه و حضرت زهرا (علیهم السلام) مستحب است.

مسأله ۳۹۷ - کسی که غسل جنابت کرده، نباید برای نماز وضو بگیرد، بلکه با غسلهای دیگر واجب غیر از غسل استحاضه متوسطه و با غسلهای مستحب که در مسأله " ۶۵۰ " می آید، نیز می تواند بدون وضو نماز بخواند، اگر چه احتیاط مستحب

آن است که وضو هم بگیرد.

استحاضه

یکی از خونهایی که از زن خارج می شود خون استحاضه است، و زن را در موقع دیدن خون استحاضه، مستحاضه می گویند.

مسأله ۳۹۸ - خون استحاضه در بیشتر اوقات زرد رنگ و سرد است و بدون فشار و سوزش بیرون می آید و غلیظ هم نیست، ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون آید.

مسأله ۳۹۹ - استحاضه سه قسم است: قلیله و متوسطه و کثیره.

استحاضه قلیله آن است که خون فقط روی پنبه ای را که زن با خود بر می دارد آلوده کند و در آن فرو نرود.

استحاضه متوسطه آن است که خون در پنبه فرو رود اگر چه در يك گوشه آن باشد، ولی از پنبه به دستمال و مانند آن که معمولاً زنها برای جلوگیری از خون می بندند نرسد.

استحاضه کثیره آن است که خون پنبه را فرا گرفته و به دستمال برسد.

احکام استحاضه

مسأله ۴۰۰ - در استحاضه قلیله باید زن برای هر نماز يك وضو بگیرد، و بنا بر احتیاط واجب پنبه را عوض کند، و باید ظاهر فرج را اگر خون به آن رسیده آب بکشد.

مسأله ۴۰۱ - در استحاضه متوسطه باید زن برای هر نماز صبح غسل کند و تا صبح دیگر برای نمازهای خود، کارهای استحاضه قلیله را که در مسأله پیش گذشت

انجام دهد، و هرگاه این حالت قبل از نماز دیگر برایش پیش آید برای آن نماز غسل کند و تا صبح دیگر برای نمازهای خود، کارهای استحاضه قلیله را انجام دهد. و اگر عمدا یا از روی فراموشی قبل از نمازی که باید غسل نماید غسل نکند، قبل از نماز بعد غسل نماید، چه آن که خون بیاید یا قطع شده باشد.

مسأله ۴۰۲ - در استحاضه کثیره علاوه بر آنچه که در استحاضه متوسطه در مسأله

قبل گذشت، باید برای هر نماز - بنا بر احتیاط واجب - دستمال را عوض کند یا آب

بکشد، و لازم است يك غسل برای نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشاء به جا آورد، و بین نماز ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشاء فاصله نیندازد،

و اگر فاصله انداخت باید برای نماز دوم - چه عصر باشد و چه عشاء - دوباره غسل کند، و در استحاضه کثیره غسل از وضو کفایت می کند.

مسأله ۴۰۳ - اگر خون استحاضه پیش از وقت نماز هم بیاید، چنانچه زن برای آن خون وضو یا غسل به جا نیاورده باشد، باید در موقع نماز وضو یا غسل به جا آورد اگر چه در آن موقع مستحاضه نباشد.

مسأله ۴۰۴ - مستحاضه متوسطه که باید وضو بگیرد و غسل کند، هر کدام را اول به جا آورد صحیح است، ولی بهتر آن است که اول وضو بگیرد.

و اما مستحاضه کثیره اگر بخواهد وضو بگیرد، باید قبل از غسل وضو بگیرد.

مسأله ۴۰۵ - اگر استحاضه قلیله زن بعد از نماز صبح متوسطه شود، باید برای

نماز ظهر و عصر غسل کند، و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود، باید برای نماز مغرب و عشاء غسل نماید.

مسئله ۴۰۶ - اگر استحاضه قلیله یا متوسطه زن بعد از نماز صبح کثیره شود، باید برای نماز ظهر و عصر يك غسل، و برای نماز مغرب و عشاء غسل دیگری به جا آورد، و اگر بعد از نماز ظهر و عصر کثیره شود، باید برای نماز مغرب و عشاء غسل نماید.

مسئله ۴۰۷ - مستحاضه کثیره یا متوسطه در صورتی که تا داخل شدن وقت نماز بر آن حالت باقی باشد، اگر پیش از داخل شدن وقت نماز برای نماز غسل کند، غسل او باطل است، ولی نزدیک اذان صبح جایز است به قصد رجاء غسل نماید و نماز شب را بخواند، و بنابر احتیاط بعد از طلوع فجر برای نماز صبح باید غسل را اعاده کند.

مسئله ۴۰۸ - زن مستحاضه برای هر نمازی - غیر از نماز یومیه که حکم آن گذشت

- چه واجب باشد چه مستحب، و همچنین اگر بخواند نماز یومیه ای را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند، یا بخواند نمازی را که تنها خوانده است دوباره با جماعت بخواند، باید تمام کارهایی را که برای استحاضه ذکر شد انجام دهد، و مستحاضه کثیره بنابر احتیاط وضو هم بگیرد، و اگر آن نماز را در وقت فریضه یومیه ای که برای

آن غسل کرده بجا آورد، بنابر احتیاط واجب دوباره غسل کند، اما برای خواندن نماز احتیاط و سجده و تشهد فراموش شده و دو سجده و سهوی که برای تشهد فراموش شده باید به جا آورد، در صورتی که آنها را بعد از نماز فوراً انجام دهد واجب نیست کارهای استحاضه را انجام دهد، و برای سجده و سهو نماز، انجام کارهای استحاضه لازم نیست.

مسئله ۴۰۹ - زن مستحاضه بعد از آن که خونش قطع شد، فقط برای نماز اولی که می خواند باید کارهای استحاضه را انجام دهد، و برای نمازهای بعد لازم نیست.

مسئله ۴۱۰ - اگر زن نداند استحاضه او چه قسم است، موقعی که می خواهد نماز بخواند یا باید بر وفق احتیاط عمل کند و یا این که خود را واریسی نماید، مثلاً

مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد، و بعد از آن که فهمید استحاضه او کدام يك از آن سه قسم است، کارهایی را که برای آن قسم دستور داده

شده انجام دهد، ولی اگر بداند تا وقتی که می خواهد نماز بخواند استحاضه او تغییر

نمی کند، پیش از داخل شدن وقت هم می تواند خود را واریسی نماید.
مسأله ۴۱۱ - زن مستحاضه اگر پیش از آن که خود را واریسی کند مشغول نماز شود، چنانچه قصد قربت داشته و به وظیفه خود عمل کرده - مثلاً استحاضه اش قلیله بوده و به وظیفه استحاضه قلیله عمل نموده - نماز او صحیح است، و اگر قصد

قربت نداشته یا عمل او مطابق وظیفه اش نبوده - مثل آن که استحاضه او متوسطه بوده و به وظیفه قلیله رفتار کرده - نماز او باطل است.

مسأله ۴۱۲ - زن مستحاضه اگر نتواند خود را واریسی نماید و نداند استحاضه او از چه قسم است، احتیاط واجب آن است که وظیفه بیشتر را انجام دهد تا یقین کند که

به تکلیف خود عمل کرده است، مثلاً اگر نمی داند استحاضه او قلیله است یا متوسطه کارهای استحاضه متوسطه را انجام دهد، و اگر نمی داند متوسطه است یا کثیره کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد و برای هر نماز وضو هم بگیرد، ولی اگر

بداند سابقاً کدام يك از سه قسم بوده باید به وظیفه همان قسم رفتار نماید.

مسأله ۴۱۳ - اگر خون استحاضه در اول ظهورش در باطن باشد و بیرون نیاید وضو یا غسلی را که زن داشته باطل نمی کند، و اگر بیرون بیاید - هر چند کم باشد -

وضو و غسل را باطل می کند.

مسأله ۴۱۴ - زن مستحاضه اگر بعد از نماز خود را واریسی کند و خون نبیند، اگر چه بداند دوباره خون می آید با وضویی که دارد می تواند نماز بخواند.

مسأله ۴۱۵ - زن مستحاضه اگر بداند از وقتی که مشغول وضو یا غسل شده، خونی از او بیرون نیامده می تواند خواندن نماز را تا وقتی که می داند بر این حال باقی است تأخیر بیندازد.

مسأله ۴۱۶ - اگر مستحاضه بداند که پیش از گذشتن وقت نماز به کلی پاك می شود، یا به اندازهء خواندن نماز خون بند می آید، باید صبر کند و نماز را در وقتی

که پاك است بخواند.

مسأله ۴۱۷ - اگر بعد از وضو و غسل خون در ظاهر قطع شود، و مستحاضه بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد به مقداری که وضو و غسل و نماز را به جا آورد به کلی پاك می شود، باید نماز را تأخیر بیندازد و موقعی که به کلی پاك شد دوباره

وضو و غسل را به جا آورد و نماز را بخواند، و اگر وقت نماز تنگ شد، لازم نیست

وضو و غسل را دوباره به جا آورد، بلکه بنا بر احتیاط واجب به جهت غسل و همچنین به جهت وضو تیمم بنماید و نماز بخواند.

مسأله ۴۱۸ - مستحاضهء کثیره و متوسطه وقتی که به کلی از خون پاك شد باید غسل کند، ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز پیش مشغول غسل شده، دیگر خون نیامده و به کلی پاك شده، لازم نیست دوباره غسل نماید.

مسأله ۴۱۹ - مستحاضهء قلیله و متوسطه و کثیره بعد از انجام وظیفه، باید نماز را تأخیر بیندازند، مگر در موردی که در مسألهء " ۴۱۵ " گذشت، ولی گفتن اذان و اقامه

قبل از نماز اشکال ندارد، و در نماز هم می تواند کارهای مستحب مثل قنوت و غیر آن را به جا آورد، و احتیاط مستحب آن است که اگر به مقدار اجزای واجب نماز پاك

است، مستحبات را ترك کند.

مسأله ۴۲۰ - زن مستحاضه اگر بین وظیفه ای که دارد - از وضو یا غسل - و نماز فاصله بیندازد، باید مطابق وظیفه اش دوباره وضو گرفته یا غسل کند و بلافاصله مشغول نماز شود، مگر آن که بداند بر حالتی است که در مسألهء " ۴۱۵ " گذشت.

مسأله ۴۲۱ - اگر خون استحاضهء زن جریان دارد و قطع نمی شود، چنانچه برای او

ضرر ندارد، باید بعد از غسل از بیرون آمدن خون جلوگیری نماید، و چنانچه کوتاهی کند و خون بیرون بیاید، باید دوباره غسل کند و اگر نماز هم خوانده باید

دوباره بخواند.

مسئله ۴۲۲ - اگر در موقع غسل خون قطع نشود غسل صحیح است، ولی اگر در بین غسل، استحاضه متوسطه کثیره شود، لازم است غسل را از سر بگیرد.

مسئله ۴۲۳ - احتیاط مستحب آن است که زن مستحاضه در تمام روزی که روزه است به مقداری که می تواند از بیرون آمدن خون جلوگیری کند.

مسئله ۴۲۴ - روزه زن مستحاضه کثیره، در صورتی صحیح است که غسل هایی را

که برای نمازهای روز واجب است انجام دهد، و همچنین - بنا بر احتیاط واجب - غسل نماز مغرب و عشاء شبی که می خواهد فردای آن را روزه بگیرد به جا آورد.

مسئله ۴۲۵ - اگر بعد از نماز عصر مستحاضه شود و تا غروب غسل نکند، روزه او

صحیح است.

مسئله ۴۲۶ - اگر استحاضه قلیله زن پیش از نماز، متوسطه یا کثیره شود، باید کارهای متوسطه یا کثیره را که گذشت انجام دهد، و اگر استحاضه متوسطه کثیره

شود، باید کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد، و چنانچه برای استحاضه متوسطه

غسل کرده باشد فایده ندارد، و باید دوباره برای کثیره غسل کند.

مسئله ۴۲۷ - اگر در بین نماز، استحاضه متوسطه زن کثیره شود، باید نماز را بشکند و برای استحاضه کثیره غسل کند و کارهای دیگر آن را انجام دهد، و

همان

نماز را دو مرتبه بخواند، و بنا بر احتیاط استحبابی قبل از غسل وضو بگیرد، و اگر برای غسل وقت ندارد، لازم است وضو گرفته و عوض غسل تیمم کند، و اگر برای تیمم نیز وقت ندارد بنا بر احتیاط واجب نماز را به همان حال تمام کند، ولی باید در خارج وقت قضا نماید.

و همچنین اگر در بین نماز، استحاضه قلیله متوسطه یا کثیره شود باید نماز را بشکند و وظایف مستحاضه متوسطه یا کثیره را انجام دهد.

مسئله ۴۲۸ - اگر در بین نماز خون بند بیاید و مستحاضه نداند که در

باطن هم قطع شده یا نه، چنانچه بعد از نماز بفهمد قطع شده بوده، لازم است وظیفه ای را که داشته از وضو و غسل انجام دهد و نماز را دوباره به جا آورد.

مسئله ۴۲۹ - اگر استحاضه کثیره زن متوسطه شود، باید برای نماز اول عمل کثیره

و برای نمازهای بعدی عمل متوسطه را به جا آورد، مثلاً اگر پیش از نماز ظهر، استحاضه کثیره متوسطه شود، باید برای نماز ظهر غسل کند، و برای نماز عصر و مغرب و عشاء وضو بگیرد، ولی اگر برای نماز ظهر غسل نکند و فقط به مقدار نماز عصر وقت داشته باشد، باید برای نماز عصر غسل نماید، و اگر برای نماز عصر هم غسل نکند، باید برای نماز مغرب غسل کند، و اگر برای آن هم غسل نکند و فقط

به

مقدار نماز عشاء وقت داشته باشد، باید برای نماز عشاء غسل نماید.

مسئله ۴۳۰ - اگر پیش از هر نماز خون مستحاضه کثیره قطع شود و دوباره بیاید، در صورتی که زمان قطع شده وسعت برای غسل و نماز داشته باشد، در آن فاصله باید غسل کند و نماز بخواند، و اگر زمان قطع شده وسعت برای نماز با طهارت ندارد، همان يك غسل کفایت می کند، و اگر برای غسل و بعض نماز وسعت داشته باشد، احتیاط واجب آن است که در آن فاصله غسل کند و نماز بخواند.

مسئله ۴۳۱ - اگر استحاضه کثیره قلیله شود، باید برای نماز اول عمل کثیره و برای

نمازهای بعدی عمل قلیله را انجام دهد، و نیز اگر استحاضه متوسطه قلیله شود، باید برای نماز اول عمل متوسطه، و برای نمازهای بعدی عمل قلیله را به جا آورد. مسئله ۴۳۲ - اگر مستحاضه یکی از کارهایی را که بر او واجب می باشد ترك کند،

نمازش باطل است.

مسئله ۴۳۳ - مستحاضه ای که برای نماز وضو گرفته یا غسل کرده بنابر احتیاط نمی تواند در حال اختیار جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند، و در حال

اضطرار جایز است ولی بنا بر احتیاط باید وضو بگیرد.
مسئله ۴۳۴ - مستحاضه ای که غسل واجب خود را به جا آورده، رفتن او در مسجد و توقف در آن و خواندن آیه ای که سجده واجب دارد و نزدیکی شوهر با او حلال است، اگر چه وظایف دیگری را که برای نماز انجام می داد مثل عوض کردن پنبه و دستمال انجام نداده باشد، و اقوی این است که این کارها بدون غسل نیز جایز است، اگر چه احوط ترك است.

مسئله ۴۳۵ - اگر زن در استحاضه کثیره یا متوسطه بخواهد پیش از وقت نماز، آیه ای را که سجده واجب دارد بخواند یا مسجد برود، یا شوهرش بخواهد با او نزدیکی کند، احتیاط مستحب آن است که غسل نماید.
مسئله ۴۳۶ - نماز آیات بر مستحاضه واجب است، و باید برای نماز آیات همه کارهایی را که برای نماز یومیه گذشت انجام دهد، و بنا بر احتیاط در استحاضه کثیره وضو هم بگیرد.

مسئله ۴۳۷ - هر گاه در وقت نماز یومیه نماز آیات بر مستحاضه واجب شود، اگر چه بخواهد هر دو را پشت سر هم به جا آورد، باید برای هر يك از نماز یومیه و آیات، وظایف مستحاضه را جداگانه انجام دهد.
مسئله ۴۳۸ - زن مستحاضه نماز قضا را باید تأخیر بیندازد تا پاك شود، و در صورتی که وقت قضا تنگ باشد، باید برای هر نماز کارهایی را که برای نماز ادا بر او واجب است، به جا آورد.

مسئله ۴۳۹ - اگر زن بداند خونی که از او خارج می شود خون زخم نیست، و شرعا حکم حیض و نفاس را ندارد، باید به دستور استحاضه عمل کند، بلکه اگر شك داشته باشد که خون استحاضه است یا خونهای دیگر، چنانچه نشانه آنها را نداشته باشد، بنا بر احتیاط واجب کارهای استحاضه را انجام دهد.

حیض

حیض خونی است که غالباً در هر ماه چند روزی از رحم زنها خارج می شود، و زن را در موقع دیدن خون حیض حائض می گویند.

مسأله ۴۴۰ - خون حیض در بیشتر اوقات غلیظ و گرم و رنگ آن سیاه یا سرخ است و با فشار و کمی سوزش بیرون می آید.

مسأله ۴۴۱ - زن بعد از تمام شدن شصت سال یائسه می شود، و چنانچه خونی ببیند حیض نیست، و احتیاط واجب آن است که بعد از تمام شدن پنجاه سال تا تمام شدن شصت سال جمع کند بین احکام یائسه و غیر یائسه - چه قرشیه باشد و چه غیر قرشیه - بنابراین اگر در این فاصله با نشانه های حیض یا در روزهای عادت خون ببیند، بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تروك حائض و افعال مستحاضه.

مسأله ۴۴۲ - خونی که دختر پیش از تمام شدن نه سال می بیند، حیض نیست.

مسأله ۴۴۳ - زن آبستن و زنی که بچه شیر می دهد ممکن است حیض ببیند، و فرقی بین زن آبستن و غیر او در احکام حیض نیست، ولی زن آبستن در صورتی که بعد از گذشتن بیست روز از اول عادتش خونی ببیند که صفات حیض را دارد، احتیاط واجب آن است که بین تروك حائض و اعمال مستحاضه جمع نماید.

مسأله ۴۴۴ - دختری که نمی داند نه سالش تمام شده یا نه، اگر خونی ببیند که نشانه های حیض را نداشته باشد حیض نیست، و اگر نشانه های حیض را داشته باشد حیض است، و شرعاً نه سال او تمام شده است.

مسأله ۴۴۵ - زنی که شك دارد یائسه شده یا نه، اگر خونی ببیند و نداند حیض است یا نه، باید بنا بگذارد که یائسه نشده است.

مسأله ۴۴۶ - مدت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی شود.

مسأله ۴۴۷ - باید سه روز اول حیض پشت سر هم باشد، پس اگر مثلاً دو روز خون ببیند و يك روز پاك شود و دوباره يك روز خون ببیند حیض نیست، هر

چند احتیاط مستحب این است که در مانند صورت دوم، جمع کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه.

مسأله ۴۴۸ - ابتدای حیض لازم است خون بیرون بیاید، ولی لازم نیست در تمام سه روز خون بیرون بیاید، بلکه اگر در باطن فرج خون باشد کافیهست، ولی بودن در رحم کافی نیست، و چنانچه در بین سه روز مختصری پاک شود به نحوی که در بین زنها متعارف است، باز هم حیض است.

مسأله ۴۴۹ - لازم نیست شب اول و شب چهارم را خون ببیند، ولی باید در شب دوم و سوم خون قطع نشود، پس اگر از اذان صبح روز اول تا غروب روز سوم پشت سر هم خون بیاید و هیچ قطع نشود، بدون اشکال حیض است، و همچنین است اگر در وسطهای روز اول شروع شود و در همان موقع از روز چهارم قطع گردد، ولی

اگر از طلوع آفتاب شروع شود تا غروب روز سوم، بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه.

مسأله ۴۵۰ - اگر سه روز پشت سر هم با نشانه های حیض یا در روزهای عادت خون ببیند و پاک شود، چنانچه دوباره خونی که دارای نشانه های حیض است یا در روزهای عادت است ببیند و روزهایی که خون دیده و در وسط پاک بوده روی هم از ده روز بیشتر نشود، روزهایی هم که در وسط پاک بوده حیض است.

مسأله ۴۵۱ - اگر خونی ببیند که از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد و نداند خون دمل و زخم است یا خون حیض در صورتی که صفات حیض را داشته یا در ایام عادت باشد، باید آن را حیض قرار دهد و در غیر این صورت، اگر می داند حالت سابقه طهارت بوده یا جهل به حالت سابقه دارد، بنابر طهارت بگذارد، و اگر می داند حیض بوده، تا مقداری که مجموع خون حالت سابقه و خون مشکوک ممکن است شرعا حیض باشد، بنابر حیض بگذارد.

مسأله ۴۵۲ - اگر خونی ببیند که سه روز بر آن نگذشته و نداند خون دمل و زخم

است یا حیض، و در ایام عادت نباشد و صفات حیض را نداشته باشد، اگر حالت سابقه اش حیض است - به کیفیتی که در مسأله قبل گذشت - باید حیض قرار

دهد، و اگر نه باید عبادت‌های خود را به جا آورد.

مسأله ۴۵۳ - اگر خونی ببیند و شك کند که خون حیض است یا استحاضه، چنانچه شرایط حیض را داشته باشد، باید حیض قرار دهد.

مسأله ۴۵۴ - اگر خونی ببیند که نداند خون حیض است یا بکارت، باید خود را واریسی کند - یعنی مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند، بعد بیرون آورد، پس اگر اطراف آن آلوده باشد خون بکارت است، و اگر به همه آن رسیده حیض می باشد - و یا احتیاط کند به جمع بین تروك حائض و اعمال طاهرة.

مسأله ۴۵۵ - اگر کمتر از سه روز خون ببیند و پاك شود، و بعد سه روز خون در عادت یا با نشانه های حیض ببیند، خون دوم حیض است، و خون اول اگر چه در روزهای عادتش باشد حیض نیست.

احکام حائض

مسأله ۴۵۶ - چند چیز بر حائض حرام است:

(اول) عبادت‌هایی که مانند نماز باید با وضو یا غسل یا تیمم به جا آورده شود - مراد از حرمت در مورد این عبادات این است که جائز نیست آنها را به قصد امر و مطلوبیت شرعی به جا آورد - ولی به جا آوردن عبادت‌هایی که وضو و غسل و تیمم برای آنها لازم نیست - مانند نماز میت - مانعی ندارد.

(دوم) تمام چیزهایی که بر جنب حرام است و در احکام جنابت گذشت.

(سوم) جماع کردن در فرج، که هم برای مرد حرام است و هم برای زن، اگر چه کمتر از مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، و بنابر احتیاط واجب از وطی در دبر زن حائض اجتناب شود، و غیر از نزدیکی کردن با زن حائض سایر استمتاعات - مانند بوسیدن و ملاعبه نمودن - مانعی ندارد.

مسأله ۴۵۷ - جماع کردن در روزهایی هم که حیض زن قطعی نیست ولی شرعا

باید برای خود حیض قرار دهد حرام است، بنابراین زنی که بیشتر از ده روز خون می بیند و باید به دستوری که بعد می آید روزهای عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، شوهرش نمی تواند در آن روزها با او نزدیکی کند.

مسأله ۴۵۸ - اگر مرد با زن خود در حال حیض نزدیکی کند - بنا بر احتیاط مستحب - در قسمت اول آن، هیچده نخود طلای مسکوک و در قسمت دوم، نه نخود و در قسمت سوم، چهار نخود و نیم کفاره بدهد، مثلاً زنی که شش روز خون حیض می بیند، اگر شوهرش در شب یا روز اول و دوم با او جماع کند، هیچده نخود

طلا و در شب و یا روز سوم و چهارم، نه نخود و در شب یا روز پنجم و ششم، چهار

نخود و نیم بدهد، و کفاره بر زن نیست.

مسأله ۴۵۹ - بنا بر احتیاط مستحب، برای وطی در دبر زن حائض، بر طبق مسألهء قبل کفاره بدهد.

مسأله ۴۶۰ - اگر طلای سکه دار ممکن نباشد قیمت آن را بدهد، و اگر قیمت آن در وقتی که جماع کرده با وقتی که می خواهد به فقیر بدهد فرق کرده باشد، قیمت وقتی را که می خواهد به فقیر بدهد حساب کند.

مسأله ۴۶۱ - اگر کسی هم در قسمت اول و هم در قسمت دوم و هم در قسمت سوم حیض، با زن خود جماع کند - بنا بر احتیاط مستحب - هر سه کفاره را که روی

هم سی و یک نخود و نیم می شود بدهد.

مسأله ۴۶۲ - اگر با زن حائض چند مرتبه جماع کند احتیاط مستحب آن است که برای هر جماع يك کفاره بدهد.

مسأله ۴۶۳ - اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حائض شده باید فوراً از او جدا شود، و اگر جدا نشود بنا بر احتیاط مستحب کفاره بدهد.

مسأله ۴۶۴ - اگر مرد با زن حائض زنا کند، یا با زن حائض نامحرمی به گمان این که

عیال خودش است جماع نماید، احتیاط مستحب آن است که کفاره بدهد.

مسأله ۴۶۵ - کسی که نمی تواند کفاره بدهد، احتیاط مستحب آن است که به يك فقیر صدقه بدهد و اگر نتوانست استغفار کند.

مسأله ۴۶۶ - کسی که از روی نادانی - در صورتی که جاهل قاصر باشد - یا فراموشی با زن در حال حیض نزدیکی کند کفاره ندارد، ولی در جاهل مقصر محل اشکال است.

مسأله ۴۶۷ - اگر به اعتقاد این که زن حائض است با او نزدیکی کند و بعد معلوم شود که حائض نبوده است، کفاره ندارد.

مسأله ۴۶۸ - طلاق دادن زن در حال حیض، به طوری که در احکام طلاق خواهد آمد باطل است.

مسأله ۴۶۹ - اگر زن بگوید حائضم یا از حیض پاك شده ام، باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۴۷۰ - اگر زن در بین نماز حائض شود، نماز او باطل است.

مسأله ۴۷۱ - اگر زن در بین نماز شك کند که حائض شده یا نه، نماز او صحیح است، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده، نمازی که خوانده باطل است.

مسأله ۴۷۲ - بعد از آن که زن از خون حیض پاك شد، واجب است برای نماز و عبادت‌های دیگری که باید با وضو یا غسل یا تیمم به جا آورده شود غسل کند، و دستور آن مثل غسل جنابت است، و احتیاط مستحب آن است که پیش از غسل وضو هم بگیرد.

مسأله ۴۷۳ - بعد از آن که زن از خون حیض پاك شد، اگر چه غسل نکرده باشد طلاق او صحیح است، و شوهرش هم می تواند با او جماع کند، ولی احتیاط واجب این است که جماع بعد از شستن فرج باشد، و احتیاط مستحب آن است که پیش از غسل - خصوصاً در جایی که شدت میل نباشد - از جماع با او خودداری نماید، اما

کارهای دیگری که در وقت حیض بر زن حرام بوده - مانند توقف در مسجد و مس خط قرآن - تا غسل نکند بر او حلال نمی شود.

مسأله ۴۷۴ - اگر آب برای وضو و غسل کافی نباشد و به اندازه ای باشد که بتواند غسل کند، باید غسل کند، و احتیاط مستحب آن است که بدل از وضو تیمم

نماید، و اگر فقط برای وضو کافی باشد و به اندازه غسل نباشد، باید وضو بگیرد و عوض غسل تیمم نماید، و اگر برای هیچ يك از آنها آب ندارد، باید دو تیمم کند یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو.

مسأله ۴۷۵ - نمازهایی که زن در حال حیض نخوانده قضا ندارد و حکم نماز آیات در مسألهء " ۱۵۱۴ " خواهد آمد و روزه ء ماه رمضان را باید قضا نماید، ولی در روزه ء

واجب به نذر معین یعنی نذر کرده باشد که روز معینی روزه بگیرد و مصادف با ایام حیض شود بنابر احتیاط واجب قضا نماید.

مسأله ۴۷۶ - هرگاه وقت نماز داخل شود و بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد حائض می شود، باید فوراً نماز را بخواند، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر احتمال دهد.

مسأله ۴۷۷ - اگر زن نماز را از اول وقت تأخیر بیندازد و به اندازه ء خواندن يك نماز

واجد شرایط و فاقد موانع صحت به حسب حال خودش بگذرد و حائض شود، قضای آن نماز بر او واجب است، و همچنین است - بنابر احتیاط واجب - اگر به مقدار نماز با طهارت از حدث هر چند با تیمم وقت داشته باشد، اگر چه متمکن از داشتن بعضی از شرایط، مانند ساتر و طهارت از خبث نباشد.

مسأله ۴۷۸ - اگر زن در آخر وقت نماز از خون پاك شود، و به اندازه ء غسل و خواندن يك رکعت نماز یا بیشتر از يك رکعت وقت داشته باشد، باید نماز را بخواند، و اگر نخواند باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۴۷۹ - اگر زن حائض بعد از پاکی به اندازه ء غسل وقت ندارد ولی می تواند با

تیمم نماز را در وقت بخواند، احتیاط واجب آن است که آن نماز را با تیمم بخواند، و در صورتی که نخواند قضا بر او واجب نیست، اما اگر از جهت دیگر تکلیفش تیمم

است - مثل آن که آب برایش ضرر دارد - واجب است تیمم کند و آن نماز را بخواند،

و در صورتی که نخواند واجب است قضا نماید.

مسأله ۴۸۰ - اگر زن بعد از پاك شدن از حیض شك کند که برای نماز وقت دارد یا

نه، باید نمازش را بخواند.

(۲۷۴)

مسأله ۴۸۱ - اگر به خیال این که به اندازه ۷ تهیه مقدمات نماز و خواندن يك رکعت

وقت ندارد، نماز نخواند و بعد بفهمد وقت داشته، باید قضای آن نماز را به جا آورد.

مسأله ۴۸۲ - مستحب است زن حائض در وقت نماز، خود را از خون پاك نماید و پنبه و دستمال را عوض کند و وضو بگیرد، و اگر نمی تواند وضو بگیرد تیمم نماید و

در جای پاکی رو به قبله بنشیند و مشغول ذکر و تسبیح و تهلیل و تحمید به مقدار نماز بشود.

مسأله ۴۸۳ - خضاب کردن به حنا و مانند آن و رساندن جایی از بدن را به ما بین خطهای قرآن برای حائض مکروه است، و همراه داشتن قرآن، و خواندن قرآن برای او مانعی ندارد.

اقسام زنهای حائض

مسأله ۴۸۴ - زنهای حائض بر شش قسمند:

(اول) صاحب عادت وقتی و عددیه، و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند، و شماره ۷ روزهای حیض او هم در هر دو ماه يك اندازه باشد، مثل آن که دو ماه پشت سر هم از اول ماه تا هفتم خون ببیند.

(دوم) صاحب عادت وقتی، و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند، ولی شماره ۷ روزهای حیض او در هر دو ماه يك اندازه نباشد، مثل آن که دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاك شود.

(سوم) صاحب عادت عددیه، و آن زنی است که شماره ۷ روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم به يك اندازه باشد، ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نباشد، مثل آن که ماه اول از پنجم تا دهم، و ماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند، و تحقق عادت به دیدن خون در يك ماه دو مرتبه به يك اندازه محل اشکال است، مثل آن که اول ماه پنج روز و بعد از ده روز یا بیشتر پنج روز دیگر خون ببیند.

(چهارم) مضطربه، و آن زنی است که چند ماه خون دیده ولی عادت معینی

پیدا نکرده، یا عادتش به هم خورده و عادت تازه ای پیدا نکرده است.
(پنجم) مبتدئه، و آن زنی است که دفعه اول خون دیدن او است.
(ششم) ناسیه، و آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است.
و هر کدام از اینها احکامی دارند که در مسائل آینده بیان می شود.
۱ - صاحب عادت وقتی و عددیه

مسأله ۴۸۵ - زنهایی که عادت وقتی و عددیه دارند دو دسته اند:

(اول) زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و در وقت معین هم پاك شود، مثل آن که دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببیند و روز هفتم پاك شود، که عادت حیض این زن از اول ماه تا هفتم است.

(دوم) زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند، و بعد از آن که سه روز یا بیشتر خون دید يك روز یا بیشتر پاك شود و دوباره خون ببیند و تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاك بوده از ده روز بیشتر نشود، و در

هر دو ماه همه روزهایی که خون دیده و در وسط پاك بوده روی هم يك اندازه باشد، که عادت او به اندازه تمام روزهایی است که خون دیده و در وسط پاك بوده

است، و لازم نیست روزهایی که در وسط پاك بوده در هر دو ماه به يك اندازه باشند، مثل آن که اگر در ماه اول از روز اول تا سوم خون ببیند و سه روز پاك شود

و دوباره سه روز خون ببیند و در ماه دوم بعد از آن که سه روز خون دید، کمتر از سه

روز یا بیشتر پاك شود و دوباره خون ببیند و روی هم نه روز شود، در این صورت همه

نه روز حیض است و عادت این زن نه روز می شود.

مسأله ۴۸۶ - زنی که عادت وقتی و عددیه دارد، اگر در وقت عادت یا جلوتر خون ببیند - به قدری که عرفا بگویند عادتش جلو افتاده - اگر چه آن خون نشانه های

حیض را نداشته باشد، باید به احکامی که برای زن حائض گذشت عمل کند، و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده - مثل این که پیش از سه روز پاك شود - باید عبادتهایی را که به جا نیاورده قضا نماید، و همچنین است در صورتی

که از اول ایام عادت تأخیر بیفتد ولی خارج از عادت نباشد، و اما خونی که خارج ایام عادت ببیند و دارای نشانه های حیض نباشد، در صورتی که دو روز یا بیشتر از آخر ایام عادت متأخر باشد حیض نیست و در کمتر از دو روز بنا بر احتیاط واجب جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه.

مسأله ۴۸۷ - زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر همه روزهای عادت و قبل از عادت - به قدری که عرفا بگویند عادتش جلو افتاده و یا با نشانه های حیض - و بعد

از عادت با نشانه های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است، و اگر از ده روز بیشتر شود فقط خونی را که در روزهای عادت خود دیده حیض است و خونی که پیش از آن و بعد از آن دیده استحاضه می باشد، و باید عبادتهایی را که در روزهای پیش از عادت و بعد از عادت به جا نیاورده قضا نماید. و اگر همه روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت به قدری که عرفا بگویند عادتش جلو افتاده یا با نشانه های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است، و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط روزهای عادت او حیض است و خونی که جلوتر از آن دیده استحاضه می باشد، و چنانچه در آن روزها عبادت نکرده باید قضا نماید.

و اگر همه روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت با نشانه های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است، و اگر زاید بر عادت نشانه های حیض را نداشته باشد، بنا بر احتیاط واجب در زاید جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه، و اگر از ده روز بیشتر شود روزهای عادت حیض و مابقی استحاضه است.

مسأله ۴۸۸ - زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت که عرفا بگویند عادتش جلو افتاده یا با نشانه های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است، و اگر از ده روز بیشتر

شود، روزهایی که در عادت خون دیده با چند روز پیش از آن که عرفا

بگویند عادتش جلو افتاده یا دارای نشانه های حیض باشد و روی هم به مقدار عادت او شود حیض و روزهای قبل از آن را استحاضه قرار دهد. و اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، در صورتی که خون روزهای بعد از عادت نشانه های حیض را

داشته باشد همه حیض است، و اگر نشانه های حیض را نداشته باشد، مجموع روزهای عادت و بعد از عادت را که به اندازه عادت باشد حیض قرار دهد و در زاید

بر آن تا ده روز - بنا بر احتیاط واجب - جمع کند بین تروك حائض و اعمال مستحاضه، و اگر بیشتر از ده روز شود، به مقدار عادت را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۴۸۹ - زنی که عادت دارد، اگر بعد از آن که سه روز یا بیشتر خون دید پاك شود و دوباره خون ببیند و فاصله بین دو خون کمتر از ده روز باشد و همه روزهایی

که خون دیده با روزهایی که در وسط پاك بوده از ده روز بیشتر باشد، مثل آن که پنج

روز خون ببیند و پنج روز پاك شود و دوباره پنج روز خون ببیند، چند صورت دارد: ۱ - آن که تمام خونی که دفعه اول دیده در روزهای عادت باشد و خون دوم که بعد از پاك شدن می بیند در روزهای عادت نباشد، در این صورت باید همه خون اول را حیض و خون دوم را استحاضه قرار دهد، و همچنین است اگر مقداری از خون اول را در عادت و مقداری از آن را قبل از عادت - در صورتی که به مقداری باشد که عرفاً بگویند عادتش جلو افتاده - ببیند و یا این که دارای نشانه های حیض باشد چه قبل از عادت باشد چه بعد از آن.

۲ - آن که خون اول در روزهای عادت نباشد و تمام خون دوم یا مقداری از آن به طوری که در صورت اول ذکر شد، در روزهای عادت باشد که باید همه خون دوم را

حیض، و خون اول را استحاضه قرار دهد.

۳ - آن که مقداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشد و خون اولی که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر نباشد، در این صورت آن مقدار با پاکی

وسط و مقداری از خون دوم که آن هم در روزهای عادت بوده و مجموع از ده روز بیشتر نباشد همه آنها حیض است، و مقداری از خون اول که پیش از روزهای عادت بوده و مقداری از خون دوم که بعد از روزهای عادت بوده استحاضه است،

مثلا

اگر عادتش از سوم ماه تا دهم بوده، در صورتی که يك ماه از اول تا ششم خون ببیند

و دو روز پاك شود و بعد تا پانزدهم خون ببیند، از سوم تا دهم حیض است، و روز اول و دوم و همچنین از یازدهم تا پانزدهم استحاضه است.

۴ - آن که مقداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشد، ولی خون اول که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر باشد، که باید در تمام دو خون جمع کند

بین

تروك حائض و اعمال مستحاضه، و در پاکی وسط جمع کند بین تروك حائض و افعال طاهره.

مسأله ۴۹۰ - زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت خون نبیند و در غیر آن وقت به شماره ء روزهای حیضش خون ببیند، در صورتی که نشانه های حیض در آن باشد باید همان را حیض قرار دهد.

مسأله ۴۹۱ - زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت خود خون ببیند و از سه روز کمتر نباشد، ولی شماره ء روزهای آن کمتر یا بیشتر از روزهای عادت او باشد و بعد از پاك شدن دوباره به شماره ء روزهای عادت که داشته با نشانه های حیض خون ببیند، چنانچه مجموع این دو خون با پاکی بین آنها از ده روز

بیشتر نشود، همه را حیض قرار دهد، و در صورتی که بیشتر شود خونی را که در عادت دیده حیض، و خون دیگر استحاضه است.

مسأله ۴۹۲ - زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند، خونی که در روزهای عادت دیده - اگر چه نشانه های حیض را نداشته باشد - حیض

است و خونی که بعد از روزهای عادت دیده - اگر چه نشانه های حیض را داشته باشد - استحاضه است، مثلا زنی که عادت حیض او از اول ماه تا هفتم است، اگر از

اول ماه تا دوازدهم خون ببیند، هفت روز اول آن حیض و پنج روز بعد استحاضه می باشد.

۲ - صاحب عادت وقتییه

مسأله ۴۹۳ - زنهایی که عادت وقتییه دارند، دو دسته اند:

(اول) زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و بعد از چند روز پاك شود، ولی شماره ء روزهای آن در هر دو ماه يك اندازه نباشد، مثل آن که دو

ماه پشت سر هم روز اول ماه خون ببیند، ولی ماه اول روز هفتم و ماه دوم روز هشتم

از خون پاك شود، که این زن باید روز اول ماه را عادت حیض خود قرار دهد. (دوم) زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین سه روز یا بیشتر خون حیض ببیند و بعد پاك شود و دو مرتبه خون ببیند، و تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاك بوده از ده روز بیشتر نشود، ولی در ماه دوم کمتر یا بیشتر از

ماه اول باشد، مثل آن که در ماه اول هشت روز و در ماه دوم نه روز باشد، که این زن

هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد.

مسأله ۴۹۴ - زنی که عادت وقتییه دارد، اگر در وقت عادت خود یا جلوتر - به مقداری که عرفا بگویند عادتش جلو افتاده - یا عقب تر از اول عادت - به مقداری که

عرفا بگویند عادتش را عقب انداخته - خون ببیند، اگر چه آن خون نشانه های حیض را نداشته باشد، باید به احکامی که برای زنهای حائض ذکر شد عمل نماید، و اگر بعد بفهمد حیض نبوده، مثل آن که پیش از سه روز پاك شود، باید عبادتهایی را

که به جا نیاورده قضا نماید.

مسأله ۴۹۵ - زنی که عادت وقتییه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و نتواند حیض را به واسطهء نشانه های آن تشخیص دهد، باید شماره ء عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، چه پدری باشند چه مادری، زنده باشند یا مرده، و بنابر احتیاط واجب در صورتی که عادت آنها شش یا هفت روز نباشد، در مقدار تفاوت عادت آنها با شش یا هفت روز، جمع کند بین

تروك حائض و افعال مستحاضه، ولی در صورتی می تواند عادت آنان را

حیض خود قرار دهد که شماره ء روزهای حیض همهء آنان يك اندازه باشد، و اگر شماره ء روزهای حیض آنان يك اندازه نباشد - مثل آن که عادت بعضی پنج روز و

عادت بعضی دیگر هفت روز باشد - نمی تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد. مسأله ۴۹۶ - زنی که عادت وقتیه دارد و شماره ء عادت خویشان خود را حیض قرار می دهد، باید روزی را که در هر ماه اول عادت او بوده اول حیض خود قرار دهد، مثلا زنی که هر ماه اول ماه خون می دیده و گاهی روز هفتم و گاهی روز

هشتم پاك می شده، چنانچه يك ماه دوازده روز خون ببیند و عادت خویشانش هفت روز باشد، باید هفت روز اول ماه را حیض و باقی را استحاضه قرار دهد. مسأله ۴۹۷ - زنی که باید شماره ء عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، چنانچه خویش نداشته باشد یا شماره ء عادت آنان مثل هم نباشد، - بنابر احتیاط واجب - در

هر ماه از روزی که خون می بیند تا شش یا هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

۳ - صاحب عادت عددیه

مسأله ۴۹۸ - زنهایی که عادت عددیه دارند دو دسته اند: (اول) زنی که شماره ء روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم يك اندازه باشد، ولی وقت خون دیدن او یکی نباشد که در این صورت هر چند روزی که خون دیده عادت او می شود، مثلا اگر ماه اول از روز اول تا پنجم، و ماه دوم از روز یازدهم تا پانزدهم خون حیض ببیند، عادت او پنج روز می شود.

(دوم) زنی که دو ماه پشت سر هم سه روز یا بیشتر خون حیض ببیند و يك روز یا بیشتر پاك شود و دو مرتبه خون ببیند و وقت دیدن خون در ماه اول با ماه دوم فرق داشته باشد، که اگر تمام روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاك بوده از ده روز بیشتر نشود و شماره ء روزهای آن هم در دو ماه به يك اندازه

باشد، تمام روزهایی که خون دیده با روزهای وسط که پاك بوده عادت حیض او می شود.

و لازم نیست روزهایی که در وسط پاك بوده در هر دو ماه به يك اندازه باشند، مثلا اگر ماه اول از روز اول تا سوم خون ببیند و دو روز پاك شود و دوباره سه روز خون ببیند، و ماه دوم از یازدهم تا سیزدهم خون ببیند و دو روز یا بیشتر یا کمتر پاك شود و دوباره خون ببیند و روی هم هشت روز بشود، عادت او هشت روز می شود.

و اگر در يك ماه مثلا هشت روز خون ببیند و در ماه دوم چهار روز خون دیده و پاك شود و دوباره خون ببیند و مجموع ایام خون با پاکی وسط هشت روز باشد، عادت او هشت روز خواهد بود.

مسأله ۴۹۹ - زنی که عادت عددیه دارد، اگر با نشانه های حیض کمتر یا بیشتر از شماره عادت خود خون ببیند و از ده روز تجاوز نکند تمام آنها را حیض قرار دهد، و

اگر از ده روز بیشتر شود چنانچه همهء خونهایی که دیده به صفات حیض باشد، باید از موقع دیدن خون به شماره عادت روزهای عادتش حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، و اگر همهء خونهایی که دیده يك جور نباشد، بلکه چند روز از آن نشانهء حیض و چند

روز دیگر نشانهء استحاضه داشته باشد، چنانچه روزهایی که خون نشانهء حیض دارد با شماره عادت روزهای عادت او يك اندازه است، باید همان روزها را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، و اگر روزهایی که خون نشانهء حیض دارد از روزهای عادت او بیشتر است، فقط به اندازه عادت روزهای عادت را حیض و در زاید بر آن که نشانه های حیض داشته باشد و بیشتر از ده روز نباشد بنا بر احتیاط جمع کند بین تروك حائض و افعال مستحاضه.

و اگر روزهایی که خون نشانهء حیض دارد از سه روز کمتر نبوده، ولی از روزهای عادت او کمتر است، باید آن روزها را حیض قرار دهد و در زاید بر آن تا مقدار عادت بنا بر احتیاط واجب جمع کند بین تروك حائض و اعمال مستحاضه.

۴ - مضطربه

مسأله - ۵۰۰ - مضطربه - یعنی زنی که چند ماه خون دیده ولی عادت معینی پیدا نکرده، یا عادتش به هم خورده و عادت دیگری پیدا نکرده - اگر بیشتر از ده روز خون

ببیند و همهء خونهایی که دیده دارای نشانه های حیض باشد، چنانچه عادت خویشان او شش یا هفت روز است، همان را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد. و اگر کمتر است - مثلاً پنج روز است - همان را حیض قرار دهد، و بنابر احتیاط واجب در تفاوت بین شمارهء عادت آنان و شش یا هفت روز - که يك یا دو روز است

- کارهایی که بر حائض حرام است ترك نماید و کارهای استحاضه را به جا آورد. و اگر عادت خویشانش بیشتر از هفت روز - مثلاً نه روز است - شش یا هفت روز را حیض قرار دهد، و بنابر احتیاط واجب در تفاوت بین شش یا هفت و عادت آنان -

که دو روز یا سه روز است - کارهایی را که بر حائض حرام است ترك نماید و کارهای

استحاضه را به جا آورد.

مسأله ۵۰۱ - مضطربه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه های حیض و چند روز دیگر نشانهء استحاضه دارد، چنانچه خونی که نشانهء حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، همهء آن حیض است، و اگر همهء آن را که

نشانهء حیض دارد نشود حیض قرار دهد، مثل آن که پنج روز به نشانه های حیض و پنج روز به نشانه های استحاضه و پنج روز دوباره به نشانه های حیض ببیند، پس اگر آنچه به نشانه های حیض است، بشود هر يك را حیض قرار دهد

- به این که هر يك کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد - باید در هر دو خون احتیاط کند به جمع بین ترك حائض و اعمال مستحاضه، و آنچه در وسط است و به نشانه های حیض نیست استحاضه قرار دهد، و اگر فقط یکی از آنها را بشود حیض قرار داد، همان را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

۵ - مبتدئه

مسأله ۵۰۲ - مبتدئه - یعنی زنی که دفعه اول خون دیدن اوست - اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همهء خونهایی که دیده دارای نشانه های حیض باشد، باید عادت خویشان خود را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، و اگر خویشی نداشته یا عادت خویشانش مختلف باشد، بنا بر احتیاط واجب سه روز را حیض قرار دهد، و در ماه اول تا ده روز و در ماه های بعد تا شش یا هفت روز جمع کند بین تروك حائض و اعمال مستحاضه.

مسأله ۵۰۳ - مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانهء حیض و

چند روز دیگر نشانهء استحاضه داشته باشد، چنانچه خونی که نشانهء حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، همهء آن حیض است، ولی اگر پیش از گذشتن ده روز از خونی که نشانهء حیض دارد، دوباره خونی ببیند که آن هم نشانهء خون حیض داشته باشد، مثل آن که پنج روز خون سیاه و نه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند، باید خون وسط را استحاضه قرار دهد و در خون اول و آخر احتیاط کند به جمع بین تروك حائض و اعمال مستحاضه.

مسأله ۵۰۴ - مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانهء حیض و

چند روز دیگر آن نشانهء استحاضه داشته باشد، ولی خونی که نشانهء حیض دارد از سه روز کمتر باشد، همهء خونهایی که دیده استحاضه است.

۶ - ناسیه

مسأله ۵۰۵ - ناسیه بر سه قسم است:

۱ - آن که فقط عادت عددیه داشته و فراموش کرده، که در این صورت اگر خونی ببیند دارای صفات حیض و از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد تمام

آن حیض است، و اگر از ده روز بیشتر باشد تا مقداری که احتمال عادت می دهد باید حیض قرار دهد، و اگر آن مقدار کمتر از شش یا بیشتر از هفت روز باشد بنا بر احتیاط واجب در تفاوت آن مقدار و شش یا هفت روز - که اختیار می کند - جمع کند

بین تروك حائض و افعال مستحاضه.

۲ - آن که فقط عادت وقتی داشته و فراموش کرده، که در این صورت اگر خونی ببیند دارای صفات حیض و از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد تمام آن حیض است، و اگر از ده روز بیشتر باشد اگر بداند بعض آن خون مصادف با عادت است باید در تمام آن خون جمع کند بین تروك حائض و اعمال مستحاضه، هر چند تمام یا بعض آن خون به صفات حیض نباشد، و همچنین در فرضی که نداند ولی احتمال تصادف آن را با ایام عادت بدهد، و اگر احتمال تصادف ندهد در صورتی که بعض آن خون دارای صفات حیض و بعضی دارای صفات استحاضه باشد، آنچه دارای صفات حیض است اگر کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد حیض و باقی استحاضه است، و در صورتی که تمام آن خون دارای صفات حیض باشد یا آنچه صفات حیض دارد بیشتر از ده روز باشد، شش یا هفت روز آن را حیض قرار داده و باقی استحاضه است.

۳ - آن که عادت وقتی و عددیه هر دو را داشته، و این سه صورت دارد:

۱ - آن که فقط وقت را فراموش کرده، و وظیفه او همان است که در قسم دوم گذشت، مگر این که خون دارای صفات بوده و بداند مصادف با عادت نیست و

از ده روز بیشتر باشد، که در این صورت اگر عادت او شش یا هفت روز است همان

را حیض قرار داده، و اگر کمتر یا بیشتر از آن است بنا بر احتیاط واجب در تفاوت آن

مقدار و شش یا هفت روز - که اختیار می کند - جمع کند بین تروك حائض و اعمال

مستحاضه، و بقیه را استحاضه قرار دهد.

۲ - آن که فقط عدد را فراموش کرده، در این صورت آنچه در وقت دیده تا

مقداری که یقین دارد از عادت کمتر نیست حیض است هر چند نشانه های حیض را نداشته باشد، و در زائد از آن اگر با نشانه های حیض بوده و با خون قبل بیشتر از ده روز نباشد همه حیض است، و اگر بیشتر از ده روز باشد، چنانچه مقداری که احتمال می دهد عادت به آن مقدار باشد کمتر از شش روز است، آن مقدار را حیض و تا روز شش یا هفت - که اختیار می کند - جمع کند بین تروك حائض و اعمال مستحاضه، و اگر بیشتر از هفت روز است، تا روز ششم یا هفتم - که

اختیار کند - حیض، و از آنچه اختیار کرده تا آن مقدار که از ده روز نگذرد، همان احتیاط مراعات شود.

۳ - آن که وقت و عدد هر دو را فراموش کرده، در این صورت اگر خونی که دیده با صفات بوده و از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نبوده تمام آن حیض است، و اگر

بیشتر باشد و بداند که با ایام عادت مصادف نیست چنانچه مقداری که احتمال عادت می دهد شش یا هفت روز باشد آن را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، و اگر کمتر از شش روز باشد آن مقدار را حیض و تا روز ششم یا هفتم - که اختیار می کند - احتیاط واجب مراعات وظایف حائض و مستحاضه است، و اگر بیشتر از هفت روز باشد تا روز ششم یا هفتم - که اختیار می کند - حیض، و از آنچه اختیار

کرده تا آن مقدار که از ده روز نگذرد، همان احتیاط مراعات شود.

و اگر صفات خون مختلف باشد - یعنی بعضی به صفت حیض و بعضی به صفت استحاضه باشد - خونی را که به صفت حیض دیده و از سه روز کمتر و از

ده

روز بیشتر نبوده حیض، و خونی را که به صفت استحاضه دیده اگر بداند مصادف با عادت نبود، استحاضه است، و اگر احتمال تصادف آن را بدهد باید احتیاط کند به ترتیب آثار حیض و استحاضه.

مسائل متفرقهء حیض

مسأله ۵۰۶ - مبتدئه و مضطربه و ناسیه و زنی که عادت عددیه دارد، اگر خونی ببینند که نشانه های حیض را داشته باشد، باید عبادت را ترك کنند، و چنانچه بعد بفهمند حیض نبوده، باید عبادتهایی را که به جا نیاورده اند قضا نمایند، و اگر خونی ببینند که نشانه های حیض را نداشته باشد، باید عبادت را به جا آورند، مگر ناسیه در صورتی که یقین به تحقق عادت پیدا کند، که تا احتمال بقای عادت را می دهد باید عبادت را ترك کند.

مسأله ۵۰۷ - زنی که در حیض عادت دارد - چه در وقت حیض عادت داشته باشد، چه در عدد حیض یا هم در وقت و هم در عدد آن - اگر دو ماه پشت سر هم بر

خلاف عادت خود خونی ببیند، که وقت آن یا شماره ء روزهای آن یا هم وقت و هم

شماره ء روزهای آن یکی باشد، عادتش بر می گردد به آنچه که در این دو ماه دیده است، مثلا اگر از روز اول ماه تا هفتم خون می دیده و پاك می شده، چنانچه دو ماه از

دهم تا هفدهم ماه خون ببیند و پاك شود، از دهم تا هفدهم عادت او می شود.
مسأله ۵۰۸ - مقصود از يك ماه گذشتن، سی روز از ابتدای خون دیدن است، نه از روز اول ماه تا آخر ماه.

مسأله ۵۰۹ - زنی که معمولا ماهی يك مرتبه خون می ببیند، اگر در يك ماه دو مرتبه خون ببیند و هر دو خون نشانه های حیض را داشته باشد، چنانچه روزهایی که در وسط پاك بوده از ده روز کمتر نباشد، باید هر دو را حیض قرار دهد.

مسأله ۵۱۰ - اگر سه روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانهء حیض را دارد، بعد ده روز

یا بیشتر خونی ببیند که نشانهء استحاضه را دارد و دوباره سه روز خونی به نشانه های

حیض ببیند، باید خون اول و خون آخر را که نشانه های حیض داشته حیض قرار دهد.

مسأله ۵۱۱ - اگر زن پیش از ده روز پاك شود و بداند که در باطن خون نیست، باید

برای عبادتهای خود غسل کند، اگر چه گمان داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می بیند، ولی اگر یقین داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می بیند، نباید غسل کند.

مسأله ۵۱۲ - اگر زن پیش از ده روز پاك شود و احتمال دهد که در باطن خون هست، باید احتیاط کند یا قدری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد - و احتیاط مستحب این است که در حالی که ایستاده و شکم خود

را به دیوار چسبانیده و پا را روی دیوار بلند کرده است این کار را انجام دهد - پس اگر

پاك بود غسل کند و عبادتهای خود را به جا آورد، و اگر پاك نبود - اگر چه به آب زرد

رنگی هم آلوده باشد - چنانچه در حیض عادت ندارد یا عادت او ده روز است، باید صبر کند که اگر پیش از ده روز پاك شد غسل کند، و اگر سر ده روز پاك شد یا خون او

از ده روز گذشت، سر ده روز غسل نماید.

و اگر عادتش کمتر از ده روز است، در صورتی که بداند پیش از تمام شدن ده روز یا سر ده روز پاك می شود نباید غسل کند، و اگر احتمال دهد که خون او از ده روز می گذرد، واجب است يك روز عبادت را ترك کند، و بعد می تواند اعمال مستحاضه را به جا آورد، و احتیاط مستحب این است که تا روز دهم بین تروك حائض و اعمال مستحاضه جمع کند، و این حکم مختص زنی است که قبل از عادت مستمره الدم نبوده، و اگر نه باید ایام عادتش را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۵۱۳ - اگر بعضی از روزها را حیض قرار دهد و عبادت نکند و بعد بفهمد حیض نبوده است، باید نماز و روزه ای را که در آن روزها به جا نیاورده قضا نماید،

و اگر به گمان این که حیض نیست عبادت کند و بعد بفهمد حیض بوده، چنانچه آن روزها را روزه گرفته باشد باید قضا نماید.

نفاس

مسأله ۵۱۴ - خونی که مادر بعد از ولادت بچه - از جهت ولادت - می بیند اگر پیش از ده روز یا سر ده روز قطع شود، خون نفاس است، و همچنین است - بنابر احتیاط واجب - خونی که با اولین جزء بچه بیرون بیاید، و زن را در حال نفاس، نفساء می گویند.

مسأله ۵۱۵ - خونی که زن پیش از بیرون آمدن اولین جزء بچه می بیند نفاس نیست.

مسأله ۵۱۶ - لازم نیست که خلقت بچه تمام باشد، بلکه اگر ناتمام نیز باشد - در صورتی که عرفاً بگویند زاییده است - خونی که تا ده روز ببیند خون نفاس است، و در صورت شك در صدق زاییدن به نظر عرف، آن خون محکوم به احکام نفاس نیست.

مسأله ۵۱۷ - ممکن است خون نفاس يك آن بیشتر نیاید، ولی بیشتر از ده روز نمی شود.

مسأله ۵۱۸ - هرگاه شك کند که چیزی سقط شده یا نه، یا چیزی که سقط شده بچه است یا نه، لازم نیست واریسی کند، و خونی که از او خارج می شود شرعاً خون

نفاس نیست، هر چند احتیاط استحبابی واریسی کردن است.

مسأله ۵۱۹ - رساندن جایی از بدن به خط قرآن و اسم مبارك ذات خداوند متعال و سایر اسماء حسنی بر نفساء حرام است، و همچنین است - بنابر احتیاط واجب - سایر کارهایی که بر حائض حرام است، و آنچه بر حائض واجب است بر نفساء هم واجب می باشد.

مسأله ۵۲۰ - طلاق دادن زنی که در حال نفاس است باطل است، و نزدیکی کردن با او حرام است، ولی اگر شوهرش با او نزدیکی کند کفاره ندارد.

مسأله ۵۲۱ - وقتی زن از خون نفاس پاك شد به طوری که در باطن فرج هم خون نباشد، باید غسل کند و عبادت‌های خود را به جا آورد، و اگر دوباره خون ببیند، چنانچه روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاك بوده روی هم از ده

روز تجاوز نکرده باشد، در صورتی که در حیض عادت داشته و روزهایی که در وسط پاك بوده در بین دو خون در ایام عادت باشد، تمام آن دو خون و پاکی در وسط نفاس است، مثلاً " اگر عادت او شش روز بوده و دو روز در وسط شش روز پاك

بوده، تمام آن شش روز نفاس است، و در غیر این صورت روزهایی را که خون دیده نفاس و در روزهایی که پاك بوده بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تروك نفساء و اعمال طاهره.

مسأله ۵۲۲ - اگر زن از خون نفاس پاك شود و احتمال دهد که در باطن خون هست، بنابر احتیاط باید مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند، که اگر پاك است برای عبادت‌های خود غسل کند.

مسأله ۵۲۳ - اگر خون نفاس زن از ده روز بگذرد، چنانچه در حیض عادت دارد، به اندازه روزهای عادت او نفاس و بقیه استحاضه است، و اگر عادت ندارد تا ده روز

نفاس و بقیه استحاضه می باشد.

و احتیاط مستحب آن است که کسی که عادت دارد از روز بعد از عادت، و کسی که عادت ندارد بعد از روز دهم تا روز هیجدهم زایمان کارهایی که بر نفساء حرام است ترك کند، و اعمال مستحاضه را به جا آورد.

مسأله ۵۲۴ - زنی که عادت حیضش کمتر از ده روز است، اگر بیشتر از روزهای عادتش خون ببیند، باید به اندازه روزهای عادت خود نفاس قرار دهد، و بعد از آن بنابر احتیاط واجب يك روز عبادت را ترك نماید، و در بقیه تا ده روز مخیر است احکام مستحاضه را جاری یا این که عبادت را ترك نماید.

و اگر خون از ده روز بگذرد، باید روزهای بعد از عادت را استحاضه قرار دهد و عبادت‌هایی که در آن روزها به جا نیآورده قضا نماید، مثلاً زنی که عادت او شش روز بوده اگر بیشتر از شش روز خون ببیند، باید شش روز را نفاس قرار دهد و روز هفتم بنابر احتیاط واجب نیز عبادت را ترك کند، و در روز هشتم و نهم و دهم مخیر است بین این که عبادت را ترك کند یا کارهای استحاضه را به جا آورد، و اگر بیشتر از ده روز

خون ببیند، از روز بعد از عادت او استحاضه می باشد.

مسأله ۵۲۵ - زنی که در حیض عادت دارد، اگر بعد از زاییدن تا يك ماه یا بیشتر پی در پی خون ببیند، به اندازه روزهای عادت او نفاس است، و خونی که بعد از از

نفاس تا ده روز می بیند - اگر چه در روزهای عادت ماهانه اش باشد - استحاضه است، مثلاً زنی که عادت حیض او از بیستم هر ماه تا بیست و هفتم آن است، اگر روز دهم ماه زائید و تا يك ماه یا بیشتر پی در پی خون دید، تا روز هفدهم نفاس و از

روز هفدهم تا ده روز - حتی خونی که در روزهای عادت خود که از بیستم تا بیست و

هفتم است می بیند - استحاضه می باشد، و بعد از گذشتن ده روز اگر خونی را که می بیند در روزهای عادتش باشد حیض است، چه نشانه های حیض را داشته یا نداشته باشد، و همچنین است اگر در روزهای عادتش نباشد ولی نشانه های حیض را داشته باشد، و اما اگر نه در روزهای عادتش باشد و نه نشانه های حیض را داشته باشد، استحاضه است.

مسأله ۵۲۶ - زنی که در حیض عادت عددیه ندارد، اگر بعد از زایمان تا يك ماه یا بیشتر پی در پی خون ببیند ده روز اول نفاس است و ده روز دوم استحاضه می باشد، و خونی که بعد از آن می بیند اگر نشانه های حیض را داشته باشد یا در وقت عادتش باشد حیض، و اگر نداشته باشد آن هم استحاضه می باشد.

غسل مس میت

مسأله ۵۲۷ - اگر کسی بدن انسان مرده ای را که سرد شده و غسلش نداده اند مس

کند - یعنی جایی از بدن خود را به آن برساند - باید غسل مس میت نماید، چه در خواب مس کند چه در بیداری، با اختیار مس کند یا بی اختیار، حتی اگر ناخن و استخوان او به ناخن و استخوان میت برسد باید غسل کند، ولی اگر حیوان مرده ای را مس کند، غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۵۲۸ - برای مس مرده ای که تمام بدن او سرد نشده غسل واجب نیست، اگر چه جایی را که سرد شده مس نماید.

مسأله ۵۲۹ - اگر موی خود را به بدن میت برساند، یا بدن خود را به موی میت، یا

موی خود را به موی میت برساند، در صورتی که مو به قدری باشد که تابع بدن محسوب شود، بنابر احتیاط غسل واجب است.

مسئله ۵۳۰ - برای مس بچهء مرده حتی بچهء سقط شده ای که چهار ماه او تمام شده، غسل مس میت واجب است، و برای مس بچهء سقط شده ای که از چهار ماه کمتر دارد، غسل واجب نمی باشد، مگر این که روح دمیده شده باشد، بنابراین اگر بچهء چهار ماهه ای مرده به دنیا بیاید و بدنش سرد شده باشد و با ظاهر بدن مادر تماس پیدا کند، مادر او باید غسل مس میت کند.

مسئله ۵۳۱ - بچه ای که بعد از مردن مادر و سرد شدن بدنش به دنیا می آید، چنانچه با ظاهر بدن مادر تماس پیدا کرده باشد، بعد از بلوغ واجب است غسل مس میت کند.

مسئله ۵۳۲ - اگر انسان میتی را که سه غسل او کاملاً تمام شده مس نماید، غسل بر او واجب نمی شود، ولی اگر پیش از آن که غسل سوم تمام شود جایی از بدن او را

مس کند، اگر چه غسل سوم آن جا تمام شده باشد، باید غسل مس میت نماید.
مسئله ۵۳۳ - اگر دیوانه یا بچهء نابالغی میت را مس کند، بعد از آن که آن دیوانه عاقل یا بچه بالغ شد باید غسل مس میت نماید، و در صورتی که بچه ممیز باشد و غسل مس میت نماید، غسلش صحیح است.

مسئله ۵۳۴ - اگر از بدن مرده ای که غسلش نداده اند، قسمتی که دارای استخوان است جدا شود و پیش از آن که قسمت جدا شده را غسل دهند انسان آن را مس نماید، بنابر احتیاط باید غسل مس میت کند، ولی اگر قسمتی که جدا شده استخوان نداشته باشد، برای مس آن غسل واجب نیست، و اما اگر از بدن زنده جدا شود هر چند دارای استخوان باشد، مس آن غسل ندارد.

مسئله ۵۳۵ - برای مس استخوانی که گوشت ندارد و آن را غسل نداده اند - چه از

مرده جدا شده باشد و چه از زنده - غسل واجب نیست، و همچنین است برای مس دندانانی که از مرده یا زنده جدا شده باشد.

مسئله ۵۳۶ - غسل مس میت را باید مثل غسل جنابت انجام داد، و کسی که غسل

مس میت کرده اگر بخواند نماز بخواند، وضو واجب نیست، هر چند احتیاط مستحب آن است که وضو هم بگیرد.

مسئله ۵۳۷ - اگر چند میت را مس کند یا يك میت را چند بار مس نماید، يك غسل کافیست.

مسئله ۵۳۸ - برای کسی که بعد از مس میت غسل نکرده باشد، توقف در مسجد و جماع و خواندن سوره هایی که سجده واجب دارد مانعی ندارد، ولی برای نماز و

مانند آن باید غسل کند.

احکام محتضر

مسئله ۵۳۹ - مسلمانی را که محتضر است - یعنی در حال جان دادن میباشد - مرد باشد یا زن، بزرگ باشد یا کوچک، بنابر احتیاط واجب در صورت امکان به پشت بخوابانند به طوری که کف پاهایش به طرف قبله باشد، و اگر خوابانند او کاملاً به این طور ممکن نباشد، بنابر احتیاط مستحب تا اندازه ای که ممکن است به این دستور عمل کنند، و همچنین احتیاط مستحب آن است که در صورتی که خوابانند او به این صورت به هیچ نحو ممکن نباشد، او را رو به قبله بنشانند، و اگر این هم ممکن نشد، او را به پهلو راست یا به پهلو چپ رو به قبله بخوابانند.

مسئله ۵۴۰ - احتیاط واجب آن است که تا وقتی جنازه را بر نداشته اند، او را رو به قبله بخوابانند، و همچنین بنابر احتیاط مستحب هنگام غسل دادن، ولی بعد از آن که غسلش تمام شد مستحب است که او را مثل حالتی که بر او نماز می خوانند بخوابانند.

مسئله ۵۴۱ - بنابر احتیاط رو به قبله کردن محتضر بر هر مسلمان واجب است، و اگر ممکن باشد باید از خود محتضر اجازه بگیرند، و اگر ممکن نباشد یا اجازه او معتبر نباشد بنابر احتیاط از ولی او اجازه بگیرند.

مسئله ۵۴۲ - مستحب است شهادتین و اقرار به دوازده امام (علیهم السلام) و سایر عقاید

حقه را به کسی که در حال جان دادن است، طوری تلقین کنند که بفهمد، و همچنین مستحب است چیزهایی را که ذکر شد تا وقت مرگ تکرار کنند، و نیز دعای فرج را به محتضر تلقین نمایند.

مسأله ۵۴۳ - مستحب است که این دعا را طوری به محتضر تلقین کنند که بفهمد:
" اللهم اغفر لي الكثير من معاصيك واقبل مني اليسير من طاعتك يا من يقبل اليسير و يعفو عن الكثير، اقبل مني اليسير واعف عني الكثير، انك انت العفو الغفور، اللهم ارحمني فانك رحيم "

مسأله ۵۴۴ - مستحب است کسی را که سخت جان می دهد، اگر ناراحت نمی شود به جایی که نماز می خوانده ببرند.

مسأله ۵۴۵ - مستحب است که بر بالین محتضر سوره ء مبارکه ء یس و صفات و احزاب و آیه الكرسی و آیه پنجاه و چهارم از سوره ء اعراف و سه آیه آخر سوره ء بقره،

بلکه هر چه از قرآن ممکن است بخوانند.

مسأله ۵۴۶ - تنها گذاشتن محتضر مکروه است، و همچنین گذاشتن چیزی روی شکم او و بودن جنب و حائض نزد او و حرف زدن زیاد و گریه کردن و تنها گذاشتن

زنها نزد او مکروه است.

احکام بعد از مرگ

مسأله ۵۴۷ - بعد از مرگ مستحب است چشمها و لبها و چانهء میت را ببندند، و دست و پای او را دراز کنند، و پارچه ای روی او بیندازند و مؤمنین را برای تشییع جنازه ء او خبر کنند، و اگر شب مرده است در جایی که مرده چراغ روشن کنند، و در

دفن او عجله نمایند، ولی اگر یقین به مردن او ندارند باید صبر کنند تا معلوم شود، و نیز اگر میت زن باردار و بچه در شکم او زنده باشد، باید به قدری دفن را عقب بیندازند که شکم او را بشکافند و طفل را بیرون آورند و شکم را برای غسل بدوزند،

و بهتر آن است که برای بیرون آوردن طفل پهلوی چپ او را بشکافند.

احکام غسل و کفن و نماز و دفن میت

مسئله ۵۴۸ - غسل و حنوط و کفن و نماز و دفن مسلمان بر هر مکلفی واجب است، و اگر بعضی انجام دهند از دیگران ساقط می شود، و چنانچه هیچ کس انجام ندهد همه معصیت کرده اند.

مسئله ۵۴۹ - اگر کسی مشغول کارهای میت شود، بر دیگران واجب نیست اقدام نمایند، ولی اگر او عمل را نیمه کاره بگذارد، باید دیگران تمام کنند.

مسئله ۵۵۰ - اگر انسان یقین کند یا حجت شرعی داشته باشد که دیگری مشغول کارهای میت شده، واجب نیست به کارهای میت اقدام کند، ولی اگر شك یا گمان دارد باید اقدام نماید.

مسئله ۵۵۱ - اگر کسی بداند غسل یا حنوط یا کفن یا نماز یا دفن میت را باطل انجام داده اند، باید دوباره انجام دهد، ولی اگر گمان دارد که باطل بوده یا شك دارد

که درست بوده یا نه، لازم نیست اقدام نماید.

مسئله ۵۵۲ - برای غسل و حنوط و کفن و نماز و دفن میت، باید از ولی او اجازه گرفت.

مسئله ۵۵۳ - ولی زن شوهر اوست، و در غیر زن مردهایی که از میت ارث می برند

مقدم بر زنهای ایشانند، و تقدم تابع تقدم در میراث است.

ولی در صورتی که اقرب در رحم با اولی به میراث جمع شوند - مثل این که پدر پدر میت با نوه و پسر او باشند - احتیاط واجب آن است که اولی به میراث از اقرب در

رحم اذن بگیرد.

مسئله ۵۵۴ - اگر کسی بگوید من ولی میت هستم، یا ولی میت به من اجازه داده که غسل و کفن و دفن میت را انجام دهم، یا بگوید راجع به امور تجهیز میت من وصی او می باشم، چنانچه به حرف او اطمینان باشد، یا میت در تصرف او باشد، یا این که دو نفر عادل، یا يك نفر ثقه که ظن بر خلاف قول او نباشد، به گفته او شهادت

دهند باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۵۵۵ - اگر میت برای غسل و کفن و دفن و نماز خود غیر از ولی کس دیگری

را معین کند ولایت این امور با اوست، و احتیاط مستحب آن است که از ولی هم اجازه بگیرد، و کسی که میت ولایت این امور را به او واگذار کرده می تواند در حال

حیات موصی رد کند، و اگر قبول کرد باید به آن عمل نماید ولی اگر در حال حیات

موصی رد نکرد، و یا رد او به موصی نرسید، احتیاط واجب آن است که به آن عمل نماید.

کیفیت غسل میت

مسأله ۵۵۶ - واجب است میت را سه غسل بدهند:

(اول) با آبی که با سدر مخلوط باشد.

(دوم) با آبی که با کافور مخلوط باشد.

(سوم) با آب خالص.

مسأله ۵۵۷ - سدر و کافور باید به اندازه ای زیاد نباشد که آب را مضاف کند، و به

اندازه ای هم کم نباشد که نگویند سدر و کافور با آب مخلوط شده است.

مسأله ۵۵۸ - اگر سدر و کافور به اندازه ای که لازم است پیدا نشود، بنابر احتیاط مستحب مقداری که به آن دسترسی دارند در آب بریزند.

مسأله ۵۵۹ - اگر کسی در حال احرام حج یا عمره بمیرد نباید او را با آب کافور غسل دهند، و به جای آن باید با آب خالص غسلش بدهند، مگر این که در احرام حج بوده و سعی را تمام نموده باشد که در این صورت باید با آب کافور غسلش دهند.

مسأله ۵۶۰ - اگر سدر و کافور یا یکی از اینها پیدا نشود، یا استعمال آن جایز نباشد

- مثل آن که غصبی باشد - باید به جای هر کدام که ممکن نیست - بنابر احتیاط واجب - میت را با آب خالص به قصد بدلیت از آنچه که ممکن نیست غسل داده و تیمم نیز به همین قصد بدهند.

مسأله ۵۶۱ - کسی که میت را غسل می دهد باید مسلمان دوازده امامی و عاقل و

بالغ باشد، و مسائل غسل را هر چند به تعلیم دیگری در اثنای غسل بداند.
مسئله ۵۶۲ - کسی که میت را غسل می دهد باید قصد قربت - چنان که در وضو گذشت - و اخلاص داشته باشد، و استمرار همین داعی تا آخر غسل سوم کفایت می کند.

مسئله ۵۶۳ - غسل دادن بچهء مسلمان اگر چه از زنا باشد واجب است، و غسل و حنوط و کفن و دفن کافر و اولاد او جایز نیست، و کسی که از بچگی دیوانه بوده و به

حال دیوانگی بالغ شده، چنانچه پدر و مادر او یا یکی از آنان مسلمان باشد، یا از جهت دیگری محکوم به اسلام باشد، باید او را غسل داد، و اگر نه غسل دادن او جایز

نمی باشد.

مسئله ۵۶۴ - بچهء سقط شده اگر چهار ماه یا بیشتر داشته باشد، باید او را غسل بدهند، و اگر چهار ماه ندارد و روح در او دمیده نشده است - بنابر احتیاط واجب -

در پارچه ای بپیچند و بدون غسل دفن کنند.

مسئله ۵۶۵ - غسل دادن مرد زن را و زن مرد را جایز نیست و باطل است، ولی زن می تواند شوهر خود را غسل بدهد و شوهر هم می تواند زن خود را غسل بدهد، اگر

چه احتیاط مستحب آن است که زن شوهر خود و شوهر زن خود را غسل ندهد.

مسئله ۵۶۶ - مرد می تواند دختر بچه ای را که ممیزه نشده غسل دهد و زن هم می تواند پسر بچه ای را که ممیز نشده غسل دهد، هر چند احتیاط مؤکد آن است که

پسر بچه و دختر بچه ای که بیش از سه سال دارند، اولی را مرد و دومی را زن غسل بدهد.

مسئله ۵۶۷ - اگر برای غسل دادن میتی که مرد است مرد پیدا نشود، زنانی که با او نسبت دارند و محرمند - مثل مادر و خواهر و عمه و خاله - یا به واسطهء ازدواج یا شیر خوردن با او محرم شده اند، می توانند او را غسل بدهند، و نیز اگر برای غسل میت زن، زن دیگری نباشد، مردهایی که با او نسبت دارند و محرمند یا به واسطهء ازدواج یا شیر خوردن با او محرم شده اند، می توانند او را غسل دهند، و بنابر

احتیاط واجب در صورت وجود مماثل نوبت به محرم نمی رسد، و غسل دادن از زیر لباس واجب نیست، هر چند احوط است، ولی باید به عورت نظر نکند، و بنا بر احتیاط عورت را بپوشاند.

مسئله ۵۶۸ - اگر میت و کسی که او را غسل می دهد هر دو مرد یا هر دو زن باشند،

جایز است که غیر از عورت جاهای دیگر میت برهنه باشد.

مسئله ۵۶۹ - نگاه کردن به عورت میت در غیر زن و شوهر حرام است، و کسی که

او را غسل می دهد، اگر نگاه کند معصیت کرده ولی غسل باطل نمی شود.

مسئله ۵۷۰ - اگر جایی از بدن میت نجس باشد باید به کیفیتی که در مسئله " ۳۷۸ "

گذشت تطهیر شود، و بهتر آن است که هر عضوی قبل از غسل آن عضو بلکه تمام بدن میت پیش از شروع به غسل، از نجاسات دیگر تطهیر شود.

مسئله ۵۷۱ - غسل میت مثل غسل جنابت است، و احتیاط واجب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است میت را غسل ارتماسی ندهند، و در غسل ترتیبی هم باید طرف راست را بر طرف چپ مقدم بدانند و مخیرند بین این که آب را روی بدن بریزند، یا بدن را در آب فرو برند.

مسئله ۵۷۲ - کسی را که در حال حیض یا در حال جنابت مرده لازم نیست غسل حیض یا غسل جنابت بدهند، بلکه همان غسل میت برای او کافیت.

مسئله ۵۷۳ - مزد گرفتن برای غسل دادن میت جایز نیست، و اگر کسی برای گرفتن مزد میت را غسل دهد، آن غسل باطل است، ولی مزد گرفتن برای مقدمات غیر لازمه جایز است.

مسئله ۵۷۴ - اگر آب پیدا نشود یا استعمال آن مانعی داشته باشد، باید عوض هر غسل میت را يك تیمم بدهند، و بنا بر احتیاط واجب يك تیمم دیگر هم، عوض هر سه غسل بدهند، و اگر کسی که تیمم می دهد، در یکی از سه تیمم قصد ما فی الذمه

نماید - یعنی نیت کند که این تیمم برای آنچه به آن واقعا مکلف هستم انجام می دهم

- تیمم چهارم لازم نیست.

مسئله ۵۷۵ - کسی که میت را تیمم می دهد، باید دست خود را بر زمین بزند و به

صورت و پشت دستهای میت بکشد، و اگر ممکن باشد - بنابر احتیاط واجب - با دست میت هم او را تیمم بدهد.

احکام کفن میت

مسأله ۵۷۶ - میت مسلمان را باید با سه پارچه که آنها را لنگ و پیراهن و سر تا سری می گویند کفن نمایند.

مسأله ۵۷۷ - مقدار واجب از لنگ و پیراهن، آن اندازه ای است که عرفاً بر آن لنگ

و پیراهن گفته شود، ولی احتیاط واجب آن است که لنگ از ناف تا زانو اطراف بدن را بپوشاند، و افضل آن است که از سینه تا روی پا برسد، و پیراهن باید از سر شانه و

-

بنابر احتیاط واجب - تا نصف ساق پا تمام بدن را بپوشاند، و افضل آن است که تا روی پا برسد.

و درازای سرتاسری باید به قدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد، و پهنای آن باید به اندازه ای باشد که يك طرف آن روی طرف دیگر بیاید.

مسأله ۵۷۸ - اگر ورثه بالغ باشند و اجازه دهند که بیشتر از مقدار واجب کفن را که

در مسأله قبل گذشت از سهم آنان بردارند اشکال ندارد، و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقدار واجب کفن را از سهم وارثی که بالغ نشده بر ندارند.

مسأله ۵۷۹ - اگر کسی وصیت کرده باشد آن اندازه ای را که از کفن افضل است از

ثلث مال او بردارند، یا وصیت کرده باشد ثلث مال را به مصرف خود او برسانند ولی مصرف آن را معین نکرده باشد، یا فقط مصرف مقداری از آن را معین کرده باشد، می توانند مقدار افضل کفن را از ثلث مال او بردارند.

مسأله ۵۸۰ - اگر میت وصیت نکرده باشد که کفن را از ثلث مال او بردارند و بخواهند از اصل مال بردارند بر طبق آنچه که در مسأله " ۵۷۸ " ذکر شد، عمل نمایند.

مسأله ۵۸۱ - کفن زن بر شوهر است اگر چه زن از خود مال داشته باشد، و همچنین اگر زن را - چنانچه در احکام طلاق خواهد آمد - طلاق رجعی بدهند و پیش از تمام شدن عده بمیرد، شوهرش باید کفن او را بدهد، و چنانچه شوهر

بالغ نباشد یا دیوانه باشد، ولی شوهر باید از مال او کفن زن را بدهد.
مسئله ۵۸۲ - کفن میت بر خویشان او واجب نیست، و بنا بر احتیاط واجب در صورتی که میت مال نداشته باشد، کفن را باید کسی بدهد که مخارج میت در حال زندگی بر او واجب بوده است.

مسئله ۵۸۳ - واجب است که مجموع سه پارچه کفن طوری باشد که بدن میت از

زیر آنها پیدا نباشد، بلکه - بنا بر احتیاط واجب - هر يك از سه پارچه کفن به قدری

نازك نباشد که بدن میت از زیر آن پیدا باشد.

مسئله ۵۸۴ - کفن کردن با چیز غصبی - اگر چه چیز دیگری هم پیدا نشود - جایز

نیست، و چنانچه کفن میت غصبی باشد و صاحب آن راضی نباشد، باید از تنش بیرون آورند اگر چه او را دفن کرده باشند، و کفن کردن با پوست مردار نجس در حال

اختیار جایز نیست، بلکه در حال اضطرار هم محل اشکال است، و همچنین کفن کردن با پوست مردار پاك در حال اختیار مشکل است.

مسئله ۵۸۵ - کفن کردن میت با چیز نجس - و در نجاستی که مورد عفو در نماز است بنا بر احتیاط - و با پارچه ابریشمی خالص، و مخلوطی که خلیط بیشتر از ابریشم نباشد، و - بنا بر احتیاط واجب - با پارچه ای که با طلا بافته شده جایز نیست،

ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

مسئله ۵۸۶ - کفن کردن با پارچه ای که از پشم یا موی حیوان حرام گوشت تهیه شده - بنا بر احتیاط واجب - در حال اختیار جایز نیست، و همچنین است کفن کردن

با پوست حیوان حلال گوشتی که به دستور شرع کشته شده، ولی اگر کفن از مو و پشم حیوان حلال گوشت باشد مانعی ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که با این دو هم کفن ننمایند.

مسئله ۵۸۷ - اگر کفن میت به نجاست خود او یا به نجاست دیگری نجس شود، چنانچه شستن یا بریدن آن به نحوی که کفن ضایع نشود ممکن باشد، باید مقدار نجس را بشویند یا ببرند اگر چه بعد از گذاشتن در قبر باشد، و اگر شستن یا بریدن آن ممکن نیست، ولی عوض کردن آن ممکن باشد، باید عوض نمایند، و

(۳۰۰)

این حکم در نجاستی که در نماز مورد عفو است مبنی بر احتیاط است.

مسئله ۵۸۸ - کسی که برای حج یا عمره احرام بسته، اگر بمیرد باید مثل دیگران کفن شود، و پوشاندن سر و صورتش اشکال ندارد.

مسئله ۵۸۹ - مستحب است انسان، کفن خود را تهیه کند، و هرگاه به آن نظر کند مأجور است.

احکام حنوط

مسئله ۵۹۰ - بعد از غسل واجب است میت را حنوط کنند، یعنی به پیشانی و کف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند، و بنا بر احتیاط

مستحب مقداری کافور هم بر این مواضع بگذارند، و مستحب است به سر بینی میت نیز کافور بمالند، و باید کافور ساییده و تازه باشد، و اگر به واسطه کهنه بودن

عطر او از بین رفته باشد کافی نیست.

مسئله ۵۹۱ - احتیاط مستحب آن است که اول کافور را به پیشانی میت بمالند، ولی در جاهای دیگر ترتیب نیست.

مسئله ۵۹۲ - مخیرند که میت را پیش از کفن کردن، یا در بین کفن کردن و یا بعد از آن حنوط نمایند.

مسئله ۵۹۳ - کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است، اگر بمیرد حنوط کردن او جایز نیست، ولی اگر در احرام حج بعد از تمام کردن سعی بمیرد، حنوط کردن او واجب است.

مسئله ۵۹۴ - زنی که شوهرش مرده و هنوز عده اش تمام نشده، چنانچه بمیرد حنوط کردن او واجب است.

مسئله ۵۹۵ - احتیاط واجب آن است که میت را با مشک و عنبر و عود و عطرها و دیگر خوشبو نکنند، و نیز اینها را با کافور مخلوط ننمایند.

مسئله ۵۹۶ - مستحب است قدری تربت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) را، با کافور مخلوط کنند، ولی باید از آن کافور به جاهایی که بی احترامی می شود نرسانند، و

نیز باید تربت به قدری زیاد نباشد که وقتی با کافور مخلوط شد آن را کافور نگویند.

مسئله ۵۹۷ - اگر کافور پیدا نشود یا فقط به اندازه غسل باشد، حنوط لازم نیست،

و چنانچه از غسل زیاد بیاید ولی به همهء هفت عضو نرسد، بنابر احتیاط مستحب اول به پیشانی، و اگر زیاد آمد به جاهای دیگر بمالند.

مسئله ۵۹۸ - مستحب است دو چوب تر و تازه در قبر همراه میت بگذارند.

احکام نماز میت

مسئله ۵۹۹ - نماز خواندن بر میت مسلمان، و همچنین بچه ای که محکوم به اسلام و شش سال او تمام شده باشد واجب است.

مسئله ۶۰۰ - نماز خواندن بر بچه ای که شش سال او تمام نشده رجاء اشکال ندارد، ولی نماز خواندن بر بچه ای که مرده به دنیا آمده مشروع نیست.

مسئله ۶۰۱ - نماز میت باید بعد از غسل و حنوط و کفن کردن او خوانده شود، و اگر پیش از اینها یا در بین اینها بخوانند - اگر چه از روی فراموشی یا ندانستن مسئله باشد - کافی نیست.

مسئله ۶۰۲ - کسی که می خواهد نماز میت بخواند لازم نیست با وضو یا غسل یا تیمم باشد، و بدن و لباسش پاک باشد، و اگر لباس او غصبی هم باشد، برای نمازش اشکال ندارد.

و احتیاط مستحب آن است که تمام چیزهایی را که در نمازهای دیگر لازم است رعایت نماید، ولی - بنابر احتیاط واجب - از آنچه بر خلاف معهود بین متشرعه در کیفیت نماز میت است، اجتناب شود.

مسئله ۶۰۳ - کسی که بر میت نماز می خواند باید رو به قبله باشد، و واجب است میت را مقابل او به پشت بخوابانند به طوری که سر او به طرف راست نمازگزار و پای او به طرف چپ نمازگزار باشد.

مسئله ۶۰۴ - احتیاط مستحب آن است که مکان نمازگزار غصبی نباشد، ولی باید از جای میت زیاد پست تر یا بلندتر نباشد، و اگر پستی و بلندی زیاد

نباشد اشکال ندارد.

مسئله ۶۰۵ - نماز گزار باید از میت دور نباشد، ولی کسی که نماز میت را به جماعت می خواند، اگر از میت دور باشد، چنانچه صف ها به یکدیگر متصل باشند اشکال ندارد.

مسئله ۶۰۶ - نماز گزار باید مقابل میت بایستد، ولی اگر نماز به جماعت خوانده شود وصف جماعت از دو طرف میت بگذرد، نماز کسانی که مقابل میت نیستند اشکال ندارد.

مسئله ۶۰۷ - بین میت و نماز گزار باید پرده و یا دیوار یا چیزی مانند اینها نباشد، ولی اگر میت در تابوت و مانند آن باشد اشکال ندارد.

مسئله ۶۰۸ - در وقت خواندن نماز باید عورت میت پوشیده باشد، و اگر کفن کردن

او ممکن نیست، باید عورتش را اگر چه با تخته و آجر و مانند اینها باشد پوشانند.
مسئله ۶۰۹ - کسی که نماز میت را می خواند باید مؤمن باشد، و نماز غیر بالغ هر چند صحیح است، ولی مجزی از نماز بالغین نیست، و باید ایستاده و با قصد قربت و اخلاص بخواند، و در موقع نیت میت را معین کند، مثلاً نیت کند: نماز می خوانم بر این میت قربة الی الله.

مسئله ۶۱۰ - اگر کسی نباشد که بتواند نماز میت را ایستاده بخواند، می شود نشسته بر او نماز خواند.

مسئله ۶۱۱ - اگر میت وصیت کرده باشد که شخص معینی بر او نماز بخواند، احتیاط مستحب آن است که آن شخص از ولی میت اجازه بگیرد، و ولی میت هم اجازه بدهد.

مسئله ۶۱۲ - جایز است بر میت چند مرتبه نماز بخوانند.

مسئله ۶۱۳ - اگر میت را عمداً یا از روی فراموشی یا به جهت عذری بدون نماز دفن کنند، تا وقتی که جسد او از هم نپاشیده واجب است با شرطهایی که برای نماز میت ذکر شد به قبرش نماز بخوانند، و همچنین در صورتی که نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده است.

دستور نماز میت

مسأله ۶۱۴ - نماز میت پنج تکبیر دارد، و اگر نماز گزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کافیت: بعد از نیت و گفتن تکبیر اول بگوید: " اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله " و بعد از تکبیر دوم بگوید: " اللهم صل على محمد وال محمد " و بعد از

تکبیر سوم بگوید: " اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات " و بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید: " اللهم اغفر لهذا الميت " و اگر زن است بگوید: " اللهم اغفر لهذه

المیت " و بعد تکبیر پنجم را بگوید.

و بهتر است بعد از تکبیر اول بگوید: " اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدي الساعة ". و بعد از تکبیر دوم بگوید: " اللهم صل على محمد وال محمد وبارك على محمد وال محمد وارحم محمدا وال محمد كافضل ما صليت وباركت وترحمت على ابراهيم وال

ابراهيم انك حميد مجيد وصل على جميع الأنبياء والمرسلين والشهداء والصديقين و جميع

عباد الله الصالحين ".

و بعد از تکبیر سوم بگوید: " اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات الأحياء منهم والاموات تابع بيننا وبينهم بالخيرات انك مجيب الدعوات انك على كل شئ

قدير "

و بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید: " اللهم ان هذا عبدك وابن عبدك وابن امك نزل بك وانت خير منزل به اللهم انا لا نعلم منه الا خيرا وانت اعلم به منا اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه وان كان مسيئا فتجاوز عنه واغفر له اللهم اجعله عندك في اعلى عليين واخلف على اهله في الغابرين وارحمه برحمتك يا ارحم الراحمين "

و بعد تکبیر پنجم را بگوید، ولی اگر میت زن است بعد از تکبیر چهارم بگوید: " اللهم ان هذه امك وابنة عبدك وابنة امك نزلت بك وانت خير منزل به، اللهم انا لا نعلم منها الا خيرا وانت اعلم بها منا، اللهم ان كانت محسنة فزد في احسانها و

ان كانت مسيئة فتجاوز عنها واغفر لها، اللهم اجعلها عندك في اعلى عليين واخلف
علي

اهلها في الغابرين وارحمها برحمتك يا ارحم الراحمين".

مسأله ۶۱۵ - باید تکبیرها و دعاها را طوری پشت سر هم بخواند که نماز از
صورت خود خارج نشود.

مسأله ۶۱۶ - کسی که نماز میت را به جماعت می خواند باید تکبیرها و دعاها
آن را هم بخواند اگر چه مأوموم باشد.

مستحبات نماز میت

مسأله ۶۱۷ - چند چیز در نماز میت مستحب است:

(اول) کسی که نماز میت می خواند با وضو یا غسل یا تیمم باشد، و احتیاط
واجب آن است که در صورتی تیمم کند که وضو و غسل ممکن نباشد، یا بترسد که
اگر وضو بگیرد یا غسل کند به نماز میت نرسد.

(دوم) اگر میت مرد است، امام جماعت یا کسی که فرادی بر او نماز می خواند
مقابل وسط قامت او بایستد، و اگر میت زن است مقابل سینه اش بایستد.

(سوم) پا برهنه نماز بخواند.

(چهارم) در هر تکبیر دستها را بلند کند.

(پنجم) فاصله او با میت به قدری کم باشد که اگر باد لباسش را حرکت دهد به
جنازه برسد.

(ششم) نماز میت را به جماعت بخواند.

(هفتم) امام جماعت تکبیر و دعاها را بلند بخواند و کسانی که با او می خوانند
آهسته بخوانند.

(هشتم) در جماعت اگر چه مأوموم يك نفر باشد پشت سر امام بایستد.

(نهم) نماز گزار برای میت و مؤمنین زیاد دعا کند.

(دهم) نماز را در جایی بخواند که مردم برای نماز میت بیشتر به آن جا می روند.

(پازدهم) زن حائض اگر نماز میت را به جماعت می خواند در صفی تنها بایستد.

مسأله ۶۱۸ - خواندن نماز میت در مساجد مکروه است، ولی در مسجد الحرام مکروه نیست.

احکام دفن

مسأله ۶۱۹ - واجب است میت را طوری در زمین دفن کنند که بوی او بیرون نیاید، و درندگان هم نتوانند بدنش را بیرون آورند، و اگر ترس آن باشد که جانور بدن

او را بیرون آورد، باید قبر را با آجر و مانند آن محکم کنند.

مسأله ۶۲۰ - اگر دفن میت در زمین ممکن نباشد، باید به جای دفن او را در بنا یا تابوتی که غرض از دفن بر آن مترتب است بگذارند.

مسأله ۶۲۱ - میت را باید در قبر به پهلو راست طوری بخوابانند که جلوی بدن او رو به قبله باشد.

مسأله ۶۲۲ - اگر کسی در کشتی بمیرد، چنانچه جسد او فاسد نمی شود و بودن او

در کشتی مانعی ندارد، باید صبر کنند تا به خشکی برسند و او را در زمین دفن کنند،

و اگر نه باید در کشتی غسلش بدهند، و حنوط و کفن کنند، و پس از خواندن نماز میت او را در خمره بگذارند و درش را ببندند و به دریا بیندازند، و احتیاط واجب آن است که تا ممکن است مراعات استقبال قبله بکنند.

و اگر ممکن نشد، چیز سنگینی به پایش ببندند و به دریا بیندازند، و اگر ممکن است او را در جایی بیندازند که فوراً طعمهء حیوانات نشود.

مسأله ۶۲۳ - اگر بترسند که دشمن قبر میت را بشکافد و بدن او را بیرون آورد و گوش یا بینی یا اعضای دیگر او را ببرد، چنانچه ممکن باشد، باید به طوری که در مسأله قبل گذشت او را به دریا بیندازند.

مسأله ۶۲۴ - مخارج انداختن در دریا و مخارج محکم کردن قبر میت در صورتی که لازم باشد از اصل مال میت برداشته می شود.

مسأله ۶۲۵ - اگر زن کافره بمیرد و بچه در شکم او مرده باشد، چنانچه پدر بچه مسلمان باشد، باید زن را در قبر به پهلو چپ پشت به قبله بخوابانند که روی بچه به طرف قبله باشد، و همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر روح به بدن او داخل نشده باشد.

مسأله ۶۲۶ - دفن مسلمان در قبرستان کفار، و دفن کافر در قبرستان مسلمانان جایز نیست.

مسأله ۶۲۷ - دفن مسلمان در جایی که بی احترامی به او باشد - مانند جایی که خاکروبه و کثافت مریزند - جایز نیست.

مسأله ۶۲۸ - دفن میت در جای غصبی و در زمینی که برای غیر دفن کردن وقف شده، جایز نیست.

مسأله ۶۲۹ - دفن میت در قبر مردهء دیگر، در صورتی که مستلزم تصرف در حق غیر، یا نبش قبر میتی که از بین نرفته، یا هتك میت باشد جایز نیست، و در غیر این صورتها، چنانچه آن قبر کهنه شده و میت اولی از بین رفته یا قبر نبش شده باشد اشکالی ندارد.

مسأله ۶۳۰ - چیزی که از میت جدا می شود، اگر قطعه ای از بدن او باشد، باید با او دفن شود و اگر مو و ناخن و دندانش باشد، بنا بر احتیاط واجب باید با او دفن شود، و دفن ناخن و دندانی که در حال زندگی از انسان جدا می شود مستحب است.

مسأله ۶۳۱ - اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردنش ممکن نباشد، باید در چاه را ببندند و همان چاه را قبر او قرار دهند.

مسأله ۶۳۲ - اگر بچه در رحم مادر بمیرد و ماندنش در رحم برای مادر خطر داشته باشد، باید به آسانترین راه او را بیرون آورند، و چنانچه ناچار شوند او را قطعه قطعه کنند اشکال ندارد، ولی باید به وسیلهء شوهرش اگر اهل فن است، و اگر نه زنی که اهل

فن باشد، او را بیرون بیاورند، و در صورت نبود زنی که اهل فن باشد، مرد محرمی که اهل فن باشد، و اگر آن هم ممکن نشد، مرد نامحرمی که

اهل فن باشد، و در صورتی که آن هم پیدا نشد، کسی که اهل فن نباشد با رعایت ترتیب مذکور می تواند بچه را بیرون آورد.

مسأله ۶۳۳ - هرگاه مادر بمیرد و بچه در شکمش زنده باشد، اگر چه امید زنده ماندن طفل را نداشته باشند، باید به وسیله کسانی که در مسأله پیش بیان شد با رعایت ترتیب، شکم او را از هر قسمتی که به سلامت بچه نزدیک تر است بشکافند و بچه را بیرون آورند و برای غسل دادن دوباره بدوزند.

مستحبات دفن

مسأله ۶۳۴ - مستحب است قبر را به اندازه قد انسان متوسط گود کنند، و میت را

در نزدیکترین قبرستان دفن نمایند، مگر آن که قبرستان دور تر از جهتی بهتر باشد، مثل آن که مردمان خوب در آن جا دفن شده باشند، یا مردم برای فاتحه اهل قبور بیشتر به آن جا بروند.

و نیز مستحب است جنازه را در چند ذرعی قبر زمین بگذارند، و تا سه مرتبه کم کم نزدیک ببرند، و در هر مرتبه زمین بگذارند و بردارند، و در نوبت چهارم وارد قبر کنند، و اگر میت مرد است در دفعه سوم طوری زمین بگذارند که سر او طرف پایین

قبر باشد، و در دفعه چهارم از طرف سر وارد قبر کنند، و اگر زن است در دفعه سوم

طرف قبله قبر بگذارند و به پهنا وارد قبر کنند، و در موقع وارد کردن پارچه ای روی

قبر بگیرند.

و نیز مستحب است جنازه را به آرامی از تابوت بگیرند و وارد قبر نمایند، و دعاهایی که دستور داده شده پیش از دفن و موقع دفن بخوانند، و بعد از آن که میت را در لحد گذاشتند گره های کفن را باز کنند، و صورت میت را روی خاک بگذارند، و

بالشی از خاک زیر سر او بسازند، و پشت میت خشت خام یا کلوخی بگذارند که میت به پشت برنگردد و پیش از آن که لحد را بپوشانند، کسی دست راست را به شانه راست میت بزند و دست چپ را به قوت بر شانه چپ میت بگذارد و دهان را

نزدیک گوش او ببرد و به شدت حرکتش دهد و سه مرتبه

بگوید: " اسمع افهم يا فلان بن فلان " و به جای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگوید مثلا اگر اسم او محمد و اسم پدرش علی است سه مرتبه بگوید: " اسمع افهم يا

محمد بن علي " پس از آن بگوید:

" هل انت على العهد الذي فارقتنا عليه من شهادة ان لا إله الا الله وحده لا شريك له و

ان محمدا (صلى الله عليه وآله و سلم) عبده ورسوله و سيد النبيين و خاتم المرسلين وان عليا امير المؤمنين و

سيد الوصيين و امام افترض الله طاعته على العالمين وان الحسن والحسين وعلي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر وعلي بن موسى و محمد بن علي و

علي بن محمد والحسن بن علي والقائم الحجة المهدي صلوات الله عليهم أئمة المؤمنين و

حجج الله على الخلق اجمعين وأئمتك أئمة هدى ابرار يا فلان بن فلان " و به جای فلان بن

فلان اسم میت و پدرش را بگوید.

و بعد بگوید: " اذا اتاك الملكان المقربان رسولين من عند الله تبارك و تعالى وسئلاك عن ربك وعن نبيك وعن دينك وعن كتابك وعن قبلتك وعن ائمتك فلا تخف ولا تحزن و

قل في جوابهما: الله ربي و محمد (صلى الله عليه وآله و سلم) نبيي و الاسلام ديني والقرآن كتابي والكعبة قبلتي و

امير المؤمنين علي بن ابى طالب امامي والحسن بن علي المجتبی امامي والحسين بن علي

الشهيد بكر بلا امامي وعلي زين العابدين امامي ومحمد الباقر امامي وجعفر الصادق امامي وموسى الكاظم امامي وعلي الرضا امامي ومحمد الجواد امامي وعلي الهادي امامي والحسن العسكري امامي والحجة المنتظر امامي هؤلاء صلوات الله عليهم أئمتي و

سادتي وقادتي وشفعائي بهم اتولى ومن اعدائهم اتبرء في الدنيا والاخرة، ثم اعلم يا فلان

بن فلان " و به جای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگوید.

و بعد بگوید: " ان الله تبارك و تعالى نعم الرب وان محمدا (صلى الله عليه وآله و سلم) نعم الرسول وان علي

بن ابى طالب واولاده المعصومين الائمة الاثني عشر نعم الائمة وان ما جاء به محمد

(صلى الله عليه وآله وسلم)
حق وان الموت حق و سؤال منكر و نكير في القبر حق والبعث حق والنشور حق و
الصراط حق والميزان حق وتطهير الكتب حق وان الجنة حق والنار حق وان الساعة آتية
لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور " پس بگويد: " افهمت يا فلان " و به جاى
فلان
اسم ميت را بگويد و پس از آن بگويد:

" ثبتك الله بالقول الثابت وهداك الله الى صراط مستقيم عرف الله بينك و بين أوليائك في مستقر من رحمته " پس بگوئید: " اللهم جاف الارض عن جنبيه واصعد بروحه

اليك ولقه منك برهانا اللهم عفوك عفوك " .

مسأله ۶۳۵ - مستحب است کسی که میت را در قبر می گذارد با طهارت و سر برهنه و پا برهنه باشد، و از طرف پای میت از قبر بیرون بیاید.

و مستحب است وقتی از قبر بیرون آمد بگوید: " انا لله وانا اليه راجعون والحمد لله رب العالمين، اللهم ارفع درجته في اعلى عليين واخلف على عقبه في الغابرين (وعندك

نحتسبه) يا رب العالمين " .

و مستحب است غیر از خویشان میت، کسانی که حاضرند با پشت دست خاک بر قبر بریزند، و اگر میت زن است کسی که با او محرم می باشد او را در قبر بگذارد، و

اگر محرمی نباشد خویشانش او را در قبر بگذارند.

مسأله ۶۳۶ - مستحب است قبر را مربع یا مربع مستطیل بسازند و به اندازه ۴ چهار انگشت از زمین بلند کنند و نشانه ای روی آن بگذارند که اشتباه نشود و روی قبر آب

پاشند، و بعد از پاشیدن آب کسانی که حاضرند دستها را بر قبر بگذارند و انگشتها را باز کرده در خاک فرو برند و هفت مرتبه سوره ء مبارکهء انا انزلناه بخوانند و برای میت طلب آمرزش کنند و دعاهائی را که وارد شده بخوانند، مانند این دعا: " اللهم جاف الارض عن جنبيه واصعد (صعد) روحه الى ارواح المؤمنين في عليين والحقه بالصالحين " .

مسأله ۶۳۷ - پس از رفتن کسانی که تشییع جنازه کرده اند مستحب است ولی میت یا کسی که از طرف ولی اجازه دارد دعاهایی را که دستور داده شده به میت تلقین کند.

مسأله ۶۳۸ - بعد از دفن میت مستحب است صاحبان عزا را سر سلامتی دهند، ولی اگر مدتی گذشته که به واسطهء سر سلامتی دادن مصیبت یادشان می آید، ترك آن بهتر است، و نیز مستحب است تا سه روز برای اهل خانهء میت غذا بفرستند و غذا خوردن نزد آنان مکروه است.

مسأله ۶۳۹ - مستحب است انسان در مرگ خویشان مخصوصا در مرگ فرزند صبر کند، و هر وقت میت را یاد می کند (انا لله وانا الیه راجعون) بگوید و برای میت قرآن بخواند، و قبر را محکم بسازد که زود خراب نشود، و سر قبر پدر و مادر از خداوند حاجت بخواهد.

مسأله ۶۴۰ - خراشیدن صورت و بدن و به خود لطمه زدن در مرگ کسی، در صورتی

که ضرر معتنا بهی داشته باشد جایز نیست، هر چند احوط ترك آن است.

مسأله ۶۴۱ - بنا بر احتیاط واجب پاره کردن یقه در مرگ غیر پدر و برادر جایز نیست، ولی در مصیبت پدر و برادر مانعی ندارد.

مسأله ۶۴۲ - اگر زن در عزای میت صورت خود را بخراشد و خونین کند، یا موی خود را بکند - بنا بر احتیاط مستحب - يك بنده آزاد کند، یا ده فقیر را طعام دهد و یا

پوشاند، و همچنین است اگر مرد در مرگ زن یا فرزند یقه یا لباس خود را پاره کند.

مسأله ۶۴۳ - احتیاط مستحب آن است که در گریه بر میت صدا را خیلی بلند نکنند.

نماز وحشت

مسأله ۶۴۴ - مستحب است در شب اول قبر، دو رکعت نماز وحشت برای میت بخوانند، و دستور آن این است که در رکعت اول بعد از حمد يك مرتبه آیه الکرسی و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره ء انا انزلناه را بخوانند، و بعد از سلام نماز

بگویند: (اللهم صل علی محمد وال محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان) و به جای کلمهء

فلان اسم میت را بگویند.

مسأله ۶۴۵ - نماز وحشت را در هر موقع از شب اول قبر می شود خواند ولی بهتر است در اول شب بعد از نماز عشاء خوانده شود.

مسأله ۶۴۶ - اگر بخواهند میت را به شهر دوری ببرند، یا به جهت دیگری دفن او تأخیر بیفتد، باید نماز وحشت را تا شب اول قبر او تأخیر بیندازند.

نبش قبر

مسأله ۶۴۷ - نبش قبر مسلمان - یعنی شکافتن قبر او - اگر چه طفل یا دیوانه باشد حرام است، ولی اگر بدنش از بین رفته و استخوانهایش خاک شده باشد، اشکال ندارد.

مسأله ۶۴۸ - نبش قبر امامزاده ها و شهداء و علماء و همچنین در غیر این موارد از مواردی که مستلزم هتك باشد اگر چه سالها بر آن گذشته باشد حرام است.

مسأله ۶۴۹ - شکافتن قبر در چند مورد حرام نیست:
(اول) آن که میت در زمین غصبی دفن شده باشد و مالك زمین راضی نشود که در آن جا بماند.

(دوم) آن که کفن یا چیز دیگری که با میت دفن شده غصبی باشد و صاحب آن راضی نشود که در قبر بماند.

و همچنین است اگر چیزی از مال خود میت که به ورثه او رسیده با او دفن شده باشد و ورثه او راضی نشوند که آن چیز در قبر بماند مگر در صورتی که آن چیز مال

کمی باشد، که در این صورت نبش قبر محل اشکال است.

(سوم) آن که شکافتن قبر موجب هتك حرمت نباشد و میت بی غسل یا بی کفن دفن شده باشد، یا بفهمند غسلش باطل بوده، یا به غیر از دستور شرع کفن شده، یا در قبر او را رو به قبله نگذاشته اند.

(چهارم) آن که برای ثابت شدن حقی که اهم از حرمت میت است، بخواهند بدن میت را ببینند.

(پنجم) آن که میت را در جایی که بی احترامی به اوست، مثل قبرستان کفار یا جایی که کثافت و خاکروبه مریزند، دفن کرده باشند.

(ششم) آن که برای يك مطلب شرعی که اهمیت آن از شکافتن قبر بیشتر است قبر را بشکافند، مثلا بخواهند بچه زنده ای را از شکم زن بارداری که دفنش کرده اند

بیرون آورند.

(هفتم) آن که بترسند درنده ای بدن میت را پاره کند، یا سیل او را ببرد، یا دشمن بیرون آورد.

(هشتم) آن که قسمتی از بدن میت را که با او دفن نشده بخواهند دفن کنند، ولی احتیاط واجب آن است که آن قسمت از بدن را طوری در قبر بگذارند که بدن میت دیده نشود.

غسلهای مستحب

مسأله ۶۵۰ - در شرع مقدس اسلام غسل هایی مستحب است و از آن جمله است:

۱ - غسل جمعه، و وقت آن بعد از اذان صبح است، تا ظهر، و بهتر آن است که نزدیک ظهر به جا آورده شود، و اگر تا ظهر انجام ندهد بهتر است که بدون نیت ادا و قضا تا غروب به جا آورد، و اگر در روز جمعه غسل نکند مستحب است از صبح شنبه تا غروب قضای آن را به جا آورد، و کسی که می داند در روز جمعه آب پیدا نخواهد کرد می تواند روز پنجشنبه غسل را رجاء انجام دهد.

و مستحب است انسان در موقع غسل جمعه بگوید: " اشهد ان لا إله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله، اللهم صل على محمد وال محمد واجعلني من

التوابين واجعلني من المتطهرين "

۲ - غسل شب اول و هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و چهارم ماه رمضان.

۳ - غسل روز عید فطر و عید قربان و وقت آن از اذان صبح است تا غروب، هر چند احوط آن است که از ظهر تا غروب به قصد رجاء بیاورد، و بهتر آن است که آن

را پیش از نماز عید به جا آورد.

۴ - غسل شب عید فطر و وقت آن بعد از غروب است، و احتیاط واجب آن است که در بقیه شب تا اذان صبح به قصد رجاء به جا آورد.

- ۵ - غسل روز هشتم و نهم ذیحجه، و در روز نهم احوط آن است که آن را وقت زوال به جا آورد.
- ۶ - غسل کسی که در موقع گرفتن خورشید نماز آیات را عمدا نخوانده در صورتی که تمام خورشید گرفته باشد.
- ۷ - غسل کسی که جایی از بدنش را به بدن میتی که غسل داده اند رسانده باشد.
- ۸ - غسل احرام.
- ۹ - غسل دخول حرم خدا.
- ۱۰ - غسل دخول مکه.
- ۱۱ - غسل زیارت خانهء کعبه.
- ۱۲ - غسل دخول کعبه.
- ۱۳ - غسل برای نحر و ذبح و حلق.
- ۱۴ - غسل داخل شدن مدینهء منوره.
- ۱۵ - غسل داخل شدن حرم پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) (و حد آن ما بین دو کوه به نام عائر و وعیر است).
- ۱۶ - غسل وداع قبر مطهر پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم).
- ۱۷ - غسل برای مباحله با خصم.
- ۱۸ - غسل دادن بچه ای که تازه به دنیا آمده.
- ۱۹ - غسل برای استخاره.
- ۲۰ - غسل برای استسقاء.
- ۲۱ - غسل در وقت احتراق قرص آفتاب در کسوف کلی.
- ۲۲ - غسل زیارت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) از نزدیک.
- ۲۳ - غسل توبه از فسق و کفر.
- مسأله ۶۵۱ - فقها در بیان اغسال مستحبه اغسال زیادی ذکر فرموده اند که از جمله آنها این چند غسل است:

- ۱ - غسل تمام شبهای طاق ماه رمضان، و غسل تمام شبهای دههء آخر آن، و غسل دیگری در آخر شب بیست و سوم آن.
 - ۲ - غسل روز بیست و چهارم ذی الحجه.
 - ۳ - غسل روز عید نوروز، و پانزدهم شعبان، و نهم و هفدهم ربیع الاول، و روز بیست و پنجم ذی القعدة.
 - ۴ - غسل زنی که برای غیر شوهرش بوی خوش استعمال کرده باشد.
 - ۵ - غسل کسی که در حال مستی خوابیده.
 - ۶ - غسل کسی که برای تماشای دار آویخته رفته و او را دیده باشد، ولی اگر اتفاقاً یا از روی ناچاری نگاهش بیفتد، یا مثلاً برای شهادت دادن رفته باشد، غسل مستحب نیست.
 - ۷ - غسل برای دخول مسجد پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم).
 - ۸ - غسل برای زیارت معصومین (علیهم السلام) از دور یا نزدیک.
 - ۹ - غسل روز عید غدیر.
- ولی احوط این است که این غسلها را به قصد رجاء به جا آورند.
- مسأله ۶۵۲ - انسان با غسلهای مستحبی که در مسألهء " ۶۵۰ " ذکر شد، می تواند
- کاری که مانند نماز وضو لازم دارد انجام دهد، و اما غسلهایی که رجاء به جا آورده می شود از وضو کفایت نمی کند.
- مسأله ۶۵۳ - اگر چند غسل بر کسی مستحب باشد، و به نیت همه يك غسل به جا آورد کافیهست.

تیمم

در هفت مورد به جای وضو و غسل باید تیمم کرد:

اول از موارد تیمم

(اول) آن که تهیه آب به قدر وضو یا غسل ممکن نباشد.

مسئله ۶۵۴ - اگر انسان در آبادی باشد، باید برای تهیه آب وضو و غسل به قدری جستجو کند که از پیدا شدن آن نا امید شود، و اگر در بیابان باشد در زمینی که

پست

و بلند است به اندازه پرتاب یک تیر که در زمان قدیم با کمان پرتاب می کردند، و در

زمین هموار به اندازه پرتاب دو تیر جستجو کند، و بنابر احتیاط واجب جستجو در تمام دایره ای باشد که مرکزش مبدأ طلب و شعاعش به اندازه پرتاب تیر باشد.

مسئله ۶۵۵ - اگر بعضی از اطراف هموار و بعضی دیگر پست و بلند باشد در طرف هموار به اندازه پرتاب دو تیر و در طرفی که پست و بلند است به اندازه پرتاب

یک تیر به نحو مذکور در مسئله قبل جستجو کند.

مسئله ۶۵۶ - در هر طرفی که یقین یا حجت شرعیه دارد آب نیست، در آن طرف جستجو لازم نیست.

مسئله ۶۵۷ - کسی که وقت نماز او تنگ نیست و برای تهیه آب وقت دارد، اگر یقین یا حجت شرعیه دارد در محلی دور تر از مقداری که باید جستجو کند آب هست، در صورتی که حرج و ضرر نیست باید برای تهیه آب برود، و اگر گمان دارد

آب هست هر چند گمان او قوی باشد، تا به حد اطمینان نرسیده رفتن لازم نیست ولی احوط است.

مسئله ۶۵۸ - لازم نیست خود انسان در جستجوی آب برود، بلکه می تواند کسی را که به گفته او اطمینان دارد بفرستد، و همچنین اگر آن شخص ثقه باشد وظن بر خلاف قول او نباشد، اگر چه از گفته او اطمینان پیدا نشود، و در هر دو صورت

رفتن يك نفر از طرف چند نفر كفایت می کند.

مسأله ۶۵۹ - اگر احتمال دهد که داخل بار سفر خود، یا در منزل، یا در قافله آب هست، باید به قدری جستجو نماید که به نبودن آب یقین یا اطمینان پیدا کند و یا از پیدا کردن آن ن امید شود.

مسأله ۶۶۰ - اگر پیش از وقت نماز جستجو نماید و آب پیدا نکند، و تا وقت نماز همان جا بماند، چنانچه احتمال دهد که در آن محل آبی پیدا شده، احتیاط واجب آن است که به جستجوی قبل از وقت نماز اکتفا نکند، مگر این که نزد يك دخول وقت باشد که درك فضیلت اول وقت بشود.

مسأله ۶۶۱ - اگر بعد از داخل شدن وقت نماز جستجو کند و آب پیدا نکند و تا وقت نماز دیگر در همانجا بماند، چنانچه احتمال دهد که در آن محل آبی پیدا شده احتیاط واجب آن است که دوباره در جستجوی آب برود.

مسأله ۶۶۲ - اگر وقت نماز تنگ باشد یا از دزد و درنده بر جان خود یا مالی که مورد اعتنا بحسب حال اوست بترسد یا جستجوی آب به قدری سخت باشد که تحمل آن حرجی باشد، جستجو لازم نیست.

مسأله ۶۶۳ - اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود، معصیت کرده ولی نمازش با تیمم صحیح است، هر چند بعد بفهمد که اگر جستجو می کرد آب پیدا می شد، و بنابر احتیاط مستحب قضای نماز را هم به جا آورد.

مسأله ۶۶۴ - کسی که یقین دارد آب پیدا نمی کند، چنانچه دنبال آب نرود و با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که اگر جستجو می کرد آب پیدا می شد، چنانچه وقت باقی باشد باید وضو گرفته و نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۶۶۵ - اگر بعد از جستجو آب پیدا نکند و با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد در جایی که جستجو کرده آب بوده، در صورتی که وقت باقی باشد، باید وضو گرفته و نماز را دوباره به جا آورد، و در غیر این صورت نماز او صحیح است.

مسأله ۶۶۶ - کسی که یقین دارد وقت نماز تنگ است، اگر بدون جستجو با تیمم

نماز بخواند و بعد از نماز و پیش از گذشتن وقت بفهمد که برای جستجو وقت داشته، باید نماز را اعاده نماید، و اگر بعد از وقت بفهمد قضا لازم نیست. مسأله ۶۶۷ - اگر بعد از داخل شدن وقت نماز وضو داشته باشد، و بداند یا حجت شرعیه ای - مانند اطمینان و غیر آن - داشته باشد که اگر وضوی خود را باطل

کند تهیه آب برای او ممکن نیست یا نمی تواند وضو بگیرد، چنانچه بتواند وضوی خود را نگه دارد و برایش حرج و ضرر نباشد، نباید آن را باطل نماید، ولی می تواند با عیال خود نزدیکی کند اگر چه بداند که از غسل متمکن نخواهد شد. مسأله ۶۶۸ - اگر پیش از وقت نماز وضو داشته باشد و بداند یا حجت شرعیه ای داشته باشد که اگر وضوی خود را باطل کند تهیه آب برای او ممکن نیست یا نمی تواند وضو بگیرد، چنانچه بتواند بدون ضرر و حرج وضوی خود را نگه دارد احتیاط مستحب این است که آن را باطل نکند.

مسأله ۶۶۹ - کسی که فقط به مقدار وضو یا غسل آب دارد و می داند یا حجت شرعیه ای دارد که اگر آن را بریزد آب پیدا نمی کند، چنانچه وقت نماز داخل شده باشد ریختن آن جایز نیست، و احتیاط مستحب این است که پیش از وقت نماز هم آن را نریزد.

مسأله ۶۷۰ - کسی که می داند یا حجت شرعیه ای دارد که آب پیدا نمی کند، بعد

از داخل شدن وقت نماز بدون ضرر و حرج جایز نیست وضوی خود را باطل کند یا آبی که دارد بریزد، ولی نمازش با تیمم صحیح است اگر چه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را بخواند.

دوم از موارد تیمم

مسأله ۶۷۱ - اگر به واسطه ناتوانی یا ترس از دزد و جانور و مانند اینها، یا نداشتن وسیله ای که آب از چاه بکشد، دسترسی به آب نداشته باشد باید تیمم کند، و همچنین است اگر تهیه کردن آب یا استعمال آن به قدری مشقت داشته باشد که تحملش برای شخص میسر نباشد.

مسأله ۶۷۲ - اگر برای کشیدن آب از چاه، دلو و ریسمان و مانند اینها لازم دارد و مجبور است بخرد یا کرایه نماید، اگر چه قیمت آن چند برابر معمول باشد باید تهیه کند، و همچنین است اگر آب را به چندین برابر قیمتش بفروشند، ولی اگر تهیه آنها به قدری پول می خواهد که در صورت پرداخت آن به عسر و حرج می افتد، واجب نیست تهیه نماید.

مسأله ۶۷۳ - اگر ناچار شود که برای تهیه آب قرض کند، باید قرض نماید، ولی کسی که می داند یا اطمینان دارد که نمی تواند قرض خود را بدهد، جایز نیست قرض کند.

مسأله ۶۷۴ - اگر کردن چاه حرجی نباشد باید برای تهیه آب چاه بکند.

مسأله ۶۷۵ - اگر کسی مقداری آب بی منت به او ببخشد، باید قبول کند.

سوم از موارد تیمم

مسأله ۶۷۶ - اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد، یا بترسد که مرض یا عیبی در او پیدا شود، یا مرضش طول بکشد، یا شدت کند، یا به سختی معالجه شود، باید تیمم نماید، ولی اگر آب گرم برای او ضرر ندارد، باید با آب گرم وضو بگیرد یا

غسل کند.

مسأله ۶۷۷ - لازم نیست یقین کند که آب برای او ضرر دارد، بلکه همین اندازه که بترسد آب برای او ضرر دارد و آن ترس در نظر مردم به جا باشد، باید تیمم کند.

مسأله ۶۷۸ - کسی که مبتلا به درد چشم است و آب برای او ضرر دارد، باید تیمم نماید.

مسأله ۶۷۹ - اگر به واسطه یقین یا خوف ضرر تیمم کند و پیش از نماز بفهمد که آب برایش ضرر ندارد، تیمم او باطل است، و اگر بعد از نماز بفهمد و وقت باقی باشد باید دوباره نماز را با وضو یا غسل بخواند، و اگر وقت باقی نباشد قضا واجب نیست.

مسأله ۶۸۰ - اگر کسی یقین یا اطمینان پیدا کند آب برایش ضرر ندارد، چنانچه غسل کند یا وضو بگیرد، و بعد بفهمد که آب برای او ضرر داشته، در صورتی که ضرر به حدی باشد که اقدام بر آن حرام است، وضو و غسل باطل است.

چهارم از موارد تیمم

مسأله ۶۸۱ - هرگاه بترسد که در صورت صرف آب در وضو یا غسل، گرفتار بعضی از مشکلات ذیل می شود، باید تیمم نماید:

۱ - آن که خودش فعلاً یا بعد به تشنگی که باعث تلف یا مرضش می شود، یا تحملش بر او حرجی است مبتلا شود.

۲ - آن که بر کسانی که حفظشان بر او واجب است بترسد که از تشنگی تلف یا بیمار شوند.

۳ - آن که بر انسان یا حیوانی که تلف یا بیماری یا بیتابیشان بر او حرجی باشد بترسد، و یا در تلف آن حیوان ضرر معتنابه به حسب حال او باشد.

مسأله ۶۸۲ - اگر غیر از آب پاکی که برای وضو یا غسل دارد، آب نجسی هم به مقدار آشامیدن خود و کسانی که با او مربوطند و نجاست آب برای آنها ثابت است و از آشامیدن آب نجس احتراز دارند داشته باشد، باید آب پاك را برای آشامیدن بگذارد، و با تیمم نماز بخواند، ولی چنانچه آب را برای طفل یا حیوان بخواهد باید آب نجس را به آن بدهد، و با آب پاك وضو یا غسل را انجام دهد.

پنجم از موارد تیمم

مسأله ۶۸۳ - کسی که بدن یا لباسش نجس است و مقداری آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند برای آب کشیدن بدن یا لباس او نمی ماند، باید بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمم نماز بخواند، ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمم کند،

باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

ششم از موارد تیمم
مسئله ۶۸۴ - اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است آب یا ظرف دیگری ندارد، مثل آن که آب یا ظرفش غصبی است و غیر از آن آب و ظرف دیگری ندارد باید به جای وضو و غسل تیمم کند.

هفتم از موارد تیمم
مسئله ۶۸۵ - هرگاه وقت به قدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند، تمام نماز یا مقداری از آن در خارج وقت واقع می شود، باید تیمم کند، مگر این که وقت وضو یا غسل به اندازه تیمم باشد که در این صورت باید وضو بگیرد یا غسل کند.
مسئله ۶۸۶ - اگر عمدا نماز را به قدری تأخیر بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشته باشد معصیت کرده، ولی نماز او با تیمم صحیح است، و احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را هم با وضو یا غسل بخواند.
مسئله ۶۸۷ - کسی که شك دارد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند، وقت برای نماز او

می ماند یا نه باید تیمم نماید.
مسئله ۶۸۸ - کسی که به واسطه تنگی وقت تیمم کرده و بعد از نماز با این که می توانسته وضو بگیرد ولی تا از دست دادن آب وضو نگرفته، در صورتی که وظیفه اش تیمم باشد، باید برای نمازهای بعدی دوباره تیمم نماید.
مسئله ۶۸۹ - کسی که آب دارد اگر به واسطه تنگی وقت با تیمم مشغول نماز شود

و در بین نماز آبی که داشته از دستش برود، چنانچه وظیفه اش تیمم باشد، احتیاط مستحب آن است که برای نمازهای بعدی دوباره تیمم کند.
مسئله ۶۹۰ - اگر انسان به قدری وقت دارد که می تواند وضو بگیرد یا غسل کند، و

نماز را بدون کارهای مستحبی آن مثل اقامه و قنوت بخواند، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون کارهای مستحبی آن به جا آورد، بلکه اگر به اندازه سورۀ هم وقت ندارد باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سورۀ بخواند.

چیزهایی که تیمم به آنها صحیح است

مسئله ۶۹۱ - تیمم به خاک و ریگ و کلوخ و سنگ و هر چه در عرف او را از اجزای زمین می دانند صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر خاک ممکن باشد به چیز دیگر تیمم نکند، و اگر خاک نباشد با ریگ یا کلوخ و چنانچه ریگ و کلوخ هم نباشد با سنگ تیمم نماید.

مسئله ۶۹۲ - تیمم بر سنگ گچ و سنگ آهک صحیح است، و بنا بر احتیاط مستحب در حال اختیار به گچ و آهک پخته و آجر پخته تیمم ننماید، و اما بر مثل سنگ فیروزه و عقیق و مانند اینها تیمم جایز نیست.

مسئله ۶۹۳ - اگر خاک و ریگ و کلوخ و سنگ حتی سنگ گچ و سنگ آهک پیدا نشود، باید به گرد و غباری که در فرش و لباس و مانند اینها است تیمم نماید، و چنانچه گرد هم پیدا نشود باید به گل تیمم کند، و اگر گل هم پیدا نشود احتیاط مستحب آن است که نماز را بدون تیمم بخواند ولی واجب است بعد قضای آن را به جا آورد.

مسئله ۶۹۴ - اگر بتواند با تکاندن فرش و مانند آن، خاک تهیه کند، تیمم به گرد باطل است، و اگر بتواند گل را خشک کند و از آن خاک تهیه نماید، تیمم به گل باطل است.

مسئله ۶۹۵ - کسی که آب ندارد، اگر برف یا یخ داشته باشد، چنانچه ممکن است باید آن را آب کند و با آن وضو بگیرد یا غسل نماید، و اگر ممکن نیست و چیزی هم

که تیمم با آن صحیح است ندارد، احتیاط مستحب آن است که با برف یا یخ، اعضای وضو یا غسل را نمناک کند و نماز را بخواند، ولی باید نمازی را که خوانده قضا کند.

مسئله ۶۹۶ - اگر با خاک و ریگ چیزی مانند کاه که تیمم به آن باطل است مخلوط شود، نمی تواند به آن تیمم کند، ولی اگر آن چیز به قدری کم باشد که در خاک یا ریگ از بین رفته حساب شود، تیمم به آن خاک و

ریگ صحیح است.

مسأله ۶۹۷ - اگر چیزی ندارد که بر آن تیمم کند، چنانچه ممکن است و حرجی نیست، باید به خریدن و مانند آن تهیه نماید.

مسأله ۶۹۸ - تیمم به دیوار گلی صحیح است، و احتیاط مستحب آن است که با بودن زمین یا خاک خشک به زمین یا خاک نمناک تیمم نکند.

مسأله ۶۹۹ - چیزی که بر آن تیمم می کند باید پاک باشد، و اگر چیز پاکی که تیمم به آن صحیح است ندارد، بنا بر احتیاط مستحب به همان چیز نجس تیمم نماید و نماز بخواند، و باید بعد قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۷۰۰ - اگر یقین داشته باشد که تیمم به چیزی صحیح است و به آن تیمم نماید، بعد بفهمد تیمم با آن باطل بوده، نمازهایی را که با آن تیمم خوانده باید دوباره بخواند.

مسأله ۷۰۱ - چیزی که بر آن تیمم می کند و مکان آن چیز باید غضبی نباشد، پس اگر بر خاک غضبی تیمم کند، یا خاکی را که مال خود اوست بی اجازه در ملک دیگری بگذارد و بر آن تیمم کند، تیمم او باطل است، و اما غضب نبودن مکان تیمم کننده در صحت تیمم معتبر نمی باشد.

مسأله ۷۰۲ - تیمم در فضای غضبی - مثل این که در ملک خود دست ها را به زمین بزند و بی اجازه داخل ملک دیگری شود و دست ها را به پیشانی بکشد - بنا بر احتیاط باطل است.

مسأله ۷۰۳ - تیمم به چیز غضبی یا بر چیزی که در ملک غضبی است هر چند نداند غضب است، باطل است و همچنین در فضای غضبی بنا بر احتیاط واجب.

و در صورت فراموشی یا غفلت از غضب صحیح است، مگر آن که خودش غاصب بوده و از غضب توبه نکرده باشد که تیممش بر چیز غضبی یا بر چیزی که در ملک غضبی است باطل، و اگر توبه کرده باشد بنا بر احتیاط باطل است.

مسأله ۷۰۴ - کسی که در جای غضبی حبس است، اگر آب و خاک آن هر دو غضبی است، باید با تیمم نماز بخواند.

مسأله ۷۰۵ - بنا بر احتیاط واجب چیزی که بر آن تیمم می کند، در صورت امکان باید گردی داشته باشد که بدست بماند و بعد از زدن دست بر آن، مستحب است دست را بتکاند.

مسأله ۷۰۶ - تیمم به زمین گود و خاک جاده و زمین شوره زار که نمک روی آن را نگرفته مکروه است، و اگر نمک روی آن را گرفته باشد باطل است.

دستور تیمم بدل از وضو یا غسل

مسأله ۷۰۷ - در تیمم بدل از وضو یا غسل چهار چیز واجب است: (اول) نیت.

(دوم) زدن کف دو دست بر چیزی که تیمم بر آن صحیح است، و بنا بر احتیاط واجب کف دو دست را با هم بزند.

(سوم) کشیدن کف هر دو دست به تمام پیشانی و دو طرف آن از جایی که موی سر می روید تا ابروها و بالای بینی، و احتیاط واجب آن است که دست ها روی ابروها هم کشیده شود.

(چهارم) کشیدن کف دست چپ به تمام پشت دست راست، و بعد از آن کشیدن کف دست راست به تمام پشت دست چپ.

مسأله ۷۰۸ - احتیاط مستحب آن است که تیمم را چه بدل از وضو باشد و چه بدل از غسل به این ترتیب به جا آورد: يك مرتبه دست ها را به زمین بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد، و يك مرتبه دیگر به زمین بزند و پشت دستها را مسح نماید.

احکام تیمم

مسأله ۷۰۹ - اگر مختصری هم از پیشانی و پشت دستها را مسح نکند، تیمم باطل است، چه عمدا مسح نکند یا مسأله را نداند، یا فراموش کرده باشد، ولی دقت زیاد هم لازم نیست، و همین قدر که بگویند تمام پیشانی و پشت دستها مسح شده کافیهست.

مسأله ۷۱۰ - برای آن که یقین کند تمام پشت دست را مسح کرده باید مقداری بالاتر از مچ را هم مسح نماید، ولی مسح بین انگشتان لازم نیست.

مسأله ۷۱۱ - پیشانی و پشت دستها را باید از بالا به پایین مسح نماید و کارهای آن را باید پشت سر هم به جا آورد، و اگر بین آنها به قدری فاصله دهد که نگویند تیمم می کند باطل است.

مسأله ۷۱۲ - در موقع نیت باید معین کند که تیمم او بدل از غسل است یا بدل از وضو، و اگر بدل از غسل باشد، باید آن غسل را معین نماید، و تعیین به نحو اجمال هم - مثل این که نیت کند این تیمم بدل از آن چیزی است که اول بر او واجب شده یا

دوم - کفایت می کند.

و چنانچه يك تیمم بر او واجب باشد و قصد نماید که وظیفهء فعلی خود را انجام دهد، اگر چه در تشخیص اشتباه کند تیممش صحیح است.

مسأله ۷۱۳ - در تیمم در صورت تمکن - بنابر احتیاط مستحب - باید پیشانی و کف دستها و پشت دستها پاک باشد.

مسأله ۷۱۴ - انسان باید برای تیمم انگشتر را از دست بیرون آورد، و اگر در پیشانی یا پشت دستها یا کف دستها مانعی باشد - مثل آن که چیزی به آنها چسبیده باشد - باید بر طرف نماید.

مسأله ۷۱۵ - اگر پیشانی یا پشت دستها زخم است و پارچه یا چیز دیگری را که بر

آن بسته نمی تواند باز کند، باید دست را روی آن بکشد، و نیز اگر کف دست زخم باشد و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته نتواند باز کند، بنابر احتیاط

واجب دست را با همان پارچه به چیزی که تیمم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد، و به پشت دستها هم تیمم کند.

مسأله ۷۱۶ - اگر پیشانی و پشت دستها مو داشته باشد اشکال ندارد، ولی اگر موی سر روی پیشانی آمده باشد، باید آن را عقب بزند.

مسأله ۷۱۷ - اگر احتمال دهد که در پیشانی یا کف دستها یا پشت دستها مانعی هست، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، باید جستجو نماید تا یقین یا اطمینان کند که مانعی نیست، بلکه اگر ثقه ای هم خبر دهد به عدم آن، کفایت می کند در صورتی که ظن بر خلاف گفتهء او نباشد.

مسأله ۷۱۸ - اگر وظیفهء او تیمم است و نمی تواند تیمم کند - حتی به گذاشتن دست بر خاک - باید کمک بگیرد، و اگر با کمک هم نمی تواند تیمم کند، باید نایب بگیرد، و کسی که نایب می شود باید او را با دست خود او تیمم دهد، و اگر ممکن نباشد باید نایب دست خود را به چیزی که تیمم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دستهای او بکشد، و باید خود او نیت تیمم کند، و بنابر احتیاط واجب نایب هم نیت کند،

مسأله ۷۱۹ - اگر در بین تیمم شك کند که قسمتی از آن را فراموش کرده یا نه، چنانچه از محل آن گذشته به شك خود اعتنا نکند، و اگر نگذشته باید آن قسمت را به جا آورد.

مسأله ۷۲۰ - اگر بعد از مسح دست چپ شك کند که درست تیمم کرده یا نه، در صورتی که احتمال بدهد که حال عمل ملتفت بوده، تیمم او صحیح است، و چنانچه شك او در مسح دست چپ باشد، لازم است او را مسح کند، مگر آن که در عملی که مشروط به طهارت است داخل شده و یا موالات فوت شده باشد، و اگر شك در صحت مسح دست چپ باشد، تیمم او صحیح است.

مسأله ۷۲۱ - کسی که وظیفه اش تیمم است نمی تواند پیش از وقت نماز برای آن نماز تیمم کند، ولی اگر برای کار واجب دیگر یا مستحبی تیمم کند و تا وقت نماز عذر او باقی باشد، در صورتی که از زوال عذر تا آخر وقت مأیوس باشد،

می تواند با همان تیمم نماز بخواند، و در غیر این صورت محل اشکال است.
مسئله ۷۲۲ - کسی که وظیفه اش تیمم است، اگر مأیوس باشد از زوال عذر تا آخر وقت، در وسعت وقت می تواند با تیمم نماز بخواند، ولی اگر مأیوس نباشد باید صبر کند، اگر عذر بر طرف شد با وضو یا غسل نماز بخواند، و اگر نه در تنگی وقت با

تیمم نماز را به جا آورد.

مسئله ۷۲۳ - کسی که نمی تواند وضو بگیرد یا غسل کند، اگر یقین یا اطمینان دارد

که عذرش بر طرف می شود، نمی تواند نمازهای قضای خود را با تیمم بخواند، و اگر نه می تواند، ولی اگر بعد عذرش بر طرف شد دوباره آنها را با وضو یا غسل به جا آورد.

مسئله ۷۲۴ - کسی که نمی تواند وضو بگیرد یا غسل کند، نافله هایی را که وقت معین دارد در صورتی که مأیوس باشد از زوال عذر تا آخر وقت، می تواند با تیمم بخواند، و اگر مأیوس نباشد، احتیاط واجب آن است که آنها را در آخر وقتشان به جا آورد.

مسئله ۷۲۵ - کسی که وظیفه اش - بنا بر احتیاط واجب - جمع بین غسل جبیره ای و تیمم است، اگر بعد از غسل و تیمم نماز بخواند و بعد از نماز حدث اصغری از او سر بزند - مثل آن که بول کند - برای نمازهای بعد بدل از غسل - احتیاطاً - تیمم کند و وضو هم بگیرد، و چنانچه حدث پیش از نماز باشد، برای آن نماز نیز وضو گرفته و تیمم نماید.

مسئله ۷۲۶ - اگر به واسطه نداشتن آب یا عذر دیگری تیمم کند، بعد از بر طرف شدن عذر تیمم او باطل می شود.

مسئله ۷۲۷ - چیزهایی که وضو را باطل می کند تیمم بدل از وضو را هم باطل می کند، و چیزهایی که غسل را باطل می نماید، تیمم بدل از غسل را هم باطل می نماید.

مسئله ۷۲۸ - کسی که نمی تواند غسل کند، اگر چند غسل بر او واجب باشد، در صورتی که یکی از آنها غسل جنابت باشد يك تیمم بدل از غسل جنابت برای

همه کفایت می کند، و اگر غیر از غسل جنابت باشد، باید بدل هر يك از آنها يك تیمم بنماید.

مسئله ۷۲۹ - کسی که نمی تواند غسل کند، اگر بخواهد عملی را که برای آن غسل

واجب است انجام دهد، باید بدل از غسل تیمم نماید، و کسی که نمی تواند وضو بگیرد، اگر بخواهد عملی را که برای آن وضو واجب است انجام دهد، باید بدل از وضو تیمم نماید.

مسئله ۷۳۰ - اگر بدل از غسل جنابت تیمم کند، لازم نیست برای نماز وضو بگیرد، ولی اگر بدل از غسلهای دیگر تیمم کند، باید وضو بگیرد، و اگر نتواند وضو بگیرد، باید تیمم دیگری هم بدل از وضو بنماید.

مسئله ۷۳۱ - اگر بدل از غسل جنابت تیمم کند و بعد کاری که وضو را باطل می کند برای او پیش آید، چنانچه برای نمازهای بعد نتواند غسل کند، باید بدل از غسل تیمم نماید، و احتیاط مستحب آن است که وضو نیز بگیرد، و همچنین است حکم تیمم بدل از غسل حدث اکبر غیر از جنابت - مانند حیض و نفاس و مس میت - بجز این که وضو هم باید بگیرد.

مسئله ۷۳۲ - کسی که باید برای انجام عملی - مثل خواندن نماز - بدل از وضو و بدل از غسل تیمم کند، تیمم سومی به قصد این که بتواند آن عمل را انجام بدهد لازم نیست، ولی اگر در تیمم اول نیت بدل از وضو یا نیت بدل از غسل نماید و تیمم

دوم را به قصد ما فی الذمه انجام بدهد، مطابق با احتیاط است.

مسئله ۷۳۳ - کسی که وظیفه اش تیمم است، اگر برای کاری تیمم کند، تا تیمم و عذر او باقی است کارهایی را که باید با وضو یا غسل انجام داد می تواند به جا آورد،

ولی اگر عذرش تنگی وقت بوده، یا با داشتن آب برای نماز میت یا خوابیدن، تیمم کرده، فقط کارهایی را که برای آن تیمم نموده می تواند انجام دهد.

مسئله ۷۳۴ - در چند مورد بهتر است نمازهایی را که انسان با تیمم خوانده قضا نماید:

(اول) آن که از استعمال آب ترس داشته و عمدا خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است.

(دوم) آن که می دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی کند و عمدا خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است.

(سوم) آن که تا آخر وقت عمدا در جستجوی آب نرود و با تیمم نماز بخواند و بعد بفهمد که اگر جستجو می کرد آب پیدا می شد.

(چهارم) آن که عمدا نماز را تأخیر انداخته و در آخر وقت با تیمم نماز خوانده است.

(پنجم) آن که می دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی شود و آبی را که داشته ریخته و با تیمم نماز خوانده است.

" احکام نماز "

قبل از ورود در احکام نماز اشاره به دو نکته لازم است:
(اول) اهمیت نماز: در قرآن مجید نزدیک به صد مورد از نماز گفتگو شده،
و اشاره به دو مورد آن کافیهست:
۱ - بعد از آن که خداوند متعال حضرت ابراهیم (علیه السلام) را به مقام نبوت و رسالت و

خلت اختیار نمود و به کلمات آزمایش و مبتلا کرد و آن حضرت کلمات را اتمام نمود، به مقام امامت نایل شد، و آن قدر عظمت مقام امامت - بعد از آن همه مقامات - در نظرش جلوه کرد که (قال و من ذریتی) (گفت و از برای فرزندان من هم؟) جواب شنید: (لا ینال عهدی الظالمین) (پیمان من به ظالمین نمی رسد)، و در عظمت نماز همین اندازه بس که آن کس که خداوند متعال برای او مقام امامت را خواست و او برای ذریه اش مسألت کرد - بعد از طی تمام مقامات - در جوار خانه خدا از خداوند متعال خواست: (رب اجعلنی مقیم الصلاة و من ذریتی) (پروردگارا مرا اقامه کننده نماز قرار بده و ذریه مرا).

و همچنین بعد از آن که ذریه خود را در نزد بیت مسکن داد، گفت (ربنا انی اسكنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم، ربنا لیقیموا الصلاة) پروردگارا ما

هر آینه من از ذریه خودم مسکن دادم به بیابان بدون زرع نزد خانهء محترم تو، پروردگارا برای این که اقامهء نماز بنمایند.

۲ - در قرآن مجید يك سوره به نام مؤمنون است، و در آن مؤمنان به خصوصیتی معرفی شده اند، و اول خصوصیتی که به آن ابتدا شده این است که:
(الذین هم فی صلاتهم خاشعون) (آنان که همانا در نمازشان خاشعند) و آخر

خصوصیتی هم که به آن ختم می شود (والذین هم علی صلواتهم یحافظون) (و آن چنان کسانی که همانها بر نمازهایشان محافظت دارند). پس افتتاح ایمان و ختم ایمان به نماز است، و ثمره آن هم این آیه است: (اولئك هم الوارثون - الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون) و از سنت همین اندازه بس است که از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمودند: بعد از معرفت خدا چیزی را افضل از این صلوات پنجگانه نمی دانم، و عدم علم از آن حضرت، علم به عدم است، و این روایت بیان کلام خداست، و خداوند متعال هم در قرآن مجید می فرماید: (ذلك الكتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلاة) بعد از ایمان به غیب اقامه نماز ذکر شده است.

و در عظمت نماز همین اندازه کفایت می کند که جامع تر از نماز بین عبادات عبادتی یافت نمی شود، زیرا این عبادتی است مشتمل بر عبادت فعلی و بر عبادت قولی، و عبادت فعلی آن شامل افعال عبادی از رکوع و سجود و قیام و قعود است، و عبادت قولی آن شامل قرائت و ذکر و جامع جمیع معارف الهیه از تسبیح و تکبیر و تحمید و تهلیل که ارکان اربعه معارف حضرت حق سبحانه و تعالی است، و

مشتمل است بر تمام عبادات ملائکه، مقربین، که عده ای از آنها عبادتشان در قیام است و عده ای در قعود و جمعی در رکوع و جمعی در سجود. و عناوینی که برای نماز در روایات وارد شده زیاد است که از آن جمله است: " رأس الدین، و آخر وصایا الانبیاء، و احب الاعمال، و خیر الاعمال، و قوام الاسلام، و استقبال الرحمن، منهاج الانبیاء، و به یربع العبد الی الدرجه العلیا "

(دوم) انسان مواظب باشد که به عجله و شتاب زدگی نماز نخواند، و در حال نماز به یاد خدا و با خضوع و خشوع و وقار باشد، و متوجه باشد که با چه کسی سخن می گوید و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم ناچیز ببیند. و نیز باید نماز گزار توبه و استغفار نماید و گناهی را که مانع قبول شدن نماز

است مانند حسد، کبر، غیبت، خوردن حرام، آشامیدن مسکرات، ندادن خمس و زکاة و بلکه هر معصیتی را ترك کند.

و همچنین سزاوار است کارهایی را که ثواب نماز را کم می کند به جا نیاورد، مثلا در حال خواب آلودگی و خودداری از بول به نماز نایستد و در موقع نماز به آسمان نگاه نکند، و کارهایی را که ثواب نماز را زیاد می کند به جا آورد، مثلا انگشتر عقیق

به دست کند و لباس پاکیزه بپوشد و شانه و مسواک کند و خود را خوشبو نماید.

نمازهای واجب

نمازهای واجب شش است:

(اول) نماز یومیه که از آنهاست نماز جمعه.

(دوم) نماز آیات.

(سوم) نماز میت، بنابر این که اطلاق نماز بر آن به نحو حقیقت باشد هر چند در هر صورت واجب است.

(چهارم) نماز طواف واجب خانهء کعبه.

(پنجم) نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است.

(ششم) نمازی که به واسطهء اجاره و نذر و قسم و عهد و شرط در ضمن عقد واجب می شود.

نمازهای واجب یومیه

نمازهای واجب یومیه غیر از جمعه پنج است، ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت، مغرب سه رکعت، عشاء چهار رکعت، صبح دو رکعت.

مسأله ۷۳۵ - در سفر و خوف باید نمازهای چهار رکعتی را با شرایطی که در محل خود ذکر می شود دو رکعت خواند.

وقت نماز ظهر و عصر

مسأله ۷۳۶ - اگر چوب یا چیزی مانند آن را - که شاخص می گویند - راست در زمین هموار فرو برند، صبح که خورشید بیرون می آید، سایه آن به طرف مغرب می افتد و هر چه آفتاب بالا می آید این سایه کم می شود و در شهرهای ما، در اول ظهر شرعی به آخرین درجهء کمی می رسد، و ظهر که گذشت سایه آن به طرف مشرق بر می گردد و هر چه خورشید رو به مغرب می رود سایه زیادتر می شود. بنابراین وقتی سایه به آخرین درجهء کمی رسید و دو مرتبه رو به زیاد شدن گذاشت معلوم می شود ظهر شرعی شده است، ولی در بعضی شهرها که گاهی موقع ظهر سایه به کلی از بین می رود، بعد از آن که سایه دوباره پیدا شد معلوم می شود ظهر شده است.

مسأله ۷۳۷ - وقت نماز ظهر و عصر ما بین زوال تا غروب آفتاب است، ولی چنانچه نماز عصر را عمداً قبل از نماز ظهر بخواند باطل است، مگر این که از آخر وقت بیش از به جا آوردن يك نماز وقت نباشد که در این فرض اگر کسی تا این موقع نماز ظهر را نخوانده، باید نماز عصر را بخواند و بعد از آن نماز ظهر را قضا کند، و اگر

کسی پیش از این وقت سهواً تمام نماز عصر را پیش از نماز ظهر بخواند نمازش صحیح است، و احتیاط واجب آن است که آن را نماز ظهر قرار داده و چهار رکعت دیگر به قصد ما فی الذمه به جا آورد.

مسأله ۷۳۸ - اگر پیش از خواندن نماز ظهر سهواً مشغول نماز عصر شود، و در بین نماز بفهمد اشتباه کرده است، باید نیت را به نماز ظهر برگرداند، یعنی نیت کند که آنچه تا حال خوانده ام و آنچه را مشغولم و آنچه تا آخر نماز می خوانم همه نماز ظهر

باشد، و بعد از آن که تمام کرد نماز عصر را بخواند.

مسأله ۷۳۹ - نماز جمعه با امام معصوم (علیه السلام) یا منصوب از قبل آن حضرت واجب

تعیینی است، و در زمان غیبت مکلف مخیر است که نماز ظهر بخواند یا - با اجتماع شرایط - نماز جمعه بخواند، و احوط نماز ظهر است و افضل نماز جمعه

است.

مسأله ۷۴۰ - وقت نماز جمعه مضیق است، و بنا بر احتیاط واجب از اول ظهر شرعی - پس از احراز آن به یقین یا اطمینان و غیر اینها از امارات دخول وقت - تأخیر نیندازد.

وقت نماز مغرب و عشاء

مسأله ۷۴۱ - احتیاط واجب آن است که نماز مغرب را از پنهان شدن قرص خورشید تأخیر نیندازند، تا سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می شود از بالای سر انسان بگذرد.

مسأله ۷۴۲ - وقت نماز مغرب و عشاء برای مختار تا نیمه شب امتداد دارد، و اما برای مضطر به جهت خواب یا فراموشی یا حیض یا غیر اینها تا طلوع فجر صادق امتداد دارد، و چون نماز عشاء را در صورت تذکر باید بعد از نماز مغرب خواند، در صورتی که با التفات قبل از نماز مغرب خوانده شود باطل است، مگر این که از وقت

بیش از مقدار ادای نماز عشاء نمانده باشد، که در این صورت لازم است نماز عشاء را قبل از نماز مغرب بخواند.

مسأله ۷۴۳ - اگر کسی اشتباهاً نماز عشاء را پیش از نماز مغرب بخواند و بعد از نماز ملتفت شود نمازش صحیح است، و باید نماز مغرب را بعد از آن به جا آورد.

مسأله ۷۴۴ - اگر پیش از خواندن نماز مغرب سهوا مشغول نماز عشاء شود، و در بین نماز ملتفت شود که اشتباه کرده، چنانچه به رکوع رکعت چهارم نرفته است، باید

نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را تمام کند و بعد نماز عشاء را بخواند، و اگر به

رکوع رکعت چهارم نرفته است، باید نماز را به هم زند و بعد از خواندن نماز مغرب نماز

عشاء را به جا آورد.

مسأله ۷۴۵ - آخر وقت نماز عشاء برای مختار نصف شب است، و بنا بر احتیاط واجب شب را از اول غروب تا اذان صبح حساب کند نه تا اول آفتاب.

مسأله ۷۴۶ - اگر عمدا نماز مغرب یا عشاء را تا نصف شب نخواند، احوط آن است که تا قبل از اذان صبح بدون این که نیت ادا و قضا کند آن نماز را به جا آورد.

وقت نماز صبح

مسأله ۷۴۷ - نزدیک اذان صبح از طرف مشرق، سفیده ای رو به بالا حرکت می کند که آن را فجر اول گویند، و موقعی که آن سفیده پهن شد، فجر دوم و اول وقت نماز صبح است، و آخر وقت نماز صبح موقعی است که آفتاب طلوع می کند.

احکام وقت نماز

مسأله ۷۴۸ - موقعی انسان می تواند مشغول نماز شود که یقین یا اطمینان کند وقت داخل شده است، یا دو مرد عادل یا شخصی که مورد وثوق باشد وظن بر خلاف قول او نباشد، به داخل شدن وقت خبر دهند، یا کسی که وقت شناس و مورد اطمینان باشد برای اعلام دخول وقت اذان بگوید.

مسأله ۷۴۹ - اگر به واسطه عذرهای عمومی - مانند ابر یا غبار - یا عذرهای شخصی - مانند نابینایی و یا بودن در زندان - نتواند اول وقت به داخل شدن وقت یقین یا حجت شرعی پیدا کند، باید نماز را تأخیر بیندازد تا یقین یا حجت شرعی ای پیدا کند که وقت داخل شده است.

مسأله ۷۵۰ - اگر به یکی از راه های گذشته برای انسان ثابت شود که وقت نماز شده و مشغول نماز شود و در بین نماز بفهمد که هنوز وقت داخل نشده، نماز او باطل است، و همچنین است اگر بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را پیش از وقت خوانده است.

و اگر در بین نماز بفهمد وقت داخل شده یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده بود، نمازش صحیح است.

مسأله ۷۵۱ - اگر انسان ملتفت نباشد که باید با ثابت شدن دخول وقت مشغول

نماز شود، چنانچه بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را در وقت خوانده، نماز او صحیح است، و اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده یا نفهمد که در وقت خوانده

یا پیش از وقت، یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده، نمازش باطل است.

مسئله ۷۵۲ - اگر یقین یا اطمینان کند وقت داخل شده و مشغول نماز شود، و در بین نماز شك کند که وقت داخل شده یا نه، نماز او باطل است، ولی اگر در بین نماز

یقین یا اطمینان داشته باشد که وقت داخل شده و شك کند که آنچه از نماز خوانده در وقت بوده یا نه، نمازش صحیح است.

مسئله ۷۵۳ - اگر وقت نماز به قدری تنگ است که به واسطهء به جا آوردن بعضی از کارهای مستحب نماز مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود، باید آن مستحب را به جا نیاورد، مثلاً اگر به واسطهء خواندن قنوت مقداری از نماز بعد از وقت خوانده می شود، باید قنوت را نخواند.

مسئله ۷۵۴ - کسی که به اندازهء خواندن يك رکعت نماز وقت دارد، نماز او ادا است، ولی نباید عمداً نماز را تا این وقت تأخیر بیندازد.

مسئله ۷۵۵ - کسی که مسافر نیست، اگر تا غروب آفتاب به اندازهء خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد، باید نماز ظهر و عصر هر دو را بخواند، و اگر کمتر وقت دارد

باید فقط نماز عصر را بخواند و بعد نماز ظهر را قضا کند، و همچنین کسی که معذور

نیست اگر تا نصف شب به اندازهء خواندن پنج رکعت وقت دارد، باید نماز مغرب و

عشاء را بخواند، و اگر کمتر وقت دارد، باید فقط عشاء را بخواند و بعد مغرب را، و

احتیاط واجب آن است که مغرب را به نیت ما فی الذمه بدون قصد ادا و قضا به جا آورد.

مسئله ۷۵۶ - کسی که مسافر است، اگر تا غروب آفتاب به اندازهء خواندن سه رکعت نماز وقت دارد، باید نماز ظهر و عصر را بخواند و اگر کمتر وقت دارد، باید فقط عصر را بخواند و بعد نماز ظهر را قضا کند، و همچنین مسافری که معذور نیست اگر تا نصف شب به اندازهء خواندن چهار رکعت نماز وقت دارد،

باید نماز مغرب و عشاء را بخواند، و اگر به آن اندازه هم وقت ندارد، ولی می تواند با خواندن نماز عشاء، يك ركعت از مغرب را قبل از نصف شب درك کند باید اول عشاء را بخواند و بعد مغرب را فوراً به جا آورد، و اگر کمتر از این وقت دارد

باید عشاء را بخواند و بعد مغرب را به جا آورد، و احتیاط واجب آن است که آن را به قصد ما في الذمه بدون قصد ادا و قضا بخواند، و چنانچه بعد از خواندن عشاء معلوم شود که از وقت به مقدار يك ركعت یا بیشتر به نصف شب مانده است، نماز مغرب اداست و باید فوراً آن را به جا آورد.

مسأله ۷۵۷ - مستحب است انسان نماز را در اول وقت آن بخواند، و راجع به آن خیلی سفارش شده است، و هر چه به اول وقت نزدیک تر باشد بهتر است، مگر آن که تأخیر آن از جهتی بهتر باشد، مثل آن که صبر کند که نماز را به جماعت بخواند.

مسأله ۷۵۸ - هرگاه انسان عذری دارد که اگر بخواند در اول وقت نماز بخواند ناچار است با تیمم نماز بخواند، چنانچه بداند عذر او تا آخر وقت باقی است، می تواند در اول وقت نماز بخواند، ولی اگر احتمال دهد که عذر او از بین می رود باید صبر کند تا عذرش بر طرف شود، و چنانچه عذر او بر طرف نشد در آخر وقت نماز بخواند، و لازم نیست به قدری صبر کند که فقط بتواند واجبات نماز را انجام دهد، بلکه اگر برای مستحبات نماز نیز مانند اذان و اقامه و قنوت وقت دارد، می تواند تیمم کند و نماز را با آن مستحبات به جا آورد.

و در عذرهای دیگر غیر از موارد تیمم، اگر آن عذر تقیه باشد جایز است اول وقت نماز بخواند و اعاده لازم نیست هر چند در اثنای وقت عذرش بر طرف شود، و در غیر تقیه اگر احتمال بدهد که عذر او باقی باشد، جایز است اول وقت نماز بخواند، ولی چنانچه در اثنای وقت عذرش بر طرف گردد، لازم است اعاده نماید.

مسأله ۷۵۹ - کسی که مسائل نماز و شکایات و سهویات را نمی داند و احتمال می دهد که یکی از اینها در نماز پیش آید و مبتلا به مخالفت تکلیف الزامی یا

احتیاط لازم شود، بنابر احتیاط باید برای یاد گرفتن اینها نماز را از اول وقت تأخیر بیندازد، ولی اگر اطمینان دارد که نماز را به طور صحیح تمام می کند، می تواند

در اول وقت مشغول نماز شود، پس اگر در نماز مسأله ای که حکم آن را نمی داند پیش نیاید، نماز او صحیح است، و اگر پیش آید جایز است به یکی از دو طرفی که احتمال می دهد عمل نماید و نماز را تمام کند، ولی باید بعد از نماز مسأله را پرسد که اگر نمازش باطل بوده دوباره بخواند، و اگر صحیح بوده اعاده لازم نیست. مسأله ۷۶۰ - اگر وقت نماز وسعت دارد و طلبکار هم طلب خود را مطالبه می کند،

در صورتی که ممکن است باید اول دین خود را بدهد، بعد نماز بخواند، و همچنین است اگر کار واجب دیگری که باید فوراً آن را به جا آورد پیش آمد کند، مثل آن که

ببیند مسجد نجس است، باید اول مسجد را تطهیر کند بعد نماز بخواند، و چنانچه در هر دو صورت اول نماز بخواند معصیت کرده، ولی نماز او صحیح است. نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شود

مسأله ۷۶۱ - انسان باید نماز عصر را بعد از نماز ظهر و نماز عشاء را بعد از نماز مغرب بخواند، و اگر عمداً نماز عصر را پیش از نماز ظهر و نماز عشاء را پیش از نماز

مغرب بخواند، باطل است.

مسأله ۷۶۲ - اگر به نیت نماز ظهر مشغول نماز شود و در بین نماز یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده است، نمی تواند نیت را به نماز عصر برگرداند، بلکه باید نماز را

بشکند و نماز عصر را بخواند، و همین طور است در نماز مغرب و عشاء.

مسأله ۷۶۳ - اگر در بین نماز عصر شك کند که نماز ظهر را خوانده یا نه، باید نیت

را به نماز ظهر برگرداند، ولی اگر وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز آفتاب غروب می کند و برای يك رکعت هم وقت باقی نیست، باید به نیت نماز عصر نماز را تمام کند، و بنا بگذارد که نماز ظهر را به جا آورده است.

مسأله ۷۶۴ - اگر در بین نماز عصر یقین یا اطمینان کند که نماز ظهر را نخوانده است و نیت را به نماز ظهر برگرداند، چنانچه قبل از آن که عملی انجام داده باشد یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده بوده باید بقیه نماز را به نیت نماز عصر بخواند و

نمازش صحیح است، و همچنین در صورتی که آنچه را انجام داده رکن نباشد، ولی در این صورت باید قرائت و ذکر را که به قصد نماز ظهر آورده بوده دوباره به قصد

نماز عصر بیاورد، و احتیاط مستحب آن است که در این دو صورت نماز را به نیت عصر تمام کند و دوباره اعاده نماید، و اگر آنچه را آورده رکعت یا رکوع یا دو سجده

باشد باید نماز عصر را اعاده نماید.

مسأله ۷۶۵ - اگر در نماز عشاء پیش از رکوع رکعت چهارم شك کند که نماز مغرب

را خوانده یا نه، چنانچه وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز به مقدار يك رکعت هم وقت برای نماز عشاء باقی نمی ماند، باید به نیت عشاء نماز را تمام کند و بنا بگذارد که نماز مغرب را به جا آورده، و اگر به مقدار يك رکعت یا بیشتر وقت دارد، باید نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را سه رکعتی تمام کند، بعد نماز عشاء را بخواند.

مسأله ۷۶۶ - اگر در نماز عشاء بعد از رسیدن به رکوع رکعت چهارم شك کند که

نماز مغرب را خوانده یا نه، در وسعت وقت نمازش باطل است، و باید نماز مغرب و عشاء را بخواند، و همچنین است اگر به مقدار پنج رکعت وقت باشد، و چنانچه وقت کمتر از این است نماز عشاء صحیح و باید آن را تمام کند و بنا بگذارد که نماز

مغرب را به جا آورده است.

مسأله ۷۶۷ - اگر انسان نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند، و در بین نماز یادش بیاید نمازی را که باید پیش از آن بخواند نخوانده است، نمی تواند نیت را به آن نماز برگرداند، مثلاً موقعی که نماز عصر را احتیاطاً می خواند، اگر یادش بیاید نماز ظهر را نخوانده است، نمی تواند نیت را به نماز ظهر برگرداند.

مسأله ۷۶۸ - برگرداندن نیت از نماز قضا به نماز ادا، و از نماز مستحب به نماز واجب جایز نیست.

(۳۳۹)

مسأله ۷۶۹ - اگر وقت نماز ادا وسعت داشته باشد، انسان می تواند در بین نماز نیت را به نماز قضا برگرداند، ولی باید برگرداندن نیت به نماز قضا ممکن باشد، مثلاً

اگر مشغول نماز ظهر است، در صورتی می تواند نیت را به قضای صبح برگرداند که داخل رکوع رکعت سوم نشده باشد.
نمازهای مستحب

مسأله ۷۷۰ - نمازهای مستحبی زیاد است، و آنها را نافله گویند، و بین نمازهای مستحبی به خواندن نافله های شبانه روزی بیشتر سفارش شده، و آنها در غیر روز جمعه سی و چهار رکعت می باشند، که هشت رکعت آن نافله ظهر، و هشت رکعت

نافله عصر، و چهار رکعت نافله مغرب، و دو رکعت نافله عشاء، و یازده رکعت نافله

شب، و دو رکعت نافله صبح می باشد، و چون دو رکعت نافله عشاء را بنا بر احتیاط

واجب باید نشسته خواند، يك رکعت حساب می شود.

و در روز جمعه بر شانزده رکعت نافله ظهر و عصر، چهار رکعت اضافه می شود، و بنا بر مشهور بهتر آن است که شش رکعت آن وقت انبساط خورشید، و شش رکعت

وقت ارتفاع خورشید، و شش رکعت قبل از زوال، و دو رکعت وقت زوال خوانده شود.

مسأله ۷۷۱ - از یازده رکعت نافله شب، هشت رکعت آن باید به نیت نافله شب، و

دو رکعت آن به نیت نماز شفع، و يك رکعت آن به نیت نماز وتر خوانده شود، و دستور کامل نافله شب در کتابهای دعا ذکر شده است.

مسأله ۷۷۲ - نمازهای نافله را می شود نشسته خواند، ولی بهتر است دو رکعت نماز نافله نشسته را يك رکعت حساب کند، مثلاً کسی که می خواهد نافله ظهر را که

هشت رکعت است نشسته بخواند، بهتر است شانزده رکعت بخواند، و اگر

می خواهد نماز وتر را نشسته بخواند، دو نماز يك رکعتی نشسته بخواند.

مسأله ۷۷۳ - نافله ظهر و عصر را در سفر نباید خواند، و خواندن نافله عشاء به قصد رجاء مانعی ندارد.

(٣٤٠)

وقت نافله های یومیه

مسأله ۷۷۴ - نافله نماز ظهر پیش از نماز ظهر خوانده می شود و وقت آن از اول ظهر است، و بنابر احتیاط واجب انتهای آن موقعی است که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می شود به اندازه دو هفتم آن شود، مثلا اگر درازای شاخص هفت وجب باشد، هر وقت مقدار سایه ای که بعد از ظهر پیدا می شود به دو وجب رسید، بنابر احتیاط آخر وقت نافله ظهر است.

مسأله ۷۷۵ - نافله نماز عصر پیش از نماز عصر خوانده می شود، و وقت آن بنابر احتیاط واجب تا موقعی است که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می شود به چهار هفتم آن برسد، و چنانچه بخواند نافله ظهر یا نافله عصر را بعد از

وقت آنها بخواند، احتیاط واجب آن است که نافله ظهر را بعد از نماز ظهر، و نافله

عصر را بعد از نماز عصر بخواند، و نیت ادا و قضا نکند.

مسأله ۷۷۶ - وقت نافله نماز مغرب بعد از تمام شدن نماز مغرب است، و تا آخر وقت نماز مغرب امتداد دارد، و احتیاط مستحب آن است که تا سرخی طرف مغرب که بعد از غروب کردن آفتاب پیدا می شود از بین نرفته بخواند، و اگر بعد از زوال آن خواند، نیت ادا و قضا نکند.

مسأله ۷۷۷ - وقت نافله نماز عشاء بعد از تمام شدن نماز عشاء تا نصف شب است، و بهتر است بعد از نماز عشاء بلافاصله خوانده شود.

مسأله ۷۷۸ - وقت نافله نماز صبح بنابر احتیاط واجب بعد از فجر اول است تا وقتی که سرخی طرف مشرق پیدا شود، و بعد از پیدا شدن سرخی طرف مشرق اگر خواست بخواند، بعد از نماز صبح بخواند، و نیت ادا و قضا نکند، و کسی که نماز شب می خواند می تواند بعد از نافله شب بلافاصله نافله صبح را بخواند.

مسأله ۷۷۹ - وقت نماز شب بنابر مشهور از نصف شب است تا اذان صبح، ولی بعید نیست که وقت آن ما بین اول شب تا اذان صبح باشد، و بعد از نصف شب تا اذان

صبح وقت فضیلت آن باشد، و افضل آن است که در ثلث آخر شب خوانده شود.

مسأله ۷۸۰ - بنابر مشهور که وقت نافله شب از نصف شب است، مسافر و کسی که برای او سخت است نافله شب را بعد از نصف شب بخواند می تواند آن را در اول

شب بخواند، هر چند بعید نیست که برای غیر آن دو هم جایز باشد چنانچه در مسأله قبل گذشت.

نماز غفيله

مسأله ۷۸۱ - نماز غفيله، از نمازهای مستحبی مشهور است که بین نماز مغرب و عشاء خوانده می شود.

و در رکعت اول آن بعد از حمد باید به جای سوره این آیه را بخوانند:
(وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه فنادی في الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين فاستجبنا له ونجينا له و كذلك نجى المؤمنين)
و در رکعت دوم بعد از حمد به جای سوره این آیه را بخوانند:

(وعنده مفاتح الغيب لا يعلمها الا هو ويعلم ما في البر والبحر و ما تسقط من ورقة الا يعلمها ولا حبة في ظلمات الارض ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين)
و در قنوت آن بگویند: " اللهم انى اسألك بمفاتح الغيب التي لا يعلمها الا انت ان تصلي

على محمد وال محمد وان تفعل بى كذا وكذا... " و به جای کلمهء کذا و کذا حاجتهای

خود را بگویند، و بعد بگویند: " اللهم انت ولي نعمتي والقادر على طلبتي تعلم حاجتي فأسألك بحق محمد وال محمد عليه وعليهم السلام لما قضيتها لي "

احكام قبله

مسأله ۷۸۲ - مکانی که خانهء کعبه در آن می باشد، قبله است و باید رو به آن نماز

خواند، ولی کسی که دور است، اگر طوری بایستد که بگویند رو به قبله نماز می خواند کافیهست، و همچنین است کارهای دیگری - مانند سر بردن حیوانات - که باید رو به قبله انجام گیرد.

مسأله ۷۸۳ - کسی که نماز واجب را ایستاده می خواند، باید صورت و سینه و

شکم او رو به قبله باشد، و احتیاط مستحب آن است که انگشتان پای او هم رو به قبله باشد.

مسئله ۷۸۴ - کسی که باید نشسته نماز بخواند، باید در موقع نماز صورت و سینه و شکم او رو به قبله باشد.

مسئله ۷۸۵ - کسی که نمی تواند نشسته نماز بخواند، باید در حال نماز به پهلو راست طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد، و اگر ممکن نیست، باید به پهلو چپ طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد، و اگر این را هم نتواند،

باید به پشت بخوابد به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

مسئله ۷۸۶ - نماز احتیاط و سجده و تشهد فراموش شده و سجده و سهوی که برای

تشهد فراموش شده به جا آورده می شود باید رو به قبله باشد، و در غیر این مورد - بنابر احتیاط مستحب - سجده و سهو را نیز رو به قبله به جا آورد.

مسئله ۷۸۷ - نماز مستحبی را در حال استقرار بر زمین، باید رو به قبله خواند، ولی در حال راه رفتن و سواری لازم نیست رو به قبله باشد، هر چند به نذر واجب شده باشد.

مسئله ۷۸۸ - کسی که می خواهد نماز بخواند، باید برای پیدا کردن قبله کوشش نماید تا یقین یا اطمینان به قبله پیدا کند، یا دو عادل یا کسی که مورد وثوق است و ظن بر خلاف گفته او نیست به قبله خبر دهد، و همچنین می تواند به قبله بلد مسلمین در نمازشان و قبورشان عمل کند، و اگر اینها نبود باید در شناسایی قبله کوشش کند و به گمانی که از راه های دیگر پیدا می شود عمل نماید، هر چند آن گمان از گفته کافر یا فاسقی که به واسطه قواعد علمی قبله را می شناسد حاصل شود.

مسئله ۷۸۹ - کسی که گمان به قبله دارد، اگر بتواند گمان قوی تری پیدا کند، نمی تواند به گمان خود عمل نماید، مثلاً اگر میهمان از گفته صاحب خانه گمان به قبله پیدا کند، ولی بتواند از راه دیگر گمان قوی تری پیدا کند، نباید به حرف او عمل نماید.

مسأله ۷۹۰ - اگر برای پیدا کردن قبله وسیله ای ندارد، یا با این که کوشش کرده گمانش به طرفی نمی رود، نماز خواندن به يك طرف کفایت می کند، و احتیاط مستحب آن است که در وسعت وقت چهار نماز به چهار طرف بخواند.

مسأله ۷۹۱ - اگر یقین یا چیزی که در حکم یقین است یا گمان پیدا شود که قبله در

یکی از دو طرف است، باید به هر دو طرف نماز بخواند.

مسأله ۷۹۲ - کسی که بخواند به چند طرف نماز بخواند، اگر بخواند دو نماز بخواند که مثل نماز ظهر و عصر باید یکی بعد از دیگری خوانده شود، احتیاط مستحب آن است که نماز اول را به آن چند طرف بخواند بعد نماز دوم را شروع کند.

مسأله ۷۹۳ - کسی که یقین یا آنچه در حکم یقین است به قبله ندارد، اگر بخواند غیر از نماز کاری کند که باید رو به قبله انجام داد، مثلاً بخواند سر حیوانی را ببرد، در صورتی که می تواند تأخیر بیندازد تا قبله را پیدا کند، بنابر احتیاط واجب تأخیر بیندازد، و اگر نتواند یا تأخیر برای او حرجی است، می تواند به گمان عمل نماید، و اگر گمان ممکن نیست، چنانچه کشتن آن حیوان ضرورت دارد - مثل آن که اگر تأخیر

بیندازد ممیرد - به هر طرف که انجام دهد صحیح است.

پوشانیدن بدن در نماز

مسأله ۷۹۴ - مرد باید در حال نماز اگر چه کسی او را نمی بیند عورتین خود را بپوشاند، و احتیاط مستحب آن است که از ناف تا زانو را هم بپوشاند.

مسأله ۷۹۵ - زن باید در موقع نماز تمام بدن حتی سر و مو را بپوشاند، و احتیاط مستحب آن است که کف پاها را هم بپوشاند، ولی پوشاندن صورت به مقداری که در وضو شسته می شود و دستها تا مچ و روی پاها تا مچ پا لازم نیست، اما برای آن که اطمینان کند که مقدار واجب را پوشانده است، باید مقداری از اطراف صورت و قدری پایین تر از مچها را هم بپوشاند.

مسأله ۷۹۶ - موقعی که انسان قضای سجده و تشهد فراموش شده و سجده ۷

سهوی که برای قضای تشهد فراموش شده به جا می آورد، باید خود را مثل موقع نماز بپوشاند، و احتیاط مستحب آن است که در موقع به جا آوردن سجده سهو در

غیر این مورد نیز خود را بپوشاند.

مسئله ۷۹۷ - اگر انسان عمدا یا از روی ندانستن - در صورتی که در یاد گرفتن مسئله کوتاهی کرده باشد - در نماز عورتش را بپوشاند، نمازش باطل است.

مسئله ۷۹۸ - اگر شخص در بین نماز بفهمد که عورت او پیدا است، باید فوراً آن را بپوشاند، و بنابر احتیاط واجب نماز را تمام کند و دوباره اعاده نماید، ولی اگر بعد از

نماز بفهمد که در نماز عورت او پیدا بوده، نمازش صحیح است، و همچنین است اگر در اثنای نماز بفهمد که قبلاً عورتش پیدا بوده، در صورتی که فعلاً پوشیده باشد.

مسئله ۷۹۹ - اگر لباس در حال ایستادن عورت را می پوشاند ولی ممکن است در حال دیگر - مثلاً در حال رکوع یا سجود - بپوشاند، چنانچه موقعی که عورت او پیدا

می شود به وسیله ای آن را بپوشاند، نماز او صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که با آن لباس نماز نخواند.

مسئله ۸۰۰ - انسان می تواند در حال نماز خود را با علف و برگ درختان بپوشاند،

ولی احتیاط مستحب آن است که وقتی خود را با اینها بپوشاند که چیز دیگر نداشته باشد.

مسئله ۸۰۱ - اگر چیزی غیر از گل ندارد که عورت خود را با آن بپوشاند، بنابر احتیاط واجب بین نماز اختیاری با پوشاندن عورت به گل و نماز اضطراری عریان جمع کند.

مسئله ۸۰۲ - اگر چیزی ندارد که در نماز خود را با آن بپوشاند، چنانچه احتمال دهد که تا آخر وقت پیدا می کند، احتیاط مستحب آن است که نماز خود را تأخیر بیندازد، و اگر چیزی پیدا نکرد، در آخر وقت مطابق وظیفه اش نماز بخواند، و می تواند هم نماز خود را بخواند، و اگر تا آخر وقت چیزی پیدا نکرد نماز او صحیح

است، و اگر پیدا کرد اعاده کند.

مسأله ۸۰۳ - کسی که می خواهد نماز بخواند، اگر برای پوشاندن عورت خود حتی گل و لجن نداشته باشد، در صورتی که ناظر محترم عورت او را نمی بیند، ایستاده نماز بخواند و بنابر احتیاط واجب دست را بر عورت خود بگذارد، و باید رکوع و سجود را با اشاره به جا آورد، و بنابر احتیاط واجب اشارهء سجود را بیشتر نماید.

و اگر به گونه ای است که ناظر محترم او را می بیند، باید نشسته نماز بخواند و رکوع و سجود را با اشاره به جا آورد، و بنابر احتیاط واجب اشارهء سجود را بیشتر نماید.

شرایط لباس نماز گزار

مسأله ۸۰۴ - لباس نماز گزار شش شرط دارد:

(اول) آن که پاك باشد.

(دوم) آن که مباح باشد.

(سوم) آن که از اجزاء مردار نباشد.

(چهارم) آن که از حیوان حرام گوشت نباشد.

(پنجم و ششم) آن که اگر نماز گزار مرد است لباس او ابریشم خالص و طلا باف

نباشد، و تفصیل اینها در مسائل آینده خواهد آمد.

" شرط اول "

مسأله ۸۰۵ - لباس نماز گزار باید پاك باشد، و اگر کسی در حال اختیار با بدن یا

لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است.

مسأله ۸۰۶ - کسی که از روی تقصیر نمی داند با بدن یا لباس نجس نماز باطل

است، اگر با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است.

مسأله ۸۰۷ - اگر به واسطهء ندانستن مسأله، نجس بودن چیز نجسی را نداند - مثل

آن که نداند عرق کافر غیر کتابی نجس است - و با آن نماز بخواند، در صورتی که

جاهل مقصر باشد، نمازش باطل است.

مسأله ۸۰۸ - اگر نداند که بدن یا لباسش نجس است و بعد از نماز بفهمد نجس بوده، نمازش صحیح است، و بنا بر احتیاط مستحب اگر در وقت بفهمد اعاده کند. مسأله ۸۰۹ - اگر فراموش کند که بدن یا لباسش نجس است و در بین نماز یا بعد

از

آن یادش بیاید، نماز را دوباره بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۸۱۰ - کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن یا لباسش نجس شود، و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند ملتفت شود که نجس شده، یا بفهمد بدن یا لباس او نجس است و شك کند که همان وقت

نجس

شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس یا بیرون آوردن آن، نماز را به هم نمی زند باید در بین نماز بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض نماید، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده لباس را بیرون آورد، ولی چنانچه طوری باشد که اگر بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض کند یا بیرون آورد نماز به هم می خورد، یا اگر لباس را بیرون آورد عورتش برهنه می ماند، نمازش باطل بوده، و باید دوباره با بدن و لباس پاک نماز بخواند.

مسأله ۸۱۱ - کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز لباس او نجس شود، و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند بفهمد که نجس شده، یا بفهمد که لباس او نجس است و شك کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن یا عوض کردن یا بیرون آوردن لباس مقدور است و نماز را به هم نمی زند، باید لباس را آب بکشد، یا عوض کند، یا اگر

چیز

دیگری عورت او را پوشانده لباس را بیرون آورد و نماز را تمام کند، اما اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده و لباس را هم نمی تواند آب بکشد یا عوض کند، احتیاط واجب آن است که با همان لباس نجس نماز را تمام کند.

مسأله ۸۱۲ - کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن او نجس شود، و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند ملتفت شود که

نجس شده، یا بفهمد بدن او نجس است و شك کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن نماز را به هم نمی زند، بدن را آب بکشد، و اگر نماز را به هم می زند، باید با همان حال نماز را تمام کند و نماز او صحیح است.

مسأله ۸۱۳ - کسی که در پاك بودن بدن یا لباس خود شك دارد و یقین یا آنچه در حکم یقین است بر نجاست سابقه آن ندارد، چنانچه نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که بدن یا لباسش نجس بوده، نماز او صحیح است.

مسأله ۸۱۴ - اگر لباس را آب بکشد و یقین یا آنچه در حکم یقین است بر پاکی آن پیدا شود و با آن نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد پاك نشده، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۵ - اگر خونی در بدن یا لباس خود ببیند و یقین کند که از خونهای نجس نیست، مثلاً یقین کند که خون پشه است، چنانچه بعد از نماز بفهمد از خونهایی بوده که نمی شود با آن نماز خواند، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۶ - اگر یقین کند خونی که در بدن یا لباس اوست، خون نجسی است که نماز با آن صحیح است، مثلاً یقین کند خون زخم و دمل است، چنانچه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۷ - اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد، و در حال فراموشی نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید نمازش صحیح است، ولی اگر بدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و

بدون این که خود را آب بکشد غسل کند و نماز بخواند، غسل و نمازش باطل است، مگر این که طوری باشد که به غسل نمودن، بدن هم پاك شود - مثل این که با

آب معتصم غسل کند، یعنی آبی که به ملاقات با نجس نجس نشود، مانند آب کر و جاری - و نیز اگر جایی از اعضای وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد، و پیش از آن که آن جا را آب بکشد وضو بگیرد و نماز بخواند، وضو و نمازش باطل می باشد، مگر این که طوری

باشد که به وضو گرفتن، اعضای وضو نیز پاك شود، مثل این که با آب معتصم وضو بگیرد.

مسأله ۸۱۸ - کسی که يك لباس دارد، اگر بدن و لباسش نجس شود و به اندازه آب

کشیدن یکی از آنها آب داشته باشد، بنابر احتیاط باید بدن را آب کشیده و با لباس نجس نماز بخواند، مگر این که نجاست بدن کمتر از نجاست لباس باشد، یا نجاست

بدن يك مرتبه شستن و نجاست لباس دو مرتبه شستن لازم داشته باشد، که در این دو صورت لازم است تطهیر لباس را مقدم بدارد.

مسأله ۸۱۹ - کسی که غیر از لباس نجس لباس دیگری ندارد، باید با لباس نجس نماز بخواند و نمازش صحیح است.

مسأله ۸۲۰ - کسی که دو لباس دارد، اگر بداند یکی از آنها نجس است و نداند کدام يك آنها است، چنانچه وقت دارد باید با هر دو لباس نماز بخواند، مثلاً اگر می خواهد نماز ظهر و عصر بخواند، باید با هر کدام يك نماز ظهر و يك نماز عصر بخواند، ولی اگر وقت تنگ است با یکی از آن دو نماز بخواند، و بعد از وقت با لباس

دیگر یا لباس پاك نماز را به جا آورد.
" شرط دوم "

مسأله ۸۲۱ - لباس نماز گزار که به آن ستر عورت می شود باید مباح باشد، و کسی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، یا این که در یاد گرفتن حرمت پوشیدن لباس غصبی کوتاهی کرده، اگر عمداً به آن عورت خود را بپوشاند و نماز بخواند، نمازش باطل است، ولی چیزهایی که به تنهایی عورت را نمی پوشاند و همچنین چیزهایی که فعلاً نماز گزار آنها را نپوشیده، مانند دستمال بزرگ، یا لنگی که در جیب

گذاشته شده - اگر چه بشود عورت را با آنها پوشانید - و همچنین چیزهایی که نماز گزار آنها را پوشیده ولی به آنها ستر عورت نکرده، در تمام این صور غصبی بودن

آنها موجب بطلان نماز نمی شود، هر چند از جهت صحت نماز احتیاط در ترك است.

مسأله ۸۲۲ - کسی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، ولی نمی داند

ستر عورت با آن نماز را باطل می کند، اگر عمداً با آن در حال نماز عورت خود را بپوشاند، نمازش باطل است.

مسئله ۸۲۳ - اگر نداند که لباس او غصبی است و با آن ستر عورت کند و نماز بخواند، نمازش صحیح است، و همچنین در صورتی که فراموش کند و خود غاصب نباشد، و اما اگر غاصب فراموش کند که غصب کرده و با لباس غصبی ستر عورت کند و نماز بخواند، در صورتی که از غصب توبه نکرده باشد نماز او باطل است، و اگر توبه کرده باشد بطلان نماز محل اشکال است.

مسئله ۸۲۴ - اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و در بین نماز بفهمد، چنانچه چیز دیگری عورت او را پوشانده است و می تواند فوراً یا بدون این که موالات - یعنی پی در پی بودن نماز - به هم بخورد لباس غصبی را بیرون آورد، باید

آن را بیرون آورد، و اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، یا نمی تواند لباس غصبی

را فوراً بیرون آورد، یا اگر بیرون آورد پی در پی بودن نماز به هم می خورد، در صورتی

که به مقدار يك رکعت هم وقت داشته باشد باید نماز را بشکند، و با لباس غیر غصبی نماز بخواند، و اگر به این مقدار هم وقت ندارد، باید در حال نماز لباس را بیرون آورد و به دستور نماز برهنگان - که در مسئلهء " ۸۰۳ " گذشت - نماز را تمام نماید.

مسئله ۸۲۵ - اگر کسی برای حفظ جاننش با لباس غصبی هر چند ستر عورت باشد، نماز بخواند، یا مثلاً برای این که دزد لباس غصبی را نبرد با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است.

مسئله ۸۲۶ - اگر با عین پولی که خمس آن را نداده لباس بخرد، حکم نماز خواندن در آن لباس حکم نماز خواندن در لباس غصبی است. " شرط سوم "

مسئله ۸۲۷ - لباس نماز گزار باید از اجزاء حیوان مرده ای که خون جهنده دارد - یعنی اگر رگش را ببرند خون از آن جستن می کند - نباشد، بلکه اگر از حیوان مرده ای که مانند ماهی و مار خون جهنده ندارد لباس تهیه کند، بنابر احتیاط

واجب با آن نماز نخواند.

مسئله ۸۲۸ - هرگاه چیزی از مردار - مانند گوشت و پوست آن که روح داشته - همراه نماز گزار باشد، اگر چه لباس او نباشد، بنابر احتیاط نمازش باطل است.

مسئله ۸۲۹ - اگر چیزی از مردار حلال گوشت - مانند مو و پشم که روح ندارد -

همراه نماز گزار باشد، یا با لباسی که از آنها تهیه کرده اند نماز بخواند، نمازش

صحیح

است.

" شرط چهارم "

مسئله ۸۳۰ - لباس نماز گزار باید از اجزاء حیوان حرام گوشت نباشد، و اگر مویی از آن هم بر بدن یا لباس نماز گزار باشد، نماز او باطل است.

مسئله ۸۳۱ - اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت - مانند گربه - بر بدن یا لباس نماز گزار باشد، چنانچه تر باشد نماز باطل است، و اگر

خشك شده و عین آن بر طرف شده باشد، نماز صحیح است.

مسئله ۸۳۲ - اگر مو و عرق و آب دهان یا بینی کسی بر بدن یا لباس نماز گزار باشد،

اشکال ندارد، و همچنین است اگر مروارید و موم و عسل همراه او باشد.

مسئله ۸۳۳ - اگر شك داشته باشد که لباس از حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت - چه در مملکت اسلامی تهیه شده باشد، چه در غیر آن - نماز خواندن با آن

جایز است.

مسئله ۸۳۴ - نماز خواندن با صدف و آنچه از آن ساخته می شود، مانند تکمهء صدفی جایز است.

مسئله ۸۳۵ - پوشیدن خز خالص در نماز اشکال ندارد، و احتیاط واجب آن است که با پوست سنجاب نماز نخواند.

مسئله ۸۳۶ - اگر با لباسی که نمی داند یا فراموش کرده که از حیوان حرام گوشت است نماز بخواند، اعاده بر او لازم نیست، هر چند احتیاط مستحب آن است که اعاده نماید، و همچنین در صورتی که جاهل قاصر به حکم باشد.

" شرط پنجم "

مسأله ۸۳۷ - پوشیدن لباس طلا باف برای مرد حرام، و نماز با آن باطل است، ولی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۳۸ - پوشیدن طلا، مثل آویختن زنجیر طلا به گردن و بستن ساعت مچی طلا به دست و عینک طلا گذاشتن و انگشتر طلا به دست کردن و مانند اینها بر مرد حرام، و نماز خواندن با آنها باطل است، ولی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۳۹ - اگر مردی نداند یا فراموش کند که مثلاً انگشتر یا لباس او از طلا است، یا شك داشته باشد و با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است.

" شرط ششم "

مسأله ۸۴۰ - لباس مرد نماز گزار باید ابریشم خالص نباشد، و همچنین است بنا بر احتیاط واجب مثل عرقچین و بند شلوار، و در غیر نماز هم پوشیدن لباسی که ابریشم خالص باشد برای مردان حرام است.

مسأله ۸۴۱ - اگر تمام آستر لباس یا مقداری از آن ابریشم خالص باشد، پوشیدن آن بر مرد حرام، و نماز در آن باطل است.

مسأله ۸۴۲ - لباسی را که نمی داند از ابریشم خالص است یا چیز دیگر، پوشیدن آن جایز و نماز خواندن در آن اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۳ - دستمال ابریشمی و مانند آن، اگر در جیب مرد باشد اشکال ندارد، و نماز را باطل نمی کند.

مسأله ۸۴۴ - پوشیدن لباس ابریشمی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۵ - پوشیدن لباس غصبی و ابریشمی خالص و طلا باف در حال ناچاری مانعی ندارد، و نیز کسی که ناچار است لباس بپوشد و لباس دیگری تا آخر وقت غیر از اینها ندارد، می تواند با این لباسها نماز بخواند.

مسأله ۸۴۶ - اگر غیر از لباس غصبی و لباسی که از اجزاء مردار تهیه شده، لباس دیگری تا آخر وقت ندارد، و ناچار نیست لباس بپوشد، باید به دستوری که برای

برهنگان در مسألهء " ۸۰۳ " ذکر شد، نماز بخواند.
مسأله ۸۴۷ - اگر غیر از لباسی که از اجزاء حیوان حرام گوشت تهیه شده لباس دیگری تا آخر وقت ندارد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار باشد، می تواند با همان لباس نماز بخواند، و اگر ناچار نباشد باید به دستوری که برای برهنگان ذکر شد نماز را به جا آورد.

مسأله ۸۴۸ - اگر مرد غیر از لباس ابریشمی خالص یا طلا باف لباس دیگری تا آخر وقت نداشته باشد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار نباشد، باید به دستوری که برای برهنگان ذکر شد، نماز بخواند.

مسأله ۸۴۹ - اگر چیزی ندارد که در نماز عورت خود را با آن بپوشاند، واجب است اگر چه به کرایه یا خریداری باشد تهیه نماید، ولی اگر تهیه آن به قدری پول لازم دارد که نسبت به دارایی او زیاد است، یا طوری است که اگر پول را به مصرف لباس برساند به حال او ضرر دارد، تهیه آن لازم نیست، و می تواند به دستوری که برای برهنگان ذکر شد نماز بخواند، یا تحمل ضرر کند و با ساتر نماز بخواند.
مسأله ۸۵۰ - کسی که لباس ندارد، اگر دیگری لباس به او ببخشد یا عاریه دهد، چنانچه قبول کردن آن برای او حرجی نباشد باید قبول کند، بلکه اگر عاریه کردن یا طلب بخشش برای او حرجی نیست، باید از کسی که لباس دارد طلب بخشش یا عاریه نماید.

مسأله ۸۵۱ - پوشیدن لباسی که پارچه یا رنگ یا دوخت آن برای کسی که می خواهد آن را بپوشد معمول نیست، در صورتی که موجب هتك حرمت او، یا موجب شهرت و انگشت نما شدنش بشود حرام است، و اگر با آن در نماز ستر عورت کند بعید نیست که حکمش حکم لباس غصبی باشد که در مسألهء " ۸۲۱ " گذشت.

مسأله ۸۵۲ - اگر مرد لباس زنانه و زن لباس مردانه بپوشد، در صورتی که زی - پوشش - خود قرار دهد، بنابر احتیاط حرام است، و ستر عورت با آن در نماز

بنابر احتیاط موجب بطلان است.

مسأله ۸۵۳ - کسی که باید خوانیده نماز بخواند، اگر لحافش از اجزاء حیوان حرام گوشت باشد، نماز در آن جایز نیست، و همچنین اگر تشکش از اجزاء حیوان حرام گوشت باشد و به خود پیچد، و اگر نجس باشد یا ابریشم یا طلا باف و نماز گزار مرد

باشد، بنابر احتیاط واجب در آن نماز نخواند.

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نماز گزار پاك باشد
مسأله ۸۵۴ - در سه صورت که تفصیل آنها خواهد آمد، اگر بدن یا لباس نماز گزار نجس باشد، نماز او صحیح است.

(اول) آن که به واسطه زخم یا جراحت یا دملی که در بدن اوست، لباس یا بدنش به خون آلوده شده باشد.

(دوم) آن که بدن یا لباس او به مقدار کمتر از درهم به خون آلوده باشد، و اندازه ۲ درهم - از جهت عفو خون کمتر از آن در نماز - تقریباً به مقدار بند سرانگشت سیابه

(شهادت) می باشد.

(سوم) آن که ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

و در يك صورت اگر لباس نماز گزار نجس باشد، نماز او صحیح است، و آن صورت این است که متنجس از لباسهای كوچك باشد مانند جوراب و عرقچین. و احکام این چهار صورت به تفصیل در مسائل بعد می آید.

مسأله ۸۵۵ - اگر در بدن یا لباس نماز گزار خون زخم یا جراحت یا دمل باشد، چنانچه طوری است که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس برای نوع مردم

مشقت داشته باشد، تا وقتی که زخم یا جراحت یا دمل خوب نشده است، می تواند با آن خون نماز بخواند، و همچنین است اگر چرکی که با خون بیرون آمده یا دوایی که روی زخم گذاشته اند و نجس شده در بدن یا لباس او باشد.

مسأله ۸۵۶ - اگر خون بریدگی و زخمی که به زودی خوب می شود و شستن آن برای نوع مردم آسان است در بدن یا لباس نماز گزار باشد و کمتر از درهم نباشد

و با آن نماز بخواند، نماز او باطل است.
مسئله ۸۵۷ - اگر جایی از بدن یا لباس که با زخم فاصله دارد به رطوبت زخم نجس شود، جایز نیست با آن نماز بخواند، ولی اگر مقداری از بدن یا لباس که معمولاً به رطوبت زخم آلوده می شود، به رطوبت آن نجس شود، نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

مسئله ۸۵۸ - اگر از بواسیری که دانه های آن بیرون نباشد یا زخمی که توی دهان و

بینی و مانند اینها است خونی به بدن یا لباس برسد، ظاهر این است که می تواند با آن نماز بخواند، و اما خون بواسیری که دانه های آن بیرون است بدون اشکال نماز خواندن با آن جایز است.

مسئله ۸۵۹ - کسی که بدنش زخم است، اگر در بدن یا لباس خود خونی ببیند که به مقدار درهم یا بیشتر از آن است و نداند از زخم است یا خون دیگر، جایز نیست با آن نماز بخواند.

مسئله ۸۶۰ - اگر چند زخم در بدن باشد و به طوری نزدیک هم باشند که یک زخم حساب شود، تا وقتی همه خوب نشده اند نماز خواندن با خون آنها اشکال ندارد، ولی اگر به قدری از هم دور باشند که هر کدام یک زخم حساب شود، هر کدام که خوب شد باید برای نماز بدن و لباس را از خون آن در صورتی که از یک درهم کمتر نباشد آب بکشد.

مسئله ۸۶۱ - اگر سر سوزنی خون حیض یا سگ یا خوک یا کافر غیر کتابی یا مردار

یا حیوان حرام گوشت در بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است، و بنابر احتیاط واجب خون نفاس و استحاضه نیز چنین است، ولی خونهای دیگر مثل خون بدن انسانی که نجس العین نیست، یا خون حیوان حلال گوشت، اگر چه در چند جای بدن و لباس باشد، در صورتی که روی هم کمتر از درهم باشد، نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

مسئله ۸۶۲ - خونی که به لباس بی آستر بریزد و به پشت آن برسد، یک خون حساب می شود، ولی اگر پشت آن جدا خونی شود، باید هر کدام را یک خون

جداگانه حساب کند، پس اگر خونی که پشت و روی لباس است روی هم از يك درهم کمتر باشد، نماز با آن صحیح، و اگر به مقدار درهم یا بیشتر باشد نماز با آن باطل است

مسأله ۸۶۳ - اگر خون روی لباسی که آستر دارد بریزد و به آستر آن برسد، یا به آستر بریزد و روی لباس خونی شود، باید هر کدام را جدا حساب نمود، پس اگر خون روی لباس و آستر کمتر از درهم باشد نماز با آن صحیح، و اگر به مقدار درهم یا

بیشتر باشد نماز با آن باطل است.

مسأله ۸۶۴ - اگر خون بدن یا لباس کمتر از درهم باشد و رطوبتی به آن برسد که اطراف را آلوده کند، نماز با آن باطل است، اگر چه خون و رطوبتی که به آن رسیده به

اندازه درهم نباشد، ولی اگر رطوبت فقط به خون برسد و اطراف را آلوده نکند، نماز

خواندن با آن اشکال ندارد.

مسأله ۸۶۵ - اگر بدن یا لباس خونی نشود ولی به واسطه رسیدن با رطوبت به خون نجس شود، اگر چه مقداری که نجس شده کمتر از درهم باشد، نمی شود با آن

نماز خواند.

مسأله ۸۶۶ - اگر خونی که در بدن یا لباس است کمتر از درهم باشد و نجاست دیگری به آن برسد - مثلاً يك قطره بول روی آن بریزد - در صورتی که به بدن یا لباس

برسد، نماز خواندن با آن جایز نیست.

مسأله ۸۶۷ - اگر لباسهای کوچک نماز گزار، مثل عرقچین و جوراب که نمی شود با

آنها عورت را پوشانید نجس باشد، چنانچه سایر موانع لباس نماز گزار در آن نباشد - مثل این که از مردار یا نجس العین یا حیوان حرام گوشت باشد - نماز با آن صحیح است، و نیز اگر با انگشتری نجس نماز بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۸۶۸ - چیز نجس مانند دستمال و کلید و چاقوی نجس جایز است همراه نماز گزار باشد.

مسأله ۸۶۹ - اگر می داند خونی که در بدن یا لباس اوست کمتر از درهم است،

ولی احتمال می دهد که از خونهایی باشد که مورد عفو نیست، جایز است که با آن خون نماز بخواند و شستن برای نماز لازم نیست.
مسأله ۸۷۰ - اگر خونی که در لباس یا بدن است کمتر از درهم باشد، و نداند که از

خونهایی است که مورد عفو نیست و نماز بخواند و بعد معلوم شود که از آنها بوده، اعاده نماز لازم نیست، و همچنین است اگر اعتقاد نماید که کمتر از درهم است و نماز بخواند و بعد معلوم شود که به مقدار درهم یا بیشتر بوده، در این صورت نیز اعاده لازم نیست.

چیزهایی که در لباس نماز گزار مستحب است

مسأله ۸۷۱ - چند چیز در لباس نماز گزار مستحب است، و از آن جمله است: عمامه با تحت الحنك، پوشیدن عبا و لباس سفید و پاکیزه ترین لباسها، و استعمال بوی خوش، و دست کردن انگشتر عقیق.

چیزهایی که در لباس نماز گزار مکروه است

مسأله ۸۷۲ - چند چیز در لباس نماز گزار مکروه است، و از آن جمله است: پوشیدن لباس سیاه و چرك و تنگ و لباس شرابخوار و لباس کسی که از نجاست پرهیز نمی کند، و نیز باز بودن تکمه های لباس، و احتیاط واجب آن است که در لباس

و انگشتری که نقش صورت دارد نماز نخواند.

مکان نماز گزار
مکان نماز گزار هفت شرط دارد:
" شرط اول "

آن که مباح باشد.

مسأله ۸۷۳ - کسی که در ملك غصبی نماز می خواند، اگر چه روی فرش یا پتو و مانند اینها باشد، در صورتی که مواضع سجودش غصبی باشد، نمازش باطل است، و همچنین است بنابر احتیاط واجب در روی تخت و مانند آن، ولی نماز خواندن در زیر سقف غصبی و خیمهء غصبی مانعی ندارد.

مسأله ۸۷۴ - نماز خواندن در ملکی که منفعت آن مال دیگری است بدون رضایت مالک منفعت باطل است، مثلاً در خانهء اجاره ای، اگر صاحب خانه یا دیگری بدون رضایت کسی که آن خانه را اجاره کرده نماز بخواند، نمازش باطل است.

و همچنین اگر میت وصیت کرده باشد که ثلث مال او را به مصرفی برسانند تا وقتی ثلث را جدا نکنند، نمی شود در ملك او نماز خواند، و اما جایی که دیگری در آن حقی دارد اگر نماز خواندن مزاحم با سلطنت صاحب حق باشد - مانند نماز خواندن در زمینی که کسی سنگ چینی کرده - بدون رضایت او نماز باطل است، و در غیر این صورت مانعی ندارد، مانند ملکی که در گرو شخصی است که نماز خواندن در آن ملك با رضایت گرو دهنده مانعی ندارد، هر چند گرو کننده راضی به نماز خواندن در آن ملك نباشد.

مسأله ۸۷۵ - کسی که در مسجد نشسته، اگر دیگری جای او را غصب کند و در آن

جا نماز بخواند، نمازش باطل است.

مسأله ۸۷۶ - اگر در جایی که نمی داند غصبی است نماز بخواند، و بعد از نماز بفهمد محل سجده اش غصبی بوده نمازش باطل است، اما اگر در جایی که غصبی بودن آن را فراموش کرده نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید، نماز او

صحیح است، ولی کسی که خودش جایی را غصب کرده اگر فراموش کند و در آن جا نماز بخواند، در صورتی که از غصب توبه نکرده باشد نماز او باطل است و اگر توبه کرده باشد بطلان نماز محل اشکال است.

مسأله ۸۷۷ - نماز خواندن در جایی که مواضع سجود غصبی باشد و بداند غصبی است باطل است، هر چند عالم به بطلان نماز نباشد.

مسأله ۸۷۸ - کسی که ناچار است نماز واجب را سواره بخواند، چنانچه حیوان سواری یا زین آن غصبی باشد و بر آن حیوان یا زین سجده کند، نماز او باطل است،

و همچنین است اگر بخواهد بر آن حیوان نماز مستحبی بخواند، ولی اگر نعل آن غصبی باشد بطلان نماز محل اشکال است.

مسأله ۸۷۹ - کسی که در ملکی با دیگری شریک است، تا سهم او جدا نشده، بدون رضایت شریکش نمی تواند در آن ملک تصرف کند و نماز بخواند.

مسأله ۸۸۰ - اگر با عین پولی که خمس آن را نداده ملکی بخرد، تصرف او در آن ملک حرام، و نمازش در آن باطل است.

مسأله ۸۸۱ - اگر صاحب ملک اجازه نماز خواندن بدهد و انسان بداند که قلباً راضی نیست، نماز خواندن در ملک او باطل است، و اگر اجازه ندهد و انسان یقین کند که راضی است نماز او صحیح است.

مسأله ۸۸۲ - تصرف در ملک میتی که خمس یا زکات بدهکار است، در صورتی که ترکه زاید بر خمس و زکات نباشد، حرام و نماز در آن باطل است، ولی اگر بدهی

او را بدهند یا با قبول حاکم شرع ضامن شوند که ادا نمایند، تصرف و نماز در ملک او با اجازه و ورثه اشکال ندارد.

مسأله ۸۸۳ - تصرف در ملک میتی که به مردم بدهکار است، در صورتی که آن ملک زاید بر بدهکاری میت نباشد، بدون رضایت طلبکار حرام، و نماز در آن باطل است، ولی اگر ضامن شوند که قرضهای او را پردازند و طلبکار هم قبول کند، با اجازه و ورثه تصرف جایز و نماز هم صحیح است.

مسأله ۸۸۴ - اگر میت قرض نداشته باشد، ولی بعضی از ورثه او صغیر یا دیوانه

یا غایب باشند، تصرف در ملك او بدون اجازه ء ولی آنها حرام و نماز در آن باطل است.

مسأله ۸۸۵ - نماز خواندن در ملك دیگری در صورتی جایز است که یقین یا حجت شرعیه ای بر رضایت مالك داشته باشد، و همچنین است اگر اذن در تصرفی بدهد که عرفاً از اذن در آن تصرف، اذن در نماز خواندن هم فهمیده شود، مثل این که

به کسی اجازه بدهد در ملك او بنشیند و بخوابد، که از اینها فهمیده می شود برای نماز خواندن هم اذن داده است.

مسأله ۸۸۶ - نماز خواندن در زمین بسیار وسیع، به تفصیلی که در مسألهء " ۲۷۷ "

گذشت، منوط به اجازه ء مالك نیست.
" شرط دوم "

مسأله ۸۸۷ - در نماز واجب مکان نماز گزار نباید حرکتی داشته باشد که مانع از آرامش بدن نماز گزار و انجام واجبات نماز اختیاری باشد، و اگر به واسطهء تنگی وقت یا جهت دیگر ناچار باشد در جایی که چنین حرکتی دارد - مانند اتومبیل و کشتی و ترن - نماز بخواند، به قدری که ممکن است باید آرامش بدن و قبله را رعایت نماید، و اگر آنها از قبله به طرف دیگر حرکت کنند، به طرف قبله برگردد.
مسأله ۸۸۸ - نماز خواندن در اتومبیل و کشتی و ترن و مانند اینها، هنگامی که ایستاده اند مانعی ندارد.

مسأله ۸۸۹ - روی خرمن گندم و جو و مانند اینها که مانع از آرامش بدن است، نماز باطل است.
" شرط سوم "

مسأله ۸۹۰ - باید در جایی نماز بخواند که احتمال بدهد می تواند نماز را تمام کند، و نماز خواندن در جایی که به واسطهء باد و باران و زیادی جمعیت و مانند اینها، اطمینان دارد که نمی تواند آن را تمام کند، باطل است، اگر چه اتفاقاً نماز را تمام کند.

مسأله ۸۹۱ - اگر در جایی که ماندن در آن حرام است - مثلاً زیر سقفی که نزدیک

است خراب شود - نماز بخواند، اگر چه معصیت کرده ولی نمازش صحیح است.
مسأله ۸۹۲ - نماز خواندن روی چیزی که ایستادن و نشستن روی آن ملازم با
هتك آن است، و هتك آن هم حرام است - مثل جایی از فرش که اسم خدا بر آن
نوشته شده - جایز نیست و بنا بر احتیاط باطل است.

" شرط چهارم "

جای نماز گزار سقفش به اندازه ای که نتواند در آنجا راست بایستد کوتاه نباشد، و
همچنین به اندازه ای که جای رکوع و سجود نداشته باشد، کوچک نباشد.
مسأله ۸۹۳ - اگر ناچار شود که در جایی نماز بخواند که به کلی از ایستادن تمکن
ندارد، باید نشسته نماز بخواند، و اگر از رکوع و سجود تمکن ندارد، برای آنها با

سر

اشاره نماید.

مسأله ۸۹۴ - نماز خواندن جلوتر از قبر پیغمبر و ائمه اطهار (علیهم السلام) در
صورتی که

هتك باشد حرام و باطل است، و همچنین در غیر این صورت بنا بر احتیاط واجب،
ولی اگر در نماز چیزی مانند دیوار بین او و قبر مطهر باشد، اشکال ندارد، و فاصله
شدن صندوق شریف و ضریح و پارچه ای که روی آن افتاده کافی نیست.

" شرط پنجم "

مسأله ۸۹۵ - آن که مکان نماز گزار اگر نجس هست به طوری تر نباشد که

نجاستی

که موجب بطلان نماز است به بدن یا لباس او برسد، ولی جایی که پیشانی را برای
سجده بر آن می گذارد باید پاک باشد، و اگر نجس باشد، در صورتی که خشك هم
باشد نماز باطل است، و احتیاط مستحب آن است که مکان نماز گزار اصلاً نجس
نباشد.

" شرط ششم "

باید بین مرد و زن در حال نماز، حداقل مقدار يك و جب فاصله باشد، ولی

نماز خواندن در فاصله کمتر از ده ذراع در غیر شهر مکه مکروه است.
مسئله ۸۹۶ - اگر زن برابر مرد یا جلوتر در کمتر از فاصله ای که ذکر شد بایستد و با هم وارد نماز شوند، باید نماز را دوباره بخوانند، و همچنین است بنابر احتیاط واجب در صورتی که یکی زودتر از دیگری به نماز بایستد.

مسئله ۸۹۷ - اگر بین مرد و زن که برابر هم ایستاده اند، یا زن جلوتر ایستاده و نماز می خوانند، دیوار یا پرده یا چیز دیگری باشد که یکدیگر را نبینند، نماز هر دو اشکال ندارد، اگر چه بین آنها کمتر از فاصله ای که قبلاً ذکر شد، باشد.
" شرط هفتم "

باید جای پیشانی نماز گزار از جای سر انگشتان پای او و بنابر احتیاط واجب از جای زانوهای او، بیش از چهار انگشت بسته پست تر یا بلندتر نباشد، و تفصیل آن در احکام سجده خواهد آمد.
مسئله ۸۹۸ - بودن زن و مرد نامحرم در جایی که کسی در آن جا نیست و کسی هم

نمی تواند وارد شود در صورتی که احتمال وقوع در معصیت را بدهند، جایز نیست، و احتیاط مستحب آن است که در آن جا نماز نخوانند.

مسئله ۸۹۹ - نماز خواندن در جایی که تار می زنند، یا مانند آن را استعمال می کنند باطل نیست، ولی گوش دادن به آنها حرام است، و همچنین است بودن در آنجا مگر برای کسی که بودنش برای جلوگیری از آن عمل باشد.

مسئله ۹۰۰ - خواندن نماز واجب در حال اختیار بر بام خانهء کعبه جایز نیست، و احتیاط مستحب آن است که در داخل خانه هم نخوانند، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

مسئله ۹۰۱ - خواندن نماز مستحب در خانهء کعبه اشکال ندارد، بلکه مستحب است در داخل خانه مقابل هر رکنی دو رکعت نماز بخوانند.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مستحب است

مسأله ۹۰۲ - در شرع مقدس اسلام بسیار سفارش شده است که نماز را در مسجد بخوانند، و بهتر از همهء مسجدها مسجد الحرام است، و بعد از آن مسجد پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم)، و بعد از آن مسجد کوفه، و بعد از آن مسجد بیت المقدس، و بعد از آن مسجد جامع هر شهر، و بعد از آن مسجد محله، و بعد از آن مسجد بازار است.

مسأله ۹۰۳ - برای زنها نماز خواندن در خانه، بلکه در پستوی خانه و اتاق عقب بهتر است.

مسأله ۹۰۴ - نماز خواندن در حرم امامان (علیهم السلام) مستحب است، بلکه از بعضی روایات استفاده می شود که نماز در حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و سید الشهداء (علیه السلام) افضل از مسجد است.

مسأله ۹۰۵ - زیاد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدی که نماز گزار ندارد مستحب است، و همسایهء مسجد اگر عذری نداشته باشد، مکروه است در غیر مسجد نماز بخواند.

مسأله ۹۰۶ - مستحب است انسان با کسی که در مسجد حاضر نمی شود غذا نخورد، و در کارها با او مشورت نکند، و همسایهء او نشود، و از او زن نگیرد، و به او زن ندهد.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مکروه است

مسأله ۹۰۷ - نماز خواندن در چند جا مکروه است، و از آن جمله است:

(۱) حمام، (۲) زمین نمکزار، (۳) مقابل انسان، (۴) مقابل دری که باز است، (۵) در جاده و خیابان و کوچه اگر برای کسانی که عبور می کنند زحمت نباشد، و اگر نه

مزا حمت حرام است، (۶) مقابل آتش و چراغ، (۷) در آشپزخانه و هر جا که کوره

آتش باشد، (۸) مقابل چاه و چاله ای که محل بول باشد، (۹) روبروی

عکس و مجسمهء چیزی که روح دارد، مگر آن که روی آن پرده بکشند، (۱۰) در
اطاقی که جنب در آن باشد، (۱۱) در جایی که صورت جاندار باشد اگر چه
روبروی

نماز گزار نباشد، (۱۲) مقابل قبر، (۱۳) روی قبر، (۱۴) بین دو قبر،
(۱۵) در قبرستان.

مسأله ۹۰۸ - کسی که در محل عبور مردم نماز می خواند، یا کسی روبروی
اوست، مستحب است جلوی خود چیزی بگذارد، و اگر چوب یا ریسمانی هم
باشد کافیست.

احکام مسجد

مسأله ۹۰۹ - نجس کردن زمین و سقف و بام و طرف داخل دیوار مسجد حرام
است، و هر کس بفهمد که نجس شده است باید فوراً آن را تطهیر کند، و احتیاط
واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را هم نجس نکنند، و اگر نجس شود
نجاستش را بر طرف کنند.

مسأله ۹۱۰ - اگر نتواند مسجد را تطهیر نماید، یا کمک لازم داشته باشد و پیدا
نکند، تطهیر مسجد بر او واجب نیست، ولی باید به کسی که می تواند تطهیر کند و
احتمال دهد که تطهیر می کند اطلاع دهد.

مسأله ۹۱۱ - اگر جایی از مسجد نجس شود که تطهیر آن بدون کندن یا خراب
کردن ممکن نیست، باید آن جا را بکنند یا خراب نمایند، در صورتی که خرابی کلی
نبوده و مستلزم ضرر وقف نباشد، و پر کردن جایی که کنده اند و ساختن جایی که
خراب کرده اند واجب نیست، ولی اگر چیزی مانند آجر مسجد نجس شود، در
صورتی که ممکن باشد، باید بعد از آب کشیدن به جای اولش بگذارند.

مسأله ۹۱۲ - اگر مسجدی را غصب کنند و به جای آن خانه و مانند آن بسازند،
نجس کردن آن - بنا بر احتیاط - حرام است، و تطهیر آن واجب نیست، ولی نجس
کردن مسجدی که خراب شده - هر چند در آن نماز نخوانند - جایز نیست و
تطهیر آن
لازم است.

مسأله ۹۱۳ - نجس کردن حرم امامان (علیهم السلام) حرام است، و اگر نجس شود، چنانچه

نجس ماندن آن بی احترامی باشد تطهیر آن واجب است، بلکه احتیاط مستحب آن است که اگر بی احترامی هم نباشد آن را تطهیر کنند.

مسأله ۹۱۴ - نجس کردن حصیر مسجد حرام است، و کسی که آن را نجس کرده بنا بر احتیاط باید تطهیر کند، و بر غیر او احتیاط مستحب آن است که تطهیر نماید، مگر این که نجاست آن بی احترامی به مسجد باشد، که در این صورت باید تطهیر شود.

مسأله ۹۱۵ - بردن عین نجس و متنجس در مسجد، اگر بی احترامی به مسجد باشد حرام است، بلکه احتیاط مستحب آن است که اگر بی احترامی هم نباشد، عین نجس را در مسجد نبرند.

مسأله ۹۱۶ - اگر مسجد را برای روضه خوانی چادر بزنند و فرش کنند و سیاهی بکوبند و اسباب چای در آن ببرند، در صورتی که این کارها به مسجد ضرر نرساند و

مانع نماز خواندن نشود، اشکال ندارد.

مسأله ۹۱۷ - زینت کردن مسجد به طلا و صورت چیزهایی که مثل انسان و حیوان روح دارد، بنا بر احتیاط واجب جایز نیست، و نقاشی چیزهایی که روح ندارد، مثل گل و بوته مکروه است.

مسأله ۹۱۸ - اگر مسجد خراب هم شود نمی توانند آن را بفروشند، یا داخل ملك و جاده نمایند.

مسأله ۹۱۹ - فروختن در و پنجره و چیزهای دیگر مسجد حرام است، و اگر مسجد خراب شود باید اینها را صرف تعمیر همان مسجد کنند، و چنانچه به درد آن مسجد نخورد، باید در مسجد دیگر مصرف شود، ولی اگر به درد مسجدهای دیگر هم نخورد، آنچه را که از اجزای مسجد شمرده نشود و وقف بر مسجد باشد، می توانند با اذن ولی شرعی بفروشند و پول آن را اگر ممکن است صرف تعمیر همان مسجد، و اگر نه صرف تعمیر مسجد دیگر نمایند، و اگر آن هم ممکن نشد، در

سایر وجوه بر و خیر صرف نمایند.

مسأله ۹۲۰ - ساختن مسجد و تعمیر آن مستحب است، و اگر مسجد طوری خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد می توانند آن را خراب کنند و دوباره بسازند، بلکه می توانند مسجدی را که خراب نشده - برای احتیاج مردم به نماز - خراب کنند

و بزرگتر بسازند.

مسأله ۹۲۱ - تمیز کردن مسجد و روشن کردن چراغ در آن مستحب است، و کسی

که می خواهد مسجد برود مستحب است خود را خوشبو کند، و لباس پاکیزه و قیمتی بپوشد، و ته کفش خود را واریسی کند که نجاستی به آن نباشد، و موقع داخل شدن به مسجد اول پای راست، و موقع بیرون آمدن اول پای چپ را بگذارد، و همچنین مستحب است از همه زودتر به مسجد آید و از همه دیرتر بیرون رود.

مسأله ۹۲۲ - وقتی انسان وارد مسجد می شود مستحب است دو رکعت نماز به قصد تحیت و احترام مسجد بخواند، و اگر نماز واجب یا مستحب دیگری هم بخواند کافیهست.

مسأله ۹۲۳ - خوابیدن در مسجد اگر انسان ناچار نباشد، و صحبت کردن راجع به کارهای دنیا، و مشغول صنعت شدن، و خواندن شعری که نصیحت و مانند آن نباشد مکروه است، و نیز مکروه است آب دهان و بینی و اخلاط سینه را در مسجد بیندازد، و گمشده ای را طلب کند، و صدای خود را بلند کند، ولی بلند کردن صدا برای اذان مانعی ندارد، بلکه مستحب است.

مسأله ۹۲۴ - راه دادن بچه و دیوانه به مسجد مکروه است، و کسی که پیاز و سیر

و

مانند اینها خورده که بوی دهانش مردم را اذیت می کند، مکروه است به مسجد برود.

اذان و اقامه

مسأله ۹۲۵ - برای مرد و زن مستحب است پیش از نمازهای واجب یومیه اذان و اقامه بگویند، و برای نمازهای دیگر واجب یا مستحب مشروع نیست، ولی پیش از نماز عید فطر و قربان، در صورتی که به جماعت خوانده شود مستحب است سه مرتبه ندا داده شود " الصلاة " و در غیر این دو مانند نماز آیات - در صورت جماعت - رجاء گفته شود.

مسأله ۹۲۶ - مستحب است بچه ای که به دنیا می آید، در گوش راست او اذان و در

گوش چپش اقامه بگویند، و بهتر آن است که روز اول ولادت باشد.

مسأله ۹۲۷ - اذان هیجده جمله است:

" الله اکبر " چهار مرتبه " اشهد ان لا إله الا الله، اشهد ان محمدا رسول الله، حي على الصلاة، حي على الفلاح، حي على خیر العمل، الله اکبر، لا إله الا الله " هر يك دو مرتبه.

و اقامه هفده جمله است:

یعنی دو مرتبه " الله اکبر " از اول اذان، و يك مرتبه " لا إله الا الله " از آخر آن کم می شود، و بعد از گفتن " حي على خیر العمل " باید دو مرتبه " قد قامت الصلاة " اضافه نمود.

مسأله ۹۲۸ - اشهد ان علیا ولی الله " جزء اذان و اقامه نیست، ولی چون ولایت آن حضرت مکمل دین است، شهادت به آن در هر حال و از جمله بعد از " اشهد ان محمدا رسول الله " از افضل قربات است.

ترجمه اذان و اقامه

" الله اکبر " یعنی الله بزرگتر از آن است که وصف شود " اشهد ان لا إله الا الله " یعنی شهادت می دهم که نیست خدایی - معبودی - به غیر از الله " اشهد ان محمدا رسول الله " یعنی شهادت می دهم که حضرت محمد بن عبد الله (صلی الله علیه وآله و سلم) فرستاده ء

خداست "حي على الصلاة" یعنی بشتاب برای نماز "حي على الفلاح" یعنی بشتاب برای رستگاری "حي على خير العمل" یعنی بشتاب برای بهترین کارها "قد قامت الصلاة" یعنی به تحقیق که نماز بر پا شد (لا إله الا الله) یعنی نیست معبودی مگر الله.

مسأله ۹۲۹ - بین جمله های اذان و اقامه باید خیلی فاصله نشود، و اگر بین آنها بیشتر از معمول فاصله بیندازد باید دوباره آن را از سر بگیرد.

مسأله ۹۳۰ - اگر در اذان و اقامه صدا در گلو بیندازد، چنانچه غنا شود - یعنی به طور آواز خوانی که در مجلس لهو معمول است اذان و اقامه را بگوید - حرام است،

و اگر غنا نشود مکروه است.

مسأله ۹۳۱ - در دو نماز اذان مشروع نیست:

(اول) نماز عصر روز عرفه - که روز نهم ذی حجه است - در عرفات.

(دوم) نماز عشاء شب عید قربان برای کسی که در مشعر الحرام باشد، و در این دو نماز در صورتی اذان مشروع نیست که با نماز قبلی هیچ فاصله نشود، یا بین آنها کمی فاصله شود که عرفا بگویند دو نماز را با هم خوانده است.

مسأله ۹۳۲ - اگر برای نماز جماعتی اذان و اقامه گفته باشند، کسی که با آن جماعت نماز می خواند، نباید برای نماز خود اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۳۳ - اگر برای خواندن نماز جماعت به مسجد رود و ببیند جماعت تمام شده، تا وقتی که صفها به هم نخورده و جمعیت متفرق نشده با شرایطی که در مسأله بعد می آید، نمی تواند برای نماز خود اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۳۴ - در جایی که عده ای مشغول نماز جماعتند، یا نماز آنها تازه تمام شده و صفها به هم نخورده است، اگر انسان بخواهد فرادی یا با جماعت دیگری که

بر پا می شود نماز بخواند، با شش شرط اذان و اقامه از او ساقط می شود. (و این سقوط به نحو عزیمت است یعنی نباید اذان و اقامه بگوید.)

(اول) آن که نماز جماعت در مسجد باشد، پس اگر در مسجد نباشد اذان و اقامه ساقط نیست.

(دوم) آن که برای آن نماز، اذان و اقامه گفته باشند.

(سوم) آن که نماز جماعت باطل نباشد.

(چهارم) آن که نماز او و نماز جماعت در يك مكان باشد، پس اگر مثلا نماز جماعت داخل مسجد باشد و او بخواند بر بام مسجد نماز بخواند، اذان و اقامه ساقط نیست.

(پنجم) آن که نماز او و نماز جماعت هر دو ادا باشند.

(ششم) آن که وقت نماز او و نماز جماعت مشترك باشد، مثلا هر دو نماز ظهر یا هر دو نماز عصر بخوانند، یا نماز جماعت نماز ظهر باشد و او نماز عصر بخواند، یا او نماز ظهر بخواند و نماز جماعت نماز عصر باشد.

مسأله ۹۳۵ - اگر در شرط سوم از شرطهایی که در مسألهء پیش ذکر شد شك کند،

یعنی شك کند که نماز جماعت صحیح بوده یا نه، اذان و اقامه از او ساقط است، ولی اگر در به هم خوردن صفها یا تحقق بقیهء شرایط شك کند، چنانچه حالت سابقه

معلوم باشد، باید بر طبق حالت سابقه عمل کند، مثلا اگر در اثر تاریکی شب، شك کند که آیا صفوف متفرق شده یا نه، بنا بگذارد بر این که متفرق نشده و اذان و اقامه

را نگوید، و اگر شك کند که آیا برای آن جماعت اذان و اقامه گفته شده یا نه، بنا بگذارد بر این که گفته نشده، و اذان و اقامه را استحبابا بگوید، و در صورتی که حالت سابقه معلوم نیست اذان و اقامه را رجاء بگوید.

مسأله ۹۳۶ - کسی که اذان دیگری را می شنود مستحب است هر قسمتی را که می شنود بگوید، و اما نسبت به اقامه، از "حي على الصلاة" تا "قد قامت الصلاة" را

رجاء بگوید، و مستحب است بقیه را به قصد ذکر بگوید.

مسأله ۹۳۷ - کسی که اذان و اقامهء دیگری را شنیده باشد - چه با او گفته باشد یا نه - در صورتی که بین آن اذان و اقامه و نمازی که می خواهد بخواند زیاد فاصله نشده باشد، می تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

مسأله ۹۳۸ - اگر مرد اذان زن را بشنود، اذان از او ساقط نمی شود، چه شنیدن با قصد لذت باشد و چه بدون قصد لذت.

مسأله ۹۳۹ - اذان و اقامه نماز جماعت را باید مرد بگوید، ولی در نماز جماعت زنان اگر زن اذان و اقامه بگوید کافیست.

مسأله ۹۴۰ - اقامه باید بعد از اذان گفته شود، و اگر قبل از اذان گفته شود صحیح نیست، و نیز در اقامه معتبر است که در حال ایستادن و طهارت از حدث (با وضو یا غسل یا تیمم) باشد.

مسأله ۹۴۱ - اگر جمله های اذان و اقامه را بدون ترتیب بگوید، مثلاً " حی علی الفلاح " را پیش از " حی علی الصلاة " بگوید، باید از جایی که ترتیب به هم خورده دوباره بگوید.

مسأله ۹۴۲ - باید بین اذان و اقامه فاصله ندهد، و اگر بین آنها به قدری فاصله دهد که اذانی را که گفته اذان این اقامه حساب نشود، مستحب است دوباره اذان و اقامه را بگوید، و نیز اگر بین اذان و اقامه و بین نماز به قدری فاصله دهد که اذان و اقامه آن نماز حساب نشود، مستحب است دوباره برای آن نماز اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۴۳ - اذان و اقامه باید به عربی صحیح گفته شود، پس اگر به عربی غلط بگوید، یا به جای حرفی دیگر بگوید، یا مثلاً ترجمه آنها را به فارسی بگوید، صحیح نیست.

مسأله ۹۴۴ - اذان و اقامه باید بعد از داخل شدن وقت نماز گفته شود، و اگر عمداً یا از روی فراموشی پیش از وقت بگوید باطل است.

مسأله ۹۴۵ - اگر پیش از گفتن اقامه شك کند که اذان گفته یا نه، باید اذان را بگوید، ولی اگر مشغول اقامه شود و شك کند که اذان گفته یا نه، گفتن اذان لازم نیست.

مسأله ۹۴۶ - اگر در بین اذان یا اقامه پیش از آن که قسمتی را بگوید شك کند که قسمت پیش از آن را گفته یا نه، باید قسمتی را که در گفتن آن شك کرده بگوید، ولی اگر در حال گفتن قسمتی از اذان یا اقامه شك کند که آنچه پیش از آن است گفته یا نه، گفتن آن لازم نیست.

مسأله ۹۴۷ - مستحب است انسان در موقع اذان گفتن رو به قبله بایستد - و این

استحباب در تشهد اذان مؤکد است - و با وضو یا غسل باشد، و دو انگشت را در دو گوش بگذارد، و صدا را بلند نماید و بکشد، و بین جمله های اذان کمی فاصله دهد، و بین آنها حرف نزند.

مسأله ۹۴۸ - مستحب است بدن انسان در موقع گفتن اقامه آرام باشد، و آن را از اذان آهسته تر بگوید، و جمله های آن را به هم نچسباند، ولی به اندازه ای که بین جمله های اذان فاصله می دهد، بین جمله های اقامه فاصله ندهد.

مسأله ۹۴۹ - مستحب است بین اذان و اقامه فاصله بیندازد به نشستن، یا دو رکعت نماز، یا تکلم، یا تسبیح، ولی حرف زدن بین اذان و اقامه نماز صبح مکروه است.

مسأله ۹۵۰ - مستحب است کسی را که برای گفتن اذان اعلامی معین می کنند، عادل و وقت شناس و صدایش بلند باشد، و اذان را در جای بلند بگوید.

واجبات نماز

واجبات نماز یازده چیز است: (اول) نیت، (دوم) قیام یعنی ایستادن، (سوم) تکبیرة الاحرام یعنی گفتن الله اکبر در اول نماز، (چهارم) رکوع، (پنجم) سجود، (ششم) قرائت، (هفتم) ذکر، (هشتم) تشهد، (نهم) سلام، (دهم) ترتیب، (یازدهم) موالات یعنی پی در پی بودن اجزای نماز.

مسأله ۹۵۱ - بعضی از واجبات نماز رکن است، یعنی اگر انسان آنها را به جا نیاورد، عمدا باشد یا اشتباها، نماز باطل می شود، و بعضی دیگر رکن نیست، یعنی اگر اشتباها کم گردد نماز باطل نمی شود.

و رکن نماز پنج چیز است: (اول) نیت، (دوم) تکبیرة الاحرام، (سوم) قیام متصل به رکوع، یعنی ایستادن پیش از رکوع، (چهارم) رکوع، (پنجم) دو سجده از يك رکعت.

و اما نسبت به زیادی در صورتی که عمدی باشد مطلقا نماز باطل می شود - و بطلان نماز به زیادی عمدی تکبیرة الاحرام از جاهل قاصر محل اشکال است - و در صورتی که از روی اشتباه باشد، اگر زیادی در رکوع یا در دو سجده از يك

رکعت باشد، نماز باطل است و اگر نه باطل نیست.

نیت

مسأله ۹۵۲ - انسان باید نماز را به قصد قربت - چنان که در وضو گذشت و با اخلاص به جا آورد، و لازم نیست نیت را از قلب خود بگذراند، یا بر زبان جاری کند، مثل آن که بگوید: (چهار رکعت نماز ظهر می خوانم برای انجام فرمان خداوند)

بلکه در نماز احتیاط جایز نیست به زبان بگوید.

مسأله ۹۵۳ - اگر در نماز ظهر یا در نماز عصر نیت کند که چهار رکعت نماز می خوانم و معین نکند ظهر است یا عصر - نه تفصیلاً و نه اجمالاً - نماز او باطل است، و مقصود از نیت اجمالی این است که مثلاً نسبت به نماز ظهر قصد کند که آنچه اول بر من واجب شده به جا می آورم.

و نیز کسی که مثلاً قضای نماز ظهر بر او واجب است، اگر در وقت نماز ظهر بخواند آن نماز قضا یا نماز ظهر را بخواند، باید نمازی را که می خواند در نیت - اگر چه اجمالاً - معین کند، مثلاً نسبت به قضای نماز ظهر، نیت کند آنچه را که اول

به ذمه من آمده به جا می آورم.

مسأله ۹۵۴ - انسان باید از اول تا آخر نماز به نیت خود باقی باشد، پس اگر در بین نماز به طوری غافل شود که اگر پرسند چه می کنی؟ نداند چه بگوید، نمازش باطل است.

مسأله ۹۵۵ - انسان باید فقط برای خداوند عالم نماز بخواند، پس کسی که ریا کند، یعنی برای نشان دادن به مردم نماز بخواند، نمازش باطل است، خواه فقط برای مردم باشد یا خدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد.

مسأله ۹۵۶ - اگر قسمتی از نماز را هم برای غیر خدا به جا آورد نمازش باطل است، بلکه اگر نماز را برای خدا به جا آورد ولی برای نشان دادن به مردم در جای مخصوصی مثل مسجد، یا در وقت مخصوصی مثل اول وقت، یا به طرز مخصوصی مثلاً با جماعت نماز بخواند، نمازش باطل است، و بنابر احتیاط

واجب اگر مستحباتی را که ظرف آنها نماز است - مثل قنوت - برای غیر خدا به جا آورد، نمازش باطل است.

تکبيرة الاحرام

مسأله ۹۵۷ - گفتن " الله اکبر " در اول هر نماز واجب و رکن است، و باید

حروف

" الله " و حروف " اکبر " و دو کلمهء " الله اکبر " را پشت سر هم بگوید، و نیز

باید این

دو کلمه به عربی صحیح گفته شود، و اگر به عربی غلط بگوید، یا ترجمهء آن را بگوید، باطل است.

مسأله ۹۵۸ - احتیاط واجب آن است که تکبيرة الاحرام نماز را به چیزی که پیش از آن می خواند، مثلاً به اقامه یا به دعایی که پیش از تکبیر می خواند، نچسباند.

مسأله ۹۵۹ - احتیاط مستحب آن است که " الله اکبر " را به چیزی که بعد از آن می خواند، مثلاً به " بسم الله الرحمن الرحيم " نچسباند، و اگر خواست وصل کند، باید

" راء " " اکبر " را پیش - یعنی ضمه - بدهد.

مسأله ۹۶۰ - موقع گفتن تکبيرة الاحرام باید بدن آرام باشد، و اگر عمداً در حالی که بدنش حرکت دارد تکبيرة الاحرام را بگوید، باطل است.

مسأله ۹۶۱ - تکبیر و حمد و سوره و ذکر و دعا را باید طوری بخواند که خودش بشنود، و اگر به واسطهء سنگینی یا کری گوش یا سر و صدای زیاد نمی شنود، باید طوری بگوید که اگر مانعی نباشد بشنود.

مسأله ۹۶۲ - کسی که لال است، یا زبان او مرضی دارد که نمی تواند " الله اکبر " را

درست بگوید، باید به هر طوری که می تواند بگوید، و اگر هیچ نمی تواند بگوید، باید در قلب خود بگذراند و برای تکبیر زبانش را حرکت دهد، و به انگشت هم به آن اشاره کند.

مسأله ۹۶۳ - مستحب است قبل از تکبيرة الاحرام بگوید: " یا محسن قد اتاك

المسيء

وقد امرت المحسن ان يتجاوز عن المسيء، انت المحسن وانا المسيء فبحق محمد

وال محمد

صل على محمد وال محمد و تجاوز عن قبيح ما تعلم مني " یعنی ای خدایی که

احسان کننده ای، بندهء بدکردار به درگاه تو آمده و تو امر کرده ای به نیکوکار که از بدکردار بگذرد، تو نیکوکاری و من بدکردار، پس به حق محمد و آل محمد رحمت خود را بر محمد و آل محمد بفرست، و از زشتیهایی که می دانی از من سر زده بگذر.

مسأله ۹۶۴ - مستحب است موقع گفتن تکبیر اول نماز و تکبیرهای بین نماز دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرد.

مسأله ۹۶۵ - اگر شك کند که تکبیرة الاحرام را گفته یا نه، چنانچه مشغول خواندن

چیزی از قرائت شده، به شك خود اعتنا نکند، و اگر مشغول نشده باید تکبیر را بگوید.

مسأله ۹۶۶ - اگر بعد از گفتن تکبیرة الاحرام شك کند که آن را صحیح گفته یا نه، به شك خود اعتنا نکند، چه مشغول خواندن چیزی شده باشد یا نه، و احتیاط مستحب آن است که نماز را تمام کند و بعد اعاده نماید.

قیام (ایستادن)

مسأله ۹۶۷ - قیام در موقع گفتن تکبیرة الاحرام، و قیام پیش از رکوع که آن را قیام متصل به رکوع می گویند رکن است، ولی قیام در غیر این دو مانند قیام موقع خواندن

حمد و سوره، و قیام بعد از رکوع رکن نیست، و اگر کسی آن را از روی فراموشی ترك کند، نمازش صحیح است.

مسأله ۹۶۸ - واجب است پیش از گفتن تکبیرة الاحرام و بعد از آن مقداری بایستد تا یقین کند که تکبیر را در حال ایستادن گفته است.

مسأله ۹۶۹ - اگر رکوع را فراموش کند و بعد از حمد و سوره بنشیند و یادش بیاید که رکوع نکرده، باید بایستد و به رکوع رود، و اگر بدون این که بایستد به حال خمیدگی به رکوع برگردد، چون قیام متصل به رکوع را به جا نیاورده، نماز او باطل است.

مسأله ۹۷۰ - موقعی که برای تکبیرة الاحرام یا قرائت ایستاده است، باید بدن را

حرکت ندهد و به طرفی خم نشود، و بنابر احتیاط واجب در حال اختیار به جایی تکیه نکند، ولی اگر از روی ناچاری باشد، یا در حال خم شدن برای رکوع پاها را حرکت دهد، اشکال ندارد.

مسأله ۹۷۱ - اگر در قیام واجب برای تکبیرة الاحرام و قرائت از روی فراموشی بدن را حرکت دهد، یا به طرفی خم شود، یا به جایی تکیه کند، اشکال ندارد.

مسأله ۹۷۲ - احتیاط واجب آن است که در موقع ایستادن، هر دو پا روی زمین باشد، ولی لازم نیست سنگینی بدن روی هر دو پا باشد، و اگر روی يك پا هم باشد اشکال ندارد.

مسأله ۹۷۳ - کسی که می تواند درست بایستد، اگر پاها را خیلی گشاد بگذارد که ایستادن بر آن صدق نکند، نمازش باطل است، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر به صورت ایستادن معمولی نباشد.

مسأله ۹۷۴ - موقعی که انسان در نماز مشغول خواندن چیزی از اذکار واجب است، باید بدنش آرام باشد، و موقعی که می خواهد کمی جلو یا عقب رود، یا کمی

بدن را به طرف راست یا چپ حرکت دهد، باید چیزی نگوید.

مسأله ۹۷۵ - اگر در حال حرکت بدن ذکر مستحبی بگوید ذکر و نماز هر دو صحیح است، ولی اذکار مستحبیه نماز را اگر به قصد آنچه در نماز وارد شده بگوید،

بنابر احتیاط باید بدن آرام باشد، اگر چه با آرام نبودن بدن نماز صحیح است، ولی (بحول الله وقوته اقوم واقعد) را باید در حال برخاستن بگوید.

مسأله ۹۷۶ - حرکت دادن دست و انگشتان در موقع قرائت و ذکرهای واجب اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که آنها را هم حرکت ندهد.

مسأله ۹۷۷ - اگر موقع خواندن حمد و سوره یا خواندن تسبیحات اربعه بی اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود، بنابر احتیاط مستحب بعد از آرام گرفتن بدن، آنچه را در حال حرکت خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۹۷۸ - کسی که در بین نماز از ایستادن عاجز شود و عجزش تا آخر وقت باقی نباشد، باید نماز را در حال قدرت ایستاده بخواند، و در صورتی که عجزش

تا آخر وقت باقی باشد، باید بقیه نماز را نشسته بخواند، و همچنین اگر از نشستن هم عاجز شود، باید خوابیده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید قرائت و اذکار واجبه را نخواند، و حکم اذکار مستحبه در این مسأله و مسائل بعد در مسأله ۹۷۵ "

گذشت.

مسأله ۹۷۹ - تا انسان می تواند ایستاده نماز بخواند، نباید بنشیند، مثلاً کسی که موقع ایستادن بدنش حرکت می کند، یا مجبور است به چیزی تکیه دهد، یا بدنش را کج کند، یا خم شود، یا پاها را بیشتر از معمول گشاد بگذارد به گونه ای که در این سه

صورت ایستادن صدق کند، باید به هر طور که می تواند ایستاده نماز بخواند، ولی اگر به هیچ قسم نتواند بایستد، باید راست بنشیند و نشسته نماز بخواند.

مسأله ۹۸۰ - تا انسان می تواند بنشیند، نباید خوابیده نماز بخواند، و اگر نتواند راست بنشیند، باید هر طور که می تواند بنشیند، و اگر به هیچ قسم نمی تواند بنشیند، باید به طوری که در احکام قبله گذشت، به پهلو راست بخوابد، و اگر نمی تواند، به پهلو چپ بخوابد، و اگر آن هم ممکن نیست به پشت بخوابد به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

مسأله ۹۸۱ - کسی که نشسته نماز می خواند، اگر بعد از خواندن حمد و سوره یا تسبیحات بتواند بایستد و رکوع را ایستاده به جا آورد، باید بایستد و از حال ایستاده به رکوع رود، و اگر نتواند باید رکوع را هم نشسته به جا آورد.

مسأله ۹۸۲ - کسی که خوابیده نماز می خواند، اگر در بین نماز بتواند بنشیند، باید مقداری را که می تواند، نشسته بخواند، و نیز اگر می تواند بایستد، باید مقداری را که

می تواند ایستاده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته، باید قرائت و اذکار واجبه را نخواند.

مسأله ۹۸۳ - کسی که نشسته نماز می خواند، اگر در بین نماز بتواند بایستد، باید مقداری را که می تواند، ایستاده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته، باید قرائت و اذکار واجبه نماز را نخواند.

مسأله ۹۸۴ - کسی که می تواند بایستد، اگر بترسد که به واسطه ایستادن مریض شود، یا ضرری به او برسد، می تواند نشسته نماز بخواند، و اگر از نشستن هم بترسد، می تواند خوابیده نماز بخواند.

مسأله ۹۸۵ - اگر انسان احتمال بدهد که تا آخر وقت می تواند ایستاده نماز بخواند، بهتر است نماز را تأخیر بیندازد، پس اگر نتوانست بایستد، در آخر وقت مطابق وظیفه اش نماز را به جا آورد، و همچنین کسی که در اول وقت به پهلو یا خوابیده می تواند نماز بخواند بهتر است نماز را تأخیر بیندازد، و در آخر وقت مطابق وظیفه رفتار نماید، و در صورتی که اول وقت نماز را خوانده و آخر وقت برایش قدرت بر ایستادن یا نشستن پیدا شد، باید نماز را دوباره به صورتی که قدرت پیدا کرده به جا آورد.

مسأله ۹۸۶ - مستحب است در حال ایستادن فقرات پشت و گردن را راست نگهدارد، و شانه ها را پایین بیندازد، و دستها را روی رانها بگذارد، و انگشتها را به هم بچسباند، و جای سجده را نگاه کند، و سنگینی بدن را به طور مساوی روی دو پا

بیندازد، و با خضوع و خشوع باشد، و پاها را پس و پیش نگذارد، و اگر مرد است پاها را از سه انگشت باز تا يك و جب فاصله دهد، و اگر زن است پاها را به هم بچسباند.

قرائت

مسأله ۹۸۷ - در رکعت اول و دوم نمازهای واجب یومیه، انسان باید اول حمد و بعد از آن يك سوره ء تمام بخواند، و در نماز سوره ء والضحی والم نشرح، و همچنین

سوره ء فیل ولأیلاف، يك سوره حساب می شود.

مسأله ۹۸۸ - اگر وقت نماز تنگ باشد، یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند، مثلاً بترسد که اگر سوره را بخواند دزد یا درنده یا چیز دیگری به او صدمه بزند، نباید

سوره را بخواند، و از مریض و کسی که در حاجتی عجله دارد سوره ساقط است، و اگر خواند نباید به قصد جزئیت نماز بخواند، بلکه می تواند به

قصد قرائت قرآن بخواند.

مسئله ۹۸۹ - اگر عمدا سوره را پیش از حمد به قصد جزئیت بخواند نمازش باطل است، و اگر اشتباها بخواند و در بین آن یادش بیاید، باید سوره را رها کند و بعد از خواندن حمد، سوره را از اول بخواند.

مسئله ۹۹۰ - اگر حمد و سوره یا یکی از آنها را فراموش کند و بعد از رسیدن به رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

مسئله ۹۹۱ - اگر پیش از آن که برای رکوع خم شود بفهمد که حمد و سوره را نخوانده، باید بخواند، و اگر بفهمد سوره را نخوانده، باید فقط سوره را بخواند،

ولی

اگر بفهمد حمد تنها را نخوانده، باید اول حمد و بعد از آن دوباره سوره را بخواند،

و

نیز اگر خم شود و پیش از آن که به رکوع برسد بفهمد حمد و سوره، یا سوره و تنها، یا

حمد تنها را نخوانده، باید بایستد و به همین دستور عمل نماید.

مسئله ۹۹۲ - اگر در نماز واجب یکی از چهار سوره ای را که آیه سجده دارد و در

مسئله " ۳۶۱ " گذشت، عمدا بخواند، واجب است بعد از قرائت آیه سجده سجده

تلاوت را به جا آورد، و در این صورت بنابر احتیاط واجب نماز را تمام کند و اعاده نماید، و همچنین است اگر معصیت کرد و به جا نیاورد.

مسئله ۹۹۳ - اگر اشتباها مشغول خواندن سوره ای شود که سجده واجب دارد، چنانچه پیش از رسیدن به آیه سجده بفهمد، باید آن سوره را رها کند و سوره دیگر

بخواند، و اگر بعد از خواندن آیه سجده بفهمد، احتیاطا به سجده اشاره نموده و سوره را تمام کند، و سوره دیگر هم به قصد قربت مطلقه - یعنی اگر وظیفه اش سوره دیگر است این همان باشد و اگر نه به عنوان قرائت قرآن باشد - بخواند،

و

بعد از نماز باید سجده آن را به جا آورد.

مسئله ۹۹۴ - اگر در نماز آیه سجده را گوش دهد، نمازش صحیح است، و به قصد

سجده و تلاوت اشاره کند، و بنابر احتیاط مستحب بعد از نماز به نحو متعارف هم سجده آن را به جا آورد.

مسئله ۹۹۵ - در نماز مستحبی خواندن سوره لازم نیست، اگر چه آن نماز به



(۳۷۸)

واسطه نذر کردن و مانند آن واجب شده باشد، ولی در بعضی از نمازهای مستحبی،

مثل نماز وحشت که سوره ء مخصوصی دارد، اگر بخواهد به دستور آن نماز رفتار کرده باشد، باید همان سوره را بخواند.

مسأله ۹۹۶ - در نماز جمعه و در نماز ظهر روز جمعه، مستحب است در رکعت اول بعد از حمد سوره ء جمعه، و در رکعت دوم بعد از حمد سوره ء منافقون را بخواند، و اگر مشغول یکی از اینها شود، بنابر احتیاط مستحب نمی تواند آن را رها کند و سوره ء دیگر بخواند.

مسأله ۹۹۷ - اگر بعد از حمد مشغول خواندن سوره ء (قل هو الله احد) یا سوره ء

(قل)

یا أیها الکافرون) شود، نمی تواند آن را رها کند و سوره ء دیگر بخواند، ولی در نماز

جمعه و نماز ظهر روز جمعه، اگر از روی فراموشی به جای سوره ء جمعه و منافقون،

یکی از آن دو سوره را بخواند، می تواند آن را رها کند و سوره ء جمعه و منافقون را

بخواند، و احتیاط مستحب این است که بعد از تجاوز نصف رها ننماید.

مسأله ۹۹۸ - اگر در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه عمدا سوره ء (قل هو الله احد) یا سوره ء (قل یا أیها الکافرون) را بخواند، اگر چه به نصف آن نرسیده باشد، بنابر

احتیاط واجب نمی تواند آن را رها کند و سوره ء جمعه و منافقون را بخواند.

مسأله ۹۹۹ - اگر در نماز غیر سوره ء (قل هو الله احد) و (قل یا أیها الکافرون) سوره ء

دیگری بخواند تا از نصف تجاوز نکرده می تواند رها کند و سوره ء دیگر بخواند، و

بنابر احتیاط واجب بعد از تجاوز از نصف تا دو ثلث رها نکند، و پس از اینکه به دو ثلث رسید رها کردن آن و عدول به سوره ء دیگر جایز نیست.

مسأله ۱۰۰۰ - اگر مقداری از سوره را فراموش کند، یا از روی ناچاری - مثلا به واسطه تنگی وقت، یا جهت دیگر - نشود آن را تمام نماید، می تواند آن سوره را رها

کند و سوره ء دیگر بخواند اگر چه از دو ثلث گذشته باشد، یا سوره ای را که

می خوانده (قل هو الله احد) یا (قل یا أیها الکافرون) باشد.

مسأله ۱۰۰۱ - بر مرد واجب است حمد و سوره ء نماز صبح و مغرب و عشاء را



(۳۷۹)

بلند بخواند، و بر مرد و زن واجب است حمد و سوره ء نماز ظهر و عصر را آهسته بخواند.

مسأله ۱۰۰۲ - مرد باید در نماز صبح و مغرب و عشاء مواظب باشد که تمام کلمات

حمد و سوره حتی حرف آخر آنها را بلند بخواند.

مسأله ۱۰۰۳ - زن می تواند حمد و سوره ء نماز صبح و مغرب و عشاء را بلند یا آهسته بخواند، و اگر نامحرم صدایش را بشنود - بنابر احتیاط واجب - آهسته بخواند، ولی در صورتی که شنواندن بر زن حرام باشد - مثل این که قرائت را با خضوع در قول و صدای ظریف بخواند و نامحرم بشنود - جایز نیست بلند بخواند، و اگر خواند نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۰۴ - اگر در جایی که باید نماز را بلند بخواند عمدا آهسته بخواند، یا در جایی که باید آهسته بخواند عمدا بلند بخواند، نمازش باطل است، ولی اگر از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد صحیح است، و اگر در بین خواندن حمد و سوره هم بفهمد اشتباه کرده، لازم نیست مقداری را که خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۰۵ - اگر کسی در خواندن حمد و سوره بیشتر از معمول صدایش را بلند کند - مثل این که آنها را با فریاد بخواند - نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۰۶ - انسان باید نماز را یاد بگیرد که صحیح به جا آورد، و کسی که به هیچ

وجه نمی تواند صحیح آن را یاد بگیرد، باید به هر طور که می تواند بخواند، و احتیاط مستحب آن است که آنچه را که امام از مأموم تحمل می کند، اگر نتواند یاد بگیرد، نماز را به جماعت به جا آورد.

مسأله ۱۰۰۷ - کسی که حمد و سوره و چیزهای دیگر نماز را به خوبی نمی داند

و می تواند یاد بگیرد، چنانچه وقت نماز وسعت دارد باید یاد بگیرد، و اگر وقت تنگ است، در صورتی که ممکن باشد باید نمازش را به جماعت بخواند.

مسأله ۱۰۰۸ - مزد گرفتن برای یاد دادن مستحبات نماز جایز است و احتیاط مستحب مؤکد آن است که برای یاد دادن واجبات نماز مزد نگیرد.

مسأله ۱۰۰۹ - اگر یکی از کلمات حمد یا سوره را نداند و مقصر باشد، یا عمدا آن

را نگوید، یا به جای حرفی دیگر بگوید، مثلا به جای (ض)، (ظ) بگوید، یا جایی که باید بدون زیر وزبر خوانده شود، زیر وزبر بدهد، یا تشدید را نگوید، نماز او باطل است.

مسأله ۱۰۱۰ - اگر انسان کلمه ای را صحیح بداند، و در نماز همان طور بخواند، و

بعد بفهمد غلط خوانده، در صورتی که در اعتقاد به صحت قاصر بوده، نمازش صحیح است، و احتیاط مستحب آن است که دوباره نماز را بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید، و در صورتی که مقصر بوده باید دوباره بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۰۱۱ - اگر نداند مثلا کلمه ای به (س) است یا به (ص) باید یاد بگیرد، و چنانچه دو جور یا بیشتر بخواند، در صورتی که قصد جزئیت داشته باشد به آنچه که صحیح است و به غیر آن هم عرفا ذکر غلط یا قرآن غلط گفته شود - مثل آن که در (اهدنا الصراط المستقیم) مستقیم را يك مرتبه با (س) و يك مرتبه با (ص) بخواند - نمازش صحیح است، و در صورتی که کلام آدمی گفته شود، نمازش باطل است، و همچنین است اگر مثلا زیر وزبر کلمه ای را نداند، ولی اگر در آخر کلمه ای باشد که

وقف بر آن جایز است و همیشه وقف کند یا وصل به سکون نماید، یاد گرفتن حرکت آخر آن کلمه واجب نیست، و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۱۲ - اگر در کلمه ای و او باشد و حرف قبل از واو در آن کلمه پیش داشته

باشد، و حرف بعد از واو در آن کلمه همزه باشد، مثل کلمهء (سوء) و همچنین اگر در

کلمه ای الف باشد و حرف قبل از الف در آن کلمه زیر داشته باشد و حرف بعد از الف در آن کلمه همزه باشد، مثل (جاء) و نیز اگر در کلمه ای یاء باشد و حرف پیش از

یاء در آن کلمه زیر داشته باشد و حرف بعد از یاء در آن کلمه همزه باشد مثل (جی) بنا بر احتیاط مستحب این سه حرف را با مد - یعنی با کشیدن - بخواند.

و اگر بعد از این حروف - واو و الف و یاء - به جای همزه حرفی باشد که ساکن است - یعنی زیر وزبر و پیش ندارد - باید این سه حرف را مد بدهد، مثلا در (ولا الضالین) که بعد از الف حرف لام ساکن است، باید الف آن را با مد

بخواند، و چنانچه به دستوری که در این صورت بیان شد رفتار نکند، نمازش باطل است.

مسئله ۱۰۱۳ - احتیاط واجب آن است که در نماز وقف به حرکت ننماید، و معنای

وقف به حرکت آن است که زیر یا زبر یا پیش آخر کلمه ای را بگوید و بین آن کلمه و

کلمهء بعدش فاصله دهد، مثلاً بگوید: (الرحمن الرحیم) و میم (الرحیم) را زیر بدهد و

بعد قدری فاصله دهد و بگوید: (مالک یوم الدین).

و احتیاط مستحب آن است که وصل به سکون ننماید، و معنای وصل به سکون آن است که زیر یا زبر یا پیش آخر کلمه ای را نگوید، و آن کلمه را به کلمهء بعد بچسباند، مثل آن که بگوید: (الرحمن الرحیم) و میم (الرحیم) را زیر ندهد، و بدون فاصله (مالک یوم الدین) را بگوید.

مسئله ۱۰۱۴ - در رکعت سوم و چهارم نماز می تواند فقط يك حمد بخواند، یا يك

مرتبه تسبیحات اربعه بگوید، یعنی يك مرتبه بگوید: (سبحان الله والحمد لله ولا إله الا الله والله اکبر) و بهتر آن است که سه مرتبه بگوید، و می تواند در يك رکعت حمد و در رکعت دیگر تسبیحات بگوید، و بهتر است در هر دو رکعت تسبیحات بخواند.

مسئله ۱۰۱۵ - در تنگی وقت باید تسبیحات اربعه را يك مرتبه بگوید.

مسئله ۱۰۱۶ - بر مرد و زن واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز حمد یا تسبیحات را آهسته بخوانند.

مسئله ۱۰۱۷ - اگر در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند، بنابر احتیاط واجب باید (بسم الله) آن را هم آهسته بخواند.

مسئله ۱۰۱۸ - کسی که نمی تواند تسبیحات را یاد بگیرد یا درست بخواند ولی می

تواند حمد را درست بخواند، باید در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند.

مسئله ۱۰۱۹ - اگر در دو رکعت اول نماز به خیال این که دو رکعت آخر است تسبیحات بگوید، چنانچه پیش از رکوع بفهمد باید حمد و سوره را بخواند، و اگر در

رکوع یا بعد از آن بفهمد، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۰ - اگر در دو رکعت آخر نماز به خیال این که در دو رکعت اول است حمد بخواند، یا در دو رکعت اول نماز با این که گمان می کرده در دو رکعت آخر است حمد بخواند - چه پیش از رکوع بفهمد و چه بعد از آن - نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۱ - اگر در رکعت سوم یا چهارم می خواست حمد بخواند تسبیحات به زبانش آمد، یا می خواست تسبیحات بخواند حمد به زبانش آمد، باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند، ولی اگر عادتش خواندن چیزی بوده که به زبانش آمده، می تواند همان را تمام کند و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۲ - کسی که عادت دارد در رکعت سوم و چهارم تسبیحات بخواند، اگر

بدون قصد - حتی قصد انجام آنچه که بر او واجب است - مشغول خواندن حمد شود، باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۲۳ - در رکعت سوم و چهارم مستحب است بعد از تسبیحات استغفار کند، مثلاً بگوید: (استغفر الله ربی واتوب الیه) یا بگوید: " اللهم اغفر لی ".

و اگر نماز گزار پیش از خم شدن برای رکوع - اگر چه مشغول گفتن استغفار یا بعد از فراغ از آن باشد - شك کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۲۴ - اگر در رکوع رکعت سوم یا چهارم شك کند که حمد یا تسبیحات را

خوانده یا نه، باید به شك خود اعتنا نکند، و اگر پیش از رسیدن به حد رکوع شك کند، لازم است برگردد و حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۲۵ - هرگاه بعد از فراغ از آیه ای شك کند که آیه یا کلمه ای از آن را درست

گفته یا نه، به شك خود اعتنا نکند، چه داخل در غیر آن شده یا نشده باشد، و اگر قبل از فراغ از آیه شك کند که کلمه ای از آیه را درست گفته یا نه، باید به شك خود

اعتنا کند و دوباره آن کلمه و ما بعد آن را به طور صحیح بگوید، اگر چه به تکرار ما

قبل آن کلمه باشد، و در هر دو صورت تکرار آن آیه یا کلمه و ما بعد آن برای احراز

صحت اشکال ندارد تا به حد وسواس نرسد، که در این

صورت دوباره گفتن حرام است، ولی مبطل نماز نیست، هر چند احتیاط مستحب این است که نمازش را دوباره بخواند.

مسئله ۱۰۲۶ - مستحب است در رکعت اول پیش از خواندن حمد بگوید: (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) و در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر (بسم الله) را بلند بگوید، و حمد و سوره را شمرده بخواند، و در آخر هر آیه وقف کند، یعنی آن را به آیه بعد نچسباند، و در حال خواندن حمد و سوره به معنای آیه توجه داشته باشد، و اگر نماز را به جماعت می خواند بعد از تمام شدن حمد امام، و اگر فردی می خواند

بعد از آن که حمد خودش تمام شد بگوید: (الحمد لله رب العالمین) و بعد از خواندن

سوره ء (قل هو الله احد) يك يا دو یا سه مرتبه (كذلك الله ربی) یا سه مرتبه (كذلك الله

ربنا) بگوید، و بعد از خواندن سوره کمی صبر کند، بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید یا قنوت را بخواند.

مسئله ۱۰۲۷ - مستحب است در تمام نمازها در رکعت اول، سوره ء (انا انزلناه) و در رکعت دوم سوره ء (قل هو الله احد) را بخواند.

مسئله ۱۰۲۸ - مکروه است انسان در تمام نمازهای يك شبانه روز، سوره ء (قل هو الله احد) را نخواند.

مسئله ۱۰۲۹ - خواندن سوره ء (قل هو الله احد) به يك نفس مکروه است.
مسئله ۱۰۳۰ - سوره ای را که در رکعت اول خوانده مکروه است در رکعت دوم بخواند، ولی اگر سوره ء (قل هو الله احد) را در هر دو رکعت بخواند مکروه نیست.

رکوع
مسئله ۱۰۳۱ - در هر رکعت بعد از قرائت باید به اندازه ای خم شود که سر انگشتها

به زانو برسد، و این عمل را رکوع می گویند، و احوط آن است که بتواند دست را به زانو بگذارد.

مسئله ۱۰۳۲ - اگر به اندازه ء رکوع خم شود ولی سر انگشتها را به زانو نگذارد، اشکال ندارد.

(۳۸۴)

مسأله ۱۰۳۳ - هرگاه رکوع را به طور غیر معمول به جا آورد، مثلاً به چپ یا راست

خم شود، اگر چه دستهای او به زانو برسد صحیح نیست.

مسأله ۱۰۳۴ - خم شدن باید به قصد رکوع باشد، پس اگر به قصد کار دیگر - مثلاً

برای کشتن جانوری - خم شود، نمی تواند آن را رکوع حساب کند، بلکه باید بایستد

و دوباره برای رکوع خم شود، و به واسطه این عمل رکن زیاد نشده و نماز باطل نمی شود.

مسأله ۱۰۳۵ - کسی که دست یا زانوی او با دست و زانوی دیگران فرق دارد، مثلاً

دستش خیلی بلند است که اگر کمی خم شود به زانو می رسد، یا زانوی او پایین تر از

مردم دیگر است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانو برسد، باید به اندازه ۷ متعارف خم شود.

مسأله ۱۰۳۶ - کسی که نشسته رکوع می کند، باید به قدری خم شود که صورتش

مقابل زانوها برسد، و احوط آن است که به قدری خم شود که اگر ایستاده رکوع می کرد به همان مقدار خم می شد.

مسأله ۱۰۳۷ - در حال اختیار واجب است در رکوع سه مرتبه (سبحان الله) یا یک مرتبه (سبحان ربی العظیم و بحمده) یا هر ذکری که به این مقدار باشد بگوید، و احتیاط

مستحب آن است که تسبیح را به صورتی که بیان شد بر ذکر دیگر مقدم بدارد، و در

تنگی وقت و در حال ناچاری گفتن يك (سبحان الله) کافیست.

مسأله ۱۰۳۸ - ذکر رکوع باید دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود، و مستحب است آن را سه یا پنج یا هفت مرتبه بلکه بیشتر بگویند.

مسأله ۱۰۳۹ - در رکوع باید به مقدار ذکر واجب بدن آرام باشد، و در ذکر مستحب

هم اگر آن را به قصد ذکری که برای رکوع دستور داده اند بگوید، بنابر احتیاط واجب

آرام بودن بدن لازم است، و اگر به قصد مطلق ذکر بگوید لازم نیست.

مسأله ۱۰۴۰ - اگر موقعی که ذکر واجب رکوع را می گوید بی اختیار به قدری

حرکت
کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود، باید بعد از آرام گرفتن بدن دوباره ذکر
را
بگوید، ولی اگر کمی حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج

نشود، یا انگشتان را حرکت دهد ضرری ندارد.
مسئله ۱۰۴۱ - اگر پیش از آن که به مقدار رکوع خم شود و بدن آرام گیرد عمداً ذکر

رکوع را بگوید، نمازش باطل است، مگر این که جاهل قاصر باشد، که نمازش از جهت این زیاده باطل نمی شود.

مسئله ۱۰۴۲ - اگر پیش از تمام شدن ذکر واجب عمداً سر از رکوع بر دارد، نمازش

باطل است، مگر این که جاهل قاصر باشد، که از این جهت نمازش باطل نمی شود، و اگر سهواً سر بر دارد، چنانچه پیش از آن که از حال رکوع خارج شود یادش بیاید که

ذکر رکوع را تمام نکرده، باید در حال آرامی بدن ذکر را بگوید، و اگر بعد از آن که از

حال رکوع خارج شد یادش بیاید، نمازش صحیح است.

مسئله ۱۰۴۳ - در موارد ضرورت جایز است به يك (سبحان الله) در ذکر رکوع اکتفا

کند، و احتیاط مستحب آن است که دو (سبحان الله) دیگر را در حال برخاستن بگوید.

مسئله ۱۰۴۴ - اگر به واسطه مرض و مانند آن در رکوع آرام نگیرد، نمازش صحیح

است، ولی باید پیش از آن که از حال رکوع خارج شود، ذکر واجب را بگوید.

مسئله ۱۰۴۵ - هرگاه نتواند به اندازه رکوع شرعی - که در مسئله ۱۰۳۱ " گذشت -

خم شود باید به چیزی تکیه دهد و رکوع شرعی را به جا آورد، و اگر موقعی هم که

تکیه داده نتواند رکوع شرعی را به جا آورد، در صورتی که متمکن از رکوع عرفی است، بنابر احتیاط واجب باید رکوع عرفی را به جا آورد، و به سر هم در حال قیام اشاره به رکوع بنماید، و اگر نتواند به اندازه رکوع عرفی هم خم شود، یا هیچ نتواند

خم شود، بنابر احتیاط واجب موقع رکوع بنشیند و نشسته رکوع کند، و نماز دیگری

هم بخواند و برای رکوع آن در حال ایستادن با سر اشاره نماید.

مسئله ۱۰۴۶ - کسی که وظیفه اش این است که برای رکوع با سر اشاره کند، اگر نتواند با سر اشاره کند باید به نیت رکوع چشمها را، هم بگذارد، و ذکر آن را

بگویند،
و به نیت برخاستن از رکوع چشمها را باز کند، و اگر از این هم عاجز است باید در
قلب خود نیت رکوع کند و ذکر آن را بگوید.

مسأله ۱۰۴۷ - کسی که نمی تواند ایستاده یا نشسته رکوع کند حتی به مقدار عرفی

آن، و فقط می تواند در حالی که نشسته است کمی خم شود، باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره نماید، و در صورتی که خم شدنش در حال نشستن

به حدی باشد که رکوع عرفی برای نشسته صدق کند، احتیاط واجب این است که نماز دیگری هم بخواند، و موقع رکوع آن بنشیند و به همان اندازه خم شود.

مسأله ۱۰۴۸ - اگر بعد از رسیدن به حد رکوع سر بردارد و دو مرتبه به اندازه رکوع

خم شود، نمازش باطل است، و اگر بعد از آن که به اندازه رکوع خم شد به قدری

خم شود که از اندازه رکوع بگذرد و دوباره به رکوع برگردد، در صورتی که به همان

حالت خمیدگی برگردد تا به حد رکوع برسد، نمازش باطل نیست.

مسأله ۱۰۴۹ - بعد از تمام شدن ذکر رکوع باید راست بایستد، و بعد از آن که بدن

آرام گرفت به سجده رود، و اگر عمدا پیش از ایستادن یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۰ - اگر رکوع را فراموش کند، و پیش از آن که به سجده برسد یادش بیاید، باید بایستد بعد به رکوع رود، و چنانچه به حالت خمیدگی به رکوع برگردد،

نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۱ - اگر بعد از آن که پیشانی به زمین رسید یادش بیاید که رکوع نکرده،

باید برگردد و رکوع را بعد از ایستادن به جا آورد و نمازش صحیح است، و بنا بر احتیاط واجب دو سجده سهو برای زیادی سجده به جا آورد، و احتیاط مستحب آن است که دوباره نماز را اعاده نماید، و اگر در سجده دوم یادش بیاید نمازش باطل

است.

مسأله ۱۰۵۲ - مستحب است پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده تکبیر بگوید، و در رکوع زانوها را به عقب دهد، و پشت را صاف نگهدارد، و

گردن را

بکشد و مساوی پشت نگهدارد، و بین دو قدم را نگاه کند، و پیش از ذکر یا بعد از

آن

صلوات بفرستد، و بعد از آن که از رکوع برخاست و راست ایستاد،

(۳۸۷)

در حال آرامی بدن بگوید: (سمع الله لمن حمده).
مسئله ۱۰۵۳ - مستحب است در رکوع زنها دست را از زانو بالاتر بگذارند، و زانوها را به عقب ندهند.

سجود

مسئله ۱۰۵۴ - نمازگزار باید در هر رکعت از نمازهای واجب و مستحب، بعد از رکوع دو سجده کند، یعنی پیشانی را به قصد خضوع به زمین بگذارد، و در سجده

۴

نماز واجب است که کف دو دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها را بر زمین بگذارد.

مسئله ۱۰۵۵ - دو سجده روی هم يك رکن است، و اگر کسی در نماز واجب عمدا

یا از روی فراموشی در يك رکعت هر دو را ترك کند، یا دو سجده ۴ دیگر به آنها اضافه

نماید، نمازش باطل است.

مسئله ۱۰۵۶ - اگر عمدا يك سجده کم یا زیاد کند، نمازش باطل می شود، و اگر سهوا يك سجده کم یا زیاد کند حکم آن خواهد آمد.

مسئله ۱۰۵۷ - اگر پیشانی را عمدا یا سهوا به زمین نگذارد، سجده نکرده است اگر

چه جاهای دیگر به زمین برسد، ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد و سهوا جاهای دیگر را به زمین نرساند، یا سهوا ذکر نگوید، سجده صحیح است.

مسئله ۱۰۵۸ - در حال اختیار واجب است در سجده سه مرتبه (سبحان الله) یا يك مرتبه (سبحان ربي الاعلى وبحمده) یا هر ذکری که به این مقدار باشد بگوید، و احتیاط

مستحب آن است که تسبیح را بر مطلق ذکر مقدم بدارد، و باید این کلمات دنبال هم

و به عربی صحیح گفته شود، و مستحب است (سبحان ربي الاعلى وبحمده) را سه یا

پنج یا هفت مرتبه یا بیشتر بگوید.

مسئله ۱۰۵۹ - در سجود باید به مقدار ذکر واجب بدن آرام باشد، و همچنین - بنا بر

احتیاط واجب - در موقع گفتن ذکر مستحب، در صورتی که آن را به قصد ذکر در سجده بگوید.



(۳۸۸)

مسأله ۱۰۶۰ - اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسد و بدن آرام بگیرد، عمدا ذکر

سجده را بگوید، یا پیش از تمام شدن ذکر عمدا سر از سجده بر دارد، نماز باطل است، مگر این که جاهل قاصر باشد، که در این صورت در هر دو فرض، نماز صحیح است.

مسأله ۱۰۶۱ - اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسد سهوا ذکر سجده را بگوید و

پیش از آن که سر از سجده بردارد بفهمد اشتباه کرده است، باید دوباره در حال آرام بودن بدن ذکر را بگوید.

مسأله ۱۰۶۲ - اگر بعد از آن که سر از سجده برداشت بفهمد پیش از آن که ذکر سجده تمام شود سر بر داشته، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۶۳ - اگر موقعی که ذکر سجده را می گوید، یکی از هفت عضو را عمدا از

زمین بر دارد، در صورتی که جاهل قاصر نباشد نماز باطل می شود، ولی موقعی که مشغول گفتن ذکر نیست، اگر غیر پیشانی جاهای دیگر را از زمین بردارد و دوباره بگذارد، اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۶۴ - اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده سهوا پیشانی را از زمین بر دارد، نمی تواند دوباره به زمین بگذارد، و باید آن را يك سجده حساب کند، ولی اگر جاهای دیگر را سهوا از زمین بر دارد، باید دو مرتبه به زمین بگذارد و ذکر را بگوید.

مسأله ۱۰۶۵ - بعد از تمام شدن ذکر سجده اول باید بنشیند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود.

مسأله ۱۰۶۶ - جای پیشانی نماز گزار باید از جای سر انگشتان پای او بلندتر یا پست تر از چهار انگشت بسته نباشد، و بنابر احتیاط واجب از جای زانویهای او هم بلندتر یا پست تر از این مقدار نباشد.

مسأله ۱۰۶۷ - در زمین سرایش که شیب آن درست معلوم نیست، اگر جای پیشانی از جای سر انگشتهای پای او و زانویهایش بیش از چهار انگشت بسته بلندتر یا پست تر باشد، بنابر احتیاط نماز او باطل است.

مسأله ۱۰۶۸ - اگر پیشانی را اشتباها بر چیزی بگذارد که از جای انگشتهای پای او

بلندتر از چهار انگشت بسته است، چنانچه بلندی آن به قدری است که نمی گویند در حال سجده است، باید سر را بردارد و بر چیزی که بلند نیست یا بلندیش به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بگذارد، و اگر بلندی آن به قدری است که

می گویند در حال سجده است، باید پیشانی را از روی آن بر روی چیزی که بلندیش

به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بکشد، و اگر کشیدن پیشانی ممکن نیست، بنابر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۶۹ - باید بین پیشانی و آنچه بر آن سجده می کند، چیزی فاصله نباشد، پس اگر مهر به قدری چرك باشد که پیشانی به خود مهر نرسد، سجده باطل است، ولی اگر مثلا رنگ مهر تغییر کرده باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۷۰ - در سجده باید دو کف دست را به زمین بگذارد، و در حال ناچاری باید پشت دست را بر زمین بگذارد، و اگر پشت دست هم ممکن نباشد - بنابر احتیاط واجب - مچ دست را به زمین بگذارد، و چنانچه آن را هم نتواند، تا آرنج هر

جا را که می تواند به زمین بگذارد، و اگر آن هم ممکن نیست بازو را بگذارد.

مسأله ۱۰۷۱ - در سجده باید دو انگشت بزرگ پاها را به زمین بگذارد، هر چند احتیاط مستحب این است که سر دو انگشت بزرگ را به زمین بگذارد، و اگر انگشتهای دیگر پا، یا روی پا را به زمین بگذارد، یا به واسطه بلند بودن ناخن، شست به زمین نرسد نماز باطل است، و کسی که به واسطه ندانستن مسأله نمازهای

خود را این طور خوانده، اگر مقصر است باید دوباره بخواند، و اگر قاصر است نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۷۲ - کسی که مقداری از شست پایش بریده، باید بقیه آن را به زمین بگذارد، و اگر چیزی از آن نمانده یا اگر مانده خیلی کوتاه است، احتیاط واجب آن است که بقیه انگشتان را به زمین بگذارد، و اگر هیچ انگشت ندارد، باید هر مقدار که

از پا باقی مانده به زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۷۳ - اگر به طور غیر معمول سجده کند، مثلا سینه و شکم را به زمین

(۳۹۰)

بجسباند، یا پاها را دراز کند، اگر چه هفت عضوی که بیان شد به زمین برسد، بنابر احتیاط واجب نماز را دوباره بخواند.

مسئله ۱۰۷۴ - مهر یا چیز دیگری که بر آن سجده می کند باید پاك باشد، ولی اگر مثلاً مهر را روی فرش نجس بگذارد، یا يك طرف مهر نجس باشد و پیشانی را به طرف پاك آن بگذارد، اشکال ندارد.

مسئله ۱۰۷۵ - اگر در پیشانی دمل و مانند آن باشد، چنانچه ممکن است باید با جای سالم پیشانی سجده کند، و اگر ممکن نیست باید آنچه را که سجده بر آن صحیح است گود کند و دمل را در گودال و جای سالم را به مقداری که برای سجده

کافی باشد بر آن بگذارد، و احتیاط مستحب آن است که آن گودال در زمین باشد. مسئله ۱۰۷۶ - اگر دمل یا زخم تمام پیشانی را فرا گرفته باشد، بنابر احتیاط واجب به یکی از دو طرف پیشانی و چانه - اگر چه به تکرار نماز باشد - سجده کند، و اگر

ممکن نیست فقط به چانه، و اگر به چانه هم ممکن نیست باید برای سجده اشاره کند.

مسئله ۱۰۷۷ - کسی که نمی تواند پیشانی را به زمین برساند باید به قدری که می تواند خم شود، و مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن صحیح است روی چیز بلندی گذاشته و طوری پیشانی را بر آن بگذارد که بگویند سجده کرده است، ولی باید کف دستها و زانوها و انگشتان پا را به طور معمول به زمین بگذارد.

مسئله ۱۰۷۸ - اگر چیز بلندی نباشد که مهر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح

است روی آن بگذارد، لازم است که مهر یا چیز دیگر را با دست بلند کرده و بر آن سجده نماید، و در صورتی که خودش نتواند، دیگری بلند کند و او بر آن سجده نماید.

مسئله ۱۰۷۹ - کسی که هیچ نمی تواند سجده نماید، باید برای سجده با سر اشاره کند، و اگر نتواند باید با چشمها اشاره نماید، و اگر با چشمها هم نمی تواند اشاره

کند، باید در قلب نیت سجده کند و ذکر آن را بگوید.
مسئله ۱۰۸۰ - اگر پیشانی بی اختیار از جای سجده بلند شود، چنانچه ممکن باشد باید نگذارد دوباره به جای سجده برسد، و این يك سجده حساب می شود، چه ذکر سجده را گفته باشد یا نه، و اگر نتواند سر را نگه دارد و بی اختیار دوباره به جای

سجده برسد، روی هم يك سجده حساب شدن محل اشکال است، اگر چه يك سجده یقیناً آورده شده، پس اگر ذکر نگفته باشد، بنابر احتیاط واجب به قصد آنچه به او امر دارد - اعم از واجب و مستحب - ذکر بگوید.
مسئله ۱۰۸۱ - جایی که انسان باید تقیه کند، می تواند بر فرش و مانند آن سجده نماید، و لازم نیست برای نماز به جای دیگر برود، ولی اگر بتواند بر حصیر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح می باشد طوری سجده کند که به زحمت نیفتد، نباید

بر فرش و مانند آن سجده نماید.

مسئله ۱۰۸۲ - اگر روی تشك پر یا چیز دیگری که استقرار بر آن حاصل نمی شود سجده کند باطل است.

مسئله ۱۰۸۳ - اگر انسان ناچار شود که در زمین گل نماز بخواند، چنانچه آلوده شدن بدن و لباس برای او حرجی نیست، باید سجده و تشهد را به طور معمول به جا آورد، و اگر حرجی باشد در حالی که ایستاده برای سجده با سر اشاره کند و تشهد را ایستاده بخواند، و نمازش صحیح است.

مسئله ۱۰۸۴ - در رکعت اول و رکعت سومی که تشهد ندارد - مثل رکعت سوم نماز

ظهر و عصر و عشاء - بنابر احتیاط مستحب بعد از سجده ء دوم قدری بی حرکت بنشیند و بعد برخیزد.

چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است

مسئله ۱۰۸۵ - سجده باید بر زمین و چیزهای غیر خوراکی و پوشاکی که از زمین می روید - مانند چوب و برگ درخت - باشد و سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی، مانند گندم و جو و پنبه، و چیزهایی که زمین و رویدنی از زمین بر آنها

صدق نمی کند، مانند طلا و نقره و قیر و زفت و امثال اینها صحیح نیست، و همچنین است بنا بر احتیاط واجب سجده بر سنگهای گرانبها مانند زمرد و فیروزه. مسأله ۱۰۸۶ - سجده بر برگ مو تا وقتی که معمولا خوردنی است جایز نیست. مسأله ۱۰۸۷ - سجده بر چیزهایی که از زمین می روید و خوراك حیوان است، مثل علف و گاه صحیح است.

مسأله ۱۰۸۸ - سجده بر گلهایی که خوراکی نیستند صحیح است، و اما دواهای خوراکی که از زمین می روید چنانچه خود آنها خوردنی باشد سجده بر آنها صحیح نیست، و بنا بر احتیاط مستحب بر دواهایی که معجوشانند یا دم می کنند و از آب آنها استفاده می کنند، سجده نکند.

مسأله ۱۰۸۹ - سجده بر گیاهی که خوردن آن در بعضی از جاها معمول است و در

جاهای دیگر معمول نیست، و نیز سجده بر میوه ء نارس صحیح نیست. مسأله ۱۰۹۰ - سجده بر سنگ آهك و سنگ گچ صحیح است، و احتیاط مستحب آن است که در حال اختیار به گچ و آهك پخته و آجر و کوزه ء گلی و مانند اینها سجده نکند.

مسأله ۱۰۹۱ - اگر کاغذ را از چیزی که سجده بر آن صحیح است - مثلا از گاه -

ساخته باشند، می شود بر آن سجده کرد، ولی سجده بر کاغذی که از پنبه و مانند آن

ساخته شده باشد محل اشکال است.

مسأله ۱۰۹۲ - برای سجده بهتر از هر چیز تربت حضرت سید الشهداء (علیه السلام)

می باشد، بعد از آن خاک، بعد از خاک سنگ و بعد از سنگ گیاه است.

مسأله ۱۰۹۳ - اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است ندارد، یا اگر دارد به واسطهء سرما یا گرمای زیاد و مانند اینها نمی تواند بر آن سجده کند، باید به لباسش سجده کند به شرط آن که از حریر و ابریشم نباشد، و احوط این است که لباسی که از پنبه و کتان است بر غیر آن مانند لباسی که از پشم و کرک است مقدم بدارد.

و اگر لباس میسر نشد - بنا بر احتیاط واجب - بر فیروزه و عقیق و امثال اینها و بر کاغذی که از پنبه ساخته اند سجده کند، و اگر آن هم فراهم نشد، بر کاغذی که از ابریشم و حریر ساخته اند سجده کند، و اگر آن هم میسر نشد، بر هر چیز دیگری که

در حال اختیار سجده بر آن جایز نیست سجده نماید، ولی احتیاط مستحب آن است که تا سجده بر پشت دست ممکن است، بر غیر آن از چیزهایی که سجده بر آنها جایز نیست سجده نکند، و اگر پشت دست هم میسر نشد، تا پنبه و کتان و قیر و

زفت فراهم می شود، بر چیز دیگر سجده نکند.

مسئله ۱۰۹۴ - سجده بر گل و خاک سستی که پیشانی روی آن آرام نمی گیرد باطل است.

مسئله ۱۰۹۵ - اگر در سجده اول مهر به پیشانی بچسبد، باید برای سجده دوم مهر را بردارد.

مسئله ۱۰۹۶ - اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می کند گم شود، و چیزی که

سجده بر آن صحیح است نداشته باشد، چنانچه وقت وسعت دارد باید نماز را بشکند، و اگر وقت تنگ است باید به ترتیبی که در مسئله " ۱۰۹۳ " گذشت، عمل نماید.

مسئله ۱۰۹۷ - هرگاه در حال سجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر

آن باطل است، چنانچه وقت نماز وسعت دارد و ممکن است بر چیزی که سجده بر آن صحیح است سجده نماید پیشانی را از روی آن برداشته و بر چیزی که سجده بر آن صحیح است سجده نماید، و بنا بر احتیاط واجب دو سجدهء سهو به جا آورد، و اگر ممکن نیست نماز را از سر گیرد، و چنانچه وقت تنگ است به ترتیبی که در مسئلهء " ۱۰۹۳ " گذشت عمل نماید.

مسئله ۱۰۹۸ - اگر بعد از سجده بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته که سجده بر

آن باطل است، باید بر چیزی که سجده بر آن صحیح است سجده نماید، و بنا بر احتیاط واجب دو سجدهء سهو به جا آورد، و اگر این کار در دو سجده از یک رکعت

اتفاق افتاد نمازش باطل است.

(۳۹۴)

مسأله ۱۰۹۹ - سجده کردن برای غیر خداوند متعال حرام می باشد، و بعضی از مردم که مقابل قبر امامان (علیهم السلام) پیشانی را بر زمین می گذارند، اگر برای شکر خداوند

متعال باشد اشکال ندارد، و اگر نه حرام است.

مستحبات و مکروهات سجده

مسأله ۱۱۰۰ - در سجده چند چیز مستحب است:

۱ - کسی که ایستاده نماز می خواند بعد از آن که سر از رکوع برداشت و کاملاً ایستاد، و کسی که نشسته نماز می خواند بعد از آن که کاملاً نشست، برای رفتن به سجده تکبیر بگوید.

۲ - موقعی که می خواهد به سجده برود، مرد اول دستها را، و زن اول زانوها را به زمین بگذارد.

۳ - بینی را به مهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد

۴ - در حال سجده انگشتان دست را به هم بچسباند و برابر گوش بگذارد به طوری که سر آنها رو به قبله باشد.

۵ - در سجده دعا کند و از خدا حاجت بخواهد، و این دعا را بخواند:

" یا خیر المسؤلین و یا خیر المعطین ارزقني وارزق عیالی من فضلك الواسع فانك ذو الفضل العظیم "

(یعنی ای بهترین کسی که از او سؤال می کنند، و ای بهترین عطا کنندگان، از فضل فراگیر خودت به من و عیال من روزی بده، پس به درستی که تو دارای فضل بزرگی)

۶ - بعد از سجده بر ران چپ بنشیند، و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد.

۷ - بعد از هر سجده وقتی نشست و بدنش آرام گرفت تکبیر بگوید.

۸ - بعد از سجده اول بدنش که آرام گرفت " استغفر الله ربي واتوب اليه " بگوید.

۹ - سجده را طول بدهد، و در موقع نشستن دستها را روی رانها بگذارد.

۱۰ - برای رفتن به سجده ء دوم، در حال آرامی بدن " الله اکبر " بگوید.

۱۱ - در سجده ها صلوات بفرستد.

۱۲ - در موقع بلند شدن، دستها را بعد از زانوها از زمین بردارد.

۱۳ - مردها آرنجها و شکم را به زمین نچسبانند، و بازوها را از پهلو جدا نگاه دارند، و زنها آرنجها و شکم را بر زمین بگذارند، و اعضای بدن را به یکدیگر بچسبانند.

و مستحبات دیگر سجده در کتابهای مفصل ذکر شده است.

مسأله ۱۱۰۱ - قرآن خواندن در سجده مکروه است، و نیز مکروه است برای بر طرف کردن گرد و غبار، جای سجده را فوت کند، و اگر در اثر فوت کردن حرفی از

دهان عمدا بیرون آید، حکم آن در مبطلات نماز (ششم) ذکر شده است. و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصل ذکر شده است.

سجده ء واجب قرآن

مسأله ۱۱۰۲ - در هر يك از چهار سوره ء (والنجم) (واقراً) (الم تنزیل) (حم سجده - فصلت -) يك آیهء سجده است که اگر انسان بخواند یا گوش دهد، بعد از تمام شدن

آن آیه باید فوراً سجده کند، و اگر فراموش کرد هر وقت یادش آمد باید سجده نماید، مگر در حال نماز باشد، که در این صورت باید به دستوری که در مسألهء " ۹۹۲

و ۹۹۳ و ۹۹۴ " گذشت عمل کند، و اما اگر بدون اختیار آیهء سجده را بشنود، احتیاط

مستحب این است که سجده کند.

مسأله ۱۱۰۳ - اگر انسان موقعی که آیهء سجده را گوش می دهد خودش نیز بخواند

باید دو سجده کند.

مسأله ۱۱۰۴ - در غیر نماز، اگر در حال سجده آیهء سجده را بخواند یا گوش دهد،

باید سر از سجده بردارد و دوباره سجده کند.

مسأله ۱۱۰۵ - اگر انسان از بیچئه غیر ممیز که خوب و بد را نمی فهمد، یا از کسی که

(۳۹۶)

قصه خواندن قرآن ندارد، یا مثلا از گرامافون یا نوار ضبط صوت آیهء سجده را استماع کند، سجده واجب نیست، ولی اگر شخصی در ایستگاه رادیو آیهء سجده را به قصد این که از قرآن است بخواند و انسان به وسیلهء رادیو گوش دهد، سجده واجب است.

مسأله ۱۱۰۶ - در سجدهء واجب قرآن باید جای انسان غصبی نباشد، و بنابر احتیاط

واجب جای پیشانی او از جای سر انگشتانش بیش از چهار انگشت بسته بلندتر نباشد، و لازم نیست با وضو یا غسل و رو به قبله باشد و عورت خود را بپوشاند و بدن و جای پیشانی او پاک باشد، و نیز چیزهایی که در لباس نمازگزار شرط می باشد در لباس او شرط نیست.

مسأله ۱۱۰۷ - در سجدهء واجب قرآن باید پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است گذاشته، و بنابر احتیاط واجب جاهای دیگر بدن را که در سجدهء نماز

ذکر شد بر زمین بگذارد.

مسأله ۱۱۰۸ - هرگاه در سجدهء واجب قرآن پیشانی را به قصد سجده بر زمین بگذارد، اگر چه ذکر نگوید کافیست، و گفتن ذکر مستحب است، و بهتر این است که

بگوید: " لا إله الا الله حقا حقا لا إله الا الله ایمانا و تصدیقا، لا إله الا الله عبودية ورقا،

سجدت لك يا رب تعبدا ورقا لا مستنكفا ولا مستكبيرا بل انا عبد ذليل ضعيف خائف مستجير "

تشهد

مسأله ۱۱۰۹ - در رکعت دوم تمام نمازهای واجب و مستحب، و رکعت سوم نماز

مغرب، و رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشاء باید انسان بعد از سجدهء دوم تشهد

بخواند، یعنی بگوید: " اشهد ان لا إله الا الله وحده لا شريك له، و اشهد ان محمدا عبده

ورسوله، اللهم صل على محمد وال محمد " و احتیاط واجب آن است که به غیر کیفیت

ذکر شده نگوید، و در نماز وتر هم تشهد لازم است، و در نمازهای واجب باید بعد از سجدهء دوم بنشیند، و در حال آرام بودن بدن تشهد را بخواند،

(३११)

ولی نشستن و آرام بودن بدن در نمازهای مستحب واجب نیست.
مسئله ۱۱۱۰ - کلمات تشهد باید به عربی صحیح و به طوری که معمول است پشت سر هم گفته شود.

مسئله ۱۱۱۱ - اگر تشهد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع یادش بیاید که تشهد را نخوانده، باید بنشیند و تشهد را بخواند و دوباره بایستد، و آنچه باید در آن رکعت خوانده شود بخواند و نماز را تمام کند.

و بنابر احتیاط مستحب بعد از نماز، برای ایستادن بی جا دو سجدهء سهو به جا آورد، و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را تمام کند و بعد از سلام نماز

- بنابر احتیاط مستحب - تشهد را قضا کند، و باید برای تشهد فراموش شده دو سجدهء سهو به جا آورد.

مسئله ۱۱۱۲ - مستحب است در حال تشهد بر ران چپ بنشیند، و روی پای راست

را به کف پای چپ بگذارد، و پیش از تشهد بگوید: " الحمد لله " یا بگوید: " بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر الاسماء لله " و نیز مستحب است دستها را بر رانها بگذارد، و انگشتها را به یکدیگر بچسباند، و به دامان خود نگاه کند، و بعد از صلوات در تشهد اول بگوید: " و تقبل شفاعته و ارفع درجته ".

مسئله ۱۱۱۳ - مستحب است زنها در وقت خواندن تشهد رانها را به هم بچسبانند. سلام نماز

مسئله ۱۱۱۴ - بعد از تشهد رکعت آخر نماز مستحب است در حالی که نشسته و بدن آرام است بگوید: " السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته " و بعد از آن باید

بگوید: " السلام علينا وعلی عباد الله الصالحین " یا بگوید: " السلام عليكم " و مستحب

است که به جملهء " السلام عليكم " جملهء " ورحمة الله وبركاته " را اضافه نماید، و در

صورتی که " السلام علينا وعلی عباد الله الصالحین " را اول بگوید مستحب است که بعد از آن " السلام عليكم ورحمة الله وبركاته " را هم بگوید.

مسأله ۱۱۱۵ - اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز به

هم نخورده و کاری هم که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند - مثل پشت به

قبله کردن - انجام نداده، باید سلام را بگوید و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۱۶ - اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند - مثل پشت به قبله کردن - انجام داده باشد،

نمازش باطل است، و اگر موقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم خورده است، ولی کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند انجام نداده است، بنابر احتیاط نمازش باطل است.

ترتیب

مسأله ۱۱۱۷ - اگر عمدا ترتیب نماز را به هم بزند، نماز باطل می شود، مثل آن که سوره را پیش از حمد بخواند، مگر این که به هم خوردن ترتیب در غیر دو رکن باشد

و آن شخص هم جاهل قاصر باشد، که در این صورت نماز صحیح است.

مسأله ۱۱۱۸ - اگر رکنی از نماز را فراموش کند و رکن بعد از آن را به جا آورد، مثلا

پیش از آن که رکوع کند دو سجده نماید، نماز باطل می شود.

مسأله ۱۱۱۹ - اگر رکنی را فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و رکن نیست

به جا آورد، مثلا پیش از آن که دو سجده کند تشهد بخواند، باید رکن را به جا آورد،

و آنچه را اشتباها پیش از آن خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۲۰ - اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و رکن بعد از آن را به جا

آورد، مثلا حمد را فراموش کند و مشغول رکوع شود، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۲۱ - اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و آن هم رکن نیست به جا آورد، مثلا حمد را فراموش کند و سوره را بخواند، باید آنچه را فراموش کرده به جا آورد، و بعد از آن، چیزی را که اشتباها جلوتر خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۲۲ - اگر سجده ۱ اول را به خیال این که سجده ۲ دوم است، یا سجده ۲ دوم را



(۳۹۹)

به خیال این که سجده ء اول است به جا آورد، نماز صحیح است، و سجده ء اول او

سجده ء اول، و سجده ء دوم او سجده ء دوم حساب می شود.

موالات

مسأله ۱۱۲۳ - انسان باید نماز را با موالات بخواند، یعنی کارهای نماز مانند

رکوع و

سجود و تشهد را پشت سر هم به جا آورد و بین آنها به اندازه ای فاصله نیندازد که صورت نماز به هم بخورد، و همچنین چیزهایی را که در نماز می خواند، به طوری که

معمول است پشت سر هم بخواند، و اگر به قدری بین آنها فاصله نیندازد که نگویند نماز می خواند، نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۲۴ - اگر در نماز عمدا بین حرفها یا کلمات به قدری فاصله نیندازد که صورت کلمه یا ترکیب کلمات به هم بخورد، نمازش باطل است، مگر این که جاهل قاصر باشد و آن فاصله به قدری باشد که صورت نماز از بین نرود و در تکبیرة الاحرام هم نباشد.

و اگر سهوا بین حرفها یا کلمات فاصله نیندازد، و فاصله به قدری نباشد که صورت نماز از بین برود و در تکبیرة الاحرام نباشد، چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آن حرفها یا کلمات را دوباره به طور معمول بخواند، و در صورتی که چیزی بعد از آن خوانده شده لازم است تکرار نماید، و اگر مشغول رکن بعد شده باشد نمازش صحیح است، و اگر رکنی بعد از آن نباشد مانند تشهد آخر، چنانچه قبل از سلام ملتفت بشود، باید آن قسمت و ما بعد آن را دوباره بخواند، و اگر بعد از

سلام ملتفت شود نمازش صحیح است.

و اما اگر بین حروف یا کلمات سلام، به قدری فاصله انداخت که موالات فوت شد وظیفه اش همان است که در فراموشی سلام در مسألهء " ۱۱۱۵ و ۱۱۱۶ " گذشت.

مسأله ۱۱۲۵ - طول دادن رکوع و سجود، و خواندن سوره های بزرگ موالات را به

هم نمی زند.

قنوت

مسأله ۱۱۲۶ - در تمام نمازهای واجب و مستحب، بعد از قرائت و قبل از رکوع رکعت دوم مستحب است قنوت بخواند، و در نماز شفع احوط آن است که به رجاء مطلوبیت بخواند، و در نماز وتر با آن که يك رکعت می باشد، خواندن قنوت پیش از رکوع مستحب است.

و نماز جمعه در هر رکعت يك قنوت دارد، و نماز آیات پنج قنوت، و نماز عید فطر و قربان در رکعت اول پنج قنوت، و در رکعت دوم چهار قنوت دارد، و احتیاط واجب آن است که قنوت ها در نماز عید فطر و قربان ترك نشود.

مسأله ۱۱۲۷ - مستحب است در قنوت دستها را مقابل صورت، و کف آنها را رو به آسمان و پهلوی هم نگهدارد، و غیر شست انگشتهای دیگر را به هم بچسباند، و به کف دستها نگاه کند.

مسأله ۱۱۲۸ - در قنوت هر چه بر زبان بیاید از دعا و مناجات و ذکر، اگر چه يك " سبحان الله " باشد کافیهست، و بهتر است بگوید: " لا إله الا الله الحليم الكريم، لا إله الا الله العلي العظيم، سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضين السبع و ما فيهن و ما بينهن و رب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين ".

مسأله ۱۱۲۹ - مستحب است انسان قنوت را بلند بخواند، ولی برای کسی که نماز را به جماعت می خواند، اگر امام جماعت صدای او را بشنود، بلند خواندن قنوت مکروه است.

مسأله ۱۱۳۰ - اگر عمدا قنوت نخواند قضا ندارد، و اگر فراموش کند و پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود یادش بیاید، مستحب است بایستد و بخواند، و اگر در رکوع یادش بیاید، مستحب است بعد از رکوع قضا کند، و اگر در سجده یادش بیاید، مستحب است بعد از سلام آن را قضا نماید.

ترجمهء نماز

قریب به این مضامین است:

۱ - ترجمهء سوره ء حمد

(بسم الله الرحمن الرحيم): " بسم الله " یعنی ابتدا می کنم به نام ذاتی که جامع جمیع کمالات، و از هر گونه نقص منزّه است و عقل در آن متحیر است. " الرحمن " رحمتش واسع و بی نهایت است، و در دنیا شامل مؤمن و کافر می شود.

" الرحيم " رحمتش ذاتی و ازلی و ابدی است و در آخرت مختص به مؤمنین است.

(الحمد لله رب العالمين) یعنی ثنا مخصوص الله است، که پرورش دهنده ء جهانیان است.

(الرحمن الرحيم) معنای آن گذشت.

(مالك يوم الدين) یعنی دارنده و حکمران روز جزا است.

(اياك نعبد و اياك نستعين) یعنی فقط تو را پرستش می کنم و فقط از تو کمک می خواهم.

(اهدنا الصراط المستقيم) یعنی راهنمایی کن ما را به راه راست.

(صراط الذين انعمت عليهم) یعنی راه کسانی که به آنان نعمت داده ای - که آنان

پیغمبران و جانشینان پیغمبران و شهدا و صدیقین و بندگان شایستهء خداوندند -

(غير المغضوب عليهم ولا الضالين) یعنی نه راه کسانی که بر آن ها غضب شده، و نه راه آن کسانی که گمراه اند.

۲ - ترجمهء سوره ء قل هو الله احد

(بسم الله الرحمن الرحيم) معنای آن گذشت.

(قل هو الله احد) یعنی بگو ای محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) که او خدایی است یگانه.

(الله الصمد) یعنی خدایی که از تمام موجودات بی نیاز و همه به او نیازمندند.

(لم یلد و لم یولد) یعنی فرزند ندارد و فرزند کسی نیست.

(و لم یکن له کفوا احد) یعنی هیچ کسی همتای او نیست.

۳ - ترجمهء ذکر رکوع و سجود و ذکرهایی که بعد از آنها مستحب است
" سبحان ربی العظیم وبحمده " یعنی پروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است، و من مشغول ستایش او هستم.

" سبحان ربی الاعلی و بحمده " یعنی پروردگار من از همهء موجودات بالاتر می باشد و از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است، و من مشغول ستایش او هستم.

" سمع الله لمن حمده " یعنی خدا بپذیرد ثنای کسی که او را ستایش می کند.

" استغفر الله ربی واتوب الیه " یعنی طلب آمرزش می کنم از خداوندی که پرورش دهندهء من است، و من به طرف او بازگشت می نمایم.

" بحول الله وقوته اقوم واقعد " یعنی به یاری الله و قوت او بر میخیزم و می نشینم.

۴ - ترجمهء قنوت

" لا إله الا الله الحلیم الکریم " یعنی نیست خدایی مگر الله که صاحب حلم و کرم است.

" لا إله الا الله العلی العظیم " یعنی نیست خدایی مگر الله که بلند مرتبه و بزرگ است.

" سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع " یعنی پاک و منزّه است الله که پروردگار هفت آسمان و پروردگار هفت زمین است.

" و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم " یعنی پروردگار هر چیزی است که

در آسمانها و زمینها و ما بین آنهاست، و پروردگار عرش بزرگ است.
"والحمد لله رب العالمین" یعنی حمد و ثنا مخصوص الله است که پرورش دهنده و تمام جهانیان است.

۵ - ترجمهء تسبیحات اربعه

"سبحان الله والحمد لله ولا إله الا الله والله اكبر" یعنی الله پاك و منزه است، و ثنا مخصوص اوست، و نیست خدایی - معبودی - مگر الله، و بزرگ تر است از این که وصف شود.

۶ - ترجمهء تشهد و سلام

"الحمد لله، اشهد ان لا إله الا الله وحده لا شريك له" یعنی ستایش مخصوص الله است، شهادت می دهم که نیست خدایی - معبودی - مگر الله که یگانه است و شريك ندارد.

"و اشهد ان محمدا عبده ورسوله" یعنی و شهادت می دهم که محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) بنده و او و فرستاده و اوست.

"اللهم صل على محمد وال محمد" یعنی خدایا رحمت بفرست بر محمد و آل محمد.

"و تقبل شفاعته و ارفع درجته" یعنی و قبول کن شفاعت پیغمبر را و درجه او را بلند کن.

"السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته" یعنی درود و سلام بر تو ای پیغمبر، و رحمت و برکات الله بر تو باد.

"السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين" یعنی درود و سلام الله بر ما نماز گزاران و تمام بندگان شایسته او.

"السلام عليكم ورحمة الله وبركاته" یعنی درود و سلام و رحمت و برکات الله بر شما باد. (و مقصود از کلمهء "شما" مراد واقعی از این کلمه باشد، هر چند به

حسب مستفاد از بعض روایات دو ملك راست و چپ و مؤمنین می باشد.)
تعقیب نماز

مسأله ۱۱۳۱ - مستحب است انسان بعد از نماز مقداری مشغول تعقیب، یعنی خواندن ذکر و دعا و قرآن شود، و بهتر است پیش از آن که از جای خود حرکت کند

و وضو و غسل و تیمم او باطل شود رو به قبله تعقیب را بخواند، و لازم نیست تعقیب به عربی باشد، ولی بهتر است چیزهایی را که در کتابهای دعا دستور داده اند بخواند، و از تعقیبهایی که خیلی به آن سفارش شده است تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام)

است که به این ترتیب گفته شود: سی و چهار مرتبه " الله اکبر " بعد از آن سی و سه

مرتبه " الحمد لله " بعد از آن سی و سه مرتبه " سبحان الله " .

مسأله ۱۱۳۲ - مستحب است بعد از نماز سجده ء شکر نماید، و همین قدر که پیشانی را به قصد شکر بر زمین بگذارد کافیهست، ولی بهتر است صد مرتبه، یا سه مرتبه، یا يك مرتبه " شکرا لله " یا " عفوا " بگوید، و نیز مستحب است هر وقت نعمتی به انسان می رسد یا بلایی از او دور می شود سجده ء شکر به جا آورد.
صلوات بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم)

مسأله ۱۱۳۳ - هر وقت انسان اسم مبارك حضرت رسول (صلی الله علیه وآله و سلم) را مانند محمد و

احمد، یا لقب و کنیه آن جناب را مثل مصطفی و ابو القاسم بگوید یا بشنود، اگر چه

در نماز باشد مستحب است صلوات بفرستد.

مسأله ۱۱۳۴ - موقع نوشتن اسم مبارك حضرت رسول (صلی الله علیه وآله و سلم) مستحب است

صلوات را هم بنویسند، و نیز بهتر است هر وقت آن حضرت را یاد می کنند صلوات بفرستند.

مبطلات نماز

مسأله ۱۱۳۵ - دوازده چیز نماز را باطل می کند، و آنها را مبطلات می گویند:

(اول) آن که در بین نماز یکی از شرطهای آن از بین برود، مثلاً در بین نماز بفهمد که ساترش غصبی است.

(دوم) آن که در بین نماز عمداً یا سهواً یا از روی ناچاری چیزی که وضو یا غسل را باطل می کند پیش آید، مثلاً بول از او بیرون آید، ولی کسی که نمی تواند از بیرون

آمدن بول و غائط خودداری کند، اگر در بین نماز بول یا غائط از او خارج شود، چنانچه به دستوری که در احکام وضو گذشت رفتار نماید، نمازش باطل نمی شود، و نیز اگر در بین نماز از زن مستحاضه خون خارج شود، در صورتی که به دستور استحاضه رفتار کرده باشد، نمازش صحیح است.

مسئله ۱۱۳۶ - کسی که بی اختیار خوابش برده، اگر نداند که در بین نماز خوابش برده یا بعد از آن، بنابر احتیاط واجب باید نمازش را دوباره بخواند.

مسئله ۱۱۳۷ - اگر بداند به اختیار خودش خوابیده، و شك کند که بعد از نماز بوده

یا در بین نماز یادش رفته که مشغول نماز است و خوابیده، نمازش صحیح است. مسئله ۱۱۳۸ - اگر در حال سجده از خواب بیدار شود و شك کند که در سجده آخر

نماز است یا در سجده شکر، باید آن نماز را دوباره بخواند.

(سوم) (از مبطلات نماز) آن است که دستها را به قصد این که جزء نماز باشد روی هم بگذارد، مگر این که جاهل قاصر باشد، و همچنین - بنابر احتیاط واجب - در

صورتی که به قصد عبودیت به جا آورد، مگر این که جاهل قاصر باشد.

مسئله ۱۱۳۹ - هرگاه از روی فراموشی یا ناچاری یا تقیه یا برای کار دیگر - مثل خاراندن دست و مانند آن - دستها را روی هم بگذارد، اشکال ندارد.

(چهارم) (از مبطلات نماز) آن است که بعد از خواندن حمد - در صورتی که قصد دعا نکند و یا به قصد این که جزء نماز باشد - آمین بگوید، بلکه گفتن آن بعد از

خواندن حمد به قصد دعا هم محل اشکال است، ولی اگر جاهل قاصر باشد و یا اشتباهاً و یا از روی تقیه بگوید، نمازش اشکال ندارد.

(پنجم) (از مبطلات نماز) آن است که عمداً پشت به قبله کند، یا به طرف راست یا چپ قبله برگردد، بلکه اگر عمداً به قدری برگردد که نگویند رو به قبله

است، اگر چه به طرف راست یا چپ نرسد، نمازش باطل است. و اما در صورت سهو اگر به طرف راست یا چپ نرسد نماز او صحیح است، و اگر برسد و متذکر شود، در صورتی که وقت - هر چند به مقدار يك رکعت - باقی مانده اعاده نماید، و اگر به این اندازه باقی نمانده یا بعد وقت متذکر شود قضا ندارد، ولی اگر پشت به قبله کرده باشد بنا بر احتیاط واجب قضا نماید.

مسأله ۱۱۴۰ - اگر عمدا سر را به قدری بگرداند که مواجه طرف راست یا چپ قبله

یا بیشتر باشد نمازش باطل است، ولی اگر سر را کمی بگرداند که نگویند روی خود را از قبله بر گردانده نمازش باطل نمی شود، و اگر به مقداری برگرداند که بگویند روی خود را از قبله برگردانده است ولی به حد راست یا چپ قبله نرسیده باشد، در این صورت چنانچه رو گرداندن عمدی باشد نماز باطل است، و اگر سهوی باشد نماز صحیح است، و اگر سهوا سر را به قدری بگرداند که مواجه طرف راست یا چپ قبله باشد و متذکر شود، در صورتی که وقت - هر چند به مقدار يك رکعت - باقی مانده بنا بر احتیاط واجب اعاده نماید، و اگر به

این اندازه باقی نمانده یا بعد وقت متذکر شود قضا ندارد، ولی اگر سهوا پشت به قبله کرده باشد بنا بر احتیاط واجب قضا نماید.

(ششم) (از مبطلات نماز) آن است که عمدا تکلم کند به لفظی که از دو حرف کمتر نباشد و مفید معنایی باشد، چه قصد افاده آن معنی را داشته باشد یا نه، مگر این که جاهل قاصر باشد، و همچنین است - بنا بر احتیاط واجب - اگر دو حرف یا بیشتر داشته باشد و مفید معنی نباشد، و در هر صورت اگر سهوا بگوید نمازش اشکال ندارد و باید سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۱۴۱ - اگر کلمه ای بگوید که يك حرف دارد، چنانچه آن کلمه معنی داشته

باشد - مثل (ق) که در زبان عرب به معنای این است که نگهداری کن - در صورتی که

قصد معنای آن بکند، نماز باطل می شود، و همچنین است - بنا بر احتیاط واجب - در صورتی که معنای آن را بداند، هر چند قصد معنی نکند، و یا مفهم معنی نباشد.

مسأله ۱۱۴۲ - سرفه کردن و آروغ زدن در نماز اشکال ندارد، و ناله کردن عمدی،

نماز را باطل می کند، مگر این که جاهل قاصر باشد.

مسأله ۱۱۴۳ - اگر کلمه ای را به قصد ذکر بگوید - مثلاً به قصد ذکر بگوید: " الله

اکبر " - و در موقع گفتن آن صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند، اشکال

ندارد، ولی چنانچه به قصد این که چیزی به کسی بفهماند بگوید، یا به قصد ذکر و فهماندن با هم بگوید، نماز باطل می شود، مگر این که جاهل قاصر و در غیر تکبیرة الاحرام باشد، و اگر به قصد ذکر بگوید، اما آنچه او را بر این قصد وادار کرده فهماندن چیزی به غیر باشد، نماز باطل نمی شود.

مسأله ۱۱۴۴ - خواندن قرآن به قصد قرآنیت - نه قصد جزئیت - در نماز، به غیر از

چهار آیه ای که سجده ء واجب دارد و نیز دعا کردن در نماز اشکال ندارد، ولی احتیاط

مستحب آن است که به غیر عربی دعا نکند.

مسأله ۱۱۴۵ - اگر چیزی از حمد و سوره و ذکرهای نماز را عمداً بدون قصد جزئیت یا به جهت احتیاط چند مرتبه بگوید، اشکال ندارد، ولی اگر از روی وسواس چند مرتبه بگوید حرام است، اما بطلان نماز محل اشکال است.

مسأله ۱۱۴۶ - در حال نماز، انسان نباید به دیگری سلام کند، و اگر دیگری به او سلام کند، باید همان طور که او سلام کرده جواب دهد، مثلاً اگر گفته (سلام علیکم)

در جواب بگوید: (سلام علیکم)، مگر در جواب (علیکم السلام)، که بنابر احتیاط واجب باید بگوید (سلام علیکم).

مسأله ۱۱۴۷ - انسان باید جواب سلام را - در نماز یا غیر آن - فوراً طوری بگوید که

عرفاً جواب آن سلام باشد، و اگر عمداً یا از روی فراموشی جواب سلام را به قدری طول دهد که جواب آن سلام حساب نشود، چنانچه در نماز باشد نباید جواب بدهد، و اگر در غیر نماز باشد جواب دادن واجب نیست.

مسأله ۱۱۴۸ - باید جواب سلام را طوری بگوید که سلام کننده بشنود، ولی اگر سلام کننده کر باشد، یا سلام داده و تند رد شود، چنانچه انسان به طور معمول جواب او را بدهد کافیست.

(ξ · λ)

مسأله ۱۱۴۹ - باید نماز گزار جواب سلام را به قصد تحیت بگوید، هر چند در نظر گرفتن دعا هم مانعی ندارد.

مسأله ۱۱۵۰ - اگر زن یا مرد نامحرم یا بچهء ممیز - یعنی بچه ای که خوب و بد را

می فهمد - به نماز گزار سلام کند، باید جواب او را بدهد، ولی اگر زن در سلام بگوید:

(سلام عليك)، بنابر احتیاط واجب باید نماز گزار بگوید: (سلام عليك)، و کاف را زیر وزیر ندهد.

مسأله ۱۱۵۱ - اگر نماز گزار جواب سلام را ندهد، اگر چه معصیت کرده، ولی نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۵۲ - اگر کسی به نماز گزار غلط سلام کند به طوری که سلام حساب شود،

جواب او واجب و بنابر احتیاط باید به طور صحیح باشد، ولی اگر به طوری باشد که

سلام حساب نشود جواب او جایز نیست.

مسأله ۱۱۵۳ - جواب سلام کسی که از روی مسخره یا شوخی سلام می کند واجب

نیست، و جواب سلام مرد و زن غیر مسلمان بنابر احتیاط واجب است، و در جواب اکتفا کند به کلمهء (سلام) یا کلمهء (عليك) هر چند احوط آن است که به کلمهء (عليك) جواب بگوید.

مسأله ۱۱۵۴ - اگر کسی به عده ای سلام کند، جواب سلام او بر همهء آنان واجب

است، ولی اگر یکی از آنها جواب دهد کافیهست.

مسأله ۱۱۵۵ - اگر کسی به عده ای سلام کند و کسی که سلام کننده قصد سلام دادن

به او را نداشته، جواب دهد، جواب سلام او از دیگران ساقط نمی شود.

مسأله ۱۱۵۶ - اگر به عده ای سلام کند، و کسی که بین آنها مشغول نماز است شك

کند که سلام کننده قصد سلام کردن به او را هم داشته یا نه، نباید جواب بدهد، و همچنین است اگر بداند قصد او را هم داشته، ولی دیگری جواب سلام را بدهد، اما اگر بداند قصد او را هم داشته و دیگری جواب ندهد، باید جواب او را بگوید.

مسأله ۱۱۵۷ - سلام کردن مستحب است، و در اخبار سفارش شده است که سواره

به پیاده، و ایستاده به نشسته، و کوچکتر به بزرگتر سلام کند.

(۴۰۹)

مسأله ۱۱۵۸ - اگر دو نفر با هم به یکدیگر سلام کنند، بنا بر احتیاط باید هر يك جواب سلام دیگری را بدهد.

مسأله ۱۱۵۹ - در غیر نماز، مستحب است جواب سلام را بهتر از سلام بگوید،
مثلا

اگر کسی گفت (سلام علیکم) در جواب بگوید (سلام علیکم ورحمة الله).
(هفتم) (از مبطلات نماز) خندهء با صدا و عمدی است، مگر این که جاهل قاصر باشد، و چنانچه عمدا بی صدا یا سهوا با صدا بخندد، نمازش اشکال ندارد.
مسأله ۱۱۶۰ - اگر برای جلوگیری از صدای خنده حالتش تغییر کند مثلا رنگش سرخ شود لازم نیست نمازش را دوباره بخواند، مگر آن که مانع دیگری پیدا شود، مثل آن که از صورت نماز گزار خارج شود.

(هشتم) (از مبطلات نماز) بنا بر احتیاط واجب آن است که برای کار دنیا عمدا گریه کند، مگر این که جاهل قاصر باشد، و اگر از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند

از بهترین اعمال است.

(نهم) (از مبطلات نماز) کاری است که صورت نماز را به هم بزند به طوری که عرفا نگویند نماز می خواند - مثل به هوا پریدن و مانند آن - عمدا باشد یا از روی فراموشی، ولی کاری که صورت نماز را به هم نزند، مثل اشاره کردن به دست اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۶۱ - اگر در بین نماز به قدری ساکت بماند که نگویند نماز می خواند، نمازش باطل می شود.

مسأله ۱۱۶۲ - اگر در بین نماز کاری انجام دهد، یا مدتی ساکت شود، و در اثر آن

شك کند که صورت نماز به هم خورده یا نه، باید نمازش را اعاده کند، هر چند احتیاط مستحب این است که نماز را تمام کرده و دوباره بخواند.
(دهم) (از مبطلات نماز) خوردن و آشامیدن است، که اگر در نماز طوری بخورد یا بیاشامد که نگویند نماز می خواند - عمدا باشد یا از روی فراموشی - نمازش باطل

می شود، اما اگر طوری باشد که بگویند نماز می خواند، چنانچه عمدا باشد، نماز بنا بر احتیاط باطل می شود، ولی اگر جاهل قاصر یا از روی

فراموشی باشد، نمازش اشکال ندارد. و کسی که می خواهد روزه بگیرد، اگر پیش از اذان صبح، نماز وتر بخواند، و تشنه باشد، چنانچه بترسد که اگر نماز را تمام کند صبح شود، در صورتی که آب رو

به روی او در دو یا سه قدمی باشد می تواند در بین نماز آب بیاشامد، اما باید کاری که نماز را باطل می کند، مثل روگرداندن از قبله انجام ندهد.

مسأله ۱۱۶۳ - اگر در بین نماز، غذایی را که در دهان یا لای دندانها مانده فرو ببرد،

نمازش باطل نمی شود، و نیز اگر قند یا شکر و مانند اینها در دهان مانده باشد و در حال نماز کم آب شود و فرو رود اشکال ندارد.

(یازدهم) (از مبطلات نماز) شك در رکعتهای نماز دو رکعتی - مانند نماز صبح و نماز مسافر - یا سه رکعتی، یا در دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی است، در صورتی که نماز گزار در حال شك باقی بماند.

(دوازدهم) (از مبطلات نماز) آن است که رکن نماز را عمدًا یا سهوا کم کند، یا چیزی را که رکن نیست عمدًا کم یا زیاد نماید، مگر این که جاهل قاصر باشد، و اگر

رکوع یا دو سجده از يك رکعت را عمدًا یا سهوا زیاد کند، نمازش باطل می شود،

ولی زیاد کردن تکبیرة الاحرام سهوا مبطل نماز نیست، و بطلان نماز به زیادی عمدی آن از جاهل قاصر محل اشکال است.

مسأله ۱۱۶۴ - اگر بعد از نماز شك کند که در بین نماز کاری که نماز را باطل می کند

انجام داده یا نه، نمازش صحیح است.

چیزهایی که در نماز مکروه است

مسأله ۱۱۶۵ - مکروه است در نماز صورت را کمی به طرف راست یا چپ بگرداند، به طوری که نگویند روی خود را از قبله گردانده، و اگر نه نماز باطل است

چنان که گذشت.

و نیز مکروه است در نماز چشمها را، هم بگذارد یا به طرف راست و چپ بگرداند، و با ریش و دست خود بازی کند، و انگشتها را داخل هم نماید، و آب

دهان بیندازد، و به خط قرآن یا کتاب یا خط انگشتی نگاه کند.
و همچنین مکروه است موقع خواندن حمد و سوره و گفتن ذکر، برای شنیدن
حرف کسی ساکت شود، بلکه هر کاری که خضوع و خشوع را از بین ببرد مکروه
می باشد.

مسأله ۱۱۶۶ - موقعی که انسان خوابش می آید، و نیز موقع خودداری کردن از
بول

و غائط مکروه است نماز بخواند، و همچنین پوشیدن جوراب تنگ که پا را فشار
دهد در نماز مکروه می باشد، و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای
مفصل
ذکر شده است.

مواردی که می شود نماز واجب را شکست

مسأله ۱۱۶۷ - شکستن نماز واجب از روی اختیار حرام است، ولی برای حفظ مال
و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی مانعی ندارد.

مسأله ۱۱۶۸ - اگر حفظ جان خود انسان یا کسی که حفظ جان او واجب است،
یا

حفظ مالی که نگهداری آن واجب می باشد بدون شکستن نماز ممکن نباشد، باید
نماز را بشکند.

مسأله ۱۱۶۹ - اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشد و طلبکار طلب خود را از او
مطالبه کند، چنانچه بتواند در بین نماز طلب او را بدهد، باید در همان حال پردازد،
و اگر بدون شکستن نماز دادن طلب او ممکن نیست، باید نماز را بشکند و طلب او
را بدهد، و بعد نماز را بخواند.

مسأله ۱۱۷۰ - اگر در بین نماز بفهمد که مسجد نجس است، چنانچه وقت تنگ
باشد باید نماز را تمام کند، و اگر وقت وسعت دارد و تطهیر مسجد نماز را به هم
نمی زند، باید در بین نماز تطهیر کند، بعد بقیه نماز را بخواند، و اگر نماز را به هم
می زند، در صورتی که بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن باشد، شکستن نماز جایز
نیست، مگر آن که نجس بودن مسجد موجب هتك مسجد باشد، که در این صورت
باید نماز را بشکند و مسجد را تطهیر نماید و بعد نماز را بخواند، و

همچنین اگر بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن نباشد.
مسأله ۱۱۷۱ - کسی که باید نماز را بشکند، اگر نماز را تمام کند، هر چند

معصیت

کرده ولی نمازش صحیح است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که دوباره بخواند.
مسأله ۱۱۷۲ - اگر پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود یادش بیاید که اذان و

اقامه

را فراموش کرده، چنانچه وقت نماز وسعت دارد، مستحب است برای گفتن آنها
نماز را بشکند، و همچنین است اگر پیش از قرائت یادش بیاید که اقامه را فراموش
کرده.

شکیات

شکیات نماز بیست و سه قسم است: هشت قسم آن شکهایی است که نماز را
باطل می کند هر چند بطلان در بعضی از آنها مبنی بر احتیاط است، و به شش قسم
آن نباید اعتنا کرد، و نه قسم دیگر آن صحیح است.

شکهای باطل کننده

مسأله ۱۱۷۳ - شکهایی که نماز را باطل می کند از این قرار است:

(اول) شك در شماره رکعتهای نماز دو رکعتی واجب، مثل نماز صبح و نماز
مسافر، ولی شك در شماره رکعتهای نماز مستحب و نماز احتیاط نماز را باطل
نمی کند.

(دوم) شك در شماره رکعتهای نماز سه رکعتی.

(سوم) آن که در نماز چهار رکعتی شك کند که يك رکعت خوانده یا بیشتر.

(چهارم) آن که در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن ذکر سجده و دوم شك کند
که دو رکعت خوانده یا بیشتر.

(پنجم) شك در رکعتهای نماز که نداند چند رکعت خوانده است.

(ششم) شك بین دو و پنج، یا دو و بیشتر از پنج، ولی در این شك - بنا بر

احتیاط واجب - بنا را بر دو بگذارد و نماز را تمام کند، و اعاده نماید.
(هفتم) شك بین سه و شش، و سه و بیشتر از شش، ولی در این شك - بنا بر احتیاط واجب - بنا را بر سه بگذارد و نماز را تمام کند، و اعاده نماید.
(هشتم) شك بین چهار و شش، و چهار و بیشتر از شش که احتیاط واجب آن است که بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند، و اعاده نماید.
مسأله ۱۱۷۴ - اگر یکی از شکهای باطل کننده برای انسان پیش آید، باید به قدری فکر کند که آن شك مستقر شود، و بعد از آن می تواند نماز را به هم بزند، و بهتر آن

است که به قدری فکر کند که صورت نماز به هم بخورد.

شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد

مسأله ۱۱۷۵ - شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد از این قرار است:

(اول) شك در چیزی که محل به جا آوردن آن گذشته است، مثل آن که در رکوع شك کند که حمد را خوانده یا نه.

(دوم) شك بعد از سلام نماز.

(سوم) شك بعد از گذشتن وقت نماز.

(چهارم) شك کثیر الشك، یعنی کسی که زیاد شك می کند.

(پنجم) شك امام در شماره رکعتهای نماز، در صورتی که مأموم شماره آنها را بداند، و همچنین شك مأموم در صورتی که امام شماره رکعتهای نماز را بداند.

(ششم) شك در نمازهای مستحبی و نماز احتیاط.

۱ - شك در چیزی که محل آن گذشته است

مسأله ۱۱۷۶ - اگر در بین نماز شك کند که یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یا

نه - مثلا شك کند که حمد خوانده یا نه - چنانچه مشغول کاری که بعد از آن

واجب

است نشده، باید آنچه را که در انجام آن شك کرده به جا آورد، و اگر به کاری که بعد از آن است مشغول شده - مثلا در حال خواندن سوره شك کند که

حمد را خوانده یا نه - به شك خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۷ - اگر در بین خواندن آیه ای شك کند که آیهء پیش را خوانده یا نه، یا وقتی که آخر آیه را می خواند شك کند که اول آن را خوانده یا نه، باید به شك خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۸ - اگر بعد از رکوع یا سجود شك کند که کارهای واجب آن، مانند ذکر و

آرام بودن بدن را انجام داده یا نه باید به شك خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۹ - اگر در حالی که به سجده می رود شك کند که رکوع کرده یا نه بنابر

احتیاط واجب برگردد و بایستد و رکوع را به جا آورد و تمام کند و دوباره بخواند، و اگر شك کند که بعد از رکوع ایستاده یا نه، باید برگردد و بایستد و بعد به

سجده رفته و نماز را تمام کند.

مسأله ۱۱۸۰ - اگر در حال برخاستن شك کند که سجده یا تشهد را به جا آورده یا

نه، باید برگردد و به جا آورد.

مسأله ۱۱۸۱ - کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند، اگر موقعی که حمد یا تسبیحات می خواند شك کند که سجده یا تشهد را به جا آورده یا نه، باید به شك خود اعتنا نکند، و اگر پیش از آن که مشغول حمد یا تسبیحات شود شك کند که سجده یا تشهد را به جا آورده یا نه، چنانچه نداند آن حالت - مثلاً نشستن - آیا نشستن بدل از قیام است یا نه، باید برگردد و مشكوك را به جا آورد، و اگر بداند که

بدل از قیام است، چنانچه شك در تشهد باشد بنابر احتیاط واجب آن را به قصد قربت مطلقه - اعم از وجوب و استحباب - بیاورد و نمازش صحیح است، و اگر شك

در سجده است، بنابر احتیاط واجب نماز را تمام کند و دوباره به جا آورد.

مسأله ۱۱۸۲ - اگر شك کند که یکی از رکنهای نماز را به جا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده، باید آن را به جا آورد، مثلاً اگر پیش از خواندن تشهد شك کند که دو سجده را به جا آورده یا نه، باید به جا آورد، و چنانچه

بعد یادش بیاید که آن رکن را به جا آورده، در صورتی که آن رکن رکوع یا

(٤١٥)

دو سجده باشد نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۸۳ - اگر شك کند عملی را که رکن نیست به جا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده باید آن را به جا آورد، مثلا اگر پیش از خواندن

سوره شك کند که حمد را خوانده یا نه، باید حمد را بخواند، و اگر بعد از انجام آن

یادش بیاید که آن را به جا آورده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۸۴ - اگر شك کند که رکنی را به جا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که

بعد از آن است شده باید به شك خود اعتنا نکند، مثلا موقعی که مشغول خواندن تشهد است اگر شك کند که دو سجده را به جا آورده یا نه، باید به شك خود اعتنا نکند، و اگر یادش بیاید که آن رکن را به جا نیاورده، در صورتی که تکبیرة الاحرام باشد، نمازش باطل است، چه داخل رکن بعد شده باشد یا نشده باشد، و در غیر آن چنانچه مشغول رکن بعد نشده، باید آن را به جا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است، مثلا اگر پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید که دو سجده را به

جا نیاورده، باید به جا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید، نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۸۵ - اگر شك کند عملی را که رکن نیست به جا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است شده باید به شك خود اعتنا نکند، مثلا موقعی که مشغول خواندن سوره است، اگر شك کند که حمد را خوانده یا نه، باید به شك خود اعتنا نکند، و اگر بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده، در صورتی که مشغول

رکن بعد نشده باید به جا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش صحیح است، بنابراین اگر مثلا در قنوت یادش بیاید که سوره را نخوانده، باید بخواند، و اگر در رکوع یادش بیاید نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۸۶ - اگر شك کند که سلام نماز را گفته یا نه، چنانچه مشغول نماز دیگر

شده، یا به واسطهء انجام کاری که صورت نماز را به هم می زند از حال نماز گزار بیرون

رفته، باید به شك خود اعتنا نکند، و اگر پیش از اینها شك کند باید سلام را بگوید اگر چه مشغول تعقیب باشد، و اگر شك کند که سلام را درست گفته یا نه

در هر صورت به شك خود اعتنا نکند.

۲ - شك بعد از سلام

مسأله ۱۱۸۷ - اگر بعد از سلام نماز شك کند که نمازش صحیح بوده یا نه - مثلاً شك کند رکوع کرده یا نه - یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شك کند که چهار رکعت

خوانده یا پنج رکعت، به شك خود اعتنا نکند، و مشهور فرموده اند: " اگر هر دو طرف شك او باطل باشد، مثلاً بعد از سلام نماز چهار رکعتی شك کند که سه رکعت

خوانده یا پنج رکعت، نمازش باطل است. " ولی این حکم محل اشکال است، و احتیاط واجب آن است که يك رکعت دیگر بخواند و بعد از سلام نماز دو سجدهء سهو به جا آورد، و نماز را هم اعاده نماید.

۳ - شك بعد از وقت

مسأله ۱۱۸۸ - اگر بعد از گذشتن وقت نماز شك کند که نماز خوانده یا نه، یا گمان کند که نخوانده، خواندن آن لازم نیست، ولی اگر پیش از گذشتن وقت شك کند که نماز خوانده یا نه، اگر چه گمان کند که خوانده است باید آن نماز را بخواند.

مسأله ۱۱۸۹ - اگر بعد از گذشتن وقت شك کند که نماز را درست خوانده یا نه، به

شك خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۰ - اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر و عصر بداند چهار رکعت نماز خوانده، ولی نداند به نیت ظهر خوانده یا به نیت عصر، باید چهار رکعت نماز قضا به نیت نمازی که بر او واجب است بخواند.

مسأله ۱۱۹۱ - اگر بعد از گذشتن وقت نماز مغرب و عشاء بداند يك نماز خوانده ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار رکعتی، باید قضای نماز مغرب و عشاء را بخواند.

۴ - شك كثير الشك

مسأله ۱۱۹۲ - كثير الشك کسی است که عرفا بگویند زیاد شك می کند، و کسی که

حال او به نحوی باشد که لااقل در هر سه نماز پشت سر هم يك مرتبه شك کند مصداق كثير الشك است، و چنانچه زیاد شك کردن از غضب یا ترس یا پریشانی حواس نباشد، به شك خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۳ - كثير الشك اگر در به جا آوردن چیزی از اجزاء یا شرایط نماز شك کند، باید بنا بگذارد که آن را به جا آورده، مثلا اگر شك کند که رکوع کرده یا نه، باید

بنا بگذارد که رکوع کرده است، و اگر در به جا آوردن چیزی شك کند که نماز را باطل

می کند - مثل این که شك کند که نماز صبح را دو رکعت خوانده یا سه رکعت - بنا را بر صحت بگذارد.

مسأله ۱۱۹۴ - کسی که در يك چیز نماز زیاد شك می کند، چنانچه در چیزهای دیگر نماز شك کند باید به دستور آن شك عمل نماید، مثلا کسی که زیاد شك می کند سجده کرده یا نه، اگر در به جا آوردن رکوع شك کند، باید به دستور آن رفتار

نماید، یعنی اگر به سجده نرفته رکوع را به جا آورد، و اگر به سجده رفته اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۵ - کسی که در نماز مخصوصی - مثلا در نماز ظهر - زیاد شك می کند،

اگر در نماز دیگر - مثلا در نماز عصر - شك کند، باید به دستور شك رفتار نماید.

مسأله ۱۱۹۶ - کسی که فقط وقتی در جای مخصوصی نماز می خواند زیاد شك می کند، اگر در غیر آن جا نماز بخواند و شکی برای او پیش آید، باید به دستور شك

عمل نماید.

مسأله ۱۱۹۷ - اگر انسان شك کند که كثير الشك شده یا نه، باید به دستور شك عمل نماید، و كثير الشك تا وقتی یقین نکند که به حال معمولی مردم برگشته، باید به شك خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۸ - کسی که زیاد شك می کند، اگر شك کند رکنی را به جا آورده یا نه و

(٤١٨)

اعتنا نکند، بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده، در صورتی که تکبیرة الاحرام باشد، نمازش باطل است، چه داخل رکن بعد شده باشد یا نشده باشد، و در غیر آن چنانچه مشغول رکن بعد نشده، باید آن را به جا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است، مثلا اگر شك کند که رکوع کرده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه

پیش

از سجده ۲ دوم یادش بیاید که رکوع نکرده است باید برگردد و رکوع کند، و اگر در

سجده ۲ دوم یادش بیاید نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۹۹ - کسی که زیاد شك می کند، اگر شك کند چیزی را که رکن نیست به

جا آورده یا نه و اعتنا نکند و بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده، چنانچه از محل

به جا آوردن آن نگذشته، باید آن را به جا آورد، و اگر از محل آن گذشته نمازش صحیح است، مثلا اگر شك کند که حمد خوانده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه در قنوت یادش بیاید که آن را نخوانده، باید بخواند، و اگر در رکوع یادش بیاید نمازش صحیح است.

۵ - شك امام و مأوم

مسأله ۱۲۰۰ - اگر امام جماعت در شماره ۲ رکعتهای نماز شك کند، مثلا شك کند که

سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، چنانچه مأوم یقین یا گمان داشته باشد که مثلا چهار رکعت خوانده، و به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است، امام باید نماز را تمام کند و نماز احتیاط ندارد، و نیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشد که چند رکعت خوانده است و مأوم در شماره ۲ رکعتهای نماز شك کند، باید به شك خود اعتنا ننماید.

۶ - شك در نماز مستحبی

مسأله ۱۲۰۱ - اگر در شماره ۲ رکعتهای نماز مستحبی شك کند، چنانچه طرف بیشتر

شك نماز را باطل می کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد، مثلا اگر در نافله صبح شك کند

که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده

است، و اگر طرف بیشتر شك نماز را باطل نمی کند - مثلا شك کند که دو رکعت

خوانده یا يك رکعت - به هر طرف شك عمل کند نمازش صحیح است.

مسئله ۱۲۰۲ - کم شدن رکن نافله را باطل می کند، ولی زیاد شدن رکن در آن اشکال

ندارد، پس اگر یکی از کارهای نافله را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که مشغول رکن بعد از آن شده، باید آن کار را انجام دهد، و دوباره آن رکن را به جا آورد، مثلا اگر

در بین رکوع یادش بیاید که سوره ء حمد را نخوانده، باید برگردد و حمد را بخواند و

دوباره به رکوع رود.

مسئله ۱۲۰۳ - اگر در یکی از کارهای نافله شك کند - خواه رکن باشد یا غیر رکن -

چنانچه محل آن نگذشته باید به جا آورد، و اگر محل آن گذشته به شك خود اعتنا نکند.

مسئله ۱۲۰۴ - اگر در نماز مستحبی دو رکعتی گمانش به سه رکعت یا بیشتر برود،

نمازش صحیح است، و اگر گمانش به دو رکعت یا کمتر برود، باید به همان گمان عمل کند، مثلا اگر گمانش به يك رکعت می رود، باید يك رکعت دیگر بخواند.

مسئله ۱۲۰۵ - اگر در نماز نافله کاری کند که برای آن در نماز واجب سجده ء سهو

واجب می شود، یا يك سجده یا تشهد را فراموش نماید و بعد از سلام یادش بیاید، سجده ء سهو و قضا بر او واجب نیست.

مسئله ۱۲۰۶ - اگر شك کند که نماز مستحبی را خوانده یا نه، چنانچه آن نماز مثل

نماز جعفر طیار (علیه السلام) وقت معین نداشته باشد، بنا بگذارد که نخوانده است، و

همچنین است اگر مثل نافلهء یومیه وقت معین داشته باشد و پیش از گذشتن وقت شك کند که آن را به جا آورده یا نه، ولی اگر بعد از گذشتن وقت شك کند که خوانده

است یا نه، به شك خود اعتنا نکند.

شکهای صحیح

مسئله ۱۲۰۷ - در نه صورت، اگر در شماره ء رکعتهای نماز چهار رکعتی شك

کند، باید فکر نماید، و بنابر احتیاط واجب تأخیر نیندازد، پس اگر یقین یا گمان به

(۴۲۰)

يك طرف شك پيدا كرد، همان طرف را بگيرد و نماز را تمام كند، و اگر نه به دستورهايي كه بيان مي شود عمل نمايد، و آن نه صورت از اين قرار است: (اول) آن كه بعد از تمام شدن ذكر واجب سجده ء دوم شك كند كه دو ركعت خوانده است يا سه ركعت، كه بايد بنا بگذارد سه ركعت خوانده است و يك ركعت

ديگر بخواند و نماز را تمام كند و بعد از نماز يك ركعت نماز احتياط ايستاده به جا آورد.

(دوم) شك بين دو و چهار بعد از تمام شدن ذكر واجب سجده ء دوم، كه هر چند براي تخيير بين از سر گرفتن نماز و بنا بر چهار گذاشتن و آوردن نماز احتياط وجهي هست، ولي احتياط واجب آن است كه بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام كند و بعد از نماز دو ركعت نماز احتياط ايستاده بخواند.

(سوم) شك بين دو و سه و چهار بعد از تمام شدن ذكر واجب سجده ء دوم، كه بايد بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام كند و بعد از نماز دو ركعت نماز احتياط ايستاده و بعد دو ركعت نشسته به جا آورد.

(چهارم) شك بين چهار و پنج بعد از تمام شدن ذكر واجب سجده ء دوم، كه بايد بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام كند و بعد از نماز دو سجده ء سهو به جا آورد.

ولي اگر بعد از سجده ء اول، يا پيش از تمام شدن ذكر واجب سجده ء دوم يكي از اين چهار شك براي او پيش آيد نمازش باطل است.

(پنجم) شك بين سه و چهار كه در هر جاي نماز باشد بايد بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام كند، و بنا بر مشهور بعد از نماز يك ركعت نماز احتياط ايستاده يا دو ركعت نشسته به جا آورد، ولي احتياط واجب آن است كه دو ركعت نماز نشسته را اختيار كند.

(ششم) شك بين چهار و پنج در حالي كه ايستاده است، كه بايد بنشيند و تشهد بخواند و سلام نماز را بدهد، و بنا بر مشهور بعد از نماز يك ركعت نماز احتياط ايستاده يا دو ركعت نشسته به جا آورد، ولي احتياط واجب آن است كه

دو رکعت نماز نشسته را اختیار کند.

(هفتم) شك بين سه و پنج در حالی که ایستاده است، که باید بنشیند و تشهد بخواند و سلام دهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده به جا آورد.
(هشتم) شك بين سه و چهار و پنج در حالی که ایستاده است، که باید بنشیند و تشهد بخواند و بعد از سلام نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته به جا آورد.

(نهم) شك بين پنج و شش در حالی که ایستاده است، که باید بنشیند و تشهد بخواند و سلام نماز را بدهد و دو سجده و سهو به جا آورد.
و نیز بنا بر احتیاط مستحب، دو سجده و سهو برای ایستادن بی جا در این چهار صورت به جا آورد.

مسأله ۱۲۰۸ - اگر یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید، نباید نماز را بشکند، بلکه به دستوری که برای آن شك هست عمل نماید، و چنانچه به دستور شك عمل نکند، پس اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند - مثل رو گرداندن از قبله - نماز را از سر گیرد، نماز دومش هم باطل است، و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند مشغول نماز شود، نماز دومش صحیح است.
مسأله ۱۲۰۹ - اگر یکی از شکهایی که نماز احتیاط برای آنها واجب است در نماز پیش آید، چنانچه انسان نماز را تمام کند باید نماز احتیاط را بخواند و نماز را از سر بگیرد، و اگر نماز احتیاط را نخواند، در صورتی که پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند نماز را از سر بگیرد، نماز دومش هم باطل است، و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند مشغول نماز شده، نماز دومش صحیح است.
مسأله ۱۲۱۰ - وقتی یکی از شکهای باطل برای انسان پیش آید و بداند اگر به حالت بعدی منتقل شود برای او یقین یا گمان پیدا می شود، جایز نیست با حالت شك نماز را ادامه دهد، مثلاً اگر در حال ایستادن شك کند که يك رکعت خوانده یا بیشتر و بداند که اگر به رکوع رود به يك طرف یقین یا گمان پیدا می کند، جایز نیست با این حال رکوع نماید.

مسأله ۱۲۱۱ - وقتی یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید - چنانچه گذشت

- بنابر احتیاط واجب فوراً فکر کند، و اگر چیزهایی که به واسطه آنها ممکن است یقین یا گمان به يك طرف شك پیدا شود از بین نمی رود، چنانچه کمی فکر کردن را تأخیر بیندازد اشکال ندارد، مثلاً اگر در سجده شك کند می تواند تا بعد از سجده فکر کردن را تأخیر بیندازد.

مسأله ۱۲۱۲ - اگر اول به يك طرف گمان داشته باشد، بعد دو طرف در نظر او مساوی شود، باید به دستور شك عمل نماید، و اگر اول دو طرف در نظر او مساوی باشد و به طرفی که وظیفه اوست بنا بگذارد، بعد گمانش به طرف دیگر برود، باید همان طرف را بگیرد و به وظیفه عمل نماید.

مسأله ۱۲۱۳ - کسی که نمی داند به يك طرف گمان دارد، یا هر دو طرف در نظر او

مساوی است، باید به دستور شك عمل کند، و احتیاط مستحب آن است که اگر شك از شكوك صحیحه و مورد نماز احتیاط است و گمانی که احتمال می دهد بر اکثر است، نماز را بر طبق آن گمان تمام کند و نماز احتیاط بخواند، و اگر بر اقل است

یا شك از شكوك صحیحه نیست، بر طبق گمان نماز را تمام کند و اعاده نماید.
مسأله ۱۲۱۴ - اگر بعد از نماز بداند که در بین نماز حال تردیدی داشته، که مثلاً دو

رکعت خوانده یا سه رکعت و بنا را بر سه گذاشته، ولی نداند که گمانش به خواندن سه رکعت بوده یا هر دو طرف در نظر او مساوی بوده، باید نماز احتیاط را بخواند.
مسأله ۱۲۱۵ - اگر موقعی که تشهد می خواند، یا بعد از ایستادن شك کند که دو سجده را به جا آورده یا نه، و در همان موقع یکی از شکهایی که اگر بعد از تمام شدن

دو سجده اتفاق بیفتد صحیح می باشد برای او پیش آید - مثلاً شك کند که دو رکعت

خوانده یا سه رکعت - چنانچه به دستور آن شك عمل کند، نمازش صحیح است.
مسأله ۱۲۱۶ - اگر پیش از آن که مشغول تشهد شود، یا پیش از ایستادن - در رکعتی

که تشهد ندارد - شك کند که يك یا دو سجده را به جا آورده یا نه، و در همان موقع یکی از شکهایی که بعد از تمام شدن دو سجده صحیح است برایش پیش آید، نماز باطل است.

مسأله ۱۲۱۷ - اگر موقعی که ایستاده بین سه و چهار، یا بین سه و چهار و پنج شك

کند و یادش بیاید که يك یا دو سجده از رکعت پیش به جا نیاورده، نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۱۸ - اگر شك او از بین برود و شك دیگری برایش پیش آید، مثلاً اول شك کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، بعد شك کند که سه رکعت خوانده یا

چهار رکعت، باید به دستور شك دوم عمل نماید.

مسأله ۱۲۱۹ - اگر بعد از نماز شك کند که در حال نماز مثلاً بین دو و چهار شك کرده یا بین سه و چهار، می تواند دست از نماز بردارد و بعد از انجام کاری که نماز را

باطل می کند - مثل پشت به قبله کردن و تکلم عمدی - نمازش را دوباره بخواند، هر

چند احتیاط مستحب آن است که به دستور هر دو شك عمل کند و بعد نماز را اعاده نماید.

مسأله ۱۲۲۰ - اگر بعد از نماز بفهمد که در حال نماز شکی برای او پیش آمده، ولی

نداند از شکهای باطل یا صحیح بوده، و اگر از شکهای صحیح بوده نداند کدام قسم آن بوده است، می تواند دست از نماز برداشته، و کاری که نماز را باطل می کند انجام

دهد، و نمازش را دوباره بخواند، و احتیاط مستحب آن است که به وظایف مقرر در

شكوك صحیحه عمل کند، و بعد نماز را اعاده نماید.

مسأله ۱۲۲۱ - کسی که نشسته نماز می خواند اگر شکی کند که باید برای آن، يك

رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند، باید يك رکعت نشسته به جا آورد، و اگر شکی کند که باید برای آن، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند، باید دو رکعت نشسته به جا آورد.

مسأله ۱۲۲۲ - کسی که ایستاده نماز می خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط از ایستادن عاجز شود، باید مثل کسی که نماز را نشسته می خواند - که حکم آن در



(٤٢٤)

مسأله پیش بیان شد - نماز احتیاط را به جا آورد.
مسأله ۱۲۲۳ - کسی که نشسته نماز می خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط بتواند

بایستد، باید به وظیفه کسی که نماز را ایستاده می خواند عمل کند.
نماز احتیاط

مسأله ۱۲۲۴ - کسی که نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از سلام نماز باید فوراً

نیت نماز احتیاط کند و تکبیر بگوید و حمد را بخواند و به رکوع رود و دو سجده نماید، پس اگر يك رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده تشهد بخواند و سلام دهد، و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده يك رکعت دیگر مثل رکعت اول به جا آورد، و بعد از تشهد سلام دهد.

مسأله ۱۲۲۵ - نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد، و باید آن را آهسته بخواند و نیت آن را به زبان نیاورد، و بنابر احتیاط واجب " بسم الله " آن را هم آهسته بگوید.

مسأله ۱۲۲۶ - اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد نمازی که خوانده درست بوده، نماز احتیاط مورد ندارد، و اگر در بین نماز احتیاط بفهمد، لازم نیست آن را تمام نماید، و می تواند آن را به قصد نافله دو رکعتی تمام نماید.

مسأله ۱۲۲۷ - اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد که رکعتهای نمازش کم بوده،

چنانچه کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده، باید آنچه را از نماز نخوانده بخواند و برای سلام بی جا - بنابر احتیاط واجب - دو سجدهء سهو بنماید، و همچنین

برای هر موجب دیگری که پیش آمده باشد، و اگر کاری که نماز را باطل می کند انجام داده - مثلاً پشت به قبله کرده - باید نماز را دوباره به جا آورد.

مسأله ۱۲۲۸ - اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش به مقدار نماز احتیاط بوده، مثلاً در شك بین دو و چهار دو رکعت نماز احتیاط بخواند بعد بفهمد نماز را دو رکعت خوانده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۲۹ - اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز کمتر از نماز احتیاط بوده، مثلاً در شك بین دو و چهار دو رکعت نماز احتیاط بخواند بعد

بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، باید نماز را دوباره بخواند.
مسأله ۱۲۳۰ - اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر از نماز احتیاط بوده، چنانچه بعد از نماز احتیاط کاری که نماز را باطل می کند انجام داده

-
مثلا پشت به قبله کرده - باید نماز را دوباره بخواند، و اگر کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده، بنابر احتیاط واجب کسری نمازش را ضمیمه نماید و نماز را تمام کند، و برای هر يك از سلام در اصل نماز و نماز احتیاط و هر موجب دیگری که

پیش آمده باشد، دو سجده و سهو به جا آورد و نماز را هم اعاده نماید.
مسأله ۱۲۳۱ - اگر بین دو و سه و چهار شك کند و بعد از خواندن دو رکعت نماز

احتیاط ایستاده یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده، لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند.

مسأله ۱۲۳۲ - اگر بین سه و چهار شك کند و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته می خواند، قبل از رکوع اول یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده، آنچه را

خوانده به حساب نیاورد، و بنابر احتیاط واجب بایستد و کسری نماز را تمام کند، و دو سجده و سهو برای زیادی سلام، و دو سجده و دیگر برای زیادی تشهد - اگر آورده

باشد - به جا آورد و نماز را دوباره بخواند، و اگر بعد از رکوع یادش بیاید نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۳۳ - اگر بین دو و سه و چهار شك کند، و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط ایستاده را می خواند پیش از رکوع دوم یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده، بنابر احتیاط واجب بنشیند و نماز احتیاط را يك رکعتی تمام کند، و دو سجده و سهو برای زیادی سلام و دو سجده و دیگر برای زیادی تشهد - اگر آورده باشد - به جا آورد و نماز را اعاده نماید.

مسأله ۱۲۳۴ - اگر در بین نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر یا کمتر از نماز احتیاط بوده، چنانچه نتواند نماز احتیاط را مطابق کسری نمازش تمام نماید، مثل آن که در شك بین سه و چهار موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته را می خواند

یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده، چون نمی تواند دو رکعت

نشسته را به جای دو رکعت ایستاده حساب کند، باید نماز احتیاط نشسته را رها کند، و بنابر احتیاط واجب کسری نمازش را تمام کند، و دو سجده و سهو برای زیادی سلام و دو سجده و سهو دیگر برای زیادی تشهد - اگر آورده باشد - به جا آورد و نماز را اعاده نماید، در صورتی که قبل از رکوع اول یادش بیاید، و در غیر این صورت نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۳۵ - اگر شك کند نماز احتیاطی را که بر او واجب بوده به جا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز گذشته به شك خود اعتنا نکند، و اگر وقت دارد، در صورتی که بین شك و نماز زیاد طول نکشیده و کاری که منافی با نماز است - مثل رو بر گرداندن از قبله - انجام نداده، باید نماز احتیاط را بخواند، و اگر کاری که نماز را باطل می کند انجام داده، یا بین نماز و شك او زیاد طول کشیده، بنابر احتیاط واجب نماز را اعاده نماید.

مسأله ۱۲۳۶ - اگر در نماز احتیاط به جای يك رکعت دو رکعت بخواند یا رکعی را زیاد کند، نماز احتیاط باطل می شود، و باید دوباره اصل نماز را بخواند.

مسأله ۱۲۳۷ - موقعی که مشغول نماز احتیاط است، اگر در یکی از کارهای آن شك کند، چنانچه محل آن نگذشته باید به جا آورد، و اگر محلش گذشته باید به شك خود اعتنا نکند، مثلا اگر شك کند که حمد خوانده یا نه، چنانچه به رکوع نرفته باید بخواند، و اگر به رکوع رفته باید به شك خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۳۸ - اگر در شماره رکعتهای نماز احتیاط شك کند، چنانچه طرف بیشتر شك نماز را باطل می کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد، و اگر طرف بیشتر شك نماز را باطل نمی کند، باید بنا را بر بیشتر بگذارد، مثلا موقعی که مشغول خواندن دو رکعت نماز احتیاط است، اگر شك کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، چون طرف بیشتر شك نماز را باطل می کند، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده، و اگر شك

کند که يك رکعت خوانده یا دو رکعت، چون طرف بیشتر شك نماز را باطل نمی کند، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است.

مسأله ۱۲۳۹ - اگر در نماز احتیاط چیزی که رکن نیست سهوا کم یا زیاد شود، سجده و سهو ندارد، مگر آنچه که در مسأله " ۱۲۴۱ " می آید.

مسأله ۱۲۴۰ - اگر بعد از سلام نماز احتیاط شك کند که یکی از اجزاء یا شرایط آن

را به جا آورده یا نه، به شك خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۴۱ - اگر در نماز احتیاط، تشهد یا يك سجده را فراموش کند و در جای خود تدارکش ممکن نباشد، باید بعد از سلام نماز، اگر تشهد را فراموش کرده، بنابر احتیاط مستحب آن را قضا نماید، و باید دو سجده و سهو به جا آورد، و اگر سجده را

فراموش کرده، باید آن را قضا نماید.

مسأله ۱۲۴۲ - اگر نماز احتیاط و قضای يك سجده یا قضای يك تشهد یا دو سجده و

سهو بر او واجب شود، باید اول نماز احتیاط را به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۳ - حکم گمان در نماز نسبت به رکعات مثل حکم یقین است، مثلا اگر نداند که يك رکعت خوانده یا دو رکعت و گمان داشته باشد که دو رکعت خوانده، بنا می گذارد که دو رکعت است، و اگر در نماز چهار رکعتی گمان دارد

که چهار رکعت خوانده، نباید نماز احتیاط بخواند، و اما نسبت به افعال، گمان حکم

شك را دارد، پس اگر گمان دارد رکوع کرده، در صورتی که داخل سجده نشده است، باید آن را به جا آورد، و اگر گمان دارد حمد را نخوانده، چنانچه در سوره داخل شده باشد، اعتنا به گمان ننماید و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۴۴ - حکم شك و سهو و گمان در نمازهای واجب یومیه و نمازهای واجب دیگر فرق ندارد، مثلا اگر در نماز آیات شك کند که يك رکعت خوانده یا دو

رکعت، چون شك او در نماز دو رکعتی است نمازش باطل می شود، و اگر گمان داشته باشد که دو رکعت یا يك رکعت خوانده است، بر طبق گمان خود نماز را

تمام

می نماید.

سجده ء سهو

مسأله ۱۲۴۵ - برای پنج چیز بعد از سلام نماز، باید دو سجده ء سهو به دستوری که

می آید به جا آورد.

(اول) آن که در بین نماز سهوا حرف بزند.

(دوم) آن که تشهد را فراموش کند.

(سوم) آن که در نماز چهار رکعتی بعد از تمام شدن ذکر واجب سجده ء دوم، شك کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، و همچنین در شك بین پنج و شش در حال ایستادن، چنانچه در صورت چهارم و نهم مسألهء " ۱۲۰۷ " گذشت.
(چهارم) آن که بنا بر احتیاط واجب جایی که نباید سلام نماز را بدهد - مثلا در رکعت اول - سهوا سلام بدهد.

(پنجم) آن که بنا بر احتیاط واجب يك سجده را فراموش کند، و همچنین برای هر چیزی که در نماز اشتباه کم یا زیاد کند.

و احتیاط مستحب آن است که برای ایستادن در جایی که باید بنشیند، یا نشستن در جایی که باید بایستد دو سجده ء سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۶ - اگر انسان اشتباه یا به خیال این که نمازش تمام شده حرف بزند، باید دو سجده ء سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۷ - برای صدایی که از آه کشیدن و سرفه کردن پیدا می شود سجده ء سهو

واجب نیست، ولی اگر مثلا سهوا آخ یا آه بگوید، باید سجده ء سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۸ - اگر چیزی را که سهوا غلط خوانده دوباره به طور صحیح بخواند، برای آن غلط سجده ء سهو واجب نیست.

مسأله ۱۲۴۹ - اگر در نماز سهوا مدتی حرف بزند و تمام آنها عرفا يك مرتبه حساب شود، دو سجده ء سهو بعد از سلام نماز کافیهست.

مسأله ۱۲۵۰ - اگر سهوا تسبیحات اربعه را نگوید، احتیاط واجب آن است که بعد از نماز دو سجده ء سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۱ - اگر در جایی که نباید سلام نماز را بگوید سهوا بگوید: " السلام
علینا

وعلی عباد الله الصالحین " یا بگوید: " السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته " بنابر
احتیاط

واجب باید دو سجده ء سهو به جا آورد، و همچنین اگر اشتباهاً مقداری از این دو
سلام را بگوید، ولی اگر اشتباهاً بگوید: " السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته
"

احتیاط مستحب آن است که دو سجده ء سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۲ - اگر در جایی که نباید سلام دهد اشتباهاً هر سه سلام را بگوید، دو
سجده ء سهو کافیست.

مسأله ۱۲۵۳ - اگر يك سجده یا تشهد را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد
یادش بیاید، باید برگردد و به جا آورد و بعد از نماز بنابر احتیاط مستحب برای
ایستادن بی جا دو سجده ء سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۴ - اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که يك سجده از رکعت پیش
فراموش کرده، باید بعد از سلام نماز سجده را قضا نماید، و بنابر احتیاط واجب دو
سجده ء سهو به جا آورد، و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که تشهد را از
رکعت

پیش فراموش کرده، بنابر احتیاط مستحب تشهد را قضا نماید، و باید دو سجده ء
سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۵ - اگر سجده ء سهو را بعد از سلام نماز عمداً به جا نیاورد، معصیت
کرده، و واجب است هر چه زودتر آن را انجام دهد، و چنانچه سهواً به جا نیاورد،
هر وقت یادش آمد باید فوراً انجام دهد، و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۵۶ - اگر شك دارد که سجده ء سهو بر او واجب شده یا نه، لازم نیست
به

جا آورد.

مسأله ۱۲۵۷ - کسی که شك دارد مثلاً دو سجده ء سهو بر او واجب شده یا چهار
تا،

اگر دو سجده بنماید کافیست.

مسأله ۱۲۵۸ - اگر بداند یکی از دو سجده ء سهو را به جا نیاورده، و تدارک ممکن
نباشد، باید دو سجده ء سهو به جا آورد، و اگر بداند سهواً سه سجده کرده، احتیاط
واجب آن است که دوباره دو سجده ء سهو بنماید.

دستور سجده ء سهو

مسأله ۱۲۵۹ - دستور سجده ء سهو این است که بعد از سلام نماز فوراً نیت

سجده ء

سهو کند، و پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد، و احتیاط واجب آن است که سایر مواضع سجده را هم بر زمین بگذارد و این ذکر را بگوید: " بسم الله و بالله، السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته " و بعد باید بنشیند و دوباره به سجده رود و ذکر را که گذشت بگوید، و بنشیند و بعد از تشهد سلام دهد، و احتیاط واجب آن است که تشهد به نحو متعارف باشد و در سلام بگوید: " السلام عليكم ".

قضای سجده و تشهد فراموش شده

مسأله ۱۲۶۰ - سجده و تشهد را که انسان فراموش کرده و بعد از نماز قضای آن را

به جا می آورد، و همچنین دو سجده ء سهوی که برای تشهد فراموش شده باید بجا آورد، باید تمام شرایط نماز، مانند پاك بودن بدن و لباس و رو به قبله بودن و شرطهای دیگر را داشته باشد.

مسأله ۱۲۶۱ - اگر سجده را چند دفعه فراموش کند، مثلاً يك سجده از رکعت اول و

يك سجده از رکعت دوم فراموش نماید، باید بعد از نماز هر دو سجده را قضا کند، و

احتیاط واجب آن است که برای هر يك از آن دو دو سجده سهو بعد از قضای هر دو

به جا آورد و لازم نیست معین کند که قضای کدام يك از آنها است، و همچنین سجده ء سهو برای کدام يك از آنهاست.

مسأله ۱۲۶۲ - اگر يك سجده و تشهد را فراموش کند، واجب است قضای سجده را به جا آورد و بنابر احتیاط مستحب تشهد را قضا نماید، و احتیاط واجب آن است که قضای سجده را بر قضای تشهد مقدم بدارد، و باید برای تشهد فراموش شده دو سجده ء سهو به جا آورد، و همچنین - بنابر احتیاط واجب - برای سجده ء فراموش شده.

مسأله ۱۲۶۳ - اگر دو سجده از دو رکعت فراموش نماید، لازم نیست هنگام قضا مراعات ترتیب نماید.

مسأله ۱۲۶۴ - اگر بین سلام نماز و قضای سجده کاری کند که اگر عمد یا سهوا در نماز اتفاق بیفتد، نماز باطل می شود - مثلاً پشت به قبله نماید - احتیاط واجب آن است که بعد از قضای سجده نماز را اعاده کند.

مسأله ۱۲۶۵ - اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که يك سجده یا تشهد را از رکعت آخر فراموش کرده، چنانچه کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند - مثل رو گرداندن از قبله - انجام نداده، باید برگشته و نماز را تمام نموده، و بنابر احتیاط واجب دو سجده ء سهو برای سلام بی جا به جا آورد، و همچنین دو سجده ء سهو دیگر، در صورتی که يك سجده را فراموش کرده و قبل از سلام تشهد به جا آورده باشد.

مسأله ۱۲۶۶ - اگر بین سلام نماز و قضای سجده کاری کند که برای آن، سجده ء سهو واجب می شود - مثل آن که سهوا حرف بزند - باید سجده را قضا کند، و بنابر احتیاط واجب دو سجده ء سهو برای تکلم سهوی و دو سجده ء سهو دیگر هم برای سجده ء فراموش شده به جا آورد.

مسأله ۱۲۶۷ - اگر نداند که در نماز سجده را فراموش کرده یا تشهد رکعت دوم را، باید سجده را قضا نماید و دو سجده ء سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۶۸ - اگر شك دارد که سجده یا تشهد را فراموش کرده یا نه، واجب نیست قضا نماید یا سجده ء سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۶۹ - اگر بداند سجده یا تشهد را فراموش کرده، و شك کند که پیش از رکوع رکعت بعد یادش آمده و آن را به جا آورده، یا یادش نیامده، اگر سجده است باید آن را قضا نماید، و بنابر احتیاط واجب دو سجده ء سهو بجا آورد، و اگر تشهد است باید دو سجده ء سهو بجا آورد.

مسأله ۱۲۷۰ - کسی که باید سجده را قضا نماید، اگر برای کار دیگری هم سجده

سهو بر او واجب شود، بنابر احتیاط واجب بعد از نماز، اول سجده را قضا نماید و بعد سجدهء سهو را به جا آورد.

مسأله ۱۲۷۱ - اگر شك دارد كه بعد از نماز قضای سجده را به جا آورده یا نه، چنانچه شك بعد از وقت نماز باشد، بنابر احتیاط واجب سجده را قضا کند، و چنانچه شك در وقت است باید به جا آورد.

کم و زیاد کردن اجزاء و شرایط نماز

مسأله ۱۲۷۲ - هرگاه چیزی از واجبات نماز را عمدا کم یا زیاد کند، اگر چه يك حرف آن باشد نماز باطل است.

مسأله ۱۲۷۳ - اگر به واسطه ندانستن مسأله از روی تقصیر، چیزی از واجبات نماز را کم یا زیاد کند، نماز باطل است، ولی جاهل قاصر یا کسی که از روی فراموشی واجبات غیر رکنی نماز را کم یا زیاد کند، نماز صحیح است. (و حکم واجب رکنی در مسأله " ۹۵۱ " گذشت)

و اگر به واسطه ندانستن مسأله، حمد و سوره ء نماز صبح و مغرب و عشاء را آهسته بخواند، یا حمد و سوره ء نماز ظهر و عصر را بلند بخواند، یا در مسافرت نماز ظهر و عصر و عشاء را چهار رکعتی بخواند، هر چند ندانستن او از روی تقصیر باشد، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۷۴ - اگر در بین نماز یا بعد از آن بفهمد وضو یا غسلش باطل بوده، یا بدون وضو یا غسل مشغول نماز شده، نمازش باطل است، و باید دوباره با وضو یا غسل بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۲۷۵ - اگر بعد از رسیدن به رکوع یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش فراموش کرده نمازش باطل است، و اگر پیش از رسیدن به رکوع یادش بیاید، باید برگردد و دو سجده را به جا آورد و برخیزد و حمد و سوره یا تسبیحات را بخواند و نماز را تمام کند، و بعد از نماز برای آنچه زیاد کرده از قرائت یا تسبیحات - بنابر احتیاط واجب - دو سجده ء سهو به جا آورد، و همچنین بنابر احتیاط مستحب دو سجده ء سهو برای ایستادن بی جا.

مسأله ۱۲۷۶ - اگر پیش از گفتن " السلام علينا... " و یا " السلام عليكم... " یادش

بیاید که دو سجده ء رکعت آخر را به جا نیاورده، باید دو سجده را به جا آورد، و دوباره تشهد بخواند و نماز را سلام دهد، و برای زیادی تشهد بنابر احتیاط واجب دو سجده ء سهو بنماید.

مسأله ۱۲۷۷ - اگر پیش از سلام نماز یادش بیاید که يك رکعت یا بیشتر از آخر نماز

نخوانده، باید مقداری را که فراموش کرده به جا آورد.

مسأله ۱۲۷۸ - اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که يك رکعت یا بیشتر از آخر نماز را

نخوانده، چنانچه کاری انجام داده که اگر در نماز عمدا یا سهوا اتفاق بیفتد، نماز را باطل می کند - مثلا پشت به قبله کرده - نمازش باطل است، و اگر چنین کاری انجام

نداده، باید فوراً مقداری را که فراموش کرده به جا آورد، و برای سلام زیادی - بنابر احتیاط واجب - دو سجده ء سهو بنماید، و همچنین دو سجده ء سهو دیگر اگر تشهد

زیاد کرده باشد.

مسأله ۱۲۷۹ - هرگاه بعد از سلام عملی انجام دهد که اگر در نماز عمدا یا سهوا اتفاق بیفتد نماز را باطل می کند - مثلا پشت به قبله نماید - و بعد یادش بیاید که دو

سجده ء آخر را به جا نیاورده، نمازش باطل است، و اگر پیش از انجام کاری که نماز را

باطل می کند یادش بیاید، باید دو سجده ای را که فراموش کرده به جا آورد، و دوباره

تشهد بخواند و سلام دهد، و بنابر احتیاط واجب دو سجده ء سهو برای سلام بی جا به جا

آورد و همچنین دو سجده ء سهو دیگر اگر تشهد زیاد کرده باشد.

مسأله ۱۲۸۰ - اگر بفهمد تمام نماز را پیش از وقت خوانده، باید دوباره بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید، و اگر بعضی از نماز را پیش از وقت خوانده، حکمش در

مسألهء " ۷۵۱ " بیان شده است، و اگر بفهمد نماز را رو به قبله نخوانده، در صورتی که

منحرف به ما بین راست و چپ باشد نمازش صحیح است، و در غیر این صورت، اگر

پیش از گذشتن وقت بفهمد باید اعاده کند، و اگر بعد از آن بفهمد قضا ندارد، ولی

اگر پشت به قبله کرده باشد بنا بر احتیاط واجب قضا نماید.
و در هر صورت اگر به جهت ندانستن حکم شرعی به غیر قبله نماز بخواند،
نمازش باطل است.

نماز مسافر

مسافر باید نماز ظهر و عصر و عشاء را با هشت شرط شکسته به جا آورد، یعنی دو رکعت بخواند.

شرط اول: آن که سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد، و فرسخ شرعی تقریباً کمتر از پنج کیلومتر و نیم است.

مسأله ۱۲۸۱ - کسی که رفتن و برگشتن او هشت فرسخ است، چنانچه رفتن و همچنین برگشتنش کمتر از چهار فرسخ نباشد، باید نماز را شکسته بخواند، بنابراین اگر - مثلاً - رفتن سه فرسخ و برگشتن پنج فرسخ یا به عکس باشد، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۲ - اگر رفتن چهار فرسخ و برگشتن چهار فرسخ باشد، اگر چه روزی که

می رود همان روز یا شب آن بر نگردد، باید نماز را شکسته بخواند و روزه را نگیرد،

و احتیاط مستحب آن است که تمام نیز بخواند.

مسأله ۱۲۸۳ - اگر سفر مختصری از هشت فرسخ کمتر باشد، یا انسان نداند که سفر

او هشت فرسخ است یا نه، باید نماز را تمام بخواند، و چنانچه شك کند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، تحقیق کردن برایش لازم نیست، و باید نمازش را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۴ - اگر يك عادل خبر دهد یا شخصی که مورد وثوق است خبر دهد و ظن بر خلاف گفته او نباشد که سفر انسان هشت فرسخ است، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۸۵ - کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است، اگر نماز را شکسته بخواند و بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده، باید آن را چهار رکعتی به جا آورد، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۲۸۶ - کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست، یا شك دارد که هشت فرسخ هست یا نه، چنانچه در بین راه بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده،

اگر چه کمی از راه باقی باشد باید نماز را شکسته بخواند، و اگر تمام خوانده باشد، چنانچه در وقت فهمید که هشت فرسخ است، باید دوباره شکسته بخواند، و اگر بعد از وقت فهمید لازم نیست دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۸۷ - اگر در بین دو محلی که فاصله آنها کمتر از چهار فرسخ است، چند

مرتبه رفت و آمد کند، اگر چه روی هم رفته هشت فرسخ شود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۸ - اگر محلی دو راه داشته باشد، يك راه آن کمتر از هشت فرسخ، و راه

دیگر آن هشت فرسخ یا بیشتر باشد، چنانچه انسان از راهی که هشت فرسخ است به آن جا برود، باید نماز را شکسته بخواند، و اگر از راهی که هشت فرسخ نیست برود باید تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۹ - اگر شهر دیوار دارد، باید ابتدای هشت فرسخ را از دیوار شهر حساب کند، و اگر دیوار ندارد باید از خانه های آخر شهر حساب کند.

شرط دوم: آن که از اول مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد، پس اگر به جایی که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند و بعد از رسیدن

به آن جا قصد کند به جایی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ می شود، چون

از اول قصد هشت فرسخ را نداشته، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر بخواهد از آن جا هشت فرسخ برود، یا چهار فرسخ به محلی که در آن جا قاطع سفر محقق نشود برود - مثل آن که قصد ماندن ده روز در آن جا نداشته باشد - و چهار فرسخ دیگر به

وطنش یا محلی که می خواهد ده روز در آن جا بماند برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۰ - کسی که نمی داند سفرش چند فرسخ است - مثلاً برای پیدا کردن گمشده ای مسافرت می کند و نمی داند که چه مقدار باید برود تا آن را پیدا کند - باید

نماز را تمام بخواند، ولی در برگشتن، چنانچه تا وطنش یا جایی که می خواهد ده روز در آن جا بماند هشت فرسخ یا بیشتر باشد، باید نماز را شکسته بخواند، و نیز اگر در بین رفتن قصد کند که چهار فرسخ به محلی که در

آن جا قاطع سفر محقق نشود برود - مثل آن که قصد ماندن ده روز در آن جا نداشته باشد - و چهار فرسخ برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.
مسئله ۱۲۹۱ - مسافر در صورتی باید نماز را شکسته بخواند که تصمیم داشته باشد هشت فرسخ برود، پس کسی که از شهر بیرون می رود و مثلاً قصدش این است که اگر رفیق پیدا کند سفر هشت فرسخی برود، چنانچه اطمینان دارد که رفیق پیدا می کند، باید نماز را شکسته بخواند، و اگر اطمینان ندارد باید تمام بخواند.
مسئله ۱۲۹۲ - کسی که قصد هشت فرسخ دارد، اگر چه در هر روز مقدار کمی راه

برود، وقتی به حد ترخص رسید - که در شرط هشتم معنای آن بیان شده - باید نماز

را شکسته بخواند، ولی اگر در هر روز مقدار خیلی کمی راه برود که عرفاً نگویند مسافر است - مانند ده متر و بیست متر - باید نمازش را تمام بخواند.
مسئله ۱۲۹۳ - کسی که در سفر در اختیار دیگری است - مانند خدمتگذاری که با

آقای خود مسافرت می کند - چنانچه بداند سفر او هشت فرسخ است، باید نماز را شکسته بخواند، و اگر نداند باید تمام بخواند، و لازم نیست از او پرسد، و اگر هم از او پرسد لازم نیست جواب بگوید.

مسئله ۱۲۹۴ - کسی که در سفر در اختیار دیگری است، اگر بداند یا گمان داشته باشد، حتی اگر مردد باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می شود، باید

نماز را تمام بخواند.

مسئله ۱۲۹۵ - کسی که در سفر در اختیار دیگری است، اگر اطمینان ندارد که پیش

از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا نمی شود، باید نماز را تمام بخواند، هر چند عدم اطمینان او از این جهت باشد که احتمال می دهد مانعی برای سفر او پیش آید، ولی اگر اطمینان داشته باشد که از او جدا نمی شود، احتمال موانعی که مورد انتظار نیست، اثر ندارد و باید شکسته بخواند.

شرط سوم: آن که در بین راه از قصد خود برنگردد، پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود برگردد، یا مردد شود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۶ - اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که همان جا بماند، یا بعد از ده روز برگردد، یا در برگشتن و ماندن مردد باشد، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۷ - اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود و تصمیم

داشته باشد که برگردد در صورتی که قاطع سفر - مثل قصد ماندن ده روز در آن محل

- برایش پیش نیامده باشد، باید نماز را شکسته بخواند به شرط این که برگشتن هم کمتر از چهار فرسخ نباشد.

مسأله ۱۲۹۸ - اگر برای طی مسافتی که هشت فرسخ است حرکت کند، و بعد از رفتن مقداری از راه بخواند جای دیگری برود، چنانچه از محل اولی که حرکت کرده تا جایی که می خواهد برود، هشت فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند. مسأله ۱۲۹۹ - کسی که برای رفتن به محلی که هشت فرسخ است سفر می کند، اگر

بعد از آن که چهار فرسخ رفت، مردد شود که بقیه هشت فرسخ را برود یا بدون این

که ده روز در جایی بماند به محل خود برگردد، باید نماز را شکسته بخواند چه در موقعی که مردد است راه برود یا نرود، و چه آن که بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود یا برگردد.

مسأله ۱۳۰۰ - اگر بعد از آن که چهار فرسخ برود مردد شود که بقیه هشت فرسخ را

برود، یا این که به محل خود برگردد ولی احتمال این را بدهد که در محل تردید یا جای دیگر ده روز توقف نماید، اگرچه تصمیم بگیرد که بدون ماندن ده روز بقیه راه

را برود، در این صورت باید نماز را تمام بخواند.

و اگر تصمیمش بعد از تردید این باشد که هشت فرسخ دیگر برود، یا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد، از وقتی شروع به رفتن نماید نمازش شکسته است.

مسأله ۱۳۰۱ - اگر پیش از آن که چهار فرسخ برود مردد شود که بقیه راه را برود یا

نه، و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود، چنانچه باقی مانده سفر او هشت

فرسخ باشد، یا آن که بخواند چهار فرسخ رفته و چهار فرسخ دیگر برگردد، از وقتی که شروع به رفتن نماید نماز را باید شکسته بخواند.
شرط چهارم: آن که نخواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد، یا ده روز یا بیشتر در جایی بماند، پس کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، باید نماز را تمام بخواند.

مسئله ۱۳۰۲ - کسی که نمی داند پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش می گذرد

یا نه، یا ده روز در محلی قصد اقامت می نماید یا نه، باید نماز را تمام بخواند.
مسئله ۱۳۰۳ - کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، و نیز کسی که مردد است از وطنش بگذرد یا ده روز در محلی بماند، اگر از ماندن ده روز یا گذشتن از وطن منصرف شود، باز هم باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر باقی مانده راه هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ باشد و

بخواند برود و بدون این که سر چهار فرسخ قاطع سفر برایش پیش آید برگردد و برگشتن هم چهار فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند.
شرط پنجم: آن که برای کار حرام سفر نکند، و اگر برای کار حرامی - مانند دزدی یا اعانت ظالم در ظلمش یا ضرر رساندن به مسلمانی - سفر کند، یا خود سفر حرام باشد - مثل آن که قسم شرعی خورده باشد که به سفر نرود،

یا برای او ضرری داشته باشد که تحمل آن ضرر حرام باشد - باید نماز را تمام بخواند.

مسئله ۱۳۰۴ - سفری که واجب نیست اگر موجب اذیت پدر و مادر باشد حرام است، و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه هم بگیرد.
مسئله ۱۳۰۵ - کسی که سفر او حرام نیست و برای کار حرام هم سفر نمی کند، اگر

چه در سفر معصیتی انجام دهد - مثلاً غیبت کند یا شراب بخورد - باید نماز را شکسته بخواند.

مسئله ۱۳۰۶ - اگر برای آن که کار واجبی را ترك کند مسافرت نماید، نمازش تمام

است، پس کسی که بدهکار است، اگر بتواند بدهی خود را بدهد و طلبکار هم مطالبه کند، چنانچه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد و برای فرار از دادن قرض مسافرت نماید، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر سفرش برای ترك واجب نباشد، هر چند در سفر ترك واجب کند نمازش شکسته است.

مسأله ۱۳۰۷ - اگر سفر او حرام نباشد ولی در زمین غصبی مسافرت کند، یا حیوان سواری یا مرکب دیگری که سوار است غصبی باشد، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند، مگر این که سفر او بر آن مرکب برای فرار از رد آن

به مالك باشد، که در این صورت باید تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۸ - کسی که با ظالم مسافرت می کند، اگر ناچار نباشد و مسافرت او کمک به ظالم در ظلمش، یا موجب جلال و شوکت و تقویت حکم ظالم شود، باید نماز را تمام بخواند، و اگر ناچار باشد یا مثلاً برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند، نمازش شکسته است.

مسأله ۱۳۰۹ - اگر به قصد تفریح و گردش مسافرت کند، سفر او حرام نیست و باید

نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۰ - اگر برای لهو و خوش گذرانی به شکار رود، سفرش در رفتن حرام و

نمازش تمام است، و در برگشتن اگر هشت فرسخ باشد و برای شکار لهو نباشد شکسته است، و چنانچه برای تهیهء معاش به شکار رود، نمازش شکسته است، و همچنین است اگر برای تجارت به شکار برود، و احتیاط مستحب آن است که نمازش را شکسته و تمام بخواند، و روزه را بگیرد و قضا نماید.

مسأله ۱۳۱۱ - کسی که برای معصیت سفر کرده، موقعی که از سفر بر می گردد، اگر

برگشتنش به تنهایی هشت فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند، و احتیاط مستحب آن است که در صورتی که توبه نکرده، هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۲ - کسی که سفر او سفر معصیت است، اگر در بین راه از قصد معصیت

برگردد، چنانچه باقی ماندهء راه هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و چهار فرسخ هم برگردد، باید از وقتی که شروع به سیر و رفتن

می کند نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۳ - کسی که برای معصیت سفر نکرده، اگر در بین راه قصد کند که بقیه

راه را برای معصیت برود، باید نماز را بعد از آن که شروع به سیر و رفتن کرد تمام بخواند، و نمازهایی را که شکسته خوانده، در صورتی که مقدار گذشته مسافت بوده صحیح است، و اگر نه بنابر احتیاط واجب در وقت اعاده و در خارج وقت قضا نماید.

شرط ششم: آن که از کسانی نباشد که خانه به دوشند، مانند صحرا نشینهایی که در بیابانها گردش می کنند و هر جا آب و خوراک برای خود و احشامشان پیدا کنند ممانند، و بعد از چندی به جای دیگر می روند، و چنین کسانی که خانه و لوازم زندگیشان هر جا بروند با خودشان هست، باید نماز را تمام بخوانند.

مسأله ۱۳۱۴ - اگر یکی از صحرا نشینها برای پیدا کردن منزل و چراگاه حیواناتش سفر کند، اگر چادر و لوازم زندگیش همراهش باشد، نمازش تمام است، و اگر نه نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۵ - اگر صحرانشین برای زیارت یا حج یا تجارت و مانند اینها مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط هفتم: آن که شغل او مسافرت نباشد، بنابراین شتردار و راننده و کشتیبان و مانند اینها، اگر چه برای بردن اثاثیه منزل خود مسافرت کنند، باید نماز را تمام بخوانند، و مدار بر این است که عرفا بگویند شغلش سفر است، مثلا بگویند کار او رانندگی یا ساربانی است.

و همچنین باید شغل او هم در سفر نباشد، مانند کسی که اقامتش در جایی است و کارش - از قبیل تجارت و تدریس و طبابت - در جای دیگری است به طوری که اکثر ایام یا روز در میان - مثلا - برای انجام کار سفر می کند.

مسأله ۱۳۱۶ - کسی که شغلش مسافرت است، اگر برای کار دیگری مانند زیارت یا

حج مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند، ولی اگر مثلا راننده اتومبیل خود را برای زیارت کرایه بدهد و در ضمن خودش هم زیارت کند، باید نماز را

تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۷ - حمله دار - مثل کسی که برای رساندن حاجی ها به مکه مسافرت می کند - چنانچه شغلش مسافرت باشد، باید نماز را تمام بخواند، و اگر شغلش مسافرت نباشد و مدت سفر او هم کم باشد - مانند آن که سفرش مثلا با هواپیما باشد - باید شکسته بخواند، ولی اگر مدت سفر او زیاد باشد احتیاط واجب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۸ - کسی که شغل او حمله داری است و مثلا حاجی ها را از راه دور به

مکه می برد، چنانچه تمام سال یا قسمت عمده سال را در راه باشد، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۹ - کسی که در مقداری از سال شغلش مسافرت است - مثل راننده ای که فقط تابستان یا زمستان اتومبیل خود را کرایه می دهد - باید در آن سفری که کار

اوست در آن قسمت از سال نماز را تمام بخواند، و احتیاط مستحب آن است که هم تمام و هم شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۰ - راننده و دوره گردی که در دو سه فرسخی شهر رفت و آمد می کند،

چنانچه اتفاقا سفر شرعی برود، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۱ - چاروا داری که شغلش مسافرت است، اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند - چه از اول قصد ماندن ده روز را داشته باشد یا بدون قصد بماند - باید در سفر اولی که بعد از ده روز می رود نماز را شکسته بخواند، ولی کسان دیگری که

شغلشان سفر است یا شغلشان در سفر است، احتیاط واجب آن است که در آن سفر جمع کنند بین شکسته و تمام.

مسأله ۱۳۲۲ - چاروا داری که شغلش مسافرت است، اگر در غیر وطن خود ده روز

یا بیشتر بماند، چنانچه از اول قصد ماندن ده روز داشته باشد، در سفر اولی که بعد از ده روز می رود باید نماز را شکسته بخواند، ولی کسان دیگری که شغلشان سفر یا

شغلشان در سفر است، احتیاط واجب آن است که در آن سفر جمع کنند بین شکسته و تمام.



(٤٤٢)

مسأله ۱۳۲۳ - کسی که شغلش مسافرت است، اگر شك کند که در وطن خود یا جای دیگر ده روز مانده یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۴ - کسی که در شهرها سیاحت می کند و برای خود وطنی اختیار نکرده،

باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۵ - کسی که شغلش مسافرت نیست، اگر مثلا در شهری یا در دهی جنسی دارد که برای حمل آن مسافرت‌های پی در پی می کند، باید نماز را شکسته بخواند، مگر در صورتی که سفر او بیشتر از بودن در وطنش باشد.

مسأله ۱۳۲۶ - کسی که از وطنش صرف نظر کرده و می خواهد وطن دیگری برای

خود اختیار کند، اگر شغلش مسافرت نباشد باید در مسافرت نماز را شکسته بخواند.

شرط هشتم: آن که به حد ترخص برسد، یعنی از وطنش به قدری دور شود که اذان شهر را نشنود، و وقتی اهل شهر را نبیند یقینا به حد ترخص رسیده است، ولی باید مانعی نباشد، و اما در غیر وطن همین که از محل اقامت یا محلی که سی روز در آن جا به طور تردید مانده خارج شود نمازش قصر است.

مسأله ۱۳۲۷ - مسافری که به وطنش بر می گردد، وقتی صدای اذان آن را بشنود باید نماز را تمام بخواند، ولی مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند،

مادامی

که به آن محل نرسیده نمازش قصر است.

مسأله ۱۳۲۸ - هرگاه شهر در بلندی باشد که از دور اهل آن دیده شود، یا به قدری

گود باشد که اگر انسان کمی دور شود اهل آن را نبیند، کسی که از اهالی آن شهر مسافرت می کند برای آن که یقین کند به حد ترخص - که در شرط هشتم معنی آن گذشت - رسیده است، باید به اندازه ای دور شود که اگر آن شهر در زمین هموار بود،

اهلش از آن جا دیده نمی شد، و نیز اگر پستی و بلندی راه بیشتر از معمول باشد، باید برای حصول یقین به حد ترخص ملاحظهء معمول را بنماید.

مسأله ۱۳۲۹ - اگر از محلی مسافرت کند که اهل ندارد، وقتی به جایی برسد که اگر

آن محل اهل داشت از آن جا دیده نمی شد، یقینا به حد ترخص رسیده، و

خواندن نماز شکسته بی اشکال است.

مسئله ۱۳۳۰ - اگر به قدری دور شود که نداند صدایی را که می شنود صدای اذان است یا صدای دیگر، باید نماز را شکسته بخواند، ولی اگر بفهمد اذان می گویند و کلمات آن را تشخیص ندهد، باید تمام بخواند.

مسئله ۱۳۳۱ - اگر به قدری دور شود که اذان خانه ها را نشنود ولی اذان شهر را که

معمولا در جای بلند می گویند بشنود، نباید نماز را شکسته بخواند.

مسئله ۱۳۳۲ - اگر به جایی برسد که اذان شهر را که معمولا در جای بلند می گویند

نشنود ولی اذانی را که در جای خیلی بلند می گویند بشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

مسئله ۱۳۳۳ - اگر گوش او یا صدای اذان غیر معمولی باشد، در محلی باید نماز را شکسته بخواند که گوش متوسط صدای اذان معمولی را نشنود.

مسئله ۱۳۳۴ - اگر موقعی که سفر می رود شك کند به حد ترخص رسیده یا نه، باید

نماز را تمام بخواند، و مسافری که به وطن بر می گردد اگر شك کند که به حد ترخص

رسیده یا نه، باید شکسته بخواند، مگر این که هنگام رفتن بداند که وقت برگشتن به همین شك مبتلا می شود، یا در برگشتن در همان محل مبتلا به همان شك بشود، که

در این دو صورت باید احتیاط کند به این که در رفتن و برگشتن نماز را از آن محل تأخیر بیندازد تا یقین کند که از حد ترخص گذشته، و یا هم شکسته بخواند و هم تمام، چه رفتن و برگشتن هر دو در وقت باشد، یا در برگشتن وقت نماز اول گذشته باشد.

مسئله ۱۳۳۵ - مسافری که در سفر از وطن خود عبور می کند، وقتی به حد ترخص

رسید باید نماز را تمام بخواند.

مسئله ۱۳۳۶ - مسافری که در بین مسافرت به وطنش رسیده، تا وقتی که در آن جا هست باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر بخواهد از آن جا هشت فرسخ برود، یا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد، وقتی که به حد ترخص برسد باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۷ - محلی را که انسان برای اقامت و زندگی خود اختیار کرده وطن اوست، ولی اگر در آن جا به دنیا آمده و وطن پدر و مادرش باشد، اختیار کردن برای

زندگی معتبر نیست، بلکه تا اعراض نکرده وطن اوست.

مسأله ۱۳۳۸ - اگر قصد دارد در محلی که وطن اصلیش نیست مدتی بماند و بعد به

جای دیگر برود، آن جا وطن او حساب نمی شود.

مسأله ۱۳۳۹ - جایی را که انسان محل زندگی خود قرار داده و مثل کسی که آن جا

وطن اوست در آن جا زندگی می کند، که اگر مسافرتی برای او پیش آید دوباره به همان جا بر می گردد - اگر چه قصد نداشته باشد که همیشه در آن جا بماند - وطن او

نیست، ولی احکام وطن بر آن جاری می شود.

مسأله ۱۳۴۰ - کسی که در دو محل زندگی می کند - مثلاً شش ماه در شهری و شش

ماه در شهر دیگر می ماند - هر دو محل وطن اوست، و همچنین اگر بیشتر از دو محل

برای زندگی خود اختیار کرده باشد، به طوری که عرفاً گفته شود آن جا محل و مسکن دائمی اوست.

مسأله ۱۳۴۱ - کسی که در محلی مالك منزلی باشد که شش ماه متصل را قصد ماندن در آن جا داشته و این مدت را مانده باشد، ولی فعلاً صرف نظر کرده، احکام وطن بر آن جاری نیست، هر چند احتیاط مؤکد آن است که هر وقت به آن جا برسد

هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۴۲ - اگر به جایی برسد که وطن او بوده و از آن جا صرف نظر کرده، حکم

وطن بر آن جاری نیست.

مسأله ۱۳۴۳ - مسافری که قصد دارد ده روز پشت سر هم در محلی بماند، یا می داند که بدون اختیار ده روز در محلی می ماند، در آن محل باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۴۴ - مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، لازم نیست قصد ماندن شب اول یا شب یازدهم را داشته باشد، و همین که قصد کند از اول روز اول - که بنا بر احتیاط واجب از طلوع فجر صادق است - تا غروب روز دهم



(٤٤٥)

بماند، باید نماز را تمام بخواند، و همچنین اگر قصدش این باشد که مثلاً از ظهر روز اول تا ظهر روز یازدهم بماند.

مسئله ۱۳۴۵ - مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، در صورتی باید نماز

را تمام بخواند که بخواند تمام ده روز را در يك جا بماند، پس اگر بخواند مثلاً ده روز در نجف و کوفه یا در تهران و شمیران - در صورتی که مردم آنها را دو محل می‌دانند - بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

مسئله ۱۳۴۶ - مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، اگر از اول قصد داشته

باشد که در بین ده روز به اطراف آن جا - که به قدر حد ترخص تا کمتر از چهار فرسخ

دور باشد - برود، در صورتی که مدت رفت و آمدش به اندازه ای باشد که در نظر عرف با اقامت ده روز او در آن محل منافات نداشته باشد - مانند يك یا دو ساعت -

باید نماز را تمام بخواند، و اگر مدت بیشتر از این باشد، در صورتی که تمام روز یا شب باشد نمازش شکسته است، و در غیر این صورت بنابر احتیاط واجب نماز را هم تمام و هم شکسته بخواند.

مسئله ۱۳۴۷ - مسافری که تصمیم ندارد ده روز در محلی بماند - مثلاً قصدش این است که اگر رفیقش بیاید یا منزل خوبی پیدا کند ده روز بماند - باید نماز را شکسته

بخواند.

مسئله ۱۳۴۸ - کسی که تصمیم دارد ده روز در محلی بماند، اگر احتمال بدهد که برای ماندن او مانعی پیدا شود و احتمال او عقلایی باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسئله ۱۳۴۹ - اگر مسافر بداند که مثلاً ده روز یا بیشتر به آخر ماه مانده و قصد کند

که تا آخر ماه در جایی بماند، باید نماز را تمام بخواند، بلکه اگر نداند تا آخر ماه چقدر مانده و قصد کند تا آخر ماه بماند، در صورتی که آخر ماه معلوم باشد چه روزی است - مثلاً معلوم باشد روز جمعه است - ولی مسافر نداند که روز اول قصدش پنجشنبه است تا مدت اقامتش نه روز باشد، یا چهارشنبه تا ده روز باشد، در این صورت نیز اگر بعد معلوم شود که روز اول قصدش چهارشنبه

بوده، نمازش تمام است، و در غیر این صورت باید نماز را شکسته بخواند، اگر چه از موقعی که قصد کرده تا روز آخر ماه ده روز یا بیشتر باشد.

مسأله ۱۳۵۰ - اگر مسافری قصد کند ده روز در محلی بماند، چنانچه پیش از خواندن يك نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود یا مردد شود که در آن جا بماند یا به جای دیگر برود، باید نماز را شکسته بخواند، ولی اگر بعد از خواندن يك نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود یا مردد شود، تا وقتی که در آن جا هست باید نماز را تمام بخواند.

و مراد از نماز چهار رکعتی در این مسأله و مسائل بعد چهار رکعت ادائی است. مسأله ۱۳۵۱ - مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر روزه بگیرد و بعد

از ظهر از ماندن در آن جا منصرف شود، چنانچه يك نماز چهار رکعتی خوانده باشد، تا وقتی که در آن جا هست روزه هایش صحیح است و باید نمازهای خود را تمام بخواند، و اگر نماز چهار رکعتی نخوانده باشد، بنابر احتیاط واجب روزه آن روز

را تمام کند و قضا نماید، و نمازهای خود را باید شکسته بخواند، و روزه‌های بعد هم

نمی تواند روزه بگیرد، و اگر بعد از غروب و قبل از خواندن يك نماز چهار رکعتی منصرف شود، روزه آن روز صحیح است.

مسأله ۱۳۵۲ - مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر از ماندن منصرف

شود و پیش از آن که از قصد ماندن برگردد، یا بعد از آن شك کند که يك نماز چهار

رکعتی خوانده یا نه، باید نمازهای خود را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۳ - اگر مسافر به نیت این که نماز را شکسته بخواند مشغول نماز شود، و

در بین نماز تصمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۵۴ - مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر در بین نماز اول

چهار رکعتی از قصد خود برگردد، چنانچه مشغول رکعت سوم نشده، باید نماز را دو

رکعتی تمام نماید و بقیه نمازهای خود را شکسته بخواند، و همچنین است

اگر مشغول رکعت سوم شده و به رکوع نرفته باشد، که باید بنشیند و نماز را شکسته به آخر برساند، و اگر قرائت یا تسبیح زیاد کرده - بنا بر احتیاط واجب - دو سجده و سهو به جا آورد، و اگر به رکوع نرفته باشد نمازش باطل است، و باید آن را

شکسته اعاده نماید، و تا وقتی که در آن جا هست نماز را شکسته بخواند.
مسئله ۱۳۵۵ - مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بیشتر از ده روز در

آن جا بماند، تا وقتی که مسافرت نکرده باشد نمازش را تمام بخواند، و لازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند.

مسئله ۱۳۵۶ - مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، باید روزه و واجب را

بگیرد، و می تواند روزه و مستحبی را هم به جا آورد، و نافله نماز ظهر و عصر و عشاء را هم بخواند.

مسئله ۱۳۵۷ - مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بعد از خواندن يك نماز چهار رکعتی، یا بعد از ماندن ده روز - اگر چه يك نماز تمام هم نخوانده باشد - بخوهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود و برگردد و دوباره در جای اول خود ده روز یا کمتر بماند، از وقتی که می رود تا وقتی که بر می گردد و بعد

از برگشتن، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر برگشتن به محل اقامتش فقط از این جهت باشد که در طریق سفرش واقع شده است و سفر او مسافت شرعیه باشد، لازم است موقع برگشتن نماز را شکسته بخواند.

مسئله ۱۳۵۸ - مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بعد از خواندن يك نماز چهار رکعتی بخوهد به جای دیگری که کمتر از هشت فرسخ است برود و

ده روز در آن جا بماند، در رفتن و در محلی که قصد ماندن ده روز دارد، باید نمازهای خود را تمام بخواند، ولی اگر محلی که می خواهد برود هشت فرسخ یا بیشتر باشد، باید موقع رفتن نمازهای خود را شکسته بخواند، و چنانچه نخواهد ده روز در آن محل بماند، باید مدتی را که در آن جا می ماند نیز نمازهای خود را شکسته بخواند.

مسئله ۱۳۵۹ - مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بعد از خواندن

يك نماز چهار ركعتی بخواند به جایی كه کمتر از چهار فرسخ است برود، چنانچه مردد باشد كه به محل اول برگردد یا نه، یا به کلی از برگشتن به آن جا غافل باشد، یا

بخواند برگردد ولی مردد باشد كه ده روز در آن جا بماند یا نه، یا آن كه از ده روز ماندن در آن جا و مسافرت از آن جا غافل باشد، باید از وقتی كه می رود تا وقتی كه

بر می گردد و بعد از برگشتن نمازهای خود را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۰ - اگر به خیال این كه رفقاییش می خواهند ده روز در محلی بمانند قصد

كند كه ده روز در آن جا بماند، و بعد از خواندن يك نماز چهار ركعتی بفهمد كه آنها

قصد نكرده اند - اگر چه خودش هم از ماندن منصرف شود - تا مدتی كه در آن جا هست باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۱ - اگر مسافر اتفاقاً سی روز در محلی بماند كه در تمام سی روز در رفتن

و ماندن مردد باشد، بعد از گذشتن سی روز اگر چه مقدار کمی در آن جا بماند، باید

نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۲ - مسافری كه می خواهد نه روز یا کمتر در محلی بماند، اگر بعد از آن

كه نه روز یا کمتر در آن جا ماند، بخواند دوباره نه روز دیگر یا کمتر بماند، و همینطور تا سی روز، روز سی و یکم باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۳ - مسافر بعد از سی روز در صورتی باید نماز را تمام بخواند كه سی روز را در يك جا بماند، پس اگر مقداری از آن را در جایی و مقداری را در جای دیگر

بماند، بعد از سی روز هم باید نماز را شكسته بخواند.

مسائل متفرقهء نماز مسافر

مسأله ۱۳۶۴ - مسافر در شهر مكهء قدیم - كه از عقبهء مدینین است تا ذی طوی - و

مدینهء زمان حضرت رسول (صلی الله علیه وآله و سلم) و شهر كوفه و حرم حضرت سید الشهداء (علیه السلام)

مخیر است نمازش را شكسته یا تمام بخواند، و تمام افضل است، هر چند احوط آن است كه در خارج از مسجد الحرام و مسجد النبی (صلی الله علیه وآله و سلم) حتی

ملحقات آن دو مسجد
بعد از زمان ائمه (علیهم السلام)، و خارج مسجد کوفه، و دور تر از اطراف ضریح

مقدس، نماز را تمام نخواند.

مسئله ۱۳۶۵ - کسی که می داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر در

غیر چهار جایی که در مسئلهء پیش بیان شد عمدا تمام بخواند، نمازش باطل است، و اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند، چنانچه در وقت یادش بیاید باید اعاده کند، و اگر بعد از وقت یادش بیاید قضا بر او نیست.

مسئله ۱۳۶۶ - کسی که می داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند اگر سهوا

تمام بخواند، چنانچه در اثنای وقت ملتفت شود نمازش باطل است، و اگر بعد از وقت ملتفت شود قضا بر او نیست.

مسئله ۱۳۶۷ - مسافری که نمی داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر تمام بخواند نمازش صحیح است.

مسئله ۱۳۶۸ - مسافری که می داند باید نمازش را شکسته بخواند، اگر بعضی از خصوصیات آن را نداند - مثلا نداند که در سفر هشت فرسخی باید شکسته بخواند

چنانچه تمام بخواند و در وقت بفهمد، باید اعاده کند، و در صورتی که اعاده نکرد بعد از وقت باید قضا کند، و اگر بعد از وقت بفهمد قضا ندارد.

مسئله ۱۳۶۹ - مسافری که می داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر به گمان این که

سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند، در صورتی که در وقت بفهمد سفرش هشت فرسخ بوده، نمازی را که تمام خوانده باید دوباره شکسته بخواند، و اگر اعاده نکرد باید قضا کند، و اگر بعد از وقت بفهمد قضا بر او نیست.

مسئله ۱۳۷۰ - اگر فراموش کند که مسافر است و نماز را تمام بخواند، چنانچه در وقت یادش بیاید باید شکسته اعاده کند، و اگر اعاده نکرد باید قضا کند، و اگر بعد از

وقت یادش بیاید قضا بر او نیست.

مسئله ۱۳۷۱ - کسی که باید نماز را تمام بخواند، اگر شکسته به جا آورد نمازش باطل است، ولی مسافری که قصد ماندن ده روز در جایی داشته باشد، و به جهت ندانستن حکم مسئله نماز را شکسته بخواند، احتیاط واجب آن است که نماز را تمام اعاده نماید.

مسأله ۱۳۷۲ - اگر مشغول نماز چهار رکعتی شود و در بین نماز یادش بیاید که مسافر است، یا ملتفت شود که سفر او هشت فرسخ است، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته باید نماز را دو رکعتی تمام کند، و اگر قرائت یا تسبیح زیاد کرده، بنابر احتیاط واجب دو سجدهء سهو به جا آورد، و اگر به رکوع رکعت سوم نرفته نمازش

باطل است، و در صورتی که به مقدار خواندن يك رکعت هم وقت داشته باشد، نماز را از سر شکسته بخواند، و اگر به مقدار يك رکعت هم وقت باقی نباشد، نماز را شکسته قضا نماید.

مسأله ۱۳۷۳ - اگر مسافر بعضی از خصوصیات نماز مسافر را نداند، مثلاً نداند که اگر چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد باید شکسته بخواند، چنانچه به نیت نماز چهار رکعتی مشغول نماز شود و پیش از رکوع رکعت سوم مسأله را بفهمد، باید

نماز را دو رکعتی تمام کند، و اگر قرائت یا تسبیح زیاد کرده، بنابر احتیاط واجب دو

سجدهء سهو به جا آورد، و اگر در رکوع ملتفت شود نمازش باطل است، و در صورتی

که به مقدار يك رکعت هم از وقت مانده باشد نماز را شکسته بخواند، و اگر به مقدار

يك رکعت هم وقت باقی نباشد، نماز را شکسته قضا نماید.

مسأله ۱۳۷۴ - مسافری که باید نماز را تمام بخواند، اگر به واسطهء ندانستن مسأله به

نیت نماز دو رکعتی مشغول نماز شود، و در بین نماز مسأله را بفهمد، باید نماز را چهار رکعتی تمام کند.

مسأله ۱۳۷۵ - مسافری که نماز نخوانده، اگر پیش از تمام شدن وقت به وطنش برسد، یا به جایی برسد که می خواهد ده روز در آن جا بماند، باید نماز را تمام بخواند، و کسی که مسافر نیست، اگر در اول وقت نماز نخواند و مسافرت کند، در

سفر باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۷۶ - اگر مسافری که باید نماز را شکسته بخواند، نماز ظهر یا عصر یا عشاء او قضا شود، باید آن را دو رکعتی قضا نماید، اگر چه در غیر سفر بخواند قضای آن را به جا آورد و اگر از کسی که مسافر نیست یکی از این سه نماز قضا

شود، باید چهار رکعتی قضا نماید، اگر چه در سفر بخواهد آن را قضا نماید.
مسئله ۱۳۷۷ - مستحب است نماز گزار بعد از هر نمازی سی مرتبه بگوید: (سبحان
الله والحمد لله ولا إله الا الله والله أكبر) و برای مسافر در تعقیب نمازهای شکسته
مستحب مؤکد است.

نماز قضا

مسئله ۱۳۷۸ - کسی که نماز واجب خود را در وقت آن نخوانده باید قضای آن را
به

جا آورد، اگر چه در تمام وقت نماز خواب مانده، یا به واسطهء مستی یا بی هوشی
که

به اختیار او بوده نماز نخوانده باشد، و نمازهایی را که زن در حال حیض یا نفاس
نخوانده قضا ندارد، چه نمازهای یومیه باشد چه غیر آن، ولی در نماز آیات برای
زلزله و رعد و برق بنا بر احتیاط واجب بدون نیت ادا و قضا بجا آورد.

مسئله ۱۳۷۹ - اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی را که خوانده باطل بوده، باید
قضای آن را به جا آورد.

مسئله ۱۳۸۰ - کسی که نماز قضا دارد باید در خواندن آن کوتاهی نکند، ولی
واجب

نیست فوراً آن را به جا آورد.

مسئله ۱۳۸۱ - کسی که نماز قضا دارد می تواند نماز مستحبی بخواند.

مسئله ۱۳۸۲ - اگر انسان احتمال دهد که نماز قضایی دارد، یا نمازهایی را که
خوانده صحیح نبوده، احتیاط مستحب آن است که قضای آنها را به جا آورد.

مسئله ۱۳۸۳ - در قضای نمازهای یومیه ترتیب لازم نیست، مگر در نمازهایی که
در

ادای آنها ترتیب هست، مثل نماز ظهر و عصر، یا مغرب و عشاء از يك روز، اگر
چه

احتیاط مستحب در غیر اینها نیز مراعات ترتیب است.

مسئله ۱۳۸۴ - اگر بخواهد قضای چند نماز غیر یومیه مانند نماز آیات را بخواند،
یا

مثلاً بخواهد قضای يك نماز یومیه و چند نماز غیر یومیه را بخواند، لازم نیست آنها
را به ترتیب به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۵ - اگر ترتیب نمازهایی را که نخوانده فراموش کند، احتیاط مستحب آن

است که طوری آنها را بخواند که یقین کند به ترتیبی که قضا شده به جا آورده است،

مثلا اگر قضای يك نماز ظهر و يك نماز مغرب بر او واجب است و نمی داند کدام اول قضا شده، اول يك نماز مغرب و بعد از آن يك نماز ظهر و دوباره نماز مغرب را

بخواند، یا اول يك نماز ظهر و بعد از آن يك نماز مغرب، و دوباره نماز ظهر را بخواند تا یقین کند هر کدام را که اول قضا شده اول خوانده است.

مسأله ۱۳۸۶ - اگر نماز ظهر يك روز و نماز عصر روز دیگر، یا دو نماز ظهر، یا دو

نماز عصر از او قضا شده و نمی داند کدام اول قضا شده است، چنانچه دو نماز چهار

رکعتی بخواند به نیت این که اولی قضای نماز روز اول و دومی قضای نماز روز دوم باشد، در حاصل شدن ترتیب کافیست.

مسأله ۱۳۸۷ - اگر يك نماز ظهر و يك نماز عشاء، یا يك نماز عصر و يك نماز عشاء از او قضا شود و نداند کدام اول قضا شده است، احتیاط مستحب آن است که

طوری آنها را بخواند که ترتیب حاصل شود، و برای یقین به حصول ترتیب - مثلا اگر يك نماز ظهر و يك نماز عشاء از او قضا شده و اولی آنها را نمی داند -

می تواند اول يك نماز ظهر و بعد از آن يك نماز عشاء و دوباره يك نماز ظهر بخواند، یا اول يك نماز عشاء بعد يك نماز ظهر و دوباره يك نماز عشاء بخواند.

مسأله ۱۳۸۸ - کسی که می داند يك نماز چهار رکعتی نخوانده ولی نمی داند نماز ظهر است یا نماز عصر، اگر يك نماز چهار رکعتی به نیت قضای نمازی که نخوانده

به جا آورد کافیست، و همچنین است اگر نداند نمازی که نخوانده ظهر است یا عشاء، و در این صورت نسبت به جهر و اخفات مخیر می باشد.

مسأله ۱۳۸۹ - کسی که پنج نماز پشت سر هم از او قضا شده و نمی داند اولی آنها

کدام است، چنانچه نه نماز به ترتیب بخواند - مثلا از نماز صبح شروع کند و بعد از

آن که ظهر و عصر و مغرب و عشاء را خواند، دو مرتبه نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب را بخواند - یقین به ترتیب حاصل نموده است، و اگر شش نماز

پشت سر هم از او قضا شده و اولی آنها را نمی داند، برای یقین به حصول ترتیب ده نماز به ترتیب قضا کند، و همین طور برای هر يك نمازی که به نمازهای قضای او

اضافه می شود، در صورتی که پشت سر هم قضا شده باشد، يك نماز بر مقداری که گفته شد اضافه نماید تا یقین به حصول ترتیب پیدا شود.
مسأله ۱۳۹۰ - کسی که می داند نمازهای پنجگانه او هر کدام از يك روز قضا شده و

ترتیب آنها را نمی داند، بهتر این است که نماز پنج شبانه روز را بخواند، و اگر شش نماز از شش روز از او قضا شده نماز شش شبانه روز را بخواند، و همچنین برای هر نمازی که به نمازهای قضای او اضافه شود، يك شبانه روز بیشتر بخواند، و به این کیفیت یقین پیدا می کند که به ترتیبی که قضا شده به جا آورده است.
مثلا اگر هفت نماز از هفت روز نخوانده باشد، نماز هفت شبانه روز را قضا نماید، و کفایت می کند برای هر روزی، اگر در حضر و آن چه در حکم آن است فوت

شده باشد، يك نماز دو رکعتی و يك نماز سه رکعتی و يك نماز چهار رکعتی مردد بین ظهر و عصر و عشاء به جا آورد، و اگر در سفر فوت شده باشد، يك نماز دو رکعتی مردد بین صبح و ظهر و عصر و عشاء و يك نماز سه رکعتی به جا آورد.
مسأله ۱۳۹۱ - کسی که مثلا چند نماز صبح یا چند نماز ظهر از او قضا شده و شماره

آنها را نمی داند یا فراموش کرده - مثلا نمی داند که سه یا چهار یا پنج نماز بوده - چنانچه مقدار کمتر را بخواند کافیهست، ولی احتیاط مستحب این است که به قدری نماز بخواند که یقین کند تمام آنها را خوانده است، مخصوصا در صورتی که یقین به

مقدار داشته و بعد از آن مقدار را فراموش کرده باشد.

مسأله ۱۳۹۲ - کسی که فقط يك نماز قضا از روزهای پیش دارد، احتیاط مستحب این است که - در صورت امکان - اول آن را بخواند، بعد مشغول نماز آن روز شود، و نیز اگر از روزهای پیش نماز قضا ندارد ولی يك نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده است، مستحب است که - در صورت امکان - نماز قضای آن

روز را پیش از نماز ادا بخواند، و در هر دو صورت اگر وقت فضیلت نماز یومیه فوت می شود بهتر آن است که نماز یومیه را مقدم بدارد.

مسئله ۱۳۹۳ - اگر در بین نماز یادش بیاید که یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده، یا فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد، چنانچه وقت وسعت دارد و ممکن است نیت را به نماز قضا برگرداند، احتیاط مستحب این است که نیت نماز قضا کند، مثلاً اگر در نماز ظهر پیش از رکوع رکعت سوم یادش بیاید که نماز صبح آن

روز قضا شده، در صورتی که وقت نماز ظهر تنگ نباشد، نیت را به نماز صبح برگرداند و آن را دو رکعتی تمام کند بعد ظهر را بخواند، ولی اگر وقت تنگ است یا

نمی تواند نیت را به نماز قضا برگرداند - مثل آن که در رکوع رکعت سوم نماز ظهر

یادش بیاید که نماز صبح را نخوانده، چون اگر بخواهد نیت نماز صبح کند، یک رکوع که رکن است زیاد می شود - نباید نیت را به قضای صبح برگرداند.

مسئله ۱۳۹۴ - اگر از روزهای گذشته نمازهای قضا دارد و یک نماز یا بیشتر هم از همان روز از او قضا شده، چنانچه برای قضای تمام آنها وقت ندارد یا نمی خواهد همه را در آن روز بخواند، مستحب است نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند، و احتیاط مستحب این است که بعد از خواندن قضای نمازهای سابق، دوباره نماز قضایی را که در آن روز پیش از نماز ادا خوانده به جا آورد.

مسئله ۱۳۹۵ - تا انسان زنده است اگر چه از قضای نمازهای خود عاجز باشد، دیگری نمی تواند نمازهای او را قضا نماید.

مسئله ۱۳۹۶ - نماز قضا را با جماعت می شود خواند، چه نماز امام جماعت ادا باشد یا قضا، و لازم نیست هر دو یک نماز را بخوانند، مثلاً اگر نماز قضای صبح را با

نماز ظهر یا عصر امام بخواند، اشکال ندارد.

مسئله ۱۳۹۷ - مستحب است بچهء ممیز را - یعنی بچه ای که خوب و بد را می فهمد

- به نماز خواندن و عبادتهای دیگر عادت دهند، بلکه مستحب است او را به قضای نمازها هم وادار نمایند.

نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است
مسئله ۱۳۹۸ - اگر پدر نمازهای واجب خود را به جا نیاورده باشد، و می توانسته
است قضا کند - و بنابر احتیاط - هر چند از روی نافرمانی ترك کرده باشد، یا
صحیح

به جا نیاورده باشد، بر پسر بزرگترش واجب است که بعد از مرگش به جا آورد، یا
برای او اجیر بگیرد، و قضای نمازهای مادر بر او واجب نیست هر چند احوط
است.

مسئله ۱۳۹۹ - اگر پسر بزرگتر شك دارد که پدرش نماز قضا داشته است یا نه،
چیزی بر او واجب نیست.

مسئله ۱۴۰۰ - اگر پسر بزرگتر بداند که پدرش نماز قضا داشته و شك کند که به
جا

آورده یا نه، بنابر احتیاط واجب قضا نماید.

مسئله ۱۴۰۱ - اگر معلوم نباشد که پسر بزرگتر کدام است، قضای نماز پدر بر
هیچکدام از پسرها واجب نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که به نحو وجوب
کفائی به جا آورند یا نماز را بین خودشان قسمت کنند یا برای انجام آن قرعه بزنند.
مسئله ۱۴۰۲ - اگر میت وصیت کرده باشد که برای نماز او اجیر بگیرند، بعد از
آن

که اجیر نماز او را به طور صحیح به جا آورد، از پسر بزرگتر ساقط می شود.
مسئله ۱۴۰۳ - اگر پسر بزرگتر بخواهد نماز پدر و مادر را بخواند، باید به تکلیف
خود عمل کند، مثلاً قضای نماز صبح و مغرب و عشاء مادرش را باید بلند بخواند.
مسئله ۱۴۰۴ - کسی که خودش نماز قضا دارد، اگر نماز پدر و مادر را هم
بخواهد

قضا کند، هر کدام را اول به جا آورد صحیح است.

مسئله ۱۴۰۵ - اگر پسر بزرگتر موقع مرگ پدر نابالغ یا دیوانه باشد، وقتی که بالغ
شد

یا عاقل گردید، باید نماز پدر را قضا نماید.

مسئله ۱۴۰۶ - اگر پسر بزرگتر پیش از آن که نماز پدر را قضا کند بمیرد، بر پسر
دوم

چیزی واجب نیست.

نماز جماعت

مسأله ۱۴۰۷ - مستحب است نمازهای واجب، خصوصاً نمازهای یومیه را با جماعت بخوانند، و در نماز صبح و عشاء، و برای همسایه مسجد، و کسی که صدای اذان را می شنود بیشتر سفارش شده است، و همچنین به حسب بعضی از روایات در نماز مغرب.

مسأله ۱۴۰۸ - نماز با جماعت افضل است از نماز فرادی به بیست و چهار درجه و برابر است با بیست و پنج نماز، و در بعضی از روایات قریب به این مضمون وارد شده است، که رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) فرمود: کسی که به مسجدی برود به طلب نماز

جماعت، برای او به هر قدمی هفتاد هزار حسنه است، و مثل آن از درجات، پس اگر بمیرد و او بر این حال باشد خداوند موکل می کند بر او هفتاد هزار ملك را که به قبر

او بروند و بشارت به او بدهند و در تنهایی قبر مونس او باشند و استغفار کنند برای او تا روزی که مبعوث می شود.

مسأله ۱۴۰۹ - حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی اعتنائی جایز نیست، و سزاوار نیست که انسان بدون عذر نماز جماعت را ترك کند.

مسأله ۱۴۱۰ - مستحب است انسان صبر کند که نماز را با جماعت بخواند، و نماز

جماعت از نماز اول وقت که فرادی خوانده شود بهتر است تا وقتی که وقت فضیلت فوت نشود، و نیز جماعتی را که مختصر بخوانند از نماز فرادایی که آن را طول بدهند افضل است.

مسأله ۱۴۱۱ - وقتی که جماعت بر پا می شود مستحب است کسی که نمازش را فرادی خوانده دوباره با جماعت بخواند، و اگر بعد بفهمد که نماز اولش باطل بوده، نماز دوم او کافیست.

مسأله ۱۴۱۲ - اگر امام یا مأومم بخواهد نمازی را که با جماعت خوانده دوباره با جماعت بخواند، چنانچه احتمال فساد آن نماز را ندهد جایز نیست، مگر این که در نماز دوم امام باشد و در مأومین کسی باشد که نماز واجب را نخوانده باشد،

که در این صورت اعاده مستحب است.
مسئله ۱۴۱۳ - کسی که در نماز به حدی وسواس دارد که موجب بطلان نمازش می شود و فقط در صورتی که نماز را با جماعت بخواند از وسواس راحت می شود،

باید نماز را با جماعت بخواند، و همچنین بنا بر احتیاط واجب در صورتی که موجب بطلان نمازش نشود.

مسئله ۱۴۱۴ - اگر پدر یا مادر به فرزند خود امر کنند که نماز را با جماعت بخواند،

در صورتی که ترك آن موجب ایذاء آنها شود، مخالفت آنها حرام است.

مسئله ۱۴۱۵ - نماز مستحب را نمی شود با جماعت خواند، مگر نماز استسقاء که برای آمدن باران می خوانند، و نمازی که واجب بوده و به جهتی مستحب شده است، مانند نماز عید فطر و قربان که در زمان حضور امام (علیه السلام) واجب بوده و به

واسطه غایب شدن ایشان مستحب می باشد.

مسئله ۱۴۱۶ - موقعی که امام جماعت نماز یومیه می خواند، هر کدام از نمازهای یومیه را می شود به او اقتدا کرد.

مسئله ۱۴۱۷ - اگر امام جماعت قضای نماز یومیه خود یا شخص دیگری را می خواند، در صورتی که فوت نماز یقینی باشد می شود به او اقتدا کرد، ولی اگر احتیاطاً قضا می کند، اقتدا به او جایز نیست، مگر در صورتی که نماز مأوم نیز احتیاطی باشد و منشأ احتیاط هر دو یکی باشد.

مسئله ۱۴۱۸ - اگر انسان نداند نمازی را که کسی می خواند نماز واجب یومیه است

یا نماز مستحب، نمی تواند به او اقتدا کند.

مسئله ۱۴۱۹ - در صحت جماعت شرط است که بین امام و مأوم، و همچنین بین مأوم و مأوم دیگر که واسطه بین مأوم و امام است حایلی نباشد که مانع از دیدن شود، مانند پرده یا دیوار و امثال اینها، پس اگر در تمام احوال نماز یا بعض آن بین امام و مأوم یا بین مأوم و مأوم دیگر که واسطه اتصال است چنین حایلی باشد، جماعت باطل است، و زن از این حکم مستثنی است، چنان که خواهد آمد.

مسأله ۱۴۲۰ - اگر به واسطه درازی صف اول، کسانی که دو طرف صف ایستاده اند

امام را نبینند، می توانند اقتدا کنند، و نیز اگر به واسطه درازی یکی از صفهای دیگر،

کسانی که دو طرف آن ایستاده اند صف جلوی خود را نبینند، می توانند اقتدا نمایند.

مسأله ۱۴۲۱ - اگر صفهای جماعت تا در مسجد برسد، کسی که مقابل در پشت صف ایستاده نمازش صحیح است، و همچنین نماز کسانی که پشت سر او اقتدا می کنند صحیح می باشد، بلکه نماز کسانی که در دو طرف ایستاده اند و اتصال به جماعت دارند، نیز صحیح است.

مسأله ۱۴۲۲ - کسی که پشت ستون ایستاده، اگر از طرف راست یا چپ به واسطه

مأموم دیگر به امام متصل نباشد، نمی تواند اقتدا کند.

مسأله ۱۴۲۳ - جای ایستادن امام باید از جای مأموم بلندتر نباشد، ولی اگر به مقدار

کمی مانند کمتر از يك و جب بلندتر باشد، اشکال ندارد، و نیز اگر زمین سرایشب باشد و امام در طرفی که بلندتر است بایستد، در صورتی که سرایشبی آن زیاد نباشد و طوری باشد که به آن زمین مسطح بگویند، مانعی ندارد.

مسأله ۱۴۲۴ - اگر جای مأموم بلندتر از جای امام باشد اشکال ندارد، ولی اگر به قدری بلندتر باشد که صدق جماعت مشکوک باشد، نمی تواند قصد جماعت کند.

مسأله ۱۴۲۵ - اگر بین کسانی که در يك صف ایستاده اند، يك نفر که نمازش باطل

است یا بجهت ممیزی که ندانند نماز او صحیح است فاصله شود، در صورتی که از جهت مأموم دیگر اتصال به جماعت نباشد - بنابر احتیاط واجب - نمی شود اقتدا کرد.

مسأله ۱۴۲۶ - بعد از تکبیر امام، اگر صف جلو آماده نماز و تکبیر گفتن باشد، کسی

که در صف بعد ایستاده می تواند تکبیر بگوید، ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کند تا کسی یا کسانی که از صف جلو واسطه اتصال او هستند تکبیر بگویند.

مسأله ۱۴۲۷ - اگر بداند نماز يك صف از صفهای جلو باطل است در صفهای بعد نمی تواند اقتدا کند، ولی اگر نداند نماز آنان صحیح است یا نه، می تواند اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۲۸ - هرگاه بداند نماز امام باطل است، مثلاً بداند امام وضو ندارد، اگر چه

خود امام ملتفت نباشد، نمی تواند به او اقتدا کند.

مسأله ۱۴۲۹ - اگر مأوم بعد از نماز بفهمد که امام عادل نبوده، و یا کافر بوده، و یا

به جهتی نمازش باطل بوده - مثلاً بی وضو نماز خوانده - نمازش صحیح است در صورتی که کاری که نماز فرادی را اگر چه سهواً باطل می کند - مثل زیاد کردن رکوع -

انجام نداده باشد.

مسأله ۱۴۳۰ - اگر در بین نماز شك کند که اقتدا کرده یا نه باید نماز را فرادی تمام

نماید، مگر این که از جهت قرآینی اطمینان کند که نیت جماعت کرده است.

مسأله ۱۴۳۱ - عدول از جماعت به فرادی در حال تشهد قبل از سلام امام در صورتی که از اول قصد عدول نداشته اشکال ندارد، و همچنین است قبل از تشهد در صورتی که معذور باشد، و در غیر این دو صورت محل اشکال است، چه از اول نیت عدول داشته باشد یا در اثناء قصد عدول کند، ولی اگر به وظیفهء منفرد عمل کرده نمازش صحیح است، و همچنین اگر بعد از گذشتن محل قرائت عدول کرده و از اول قصد انفراد نداشته نمازش از جهت ترك قرائت صحیح است.

مسأله ۱۴۳۲ - اگر مأوم پیش از تمام شدن حمد و سوره ء امام نیت فرادی نماید، واجب است حمد و سوره را بخواند، هر چند مقداری از آن را امام خوانده باشد، و همچنین - بنابر احتیاط واجب - اگر بعد از حمد و سوره ء امام - پیش از رکوع - نیت

فرادی کند.

مسأله ۱۴۳۳ - اگر در بین نماز جماعت نیت فرادی نماید، نمی تواند دوباره نیت

جماعت کند، ولی اگر مردد شود که نیت فرادی کند یا نه، هر چند بعد تصمیم

بگیرد که نماز را با جماعت تمام کند، جماعت او محل اشکال است.

مسأله ۱۴۳۴ - اگر شك كند که در بین نماز نیت فرادی کرده یا نه، باید بنا بگذارد که

نیت فرادی نکرده است.

مسأله ۱۴۳۵ - اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به رکوع امام برسد، اگر

چه ذکر امام تمام شده باشد نماز و جماعتش صحیح است، و يك رکعت حساب می شود، اما اگر به مقدار رکوع خم شود و به رکوع امام نرسد، نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۳۶ - اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به مقدار رکوع خم شود

و شك كند که به رکوع امام رسیده یا نه، نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۳۷ - اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند، و پیش از آن که به اندازه

رکوع خم شود امام سر از رکوع بردارد، باید با امام به سجده برود و رکعت بعد امام

را رکعت اول خود قرار دهد، و بنابر احتیاط واجب بعد از متابعت امام بایستد، و تکبیر را به قصد قربت مطلقه - اعم از تکبیرة الاحرام و ذکر - بگوید.

مسأله ۱۴۳۸ - اگر اول نماز یا اثنای حمد و سوره اقتدا کند و پیش از آن که به رکوع

رود امام سر از رکوع بردارد، در صورتی که در تأخیر معذور باشد، نماز و جماعت او

صحیح است.

مسأله ۱۴۳۹ - اگر موقعی برسد که امام مشغول خواندن تشهد آخر نماز است، چنانچه بخواهد به ثواب جماعت برسد، باید بعد از نیت اقتدا و گفتن تکبیرة

الاحرام بنشیند و تشهد را بنابر احتیاط واجب به نیت قربت مطلقه - اعم از وجوب و شهادت مستحب - با امام بخواند، ولی سلام را نگوید و صبر کند تا امام سلام

نماز

را بدهد، بعد بایستد و بدون آن که دوباره نیت کند و تکبیر بگوید حمد و سوره را بخواند، و آن را رکعت اول نماز خود حساب کند.

مسأله ۱۴۴۰ - مأموم نباید جلوتر از امام بایستد، و بنابر احتیاط واجب اگر مأموم يك مرد باشد در طرف راست امام بایستد، و لازم نیست عقب تر از امام باشد، مگر

در صورتی که قد او بلندتر از امام باشد، که بنابر احتیاط واجب باید طوری بایستد که در رکوع و سجود جلوتر از امام نباشد، و اگر مأموم متعدد باشد، حکم



(٤٦)

آن در مسأله " ۱۴۸۸ " بیان شده است.
مسأله ۱۴۴۱ - اگر امام مرد و مأوم زن باشد، چنانچه بین آن زن و امام، یا بین آن زن

و مأوم دیگری که مرد است و زن به واسطه او به امام متصل شده است پرده و مانند آن فاصله باشد، اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۴۲ - اگر بعد از شروع به نماز جماعت بین مأوم و امام، یا بین مأوم و کسی که مأوم به واسطه او متصل به امام است پرده یا چیز دیگری حایل شود، جماعت باطل و نمازش فرادی می شود، و باید به وظیفه منفرد عمل نماید.

مسأله ۱۴۴۳ - اقوی آن است که بین جای سجده و مأوم و جای ایستادن امام

بیش از اندازه ای که به يك قدم بلند طی می شود فاصله نباشد، و همچنین است اگر انسان به واسطه مأومی که جلوی او ایستاده به امام متصل باشد، و احتیاط مستحب آن است که جای سجده و مأوم با جای کسی که جلوی او ایستاده فاصله نداشته باشد.

مسأله ۱۴۴۴ - اگر مأوم به واسطه کسی که طرف راست یا چپ او اقتدا کرده به

امام متصل باشد، و از جلو به امام متصل نباشد، بنابر احتیاط واجب باید با کسی که در طرف راست یا چپ او اقتدا کرده بیشتر از اندازه ای که به يك قدم بلند طی می شود فاصله نداشته باشد.

مسأله ۱۴۴۵ - اگر در نماز بین مأوم و امام، یا بین مأوم و مأومی که جلوی او ایستاده بیشتر از اندازه ای که به يك قدم بلند طی می شود فاصله پیدا شود جماعت باطل، و باید قصد انفراد کند، و نماز را فرادی بخواند، و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر بین مأوم و مأومی که از طرف راست یا چپ واسطه اتصال است این فاصله پیدا بشود.

مسأله ۱۴۴۶ - اگر نماز همه کسانی که در صف جلو هستند تمام شود، چنانچه فاصله بین کسانی که در صف بعد هستند با کسانی که در صف جلوتر از کسانی که

نمازشان تمام شده، کمتر یا به اندازه ای که به يك قدم بلند طی می شود باشد و فوراً

صفی که نمازشان تمام شده برای نماز دیگری به امام اقتدا کنند، جماعت

صف بعد صحیح است، و اگر فاصله بیشتر از این حد باشد، جماعت صف بعد باطل و نماز آنها فرادی می شود.

مسئله ۱۴۴۷ - اگر در رکعت دوم اقتدا کند، حمد و سوره از او ساقط است و قبل از

امام نباید به رکوع برود و قبل از تشهد امام هم نباید برخیزد، و می تواند قنوت و تشهد را با امام بخواند، و احتیاط واجب آن است که موقع تشهد امام، انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند کند، و باید با امام برخیزد و حمد

و سوره را بخواند، و اگر برای سوره وقت ندارد حمد را تمام کند و در رکوع خود را

به امام برساند، و اگر در رکوع به امام نرسد - بنابر احتیاط واجب - قصد انفراد نماید.

مسئله ۱۴۴۸ - اگر موقعی که امام در رکعت دوم نماز چهار رکعتی است اقتدا کند،

باید در رکعت دوم نمازش که رکعت سوم امام است، بعد از دو سجده بنشیند و تشهد را به مقدار واجب بخواند و برخیزد، و چنانچه برای گفتن سه مرتبه تسبیحات وقت ندارد يك مرتبه بگوید و در رکوع خود را به امام برساند، و اگر در رکوع به امام

نرسید - بنابر احتیاط واجب - قصد انفراد نماید.

مسئله ۱۴۴۹ - اگر امام در رکعت سوم یا چهارم باشد، و مأوم بداند - بلکه چنانچه

احتمال هم بدهد - که اگر اقتدا کند و حمد را بخواند به رکوع امام نمی رسد، بنابر

احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع رود، بعد اقتدا نماید.

مسئله ۱۴۵۰ - اگر در حال قیام رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا کند، باید حمد و سوره را بخواند، و اگر برای سوره وقت ندارد باید حمد را تمام کند و در رکوع خود

را به امام برساند، و اگر در رکوع به امام نرسد - بنابر احتیاط واجب - قصد انفراد کند.

مسئله ۱۴۵۱ - کسی که می داند اگر سوره یا قنوت را تمام کند به رکوع امام نمی رسد، چنانچه عمدا سوره یا قنوت را بخواند و به رکوع نرسد، نمازش صحیح است و باید به وظیفه منفرد عمل نماید.

مسئله ۱۴۵۲ - کسی که اطمینان دارد که اگر سوره را شروع کند یا تمام نماید به



(٤٦٣)

رکوع امام می رسد، احتیاط واجب آن است که سوره را شروع کند یا اگر شروع کرده تمام نماید، ولی اگر موجب آن شود که به رکوع امام نرسد، چنانچه شروع کرده تمام ننماید.

مسئله ۱۴۵۳ - کسی که یقین دارد اگر سوره را بخواند به رکوع امام می رسد، چنانچه

سوره را بخواند و به رکوع نرسد، جماعتش صحیح است.

مسئله ۱۴۵۴ - اگر امام ایستاده باشد و مأموم نداند که در کدام رکعت است، می تواند اقتدا کند، ولی بنابر احتیاط واجب حمد و سوره را به قصد اعم از جزئیت نماز و قرائت قرآن بخواند، اگر چه بعد بفهمد که امام در رکعت اول یا دوم بوده است.

مسئله ۱۴۵۵ - اگر به خیال این که امام در رکعت اول یا دوم است، حمد و سوره را

نخواند و بعد از رکوع بفهمد که در رکعت سوم یا چهارم بوده، نمازش صحیح است،

ولی اگر پیش از رکوع بفهمد باید حمد و سوره را بخواند، و اگر وقت ندارد فقط حمد را بخواند و در رکوع خود را به امام برساند، و اگر به مقدار حمد هم وقت ندارد، بنابر احتیاط واجب قصد انفراد نماید.

مسئله ۱۴۵۶ - اگر به خیال این که امام در رکعت سوم یا چهارم است، حمد و سوره

بخواند و پیش از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اول یا دوم بوده، نمازش صحیح است، و اگر در بین حمد و سوره بفهمد باید بقیه را نخواند.

مسئله ۱۴۵۷ - اگر موقعی که مشغول نماز مستحبی است جماعت برپا شود، چنانچه اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت می رسد، مستحب است نماز را رها کند و مشغول نماز جماعت شود، بلکه اگر اطمینان نداشته باشد که به رکعت اول برسد، مستحب است به همین دستور رفتار نماید.

مسئله ۱۴۵۸ - اگر موقعی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی است، جماعت

برپا شود، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته و اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند

به جماعت می رسد، مستحب است به نیت نماز مستحبی نماز را دو رکعتی تمام کند و خود را به جماعت برساند.

(٤٦٤)

مسأله ۱۴۵۹ - اگر نماز امام تمام شود و مأموم مشغول تشهد یا سلام اول باشد، لازم نیست نیت فرادی کند.

مسأله ۱۴۶۰ - کسی که يك رکعت از امام عقب مانده، وقتی امام تشهد رکعت آخر

را می خواند اگر قصد انفراد نکند، بنابر احتیاط واجب انگشتان دست و سینهء پا را به

زمین بگذارد و زانوها را بلند نگه دارد و صبر کند تا امام سلام نماز را بگوید و بعد برخیزد، و اگر در همان جا بخواهد قصد انفراد نماید مانعی ندارد، ولی چنانچه از اول قصد انفراد داشته محل اشکال است.

شرایط امام جماعت

مسأله ۱۴۶۱ - امام جماعت باید بالغ و عاقل و شیعهء دوازده امامی و عادل و حلال زاده باشد و قرائت نمازش صحیح باشد در صورتی که اقتدا در دو رکعت اول و دوم باشد و قرائت مأموم هم صحیح باشد، و همچنین بنابر احتیاط واجب در غیر این صورت، و نیز اگر مأموم مرد است امام او هم باید مرد باشد، و امامت زن برای زن در غیر نماز میت کراهت دارد، و در نماز میت در صورتی که سزاوارتر از او به میت

نباشد، کراهت ندارد، و اقتدا کردن بچئه ممیز که خوب و بد را می فهمد به بچئه ممیز

دیگر مانعی ندارد، و ترتیب آثار جماعت خالی از وجه نیست ولی احوط عدم ترتیب است.

مسأله ۱۴۶۲ - امامی را که عادل می دانسته، اگر شك کند که به عدالت خود باقی است یا نه، می تواند به او اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۳ - کسی که ایستاده نماز می خواند، نمی تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند اقتدا کند، و کسی که نشسته نماز می خواند، نمی تواند به کسی که خوابیده نماز می خواند اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۴ - کسی که نشسته نماز می خواند، می تواند به کسی که نشسته نماز می خواند اقتدا کند، و همچنین کسی که خوابیده به کسی که خوابیده می تواند اقتدا

کند، و کسی که نشسته به کسی که ایستاده می تواند اقتدا کند، ولی کسی که

خواهیید به کسی که نشسته نمی تواند اقتدا کند.

مسأله ۱۴۶۵ - اگر امام جماعت به واسطه عذری با لباس نجس یا با تیمم یا با وضوی جبیره ای نماز بخواند، می شود به او اقتدا کرد.

مسأله ۱۴۶۶ - اگر امام مرضی دارد که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، می شود به او اقتدا کرد، و نیز زنی که مستحاضه نیست می تواند به زن مستحاضه اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۷ - نماز جماعت خواندن با امامی که مرض خوره یا پیسی دارد مکروه است، و به کسی که حد شرعی بر او جاری شده اقتدا جایز نیست.

احکام جماعت

مسأله ۱۴۶۸ - موقعی که مأموم نیت می کند باید امام را معین نماید، ولی دانستن اسم او لازم نیست، مثلاً اگر نیت کند اقتدا می کنم به امام حاضر، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۶۹ - مأموم باید غیر از حمد و سوره، همه چیزهای نماز را خودش بخواند، ولی اگر رکعت اول یا دوم مأموم رکعت سوم یا چهارم امام باشد، باید حمد و سوره را بخواند.

مسأله ۱۴۷۰ - اگر مأموم در رکعت اول و دوم نماز صبح و مغرب و عشاء، صدای حمد و سوره ء امام را بشنود، اگر چه کلمات را تشخیص ندهد باید حمد و سوره را بخواند، و اگر صدای امام را نشنود مستحب است حمد و سوره را بخواند، ولی قصد جزئیت نماز نکند، و باید آهسته بخواند، و چنانچه سهوا بلند بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۷۱ - اگر مأموم بعضی از کلمات حمد و سوره ء امام را بشنود، می تواند آنچه را نمی شنود بخواند، ولی احتیاط مستحب آن است که حمد و سوره را نخواند.

مسأله ۱۴۷۲ - اگر مأموم سهوا حمد و سوره را بخواند، یا خیال کند صدایی را که

می شنود صدای امام نیست و حمد و سوره را بخواند و بعد بفهمد صدای امام بوده، نمازش صحیح است.

مسئله ۱۴۷۳ - اگر شك کند که صدای امام را می شنود یا نه، یا صدایی بشنود و نداند که صدای امام است یا صدای کس دیگر، می تواند حمد و سوره را بخواند.

مسئله ۱۴۷۴ - مأموم در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر نباید حمد و سوره را بخواند، و مستحب است به جای آن ذکر بگوید.

مسئله ۱۴۷۵ - مأموم نباید تکبیر الاحرام را پیش از امام بگوید، بلکه احتیاط واجب آن است که تا تکبیر امام تمام نشده تکبیر نگوید.

مسئله ۱۴۷۶ - اگر مأموم سهوا پیش از امام سلام دهد، نمازش صحیح است، بلکه اگر عمدا هم پیش از امام سلام دهد در صورتی که از اول قصد عدول نداشته، نمازش اشکال ندارد.

مسئله ۱۴۷۷ - اگر مأموم غیر از تکبیر الاحرام، چیزهای دیگر نماز را پیش از امام بگوید، اشکال ندارد، ولی اگر آنها را بشنود یا بداند امام چه وقت می گوید، احتیاط مستحب آن است که پیش از امام نگوید.

مسئله ۱۴۷۸ - مأموم باید غیر از آنچه در نماز خوانده می شود، کارهای دیگر آن را مانند رکوع و سجود با امام یا کمی بعد از امام به جا آورد، و اگر عمدا پیش از امام یا مدتی بعد از امام انجام دهد، جماعتش باطل می شود، ولی اگر به وظیفهء منفرد عمل نموده نمازش صحیح است.

مسئله ۱۴۷۹ - اگر سهوا پیش از امام سر از رکوع بردارد، چنانچه امام در رکوع باشد باید به رکوع برگردد و با امام سر بردارد، و در این صورت زیاد شدن رکوع نماز را باطل نمی کند، ولی اگر به رکوع برگردد و پیش از آن که به رکوع امام برسد امام سر بردارد، نمازش باطل است.

مسئله ۱۴۸۰ - اگر اشتباها سر بردارد و ببیند امام در سجده است، باید به سجده برگردد، و چنانچه در هر دو سجده این اتفاق بیفتد، برای زیاد شدن دو سجده نماز باطل نمی شود.

مسأله ۱۴۸۱ - کسی که اشتباهاً پیش از امام سر از سجده برداشته، هرگاه به سجده برگردد و هنوز به سجده نرسیده امام سر بردارد، نمازش صحیح است، ولی اگر در هر دو سجده این اتفاق بیفتد، نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۸۲ - اگر اشتباهاً سر از رکوع یا سجده بردارد، و سهواً یا به خیال این که به

امام نمی رسد به رکوع یا سجده نرود، جماعت و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۸۳ - اگر سر از سجده بردارد و ببیند امام در سجده است، چنانچه به خیال این که سجده اول امام است، به قصد این که با امام سجده کند، به سجده رود

و بفهمد سجده دوم امام بوده، سجده دوم او حساب می شود، و اگر به خیال این که

سجده دوم امام است به سجده رود و بفهمد سجده اول امام بوده، باید به قصد این

که با امام سجده کند تمام کند، و دوباره با امام به سجده رود، و در هر دو صورت احتیاط مستحب آن است که بعد از تمام کردن نماز به جماعت دوباره هم بخواند.

مسأله ۱۴۸۴ - اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر سر بردارد به

مقداری از قرائت امام می رسد، چنانچه سر بردارد و با امام به رکوع رود نماز و جماعتش صحیح است، و اگر عمداً برنگردد، صحت نمازش محل اشکال است.

مسأله ۱۴۸۵ - - اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر برگردد به

چیزی از قرائت امام نمی رسد، اگر به قصد متابعت امام سر بردارد و با امام به رکوع

رود، جماعت و نمازش صحیح است، و اگر صبر کند تا امام به او برسد، نمازش صحیح و جماعتش محل اشکال است.

مسأله ۱۴۸۶ - اگر سهواً پیش از امام به سجده رود و به قصد متابعت امام سر بردارد و با امام به سجده رود، جماعت و نمازش صحیح است، و اگر صبر کند تا

امام به او برسد نمازش صحیح و جماعتش محل اشکال است.

مسأله ۱۴۸۷ - اگر امام در رکعتی که قنوت ندارد اشتباهاً قنوت بخواند، یا در رکعتی

که تشهد ندارد اشتباهاً مشغول خواندن تشهد شود، مأوم نباید قنوت و تشهد را بخواند، ولی نمی تواند پیش از امام به رکوع رود یا پیش از امام قیام کند،

(٤٦٨)

بلکه باید صبر کند تا قنوت و تشهد امام تمام شود و بقیه نماز را با او بخواند.
وظیفه امام و مأموم در نماز جماعت

مسئله ۱۴۸۸ - بنابر احتیاط واجب، اگر مأموم یک مرد باشد طرف راست امام بایستد، و اگر یک مرد و یک زن یا یک مرد و چند زن باشند، مرد طرف راست امام بایستد و بقیه پشت سر امام، و اگر چند مرد و یک یا چند زن باشند، مردها پشت سر امام و زنها پشت سر مردها بایستند، و اگر یک یا چند زن باشد پشت سر امام بایستد، و در صورتی که یک زن باشد، مستحب است پشت سر در طرف راست امام طوری بایستد که جای سجده اش محاذی زانو یا قدم امام باشد.

مسئله ۱۴۸۹ - اگر امام و مأموم هر دو زن باشند، احتیاط واجب آن است که همه ردیف یکدیگر بایستند و امام جلوتر از دیگران نایستد.

چیزهایی که در نماز جماعت مستحب است

مسئله ۱۴۹۰ - مستحب است امام در وسط صف بایستد، و اهل علم و کمال و تقوی در صف اول بایستند.

مسئله ۱۴۹۱ - مستحب است صفهای جماعت منظم باشد، و بین کسانی که در یک صف ایستاده اند فاصله نباشد، و شانه آنان ردیف یکدیگر باشد.

مسئله ۱۴۹۲ - مستحب است بعد از گفتن (قد قامت الصلاة) مأمومین برخیزند.

مسئله ۱۴۹۳ - مستحب است امام جماعت حال مأمومی را که از دیگران ضعیف تر است رعایت کند، و قنوت و رکوع و سجود را طول ندهد، مگر بداند همه کسانی که

به او اقتدا کرده اند مایلند.

مسئله ۱۴۹۴ - مستحب است امام جماعت در حمد و سوره و ذکرهایی که بلند می خواند، صدای خود را به قدری بلند کند که دیگران بشنوند، ولی باید بیش از اندازه صدا را بلند نکند.

مسأله ۱۴۹۵ - اگر امام در رکوع بفهمد کسی تازه رسیده و می خواهد اقتدا کند، مستحب است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد و بعد برخیزد، اگر چه بفهمد کس دیگری هم برای اقتدا وارد شده است.

چیزهایی که در نماز جماعت مکروه است

مسأله ۱۴۹۶ - اگر در صفهای جماعت جا باشد، مکروه است انسان تنها بایستد.

مسأله ۱۴۹۷ - مکروه است مأموم ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود.

مسأله ۱۴۹۸ - مسافری که نماز ظهر و عصر و عشاء را دو رکعت می خواند،

مکروه

است در این نمازها به کسی که مسافر نیست اقتدا کند، و کسی که مسافر نیست

مکروه است در این نمازها به مسافر اقتدا نماید.

نماز آیات

مسأله ۱۴۹۹ - نماز آیات - که دستور آن خواهد آمد - به واسطه چهار چیز

واجب

می شود:

(اول) گرفتن خورشید.

(دوم) گرفتن ماه، اگر چه مقدار کمی از آنها گرفته شود و کسی هم از آن نترسد.

(سوم) زلزله، اگر چه کسی هم نترسد.

(چهارم) رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند اینها از آیات آسمانی، در

صورتی که بیشتر مردم از آنها بترسند، و اما در حوادث زمینی - مانند فرو رفتن آب

دریا و افتادن کوه که موجب ترس اکثر مردم شود - احتیاط مستحب خواندن نماز

آیات است.

مسأله ۱۵۰۰ - اگر از چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است بیشتر از یکی

اتفاق بیفتد، انسان باید برای هر يك از آنها يك نماز آیات بخواند، مثلا اگر

خورشید بگیرد و زلزله هم بشود، باید يك نماز آیات برای گرفتن خورشید، و

نماز دیگر هم برای زلزله بخواند.

مسئله ۱۵۰۱ - کسی که قضای چند نماز آیات بر او واجب است، چه همه آنها برای

یک چیز واجب شده باشد - مثل آن که سه مرتبه خورشید گرفته و نماز آنها را نخوانده است - چه برای چند چیز باشد - مثل خورشید گرفتن و ماه گرفتن - موقعی

که قضای آنها را می خواند، لازم نیست معین کند که برای کدام یک از آنهاست، هر

چند احتیاط مستحب آن است که معین نماید اگر چه به تعیین اجمالی، مثل آن که نیت کند اول نماز آیات یا دوم نماز آیاتی که بر من واجب شده قضای آن را به جا می آورم.

مسئله ۱۵۰۲ - چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است، در هر جایی اتفاق بیفتد، فقط مردم همان جا باید نماز آیات بخوانند، و بر مردم جاهای دیگر واجب نیست.

مسئله ۱۵۰۳ - وقت نماز آیات در کسوف و خسوف، از زمانی است که خورشید یا

ماه شروع به گرفتن می کند تا زمانی که تمام قرص باز نشده، و احتیاط مستحب آن است که به قدری تأخیر نیندازد که شروع به باز شدن کند، بلکه مستحب است هنگام شروع به گرفتن نماز را بخواند.

مسئله ۱۵۰۴ - اگر خواندن نماز آیات را به قدری تأخیر بیندازد که آفتاب یا ماه شروع به باز شدن کند ادا است، ولی اگر بعد از باز شدن تمام آن نماز بخواند قضا است.

مسئله ۱۵۰۵ - اگر مدت گرفتن خورشید یا ماه به اندازه خواندن یک رکعت نماز یا

کمتر باشد، نماز آیات واجب و ادا است، و همچنین است اگر مدت گرفتن آنها بیشتر باشد ولی انسان نماز را نخواند تا به اندازه خواندن یک رکعت یا کمتر از آن به

آخر وقت مانده باشد.

مسئله ۱۵۰۶ - موقعی که زلزله ورعد و برق و مانند اینها اتفاق می افتد - چنانچه گذشت - باید نماز آیات بخواند، و باید به اندازه ای که عرفاً تأخیر گفته می شود نماز

را عقب نیندازد، و در صورت تأخیر نماز را به جا آورد و بنابر احتیاط

واجب نیت ادا و قضا نکند.

مسئله ۱۵۰۷ - اگر گرفتن خورشید یا ماه را نداند و بعد از باز شدن خورشید یا ماه بفهمد که تمام آن گرفته بوده، باید قضای نماز آیات را بخواند، ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده، قضا بر او واجب نیست.

مسئله ۱۵۰۸ - اگر عده ای بگویند خورشید یا ماه گرفته است، چنانچه انسان از گفته

آنان یقین یا اطمینان پیدا نکند، و در آن اشخاص شخصی که گفته او شرعا معتبر است نباشد، و نماز آیات نخواند و بعد معلوم شود راست گفته اند، در صورتی که تمام خورشید یا ماه گرفته باشد، نماز آیات را بخواند، ولی اگر مقداری از آن گرفته باشد خواندن نماز آیات بر او واجب نیست، و همچنین است اگر دو نفر که عادل بودن آنان معلوم نیست، یا شخصی که ثقه بودن او معلوم نیست بگویند خورشید یا ماه گرفته، بعد معلوم شود که آن دو عادل بوده اند و یا آن شخص ثقه ای بوده که ظن

بر خلاف قول او نبوده است.

مسئله ۱۵۰۹ - اگر انسان از گفته کسانی که از روی قاعده علمی از گرفتن خورشید و

ماه خبر می دهند، اطمینان پیدا کند که خورشید یا ماه گرفته، باید نماز آیات را بخواند، و نیز اگر بگویند فلان وقت خورشید یا ماه می گیرد و فلان مقدار طول می کشد، و انسان از گفته آنان اطمینان پیدا کند، باید به اطمینان خودش عمل نماید.

مسئله ۱۵۱۰ - اگر بفهمد نماز آیاتی که خوانده باطل بوده، واجب است دوباره بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسئله ۱۵۱۱ - اگر در وقت نماز یومیه نماز آیات هم بر انسان واجب شود، چنانچه

برای هر دو نماز وقت دارد هر کدام را اول بخواند اشکال ندارد، و اگر وقت یکی از

آن دو تنگ باشد، اول آن را بخواند، و اگر وقت هر دو تنگ باشد باید اول نماز یومیه

را بخواند.

مسئله ۱۵۱۲ - اگر در بین نماز یومیه بفهمد که وقت نماز آیات تنگ است، چنانچه

وقت نماز یومیه هم تنگ باشد، باید آن را تمام کند، بعد نماز آیات را بخواند، و

اگر وقت نماز یومیه تنگ نباشد آن را قطع کند، و اول نماز آیات و بعد نماز یومیه را به جا آورد.

مسأله ۱۵۱۳ - اگر در بین نماز آیات بفهمد که وقت نماز یومیه تنگ است، باید نماز

آیات را رها کند و مشغول نماز یومیه شود، و بعد از آن که تمام کرد پیش از

انجام کاری که نماز را باطل می کند، بقیه نماز آیات را از همان جا که رها کرده بخواند.

مسأله ۱۵۱۴ - اگر در حال حیض یا نفاس زن، خورشید یا ماه بگیرد، نماز آیات بر او

واجب نیست و قضا هم ندارد، ولی در غیر موقت مانند زلزله و رعد و برق بنا بر احتیاط واجب بعد از پاك شدن نماز را بدون نیت ادا و قضا به جا آورد.

دستور نماز آیات

مسأله ۱۵۱۵ - نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد، و کیفیت

آن این است که انسان بعد از نیت تکبیر بگوید و يك حمد و يك سوره ء تمام بخواند

و به رکوع رود و سر از رکوع بردارد، دوباره يك حمد و يك سوره بخواند باز به رکوع

رود تا پنج مرتبه، و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سجده نماید و برخیزد، و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول به جا آورد، و تشهد بخواند و سلام دهد.

مسأله ۱۵۱۶ - در نماز آیات ممکن است انسان بعد از نیت و تکبیر و خواندن حمد، آیه های يك سوره را پنج قسمت کند، و يك آیه یا بیشتر یا کمتر از آن را

بخواند و به رکوع رود و سر بردارد و بدون این که حمد بخواند قسمت دوم از همان

سوره را بخواند و به رکوع رود، و همین طور تا پیش از رکوع پنجم سوره را تمام نماید، مثلاً به قصد سوره ء - (قل هو الله احد) -، - (بسم الله الرحمن الرحيم) -

بگوید و به

رکوع رود، بعد بایستد و بگوید: - (قل هو الله احد) - دوباره به رکوع رود و بعد از رکوع

بایستد و بگوید: - (الله الصمد) - باز به رکوع رود و بایستد و بگوید: - (لم یلد و لم یولد) -

و به رکوع برود، و سر بردارد و بگوید: - (و لم یکن له کفوا احد) - و



(٤٧٣)

بعد از آن به رکوع پنجم رود و بعد از سر برداشتن دو سجده کند، و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول به جا آورد و بعد از سجدهء دوم تشهد بخواند و نماز را سلام دهد، و نیز جایز است به کمتر از پنج قسمت تقسیم کند، ولی هر وقت سوره را تمام کرد لازم است حمد را قبل از رکوع بعدی بخواند، و بعد از آن يك سوره یا بعضی از يك سوره را نیز بخواند.

مسأله ۱۵۱۷ - اگر در يك رکعت از نماز آیات پنج مرتبه حمد و سوره بخواند و در

رکعت دیگر يك حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند، مانعی ندارد.
مسأله ۱۵۱۸ - چیزهایی که در نمازهای یومیه واجب و مستحب است، در نماز آیات هم واجب و مستحب می باشد، ولی در نماز آیات - در صورتی که با جماعت

باشد - به جای اذان و اقامه رجاء سه مرتبه بگویند (الصلاة).

مسأله ۱۵۱۹ - مستحب است بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم و دهم بگوید:
(سمع)

الله لمن حمده) و نیز پیش از هر رکوع و بعد از آن تکبیر بگوید، ولی بعد از رکوع پنجم و دهم گفتن تکبیر مستحب نیست.

مسأله ۱۵۲۰ - مستحب است پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند، و اگر فقط پیش از رکوع دهم هم بخواند کافیست.

مسأله ۱۵۲۱ - اگر در نماز آیات شك کند که چند رکعت خوانده و فکرش به جایی

نرسد، نماز باطل است.

مسأله ۱۵۲۲ - اگر شك کند که در رکوع آخر رکعت اول است یا در رکوع اول رکعت

دوم و فکرش به جایی نرسد، نمازش باطل است، و اگر در عدد رکوعها شك کند بنا را بر کمتر بگذارد، مگر در صورتی که شك کند چهار رکوع کرده یا پنج رکوع، که در

این صورت چنانچه برای رفتن به سجده خم نشده باید رکوعی را که شك کرده به جا آورد، و اگر شك او بعد از خم شدن برای سجده و پیش از رسیدن به سجده باشد بنا بر احتیاط واجب برگردد و رکوع را به جا آورده و نماز را تمام نماید و اعاده

کند، ولی اگر به سجده رسیده باشد، باید به شك خود اعتنا نکند.

(۴۷۴)

مسأله ۱۵۲۳ - هر يك از ركوعهای نماز آیات ركن است كه اگر عمدا یا سهوا كم یا زیاد شود، نماز باطل است.

نماز عید فطر و قربان

مسأله ۱۵۲۴ - نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام (علیه السلام) واجب است و باید با

جماعت خوانده شود، و در زمان ما كه امام (علیه السلام) غایب است مستحب می باشد، و

می شود آن را با جماعت یا فرادی خواند، و بنابر احتیاط واجب در صورت جماعت عدد كمتر از پنج نفر نباشد.

مسأله ۱۵۲۵ - وقت نماز عید فطر و قربان از اول آفتاب روز عید تا ظهر است.

مسأله ۱۵۲۶ - مستحب است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند، و در عید فطر مستحب است بعد از بلند شدن آفتاب افطار كنند، و بنابر احتیاط واجب زكات فطره را بدهند، بعد نماز عید را بخوانند.

مسأله ۱۵۲۷ - نماز عید فطر و قربان دو ركعت است، كه در ركعت اول بعد از خواندن حمد و سوره باید پنج تكبیر بگوید، و بعد از هر تكبیر - بنابر احتیاط واجب - يك قنوت بخواند و بعد از قنوت پنجم تكبیر دیگری بگوید و به ركوع رود

و دو سجده به جا آورد و برخیزد، و در ركعت دوم چهار تكبیر بگوید، و بعد از هر تكبیر قنوت بخواند و تكبیر پنجم را بگوید و به ركوع رود و بعد از ركوع دو سجده

كند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسأله ۱۵۲۸ - در قنوت نماز عید فطر و قربان هر دعا و ذكری بخوانند كافیست، ولی بهتر است دعایی را كه شیخ طوسی (رحمه الله) در مصباح المتعجد نقل فرموده بخوانند:

" اللهم اهل الكبرياء والعظمة و اهل الجود والجبروت و اهل العفو والرحمة و اهل التقوى والمغفرة اسألك بحق هذا اليوم الذي جعلته للمسلمين عيداً ولمحمد (صلى الله عليه وآله وسلم) ذخراً و

مزیداً ان تصلي على محمد و آل محمد و ان تدخلني في كل خير ادخلت فيه محمداً و آل

محمد و ان تخرجني من كل سوء اخرجت منه محمداً و آل محمد صلواتك عليه و عليهم،

(٤٧٥)

اللهم اني اسألك خير ما سألك به عبادك الصالحون واعوذ بك مما استعاذ منه عبادك الصالحون (المخلصون، المخلصون) ."

وبهتر از آن این است که دعایی را که در تهذیب به سند معتبر ذکر فرموده بخوانند: " اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله، اللهم انت اهل الكبرياء والعظمة واهل الجود والجبروت والقدرة والسلطان والعزة، اسألك في هذا اليوم الذي جعلته للمسلمين عيدا ولمحمد (صلى الله عليه وآله وسلم) ذخرا ومزيذا، اسألك ان

تصلي على محمد وال محمد وان تصلي على ملائكتك المقربين وانبيائك المرسلين وان تغفر

لنا ولجميع المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات الاحياء منهم والاموات، اللهم اني

اسألك من خير ما سألك عبادك المرسلون واعوذ بك من شر ما عاذ به عبادك المخلصون،

الله اكبر اول كل شئ واخره وبديع كل شئ ومنتهاه وعالم كل شئ ومعاده ومصير كل

شئ اليه ومرده ومدبر الامور وباعث من في القبور، قابل الاعمال مبدى الخفيات معلن السرائر، الله اكبر عظيم الملكوت شديد الجبروت حي لا يموت دائم لا يزول اذا قضى امرا

فانما يقول له كن فيكون، الله اكبر خشعت لك الاصوات وعنت لك الوجوه وحارت دونك الابصار وكلت اللسن عن عظمتك والنواصي كلها بيدك ومقادير الامور كلها اليك، لا يقضي فيها غيرك ولا يتم منها شئ دونك، الله اكبر احاط بكل شئ حفظك

و قهر كل شئ عزك ونفذ كل شئ امرك وقام كل شئ بك وتواضع كل شئ لعظمتك

و ذل كل شئ لعزتك واستسلم كل شئ لقدرتك وخضع كل شئ لملكك، الله اكبر "

مسأله ۱۵۲۹ - در زمان غايب بودن امام (عليه السلام) - بناير احتياط مستحب - بعد از نماز

عيد فطر و قربان، در جماعت دو خطبه بخوانند، و بهتر است که در خطبه عيد فطر احكام زكات فطره، و در خطبه عيد قربان احكام قربانی را بگویند.

مسأله ۱۵۳۰ - نماز عيد سوره ء مخصوصی ندارد، ولی بهتر است که در ركعت اول

آن سوره ء (سبح اسم ربك الأعلى) " سوره ء ۸۷ " و در ركعت دوم سوره ء شمس " سوره ء

۹۱ " را بخوانند، وافضل از همه آن است که در رکعت اول سوره ء شمس، و در
رکعت
دوم سوره ء غاشیه " سوره ء ۸۸ " را بخوانند.

مسأله ۱۵۳۱ - مستحب است نماز عید را در صحرا بخوانند، ولی در مکه مستحب است در مسجد الحرام خوانده شود.

مسأله ۱۵۳۲ - مستحب است امام جماعت و مأموم پیش از نماز غسل کند، و عمامه سفیدی از پنبه بر سر بگذارد که يك طرف آن را بر سینه اش و طرف دیگر را

بین دو کتفش بیندازد، و پیاده و پا برهنه و با وقار به نماز عید برود.

مسأله ۱۵۳۳ - مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند، و در حال گفتن تکبیرها دستها را بلند کنند، و امام جماعت قرائت را بلند بخواند.

مسأله ۱۵۳۴ - مستحب است بعد از نماز مغرب و عشاء شب عید فطر و بعد از نماز صبح آن و بعد از نماز عید فطر، این تکبیرها را بگوید: " الله اکبر، الله اکبر، لا إله

الا الله والله اکبر، الله اکبر و لله الحمد، الله اکبر علی ما هدانا "

مسأله ۱۵۴۵ - مستحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز، که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است، تکبیرهایی را که در مسأله پیش گذشت بگوید، و بعد از آن بگوید: " الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا " ولی اگر عید قربان را در منی باشد مستحب است بعد از پانزده نماز، که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز سیزدهم ذی حجه است، این تکبیرها را بگوید.

مسأله ۱۵۳۶ - احتیاط مستحب آن است که زنها از رفتن به نماز عید خودداری کنند، ولی این احتیاط برای زنها پیر نیست.

مسأله ۱۵۳۷ - در نماز عید هم - مثل نمازهای دیگر - مأموم باید غیر از حمد و سوره، چیزهای دیگر نماز را خودش بخواند.

مسأله ۱۵۳۸ - اگر مأموم موقعی برسد که امام مقداری از تکبیرها را گفته، بعد از آن

که امام به رکوع رفت باید آنچه از تکبیرها و قنوتها را که با امام نگفته خودش بگوید و

خود را به رکوع امام برساند، و اگر در هر قنوت يك " سبحان الله " یا يك " الحمد لله "

بگوید کافیست.

مسأله ۱۵۳۹ - اگر در نماز عید موقعی برسد که امام در رکوع است، می تواند نیت

(٤٧٧)

کند و تکبیر اول نماز را بگوید و به رکوع رود، هر چند احتیاط این است که نماز را به قصد رجاء به جا آورد.

مسأله ۱۵۴۰ - اگر در نماز عید يك سجده از رکعت آخر یا تشهد را فراموش کند، در صورتی که کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده باشد، برگردد و آن را به جا آورد، و اگر سجده از رکعت قبل باشد، بنابر احتیاط واجب آن را قضا کند، و در هر حال اگر کاری کند که برای آن در نماز یومیه سجدهء سهو لازم است - اگر چه به احتیاط - بنابر احتیاط واجب دو سجدهء سهو بنماید.

اجیر گرفتن برای نماز

مسأله ۱۵۴۱ - بعد از مرگ انسان می شود برای نماز و عبادت‌های دیگر او که در زندگی به جا نیاورده، دیگری را اجیر کنند، یعنی به او مزد دهند که آنها را به جا آورد، و اگر کسی بدون مزد هم آنها را انجام دهد، صحیح است.

مسأله ۱۵۴۲ - انسان می تواند برای بعضی از کارهای مستحبی، مثل زیارت قبر پیغمبر و امامان (علیهم السلام) از طرف زندگان اجیر شود، به این معنی که متعلق اجاره نیابت از آنان در انجام آن کار باشد، چنان که می تواند همین نیابت را تبرعا انجام دهد، و نیز می تواند کار مستحبی را انجام دهد و ثواب آن را برای مردگان یا زندگان هدیه نماید.

مسأله ۱۵۴۳ - کسی که برای نماز قضای میت اجیر شده، باید در مسائل نماز یا مجتهد باشد، یا نماز را از روی تقلید صحیح انجام بدهد، یا آن که عمل به احتیاط کند.

مسأله ۱۵۴۴ - اجیر باید موقع نیت میت را معین نماید، و لازم نیست اسم او را بداند، پس اگر نیت کند از طرف کسی نماز می خوانم که برای او اجیر شده ام کافیست.

مسأله ۱۵۴۵ - اجیر باید عمل را به قصد آنچه در ذمهء میت است به جا آورد، و اگر عملی را انجام دهد و ثواب آن را برای او هدیه کند، کافی نیست.

(٤٧٨)

مسأله ۱۵۴۶ - باید کسی را اجیر کنند که بدانند یا حجت شرعیه داشته باشند -
مثل

اطمینان یا اخبار دو عادل یا شخص مورد وثوقی که ظن بر خلاف قولش نباشد - که عمل را انجام می دهد.

مسأله ۱۵۴۷ - کسی را که برای نمازهای میت اجیر کرده اند، اگر ثابت شود که عمل

را به جا نیاورده، یا باطل انجام داده، باید دوباره اجیر بگیرند.

مسأله ۱۵۴۸ - هرگاه شك کند که اجیر عمل را انجام داده یا نه، همین که مورد اطمینان باشد و بگوید انجام داده ام، یا بینه یا خبر ثقه ای که ظن بر خلاف آن نباشد قائم شود بر این که انجام داده، کفایت می کند، و اگر شك کند که عمل او صحیح بوده یا نه، بنا بر صحت آن بگذارد.

مسأله ۱۵۴۹ - کسی را که عذری دارد - مثلاً با تیمم یا نشسته نماز می خواند - نمی شود برای نمازهای میت اجیر کرد، اگر چه نمازهای میت هم همان طور قضا شده باشد.

مسأله ۱۵۵۰ - مرد برای زن و زن برای مرد می تواند اجیر شود، و در بلند و آهسته خواندن نماز باید اجیر به تکلیف خود عمل نماید.

مسأله ۱۵۵۱ - در قضای نمازهای میت ترتیب واجب نیست، هر چند احتیاط مستحب رعایت ترتیب است، مگر در نمازهایی که ادای آنها ترتیب دارد، مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء از يك روز.

مسأله ۱۵۵۲ - اگر با اجیر شرط کنند که عمل را به طور مخصوصی انجام دهد، باید

همان طور به جا آورد، مگر این که علم به فساد عمل داشته باشد که در این صورت نمی تواند بر آن عمل اجیر شود، و اگر با او شرط نکنند، باید در آن عمل به تکلیف خود رفتار نماید، و احتیاط مستحب آن است که از وظیفهء خودش و میت هر کدام که به احتیاط نزدیکتر است به آن عمل کند، مثلاً اگر وظیفهء میت گفتن سه مرتبه تسبیحات اربعه بوده و تکلیف او يك مرتبه است، سه مرتبه بگوید.

مسأله ۱۵۵۳ - اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبات آن

بخواند، باید مقداری از مستحبات نماز را که معمول است به جا آورد.
مسئله ۱۵۵۴ - اگر انسان چند نفر را برای قضای نماز میت اجیر کند، بنابر آنچه در

مسئله " ۱۵۵۱ " گذشت، لازم نیست برای هر کدام آنها وقتی را معین نماید.
مسئله ۱۵۵۵ - اگر کسی اجیر شود که مثلاً در مدت يك سال نمازهای میت را بخواند، و پیش از تمام شدن سال بمیرد، باید برای نمازهایی که می دانند به جا نیاورده دیگری را اجیر نمایند، و اگر احتمال می دهند به جا نیاورده، بنابر احتیاط واجب نیز اجیر بگیرند.

مسئله ۱۵۵۶ - کسی را که برای نمازهای میت اجیر کرده اند، اگر پیش از تمام کردن

نمازها بمیرد و اجرت همه آنها را گرفته باشد، چنانچه شرط کرده باشند که تمام نمازها را خودش بخواند، اگر قادر بر عمل بوده اجاره صحیح، و اجاره کننده می تواند اجرة المثل باقی مانده را بگیرد، یا آن که اجاره را فسخ نموده و اجرة المثل مقداری را که به جا آورده کسر و مابقی را بگیرد، و اگر قادر نبوده اجاره نسبت به ما بعد فوت اجیر باطل است، و می تواند اجرة المسمای باقی مانده را گرفته، یا آن که اجاره مقدار گذشته را فسخ نموده و اجرة المثل آن را بدهد، و اگر شرط نکرده باشند که خودش بخواند باید ورثه اش از مال او کسی را اجیر بگیرند، و اما اگر مال نداشته باشد بر ورثه او چیزی واجب نیست.

مسئله ۱۵۵۷ - اگر اجیر پیش از تمام کردن نمازهای میت بمیرد و خودش هم نماز قضا داشته باشد، بعد از عمل به دستوری که در مسئله قبلی ذکر شد، اگر چیزی از مال او زیاد آمد، در صورتی که وصیت کرده باشد و اجرت نمازهای او بیش از ثلث باشد و ورثه اجازه بدهند، برای تمام نمازهای او اجیر بگیرند، و اگر اجازه ندهند، ثلث آن را به مصرف نماز او برسانند.

" احکام روزه "

روزه آن است که انسان از اذان صبح تا مغرب، از چیزهایی که بعد بیان می شود به قصد قربت - چنان که در وضو گذشت - و با اخلاص خودداری نماید. و مغرب در این مسأله و مسائل بعد - بنابر احتیاط واجب - وقتی است که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می شود، از بالای سر انسان بگذرد. نیت

مسأله ۱۵۵۸ - لازم نیست انسان نیت روزه را از قلب خود بگذراند، یا مثلا بگوید فردا روزه می گیرم، بلکه همین قدر که بنا داشته باشد به قصد قربت و با اخلاص از اذان صبح تا مغرب کاری که روزه را باطل می کند انجام ندهد کافیهست، و برای آن که

یقین کند تمام این مدت را روزه بوده، باید مقداری پیش از اذان صبح و مقداری هم بعد از مغرب از انجام کاری که روزه را باطل می کند خودداری نماید. مسأله ۱۵۵۹ - انسان می تواند در هر شب از ماه رمضان برای روزه ء فردای آن نیت

کند، و همچنین می تواند شب اول ماه نیت روزه ء همهء ماه را بنماید و تجدید نیت هر شب لازم نیست و بقای همان نیت کفایت می کند.

مسأله ۱۵۶۰ - وقت نیت روزه ء ماه رمضان در شب اول، از اول شب است تا اذان

صبح، و در غیر شب اول می شود قبل از اول شب هم نیت کرد، مثلا عصر روز قبل نیت داشته باشد که فردا را روزه بگیرد قربه الی الله، و بر این نیت باقی باشد اگر چه تا بعد از اذان صبح خوابش ببرد.

مسأله ۱۵۶۱ - وقت نیت روزه ء مستحبی، از اول شب است تا موقعی که به اندازه
ء

نیت کردن به استتار قرص وقت مانده باشد، که اگر تا این وقت کاری که روزه را
باطل

می کند انجام نداده باشد و نیت روزه ء مستحبی کند، روزه ء او صحیح است، و
اگر از

استتار قرص بگذرد صحت روزه محل اشکال است.

مسأله ۱۵۶۲ - کسی که پیش از اذان صبح بدون نیت روزه خوابیده است، اگر
پیش

از ظهر بیدار شود و نیت روزه کند چنانچه روزه ء واجبی باشد که وقت آن معین
است

- چه روزه ء ماه رمضان و چه غیر آن مثل این که نذر کرده باشد روز معینی را
روزه

بگیرد - صحت روزه اش محل اشکال است، و اگر روزه ء واجبی باشد که وقت
معین

ندارد، صحیح است، و در صورتی که بعد از ظهر بیدار شود، نمی تواند نیت روزه ء
واجب کند، هر چند غیر معین باشد، ولی در قضای روزه ء ماه رمضان عدم جواز
بعد

از ظهر تا عصر بنا بر احتیاط است.

مسأله ۱۵۶۳ - اگر بخواهد غیر از روزه ء ماه رمضان روزه ء دیگری بگیرد، باید
آن را

معین بنماید، مثلاً نیت کند که روزه ء قضا یا روزه ء نذر یا کفاره می گیرم، ولی در
ماه

رمضان لازم نیست نیت کند که روزه ء ماه رمضان می گیرم، بلکه اگر نداند ماه
رمضان

است یا فراموش نماید و روزه ء دیگری را نیت کند، روزه ء ماه رمضان حساب می
شود.

مسأله ۱۵۶۴ - اگر بداند ماه رمضان است و عمدتاً نیت روزه ء غیر ماه رمضان
کند،

روزه ء ماه رمضان حساب نمی شود، و همچنین - بنا بر احتیاط واجب - روزه ای
که

قصد کرده نیز حساب نمی شود.

مسأله ۱۵۶۵ - اگر مثلاً به نیت روز اول ماه روزه بگیرد، بعد بفهمد دوم یا سوم

بوده

روزه ء او صحیح است.

مسأله ۱۵۶۶ - اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بی هوش شود و در بین روز به

هوش

آید، بنابر احتیاط واجب باید روزه ء آن روز را تمام نماید و قضای آن را نیز به جا

آورد.

مسأله ۱۵۶۷ - اگر پیش از اذان صبح نیت کند و مست شود و در بین روز به هوش

آید، احتیاط واجب آن است که روزه ء آن روز را تمام کند و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۵۶۸ - اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود،

روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۵۶۹ - اگر نداند یا فراموش کند که ماه رمضان است و پیش از ظهر ملتفت شود، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد یا بعد از ظهر ملتفت شود که ماه رمضان است، روزه ء او باطل می باشد، ولی باید تا مغرب کاری که روزه را

باطل می کند انجام ندهد، و بعد از ماه رمضان هم آن روزه را قضا نماید، و همچنین است - بنابر احتیاط واجب - اگر پیش از ظهر ملتفت شود و کاری که روزه را باطل

می کند انجام نداده باشد.

مسأله ۱۵۷۰ - اگر بچه پیش از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود، باید روزه بگیرد، و اگر بعد از اذان بالغ شود، روزه ء آن روز بر او واجب نیست، هر چند احتیاط مستحب

این است که اگر پیش از ظهر بالغ شود و نیت روزه کرده باشد، روزه ء آن روز را تمام

کند، و اگر نیت هم نکرده باشد و چیزی از مبطلات روزه را انجام نداده باشد، نیت کند و روزه بگیرد.

مسأله ۱۵۷۱ - کسی که برای به جا آوردن روزه ء میتی اجیر شده، اگر روزه ء مستحبی

بگیرد اشکال ندارد، ولی کسی که روزه ء قضای ماه رمضان دارد نمی تواند روزه ء مستحبی بگیرد، و همچنین - بنابر احتیاط واجب - اگر روزه ء واجب دیگری داشته باشد، و چنانچه فراموش کند و روزه ء مستحب بگیرد، در صورتی که پیش از ظهر یادش بیاید روزه ء مستحبی او باطل است و می تواند نیت خود را به روزه ء واجب غیر

معین برگرداند، ولی به روزه ء واجب معین محل اشکال است، و اگر بعد از ظهر ملتفت شود نمی تواند نیت خود را به روزه ء واجب برگرداند هر چند غیر معین باشد،

و این حکم در قضای روزه ء ماه رمضان بعد از زوال تا عصر بنابر احتیاط است، و اگر

بعد از مغرب یادش بیاید، روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۵۷۲ - اگر غیر از روزه ء ماه رمضان روزه ء معین دیگری بر انسان واجب

(۴۸۳)

باشد - مثلاً نذر کرده باشد که روز معینی را روزه بگیرد - چنانچه عمداً تا اذان صبح نیت نکند، روزه اش باطل است، و همچنین است بنا بر احتیاط اگر نداند که روزه آن روز بر او واجب است یا فراموش کند هر چند پیش از ظهر یادش بیاید، و کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد.

مسئله ۱۵۷۳ - اگر برای روزه واجب غیر معینی - مثل روزه کفاره - عمداً تا نزدیک

ظهر نیت نکند، اشکال ندارد، بلکه اگر پیش از نیت تصمیم داشته باشد که روزه نگیرد یا تردید داشته باشد که بگیرد یا نه، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و پیش از ظهر نیت کند، روزه او صحیح است.

مسئله ۱۵۷۴ - اگر در ماه رمضان پیش از ظهر کافر مسلمان شود هر چند از اذان صبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، روزه او

صحیح نیست.

مسئله ۱۵۷۵ - اگر در وسط روز ماه رمضان پیش از ظهر یا بعد از آن مریض خوب شود، روزه آن روز بر او واجب نیست هر چند تا آن وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد.

مسئله ۱۵۷۶ - روزی را که انسان شك دارد آخر شعبان است یا اول ماه رمضان، واجب نیست روزه بگیرد، و اگر بخواهد روزه بگیرد نمی تواند نیت روزه او

رمضان کند، و یا نیت کند که اگر ماه رمضان است روزه او ماه رمضان، و اگر ماه رمضان نیست

روزه او قضا یا مانند آن باشد، بلکه باید نیت روزه او واجب دیگری مانند قضا و یا روزه او

مستحبی بنماید، و چنانچه بعد معلوم شود ماه رمضان بوده از ماه رمضان حساب می شود، و اگر قصد کند آن چه را که به آن مأمور است انجام دهد و بعد معلوم شود

ماه رمضان بوده کفایت می کند.

مسئله ۱۵۷۷ - اگر روزی را که شك دارد آخر شعبان است یا اول ماه رمضان، به نیت روزه او قضا و مانند آن یا روزه او مستحبی روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه

رمضان است، باید نیت روزه او ماه رمضان کند.

مسئله ۱۵۷۸ - اگر در روزه او واجب معینی مثل روزه او ماه رمضان، از نیت امساک

(ξλξ)

برای خدا برگردد، یا مردد شود که برگردد، و یا این که قصد کند مفطری از
مفطرات را انجام دهد، یا مردد شود در انجام مفطر، روزه اش باطل می شود، اگر
چه

از قصدی که کرده توبه نماید و به نیت روزه برگردد و کاری هم که روزه را باطل
می کند انجام ندهد.

مسئله ۱۵۷۹ - آنچه در مسأله قبل گذشت که روزه واجب معین را باطل می
کند، در

روزه واجبی که وقت آن معین نباشد - مانند روزه کفار یا نذر غیر معین -
مبطل

نیست، و چنانچه پیش از ظهر دوباره به نیت خود برگردد، روزه او صحیح است.
چیزهایی که روزه را باطل می کند

مسئله ۱۵۸۰ - نه چیز روزه را باطل می کند، هر چند بطلان در بعضی آنها بنا بر
احتیاط است:

(اول) خوردن و آشامیدن.

(دوم) جماع.

(سوم) استمناء، و مقصود از آن این است که انسان با خود یا دیگری، غیر از
جماع کاری کند که منی از او بیرون آید.

(چهارم) دروغ بستن به خدا و پیغمبر و ائمه معصومین (علیهم السلام).

(پنجم) رساندن غبار به حلق بنا بر احتیاط واجب.

(ششم) فرو بردن تمام سر در آب.

(هفتم) باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح.

(هشتم) اماله کردن با چیزهای روان.

(نهم) قی کردن.

و احکام اینها در مسائل آینده می آید.

۱ - خوردن و آشامیدن

مسئله ۱۵۸۱ - اگر روزه دار با التفات به این که روزه دارد عمدا چیزی بخورد یا

بیاشامد، روزه ء او باطل می شود، چه خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب، چه معمول نباشد مثل خاك و شیره ء درخت، و چه کم باشد یا زیاد،

حتی

اگر رطوبتی از دهان بیرون آورد و دوباره به دهان ببرد و فرو دهد، روزه باطل می شود، مگر آن که آن رطوبت در آب دهان به طوری از بین برود که رطوبت

خارج

به آن گفته نشود.

مسأله ۱۵۸۲ - اگر موقعی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده، باید لقمه را از دهان بیرون آورد، و چنانچه عمدا فرو ببرد روزه اش باطل است، و به دستوری که خواهد آمد، كفاره هم بر او واجب می شود.

مسأله ۱۵۸۳ - اگر روزه دار سهوا چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله ۱۵۸۴ - تزریق آمپولی که به جای دوا به کار می رود یا عضو را بی حس می کند، اشکال ندارد، و احتیاط مستحب آن است که روزه دار از استعمال آمپولی که به جای آب و غذا به کار می رود خودداری کند.

مسأله ۱۵۸۵ - اگر روزه دار چیزی را که لای دندان مانده است با التفات به این که

روزه دارد عمدا فرو ببرد، روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۵۸۶ - کسی که می خواهد روزه بگیرد، لازم نیست پیش از اذان

دندانهایش

را خلال کند، ولی اگر بداند یا اطمینان داشته باشد غذایی که لای دندان مانده در روز فرو می رود، چنانچه خلال نکند و چیزی از آن فرو رود، روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۵۸۷ - فرو بردن آب دهان، اگر چه به واسطهء خیال کردن ترشی و مانند

آن

در دهان جمع شده باشد، روزه را باطل نمی کند.

مسأله ۱۵۸۸ - فرو بردن اخلاط سر و سینه، تا به فضای دهان نرسیده اشکال ندارد، ولی اگر داخل فضای دهان شود، احتیاط واجب آن است که آن را فرو نبرند.

مسأله ۱۵۸۹ - اگر روزه دار به قدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد، واجب

است به اندازه ای که از مردن نجات پیدا کند آب بیاشامد، ولی روزه ء او باطل می شود، و اگر ماه رمضان باشد باید در بقیهء روز از به جا آوردن کاری که روزه را

باطل می کند خودداری نماید، و همچنین اگر بترسد که از نخوردن آب به او ضرر معتنا بهی برسد، یا آب نخوردن برای او موجب حرجی باشد که عرفا قابل تحمل نباشد، که در این دو صورت می تواند به اندازه ء رفع ضرر و حرج آب بیاشامد. مسأله ۱۵۹۰ - جویدن غذا برای بچه یا پرنده، و چشیدن غذا و مانند اینها که معمولاً به حلق نمی رسد، اگر چه اتفاقاً به حلق برسد روزه را باطل نمی کند، ولی اگر

انسان از اول بدانند یا اطمینان داشته باشد که به حلق می رسد، روزه اش باطل می شود و باید قضای آن را بگیرد، و در صورت رسیدن به حلق کفاره بر او واجب است.

مسأله ۱۵۹۱ - انسان نمی تواند برای ضعف روزه را بخورد، ولی اگر ضعف به قدری باشد که برای روزه دار عرفاً قابل تحمل نباشد، خوردن روزه اشکال ندارد.

۲ - جماع

مسأله ۱۵۹۲ - جماع روزه را باطل می کند، اگر چه فقط به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، و این حکم در جماع با غیر زن در صورت عدم انزال مبنی بر احتیاط است.

مسأله ۱۵۹۳ - اگر کمتر از مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، روزه باطل نمی شود

مسأله ۱۵۹۴ - اگر عمداً جماع کند و قصد ادخال به مقدار ختنه گاه داشته باشد و شك کند که به آن اندازه داخل شده یا نه، روزه ء او باطل و باید قضا نماید، و بنابر احتیاط واجب بقیهء روز را امساک کند، ولی کفاره واجب نیست.

مسأله ۱۵۹۵ - اگر فراموش کند که روزه است و جماع نماید، یا در جماع بی اختیار

باشد روزه ء او باطل نمی شود، ولی چنانچه در بین جماع یادش بیاید یا اختیار برایش پیدا

شود، باید فوراً از حال جماع خارج شود، و اگر خارج نشود روزه ء او باطل است.

۳ - استمناء

مسأله ۱۵۹۶ - اگر روزه دار استمناء کند - یعنی به غیر از جماع کاری کند که منی از

او بیرون آید - روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۵۹۷ - اگر بی اختیار منی از انسان بیرون آید، روزه اش باطل نیست.

مسأله ۱۵۹۸ - هرگاه روزه دار بداند که اگر در روز بخوابد محتلم می شود -

یعنی در

خواب منی از او بیرون می آید - جایز است بخوابد، و اگر محتلم شود روزه اش باطل

نمی شود، و احتیاط مستحب آن است که از خوابیدن خودداری کند، مخصوصا در صورتی که به سبب نخوابیدن به زحمت نمی افتد.

مسأله ۱۵۹۹ - اگر روزه دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند.

مسأله ۱۶۰۰ - روزه داری که محتلم شده می تواند بول کند و استبراء نماید، اگر چه

بداند به واسطه بول یا استبراء کردن باقی مانده منی از مجری بیرون می آید.

مسأله ۱۶۰۱ - روزه داری که محتلم شده، اگر بداند منی در مجری مانده و در صورتی که پیش از غسل بول نکند بعد از غسل منی از او بیرون می آید، بنا بر احتیاط واجب باید پیش از غسل بول کند.

مسأله ۱۶۰۲ - کسی که می داند اگر عمدا منی از خود بیرون آورد روزه اش باطل می شود، در صورتی که به قصد بیرون آمدن منی مثلا با همسر خود بازی و شوخی کند، اگر چه منی از او بیرون نیاید روزه اش باطل و باید قضا نماید و بنا بر احتیاط واجب باید بقیه روز را امساک کند.

مسأله ۱۶۰۳ - اگر روزه دار بدون قصد بیرون آمدن منی، مثلا با همسر خود بازی

و

شوخی کند، چنانچه اطمینان دارد که منی از او خارج نمی شود، اگر چه اتفاقا منی بیرون آید روزه او صحیح است، ولی اگر اطمینان ندارد، در صورتی که منی از او بیرون آید روزه اش باطل است.

۴ - دروغ بستن به خدا و پیغمبر
 مسأله ۱۶۰۴ - اگر روزه دار به گفتن یا به نوشتن یا به اشاره و مانند اینها به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) و ائمه معصومین (علیهم السلام) عمدا خبری را به دروغ نسبت بدهد، اگر چه فوراً بگوید دروغ گفتم یا توبه کند روزه او باطل است، و نسبت دادن به دروغ به سایر پیغمبران علی نبینا وآله وعلیهم السلام بنا بر احتیاط واجب روزه را باطل می کند، مگر این که آن نسبت برگردد به خداوند متعال که در این صورت روزه اش باطل است، و همچنین است نسبت دادن به دروغ به حضرت زهراء (علیها السلام)، مگر این که آن نسبت برگردد به خداوند متعال و حضرت رسول (صلی الله علیه وآله و سلم) و ائمه (علیهم السلام)، که در این صورت روزه اش باطل است.

مسأله ۱۶۰۵ - اگر بخواهد خبری را که نمی داند راست یا دروغ است و دلیلی بر اعتبار آن ندارد نقل نماید، بنا بر احتیاط واجب باید از کسی که آن خبر را گفته، یا مثلاً از کتابی که آن خبر در آن نوشته شده نقل نماید.

مسأله ۱۶۰۶ - اگر خبری را به اعتقاد این که راست است به خدا یا پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) یا ائمه (علیهم السلام) نسبت بدهد، و بعد بفهمد دروغ بوده، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله ۱۶۰۷ - اگر بداند دروغ بستن به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) و ائمه (علیهم السلام) روزه را باطل می کند و چیزی را که می داند دروغ است به آنان نسبت دهد و بعد بفهمد آنچه را که گفته راست بوده، روزه اش باطل است، و بنا بر احتیاط واجب بقیه روز را امساک کند.

مسأله ۱۶۰۸ - اگر دروغی را که دیگری ساخته عمداً به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) و ائمه (علیهم السلام) نسبت دهد، روزه اش باطل می شود، ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله ۱۶۰۹ - اگر از روزه دار پرسند که آیا پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) و یا یکی از ائمه (علیهم السلام) چنین

مطلبی فرموده اند، و او جایی که در جواب باید بگوید: نه، عمدا بگوید: بلی، یا جایی که باید بگوید: بلی، عمدا بگوید: نه، روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۶۱۰ - اگر از قول خدا یا پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) یا یکی از ائمه (علیهم السلام) حرف راستی را بگوید، بعد بگوید: دروغ گفتم، یا در شب دروغی را به آنان نسبت دهد و فردای آن روز که روزه می باشد بگوید: آنچه دیشب گفتم راست است، روزه اش باطل می شود.

۵ - رساندن غبار به حلق

مسأله ۱۶۱۱ - بنا بر احتیاط رساندن غبار به حلق روزه را باطل می کند، چه غبار چیزی باشد که خوردن آن حلال است مثل آرد، یا غبار چیزی که خوردن آن حرام است مثل خاك.

مسأله ۱۶۱۲ - اگر به واسطه باد، غباری پیدا شود و انسان با این که متوجه است مواظبت نکند و به حلق برسد، بنا بر احتیاط روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۶۱۳ - احتیاط واجب آن است که روزه دار بخار غلیظ و دود سیگار و تنباکو

و مانند اینها را هم به حلق نرساند.

مسأله ۱۶۱۴ - اگر مواظبت نکند و غبار یا دود یا بخار غلیظ و مانند اینها داخل حلق شود، چنانچه یقین یا اطمینان داشته که به حلق نمی رسد، روزه اش اشکال ندارد، و اگر گمان می کرده که به حلق نمی رسد، بنا بر احتیاط مستحب آن روزه را قضا کند.

مسأله ۱۶۱۵ - اگر فراموش کند که روزه است و مواظبت نکند، یا بی اختیار غبار و

مانند آن به حلق او برسد، روزه اش باطل نمی شود.

۶ - فرو بردن سر در آب

مسأله ۱۶۱۶ - اگر روزه دار عمدا تمام سر را در آب فرو برد، اگر چه باقی بدن او از

آب بیرون باشد، روزه اش باطل می شود، ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و مقداری از

سر بیرون باشد، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله ۱۶۱۷ - اگر نصف سر را يك دفعه و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب

فرو برد، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله ۱۶۱۸ - اگر شك كند که تمام سر زیر آب رفته یا نه، روزه اش صحیح است،

ولی اگر به قصد این که تمام سر را زیر آب ببرد در آب فرو رود و شك كند تمام سر

زیر آب رفته یا نه، روزه اش باطل است، ولی کفاره ندارد.

مسأله ۱۶۱۹ - اگر تمام سر زیر آب برود ولی مقداری از موها بیرون بماند، روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۶۲۰ - سر فرو بردن در غیر آب از مایعات - مانند شیر و آب مضاف - روزه

را باطل نمی کند، و بنابر احتیاط واجب از فرو بردن سر در گلاب اجتناب کند.

مسأله ۱۶۲۱ - اگر روزه دار بی اختیار در آب بیفتد و تمام سر او را آب بگیرد، یا فراموش کند که روزه است و سر در آب فرو برد، روزه او باطل نمی شود.

مسأله ۱۶۲۲ - اگر به خیال این که آب سر او را نمی گیرد، خود را در آب بیندازد و

آب تمام سر او را بگیرد، روزه اش اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۲۳ - اگر فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو برد، یا دیگری به

زور سر او را در آب فرو برد، چنانچه در زیر آب یادش بیاید که روزه است یا آن کس

دست بردارد، باید فوراً سر را بیرون آورد، و چنانچه بیرون نیاورد روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۶۲۴ - اگر فراموش کند که روزه است و به نیت غسل سر را در آب فرو برد،

روزه و غسل او هر دو صحیح است.

مسأله ۱۶۲۵ - اگر بداند که روزه است و عمداً برای غسل سر را در آب فرو برد، چنانچه روزه او روزه او ماه رمضان باشد، روزه و غسل او هر دو باطل است، و

همچنین است حکم روزه و قضای ماه رمضان که برای خودش به جا می آورد بعد از

زوال بنابر احتیاط، ولی اگر روزه او مستحب باشد یا روزه او واجب دیگری باشد - چه

واجب معین باشد، مانند روزه ای که نذر کرده باشد در روز معین بگیرد، و یا غیر

معین باشد مانند روزه ء کفاره - غسل او صحیح است و روزه اش باطل می شود.

(۴۹۱)

مسأله ۱۶۲۶ - اگر برای آن که کسی را از غرق شدن نجات دهد، سر در آب فرو برد،

اگر چه نجات دادن او واجب باشد، روزه اش باطل می شود.

۷ - باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح
مسأله ۱۶۲۷ - اگر جنب عمدا در ماه رمضان تا اذان صبح غسل نکند، یا اگر وظیفه

او تیمم است عمدا تیمم ننماید، روزه اش باطل است، و حکم قضای ماه رمضان خواهد آمد.

مسأله ۱۶۲۸ - اگر در روزه غیر ماه رمضان و قضای آن از روزه های مستحبی و روزه های واجبی که وقت آن معین است، جنب عمدا تا اذان صبح غسل نکند، روزه اش صحیح است، و احتیاط مستحب در روزه واجب آن است که عمدا بر جنابت باقی نماند.

مسأله ۱۶۲۹ - کسی که در شب ماه رمضان جنب است، چنانچه عمدا غسل نکند تا وقت تنگ شود، بنابر احتیاط واجب تیمم کند و روزه بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۶۳۰ - اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کند و بعد از يك روز یادش

بیاید، باید روزه آن روز را قضا نماید، و اگر بعد از چند روز یادش بیاید، باید روزه هر

چند روزی را که یقین دارد جنب بوده قضا نماید، مثلا اگر نمی داند سه روز جنب بوده یا چهار روز، باید روزه سه روز را قضا کند.

مسأله ۱۶۳۱ - کسی که در شب ماه رمضان برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت ندارد، اگر خود را جنب کند روزه اش باطل است، و قضا و کفاره بر او واجب می شود، ولی کسی که وظیفه اش غسل است، اگر برای تیمم وقت دارد، چنانچه خود را جنب کند بنابر احتیاط واجب تیمم کند و روزه بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۶۳۲ - اگر برای آن که بفهمد وقت دارد یا نه، جستجو نماید و گمان کند که

به اندازه غسل وقت دارد، و خود را جنب کند و بعد بفهمد وقت تنگ بوده و

تیمم کند، روزه اش صحیح است، و اگر بدون جستجو گمان کند که وقت دارد و خود را جنب نماید و بعد بفهمد وقت تنگ بوده و با تیمم روزه بگیرد، بنا بر احتیاط واجب روزه آن روز را قضا نماید.

مسأله ۱۶۳۳ - کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند که اگر بخوابد تا

صبح بیدار نمی شود، نباید غسل نکرده بخوابد، و چنانچه پیش از غسل بخوابد و تا صبح بیدار نشود، روزه اش باطل است، و قضا و کفاره بر او واجب می شود.

مسأله ۱۶۳۴ - هرگاه جنب در شب ماه رمضان بیدار شود، در صورتی که اطمینان به بیداری برای غسل قبل از اذان صبح نداشته باشد، احتیاط مستحب آن است که پیش از غسل نخوابد.

مسأله ۱۶۳۵ - کسی که در شب ماه رمضان جنب است و یقین یا اطمینان دارد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و با این تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند، روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۶۳۶ - کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند، در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند، بنا بر احتیاط باید قضای آن روز را به جا آورد.

مسأله ۱۶۳۷ - کسی که در شب ماه رمضان جنب است و یقین دارد یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه، در صورتی که بخوابد و بیدار نشود، روزه اش باطل و قضا و کفاره بر او واجب است.

مسأله ۱۶۳۸ - اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود و بداند یا احتمال

دهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود، باید روزه آن روز را قضا کند، و اگر از خواب دوم بیدار شود و برای مرتبه سوم

بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، باید روزه ء آن روز را قضا کند، و احتیاط مستحب آن است که کفاره هم بدهد.

مسأله ۱۶۳۹ - مراد از خواب اول - در صورتی که انسان در خواب محتمل شود - خوابی است که بعد از بیدار شدن بخوابد، و اما خوابی که در آن محتمل شده خواب اول حساب نمی شود.

مسأله ۱۶۴۰ - اگر روزه دار در روز محتمل شود، واجب نیست فوراً غسل کند.

مسأله ۱۶۴۱ - هرگاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتمل شده، اگر چه بداند پیش از اذان محتمل شده، روزه ء او صحیح است.

مسأله ۱۶۴۲ - کسی که می خواهد قضای روزه ء ماه رمضان را بگیرد، هرگاه تا اذان

صبح جنب بماند، اگر چه از روی عمد نباشد، روزه ء او باطل است.

مسأله ۱۶۴۳ - کسی که می خواهد قضای روزه ء ماه رمضان را بگیرد، اگر بعد از اذان

صبح بیدار شود و ببیند محتمل شده و بداند پیش از اذان محتمل شده است، روزه ء او بنابر احتیاط باطل است، ولی چنانچه وقت قضای روزه تا آمدن ماه رمضان دیگر تنگ است، مثلاً پنج روز روزه ء قضای ماه رمضان دارد، و پنج روز هم به ماه رمضان

مانده است، بنابر احتیاط واجب آن روز را روزه بگیرد و بعد از ماه رمضان هم روز دیگری را روزه بگیرد.

مسأله ۱۶۴۴ - اگر در روزه ء واجبی غیر قضای روزه ء ماه رمضان، از روزه هایی که مثل

روزه ء کفاره وقت معینی ندارد، عمداً تا اذان صبح جنب بماند، روزه اش صحیح است، و احتیاط مستحب آن است که غیر از آن روز، روز دیگری را روزه بگیرد.

مسأله ۱۶۴۵ - اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاك شود و

عمداً غسل نکند، یا اگر وظیفهء او تیمم است عمداً تیمم نکند، روزه اش باطل است، و در غیر روزه ء ماه رمضان باطل نیست، اگر چه احتیاط مستحب غسل کردن

است.

مسأله ۱۶۴۶ - اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاك شود و

و

برای غسل وقت نداشته باشد، باید تیمم نماید، و بنابر احتیاط واجب تا اذان صبح بیدار بماند، و همچنین است حکم جنب در صورتی که وظیفه اش تیمم باشد. مسأله ۱۶۴۷ - اگر زن نزدیک اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود

و

برای هیچکدام از غسل و تیمم وقت نداشته باشد، روزه اش صحیح است. مسأله ۱۶۴۸ - اگر زن بعد از اذان صبح از خون حیض یا نفاس پاک شود، یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند اگر چه نزدیک مغرب باشد، روزه او باطل است.

مسأله ۱۶۴۹ - اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش کند و بعد از یک روز یا چند

روز یادش بیاید، روزه هایی که گرفته صحیح است، و احتیاط مستحب آن است که قضای آنها را بگیرد.

مسأله ۱۶۵۰ - اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود

و

در غسل کردن کوتاهی کند و تا اذان غسل نکند، روزه اش باطل است، ولی چنانچه کوتاهی نکند - مثلاً منتظر باشد که حمام زنانه شود - اگر چه سه مرتبه بخوابد و تا اذان غسل نکند، در صورتی که تیمم کند روزه او صحیح است، و اگر از تیمم هم متمکن نباشد، روزه او بدون تیمم هم صحیح است.

مسأله ۱۶۵۱ - اگر زنی که در حال استحاضه کثیره است غسلهای خود را به

تفصیلی

که در احکام استحاضه گذشت به جا آورد، روزه او صحیح است، و در استحاضه

متوسطه اگر چه غسل نکند، روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۶۵۲ - کسی که مس میت کرده - یعنی جایی از بدن خود را به بدن میت رسانده - می تواند بدون غسل مس میت روزه بگیرد، و اگر در حال روزه هم میت را

مس نماید، روزه او باطل نمی شود.

۸ - اماله کردن

مسأله ۱۶۵۳ - اماله کردن با چیز روان اگر چه از روی ناچاری و برای معالجه

باشد،

روزه را باطل می کند.

۹ - قی کردن

مسأله ۱۶۵۴ - هرگاه روزه دار عمداً قی کند - اگر چه به واسطهٔ مرض و مانند آن

ناچار باشد - روزه اش باطل می شود، ولی اگر سهواً یا بی اختیار قی کند اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۵۵ - اگر در شب چیزی بخورد که می داند به واسطهٔ خوردن آن، در روز

بی اختیار قی می کند، روزه اش باطل نمی شود، و احتیاط مستحب آن است که روزه

آن روز را قضا نماید.

مسأله ۱۶۵۶ - اگر روزه دار بتواند از قی کردن خودداری کند، چنانچه برای او ضرر و

مشقت نداشته باشد، باید خودداری نماید.

مسأله ۱۶۵۷ - اگر مثلاً مگس در گلوئی روزه دار برود، چنانچه ممکن باشد بدون قی

کردن آن را بیرون بیاورد، باید بیرون آورد، و روزه او صحیح است، ولی اگر ممکن

نباشد، چنانچه طوری باشد که به فرو دادنش خوردن صدق می کند، باید بیرون آورد هر چند به واسطهٔ قی کردن باشد و روزه اش باطل است، و اگر خوردن صدق نمی کند، باید بیرون بیاورد و روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۶۵۸ - اگر سهواً چیزی را فرو ببرد و از حلق گذشته باشد و پیش از رسیدن

به معده یادش بیاید که روزه است، بیرون آوردن آن لازم نیست و روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۵۹ - اگر یقین داشته باشد که به واسطهٔ آروغ زدن، چیزی از گلو بیرون می آید، بنا بر احتیاط واجب نباید عمداً آروغ بزند، ولی اگر یقین نداشته باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۶۰ - اگر آروغ بزند و چیزی در دهانش بیاید، باید آن را بیرون بریزد، و اگر

بی اختیار فرو رود، روزه اش صحیح است.

احکام چیزهایی که روزه را باطل می کند
مسئله ۱۶۶۱ - اگر انسان عمدا و از روی اختیار کاری که روزه را باطل می کند
انجام

دهد، روزه ء او باطل می شود، و چنانچه از روی عمد نباشد اشکال ندارد، ولی
جنب
اگر بخوابد و به تفصیلی که در مسئلهء " ۱۶۳۶ " گذشت تا اذان صبح غسل نکند،
روزه ء

او باطل است.
مسئله ۱۶۶۲ - اگر روزه دار سهوا یکی از کارهایی که روزه را باطل می کند انجام
دهد

و به خیال این که روزه اش باطل شده عمدا دوباره یکی از آنها را به جا آورد، روزهء
او
باطل می شود.

مسئله ۱۶۶۳ - اگر چیزی به زور در گلوی روزه دار بریزند، روزه ء او باطل نمی
شود،

ولی اگر اکراهش کنند که روزه ء خود را باطل کند - مثلا به او بگویند اگر غذا
نخوری

ضرر مالی یا جانی به تو مزینیم - و خودش برای جلوگیری از ضرر چیزی بخورد،
روزه ء او باطل می شود.

مسئله ۱۶۶۴ - روزه دار نباید جایی برود که می داند یا اطمینان دارد چیزی در
گلویش مریزند یا اکراهش می کنند که خودش روزه ء خود را باطل کند، و اگر
برود و

چیزی در گلویش بریزند یا از روی ناچاری خودش کاری که روزه را باطل می کند
انجام دهد، روزه ء او باطل می شود، بلکه اگر قصد رفتن کند اگر چه نرود، روزه
اش
باطل است.

آنچه برای روزه دار مکروه است

مسئله ۱۶۶۵ - چند چیز برای روزه دار مکروه است و از آن جمله است:

۱ - دوا ریختن به چشم و سرمه کشیدن، در صورتی که مزه یا بوی آن به حلق
برسد.

۲ - انجام دادن هر کاری - مانند خون گرفتن و حمام رفتن - که باعث ضعف
می شود.

- ۳ - انفيه کشیدن اگر نداند که به حلق می رسد، و اگر بداند به حلق می رسد جایز نیست.
- ۴ - بو کردن گیاهان معطر.
- ۵ - نشستن زن در آب.
- ۶ - استعمال شیاف.
- ۷ - تر کردن لباسی که در بدن است.
- ۸ - کشیدن دندان و هر کاری که به واسطه آن از دهان خون بیاید.
- ۹ - مسواک کردن با چوب تر.
- ۱۰ - بی جهت آب یا چیزی روان در دهان کردن، و نیز مکروه است انسان بدون قصد بیرون آمدن منی زن خود را ببوسد، یا کاری کند که شهوت خود را به حرکت آورد، و اگر به قصد بیرون آمدن منی باشد روزه او باطل می شود.
- جایی که قضا و کفاره واجب است
- مسأله ۱۶۶۶ - اگر در روزه ماه رمضان در شب جنب شود و به تفصیلی که در مسأله " ۱۶۳۶ " گذشت بیدار شود و دوباره بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، فقط باید قضای آن روزه را بگیرد، ولی اگر کار دیگری که روزه را باطل می کند عمدا انجام دهد، در صورتی که می دانسته آن کار روزه را باطل می کند، قضا و کفاره بر او واجب می شود، و همچنین در صورتی که می دانسته آن کار حرام است، اگر چه نمی دانسته که روزه را باطل می کند، مانند به دروغ نسبت دادن به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین (علیهم السلام).
- مسأله ۱۶۶۷ - اگر به واسطه ندانستن مسأله کاری که روزه را باطل می کند، و به اعتقاد این که باطل نمی کند انجام دهد کفاره بر او نیست.

کفارہ ء روزه

مسأله ۱۶۶۸ - کفارہ ء افطار روزه ء ماه رمضان این است که يك بنده آزاد کند، یا به

دستوری که در مسألهء بعد می آید دو ماه روزه بگیرد، یا شصت فقیر را سیر کند، یا به

هر کدام يك مد - که تقریباً ده سیر است - طعام، یعنی گندم یا آرد یا نان یا خرما و مانند اینها بدهد، و چنانچه اینها برایش ممکن نباشد بنابر احتیاط واجب بین تصدق به هر اندازه که می تواند و استغفار جمع نماید، و اگر امکان تصدق نبود استغفار کند، اگر چه يك مرتبه بگوید " استغفر الله " و احتیاط واجب آن است که هر

وقت بتواند کفارہ را بدهد.

مسأله ۱۶۶۹ - کسی که می خواهد دو ماه کفارہ ء روزه ء ماه رمضان را بگیرد، باید يك

ماه تمام و يك روز آن را از ماه دیگر پی در پی بگیرد، و اگر بقیهء آن پی در پی نباشد

اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۷۰ - کسی که می خواهد دو ماه کفارہ ء روزه ء ماه رمضان را بگیرد، نباید

موقعی شروع کند که می داند در بین يك ماه و يك روز، روزی است که مانند عید قربان روزه ء آن حرام است.

مسأله ۱۶۷۱ - کسی که باید پی در پی روزه بگیرد، اگر در بین آن بدون عذر يك روز

روزه نگیرد یا وقتی شروع کند که بداند در بین آن به روزی می رسد که روزه ء آن واجب است، مثلاً به روزی می رسد که نذر کرده آن روز را روزه بگیرد، باید روزه

ها

را از سر بگیرد.

مسأله ۱۶۷۲ - اگر در بین روزهایی که باید پی در پی روزه بگیرد، عذری غیر اختیاری مثل حیض یا نفاس یا مرضی برای او پیش آید، بعد از بر طرف شدن عذر واجب نیست روزه ها را از سر بگیرد، بلکه بقیه را بعد از بر طرف شدن عذر به جا آورد.

مسأله ۱۶۷۳ - اگر به چیز حرامی روزه ء خود را باطل کند - چه آن چیز اصلاً حرام

باشد مثل شراب و زنا، یا به جهتی حرام شده باشد مثل نزدیکی کردن با عیال



(٤٩٩)

خود در حال حیض - بنا بر احتیاط کفاره ء جمع بر او واجب می شود، یعنی باید يك بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند، یا به هر کدام آنها يك مد طعام بدهد، و چنانچه هر سه برایش ممکن نباشد، هر کدام آنها که ممکن باشد واجب است انجام دهد، و بنا بر احتیاط واجب استغفار هم بنماید.

مسأله ۱۶۷۴ - اگر روزه دار دروغی را به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) و ائمه معصومین (علیهم السلام)

عمدا نسبت دهد، بنا بر احتیاط کفاره ء جمع - که تفصیل آن در مسألهء پیش گذشت - بر

او واجب می شود.

مسأله ۱۶۷۵ - اگر روزه دار در يك روز ماه رمضان چند مرتبه جماع یا استمناء کند،

بنا بر احتیاط برای هر دفعه يك کفاره بر او واجب است، و اگر جماع یا استمناء او حرام باشد، بنا بر احتیاط برای هر دفعه يك کفاره ء جمع بر او واجب می شود.

مسأله ۱۶۷۶ - اگر روزه دار در يك روز ماه رمضان چند مرتبه غیر جماع و استمناء

کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد، برای همه آنها يك کفاره کافیهست.

مسأله ۱۶۷۷ - اگر روزه دار غیر از جماع و استمناء کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد و بعد با حلال خود جماع یا استمناء نماید، برای آن کار يك کفاره

و برای جماع یا استمناء بنا بر احتیاط کفاره ء دیگری واجب می شود.

مسأله ۱۶۷۸ - اگر روزه دار غیر از جماع و استمناء کار دیگری که حلال است و روزه

را باطل می کند انجام دهد - مثلاً آب بیاشامد - و بعد کار دیگری که حرام است و

روزه را باطل می کند - غیر از جماع و استمناء - انجام دهد، مثلاً غذای حرامی بخورد، يك کفاره کافیهست.

مسأله ۱۶۷۹ - اگر روزه دار آروغ بزند و چیزی از غذا در دهانش بیاید، چنانچه عمداً آن را فرو ببرد، روزه اش باطل و بنا بر احتیاط واجب کفاره هم بدهد، و

همچنین است اگر آنچه در دهانش بیاید از صورت غذا بودن خارج شده باشد، اگر چه در این صورت احتیاط مستحب این است که کفاره ء جمع بدهد، و اگر به

(•••)

آروغ زدن چیزی که خوردنش حرام است - مثل خون - به دهان او بیاید و عمدا فرو ببرد، روزه اش باطل و باید قضای آن روز را بگیرد، و بنا بر احتیاط واجب کفاره

ع

جمع بدهد.

مسئله ۱۶۸۰ - اگر نذر کند که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه در آن روز عمدا روزه ع خود را باطل کند، باید کفاره بدهد، و کفاره ع مخالفت نذر کفاره ع مخالفت قسم

است که در مسئلهء " ۲۷۳۴ " خواهد آمد.

مسئله ۱۶۸۱ - اگر روزه دار به گفتهء کسی که می گوید مغرب شده و قول او شرعا

معتبر نیست، افطار کند و بعد بفهمد مغرب نبوده است، یا شك کند که مغرب بوده است یا نه، قضا و کفاره بر او واجب می شود.

مسئله ۱۶۸۲ - کسی که عمدا روزه ع خود را باطل کرده، اگر بعد از ظهر مسافرت کند،

یا پیش از ظهر برای فرار از کفاره سفر نماید، کفاره از او ساقط نمی شود، و همچنین

است - بنا بر اقوی - اگر مسافرت برای او قبل از ظهر پیش آمد کند.

مسئله ۱۶۸۳ - اگر عمدا روزه ع خود را باطل کند و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا

مرض برای او پیدا شود، بنا بر احتیاط کفاره بر او واجب است.

مسئله ۱۶۸۴ - اگر یقین یا اطمینان کند و یا بینه قائم شود که روز اول ماه رمضان است و عمدا روزه ع خود را باطل کند، و بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده، کفاره بر

او واجب نیست.

مسئله ۱۶۸۵ - اگر انسان شك کند که آخر ماه رمضان است یا اول شوال و عمدا روزه ع خود را باطل کند، بعد معلوم شود که اول شوال بوده کفاره بر او واجب نیست.

مسئله ۱۶۸۶ - اگر روزه دار در ماه رمضان با زن روزه دار خود جماع کند، چنانچه زن

را بر جماع اکراه کرده باشد، کفاره ع روزه ع خودش و بنا بر احتیاط کفاره ع روزه ع زن را باید

بدهد، و اگر زن به جماع راضی بوده بر هر کدام يك کفاره واجب می شود.

مسئله ۱۶۸۷ - اگر زنی شوهر روزه دار خود را بر جماع اکراه نماید، واجب

نیست
کفارہ ء روزہ ء شوهر را بدهد.

(۵۰۱)

مسأله ۱۶۸۸ - اگر روزه دار در ماه رمضان زن خود را بر جماع اکراه کند و در بین

جماع، زن راضی شود، بنا بر احتیاط واجب مرد دو كفاره و زن يك كفاره بدهد.

مسأله ۱۶۸۹ - اگر روزه دار در ماه رمضان با زن روزه دار خود که خواب است جماع نماید، يك كفاره بر او واجب می شود، و روزه زن صحیح است و كفاره هم بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۰ - اگر مرد زن خود را یا زن شوهر خود را اکراه کند که غیر از جماع کار

دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بر هیچ يك از آنها كفاره واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۱ - کسی که به واسطه مسافرت یا مرض روزه نمی گیرد، نمی تواند زن

روزه دار خود را بر جماع اکراه نماید، ولی اگر او را اکراه کرد، كفاره بر مرد واجب

نیست. مسأله ۱۶۹۲ - انسان نباید در به جا آوردن كفاره کوتاهی کند، ولی لازم نیست

فورا آن را انجام دهد.

مسأله ۱۶۹۳ - اگر كفاره بر انسان واجب شود و چند سال بگذرد و انجام ندهد، چیزی بر آن اضافه نمی شود.

مسأله ۱۶۹۴ - کسی که باید برای كفاره يك روز، شصت فقیر را طعام بدهد، نمی تواند يك نفر از آنها را دو مرتبه یا بیشتر سیر کند، یا به هر کدام از آنها بیشتر

از يك مد طعام بدهد و زیادی را از كفاره حساب کند، ولی می تواند فقیر را با عیال او

- اگر چه صغیر باشند و در صورتی که از جهت سن به حدی باشند که در مورد آنها

اطعام عرفا صدق کند - سیر نماید، یا به ولی صغیر برای آن صغیر يك مد بدهد.

مسأله ۱۶۹۵ - کسی که قضای روزه در ماه رمضان را گرفته، اگر بعد از ظهر عمدا کاری

که روزه را باطل می کند انجام دهد، باید به ده فقیر هر کدام يك مد طعام بدهد، و اگر

نمی تواند باید سه روز روزه بگیرد، و احوط آن است که پی در پی باشد.



(٥٠٢)

جاهایی که فقط قضای روزه واجب است
 مسأله ۱۶۹۶ - در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است و کفاره واجب نیست:

(اول) آن که در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که در مسأله " ۱۶۳۸ " گذشت تا اذان صبح از خواب دوم و سوم بیدار نشود.

(دوم) آن که عملی که روزه را باطل می کند انجام ندهد، ولی نیت روزه نکند، یا ریا کند، یا قصد کند که روزه نباشد، یا قصد کند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد.

(سوم) آن که در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت يك روز یا چند روز روزه بگیرد.

(چهارم) آن که در ماه رمضان بدون این که خودش تحقیق کند صبح شده یا نه، کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، و بعد معلوم شود صبح بوده، و نیز اگر بعد از تحقیق گمان داشته باشد که صبح شده، یا شك کند که صبح شده یا نه، و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، و بعد معلوم شود صبح بوده، قضای آن روزه بر او واجب است.

(پنجم) آن که کسی بگوید صبح نشده و انسان به گفته او کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، و بعد معلوم شود صبح بوده است.

(ششم) آن که کسی بگوید صبح شده و انسان به گفته او یقین نکند یا خیال کند شوخی می کند و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، و بعد معلوم شود صبح بوده است.

(هفتم) آن که کور و مانند او به گفته کسی دیگر افطار کند، و بعد معلوم شود مغرب نبوده است.

(هشتم) آن که در هوای صاف به واسطه تاریکی یقین کند که مغرب شده و افطار کند، و بعد معلوم شود مغرب نبوده است، ولی اگر در هوای ابر به گمان این

که مغرب شده افطار کند، و بعد معلوم شود مغرب نبوده قضا لازم نیست. (نهم) آن که برای خنک شدن یا بی جهت مضمضه کند - یعنی آب در دهان بگرداند - و بی اختیار فرو رود، ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد،

یا برای وضوی نماز واجب مضمضه کند و بی اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

(دهم) آن که کسی از جهت اکراه یا اضطرار یا تقیه افطار کند. مسأله ۱۶۹۷ - اگر غیر آب چیز دیگری را در دهان ببرد و بی اختیار فرو رود، یا آب

داخل بینی کند و بی اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست. مسأله ۱۶۹۸ - استنشاق و مضمضه زیاد برای روزه دار مکروه است، و اگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد، بهتر آن است که سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد.

مسأله ۱۶۹۹ - اگر انسان بداند که به واسطه مضمضه یا استنشاق بی اختیار یا از روی فراموشی آب وارد گلویش می شود، نباید مضمضه یا استنشاق کند. مسأله ۱۷۰۰ - اگر در ماه رمضان بعد از تحقیق یقین کند که صبح نشده، و کاری که

روزه را باطل می کند انجام دهد، و بعد معلوم شود صبح بوده، قضا لازم نیست. مسأله ۱۷۰۱ - اگر انسان شك کند که مغرب شده یا نه، نمی تواند افطار کند،

ولی اگر شك کند که صبح شده یا نه، پیش از تحقیق هم می تواند کاری که روزه را باطل

می کند انجام دهد.

احکام روزه ء قضا

مسأله ۱۷۰۲ - اگر دیوانه عاقل شود، واجب نیست روزه های وقتی را که دیوانه بوده قضا نماید.

مسأله ۱۷۰۳ - اگر کافر مسلمان شود، واجب نیست روزه های وقتی را که کافر بوده

قضا نماید، ولی اگر مسلمانی کافر شود، روزه هایی را که در زمان کفر از او فوت شده باید قضا نماید، و اگر مسلمان شود به اسلام از او ساقط نمی شود.

مسأله ۱۷۰۴ - روزه ای که از انسان به واسطه مستی فوت شده باید قضا نماید، اگر

چه چیزی را که به واسطه آن مست شده برای معالجه خورده باشد.

مسأله ۱۷۰۵ - اگر برای عذری چند روز روزه نگیرد، و بعد شك کند که چه وقت عذر او بر طرف شده، بنا بر احتیاط واجب مقدار بیشتری را که احتمال می دهد روزه نگرفته قضا نماید، مثلاً کسی که پیش از ماه رمضان مسافرت کرده و نمی داند پنجم ماه از سفر برگشته یا ششم، بنا بر احتیاط واجب شش روز روزه بگیرد، ولی کسی که

نمی داند چه وقت عذر برایش پیدا شده، می تواند مقدار کمتر را قضا نماید، مثلاً اگر

در آخر ماه رمضان مسافرت کرده و بعد از ماه رمضان برگشته و نمی داند که بیست و

پنجم ماه رمضان مسافرت کرده یا بیست و ششم، می تواند مقدار کمتر یعنی پنج روز را قضا کند، اگر چه احتیاط مستحب این است که مقدار بیشتر را قضا نماید. مسأله ۱۷۰۶ - اگر از چند ماه رمضان روزه ء قضا داشته باشد، قضای هر کدام را که

اول بگیرد مانعی ندارد، ولی اگر وقت قضای ماه رمضان آخر تنگ باشد، مثلاً پنج روز از ماه رمضان آخر قضا داشته باشد و پنج روز هم به ماه رمضان مانده باشد، بنا بر

احتیاط واجب اول قضای ماه رمضان آخر را بگیرد.

مسأله ۱۷۰۷ - اگر قضای روزه ء چند ماه رمضان بر او واجب باشد، واجب نیست معین کند روزه ای را که می گیرد قضای کدام ماه رمضان است، مگر اینکه بین آن دو

در اثر اختلاف باشد.

مسأله ۱۷۰۸ - در قضای روزه ء ماه رمضان می تواند پیش از ظهر روزه ء خود را باطل

نماید، ولی اگر وقت قضا تنگ باشد - بنا بر احتیاط واجب - نمی تواند باطل نماید. مسأله ۱۷۰۹ - اگر قضای روزه ء میتی را گرفته باشد، احتیاط مستحب این است که

بعد از ظهر روزه را باطل نکند.

مسأله ۱۷۱۰ - اگر به واسطه مرض یا حیض یا نفاس روزه ء ماه رمضان را نگیرد، و

پیش از تمام شدن ماه رمضان یا بعد از تمام شدن ماه و قبل از تمکن از قضا بمیرد،

روزه هایی را که نگرفته قضا ندارد.

(۵۰۵)

مسأله ۱۷۱۱ - اگر به واسطه مرضی روزه ء ماه رمضان را نگیرد، و مرض او تا ماه رمضان سال بعد طول بکشد، قضای روزه هایی را که نگرفته بر او واجب نیست، و باید برای هر روز يك مد طعام به فقیر بدهد، ولی اگر به واسطه عذر دیگری - مثلاً برای مسافرت - روزه نگرفته باشد، و عذر او تا ماه رمضان بعد باقی بماند، روزه هایی را که نگرفته باید قضا کند، و احتیاط واجب این است که برای هر روز يك مد طعام هم به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۲ - اگر به واسطه مرضی روزه ء ماه رمضان را نگیرد، و بعد از ماه رمضان مرض او بر طرف شود، ولی عذر دیگری پیدا کند که نتواند تا ماه رمضان بعد قضای روزه را بگیرد، باید روزه هایی را که نگرفته قضا نماید، و نیز اگر در ماه رمضان غیر از مرض عذر دیگری داشته باشد، و بعد از ماه رمضان آن عذر بر طرف شود و تا ماه رمضان سال بعد به واسطه مرض نتواند روزه بگیرد، روزه هایی را که نگرفته باید قضا کند، و در هر دو صورت احتیاط واجب این است که برای هر روز نیز يك مد طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۳ - اگر در ماه رمضان به واسطه عذری روزه نگیرد، و بعد از ماه رمضان عذر او بر طرف شود، و تا ماه رمضان آینده عمداً قضای روزه را نگیرد، باید روزه را قضا کند، و برای هر روز يك مد طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۴ - اگر در قضای روزه کوتاهی کند تا وقت تنگ شود، و در تنگی وقت

عذر پیدا کند، باید قضا را بگیرد و برای هر روز يك مد طعام به فقیر بدهد، و همچنین اگر موقعی که عذر دارد تصمیم داشته باشد که بعد از بر طرف شدن عذر، روزه های خود را قضا کند، ولی پیش از آن که قضا نماید در تنگی وقت عذر پیدا کند، باید روزه ها را قضا کند، و برای هر روز هم - بنابر احتیاط واجب - يك مد طعام بدهد.

مسأله ۱۷۱۵ - اگر مرض انسان چند سال طول بکشد، بعد از آن که خوب شد، باید

قضاى ماه رمضان آخر را بگيرد، و براى هر روز از سالهاى پيش يك مد طعام به فقير بدهد.

(۵۰۶)

مسأله ۱۷۱۶ - کسی که باید برای هر روز يك مد طعام به فقیر بدهد، می تواند کفاره ء

چند روز را به يك فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۷ - اگر قضای روزه ء ماه رمضان را چند سال تأخیر بیندازد باید قضا را بگیرد و از جهت تأخیر در سال اول برای هر روز يك مد طعام به فقیر بدهد، و اما از

جهت تأخیر سال بعدی چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۱۸ - اگر روزه ء ماه رمضان را عمدا نگیرد، باید قضای آن را به جا آورد و

برای هر روز يك بنده آزاد کند، یا شصت فقیر را طعام بدهد، یا دو ماه روزه بگیرد، و

چنانچه تا ماه رمضان آینده قضای آن روزه را به جا نیاورد، باید برای هر روز يك مد طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۹ - اگر روزه ء ماه رمضان را عمدا نگیرد، و در روز مکرر جماع یا استمناء

کند، بنابر احتیاط واجب کفاره هم مکرر می شود، ولی اگر چند مرتبه کار دیگری از

مفطرات روزه را انجام دهد - مثلا چند مرتبه غذا بخورد - يك کفاره کافیهست.

مسأله ۱۷۲۰ - بعد از مرگ پدر، پسر بزرگتر باید قضای روزه ء او را به تفصیلی که در

مسألهء " ۱۳۹۸ " گذشت به جا آورد.

مسأله ۱۷۲۱ - اگر پدر غیر از روزه ء ماه رمضان، روزه ء واجب دیگری را مانند روزه ء

نذر نگرفته باشد، واجب است که پسر بزرگتر قضا نماید، ولی اگر برای روزه اجیر شده و نگرفته باشد قضای آن بر پسر بزرگ لازم نیست.

احکام روزه ء مسافر

مسأله ۱۷۲۲ - مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را در سفر دو رکعت بخواند،

نباید روزه بگیرد، و مسافری که نمازش را تمام می خواند - مثل کسی که شغلش مسافرت یا سفر او سفر معصیت است - باید در سفر روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۲۳ - مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد، ولی مکروه است، هر چند برای فرار از روزه نباشد، مگر این که سفر به جهت ضرورتی باشد، و یا - به

(e · γ)

مقتضای بعضی از روایات - برای حج یا عمره باشد.
مسئله ۱۷۲۴ - اگر غیر روزه ء ماه رمضان روزه ء معین دیگری بر انسان واجب باشد،

اگر آن وجوب از جهت حق الناس باشد - مثل این که اجیر شده باشد که روز معینی را روزه بگیرد - نمی تواند در آن روز مسافرت کند، و همچنین است - بنا بر احتیاط

واجب - روزه ء واجب معین به غیر نذر، مانند روز سوم اعتکاف، و اما در صورتی که

به سبب نذر معین شده باشد، اقوی این است که می تواند سفر کند، و روز دیگری را

به جای آن روز روزه بگیرد.

مسئله ۱۷۲۵ - اگر نذر کند روزه بگیرد و روز آن را معین نکند، نمی تواند آن را در

سفر به جا آورد، ولی چنانچه نذر کند که روز معینی را در سفر روزه بگیرد، باید آن را

در سفر به جا آورد، و نیز اگر نذر کند روز معینی را چه مسافر باشد یا نباشد روزه بگیرد، باید آن روز را اگر چه مسافر باشد روزه بگیرد.

مسئله ۱۷۲۶ - مسافر می تواند برای خواستن حاجت، سه روز در مدینه طیبه روزه ء

مستحبی بگیرد، و احتیاط واجب این است که آن سه روز، روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه باشد.

مسئله ۱۷۲۷ - کسی که نمی داند روزه ء مسافر باطل است، اگر در سفر روزه بگیرد و

در بین روز مسئله را بفهمد، روزه اش باطل می شود، و اگر تا مغرب نفهمد روزه اش

صحیح است.

مسئله ۱۷۲۸ - اگر فراموش کند که مسافر است، یا فراموش کند که روزه ء مسافر باطل

می باشد و در سفر روزه بگیرد، روزه ء او باطل است.

مسئله ۱۷۲۹ - اگر روزه دار بعد از ظهر مسافرت نماید، باید روزه ء خود را تمام کند، و

اگر پیش از ظهر مسافرت کند، وقتی به حد ترخص برسد روزه اش باطل می شود، و اگر پیش از آن مفطری انجام دهد کفاره بر او واجب است.

مسأله ۱۷۳۰ - اگر مسافر در ماه رمضان - چه آن که قبل از فجر در سفر بوده و چه آن که روزه بوده و سفر نماید - پیش از ظهر به وطنش برسد، یا به جایی که می خواهد ده روز در آن جا بماند، و کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده

باشد، باید آن روز را روزه بگیرد، و اگر انجام داده، روزه آن روز باطل است.
مسأله ۱۷۳۱ - اگر مسافر بعد از ظهر به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز در

آن جا بماند برسد، روزه آن روز صحیح نیست.
مسأله ۱۷۳۲ - مسافر و کسی که از روزه گرفتن عذر دارد، مکروه است در روز ماه

رمضان جماع نماید، و بیشتر از قوت بخورد و خود را کاملاً سیراب کند.
کسانی که روزه بر آنها واجب نیست
مسأله ۱۷۳۳ - کسی که به واسطهء پیری نمی تواند روزه بگیرد، یا برای او مشقت دارد، روزه از او برداشته شده و در صورت دوم باید برای هر روز فدیة بدهد، و فدیة يك مد طعام است، و احتیاط مستحب این است که خصوص گندم را بدهد.
مسأله ۱۷۳۴ - کسی که به واسطهء پیری روزه نگرفته، اگر بعد از ماه رمضان بتواند

روزه بگیرد، روزه هایی را که نگرفته قضا ندارد.
مسأله ۱۷۳۵ - اگر انسان مرضی دارد که زیاد تشنه می شود، و نمی تواند تشنگی را

تحمل کند، یا برای او مشقت دارد، روزه از او برداشته شده، ولی در صورت دوم باید برای هر روز يك مد طعام به فقیر بدهد، و احتیاط مستحب این است که بیشتر از مقداری که ناچار است آب نیاشامد، و چنانچه بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد، روزه هایی را که نگرفته قضا ندارد.

مسأله ۱۷۳۶ - زنی که زاییدن او نزدیک است و روزه برای حملش یا خودش ضرر دارد، روزه آن صحیح نیست، و در صورت اول باید برای هر روز يك مد طعام به فقیر بدهد، و همچنین بنابر احتیاط مستحب در صورت دوم، و روزه هایی را که نگرفته باید قضا نماید.

مسأله ۱۷۳۷ - زنی که بچه شیر می دهد و شیر او کم است، چه مادر بچه باشد یا غیر مادر، با اجرت شیر بدهد یا بدون اجرت، اگر روزه برای بچه ای که شیر می دهد

یا خود او ضرر دارد، روزه آن صحیح نیست، و در صورت اول باید برای هر روز يك

مد طعام به فقیر بدهد، و همچنین بنابر احتیاط مستحب در صورت

دوم، و روزه هائی را که نگرفته باید قضا نماید، و این حکم در صورتی است که شیر خوردن این بچه از راه دیگری میسر نباشد، و اگر میسر باشد واجب است آن زن روزه بگیرد.

راه ثابت شدن اول ماه

مسأله ۱۷۳۸ - اول ماه به چند چیز ثابت می شود:
(اول) آن که خود انسان ماه را ببیند.

(دوم) عده ای که از گفتهء آنان یقین یا اطمینان پیدا می شود بگویند ماه را دیده ایم، و همچنین است هر چیزی که به واسطهء آن یقین یا اطمینان پیدا شود. (سوم) دو مرد عادل بگویند که در يك شب ماه را دیده ایم، ولی اگر صفت ماه را بر خلاف یکدیگر بگویند، اول ماه ثابت نمی شود، و همچنین اگر قابل تصدیق نباشند، مثل این که آسمان صاف باشد وعدهء استهلال کنندگان زیاد باشند و غیر از این دو دیگران هر چه دقت کنند نبینند.

(چهارم) سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که به واسطهء آن اول ماه رمضان ثابت می شود، و سی روز از اول ماه رمضان بگذرد که به واسطهء آن اول ماه شوال ثابت می شود.

مسأله ۱۷۳۹ - ثبوت اول ماه به حکم حاکم شرع محل اشکال است.

مسأله ۱۷۴۰ - اول ماه به قول منجمین ثابت نمی شود، ولی اگر انسان از گفتهء آنان

یقین یا اطمینان پیدا کند، باید به آن عمل نماید.

مسأله ۱۷۴۱ - بلند بودن ماه و دیر غروب کردن آن، دلیل نمی شود که شب پیش، شب اول ماه بوده است، ولی اگر پیش از ظهر ماه دیده شود آن روز اول ماه محسوب می شود، و ثبوت اول ماه به طوق داشتن ماه محل اشکال است.

مسأله ۱۷۴۲ - اگر اول ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد، چنانچه بعد

ثابت شود که شب پیش اول ماه بوده، باید روزهء آن روز را قضا نماید.

مسأله ۱۷۴۳ - اگر در شهری اول ماه ثابت شود، در شهرهای دیگر - چه دور باشند

چه نزدیک، چه در افق متحد باشند یا نه - در صورتی که در شب مشترك باشند ثابت می شود.

مسأله ۱۷۴۴ - اول ماه به تلگراف ثابت نمی شود، مگر انسان بداند که تلگراف بر اساس حجت شرعیه بوده است.

مسأله ۱۷۴۵ - روزی را که انسان نمی داند آخر ماه رمضان است یا اول شوال، باید

روزه بگیرد، ولی اگر پیش از مغرب بفهمد که اول شوال است باید افطار کند.
مسأله ۱۷۴۶ - اگر زندانی راهی برای ثبوت ماه رمضان نداشته باشد، باید به گمان از هر طریقی که میسر است عمل نماید، و اگر آن هم ممکن نباشد هر ماهی را که احتمال می دهد ماه رمضان است روزه بگیرد صحیح است، ولی باید بعد از گذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته، دوباره يك ماه روزه بگیرد، و اگر بعد از آن روشن

شود که آنچه را که گمان کرده یا اختیار کرده ماه رمضان نبوده، چنانچه معلوم شود ماه رمضان قبل از آن ماه بوده، کفایت می کند، و اگر معلوم شود بعد از آن بوده باید

قضا نماید.

روزه های حرام و مکروه

مسأله ۱۷۴۷ - روزه ء عید فطر و قربان حرام است، و نیز روزی را که انسان نمی داند

آخر شعبان است یا اول ماه رمضان اگر به نیت اول ماه رمضان روزه بگیرد حرام است.

مسأله ۱۷۴۸ - اگر زن به واسطهء گرفتن روزه ء مستحبی حق شوهرش از بین برود، نباید روزه بگیرد، و بنابر احتیاط مستحب اگر حق شوهر هم از بین نرود، بدون اجازه ء

او روزه ء مستحبی نگیرد.

مسأله ۱۷۴۹ - روزه ء مستحبی اولاد، اگر موجب اذیت پدر و مادر شود حرام است.

مسأله ۱۷۵۰ - اگر فرزند بدون اجازه ء پدر روزه ء مستحبی بگیرد و در بین روز پدر او را

نهی کند، چنانچه مخالفت او موجب اذیتش باشد باید افطار نماید، و همچنین اگر مادر او را نهی کند و مخالفت او موجب اذیتش باشد.

(९१)

مسأله ۱۷۵۱ - کسی که می داند روزه برای او ضرر ندارد، اگر چه طیب بگوید
ضرر

دارد، باید روزه بگیرد، و کسی که یقین یا گمان به ضرر مورد اعتنا یا ترس آن را که منشأ عقلایی داشته باشد دارد، اگر چه طیب بگوید ضرر ندارد، باید روزه نگیرد، و اگر روزه بگیرد صحیح نیست، مگر این که روزه برای او ضرر نداشته و قصد قربت کرده باشد، که در این صورت روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۷۵۲ - اگر انسان احتمال بدهد که روزه برایش ضرر قابل اعتنا دارد و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود، چنانچه احتمال او عقلایی باشد، نباید روزه بگیرد، و اگر روزه بگیرد باطل است، مگر در صورتی که ضرر نداشته و قصد قربت کرده باشد.

مسأله ۱۷۵۳ - کسی که عقیده اش این است که روزه برای او ضرر قابل اعتنا
ندارد،

اگر روزه بگیرد و بعد از مغرب بفهمد روزه برای او ضرر قابل اعتنا داشته، باید
قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۱۷۵۴ - غیر از روزه هایی که ذکر شد، روزه های حرام دیگری هم هست
که در
کتابهای مفصل ذکر شده است.

مسأله ۱۷۵۵ - روزه ء روز عاشورا بنابر احتیاط واجب جایز نیست، و روزه ء
روزی که

انسان شك دارد که روز عرفه است یا عید قربان مکروه است.
روزه های مستحب

مسأله ۱۷۵۶ - روزه ء تمام روزهای سال - غیر از روزه های حرام و مکروه که
ذکر شد -

مستحب است، و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است که از آن جمله
است:

۱ - پنجشنبهء اول و پنجشنبهء آخر هر ماه، و چهارشنبهء اولی که بعد از روز دهم
ماه

است، و اگر کسی آنها را به جا نیاورد مستحب است قضا نماید، و چنانچه اصلاً
نتواند روزه بگیرد، مستحب است برای هر روز يك مد طعام یا (۶ / ۱۲) نخود نقره

ء
سکه دار به فقیر دهد.

- ۲ - سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه.
 - ۳ - تمام ماه رجب و شعبان، و بعضی از این دو ماه اگر چه يك روز باشد.
 - ۴ - روز عید نوروز.
 - ۵ - روز چهارم تا نهم شوال.
 - ۶ - روز بیست و پنجم و بیست و نهم ذی قعدة.
 - ۷ - روز اول تا روز نهم ذی حجه (روز عرفه)، ولی اگر به واسطهء ضعف روزه نتواند دعاهاى روز عرفه را بخواند روزه ء آن روز مکروه است.
 - ۸ - روز عید سعید غدیر (۱۸ ذی حجه).
 - ۹ - روز مباحله (۲۴ ذی حجه).
 - ۱۰ - روز اول و سوم و هفتم محرم.
 - ۱۱ - روز میلاد مسعود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) (۱۷ ربیع الاول).
 - ۱۲ - روز پانزدهم جمادى الاولى.
 - ۱۳ - روز مبعث حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) (۲۷ رجب).
و اگر کسی روزه ء مستحبی بگیرد واجب نیست آن را به آخر برساند، بلکه اگر برادر مؤمنش او را به غذا دعوت کند، مستحب است دعوت او را قبول کند، و در بین روز اگر چه بعد از ظهر باشد افطار نماید.
مواردی که مستحب است انسان از کارهایی که روزه را باطل می کند خودداری نماید
- مسأله ۱۷۵۷ - برای چند نفر مستحب است در ماه رمضان - اگر چه روزه نیستند - از
- کاری که روزه را باطل می کند خودداری نمایند:
- (اول) مسافری که در سفر کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد، و پیش از ظهر به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز بماند برسد.
- (دوم) مسافری که بعد از ظهر به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز در آن جا بماند برسد.

(سوم) مریضی که بعد از ظهر خوب شود، و همچنین است اگر پیش از ظهر خوب شود، و کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد.
(چهارم) زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاك شود.
مسأله ۱۷۵۸ - مستحب است روزه دار نماز مغرب و عشاء را پیش از افطار کردن بخواند، ولی اگر کسی منتظر اوست یا میل زیادی به غذا دارد که نمی تواند با حضور قلب نماز بخواند، بهتر است اول افطار کند، ولی به قدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن به جا آورد.

" احکام اعتکاف "

اعتکاف از عبادات است، و اعتکاف شرعا آن است که در مسجد به قصد قربت درنگ و اقامت کند و احتیاط مستحب آن است که اقامت به قصد انجام عبادتی - مانند نماز - باشد، و برای آن وقت معینی نیست، و در هر زمانی که روزه صحیح است، اعتکاف هم صحیح است.

مسأله ۱۷۵۹ - در اعتکاف اموری معتبر است:

اول: آن که اعتکاف کننده عاقل باشد، و اعتکاف بچه ممیز صحیح است.

دوم: قصد قربت به گونه ای که در وضو گذشت.

سوم: روزه، پس کسی که روزه او باطل است - مانند مسافری که قصد اقامه ده روز ندارد - نمی تواند اعتکاف کند.

چهارم: آن که در مسجد الحرام، یا مسجد النبی (صلی الله علیه وآله و سلم)، یا مسجد کوفه، یا مسجد

بصره، یا مسجد جامع باشد.

پنجم: با اذن کسی که اذن او معتبر است، باشد، پس اعتکاف زن، بدون اذن

شوهر، در صورتی که منافعی با حق شوهر باشد، صحیح نیست.

ششم: مدت سه روز و دو شب وسط آن سه روز، در مسجدی که در آن اعتکاف کرده است، بماند، و جز برای اموری که ضرورت دارد، از مسجد بیرون نرود، و می

تواند برای عیادت مریض و تشییع جنازه و تجهیز میت - مانند غسل و نماز و دفن میت - از مسجد بیرون برود.

و در مواردی که جایز است از مسجد بیرون رود، بیشتر از زمانی که برای انجام آن امر لازم است، خارج مسجد نماند، و بنا بر احتیاط واجب، از نزدیکترین

راه به مسجد برگردد، و در بیرون مسجد ننشیند، و اگر اضطراب به نشستن پیدا کرد، در صورت امکان در سایه ننشیند.
مسئله ۱۷۶۰ - پس از شروع در اعتکاف، در صورتی که آن اعتکاف واجب معین - مثل آن که نذر کرده باشد در زمان معینی اعتکاف نماید - نباشد، تا دو روز گذشته

باشد، می تواند از اعتکاف رجوع کند و آن را به هم بزند، ولی اگر هنگام نیت شرط

کرده باشد که اگر برایش اتفاقی بیفتد، بتواند رجوع کند، بعد از گذشت دو روز هم می تواند رجوع نماید.

مسئله ۱۷۶۱ - کسی که اعتکاف می کند باید از اموری اجتناب نماید، و ارتکاب آنها

اعتکاف را باطل می کند:

(۱) جماع، و بنابر احتیاط واجب از استمناء و مباشرت زن به لمس و بوسیدن به شهوت هم اجتناب کند.

(۲) بوی خوش.

(۳) خرید و فروش، که اعتکاف را باطل می کند، ولی معامله باطل نمی شود، و بنا بر احتیاط واجب از هر تجارتی - هر چند به مصالحه و مضاربه و اجاره و مانند اینها -

اجتناب کند، و اگر به خرید یا فروش چیزی اضطراب پیدا کند، و نتواند وکیل بگیرد، جایز است.

(۴) ممارات - مجادله کردن - به قصد غالب شدن و اظهار فضل، بر هر امری چه از امور دینی باشد یا از امور دنیوی.

مسئله ۱۷۶۲ - اگر در حال اعتکاف واجب، عمدا جماع کند - چه در روز باشد یا

شب - کفاره بر او واجب می شود، و کفاره اش این است که يك بنده آزاد کند، یا دو

ماه پشت سر هم روزه بگیرد، یا شصت مسکین را اطعام نماید.

و در ارتکاب غیر جماع - از اموری که باید از آنها اجتناب نماید - کفاره واجب نیست.

مسئله ۱۷۶۳ - اگر اعتکاف کننده، یکی از مبطلات اعتکاف را سهوا انجام دهد، صحت اعتکاف محل اشکال است.

مسأله ۱۷۶۴ - اگر اعتکاف را به یکی از اموری که ذکر شد باطل کند، در صورتی که اعتکاف واجب غیر معین باشد - مثل آن که اعتکاف را، بدون آن که در وقت معینی باشد، نذر کند - باید دوباره به جا آورد، و در صورتی که واجب معین باشد - مثل آن که در وقت معینی اعتکاف را نذر کند - یا اعتکاف مستحب باشد و انجام آن مبطل بعد از دو روز باشد، بنا بر احتیاط واجب، اعتکاف را قضا کند، و اگر در اعتکاف مستحب قبل از دو روز باشد، قضا ندارد.

مسأله ۱۷۶۵ - عدول از اعتکاف به اعتکاف دیگر جایز نیست، چه هر دو واجب باشند - مثل آنکه یکی را به نذر و دیگری را به قسم بر خود واجب کرده باشد - یا هر دو مستحب باشند، یا یکی واجب و دیگری مستحب باشد، یا یکی برای خود و دیگری به نیابت یا اجاره برای غیر باشد، یا هر دو به نیابت از غیر باشد.

مسأله ۱۷۶۶ - اگر اعتکاف کننده بر فرش غضبی بنشیند، معصیت کرده است، و اعتکاف باطل نمی شود، ولی اگر کسی به مکانی سبقت کرده و جا گرفته باشد، و اعتکاف کننده، آن مکان را از او بدون رضایت بگیرد، اعتکافش در آن مکان باطل است.

مسأله ۱۷۶۷ - اگر بر اعتکاف کننده غسل واجب شود، در صورتی که غسل کردن در مسجد مانعی نداشته باشد - مانند غسل مس میت - جایز نیست از مسجد خارج شود، و در صورتی که مانع داشته باشد - مثل غسل جنابت که مستلزم ماندن در مسجد با جنابت است - باید خارج شود، و اگر نه اعتکاف او باطل میشود.

" احکام خمس "

مسأله ۱۷۶۸ - در هفت چیز خمس واجب می شود:

(اول) منفعت کسب، (دوم) معدن، (سوم) گنج، (چهارم) مال حلال مخلوط به حرام، (پنجم) جواهری که به واسطه غواصی - یعنی فرو رفتن در دریا - به دست

می آید، (ششم) غنیمت جنگ، (هفتم) زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد، و احکام اینها در مسائل ذیل بیان می شود.

۱ - منفعت کسب

مسأله ۱۷۶۹ - هرگاه انسان از تجارت یا صنعت یا کسبهای دیگر مالی به دست آورد، اگر چه مثلا اجرت به جا آوردن نماز و روزهء میتی باشد، چنانچه از مخارج سال خود و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس - یعنی پنج يك - آن را به دستوری که بعد ذکر می شود بدهد.

مسأله ۱۷۷۰ - اگر از غیر کسب مالی به دست آورد، مثلا چیزی به او ببخشند، در صورتی که آن بخشیده شده قدر و قیمت معتنا بهی نزد مردم داشته باشد و از مخارج سالش زیاد بیاید، خمس آن را باید بدهد.

مسأله ۱۷۷۱ - مهر زن و مالی را که مرد عوض طلاق خلع می گیرد، خمس ندارد، و

همچنین ارثی که به انسان می رسد خمس ندارد، ولی اگر مثلا با کسی خویشاوندی داشته و گمان ارث بردن از او نداشته، باید خمس آن ارث را در صورتی که از مخارج

سالش زیاد بیاید بدهد.

مسأله ۱۷۷۲ - اگر مالی از کسی که معتقد به خمس است به ارث به او برسد و بداند

کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده، باید خمس آن مال را با اذن حاکم شرع بدهد، و اگر در خود آن مال خمس نباشد و وارث بداند کسی که مال از او به ارث رسیده خمس بدهکار است، آن خمس مانند بقیهء دیون به آن مال تعلق می گیرد، و تا ادا نشده حق تصرف در آن مال را ندارد، و در صورتی که بخواهد خمس را از آن مال بردارد، باید از حاکم شرع اذن بگیرد.

مسأله ۱۷۷۳ - اگر به واسطهء قناعت کردن چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۷۴ - کسی که دیگری تمام مخارج او را می دهد، باید خمس تمام مالی را که به دست می آورد بدهد.

مسأله ۱۷۷۵ - اگر ملکی را بر افراد معینی - مثلاً بر اولاد خود - وقف نماید، چنانچه در آن ملك زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی به دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند، و همچنین اگر طور دیگری هم از آن ملك نفع ببرند - مثلاً اجاره آن را بگیرند - باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می آید بدهند.

مسأله ۱۷۷۶ - اگر مالی را که فقیر بابت خمس و زکات گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید، بنابر احتیاط واجب خمس آن را بدهد، و اگر از آن مالی که به او داده اند منفعتی ببرد - مثلاً از درختی که بابت خمس به او داده اند میوه ای به دست آورد - و از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد، و مالی را که به عنوان صدقه به کسی داده اند اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۷۷ - اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد، یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می خرم، چنانچه حاکم شرع معامله پنج يك آن را اجازه بدهد، معامله صحیح است، و خریدار باید پنج يك آن جنس را به حاکم شرع بدهد، و اگر اجازه نکند، معامله آن مقدار باطل است، پس اگر پولی را که فروشنده گرفته از بین نرفته است، حاکم شرع خمس همان پول را می گیرد، و اگر

از بین رفته عوض خمس را از فروشنده یا خریدار مطالبه می کند.
مسئله ۱۷۷۸ - اگر جنسی را به ذمه بخرد و بعد از معامله بهای آن را از پول خمس نداده ادا کند، معامله ای که کرده صحیح است، و به مقدار پنج يك آن پول به فروشنده مدیون است، و پولی را که به فروشنده داده اگر از بین نرفته، حاکم شرع پنج يك همان را می گیرد، و اگر از بین رفته عوض آن را از خریدار یا فروشنده مطالبه می کند.

مسئله ۱۷۷۹ - اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد، چنانچه حاکم شرع معامله

پنج يك آن را اجازه نکند، معامله آن مقدار باطل است و حاکم شرع می تواند پنج يك آن مال را بگیرد، و اگر اجازه کند معامله صحیح است و خریدار باید مقدار پنج يك عوض آن را به حاکم شرع بدهد، و اگر به فروشنده داده می تواند از او پس بگیرد.

مسئله ۱۷۸۰ - اگر چیزی را که خمس آن داده نشده، به کسی ببخشد پنج يك آن چیز به آن کس منتقل نمی شود.

مسئله ۱۷۸۱ - اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد، مالی به دست شیعه اثنی عشری بیاید، واجب نیست خمس آن را بدهد.

مسئله ۱۷۸۲ - تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی که منفعت می برند - که اول سال آنهاست - يك سال که بگذرد باید خمس آنچه را که از خرج سالشان

زیاد می آید بدهند، و کسی که شغلش کاسبی نیست اگر اتفاقاً منفعتی ببرد، بعد از آن که يك سال از موقعی که فایده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد.

مسئله ۱۷۸۳ - انسان می تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید و آن منفعت زاید بر مخارجش باشد، خمس آن را همان وقت بدهد، و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تأخیر بیندازد، و بنابر احتیاط واجب سال خمس را سال قمری قرار دهد.

مسئله ۱۷۸۴ - کسی که مانند تاجر و کاسب برای دادن خمس سال دارد، اگر

منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر نمایند و خمس باقی مانده را بدهند.

مسأله ۱۷۸۵ - اگر قیمت جنسی را که برای تجارت خریده در بین سال بالا رود و آن

را بفروشد و تا سالش نگذشته قیمتش پایین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۸۶ - اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و به امید این که قیمت آن بالاتر رود تا بعد از تمام شدن سال آن را بفروشد و قیمتش پایین آید، چنانچه به اندازه ای که بین تجار متعارف است نگه داشته، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست، و اما اگر بیش از آن مقدار بدون عذر نگه داشته، بنابر احتیاط واجب خمس آن مقدار را بدهد.

مسأله ۱۷۸۷ - اگر غیر مال التجارة مالی داشته باشد که متعلق خمس نباشد، در صورتی که به ارث به او رسیده باشد، چنانچه قیمتش بالا برود - اگر چه آن را بفروشد - مقداری که بر قیمتش اضافه شده خمس ندارد، و همچنین است اگر به غیر معاوضه مالك آن شده، چه از اول متعلق خمس نبوده - مثل آن که مسکنی که مورد حاجت اوست به او بخشیده باشند، و در مؤونه سال صرف شده باشد - یا متعلق خمس بوده و خمس آن را از همان مال داده باشد، مثل مالی که به حیات مالك شده و خمس آن را داده است.

ولی اگر به معاوضه مالك شده باشد، چنانچه قیمتش بالا برود تا زمانی که نفروخته خمس ندارد، و اگر فروخت، در صورتی که مؤونه نباشد آن زیاده خمس دارد، و در صورتی که مؤونه باشد بنابر احتیاط واجب خمس مقدار زاید را بدهد، و در هر دو صورت اگر در مؤونه سال صرف شود، خمس ندارد.

مسأله ۱۷۸۸ - اگر باغی احداث کند برای آن که بعد از بالا رفتن قیمتش آن را بفروشد، باید خمس میوه و نمو درختها و زیادی قیمت باغ را بدهد، و اگر قصدش این باشد که به میوه آن تجارت کند، باید خمس میوه و نمو درختها را بدهد، ولی اگر قصدش این باشد که از میوه آن استفاده شخصی کند، فقط باید

خمس میوه و درختها را در صورتی که زاید بر استفاده اش باشد بدهد.
مسأله ۱۷۸۹ - اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد، در صورتی که خمس آنها را داده باشد باید هر سال خمس نمو آنها را بدهد، و همچنین اگر مثلاً از شاخه های درخت که معمولاً هر سال می برند استفاده ای ببرد و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آنها را بدهد، اما در صورتی که خمس آن درخت را نداده و نمو کرده باشد باید خمس اصل درخت و نمو آن خمس و خمس نمو حصه خود را بدهد.
مسأله ۱۷۹۰ - کسی که چند رشته کسب دارد، مثلاً اجاره و ملک می گیرد و خرید و

فروش و زراعت هم می کند، باید خمس فایده هایی را که در آخر سال از مخارج او زیاد می آید بدهد، و چنانچه از یک رشته نفع ببرد و از رشته دیگر ضرر کند، بنابر احتیاط مستحب خمس نفعی را که برده بدهد.

مسأله ۱۷۹۱ - خرجهایی را که انسان برای به دست آوردن فایده می کند - مانند دلالی و حمالی - از مؤونه تحصیل منفعت شمرده می شود و می تواند از سود کسر کند و نسبت به آن مقدار خمس ندارد.

مسأله ۱۷۹۲ - آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراک و پوشاک و اثاثیه و خرید منزل و ازدواج فرزند و تجهیزیه دختر و زیارت و مانند اینها از اموری که از مخارج آن سال حساب می شود می رسد - در صورتی که از شأن او زیاد نباشد - خمس ندارد.

مسأله ۱۷۹۳ - مالی را که انسان به مصرف نذر و کفاره می رساند، جزء مخارج سالیانه است، و نیز مالی را که به کسی می بخشد یا جایزه می دهد - در صورتی که از

شأن او زیاد نباشد - از مخارج سالیانه حساب می شود.

مسأله ۱۷۹۴ - اگر انسان در شهری باشد که معمولاً هر سال مقداری از تجهیزیه دختر را تهیه می کنند، در صورتی که آن شخص نتواند در غیر این صورت تجهیزیه را تهیه کند و ندادن تجهیزیه منافی شأن او باشد، چنانچه در بین سال از منافع آن سال تجهیزیه بخرد، خمس ندارد، و اگر از منافع آن سال در سال بعد

جهیزیه تهیه نماید، باید خمس آن را بدهد.

مسئله ۱۷۹۵ - مالی را که خرج سفر حج و زیارت‌های دیگر می‌کند، از مخارج سالی

حساب می‌شود که در آن سال خرج کرده، و اگر سفر او تا مقداری از سال بعد طول

بکشد، آنچه در سال بعد از منافع سال قبل خرج می‌کند باید خمس آن را بدهد.

مسئله ۱۷۹۶ - کسی که از کسب و تجارت فایده‌ای برده، اگر مال دیگری هم دارد که

خمس آن واجب نیست، می‌تواند مخارج سال خود را فقط از فایده‌ء کسب حساب

کند.

مسئله ۱۷۹۷ - آذوقه‌ای که برای مصرف سالش از منافع کسب خریده، اگر در آخر

سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد، و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد، در

صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد، باید قیمت آخر سال را حساب کند.

مسئله ۱۷۹۸ - اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس اثاثیه‌ای برای منزل بخرد،

هر وقت احتیاجش از آن بر طرف شد، خمس ندارد، و همچنین است زیور آلات

زنانه در صورتی که وقت زینت کردن زن با آنها گذشته باشد.

مسئله ۱۷۹۹ - اگر در يك سال منفعتی نبرد، نمی‌تواند مخارج آن سال را از

منفعتی

که در سال بعد می‌برد کسر نماید.

مسئله ۱۸۰۰ - اگر در اول سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند و پیش از تمام

شدن سال منفعتی به دستش آید، نمی‌تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از

منافع کسر کند.

مسئله ۱۸۰۱ - اگر مقداری از سرمایه در تجارت و مانند آن از بین برود می‌تواند

مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع قبل از تلف آن مقدار کسر نماید.

مسئله ۱۸۰۲ - اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود، نمی‌تواند

از

منفعتی که به دستش می‌آید آن چیز را تهیه کند، مگر این که در همان سال به آن

چیز

احتیاج داشته باشد، که در این صورت می‌تواند در بین سال از منافع کسب

(२३)

آن را تهیه نماید.
مسئله ۱۸۰۳ - اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد، نمی تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید، مگر این که قرض بعد از حصول منفعت باشد، ولی می تواند قرض خود را از منافع اثنای سال ادا نماید.

مسئله ۱۸۰۴ - اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند، نمی تواند از منافع سالهای بعد آن قرض را کسر نماید، ولی می تواند قرض خود را از آنها ادا کند.

مسئله ۱۸۰۵ - اگر برای زیاد کردن مال یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض

کند، نمی تواند از منافع کسب مقدار آن قرض را ادا نماید، ولی اگر مالی را که قرض

کرده یا چیزی را که از قرض خریده از بین برود، می تواند قرض خود را از منافع آن سال ادا نماید.

مسئله ۱۸۰۶ - انسان می تواند خمس هر چیز را از همان چیز بدهد، یا به مقدار قیمت خمسی که بدهکار است پول رایج بدهد، و بنا بر احتیاط واجب از چیز دیگر ندهد مگر با اذن حاکم شرع.

مسئله ۱۸۰۷ - کسی که خمس به مال او تعلق گرفت و سال بر او گذشت، تا خمس

آن را نداده است نمی تواند در آن مال تصرف کند، اگر چه قصد دادن خمس را داشته باشد، مگر با اذن حاکم شرع، و اما تصرفات اعتباریه در حصه خود مانند فروختن و صلح کردن آن مانعی ندارد.

مسئله ۱۸۰۸ - کسی که خمس بدهکار است نمی تواند آن را به ذمه بگیرد - یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند - و به گونه ای که در مسئله قبل گذشت در مال تصرف کند، و چنانچه تصرف کند و آن مال تلف شود، باید خمس آن را بدهد.

مسئله ۱۸۰۹ - کسی که خمس بدهکار است، اگر با حاکم شرع مصالحه کند و خمس را به ذمه بگیرد، می تواند در مال تصرف نماید، و بعد از مصالحه منافی که از آن به دست می آید مال خود اوست.

مسأله ۱۸۱۰ - کسی که با دیگری شریک است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده، برای سرمایه شرکت بگذارد هیچکدام نمی توانند در آن مال تصرف کنند، مگر در صورتی که شریکی که خمس نداده معتقد به خمس نباشد که در این صورت شریک دیگر می تواند تصرف کند.

مسأله ۱۸۱۱ - اگر بچهء صغیر سرمایه ای داشته باشد و از آن منفعی به دست آید، خمس به آنها تعلق می گیرد، و بر ولی است که خمس آن را بدهد، و اگر نداد آن صغیر بعد از بلوغ باید پردازد.

مسأله ۱۸۱۲ - کسی که مالی از دیگری به دست آورد و یقین دارد که خمسش را نداده، نمی تواند در آن مال تصرف کند مگر این که آن دیگری معتقد به خمس نباشد، و همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر شك داشته باشد که خمس آن را داده یا نه.

مسأله ۱۸۱۳ - اگر کسی از منافع کسب خود در اثنای سال ملکی بخرد که از لوازم و

مخارج سالیانه اش حساب نشود، واجب است بعد از تمامی سال خمس آن را بدهد، و چنانچه خمس آن را نداد و قیمت آن ملك بالا رفت، باید خمس مقداری را که آن ملك فعلا ارزش دارد بدهد، و همچنین است غیر ملك از فرش و مانند آن. مسأله ۱۸۱۴ - اگر با پول خمس نداده مثلاً ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، چنانچه آن ملك را برای آن نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشد، مثل این که زمینی را برای زراعت خریده است، در صورتی که آن ملك را به ذمه خریده و از پول خمس نداده قیمت آن را داده، باید خمس قیمتی را که خریده است بدهد، و اگر پول خمس نداده را به فروشنده داده و به او گفته که این ملك را با این پول می خرم، در صورتی که حاکم شرع معامله پنج يك آن را اجازه کند، خریدار باید خمس مقداری را که آن ملك فعلا ارزش دارد بدهد.

مسأله ۱۸۱۵ - کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر از منافع کسب چیزی که

به

آن احتیاج ندارد خریدده و يك سال از وقت حصول ربح گذشته، باید خمس آن را بدهد، و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود

خریده، پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فایده برده آنها را خریده، لازم نیست خمس آنها را بدهد، و اگر نداند که در بین سال خریده و یا بعد از تمام شدن سال، بنا بر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

۲ - معدن

مسأله ۱۸۱۶ - اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، زغال سنگ، فیروزه،

عقیق، زاج، نمک و معدنهای دیگر چیزی به دست آورد، در صورتی که به مقدار نصاب باشد، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۱۷ - نصاب معدن پانزده مثقال معمولی طلای مسكوك است، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده، به پانزده مثقال طلای مسكوك برسد، بعد از کم کردن مخارجی که کرده است، باید خمس باقی مانده را بدهد.

مسأله ۱۸۱۸ - چنانچه قیمت چیزی که از معدن بیرون آورده به پانزده مثقال طلای مسكوك نرسد، خمس آن در صورتی لازم است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیاد بیاید.

مسأله ۱۸۱۹ - بر گچ، آهک، گل سر شور و گل سرخ، حکم معدن جاری نیست،

و

کسی که اینها را بیرون می آورد، در صورتی باید خمس بدهد که آنچه را بیرون آورده

به تنهایی یا با منافع دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید.

مسأله ۱۸۲۰ - کسی که از معدن چیزی به دست می آورد باید خمس آن را بدهد، چه معدن روی زمین باشد یا زیر آن، در زمینی باشد که ملك است یا در جایی باشد که مالك ندارد.

مسأله ۱۸۲۱ - اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به پانزده مثقال طلای مسكوك می رسد بنا بر احتیاط در صورت امکان باید به وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کند، و در صورت عدم امکان خمس ندارد.

مسأله ۱۸۲۲ - اگر چند نفر از معدن چیزی بیرون آورند، چنانچه قیمت آن به پانزده

مثقال طلائی مسكوك برسد، اگر چه سهم هر کدام آنها این مقدار نباشد، بعد از کم کردن مخارجی که کرده اند، بنابر احتیاط باید خمس آن را بدهند.

مسأله ۱۸۲۳ - اگر معدنی را که در ملك دیگری است، بدون اذن مالك استخراج کند، آنچه از آن به دست می آید مال صاحب ملك است، و چنانچه به مقدار نصاب برسد، مالك باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد.

۳ - گنج

مسأله ۱۸۲۴ - مالی که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد و کسی آن را

پیدا کند و طوری باشد که مردم به آن گنج بگویند، در صورتی که به مقدار نصاب باشد، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۲۵ - اگر انسان در زمینی که ملك کسی نیست گنجی پیدا کند، مال خود

اوست و باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۲۶ - نصاب گنج اگر نقره باشد صد و پنج مثقال نقره ء مسكوك، و اگر طلا

باشد پانزده مثقال طلائی مسكوك است، یعنی اگر قیمت آنچه که از این دو به دست می آورد به حد نصاب برسد، باید خمس آن را بعد از کم کردن مخارجی که برای آن

کرده بدهد، و اگر از غیر طلا و نقره باشد - بنابر احتیاط واجب - هر چند به یکی از

این دو حد نرسد، باید بعد از کم کردن مخارج خمس را بدهد.

مسأله ۱۸۲۷ - اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند و بداند مال کسانی

که قبلاً مالك آن زمین بوده اند نیست، مال خود او می شود و باید خمس آن را بدهد،

ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است، بنابر احتیاط باید به او اطلاع دهد، و

چنانچه معلوم شود مال او نیست، به کسی که پیش از او مالك زمین بوده اطلاع دهد، و به همین ترتیب به تمام کسانی که پیش از او مالك زمین بوده اند خبر دهد، و

اگر معلوم شود مال هیچ يك از آنان نیست، مال خود او می شود و باید خمس آن را

بدهد.

(۵۲۷)

مسأله ۱۸۲۸ - اگر در ظرفهای متعددی که در يك جا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم صد و پنج مثقال نقره و مسكوك در نقره یا پانزده مثقال طلای مسكوك در طلا باشد، باید خمس آن را بدهد، ولی چنانچه در چند جا پیدا کند، هر کدام از آنها که قیمتش به این مقدار برسد، باید خمس آن را بدهد، و آنچه که قیمت آن به این مقدار نرسیده است خمس ندارد، ولی اگر گنج پیدا شده غیر از طلا و نقره باشد در هر دو صورت - بنابر احتیاط واجب - بدون ملاحظهء نصاب خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۲۹ - اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که از نقره یا طلا باشد، در صورتی که قیمت آن به صد و پنج مثقال نقره و مسكوك در نقره یا پانزده مثقال طلای مسكوك در

طلا برسد، اگر چه سهم هر يك آنان به این مقدار نباشد، بنابر احتیاط واجب خمس آن را بدهند، و همچنین در صورتی که از غیر طلا و نقره باشد اگر چه به حد نصاب نرسد.

مسأله ۱۸۳۰ - اگر کسی حیوانی را بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند، در صورتی که

آن حیوان تحت تربیت فروشنده بوده، مانند ماهیهایی که پرورش می دهند یا چهارپایی را که در خانه یا باغ علوفه می دهند، واجب است به فروشنده خبر دهد و اگر معلوم شود مال او نیست، مال خریدار است، و چنانچه در مخارج سالش صرف نشود باید خمس آن را بدهد، و در غیر این صورت مانند ماهیی که صیاد از دریا صید کرده یا حیوانی را که از صحرا صید کرده باشد، اگر احتمال عقلایی بدهد که مال فروشنده است - بنابر احتیاط واجب - به او خبر دهد، و اگر معلوم شد مال او نیست مال خریدار است، و چنانچه در مخارج سالش صرف نشود باید خمس آن را بدهد.

۴ - مال حلال مخلوط به حرام

مسأله ۱۸۳۱ - اگر مال حلال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن هیچکدام معلوم

نباشد، و نداند که مقدار حرام کمتر از خمس است یا زیادتر، باید خمس تمام مال را بدهد، و بنابر احتیاط واجب این خمس را در موردی که مصرف خمس و صدقه است به قصد ادای وظیفه، اعم از خمس و صدقه صرف نماید، و بعد از دادن خمس بقیهء مال حلال می شود.

مسأله ۱۸۳۲ - اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولی

صاحب آن را اگر چه بعد از فحوص نشناسد، باید آن مقدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد، و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد.

مسأله ۱۸۳۳ - اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی

صاحبش را بشناسد، در صورتی که اختلاط موجب شرکت شود - مثل آن که روغن حلال با حرام مخلوط شود - اگر با یکدیگر توافق و سازش نمایند، آنچه را که توافق

کردند معین می شود، و چنانچه توافق و سازش نشود، آن اندازه که یقین دارد مال غیر است باید به او داده شود، و در صورتی که اختلاط موجب شرکت نشود - مانند مواردی که اجزای آن اموال از یکدیگر ممتازند - باید از جهت مقدار آن اندازه

که یقین دارد به او بدهد، و از جهت خصوصیت به قرعه معین شود، و در هر دو صورت احتیاط مستحب آن است که مقدار بیشتری را که احتمال می دهد مال او است به او بدهد.

مسأله ۱۸۳۴ - اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار

حرام بیشتر از خمس بوده، در صورتی که مقدار بیشتر معین باشد باید از طرف صاحب آن - و بنابر احتیاط واجب با اذن حاکم شرع - آن مقدار را صدقه بدهد، و در

صورتی که مقدار آن معین نباشد در باقی ماندهء مال بعد از خمس اول بر طبق مسألهء

" ۱۸۳۱ " عمل نماید.

مسأله ۱۸۳۵ - اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، یا مالی که صاحبش را نمی شناسد به نیت او صدقه بدهد، بعد از آن که صاحبش پیدا شد لازم نیست چیزی به او بدهد.

مسأله ۱۸۳۶ - اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و

(۵۲۹)

انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معین بیرون نیست، ولی نتواند بفهمد کیست، در صورت امکان بنا بر احتیاط واجب همه آنها را راضی کند، و در صورت عدم امکان باید مالک به قرعه معین شود.

۵ - جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا به دست می آید
مسئله ۱۸۳۷ - اگر به واسطه غواصی - یعنی فرو رفتن در دریا - لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری بیرون آورند، رویدنی باشد یا معدنی، چنانچه قیمت آن به هیجده نخود طلای مسکوک برسد، خمس به آن تعلق می گیرد، هر چند اخراج خمس بعد از کم کردن مخارجی است که برای بیرون آوردن آن کرده اند، چه در يك دفعه آن را

از دریا بیرون آورده باشد یا در چند دفعه به طوری که عرفا غوص واحد شمرده شود، و چه چیزی که بیرون آمده از يك جنس باشد یا چند جنس، يك نفر آن را بیرون آورده باشد یا - بنا بر احتیاط واجب - چند نفر.
مسئله ۱۸۳۸ - اگر بدون فرو رفتن در دریا به وسیله اسبابی جواهر بیرون آورد، بنا بر

احتیاط بر طبق آنچه که در مسئله قبل گذشت، خمس آن واجب است، ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی باید خمس آن را بدهد که آنچه را به دست آورده به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او، از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسئله ۱۸۳۹ - خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان از دریا می گیرد، در صورتی واجب است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسئله ۱۸۴۰ - اگر انسان بدون قصد این که چیزی از دریا بیرون آورد، در دریا فرو رود و اتفاقاً جواهری به دستش آید، در صورتی که قصد تملك کند باید خمس آن را بدهد، و همچنین در غیر این صورت بنا بر احتیاط واجب.

مسئله ۱۸۴۱ - اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند که قیمتش هیجده نخود طلای مسکوک یا بیشتر باشد، چنانچه

آن حیوان مانند صدف باشد، که نوعاً در شکمش جواهر هست، باید خمس آن را بدهد، و اگر اتفاقاً جواهر بلعیده باشد، در صورتی خمس آن واجب است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او، از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسئله ۱۸۴۲ - اگر در رودخانه های بزرگ فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه

در آن رودخانه جواهر عمل می آید، باید خمس آن را بدهد.

مسئله ۱۸۴۳ - اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن هیچده نخود طلای مسکوک یا بیشتر باشد، باید خمس آن را بدهد، و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد، اگر چه قیمت آن به مقدار هیچده نخود طلا هم نرسد،

بنابر احتیاط خمس آن واجب است.

مسئله ۱۸۴۴ - کسی که کسبش غواصی یا بیرون آوردن گنج یا معدن است، اگر خمس آن را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد.

مسئله ۱۸۴۵ - اگر بچه ای معدنی را بیرون آورد، یا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، یا گنجی پیدا کند، یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد، ولی او باید خمس آنها را بدهد، و در صورتی که ندهد، بعد از بلوغ خودش باید بدهد.

۶ - غنیمت

مسئله ۱۸۴۶ - اگر مسلمانان به اذن امام (علیه السلام) با کفار جنگ کنند و چیزهایی در جنگ

به دست آورند، به آنها غنیمت گفته می شود، و نسبت به منقول از آنها مخارجی را که برای غنیمت کرده اند - مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن - و نیز مقداری را که امام (علیه السلام) صلاح می داند به مصرفی برساند، و چیزهایی که مخصوص به امام (علیه السلام) است باید از غنیمت کنار بگذارند، و خمس بقیه آن را

بدهند، و در صورتی که جنگ بدون اذن امام (علیه السلام) باشد و غنیمتی به دست آورند،

اگر در زمان حضور باشد تمام آن مال امام (علیه السلام) است، و اگر در زمان غیبت باشد

بعد از کسر مخارج بنا بر احتیاط خمس آن را بدهند.

۷ - زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد

مسئله ۱۸۴۷ - اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش - به طوری که در مسئلهء " ۱۸۰۶ " گذشت - بدهد، اگر چه آن

زمین مشغول به عمارت و ساختمان باشد، مانند زمین خانه و دکان، و همچنین اگر مورد خرید و فروش خانه و دکان و مانند اینها باشد، و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست، بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می گیرد لازم نیست قصد قربت نماید.

مسئله ۱۸۴۸ - اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری بفروشد، خمس از کافر ساقط نمی شود، و همچنین است اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد.

مسئله ۱۸۴۹ - اگر کافر ذمی موقع خریدن زمین شرط کند که خمس ندهد، یا شرط

کند که خمس بر فروشنده باشد، شرط او فاسد است و باید خمس آن را بدهد، ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد، بر فروشنده واجب است که عمل به شرط نماید، و تا فروشنده خمس را ادا نکرده، از خریدار ذمی ساقط نمی شود.

مسئله ۱۸۵۰ - اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش، ملك کافر ذمی کند و عوض آن را بگیرد - مثلاً به او صلح نماید - کافر ذمی باید خمس آن را بدهد.

مسئله ۱۸۵۱ - اگر کافر ذمی صغیر باشد و ولی او برایش زمینی بخرد، خمس به آن تعلق می گیرد.

مصرف خمس

مسئله ۱۸۵۲ - خمس را باید دو قسمت کنند، يك قسمت آن سهم سادات است و باید به ولی سید یتیم فقیر داده شود که در مصارف او صرف کند، و یا به سید

فقیر، و یا به سیدی که در سفر درمانده شده بدهند، و احتیاط واجب این است که سهم سادات را به اجازه فقیه عادل بدهند، و نصف دیگر آن سهم امام (علیه السلام) است

که در این زمان باید به فقیه عادل عارف به مصارف آن بدهند، یا به مصرفی که او اجازه می دهد برسانند، و بنابر احتیاط باید آن فقیه عادل اعلم باشد.

مسئله ۱۸۵۳ - سید یتیمی که به او خمس می دهند باید فقیر باشد، ولی به سیدی که در سفر درمانده شده اگر چه در وطنش فقیر نباشد می شود خمس داد.

مسئله ۱۸۵۴ - به سیدی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد، نباید خمس بدهند.

مسئله ۱۸۵۵ - به سیدی که عادل نیست می شود خمس داد، ولی به سیدی که دوازده امامی نیست نباید خمس بدهند.

مسئله ۱۸۵۶ - به سیدی که معصیت کار است، اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد، نمی شود خمس داد، و به سیدی هم که آشکارا معصیت می کند، اگر چه دادن خمس کمک به معصیت او نباشد، بنابر احتیاط واجب نباید خمس داد.

مسئله ۱۸۵۷ - اگر کسی بگوید سیدم نمی شود به او خمس داد، مگر آن که دو نفر

عادل، سید بودن او را تصدیق کنند، یا در بین مردم به طوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان به سیادت او پیدا کند، و ثبوت سیادت به خبر ثقه در صورتی که ظن بر خلاف خبرش نباشد بعید نیست.

مسئله ۱۸۵۸ - به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سید است، اگر چه انسان به

سید بودن او یقین یا اطمینان نداشته باشد، می شود خمس داد، ولی به شرط این که ظن به خلاف نداشته باشد.

مسئله ۱۸۵۹ - کسی که زنش سیده است نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند، ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد، جایز است انسان خمسش را به آن زن بدهد که به مصرف آنان

برساند، و همچنین است دادن خمس به او که در نفقات غیر واجبه اش که مؤونه اوست صرف نماید.

مسأله ۱۸۶۰ - اگر مخارج سید یا سیده ای که زن انسان نیست، بر انسان واجب باشد، نمی تواند خوراک و پوشاک و سایر نفقات واجبه او را از خمس بدهد، ولی اگر مقداری خمس به او بدهد که در نفقات غیر واجبه اش که مؤونه اوست صرف نماید، مانعی ندارد.

مسأله ۱۸۶۱ - به سید فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی تواند مخارج آن سید را بدهد، یا دارد و نمی دهد، می شود خمس داد.

مسأله ۱۸۶۲ - احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج يك سال به يك سید فقیر خمس ندهند.

مسأله ۱۸۶۳ - اگر در شهر خودش سید مستحق نباشد و یقین یا اطمینان داشته باشد که بعد نیز پیدا نمی شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد، باید خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند، و می تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد، و احتیاط واجب آن است که برداشتن با اجازه حاکم شرع باشد، و اگر خمس از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده ضامن است، و اگر کوتاهی نکرده ضامن نیست.

مسأله ۱۸۶۴ - هرگاه در شهر خودش مستحق نباشد، اگر چه یقین یا اطمینان داشته باشد که پیدا می شود و نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد، می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد، و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف

شود، ضامن نیست، ولی نمی تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد.

مسأله ۱۸۶۵ - اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، در صورتی که موجب اهمال در ادای خمس نباشد باز هم می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد، و در صورتی که خمس از بین برود - اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد - ضامن است.

مسأله ۱۸۶۶ - اگر به اذن حاکم شرع، خمس را به شهر دیگر ببرد و از بین برود، ضامن نیست، و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل یا مأذون بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد.

مسأله ۱۸۶۷ - در مسأله " ۱۸۰۶ " گذشت که دادن جنس دیگر غیر از پول رایج عوض خمس بنابر احتیاط واجب جایز نیست مگر با اذن حاکم شرع، و در صورت جواز - مانند موردی که حاکم شرع اذن بدهد - جایز نیست جنسی را به زیادترا از قیمت واقعی حساب کند و بابت خمس بدهد، هر چند مستحق به آن قیمت راضی شده باشد.

مسأله ۱۸۶۸ - کسی که از مستحق طلبکار است، بنابر احتیاط نمی تواند طلب خود

را بابت خمس حساب کند، ولی می تواند خمس را به او بدهد و بعد مستحق دین خود را به او ادا کند، و می تواند از مستحق و کالت گرفته و خود از جانب او قبض نموده و بابت طلبش دریافت کند.

مسأله ۱۸۶۹ - مستحق نمی تواند خمس را بگیرد و به مالک ببخشد در صورتی که آن بخشش موجب تضییع حق امام (علیه السلام) و سادات باشد، و در غیر این صورت مانعی

ندارد، مانند آن که کسی مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده است و می خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد، اشکال ندارد.

" احکام زکات "

مسأله ۱۸۷۰ - زکات در نه چیز واجب است: (اول) گندم، (دوم) جو، (سوم) خرما، (چهارم) کشمش، (پنجم) طلا، (ششم) نقره، (هفتم) شتر، (هشتم) گاو، (نهم) گوسفند، و اگر کسی مالک یکی از این نه چیز باشد، با شرایطی که بعد می آید باید مقداری که معین شده به یکی از مصرفهایی که دستور داده اند برساند.

مسأله ۱۸۷۱ - سلت که دانه ای است به نرمی گندم و خاصیت جو را دارد، و علس

که مثل گندم است، احتیاط مستحب آن است که زکات آنها داده شود. شرایط واجب شدن زکات

مسأله ۱۸۷۲ - زکات در صورتی واجب می شود که مال به مقدار نصاب - که بعد

می آید - برسد، و مالک آن بالغ و عاقل و آزاد باشد، و بتواند در آن مال تصرف کند.

مسأله ۱۸۷۳ - اگر انسان یازده ماه مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باشد،

اول ماه دوازدهم باید زکات آنها را بدهد، ولی اول سال بعد را باید بعد از تمام شدن

ماه دوازدهم حساب کند.

مسأله ۱۸۷۴ - اگر مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بین سال بالغ شود،

مثلاً بچه در اول محرم مالک چهل گوسفند شود و بعد از گذشتن دو ماه بالغ گردد، یازده ماه که از اول محرم بگذرد زکاتی بر او نیست، بلکه بعد از گذشتن یازده ماه از

بلوغش زکات بر او واجب می شود، ولی احتیاط مستحب آن است که

اگر یازده ماه از اول محرم بگذرد و شرایط دیگر زکات را هم دارا باشد زکات آن را بدهد.

مسئله ۱۸۷۵ - زکات گندم و جو وقتی تعلق می گیرد که عرفا به آنها گندم و جو گفته

شود، و زکات کشمش وقتی تعلق می گیرد که به آن انگور گفته شود، و زکات خرما

وقتی تعلق می گیرد که عرب به آن تمر بگوید، و وقت دادن زکات در گندم و جو موقع جدا کردن گاه از دانه است، و در خرما و کشمش موقعی است که خشک شده

باشند، و اگر از آن وقت ادای زکات را بدون عذر با وجود مستحق تأخیر بیندازد، ضامن است.

مسئله ۱۸۷۶ - اگر موقع تعلق زکات گندم و جو و کشمش و خرما - که در مسئلهء پیش

گذشت - صاحب آنها بالغ و عاقل و آزاد و متمکن از تصرف باشد، باید زکات آنها را

بدهد - هر چند قبل از آن واجد تمام یا بعضی از این شرایط نباشد - و اگر فاقد یکی

از این شرایط باشد زکات بر او واجب نیست.

مسئله ۱۸۷۷ - اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در تمام سال یا مقداری

از آن دیوانه باشد، زکات بر او واجب نیست.

مسئله ۱۸۷۸ - اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بی هوش شود، زکات از او ساقط نمی شود، و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش، مست یا بی هوش باشد.

مسئله ۱۸۷۹ - مالی را که از انسان غصب کرده اند و نمی تواند در آن تصرف کند،

زکات ندارد، ولی اگر غصب شده زراعت گندم و جو و درخت خرما و انگور باشد و

موقع تعلق زکات در دست غاصب باشد، هر وقت به صاحبش برگشت - بنابر احتیاط واجب - زکات آن را بدهد.

مسئله ۱۸۸۰ - اگر طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکات در آن واجب است قرض

کند و يك سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد، و بر کسی که قرض داده

چیزی
نیست.

(۵۳۷)

زکات گندم و جو و خرما و کشمش
مسأله ۱۸۸۱ - زکات گندم و جو و خرما و کشمش، وقتی واجب می شود که به مقدار نصاب برسند، و نصاب آنها سیصد صاع است، و هر صاعی ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است، که تقریباً " ۸۴۷ " کیلوگرم می شود.
مسأله ۱۸۸۲ - اگر پیش از دادن زکات از انگور و خرما و جو و گندمی که زکات

به

آنها تعلق گرفته، خود و عیالاتش بخورند یا به فقیر به غیر قصد زکات بدهد، باید زکات مقداری را که مصرف کرده بدهد.

مسأله ۱۸۸۳ - اگر بعد از آن که زکات به گندم و جو و خرما و انگور تعلق گرفت

مالك آن بمیرد، باید مقدار زکات را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از تعلق بمیرد، هر

يك از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است باید زکات سهم خود را بدهد.
مسأله ۱۸۸۴ - کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع آوری زکات است موقع خرمن که گندم و جو را از گاه جدا می کنند و بعد از خشک شدن خرماي تازه و کشمش شدن انگور می تواند زکات را مطالبه کند، و اگر مالك ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده از بین برود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۱۸۸۵ - اگر بعد از مالك شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو، زکات به آنها تعلق گیرد، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۸۶ - اگر بعد از آن که زکات به گندم و جو و خرما و انگور تعلق گرفت،

زراعت و درخت را بفروشد، فروشنده باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۸۷ - اگر انسان تمام گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد و بداند که فروشنده زکات آن را داده، چیزی بر او واجب نیست، و اگر بداند که زکات آن را نداده، در صورتی که فروشنده زکات آن را بدهد معامله صحیح است، و همچنین اگر مشتری زکات را بدهد، و می تواند به فروشنده رجوع کند، و در غیر این دو صورت چنانچه حاکم شرع معامله مقداری را که باید بابت زکات داده شود اجازه نکند، معامله آن مقدار باطل است، و حاکم شرع می تواند مقدار زکات را از خریدار بگیرد، و اگر معامله مقدار زکات را اجازه دهد معامله صحیح است و

خریدار باید قیمت آن مقدار را به حاکم شرع بدهد، و در صورتی که قیمت آن مقدار

را به فروشنده داده باشد، می تواند از او پس بگیرد، و اگر شك کند که زکات آن را داده یا نه، حکم به نبودن زکات فعلا در آن مال محل اشکال است. مسأله ۱۸۸۸ - اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تر است به مقدار نصاب برسد و بعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود، زکات به آنها تعلق نمی گیرد.

مسأله ۱۸۸۹ - اگر گندم و جو و خرما و انگور را پیش از خشک شدن مصرف کند،

چنانچه خشک آنها به اندازه نصاب باشد، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۹۰ - خرما بر سه قسم است:

۱ - آن است که خشکش می کنند و حکم زکات آن گذشت.

۲ - آن است که در حال رطب بودنش می خورند.

۳ - آن است که نارس (خلال) آن را می خورند.

و در قسم دوم چنانچه مقداری باشد که خشک آن به مقدار نصاب برسد، بنابر احتیاط واجب زکات به آن تعلق می گیرد، و اما قسم سوم زکات به آن تعلق نمی گیرد.

مسأله ۱۸۹۱ - گندم و جو و خرما و کشمش که زکات آنها را داده، اگر چند سال هم

نزد او بماند زکات ندارد.

مسأله ۱۸۹۲ - اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود، یا از

رطوبت زمین استفاده کند، زکات آن ده يك است، و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود زکات آن بیست يك است.

مسأله ۱۸۹۳ - اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران و مانند آن مشروب

شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند، چنانچه طوری باشد که عرفا بگویند آبیاری آن با دلو و مانند آن شده، زکات آن بیست يك است، و اگر بگویند با آب باران و مانند آن آبیاری شده، زکات آن ده يك است، و اگر طوری است که عرفا می گویند به هر دو آبیاری شده، زکات آن سه چهارم است.

مسأله ۱۸۹۴ - چنانچه شك كند و نداند كه عرف می گویند با هر دو آبیاری شده یا

این كه می گویند آبیاری آن مثلا با آب باران است، دادن سه چهلیم كافیست.
مسأله ۱۸۹۵ - اگر شك كند و نداند كه عرف می گویند با هر دو آبیاری شده یا

این
كه می گویند با دلو آبیاری شده است، دادن يك بیستم كافیست، و همچنین است
اگر احتمال سومی هم ضمیمه شود كه در عرف بگویند با آب باران آبیاری شده
است.

مسأله ۱۸۹۶ - اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و مانند آن مشروب
شود و

به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد، ولی با آب دلو هم آبیاری شود و آب دلو به
زیاد

شدن محصول كمك نکنند، زكات آن ده يك است، و اگر با دلو و مانند آن آبیاری
شود و به آب باران و مانند آن محتاج نباشد ولی با آب باران و مانند آن هم مشروب
شود و آنها به زیاد شدن محصول كمك نکنند، زكات آن يك بیستم است.

مسأله ۱۸۹۷ - اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند، و در زمینی كه پهلوی
آن

است زراعتی کنند كه از رطوبت آن زمین استفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود،
زكات زراعتی كه با دلو آبیاری شده يك بیستم، و زكات زراعتی كه پهلوی آن
است،

اگر از غیر مالك آن زراعت باشد يك دهم است، و همچنین است بنا بر احتیاط
واجب اگر از مالك آن زراعت باشد.

مسأله ۱۸۹۸ - مخارجی را كه برای گندم و جو و خرما و انگور كرده است،
نمی تواند از حاصل كسر نموده و ملاحظهء نصاب نماید، پس چنانچه یکی از آنها
پیش از ملاحظهء مخارج به حد نصاب برسد، باید زكات آن را بدهد.

مسأله ۱۸۹۹ - تخمی را كه به مصرف زراعت رسانده - چه از خودش باشد یا
خریده باشد - نمی تواند از حاصل كسر كند و سپس ملاحظهء نصاب نماید، بلکه
باید

نصاب را نسبت به مجموع حاصل ملاحظه نماید.

مسأله ۱۹۰۰ - آنچه كه دولت از عین مال می گیرد زكات به آن تعلق نمی گیرد، و
زاید بر آن متعلق زكات است، مثلا اگر حاصل زراعت (۸۵۰) كيلو گرم باشد و

(२३०)

دولت (۵۰) کیلو گرم را به عنوان مالیات بگیرد، فقط زکات در (۸۰۰) کیلوگرم واجب می شود.

مسئله ۱۹۰۱ - مصارفی را که انسان پیش از تعلق زکات نموده، بنابر احتیاط واجب نمی تواند کسر کند و فقط زکات بقیه را بدهد.

مسئله ۱۹۰۲ - مصارفی که بعد از تعلق زکات است، می تواند برای صرف آنها از حاکم شرع اذن بگیرد و آنچه نسبت به مقدار زکات خرج شده بردارد.

مسئله ۱۹۰۳ - جایز نیست قبل از وقت تعلق، زکات را بدهد، و واجب نیست بعد از تعلق صبر کند تا جو و گندم به حد درو کردن و تصفیهء دانه از گاه برسد، و انگور و

خرما خشك گردد، بلکه همین که زکات تعلق گرفت، می تواند مقدار زکات را قیمت

نموده و آن قیمت را به قصد زکات بدهد.

مسئله ۱۹۰۴ - بعد از آن که زکات تعلق گرفت، می تواند عین زراعت یا خرما و انگور را پیش از درو کردن یا چیدن، به مستحق یا حاکم شرع یا وکیل آنها مشاعاً تسلیم نماید، و پس از آن در مصارف شریک می باشند.

مسئله ۱۹۰۵ - در صورتی که مالک، عین مال را از زراعت یا خرما و انگور به حاکم

شرع یا مستحق یا وکیل آنها تسلیم نماید، می تواند برای این که تا وقت درو و یا خشك شدن برسد، برای ماندن آنها در زمینش اجرت مطالبه نماید.

مسئله ۱۹۰۶ - اگر انسان در چند شهر که فصل رسیدن آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوهء آنها در يك وقت به دست نمی آید، گندم یا جو و خرما یا انگور داشته باشد، و همهء آنها محصول يك سال حساب شود، چنانچه چیزی که اول می رسد به اندازهء نصاب باشد، باید زکات آن را موقعی که می رسد

بدهد، و زکات بقیه را هر وقت به دست می آید ادا نماید، و اگر آنچه اول می رسد به

اندازهء نصاب نباشد، صبر می کند تا بقیهء آن برسد، پس اگر روی هم به مقدار نصاب

باشد، زکات به آن تعلق می گیرد، و اگر به مقدار نصاب نباشد زکات به آن تعلق نمی گیرد.

مسئله ۱۹۰۷ - اگر درخت خرما یا انگور در يك سال دو مرتبه میوه دهد، چنانچه

روی هم به مقدار نصاب باشد، بنابر احتیاط واجب زکات به آن تعلق می گیرد.
مسئله ۱۹۰۸ - اگر مقداری خرما یا انگور تازه دارد که خشک آن به اندازه ۱
نصاب می شود، چنانچه به قصد زکات از تازه آن به قدری به مصرف زکات
برساند

که اگر خشک شود به اندازه ۱ زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.
مسئله ۱۹۰۹ - اگر زکات خرما یا خشک یا کشمش بر او واجب باشد،
نمی تواند خرما یا انگور را به قصد زکاتی که بر او واجب است بدهد، و نیز
اگر

زکات خرما یا انگور بر او واجب باشد، نمی تواند خرما یا کشمش
را
به قصد زکات واجب بدهد، و همچنین بنابر احتیاط واجب نمی تواند تازه ۱ هر یک
را

به جای خشک آن، یا خشک آن را به جای تازه ۱ آن از بابت قیمت بدهد.
مسئله ۱۹۱۰ - کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکات به آن تعلق
گرفته، اگر

بمیرد باید اول تمام زکات را از مالی که متعلق زکات است بدهند، بعد دین او را ادا
نمایند.

مسئله ۱۹۱۱ - کسی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد،
اگر

بمیرد و پیش از آن که زکات به آنها تعلق بگیرد ورثه دین او را از مال دیگر بدهند،
هر

کدام که سهمشان به حد نصاب برسد باید زکات بدهد، و اگر پیش از آن که
زکات به

آنها تعلق بگیرد دین او را ندهند، چنانچه مال میت فقط به اندازه ۱ دین او باشد،
زکات به آن تعلق نمی گیرد، و اگر مال میت بیشتر از دین او باشد، باید نسبت
جنس

زکات دار را به تمام مال ملاحظه کنند - مانند نسبت نصف و ثلث و ربع و غیر
اینها -

و به همان نسبت از جنس زکات دار کسر شود، و آنچه باقی مانده به ورثه منتقل
می شود، پس سهم هر یک از ورثه اگر به حد نصاب برسد، زکات به آن تعلق
می گیرد.

مسئله ۱۹۱۲ - اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات به آنها تعلق گرفته
خوب و

بد دارد، احتیاط واجب آن است که زکات خوب را از بد ندهد.

(۵۴۲)

نصاب طلا و نقره

مسأله ۱۹۱۳ - طلا دو نصاب دارد:

نصاب اول آن بیست مثقال شرعی است، که هر مثقال آن هیجده نخود است، که بنابر مشهور سه ربع مثقال صیرفی - معمولی - است، پس وقتی طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال صیرفی است برسد، اگر شرایط دیگر را هم که گذشت داشته باشد، انسان باید يك چهارم آن را که نه نخود می شود از بابت زکات بدهد، و اگر به

این مقدار نرسد زکات ندارد.

نصاب دوم آن چهار مثقال شرعی است، که سه مثقال صیرفی - معمولی - است، یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود باید زکات تمام هیجده مثقال را از قرار چهل يك بدهد، و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود فقط باید زکات پانزده مثقال

آن را بدهد، و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر سه

مثقال اضافه شود باید زکات تمام آنها را بدهد، و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

مسأله ۱۹۱۴ - نقره دو نصاب دارد:

نصاب اول آن (۱۰۵) مثقال صیرفی - معمولی - است که اگر نقره به (۱۰۵) مثقال

صیرفی برسد و شرایط دیگر را هم که گذشت داشته باشد، انسان باید چهل يك آن را که دو مثقال و پانزده نخود است از بابت زکات بدهد، و اگر به این مقدار نرسد زکات به آن تعلق نمی گیرد.

و نصاب دوم آن بیست و يك مثقال است، یعنی اگر بیست و يك مثقال به (۱۰۵) مثقال اضافه شود، باید زکات تمام (۱۲۶) مثقال را که يك چهارم آن است بدهد، و اگر کمتر از (۲۱) مثقال اضافه شود، فقط باید زکات (۱۰۵) مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر (۲۱) مثقال اضافه شود باید زکات تمام آنها را بدهد، و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده و کمتر از (۲۱) مثقال است زکات ندارد، بنابراین اگر انسان يك چهارم

هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده است، و گاهی

هم بیشتر از مقدار واجب داده است، مثلا کسی که (۱۱۰) مثقال نقره دارد، اگر يك چهلیم آن را بدهد، زکات (۱۰۵) مثقال آن را که واجب بوده داده، و مقداری هم

برای (۵) مثقال آن داده که واجب نبوده است.

مسئله ۱۹۱۵ - کسی که طلا یا نقره و او به اندازه نصاب است، اگر چه زکات آن را داده

باشد، تا وقتی از نصاب اول کم نشده همه ساله باید زکات آن را بدهد.

مسئله ۱۹۱۶ - زکات طلا و نقره در صورتی واجب می شود که آن را سکه زده باشند

و معامله با آن رواج داشته باشد، و اگر سکه آن هم از بین رفته باشد، باید زکات آن را بدهند.

مسئله ۱۹۱۷ - طلا و نقره و سکه داری که زنها برای زینت به کار می برند، در صورتی

که رواج معامله با آن باقی باشد، یعنی معامله پول طلا و نقره با آن شود، بنابر احتیاط زکات آن واجب است، ولی اگر رواج معامله با آن باقی نباشد، زکات واجب نیست.

مسئله ۱۹۱۸ - کسی که طلا و نقره دارد، اگر هیچکدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد، مثلا (۱۰۴) مثقال نقره و (۱۴) مثقال طلا داشته باشد، زکات بر او واجب نیست.

مسئله ۱۹۱۹ - چنان که در سابق گذشت، زکات طلا و نقره در صورتی واجب می شود که انسان یازده ماه مالک مقدار نصاب باشد، و اگر در بین یازده ماه طلا و نقره او از نصاب اول کمتر شود، زکات بر او واجب نیست.

مسئله ۱۹۲۰ - اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز

دیگر عوض نماید، یا آنها را آب کند، زکات بر او واجب نیست، ولی اگر برای فرار از

دادن زکات این کارها را بکند، احتیاط مستحب آن است که زکات را بدهد.

مسئله ۱۹۲۱ - اگر در ماه دوازدهم پول طلا و نقره را آب کند، باید زکات آنها را بدهد، و چنانچه به واسطه آب کردن وزن یا قیمت آنها کم شود، باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد.

(੯੩੩)

مسأله ۱۹۲۲ - اگر طلا و نقره ای که دارد خوب و بد داشته باشد، می تواند زکات هر

کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد، ولی بهتر است زکات همه آنها را از طلا و نقره

خوب بدهد، و احتیاط واجب آن است که زکات همه آنها را از قسمت بد ندهد. مسأله ۱۹۲۳ - پول طلا و نقره ای که بیشتر از اندازه معمول فلز دیگر دارد، اگر به آن

پول طلا و نقره بگویند و خالصش هم به حد نصاب برسد، زکات به آن تعلق می گیرد، و همچنین بنا بر احتیاط واجب در صورتی که خودش به حد نصاب برسد و خالصش به حد نصاب نرسد، ولی اگر به آن پول طلا و نقره نگویند، هر چند خالصش به حد نصاب برسد، اقوی آن است که زکات به آن تعلق نمی گیرد. مسأله ۱۹۲۴ - اگر طلا و نقره ای که دارد به مقدار معمول فلز دیگر با آن مخلوط باشد، نمی تواند زکات آن را از طلا و نقره ای که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد بدهد،

ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند که طلا و نقره خالصی که در آن است به اندازه

زکاتی می باشد که بر او واجب است اشکال ندارد، و همچنین در صورتی که قیمت آن به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است و از بابت قیمت زکات واجب بدهد.

زکات شتر و گاو و گوسفند

مسأله ۱۹۲۵ - زکات شتر و گاو و گوسفند غیر از شرطهایی که گذشت، دو شرط

دیگر نیز دارد:

(اول) آن که حیوان در تمام سال بی کار باشد، ولی اگر در تمام سال یکی دو روز هم کار کرده باشد اقوی آن است که زکات به آن تعلق می گیرد.

(دوم) آن که در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر تمام سال یا مقداری از آن علف چیده شده بخورد، یا از زراعتی که ملك او یا ملك كس دیگر است بچرد، زکات ندارد، ولی اگر در تمام سال يك روز یا دو روز از علف مالك بخورد، اقوی آن

است که زکات به آن تعلق می گیرد.

مسأله ۱۹۲۶ - اگر انسان برای شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد یا اجاره کند، بنابر احتیاط واجب زکات آن را بدهد، ولی اگر برای چراندن در آن باج بدهد، زکات آن واجب است.

نصاب شتر

مسأله ۱۹۲۷ - شتر دوازده نصاب دارد:

(اول) پنج شتر، و زکات آن يك گوسفند است، و تا شماره ۵ شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد.

(دوم) ده شتر، و زکات آن دو گوسفند است.

(سوم) پانزده شتر، و زکات آن سه گوسفند است.

(چهارم) بیست شتر، و زکات آن چهار گوسفند است.

(پنجم) بیست و پنج شتر، و زکات آن پنج گوسفند است.

(ششم) بیست و شش شتر، و زکات آن يك شتر است که داخل سال دوم شده باشد.

(هفتم) سی و شش شتر، و زکات آن يك شتری است که داخل سال سوم شده باشد.

(هشتم) چهل و شش شتر، و زکات آن يك شتری است که داخل سال چهارم شده باشد.

(نهم) شصت و يك شتر، و زکات آن يك شتری است که داخل سال پنجم شده باشد.

(دهم) هفتاد و شش شتر، و زکات آن دو شتری است که داخل سال سوم شده باشند.

(یازدهم) نود و يك شتر، و زکات آن دو شتری است که داخل سال چهارم شده باشند.

(دوازدهم) صد و بیست و يك شتر و بالاتر از آن است، که باید یا چهل تا

چهل تا حساب کند و برای هر چهل تا يك شتری بدهد که داخل سال سوم شده باشد، یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجاه تا يك شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد، و یا با چهل و پنجاه حساب کند، ولی در هر صورت باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می ماند از نه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر (۱۴۰) شتر دارد، باید برای صدتا دو شتری که داخل سال چهارم شده، و برای چهل تا يك شتری که داخل سال سوم شده بدهد، و شتری که در زکات داده می شود باید ماده باشد.

مسأله ۱۹۲۸ - زکات ما بین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره ء شترهایی که

دارد از نصاب اول که پنج است بگذرد تا به نصاب دوم که ده تا است نرسیده باشد،

فقط باید زکات پنج تای آن را بدهد، و همچنین است در نصابهای بعد.
نصاب گاو

مسأله ۱۹۲۹ - گاو دو نصاب دارد:

نصاب اول آن سی تا است که وقتی شماره ء گاو به سی رسید، اگر شرایطی را که گذشت داشته باشد، باید يك گوساله ای که داخل سال دوم شده از بابت زکات بدهد، و بنابر احتیاط واجب آن گوساله نر باشد، و همچنین است در هر موردی که باید گوسالهء داخل شده در سال دوم را بدهد، مگر در صورتی که شماره ء گاو به نود

برسد، که - بنابر احتیاط واجب - سه گوسالهء ماده که داخل سال دوم شده باشد بدهد.

نصاب دوم آن چهل است، و زکات آن يك گوسالهء ماده ای است که داخل سال سوم شده باشد.

و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست، مثلاً کسی که سی و نه گاو دارد، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهد، و نیز اگر از چهل گاو زیاده داشته باشد تا به شصت نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد، و بعد از آن که به شصت رسید چون دو برابر نصاب اول را دارد، باید دو گوساله ای که داخل سال

دوم شده بدهد، و همچنین هر چه بالا رود، باید یا سی تا سی تا حساب کند، یا چهل تا چهل تا، یا سی و چهل حساب نماید و زکات آن را به دستوری که گذشت بدهد، ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می ماند از نه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل حساب کند

و برای سی تا سی تا آن زکات سی تا، و برای چهل تا آن زکات چهل تا را بدهد، چون

اگر به حساب سی تا حساب کند، ده تا زکات نداده می ماند.
نصاب گوسفند

مسئله ۱۹۳۰ - گوسفند پنج نصاب دارد:

(اول) چهل تا است، و زکات آن يك گوسفند است، و تا گوسفند به چهل نرسد زکات ندارد.

(دوم) صد و بیست و يك است، و زکات آن دو گوسفند است.

(سوم) دویست و يك است، و زکات آن سه گوسفند است.

(چهارم) سیصد و يك است، و زکات آن چهار گوسفند است.

(پنجم) چهارصد و بالاتر از آن است، که باید آنها را صدتا صدتا حساب کند و برای هر صد تا آنها يك گوسفند بدهد، و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد، یا مطابق قیمت گوسفند پول بدهد، کافیست.

مسئله ۱۹۳۱ - ما بین دو نصاب زکات ندارد، پس اگر شماره ء گوسفندهای کسی از

نصاب اول که چهل است بیشتر باشد، تا به نصاب دوم که صد و بیست و يك است نرسیده باشد، فقط باید زکات چهل تا آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است حکم در نصابهای بعد.

مسئله ۱۹۳۲ - زکات شتر و گاو و گوسفندی که به مقدار نصاب برسد واجب است،

چه همه آنها نر باشند یا ماده، یا بعضی نر باشند و بعضی ماده.

مسئله ۱۹۳۳ - در زکات، گاو و گاومیش يك جنس حساب می شوند، و شتر عربی و

غير عربى يك جنس است، و همچنين بز و ميش و شيشك در زكات با هم فرق ندارند.

مسأله ۱۹۳۴ - اگر برای زكات گوسفند بدهد، بنابر احتیاط حداقل باید داخل سال دوم شده باشد، و اگر بز بدهد، بنابر احتیاط باید داخل سال سوم شده باشد.

مسأله ۱۹۳۵ - گوسفندی را که بابت زكات می دهد، اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر کمتر باشد اشکال ندارد، ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد، و همچنین است در گاو و شتر.

مسأله ۱۹۳۶ - اگر چند نفر با هم شريك باشند، هر کدام آنان که سهمش به نصاب

اول رسیده، باید زكات بدهد، و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اول است، زكات واجب نیست.

مسأله ۱۹۳۷ - اگر يك نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم

به اندازه نصاب باشند، باید زكات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۳۸ - اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب باشد، باید زكات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۳۹ - اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد، همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می تواند زكات را از خود آنها بدهد، ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند، نمی تواند زكات آنها را مریض یا معیوب یا پیر بدهد، بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض، و دسته ای معیوب و دسته دیگر بی عیب، و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، باید برای زكات آنها، سالم و بی عیب و جوان بدهد.

مسأله ۱۹۴۰ - اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو و گوسفند و شتری را که دارد

با چیز دیگر عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زكات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۴۱ - کسی که باید زكات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زكات آنها را

از مال دیگرش بدهد، تا وقتی شماره ۲ آنها از نصاب کم نشده همه ساله باید زکات را بدهد، و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اول کمتر شوند زکات بر او واجب نیست، مثلاً کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد، تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده همه ساله باید يك گوسفند بدهد، و اگر از

خود آنها بدهد، تا وقتی به چهل نرسیده زکات بر او واجب نیست.
مصرف زکات

مسأله ۱۹۴۲ - زکات در هشت مورد صرف می شود:
(اول) فقیر، و او کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد، و کسی که صنعت یا ملك یا سرمایه ای دارد که می تواند مخارج سال خود را بگذراند فقیر نیست.

(دوم) مسکین، و او کسی است که از فقیر سخت تر می گذراند.
(سوم) کسی که از طرف امام (علیه السلام) یا نایب امام مأمور است که زکات را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام (علیه السلام) یا نایب امام یا فقرا برساند.

(چهارم) مسلمانانی که شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) داده اند و در اسلام ثابت قدم نیستند، تا به وسیلهء دادن زکات به آنان

ایمانشان تقویت شود، ولی در صورت وجود فقیر در محل و دوران امر بین صرف در فقیر و صرف در این مصرف احتیاط واجب آن است که به فقیر داده شود، و این احتیاط در مورد هفتم هم باید رعایت شود.

(پنجم) خریداری بنده ۲ مسلمانانی که در شدت باشد و آزاد کردن او، و همچنین خریداری بنده و آزاد کردن او، هر چند در شدت نباشد در صورتی که مستحقی برای زکات پیدا نکند.

(ششم) بدهکاری که نمی تواند دین خود را ادا کند، در صورتی که در معصیت صرف نکرده باشد.

(هفتم) في سبيل الله، یعنی امور خیریه ای که می شود آنها را به قصد قربت انجام داد، و بنا بر احتیاط واجب کارهایی باشد که مصلحت عمومی داشته باشد، مانند بنای مساجد و مدارس دینی و ساختن بیمارستان و آسایشگاه برای سالخوردگان و مانند اینها.

(هشتم) ابن السبیل، یعنی مسافری که در سفر درمانده شده.

و احکام اینها در مسائل آینده می آید.

مسأله ۱۹۴۳ - احتیاط واجب آن است که فقیر و مسکین بیشتر از مخارج سال خود

و عیالاتش را از زکات نگیرد، و اگر مقداری پول یا جنس دارد فقط به اندازهء کسری

مخارج يك سالش زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۴۴ - کسی که مخارج سالش را داشته، اگر مقداری از آن را مصرف کند و

بعد شك کند که آنچه باقی مانده به اندازهء مخارج يك سال او هست یا نه، نمی تواند

زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۴۵ - صنعت گر یا مالك یا تاجری که در آمد او از مخارج سالش کمتر است، می تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد، و لازم نیست ابزار کار یا

ملك

یا سرمایهء خود را به مصرف مخارج برساند.

مسأله ۱۹۴۶ - فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد، اگر خانه ای دارد که

ملك اوست و در آن نشسته، یا وسیلهء سواری دارد، چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند - اگر چه برای حفظ آبرویش باشد - می تواند زکات بگیرد، و

همچنین

است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد، و فقیری که اینها را ندارد، اگر به اینها احتیاج داشته باشد می تواند از زکات خریداری نماید.

مسأله ۱۹۴۷ - فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست، باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند، ولی تا وقتی که مشغول یاد گرفتن است می تواند

زکات

بگیرد.

مسأله ۱۹۴۸ - به کسی که قبلاً فقیر بوده و می گوید فقیرم و شك در زوال فقرش



(๐๐)

باشد، اگر چه از گفتهء او اطمینان پیدا نشود می توان زکات داد، و به کسی که معلوم

نباشد فقیر بوده یا نه و می گوید فقیرم، اگر از گفتهء او اطمینان حاصل نشود، بنا بر احتیاط واجب نمی شود زکات داد.

مسأله ۱۹۴۹ - کسی که می گوید فقیرم و قبلاً فقیر نبوده، چنانچه از گفتهء او اطمینان

پیدا نشود، نمی شود به او زکات داد.

مسأله ۱۹۵۰ - کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، می تواند طلبی

را که از او دارد بابت زکات حساب کند، ولی اگر بداند مالی را که طلبکار است در

معصیت صرف کرده، نمی تواند از بابت زکاتی که در ادای دین صرف می شود حساب کند.

مسأله ۱۹۵۱ - اگر فقیر بمیرد و مال او به اندازهء دینش نباشد، انسان می تواند طلبی

را که از او دارد بابت زکات حساب کند، ولی در صورتی که بداند مالی را که مدیون

است در معصیت صرف کرده، نمی تواند از بابت زکاتی که در ادای دین صرف می شود حساب کند.

و اگر مال میت به اندازهء دینش باشد و ورثه دین او را ادا نکنند یا به جهت دیگری انسان نتواند طلب خود را بگیرد، بنا بر احتیاط واجب نباید طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۵۲ - چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می دهد، لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب است بدون این که اظهار کند به قصد زکات بدهد.

مسأله ۱۹۵۳ - اگر به خیال این که کسی فقیر است به او زکات بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می داند فقیر نیست زکات بدهد،

چنانچه مالی که به او داده باقی باشد، باید از او بگیرد و به مستحق بدهد، و اگر نتواند بگیرد، باید عوض زکات را از مال خودش بدهد، و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می دانسته زکات است، انسان می تواند عوض آن را از او

بگیرد و به مستحق بدهد، و اگر نمی دانسته زکات است، نمی تواند

(००२)

چیزی از او بگیرد، و باید از مال خودش عوض زکات را به مستحق بدهد.
مسئله ۱۹۵۴ - کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه
مخارج سال خود را داشته باشد، می تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد، ولی
باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد.

مسئله ۱۹۵۵ - اگر به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد
زکات

بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصیت صرف کرده، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد،
می تواند آنچه را که به او داده است بابت زکاتی که به فقرا داده می شود حساب
کند.

مسئله ۱۹۵۶ - کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد - اگر چه
فقیر

نباشد - انسان می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند، ولی اگر
فقیر

نباشد، در صورتی که بداند مالی را که بدهکار است در معصیت صرف کرده،
نمی تواند بابت زکات حساب کند.

مسئله ۱۹۵۷ - مسافری که خرجی او تمام شده یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه
سفر

او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد
برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد، می تواند زکات بگیرد، ولی اگر بتواند در
جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند، فقط به
مقداری که به آن جا برسد می تواند زکات بگیرد.

مسئله ۱۹۵۸ - مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته، بعد از آن که به
وطنش رسید، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد، در صورتی که نتواند به دهنده
زکات برگرداند، یا برگرداندن به او مشقت داشته باشد، باید آن را به حاکم شرع
بدهد و بگوید آن چیز زکات است.

شرایط کسانی که مستحق زکاتند

مسئله ۱۹۵۹ - کسی که زکات می گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد، و اگر
انسان

کسی را شیعه دوازده امامی بداند و به او زکات بدهد، و بعد معلوم شود نبوده،

باید دوباره زکات بدهد.

مسأله ۱۹۶۰ - اگر طفل یا دیوانه ای از شیعه دوازده امامی، فقیر باشد، انسان می تواند به ولی او زکات بدهد به قصد این که آنچه می دهد ملك طفل یا دیوانه باشد و ولی آنها هم به همین قصد بگیرد.

مسأله ۱۹۶۱ - اگر به ولی طفل و دیوانه دسترسی ندارد، می تواند خودش یا به وسیله يك نفر امین زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند، و باید موقعی که زکات به مصرف آنان می رسد نیت زکات کند، و در صورتی که به ولی طفل و دیوانه

دسترسی دارد بنا بر احتیاط واجب به وسیله ولی یا به اذن او به مصرف آنان برساند. مسأله ۱۹۶۲ - به فقیری که گدایی می کند، می شود زکات داد، ولی به کسی که زکات را در معصیت صرف می کند، نمی شود زکات داد.

مسأله ۱۹۶۳ - به کسی که معصیت کبیره را آشکارا به جا می آورد، و به تارك نماز و

به شرابخوار - بنا بر احتیاط واجب - نمی شود زکات داد.

مسأله ۱۹۶۴ - کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد، می شود قرضش را از زکات داد.

مسأله ۱۹۶۵ - انسان نمی تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زکات بدهد، ولی اگر مخارج آنان را ندهد، دیگران می توانند به آنها

زکات بدهند.

مسأله ۱۹۶۶ - اگر انسان زکات را به پسرش بدهد که خرج زن و نوکر و کلفت خود

بنماید، اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۶۷ - اگر پسر به کتابهای علمی و دینی احتیاج داشته باشد، پدر می تواند آنها را از زکات خریده و در معرض استفاده پسر قرار دهد، و اگر بخواهد از سهم سبیل الله بخرد، بنا بر احتیاط باید بر آن مصلحت عمومی مترتب باشد.

مسأله ۱۹۶۸ - پدر می تواند به پسری که احتیاج به زن گرفتن دارد، زکات خود را بدهد که زن بگیرد، و همچنین است پسر نسبت به پدر.

مسأله ۱۹۶۹ - به زنی که شوهر مخارج او را می دهد، و زنی که شوهرش خرجی او را

را نمی دهد ولی می تواند او را به دادن خرجی مجبور کند، نمی شود زکات داد.

مسأله ۱۹۷۰ - زنی که به عقد موقت در آمده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می توانند به او زکات بدهند، ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او

را بدهد یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد، در صورتی که

مخارج آن زن را بدهد، نمی شود به آن زن زکات داد.

مسأله ۱۹۷۱ - زن می تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگر چه شوهر زکات را

صرف مخارج خود آن زن نماید.

مسأله ۱۹۷۲ - سید نمی تواند از غیر سید زکات بگیرد، ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند و از گرفتن زکات غیر سید ناچار باشد، می تواند

به قدر مخارج روزانه بگیرد.

مسأله ۱۹۷۳ - به کسی که معلوم نیست سید است یا نه، می شود زکات داد.

نیت زکات

مسأله ۱۹۷۴ - انسان باید زکات را به قصد قربت - چنان که در وضو گذشت - و با

اخلاص بدهد، و در نیت معین کند که آنچه را می دهد زکات مال است یا زکات فطره.

مسأله ۱۹۷۵ - کسی که زکات چند مال بر او واجب شده، بنا بر احتیاط واجب باید

معین کند که آنچه را می دهد زکات کدام مال است، چه آن چیزی که می دهد پول یا

همجنس یکی از آنها باشد.

مسأله ۱۹۷۶ - اگر کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، باید وکیل وقتی زکات

را به فقیر می دهد، نیت ادای زکات از طرف مالک بکند، و مالک هم بنا بر احتیاط نیت ادای زکات در آن وقت داشته باشد، و اگر او را وکیل کند که زکاتی را که به او

می دهد به فقیر برساند، باید مالک وقت دادن وکیل به فقیر نیت کند، و احتیاط

مستحب آن است که از وقت دادن به وکیل نیت کند و تا زمان رسیدن



(۰۰۰)

زکات به فقیر استمرار داشته باشد.

مسئله ۱۹۷۷ - اگر بدون قصد قربت زکات را به فقیر بدهد و پیش از آن که آن مال از

بین برود نیت زکات کند، زکات حساب می شود.

مسائل متفرقه زکات

مسئله ۱۹۷۸ - موقعی که گندم و جو را از کاه جدا می کنند و موقع خشک شدن خرما و انگور، انسان باید زکات را به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا کند، و زکات طلا

و نقره و گاو و گوسفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه یازدهم باید به فقیر بدهد، یا از

مال خود جدا نماید.

و اگر منتظر فقیر معینی باشد، یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، می تواند زکات را جدا نکند، به شرط آن که بنویسد و ثبت کند، و احتیاط واجب آن

است که از سه ماه بیشتر تأخیر نیندازد.

مسئله ۱۹۷۹ - بعد از جدا کردن لازم نیست فوراً آن را به مستحق بدهد، ولی اگر به

کسی که می شود زکات داد دسترسی دارد، احتیاط مستحب آن است که دادن زکات

را تأخیر نیندازد.

مسئله ۱۹۸۰ - کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند، اگر نرساند و به واسطه

کوتاهی کردن در نگهداری از بین برود، باید عوض آن را بدهد.

مسئله ۱۹۸۱ - کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند، اگر نرساند و در نگهداری آن کوتاهی نکند و ندادن برای غرض شرعی باشد - مثل آن که منتظر مصرف اضلی یا فقیر معینی باشد - ضامن نیست، و در غیر این صورت ضامن است.

مسئله ۱۹۸۲ - اگر زکات را از خود مال کنار بگذارد، می تواند در بقیه آن مال تصرف

کند، و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد، می تواند در تمام مال تصرف نماید.

مسئله ۱۹۸۳ - انسان نمی تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز

(००६)

دیگری به جای آن بگذارد.

مسئله ۱۹۸۴ - اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعت حاصل شود - مثلاً گوسفندی که

برای زکات گذاشته بره بیاورد - مال فقیر است.

مسئله ۱۹۸۵ - اگر موقعی که زکات را کنار می گذارد مستحقی حاضر باشد بهتر است زکات را به او بدهد، مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد.

مسئله ۱۹۸۶ - اگر بدون اجازه حاکم شرع با مالی که برای زکات کنار گذاشته تجارت کند و ضرر نماید، اگر معامله به ذمه باشد و آن مال را به عنوان ادای ما فی الذمه بدهد، ضرر بر مالک وارد شده و ضامن زکات است، و اگر به عین آن مال معامله واقع شده باشد، معامله باطل و قابل صحت به اجازه حاکم شرع نیست،

و اگر منفعت کرده باشد، در صورتی که معامله به ذمه بوده و آن مال را از بابت ادای

ما فی الذمه داده، منفعت مال خود اوست و ضامن زکات است، و اگر به عین آن مال

معامله واقع شده باشد و حاکم شرع معامله را اجازه کند، منفعت را باید به مستحق بدهد.

مسئله ۱۹۸۷ - اگر پیش از آن که زکات بر او واجب شود چیزی بابت زکات به فقیر

بدهد، زکات حساب نمی شود، و بعد از آن که زکات بر او واجب شد، اگر چیزی را

که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد، می تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

مسئله ۱۹۸۸ - فقیری که می داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است، پس موقعی که زکات بر انسان واجب می شود، اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد، می تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

مسئله ۱۹۸۹ - فقیری که نمی داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن نیست، و انسان نمی تواند عوض آن را بابت زکات حساب کند.

(००१)

مسأله ۱۹۹۰ - مستحب است زکات گاو و گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد، و در دادن زکات خویشان خود را بر دیگران، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان، و کسانی را که اهل سؤال نیستند بر اهل سؤال مقدم بدارد، ولی اگر دادن زکات

به فقیری از جهت دیگر بهتر باشد، مستحب است زکات را به او بدهد.

مسأله ۱۹۹۱ - افضل آن است که زکات را آشکار، و صدقهء مستحبی را مخفی بدهد.

مسأله ۱۹۹۲ - اگر در شهر کسی که می خواهد زکات بدهد مستحقی نباشد و نتواند

زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معین شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعد مستحق پیدا کند، باید زکات را به شهر دیگر ببرد و به مصرف آن برساند، و مخارج بردن به آن شهر را می تواند از زکات بردارد، و احتیاط واجب آن است که برداشتنش با اجازهء حاکم شرع باشد، و اگر زکات تلف شود در صورتی که

در نگهداری آن کوتاهی نکرده ضامن نیست.

مسأله ۱۹۹۳ - اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می تواند زکات را به شهر دیگر ببرد، ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد، و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر آن که به اذن حاکم شرع برده باشد.

مسأله ۱۹۹۴ - اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمایی را

که برای زکات می دهد، با مالک است.

مسأله ۱۹۹۵ - کسی که (۲) مثقال و (۱۵) نخود نقره یا بیشتر از بابت زکات بدهکار

است، احتیاط مستحب آن است که کمتر از (۲) مثقال و (۱۵) نخود نقره به يك فقیر

ندهد، و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثل گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به (۲) مثقال و (۱۵) نخود نقره برسد، احتیاط مستحب آن است که کمتر از آن به يك فقیر ندهد.

مسأله ۱۹۹۶ - مکروه است انسان از مستحق درخواست کند که زکاتی را که از او

گرفته به او بفروشد، ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از آن که

به قیمت رساند، کسی که زکات را به او داده در خرید آن بر دیگران



(٥٥٨)

مقدم است.

مسأله ۱۹۹۷ - اگر شك کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه، و مالی که زکات

به آن تعلق گرفته موجود باشد، باید زکات را بدهد، هر چند شك او برای زکات سالهای پیش بوده باشد، و اگر آن مال تلف شده زکاتی بر او نیست، هر چند از سال حاضر باشد.

مسأله ۱۹۹۸ - فقیر نمی تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند، یا چیزی را

گران تر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید، یا زکات را از مالک بگیرد و به او ببخشد، ولی کسی که زکات بدهکار است و فقیر شده و نمی تواند زکات را بدهد،

چنانچه بخواهد توبه کند، فقیر می تواند زکات را از او بگیرد و به او ببخشد.
مسأله ۱۹۹۹ - جمعی از فقهاء "اعلی الله مقامهم" فرموده اند: انسان می تواند از زکات، زمینی را وقف کند یا قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید و می تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد، ولی ولایت مالک بر وقف و تعیین متولی بدون مراجعه به حاکم شرع محل اشکال است.
مسأله ۲۰۰۰ - انسان نمی تواند از زکات ملك بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که

مخارج آنان بر او واجب است وقف نماید که عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند.

مسأله ۲۰۰۱ - انسان می تواند برای رفتن به حج و زیارت و مانند اینها، از سهم سبیل الله زکات بگیرد اگر چه فقیر نباشد، یا این که فقیر باشد و به مقدار مخارج سالش زکات گرفته باشد، و بنابر احتیاط واجب معتبر است که این امور علاوه بر این

که طاعت هستند، دارای مصلحت عمومی نیز باشند، مانند تعظیم شعائر و ترویج دین.

مسأله ۲۰۰۲ - اگر مالک فقیری را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، چنانچه آن

فقیر احتمال دهد که قصد مالک این بوده که خود آن فقیر از آن زکات بر ندارد، نمی تواند چیزی از آن را برای خودش بردارد، و اگر یقین یا اطمینان داشته باشد که قصد مالک این نبوده، برای خودش هم می تواند بردارد.

(००१)

مسأله ۲۰۰۳ - اگر فقیر شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زکات بگیرد، چنانچه شرطهایی که برای واجب شدن زکات ذکر شد در آنها جمع شود، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۲۰۰۴ - اگر دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده با هم شریک باشند و یکی از آنها زکات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند، هر چند بداند شریکش زکات سهم خود را نداده، تصرف او در سهم خودش اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۰۵ - کسی که خمس یا زکات بدهکار است و کفاره و نذر و مانند اینها هم

بر او واجب است، و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالی که خمس یا زکات به آن تعلق گرفته از بین نرفته باشد، باید خمس و زکات را بدهد، و اگر از بین رفته باشد، مال را - بنابر احتیاط واجب - بر قرض و خمس و زکات به نسبت تقسیم کند، و ادای اینها را بر ادای کفاره و ادای مالی را که نذر کرده مقدم بدارد.

مسأله ۲۰۰۶ - کسی که خمس یا زکات بدهکار است و حجة الاسلام بر او واجب است و قرض هم دارد، اگر بمیرد و مال او برای همه آنها کافی نباشد، چنانچه مالی که خمس و زکات به آن تعلق گرفته از بین نرفته باشد، باید خمس یا زکات را بدهند

و بقیه مال او را بر حج و قرض قسمت نمایند، و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد، در صورتی که ضروره باشد - یعنی اولین مرتبه رفتن او

به حج باشد - و در راه حج قبل از احرام مرده باشد، باید مال او را صرف حج بنمایند، و اگر چیزی باقی ماند بر خمس و زکات و قرض به نسبت قسمت نمایند، و در غیر این صورت حج بر خمس و زکات مقدم است، ولی تقدم آن بر قرض محل اشکال است.

مسأله ۲۰۰۷ - کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم بر او واجب عینی یا واجب کفایی باشد و دیگری به آن وظیفه قیام نکرده باشد، می شود از سهم فقرا به او زکات

داد، و همچنین از سهم سیل الله، ولی در این صورت احتیاط واجب آن

است که تحصیل او مصلحت عمومی داشته باشد، و اگر تحصیل آن علم برای او مستحب باشد، زکات دادن به او از سهم فقرا جایز نیست، ولی از سهم سبیل الله جایز است، و بنابر احتیاط باید تحصیل او مصلحت عمومی داشته باشد، و اگر نه واجب باشد و نه مستحب، جایز نیست به او زکات بدهند.
زکات فطره

مسئله ۲۰۰۸ - کسی که موقع غروب شب عید فطر بالغ و عاقل است و فقیر و بنده

کسی نیست، به این معنی که ماه رمضان را - اگر چه به يك آن تا تحقق غروب - با این

شرایط درك کند، باید برای خودش و کسانی که نان خور او هستند، هر نفری يك صاع - که تقریباً سه کیلوگرم است - گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج و مانند اینها

به مستحق بدهد، و بنابر احتیاط واجب غذای معمول محلش باشد، و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافیست، و بنابر احتیاط واجب کسی که وقت غروب شب عید فطر بی هوش است، باید فطره را بدهد.

مسئله ۲۰۰۹ - کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسبی هم ندارد که

بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذراند، فقیر است، و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

مسئله ۲۰۱۰ - انسان فطره و کسانی را که در غروب شب عید فطر نان خور او حساب

می شوند باید بدهد، کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنها بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.

مسئله ۲۰۱۱ - اگر کسی را که نان خور اوست و در شهر دیگر است و کیل کند که از

مال او فطره و خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می دهد، لازم نیست خودش فطره و او را بدهد.

مسئله ۲۰۱۲ - فطره و مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحبخانه

وارد شده و در وقت وجوب زکات فطره نان خور او حساب می شود، بر او واجب است.

(၅၆၂)

مسأله ۲۰۱۳ - مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بدون رضایت صاحبخانه وارد شده و مدتی نزد او می ماند، بنابر احتیاط واجب فطره اش را هم خودش و هم میزبان بدهد، و همین احتیاط در مورد کسی که انسان را مجبور کرده اند که خرجی او را بدهد، باید رعایت شود.

مسأله ۲۰۱۴ - فطره مهمانی که بعد از غروب شب عید وارد می شود، بر صاحبخانه واجب نیست، اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند.

مسأله ۲۰۱۵ - اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه باشد، زکات فطره بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۱۶ - اگر پیش از غروب بچه بالغ شود یا دیوانه عاقل گردد یا فقیر غنی شود، در صورتی که شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۱۷ - کسی که موقع غروب شب عید فطر زکات فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، بنابر احتیاط مستحب زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۱۸ - کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده، فطره بر او واجب نیست، ولی مسلمانی که شیعه نبوده اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۱۹ - کسی که فقط به اندازه يك صاع - که تقریباً سه کیلوگرم است - گندم و

مانند آن دارد، مستحب است زکات فطره را بدهد، و چنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد، می تواند به قصد فطره آن يك صاع را به یکی از عیالاتش بدهد، و او هم به همین قصد به دیگری بدهد، و همچنین تا به نفر آخر برسد، و بهتر است نفر آخر چیزی را که می گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد،

و اگر یکی از آنها صغیر باشد، ولی او برای خودش بگیرد، و آنچه را برای خود گرفته

برای صغیر به قصد فطره بدهد، و اگر برای صغیر گرفت

- بنابر احتیاط واجب - آن را به کسی ندهد.

مسئله ۲۰۲۰ - اگر بعد از غروب شب عید فطر بچه دار شود، یا کسی نان خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که

فطره او کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر عید، نان خور او حساب می شوند بدهد.

مسئله ۲۰۲۱ - اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب نان خور کس دیگر

شود، فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است، مثلاً اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، باید شوهرش فطره او را بدهد.

مسئله ۲۰۲۲ - کسی که دیگری باید فطره او را بدهد، واجب نیست فطره او خود را بدهد.

مسئله ۲۰۲۳ - اگر فطره او انسان بر کسی واجب باشد و او فطره او را ندهد، احتیاط مستحب آن است که اگر واجد شرایط و جوب زکات فطره باشد، خودش بدهد.

مسئله ۲۰۲۴ - اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است، خودش فطره او را بدهد،

از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی شود.

مسئله ۲۰۲۵ - زنی که شوهرش مخارج او را نمی دهد، چنانچه نان خور کس دیگر

باشد، فطره اش بر آن کس واجب است، و اگر نان خور کس دیگر نیست، در صورتی

که شرایط و جوب در او جمع باشد، باید فطره او خود را بدهد.

مسئله ۲۰۲۶ - کسی که سید نیست نمی تواند به سید فطره بدهد، حتی اگر سیدی نان خور او باشد نمی تواند فطره او را به سید دیگری بدهد.

مسئله ۲۰۲۷ - فطره او طفلی که از مادر یا دایه شیر می خورد، بر کسی است که مخارج

مادر یا دایه او را می دهد، ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل بر می دارد،

فطره او طفل بر کسی واجب نیست.

مسئله ۲۰۲۸ - انسان اگر چه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد، باید فطره او آنان

را از مال حلال بدهد.
مسأله ۲۰۲۹ - اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد و
به

شرط خود وفا کند، باید فطره ء او را هم بدهد، ولی چنانچه شرط کند که مقدار مخارج او را بدهد، مثلا پولی برای مخارجش بدهد و به عنوان نفقه نباشد - چه به عنوان مزد کارش باشد یا به عنوان دیگری - واجب نیست فطره ء او را بدهد.

مسئله ۲۰۳۰ - اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطره ء او و عیالاتش

را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره ء او و

عیالاتش

را از مال او بدهند.

مصرف زکات فطره

مسئله ۲۰۳۱ - مشهور فرموده اند که مصرف زکات فطره مصرف زکات مال است،

ولی احتیاط واجب آن است که به فقرا داده شود، و باید شیعهء دوازده امامی باشد، مگر در صورتی که مؤمن پیدا نکند، که در این صورت به غیر ناصبی هم می شود داد.

مسئله ۲۰۳۲ - اگر طفل شیعهء دوازده امامی فقیر باشد، به گونه ای که در مسئلهء " ۱۹۶۰ " و " ۱۹۶۱ " گذشت می تواند زکات فطره را به مصرف طفل برساند.

مسئله ۲۰۳۳ - فقیری که فطره به او می دهند لازم نیست عادل باشد، ولی احتیاط واجب آن است که به شرابخوار و تارك نماز و کسی که آشکارا معصیت کبیره می کند، فطره ندهند.

مسئله ۲۰۳۴ - به کسی که فطره را در معصیت صرف می کند، نباید فطره بدهند.

مسئله ۲۰۳۵ - احتیاط واجب آن است که به يك فقير کمتر از يك صاع - که

تقریبا

سه کیلوگرم است - فطره ندهند، ولی اگر چند صاع بدهند اشکال ندارد.

مسئله ۲۰۳۶ - اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن جنس است، مثلا از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع بدهد کافی نیست، و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد، کفایت نمی کند.

مسئله ۲۰۳۷ - انسان نمی تواند نصف صاع را از يك جنس - مثلا گندم - و

نصف

دیگر آن را از جنس دیگر - مثلا جو - بدهد، و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم

بدهد، کفایت نمی کند.

مسئله ۲۰۳۸ - مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را بر دیگران

مقدم بدارد، و بعد همسایگان فقیر را، و مستحب است کسی را که در دین و فقه و عقل مقدم است در دادن فطره مقدم بدارد.

مسئله ۲۰۳۹ - اگر انسان به خیال این که کسی فقیر است به او زکات فطره بدهد و

بعد بفهمد فقیر نبوده، چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد، باید پس بگیرد و به مستحق بدهد، و اگر نتواند بگیرد، باید از مال خودش عوض فطره را بدهد، و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده فطره می دانسته آنچه را که گرفته

فطره است، باید عوض آن را بدهد، و اگر نمی دانسته، دادن عوض بر او واجب نیست، و انسان باید عوض فطره را بدهد.

مسئله ۲۰۴۰ - اگر کسی بگوید فقیرم، چنانچه بداند که قبلاً فقیر بوده می شود به او

فطره داد، و به کسی که معلوم نباشد فقیر بوده یا نه و می گوید فقیرم، اگر از قولش اطمینان پیدا نشود، بنابر احتیاط واجب نمی شود فطره داد، و اگر بداند قبلاً فقیر نبوده، نمی شود فطره به او داد، مگر این که از گفته او اطمینان پیدا شود. مسائل متفرقه زکات فطره

مسئله ۲۰۴۱ - انسان باید زکات فطره را به قصد قربت - چنان که در وضو گذشت - و

با اخلاص بدهد، و موقعی که آن را می دهد نیت دادن فطره نماید.

مسئله ۲۰۴۲ - اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صحیح نیست، ولی بعد از داخل شدن ماه رمضان می تواند بدهد، و احتیاط آن است که در ماه رمضان هم ندهد، و می تواند پیش از ماه رمضان به فقیر قرض بدهد، و بعد از آن که فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب کند.

مسئله ۲۰۴۳ - گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می دهد، باید با جنس دیگر یا خاكَ مخلوط نباشد، و چنانچه مخلوط باشد، اگر خالص آن به يك صاع - که تقریباً سه کیلوگرم است - برسد و جدا کردن آن زحمت و خرج نداشته باشد، یا

آنچه مخلوط شده به قدری کم باشد که عرف مردم آن را گندم خالص بدانند، اشکال ندارد.

مسئله ۲۰۴۴ - اگر فطره را از جنس معیوب بدهد، بنابر احتیاط واجب کافی نیست.

مسئله ۲۰۴۵ - کسی که فطره و چند نفر را می دهد، لازم نیست همه را از يك جنس

بدهد، مثلاً اگر فطره و بعضی را گندم و فطره و بعضی دیگر را جو بدهد، کافیست. مسئله ۲۰۴۶ - کسی که نماز عید فطر می خواند، بنابر احتیاط واجب فطره را پیش از نماز عید بدهد، ولی اگر نماز عید نمی خواند، می تواند دادن فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد.

مسئله ۲۰۴۷ - اگر به نیت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید

به مستحق ندهد، هر وقت آن را می دهد، نیت فطره نماید.

مسئله ۲۰۴۸ - اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهد و کنار هم نگذارد، بعد - بنابر احتیاط واجب - به نیت آنچه شارع مقدس از او خواسته فطره را بدهد.

مسئله ۲۰۴۹ - اگر فطره را کنار بگذارد، نمی تواند آن را برای خودش بردارد و مالی

دیگر را برای فطره بگذارد.

مسئله ۲۰۵۰ - اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است، چنانچه فطره را ندهد و نیت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشد که مشترك باشد بین خودش و فطره اشکال دارد، ولی اگر بخواهد همه آن را به فقیر بدهد اشکال ندارد.

مسئله ۲۰۵۱ - اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود، چنانچه دسترسی

به فقیر داشته و دادن فطره را تأخیر انداخته، باید عوض آن را بدهد، و اگر دسترسی به فقیر نداشته و در حفظ آن کوتاهی نکرده ضامن نیست.

مسئله ۲۰۵۲ - اگر در محل خودش مستحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد، و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

(๕๖๖)

" احکام حج "

مسأله ۲۰۵۳ - حج زیارت کردن خانه خدا و انجام اعمالی است که دستور داده اند

به جا آورده شود، و در تمام عمر بر کسی که شرایط ذیل را دارا باشد يك مرتبه واجب می شود:

(اول) آن که بالغ باشد.

(دوم) آن که عاقل باشد.

(سوم) آن که آزاد باشد.

(چهارم) آن که به واسطه رفتن به حج، مجبور نشود کار حرامی را که ترك آن از حج مهم تر است انجام دهد، یا عمل واجبی را که از حج مهم تر است ترك نماید.

(پنجم) آن که مستطیع باشد، و مستطیع بودن به چند چیز است:

۱ - آن که توشه راه و مرکب سواری، یا مالی که بتواند با آن مال آنها را تهیه کند داشته باشد.

۲ - سلامت مزاج و توانایی آن را داشته باشد که به مکه رود و حج را به جا آورد.

۳ - در راه مانعی از رفتن نباشد، و اگر راه بسته باشد یا انسان بترسد که در راه یا هنگام انجام اعمال جان یا عرض او از بین برود یا مال او را ببرند، حج بر او واجب نیست، ولی اگر از راه دیگری بتواند برود، اگر چه دور تر باشد باید از آن راه برود.

۴ - به قدر به جا آوردن اعمال حج وقت داشته باشد.

۵ - مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است، مثل زن و بچه، و مخارج کسانی را که مردم خرجی دادن به آنها را لازم می دانند، مانند نوکر و کلفتی که به آنها

حاجت دارد داشته باشد.

۶ - بعد از برگشتن، کسب یا زراعت یا عایدی ملك یا راه دیگری برای معاش خود و عائله اش به حسب شأنش داشته باشد که در زندگی به مشقت نیفتد.
مسأله ۲۰۵۴ - کسی که خانهء ملکی برای او ضروری است که با نداشتن آن در

خرج

و مشقت می افتد، وقتی حج بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد.
مسأله ۲۰۵۵ - زنی که می تواند مکه برود، اگر بعد از برگشتن از خودش مال نداشته

باشد و شوهرش هم خرجی او را ندهد، و در زندگی به خرج و مشقت بیفتد، حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۵۶ - اگر کسی توشهء راه و مرکب سواری نداشته باشد و دیگری به او بگوید: (حج برو و من خرج تو و عیالات تو را در موقعی که در سفر حج هستی می دهم) در صورتی که اطمینان داشته باشد که خرج او را می دهد، حج بر او واجب می شود.

مسأله ۲۰۵۷ - اگر خرجی رفتن و برگشتن و خرجی عیالات کسی را در مدتی که مکه می رود و بر می گردد به او ببخشند و با او شرط کنند که حج کند، واجب است

قبول کند و حج بر او واجب می شود، اگر چه در موقع برگشتن مالی که بتواند با آن

زندگی کند نداشته باشد، و یا قرض داشته باشد، مگر در صورتی که وقت پرداخت قرض رسیده باشد و طلبکار هم مطالبه کند و بدهکار اگر حج نکند متمکن از دادن بدهی باشد، یا قرض مدت دار باشد و بدهکار بداند که اگر حج کند متمکن از پرداخت بدهی در سر رسید قرض نخواهد بود.

مسأله ۲۰۵۸ - اگر مخارج رفتن و برگشتن و مخارج عیالات کسی را در مدتی که مکه می رود و بر می گردد به او بدهند، و بگویند: (حج برو) و ملك او نکنند، در صورتی که اطمینان داشته باشد که از او پس نمی گیرند حج بر او واجب می شود.

مسأله ۲۰۵۹ - اگر مقداری مال که برای حج کافیست به کسی بدهند و با او شرط

کنند که در راه مکه به کسی که مال را داده خدمت نماید، حج بر او واجب نمی شود.

مسأله ۲۰۶۰ - اگر مقداری مال به کسی بدهند و حج بر او واجب شود، چنانچه حج نماید هر چند بعد مالی از خود پیدا کند، دیگر حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۶۱ - اگر برای تجارت مثلاً تا جده برود و مالی به دست آورد که اگر بخواهد از آن جا به مکه رود، آنچه در استطاعت معتبر است داشته باشد، باید حج کند، و در صورتی که حج نماید اگر چه بعد مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به

مکه رود، دیگر حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۶۲ - اگر انسان اجیر شود که خودش از طرف کسی دیگر حج کند، چنانچه نتواند برود و بخواهد دیگری را از طرف خودش بفرستد، باید از کسی که او

را اجیر کرده اجازه بگیرد.

مسأله ۲۰۶۳ - اگر کسی مستطیع شود و مکه نرود و فقیر شود، باید اگر چه به زحمت باشد بعد حج کند، و اگر به هیچ قسم نتواند حج برود، چنانچه کسی او را برای حج اجیر کند، باید به مکه رود و حج کسی را که برای او اجیر شده به جا آورد،

و اگر بتواند تا سال بعد در مکه بماند و برای خود حج نماید، ولی اگر ممکن باشد که

اجیر شود و اجرت را نقد بگیرد و کسی که او را اجیر کرده راضی شود که حج او در

سال بعد به جا آورده شود، باید سال اول برای خود و سال بعد برای کسی که اجیر شده حج نماید.

مسأله ۲۰۶۴ - اگر در سال اولی که مستطیع شده به مکه رود و در وقت معینی که دستور داده اند به عرفات و مشعر الحرام نرسد و طوری نباشد که می توانسته زودتر برود و برسد، چنانچه در سالهای بعد مستطیع نباشد حج بر او واجب نیست، ولی اگر طوری بوده که می توانسته زودتر برود و برسد، یا از سالهای پیش مستطیع بوده و

نرفته، اگر چه به زحمت باشد باید حج کند.

مسأله ۲۰۶۵ - اگر در سال اولی که مستطیع شده حج نکند و بعد به واسطه پیری یا

مرض یا ناتوانی نتواند حج نماید و یا بر او حرجی باشد و ناامید باشد از این که بعد خودش بدون حج حج را به جا آورد، باید دیگری را از طرف خود فوراً بفرستد، بلکه اگر در سال اولی که به قدر رفتن حج مال پیدا کرده، به واسطه پیری یا

مرض یا ناتوانی نتواند حج کند و یا بر او حرجی باشد و ناامید باشد از این که بعد خودش حج کند، احتیاط واجب آن است که کسی را از طرف خود بفرستد که حج نماید، و احتیاط مستحب آن است که چنانچه منوب عنه مرد باشد کسی را نایب بگیرد که اولین مرتبه حج رفتن او باشد.

مسأله ۲۰۶۶ - کسی که از طرف دیگری حج به جا آورد، باید طواف نساء را نیز از

طرف او به جا آورد، و اگر به جا نیاورد زن بر آن اجیر حرام می شود.

مسأله ۲۰۶۷ - اگر طواف نساء را از روی نادانی به جا نیاورد، یا درست به جا نیاورد

یا فراموش کند، بنابر احتیاط واجب خودش به جا آورد، و در صورت عدم تمکن یا حرج می تواند نایب بگیرد، ولی در صورتی که عمدا با علم به حکم به جا نیاورده باشد، باید برگردد و به جا آورد، مگر در صورتی که نتواند یا برایش حرجی باشد که

می تواند نایب بگیرد.

" و تفصیل مسائل حج در مناسک ذکر شده است "

" احکام امر به معروف و نهی از منکر "

از بزرگترین واجبات بر مکلفین امر به معروف و نهی از منکر است. خداوند متعال می فرماید: - (والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر) - "، (و مردان و زنان مؤمن، بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگر هستند، امر می کنند به معروف و نهی می کنند از منکر).

امر به معروف و نهی از منکر راه انبیای خداست، و به این فریضه الهیه، بقیه فرایض و مقررات دین اجرا می شود، و کسب و کار حلال، و امنیت جان و عرض و مال مردم حفظ، و حق به حق دار می رسد، و زمین از لوث منکرات و بدیها تطهیر و به معروف و خوبیها آباد می شود.

و به روایتی از امام ششم (علیه السلام) اکتفا می شود که فرمود: " رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

چگونه است حال شما، زمانی که زنان شما فاسد، و جوانان شما فاسق شوند، و حال آن که امر به معروف و نهی از منکر نکرده اید؟ گفته شد: چنان خواهد شد یا رسول الله؟

فرمود: بلی، و بدتر از آن هم خواهد شد، چگونه است حال شما، زمانی که امر کنید به منکر، و نهی کنید از معروف؟ گفته شد: یا رسول الله چنان خواهد شد؟

فرمود: بلی، و بدتر از آن هم خواهد شد، چگونه است حال شما زمانی که معروف را منکر و منکر را معروف بینید! "

مسأله ۲۰۶۸ - امر به معروف و نهی از منکر با شرایطی که بیان می شود، واجب کفایی است، به این معنی که اگر به مقدار کافی کسانی این وظیفه را انجام دادند از

دیگران تکلیف ساقط می شود، و اگر نه همه گناهکارند.
مسئله ۲۰۶۹ - وجوب امر به معروف و نهی از منکر مشروط به شرایطی است:
(اول) آن که امر کننده به معروف و نهی کننده از منکر، عالم به معروف و منکر باشد، پس جاهل به معروف و منکر نباید متصدی امر و نهی شود، و امر و نهی جاهل به معروف و منکر، خود منکری است که باید از آن نهی شود.
(دوم) آن که احتمال تأثیر بدهد، و اگر بدانند تارك معروف و فاعل منکر، به امر و نهی ترتیب اثر نمی دهد، واجب نیست.

(سوم) آن که تارك معروف، و فاعل منکر، از ترك و فعل منصرف نباشد، ولی اگر برایش انصراف حاصل شده باشد، یا احتمال انصراف باشد، واجب نیست.
(چهارم) آن که در ترك معروف و فعل منکر معذور نباشد، و معذور مثل آن است که مقلد کسی باشد که آن فعل را واجب یا حرام نمی داند، هر چند به حسب اجتهاد یا تقلید امر یا ناهی - امر کننده و نهی کننده - واجب و حرام باشد.
(پنجم) آن که اگر نداند امر و نهی او تأثیر می کند، ضرری - از امر و نهی او - بر جان یا عرض یا مال مسلمانی وارد نشود، و اگر بدانند تأثیر می کند، باید اهم و مهم را

ملاحظه نماید، پس چنانچه امر به معروف و نهی از منکر - از جهت اهمیت فعل معروف و ترك منکر - شرعا اهم از آن ضرر باشد، وجوب امر به معروف و نهی از منکر ساقط نمی شود.

مسئله ۲۰۷۰ - هر گاه شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر، برای مکلف - به

علم یا اطمینان - ثابت شد، امر به معروف و نهی از منکر واجب می شود، و اگر وجود یکی از شرایط مشکوک باشد واجب نیست.

مسئله ۲۰۷۱ - اگر تارك معروف و فاعل منکر ادعا کند که در ترك و فعل عذر شرعی دارد، امر و نهی واجب نیست.

مسئله ۲۰۷۲ - بر هر مسلمانی واجب است از بدعت گذاران در دین، و کسانی که موجب افساد در دین و تزلزل عقاید حقه هستند، اظهار براءت و بیزاری کند، و دیگران را از فتنه و فساد آنان بر حذر دارد.

مسأله ۲۰۷۳ - سرکشی کردن به خانهء دیگران و تجسس برای اطلاع از ترك معروف

و فعل منکر جایز نیست.

مسأله ۲۰۷۴ - امر به معروف و نهی از منکر، در مواردی که برای امر کننده و نهی کننده موجب حرج و مشقت غیر قابل تحمل از نظر عرف باشد، واجب نیست، مگر در اموری که اهمیت آنها در شرع مقدس به مرتبه ای باشد که تکلیف به آنها به واسطهء حرج رفع نشود، مانند حفظ دین و نفوس مسلمین.

مسأله ۲۰۷۵ - بر هر مکلفی به مقتضای فرمان خداوند متعال - (یا ایها الذین ءامنوا قوا

انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة) - (ای کسانی که ایمان آورده اید، نگهدارید خود را و اهل خود را از آتشی که آتش افروز آن مردم و سنگ است)، واجب موجد است که اهل خود را امر به معروف و نهی از منکر کند، و به آنچه خود

را به آن امر می کند، آنان را امر کند، و از آنچه خود را نهی می کند، آنان را نهی نماید.

مسأله ۲۰۷۶ - بر هر مکلفی واجب است که به قلب خود، از منکر کراهت داشته باشد، هر چند نتواند از آن جلوگیری نماید.

و در مقام امر به معروف و نهی از منکر، اول به اظهار کراهت قلبی، هر چند به ترك معاشرت با تارك معروف و فاعل منکر، و به وسیلهء زبان به موعظه و نصیحت، و بیان ثواب معروف و عذاب منکر، او را وادار به معروف نماید، و از منکر باز دارد.

و اگر این دو اثر نکرد، و جلوگیری متوقف بر زدن بود، باید به گونه ای باشد که موجب دیه و قصاص نشود، و اگر نه، چنانچه - مثلاً - موجب به جراحی شود، در صورتی که به عمد باشد، مجروح می تواند قصاص کند و اگر از روی خطا باشد، می تواند دیه بگیرد.

مسأله ۲۰۷۷ - وظیفهء آمر به معروف و ناهی از منکر آن است که در امر به معروف و

نهی از منکر غرض شارع مقدس را - که ارشاد گمراه و اصلاح فاسد است - در نظر

داشته باشد، و این مهم حاصل نمی شود، مگر به آن که مبتلا به گناه را مانند

عضو فاسد پیکر خود بدانند، و همچنان که به علاج پاره‌ء تن خود می‌پردازد، به معالجه‌ء مبتلایان به مفاسد و امراض روحی پردازد، و امر به معروف و ناهی از منکر نباید غفلت کند که شاید در صحیفه‌ء عمل آن گناهکار حسنه‌ای باشد که خدا او را به

آن ببخشد، و در دفتر عمل خودش سیئه‌ای باشد که او را به آن مؤاخذه کند. مسأله ۲۰۷۸ - امر به معروف در مستحبات مستحب است.

خاتمه:

هر چند هر گناهی بزرگ است - چون عظمت و جلال و کبریای خداوند، محدود به حدی نیست، پس نافرمانی خداوند متعال هم با توجه به این که معصیت خداوند علی‌عظیم است، بزرگ است، و روایت شده: " نظر نکن به آنچه معصیت کردی، بلکه بین چه کسی را معصیت کردی " - ولی در مقایسه‌ء گناهان به یکدیگر، بعضی

بزرگتر و عذاب آن شدیدتر است، و بر برخی از گناهان به طور صریح یا ضمنی، تهدید و وعید به عذاب و آتش شده، و یا در روایات وارده از اهل بیت عصمت (علیهم السلام)

از آنها تعبیر به کبیره شده است، و به مقتضای آیه کریمه - (ان تجتنبوا کبائر ما تنهون

عنه نکفر عنکم سیئاتکم) -

(اگر دوری کنید از گناهان کبیره‌ای که نهی شده‌اید از آن، می‌پوشانیم از شما بدیها و سیئات شما را).

اجتناب از آنها موجب آمرزش گناهان دیگر است.

و بعضی از فقهاء (اعلی الله مقامهم) آنها را تا هفتاد و بعضی بیشتر از آن شمرده‌اند، و قسمتی از آنها که بیشتر مورد ابتلاست ذکر می‌شود:

- ۱ - شرك و کفر به خداوند متعال، که با هیچ گناه کبیره‌ای قابل قیاس نیست.
- ۲ - یأس و ناامیدی از روح و رحمت خداوند متعال.
- ۳ - امن از مکر خداوند متعال.
- ۴ - قسم دروغ به خداوند متعال.
- ۵ - انکار آنچه خداوند نازل فرموده است.
- ۶ - محاربه با اولیای خداوند متعال.
- ۷ - محاربه با خدا و رسول به قطع طریق و افساد در زمین.

- ۸ - حکم به غیر آنچه خداوند نازل فرموده است.
- ۹ - دروغ بستن بر خدا و رسول و اوصیا.
- ۱۰ - منع از ذکر خداوند، در مساجد و سعی در خراب کردن آنها.
- ۱۱ - منع زکاتی که واجب است.
- ۱۲ - تخلف از جهاد واجب.
- ۱۳ - فرار از جنگ مسلمین با کفار.
- ۱۴ - اضلال - گمراه کردن - از راه خداوند متعال.
- ۱۵ - اصرار بر گناهان صغیره.
- ۱۶ - ترك عمدی نماز و سایر واجبات الهیه.
- ۱۷ - ریا
- ۱۸ - اشتغال به لهو، مانند غنا و تار زدن.
- ۱۹ - ولایت ظالم.
- ۲۰ - اعانهء - کمک کردن - ظالم.
- ۲۱ - شکستن عهد و قسم.
- ۲۲ - تبذیر (فاسد کردن مال و بیهوده خرج کردن آن).
- ۲۳ - اسراف.
- ۲۴ - شرب خمر.
- ۲۵ - سحر.
- ۲۶ - ظلم.
- ۲۷ - غنا.
- ۲۸ - عقوق والدین (اذیت و بدرفتاری با پدر و مادر).
- ۲۹ - قطع رحم.
- ۳۰ - لواط.
- ۳۱ - زنا.
- ۳۲ - نسبت دادن زنا به زن محصنه.
- ۳۳ - قیادت (جمع کردن بین مرد و زن به زنا، یا دو مرد به لواط).
- ۳۴ - دزدی.
- ۳۵ - ربا
- ۳۶ - خوردن سحت (خوردن حرام) مانند بهای خمر، و اجرت زن زناکار،

- و رشوه ای که حاکم برای حکم می گیرد.
- ۳۷ - کم فروشی.
- ۳۸ - غش مسلمین.
- ۳۹ - خوردن مال یتیم به ظلم.
- ۴۰ - شهادت دادن به ناحق.
- ۴۱ - کتمان شهادت.
- ۴۲ - اشاعهء فاحشه و گناه بین مؤمنین.
- ۴۳ - فتنه.
- ۴۴ - سخن چینی کردن که موجب تفرقه بین مؤمنین شود.
- ۴۵ - ناسزا گفتن به مؤمن و اهانت به مؤمن و ذلیل کردن او.
- ۴۶ - بهتان بر مؤمن (تهمت زدن به مؤمن)
- ۴۷ - غیبت، و آن ذکر عیب مستور و پوشیدهء مؤمن، در غیاب او است، چه آن عیب را به گفتار بیان کند، یا به رفتار بفهماند، هر چند در اظهار عیب مؤمن قصد اهانت و هتک حیثیت نداشته باشد، و اگر به قصد اهانت، عیب مؤمن را اظهار نماید، دو گناه مرتکب شده است.
- و مرتکب غیبت باید توبه کند، و بنابر احتیاط واجب از کسی که غیبت او را کرده، حلیت بطلبد، مگر آن که حلیت طلبیدن موجب مفسده ای شود.
- و در مواردی غیبت جایز است:
- ۱) متجاهر به فسق، یعنی کسی که آشکارا و علنی گناه می کند، که غیبت کردن از او در همان گناه جایز است.
- ۲ - غیبت کردن مظلوم از ظالمی که بر او ظلم کرده، نسبت به آن ظلم.
- ۳ - در مورد مشورت، که اظهار عیب به قصد نصیحت مشورت کننده، در حدی که نصیحت محقق شود، جایز است.
- ۴ - غیبت بدعت گذار در دین، و کسی که موجب گمراهی مردم می شود.
- ۵ - غیبت برای اظهار فسق شاهد، یعنی اگر کسی که شهادت مدهد فاسق است، غیبت او به اظهار فسق او، برای آن که به شهادت او حقی ضایع نشود، جایز است.
- ۶ - غیبت کردن از شخصی برای دفع ضرر از جان یا عرض یا مال آن شخص.
- ۷ - غیبت کردن از گناهکار به قصد بازداشتن او از آن گناه، در صورتی که به غیر آن بازداشتن او ممکن نباشد.

" احکام خرید و فروش " مسأله ۲۰۷۹ - شخص کاسب سزاوار است احکام خرید و فروش را یاد بگیرد،

بلکه در مواردی که یقین یا اطمینان دارد - تفصیلاً یا اجمالاً - که در اثر ندانستن مسأله به ترك واجب یا ارتکاب حرامی مبتلا می شود، یاد گرفتن مسائلی که مورد ابتلای او است لازم است، و از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده (کسی که می خواهد تجارت کند باید در دین خود دانا باشد، تا بداند چه برای او حلال و چه بر او حرام است، و کسی که در دین خود دانا نباشد بعد تجارت کند، به معاملات شبهه ناک گرفتار می شود).

مسأله ۲۰۸۰ - اگر انسان به واسطه ندانستن مسأله نداند معامله ای که کرده

صحیح

است یا باطل، نمی تواند بر آن معامله ترتیب اثر دهد، و در مالی که به جهت آن معامله گرفته تصرف نماید.

مسأله ۲۰۸۱ - کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است - مثل خرج زن

و

بچه - باید کسب کند، و برای کارهای مستحب، مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقرا، کسب کردن مستحب است.

مستحبات خرید و فروش

در خرید و فروش اموری مستحب است که از آن جمله است:

(اول) آن که در قیمت جنس بین مشتریها فرق نگذارد، مگر به لحاظ ایمان و فقر و مانند آن از اموری که موجب ترجیح است.

(دوم) آن که در قیمت جنس سختگیری نکند، مگر در موردی که اگر

سختگیری نکند مغبون می شود.

(سوم) آن که چیزی را که می فروشد زیادتر بدهد، و آنچه را که می خرد کمتر بگیرد.

(چهارم) آن که کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را به هم بزند، تقاضای او را بپذیرد.

معاملات مکروه

مسأله ۲۰۸۲ - عمدهء معاملاتی که مکروه است از این قرار است:

(اول) ملك فروشی، مانند زمین و خانه و باغ و آب، مگر این که ملك دیگری با آن پول بخرد.

(دوم) قصابی.

(سوم) کفن فروشی.

(چهارم) معاملهء با مردمان پست.

(پنجم) معامله و عرضهء متاع برای آن بین اذان صبح و اول آفتاب.

(ششم) آن که کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد.

(هفتم) آن که برای خرید جنسی که دیگری می خواهد بخرد، داخل معاملهء او شود.

معاملات باطل و حرام

مسأله ۲۰۸۳ - بعضی از معاملات باطل است و حرام نیست، و بعضی حرام است و باطل نیست، و بعضی باطل و حرام است، و عمدهء اینها از این قرار است:

(اول) بعضی از اعیان نجسه، مانند مشروبات مسکر و خوک که خرید و فروش این دو باطل و حرام است، و همچنین مردار نجس و سگ غیر شکاری که خرید و فروش این دو باطل و بنابر احتیاط حرام است.

و در غیر اینها در صورتی که منفعت عقلایی حلالی داشته باشد - مثلا غائط را

کود کنند یا خون را به مریض تزریق نمایند - خرید و فروش آن صحیح و حلال است، ولی احتیاط مستحب ترك آن است.

(دوم) خرید و فروش مال غضبی، که بدون اجازه مالکش باطل است، ولی تکلیفا حرام نیست، بلکه تصرفات خارجیه در مال غضبی حرام است. (سوم) خرید و فروش چیزی که نزد مردم مالیت ندارد و خرید و فروش آن نزد آنان سفیهانه است - مانند حیواناتی که پیش مردم ارزش ندارد - باطل است و حرام نیست.

(چهارم) معامله چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشد - مانند اسباب قمار - که باطل و حرام است.

(پنجم) معامله ای که در آن ربا باشد باطل و حرام است. (ششم) فروش جنسی که با چیز دیگر مخلوط است در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید، مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است، یا بها قرار دادن چیزی که در آن غش شده است، و چنین معامله ای حرام و در بعضی از صور - که خواهد آمد - باطل است. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده ای دارد به این مضمون: از مسلمانان نیست کسی که با مسلمانان غش کند.

و از آن حضرت روایت شده که: هر که با برادر مسلمان خود غش کند خداوند برکت روزی او را می برد و معیشت او را بر او فاسد می کند و او را به خودش واگذار می کند.

مسأله ۲۰۸۴ - فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است، اشکال ندارد، ولی اگر مشتری آن چیز را برای صرف در مثل خوردن و آشامیدن بخواهد یا برای عملی که طهارت ظاهری برای صحت آن کافی نیست - مثل آن که آب را برای وضو گرفتن و غسل کردن بخواهد - نجاست آن را باید به او بگوید، و همچنین بنا بر احتیاط واجب اگر لباس است و مشتری می خواهد با لباس پاك واقعی نماز بخواند، هر چند که در نماز طهارت ظاهری بدن و لباس

برای جاهل کفایت می کند.

مسئله ۲۰۸۵ - اگر چیز پاکی که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود، در صورتی

که منفعت عقلایی حلالی داشته باشد، خرید و فروش آن مانعی ندارد، ولی اگر مشتری آن را برای مثل خوردن و آشامیدن بخواهد یا نجاست آن موجب شود که عمل مشروط به طهارت او باطل شود، مثلاً بخواهد نفت نجس را بسوزاند، ولی سبب نجاست خوراک او شود یا بدن او نجس شود که در نتیجه وضو یا غسلش باطل گردد، واجب است فروشنده نجاست آن را به مشتری بگوید، و همچنین - بنا بر احتیاط واجب - در جایی که اگر چه نجاست بدن موجب بطلان وضو و غسل نشود، ولی مشتری بخواهد با لباس و بدن پاک واقعی نماز بخواند.

مسئله ۲۰۸۶ - خرید و فروش دواهای نجس خوردنی، در صورتی که منفعت عقلایی حلالی غیر از خوردن نداشته باشند، باطل است، و در صورتی که داشته باشند صحیح است، ولی باید نجاستش را به مشتری بگویند، و اگر خوردنی نباشد خرید و فروشش جایز است، ولی باید به طوری که در مسئله قبل گذشت به مشتری اعلام شود.

مسئله ۲۰۸۷ - خرید و فروش روغنهایی که از ممالک غیر اسلامی می آورند، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد، اشکال ندارد، و همچنین اگر معلوم باشد و منفعت عقلایی حلالی داشته باشد، ولی در این صورت فروشنده باید به خریدار بر طبق آنچه که در مسئله " ۲۰۸۵ " گذشت اعلام نماید.

و روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می گیرند، هر چند احتمال آن برود که به دستور شرع کشته شده، چنانچه از دست کافر بگیرند - در صورتی که احراز نشود که آن کافر از دست مسلمان یا از بازار مسلمین گرفته است - یا از ممالک غیر

اسلامی بیاورند، خوردنش حرام و خرید و فروش آن باطل و محکوم به نجاست است.

مسئله ۲۰۸۸ - اگر روباه و مانند آن را به غیر دستوری که در شرع معین شده کشته

باشند، یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن باطل، و بنابر احتیاط حرام است.

مسئله ۲۰۸۹ - چرمی که از ممالک غیر اسلامی می آورند، یا از دست کافر گرفته می شود - در صورتی که احراز نشود که آن کافر از دست مسلمان یا از بازار مسلمین گرفته است - هر چند احتمال برود از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده، خرید و فروش آن باطل و نماز در آن جایز نیست.

مسئله ۲۰۹۰ - روغنی که از حیوان بعد از جان دادنش گرفته شده، یا چرمی که از دست مسلمان گرفته شود و انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، خرید و فروشش باطل، و نماز در آن چرم و خوردن آن روغن جایز نیست.

مسئله ۲۰۹۱ - معامله مشروبات مسکر حرام و باطل است.

مسئله ۲۰۹۲ - فروختن مال غضبی با عدم اجازه مالک باطل است، و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند.

مسئله ۲۰۹۳ - اگر خریدار قاصد معامله است ولی قصدش این باشد که عوض جنسی را که می خرد ندهد، معامله صحیح است و واجب است عوض را به فروشنده بدهد.

مسئله ۲۰۹۴ - اگر خریدار جنسی را به ذمه بخرد و ما فی الذمه را از مال حرام ادا کند، معامله صحیح است، ولی تا آنچه را که بدهکار است از مال حلال ندهد، ذمه اش بری نمی شود.

مسئله ۲۰۹۵ - خرید و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حرام است، و این حکم در سازهای کوچک که بازیچهء بچه ها است، مبنی بر احتیاط است، و اما آلات مشترکه مثل رادیو و ضبط صوت در صورتی که برای استعمال در حرام نباشد، خرید و فروش آن مانعی ندارد.

مسئله ۲۰۹۶ - اگر چیزی را که می شود استفادهء حلال از آن ببرند، به کسی که در حرام مصرف می کند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کند، مثلاً

انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیه نمایند، معامله آن حرام و باطل است، ولی اگر به این قصد بفروشد و فقط بداند که مشتری از انگور شراب تهیه خواهد کرد، معامله اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۹۷ - ساختن مجسمهء جاندار حرام است، و همچنین نقاشی آن بنا بر احتیاط، و خرید و فروش و نگهداری آن جایز است، اگر چه احوط ترك است.
مسأله ۲۰۹۸ - چیزی که از قمار یا دزدی یا از معاملهء باطل تهیه شده، معاملهء بر آن

فضولی است، و صحت و نفوذ آن محتاج به اجازهء مالك یا ولی اوست، و تصرف در

آن حرام است، و در دست هر کس که باشد باید به مالك یا ولی او برگرداند.
مسأله ۲۰۹۹ - اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد، چنانچه مورد معامله عین شخصی باشد، مثلاً بگویند این يك من روغن را من فروشم، دو صورت دارد: (اول) آن که مقدار پیه مخلوط به اندازه ای است که عرفاً می گویند این يك من روغن است ولی غش دارد، در این صورت معامله صحیح است و خریدار حق فسخ دارد.

(دوم) آن که مقدار پیه مخلوط به اندازه ای است که عرفاً نمی گویند این يك من روغن است، بلکه می گویند روغن و پیه است، در این صورت معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل است، و پولی که فروشنده برای پیه آن گرفته مال مشتری و پیه مال فروشنده است، و مشتری می تواند معاملهء روغن خالصی را هم که در آن است فسخ کند.

و اگر مورد معامله عین شخصی نباشد، بلکه يك من روغن در ذمه بفروشد و بعد روغنی که پیه دارد بدهد، مشتری می تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص را مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۰۰ - اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه مفروشند، به زیادتز از همان جنس بفروشد - مثلاً يك من گندم را به يك من و نیم گندم بفروشد - ربا و حرام و معامله باطل است، و همچنین اگر یکی از آن دو سالم و دیگری معیوب،

یا یکی خوب و دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه مورد خرید و فروش تفاوت در مقدار داشته باشد، باز هم ربا و حرام و معامله باطل است، پس اگر مس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد، یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج گرده بگیرد، یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می باشد و معامله هم باطل است. مسأله ۲۱۰۱ - اگر چیزی را که اضافه می گیرد غیر از جنسی باشد که می فروشد، مثلاً يك من گندم به يك من گندم و يك قران پول بفروشد، باز هم ربا و حرام و معامله باطل است، بلکه اگر چیزی زیادتر بگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، باز هم ربا و حرام و معامله باطل است. مسأله ۲۱۰۲ - اگر در اجناسی که با وزن یا پیمانه مفروشند، بخواهند در معامله ربا نشود، باید ملاحظه کنند که در یکی از دو طرف معامله زیاده یا آنچه در حکم زیاده است - چنانچه در مسأله قبل گذشت - محقق نشود، مثلاً يك من گندم و يك

دستمال را به يك من و نیم گندم نقد بفروشد، که نیم من گندم زیادی در مقابل دستمال باشد، و همچنین است اگر در هر دو طرف چیزی زیاد کنند، مثلاً يك من گندم و يك دستمال را به يك من و نیم گندم و يك دستمال - با ملاحظه آنچه که گذشت - بفروشد.

مسأله ۲۱۰۳ - اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع مفروشند، یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله می کنند، بفروشد و زیادتر بگیرد، در صورتی که معامله بین دو عین شخصی باشد اشکال ندارد، و همچنین است اگر به ما فی الذمه بفروشد و بین آنها امتیاز باشد، مثل اینکه ده عدد تخم مرغ بزرگ را به

یازده عدد متوسط در ذمه بفروشد، ولی اگر بین آنها هیچ امتیاز نباشد صحت معامله محل اشکال است، و همچنین فروختن اسکناس - هر چند معدود است - به زیادتر در صورتی که هر دو از يك جنس باشند، چه هر دو عین شخصی یا شخصی به ما فی الذمه باشد،

محل اشکال است.

مسئله ۲۱۰۴ - جنسی را که در بعضی از شهرها با وزن یا پیمانانه بفروشد، و در بعضی از شهرها با شماره معامله می کنند، در صورتی که غلبه ای در بین نباشد، حکم آن در هر شهری بر طبق معمول آن شهر است، و همچنین در صورتی که آن را

در غالب شهرها با وزن یا پیمانانه بفروشد و در بعضی از شهرها با شماره معامله کنند، هر چند در این صورت احتیاط آن است که آن جنس را به زیادت از آن بفروشند.

مسئله ۲۱۰۵ - اگر چیزی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد از يك جنس نباشد، زیاده گرفتن اشکال ندارد، پس اگر يك من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد، معامله صحیح است.

مسئله ۲۱۰۶ - اگر جنسی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد از يك چیز عمل

آمده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، پس اگر يك من روغن گاو بفروشد و در عوض آن يك من و نیم پنیر گاو بگیرد، ربا و حرام و معامله باطل است، و همچنین است اگر میوه رسیده را با میوه نارس از همان جنس معامله کند.

مسئله ۲۱۰۷ - جو و گندم در ربا يك جنس حساب می شود، پس اگر - مثلا -

يك من گندم بدهد و يك من و پنج سیر جو بگیرد، ربا و حرام و معامله باطل است، و نیز اگر

ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم را می دهد، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام و معامله باطل است.

مسئله ۲۱۰۸ - مسلمان از کافر حربی می تواند ربا بگیرد، و کافری که در پناه اسلام

است معاملهء ربا با او جایز نیست، ولی بعد از معامله اگر ربا گرفتن در شریعتش جایز

باشد، می تواند بگیرد، و پدر و فرزند و شوهر وزن دایمی می توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

شرایط فروشنده و خریدار
 مسأله ۲۱۰۹ - برای فروشنده و خریدار چند چیز شرط است:
 (اول) آن که بالغ باشند.
 (دوم) آن که عاقل باشند.
 (سوم) آن که سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.
 (چهارم) آن که قصد خرید و فروش داشته باشند، پس اگر مثلاً به شوخی بگوید: (مال خود را فروختم) معامله ای محقق نمی شود، و در حقیقت قصد خرید و فروش مقوم معامله است نه شرط صحت آن.
 (پنجم) آن که کسی آنها را اکراه به ناحق نکرده باشد، و اگر اکراه شدند و بعد راضی شدند معامله نافذ است.
 (ششم) آن که جنس و عوضی را که می دهند مالك باشند، یا ولایت بر مالك و یا وکالت و اذن از او داشته باشند، و احکام اینها در مسائل آینده خواهد آمد.
 مسأله ۲۱۱۰ - معامله با بچهء نابالغ که مستقل در معامله باشد، در مال خودش باطل است، و اگر معامله با ولی باشد و بچهء نابالغ ممیز فقط صیغهء معامله را جاری سازد، معامله صحیح است.
 و اگر جنس یا پول مال دیگری باشد و آن بچه و کالة از صاحبش آن مال را بفروشد، یا به آن پول چیزی بخرد، معامله صحیح است هر چند بچهء ممیز، مستقل در تصرف باشد.
 و اگر طفل فقط وسیله باشد که جنس و عوض آن را به دو طرف معامله برساند، اگر چه ممیز نباشد اشکال ندارد، ولی باید فروشنده و خریدار یقین یا اطمینان داشته باشند که طفل جنس یا عوض را به صاحب آن می رساند.
 مسأله ۲۱۱۱ - اگر با بچهء نابالغ - در صورتی که معامله با او صحیح نیست - معامله بکند و جنس یا پولی از او بگیرد، در صورتی که مال خود بچه باشد، باید به ولی

او بدهد، و اگر مال دیگری باشد باید به صاحب آن بدهد، یا از صاحبش رضایت بخواهد، و اگر صاحب آن را نمی شناسد و برای شناختن او هم وسیله ای ندارد، باید چیزی را که از بچه گرفته از طرف صاحب آن بابت مظالم به فقیر بدهد، و بنابر احتیاط واجب برای آن از حاکم شرع اذن بگیرد.

مسأله ۲۱۱۲ - اگر کسی با بچهء ممیز - در صورتی که معامله با او صحیح نیست -

معامله کند و جنس یا پولی که به بچه داده از بین برود، می تواند از بچه بعد از بلوغش مطالبه نماید، و اگر بچه ممیز نباشد حق مطالبه ندارد.

مسأله ۲۱۱۳ - اگر خریدار یا فروشنده را بر معامله به نا حق اکراه کنند، چنانچه بعد از

معامله راضی شود، معامله صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره معامله را انجام دهند.

مسأله ۲۱۱۴ - اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد، تا زمانی که صاحب

مال به فروش آن راضی نشود و اجازه نکند، بر آن معامله ترتیب اثر داده نمی شود.

مسأله ۲۱۱۵ - پدر و جد پدری طفل و نیز وصی پدر و وصی جد پدری طفل - که او

را قیم بر صغیر قرار داده اند - می توانند مال طفل را بفروشند، و بنابر احتیاط واجب معامله به مصلحت طفل باشد، و مجتهد عادل هم در صورت نبودن پدر و جد پدری و وصی آن دو می تواند مال یتیم را در صورتی که به مصلحت او باشد بفروشد، و همچنین مال دیوانه و غایب را در صورتی که ضرورت اقتضا کند.

مسأله ۲۱۱۶ - اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش صاحب مال

معامله را اجازه کند، معامله نافذ است، و چیزی را که غصب کننده به مشتری داده و

منفعتهای آن از موقع معامله، ملك مشتری است، و چیزی را که مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله، ملك کسی است که مال او را غصب کرده اند.

مسأله ۲۱۱۷ - اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد به قصد این که عوض آن، مال

خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه کند، معامله نافذ است، ولی عوض، مال مالك می شود نه مال غاصب.

(٤٨٦)

شرایط جنس و عوض آن
مسأله ۲۱۱۸ - جنسی را که مفروشند و چیزی را که عوض آن می گیرند پنج
شرط
دارد:

(اول) آن که مقدار آن با وزن یا پیمانہ یا شماره و مانند اینها معلوم باشد.
(دوم) آن که بتوانند آن را تحویل دهند، و اگر فروشنده مثلا مالی بفروشد که
نمی تواند آن را تحویل دهد ولی مشتری قدرت گرفتن آن را داشته باشد، کفایت
می کند، بنابراین فروختن مثلا اسبی که فرار کرده و هیچ يك از طرفین قدرت تسلط
بر

آن را ندارند، باطل است، ولی اگر اسبی را که فرار کرده با چیزی که دارای ارزش
است و می تواند تحویل دهد، بفروشد، اگر چه آن اسب پیدا نشود معامله صحیح
است، و احوط آن است که در غیر بنده و کنیز گریخته، چیزی را که ارزش دارد
بفروشد، و در ضمن آن معامله شرط کند که اگر گریخته پیدا شد مال مشتری باشد.
(سوم) خصوصیات را که در جنس و عوض است و به واسطه آنها قیمت
اختلاف پیدا می کند، معین نمایند.

(چهارم) آن که ملك طلق باشد، پس مالی که وقف شده فروش آن جایز نیست،
مگر در مواردی که خواهد آمد.

(پنجم) خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را، پس اگر مثلا منفعت يك ساله
خانه را بفروشد صحیح نیست، ولی چنانچه خریدار به جای پول منفعت ملك خود
را بدهد، مثلا فرشی را از کسی بخرد و عوض آن را منفعت يك ساله خانه خود
قرار

دهد، اشکال ندارد، و احکام اینها در مسائل آینده خواهد آمد.

مسأله ۲۱۱۹ - جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانہ معامله می کنند، در آن شهر
-

بنابر احتیاط - باید با وزن یا پیمانہ بخرد، ولی می تواند همان جنس را در شهری که
با دیدن معامله می کنند، با دیدن خریداری نماید.

مسأله ۲۱۲۰ - چیزی را که با وزن خرید و فروش می کنند، با پیمانہ هم می شود

معامله کرد، به این طور که اگر مثلاً می خواهد ده من گندم بفروشد، با پیمانہ ای که يك من گندم می گیرد ده پیمانہ بدهد.

مسأله ۲۱۲۱ - اگر یکی از شرطهایی که گذشت در معامله نباشد، معامله باطل است، ولی اگر دو مالك راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند، تصرف آنها در مواردی که توقف بر ملك نداشته باشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۲۲ - معامله چیزی که وقف شده باطل است، ولی اگر به طوری خراب شود یا در معرض خرابی باشد که نتوانند استفاده ای را که مال برای آن وقف شده از

آن ببرند - مثلاً حصیر مسجد به طوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند - فروش آن اشکال ندارد، و در صورتی که ممکن باشد، باید عوض آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به غرض واقف نزدیک تر باشد، و در هر حال تصرف در وقف به فروش و همچنین تصرف در عوض آن باید توسط متولی، و در صورت نبودن او به اذن حاکم شرع باشد.

مسأله ۲۱۲۳ - هرگاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده اند، به طوری اختلاف پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشد، خوف تلف مال وقف یا جانی باشد،

می توانند آن مال را بفروشند، و باید به عوض آن مالی بخرند و بر طبق وقف اول عواید آن را در مصرفی که واقف معین کرده صرف کنند، و در صورت عدم امکان به مصرفی که به مقصود وقف کننده نزدیک تر است برسانند، و همچنین است اگر واقف شرط کند که اگر صلاح در فروش وقف باشد بفروشند.

مسأله ۲۱۲۴ - خرید و فروش ملکی را که به دیگری اجاره داده اند، اشکال ندارد، ولی منافع آن ملك در مدت اجاره مال مستأجر است، و اگر خریدار نداند که آن ملك را اجاره داده اند، یا به گمان این که مدت اجاره آن کم است ملك را خریده باشد، پس از اطلاع می تواند معامله را فسخ کند.

صیغهء خرید و فروش

مسأله ۲۱۲۵ - در خرید و فروش لازم نیست صیغه را به عربی بخوانند، بنابراین

اگر فروشنده - مثلا - به فارسی بگوید: (این مال را در عوض این پول فروختم) و مشتری بگوید: (قبول کردم) معامله صحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند، یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد.

مسأله ۲۱۲۶ - اگر برای معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده و خریدار به دادن و گرفتن قصد فروش و خرید کنند، معامله صحیح است و هر دو مالک می شوند. خرید و فروش میوه ها

مسأله ۲۱۲۷ - فروش میوه ای که گل آن ریخته و دانه بسته، پیش از چیدن صحیح است، و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد، ولی خرما را قبل از سرخی و زردی نباید بفروشند.

مسأله ۲۱۲۸ - فروختن میوه ء يك سال قبل از ظهور آن بدون ضمیمه جایز نیست، و

فروختن میوه ء دو سال یا بیشتر از آن، و همچنین فروختن میوه ء يك سال با ضمیمه جایز است، و بعد از ظهور آن پیش از آن که دانه بیند و گلش بریزد، احتیاط مستحب آن است که چیزی از حاصل زمین مانند سبزیها یا مال دیگری با آن بفروشند، و یا میوه ء بیشتر از يك سال را به او بفروشند.

مسأله ۲۱۲۹ - اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده بر درخت بفروشند اشکال ندارد،

ولی جایز نیست عوض آن را از خرما همان درخت قرار دهند، و همچنین بنا بر احتیاط عوض آن را خرما غیر آن درخت قرار ندهند، چه شخصی باشد و چه در ذمه.

اما اگر کسی يك درخت خرما در خانه دیگری داشته باشد، در صورتی که مقدار آن را تخمین کنند و صاحب درخت آن را به صاحب خانه بفروشد و عوض آن را خرما قرار بدهند، اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۳۰ - فروختن خیار و بادنجان و سبزیها که سالی چند مرتبه چیده می شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که مشتری در سال

چند دفعه آن را بچیند، جایز است.
مسئله ۲۱۳۱ - اگر خوشهء گندم و جو را بعد از آن که دانه بسته، به چیز دیگر غیر گندم و جو بفروشند، اشکال ندارد، و فروختن آن به گندم و جوی که از همان خوشه حاصل می شود جایز نیست، و همچنین - بنابر احتیاط واجب - به گندم و جوی که از غیر آن خوشه باشد، چه شخصی باشد و چه در ذمه.

نقد و نسیه
مسئله ۲۱۳۲ - اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار و فروشنده بعد از معامله می توانند جنس و عوض را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند، و تحویل اموال چه منقول و چه غیر منقول به این است که مانع از تصرف دیگری را بر طرف نکند.

مسئله ۲۱۳۳ - در معاملهء نسیه باید مدت کاملاً معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن عوض آن را بگیرد، چون مدت کاملاً معین نشده معامله باطل است.

مسئله ۲۱۳۴ - اگر جنسی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، نمی تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد، فروشنده می تواند پیش از تمام شدن مدت، طلبی را که دارد از ورثهء او مطالبه نماید.

مسئله ۲۱۳۵ - اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، می تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد، یا معامله را فسخ کند، و در صورتی که آن جنس موجود است پس بگیرد.

مسئله ۲۱۳۶ - اگر به کسی که قیمت جنس را نمی داند، نسیه بدهد و قیمت آن را به

او نگوید، معامله باطل است، ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می داند، نسیه بدهد و گرانتر حساب کند، مثلاً بگوید: جنسی را که به تو نسیه می دهم، تومانی يك ريال از قیمتی که نقد مفروشم گرانتر حساب می کنم، و او قبول کند

اشکال ندارد.

مسئله ۲۱۳۷ - کسی که جنسی را نسبه فروخته و برای گرفتن ثمن آن مدتی قرار داده، اگر مثلا بعد از گذشتن نصف مدت به خریدار بگوید: این مقدار از ثمن را نقد بده و بقیه را به تو واگذار می کنم، اشکال ندارد. معاملهء سلف

مسئله ۲۱۳۸ - معاملهء سلف آن است که مشتری به پول نقد جنسی را که در ذمه است بخرد، که بعد از مدتی آن جنس را تحویل بگیرد، و این معامله عکس نسبه است.

و اگر بگوید: این پول را می دهم که مثلا بعد از شش ماه فلان جنس در ذمه را بگیرم، و فروشنده بگوید: قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید: فلان جنس در ذمه را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم، معامله صحیح است.

مسئله ۲۱۳۹ - اگر طلا یا نقره را - چه پول باشد و چه غیر پول - سلف بفروشد و

عوض آن را طلا یا نقره بگیرد - چه پول باشد و چه غیر پول - معامله باطل است، ولی اگر جنس یا پولی را که از جنس طلا و نقره نیست، سلف بفروشد و عوض آن را

جنس یا طلا یا نقره بگیرد - چه پول باشد و چه غیر پول - معامله صحیح است. شرایط معاملهء سلف

مسئله ۲۱۴۰ - معاملهء سلف هفت شرط دارد:

(اول) خصوصیتی را که قیمت جنس به واسطهء آنها فرق می کند معین نمایند، و تعیین آنها به اندازه ای که در عرف عام بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافیست، و در اجناسی که اوصاف و خصوصیات آنها به غیر از دیدن معین نمی شود - مانند جواهرات و امثال آن - معاملهء سلف صحیح نیست.

(دوم) پیش از آن که خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام

قیمت را به فروشنده بدهد، یا به مقدار قیمت آن از فروشنده طلبکار باشد، و آن طلب نقد یا مدت داری باشد که مدت آن رسیده باشد، و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید، و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، معامله نسبت به آن مقدار صحیح است و فروشنده حق فسخ معامله را دارد. (سوم) مدت را به طوری که کاملاً معلوم باشد معین کنند، و اگر - مثلاً - بگوید:

تا اول خرمن جنس را تحویل می‌دهم، چون مدت کاملاً معلوم نشده، معامله باطل است.

(چهارم) وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که فروشنده بتواند در آن وقت آن جنس را تحویل دهد.

(پنجم) جای تحویل جنس را معین نمایند در صورتی که اختلاف امکانه موجب دشواری تسلیم یا خسارت مالی بشود ولی اگر از قرائن جای آن معلوم باشد، لازم نیست اسم آن جا را ببرند.

(ششم) مقدار جنس را به وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معین کنند، و جنسی را هم که معمولاً با دیدن معامله می‌کنند، اگر سلف بفروشد اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که

مردم به آن اهمیت ندهند.

(هفتم) چیزی را که سفروشد، چنانچه از اجناسی باشد که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شوند، عوض آن از همان جنس نباشد، مثلاً گندم را به گندم سلفا نمی‌توان فروخت.

احکام معاملهء سلف

مسأله ۲۱۴۱ - انسان نمی‌تواند جنسی را که سلف خریده، پیش از تمام شدن مدت به غیر فروشنده اش بفروشد، و همچنین به فروشنده بنابر احتیاط واجب، و بعد از تمام شدن مدت اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال

ندارد، ولی در صورتی که به فروشنده به جنس ثمن بفروشد، نباید به بیشتر از ثمن بفروشد، و فروختن اجناسی که با وزن یا پیمانانه فروخته می شود، پیش از تحویل گرفتن آن جایز نیست، ولی اگر به بیشتر از سرمایه اش بفروشد مانعی ندارد. مسأله ۲۱۴۲ - در معاملهء سلف اگر فروشنده جنسی را که معامله کرده در موعدهش بدهد، مشتری باید قبول کند، و نیز اگر بهتر از آنچه معامله کرده بدهد و طوری باشد

که از همان جنس حساب شود، مشتری باید قبول نماید. مسأله ۲۱۴۳ - اگر جنسی را که فروشنده می دهد پست تر از جنسی باشد که معامله

کرده، مشتری می تواند قبول نکند. مسأله ۲۱۴۴ - اگر فروشنده به جای جنسی که معامله کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود، اشکال ندارد. مسأله ۲۱۴۵ - اگر جنسی را که سلف فروخته، در موقعی که باید آن را تحویل دهد،

نایاب شود و نتواند آن را تهیه کند، مشتری می تواند صبر کند تا تهیه نماید، یا معامله

را به هم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد. مسأله ۲۱۴۶ - اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد و ثمن آن را هم بعد از مدتی بگیرد، معامله باطل است. فروش طلا و نقره به طلا و نقره

مسأله ۲۱۴۷ - اگر طلا را به طلا و نقره یا به نقره بفروشد، سکه دار باشند یا بی سکه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیاده باشد، معامله حرام و باطل است. مسأله ۲۱۴۸ - اگر طلا را به نقره یا نقره را به طلا بفروشد، معامله صحیح است، و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد.

مسأله ۲۱۴۹ - اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند، باید فروشنده و خریدار پیش از آن که از یکدیگر جدا شوند، جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند، و اگر هیچ مقدار از چیزی را که معامله کرده اند تحویل ندهند، معامله باطل

است.

مسأله ۲۱۵۰ - اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که معامله کرده تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند، معامله نسبت به آن مقدار که تحویل داده شده صحیح است، ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده، می تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۵۱ - اگر خاك نقره ء معدن را به نقره ء خالص، و خاك طلاى معدن را به طلاى خالص بفروشند، معامله باطل است، مگر آن که بدانند مقدار طلا یا نقره ای که در خاك است با مقدار طلا یا نقره ء خالص برابر است، ولی فروختن خاك نقره به طلا و خاك طلا به نقره اشکال ندارد.

مواردی که انسان می تواند معامله را به هم بزند

مسأله ۲۱۵۲ - حق به هم زدن معامله را خیار می گویند، و خریدار و فروشنده در یازده صورت می توانند معامله را به هم بزنند:

(اول) آن که خریدار و فروشنده بعد از معامله از یکدیگر جدا نشده باشند، هر چند از مجلس عقد بیرون آمده باشند، و این خیار را "خیار مجلس" می گویند.
(دوم) آن که طرف معامله - در بیع یا غیر آن - مغبون شده باشد، و این خیار را "خیار غبن" گویند.

(سوم) آن که در معامله قرارداد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند، و آن را "خیار شرط" گویند.

(چهارم) آن که طرف معامله مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود، و آن را "خیار تدلیس" گویند.

(پنجم) آن که یکی از دو طرف معامله با دیگری شرط کند که کاری را انجام دهد و به آن شرط عمل نشود، یا شرط کند مالی را که در خارج است و نه در ذمه، دارای

خصوصیتی باشد و آن مال دارای آن خصوصیت نباشد، که در این دو صورت شرط کننده می تواند معامله را به هم بزند، و آن را "خیار تخلف شرط"

گویند.

(ششم) آن که در جنس یا عوض آن عیبی باشد و آن را "خيار عيب" گویند.
(هفتم) آن که معلوم شود مقداری از جنسی را که معامله نموده اند مال دیگری است که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود، طرف دیگر می تواند معامله را به هم بزند، یا عوض آن مقدار را چنانچه پرداخته باشد پس بگیرد، و این دو صورت دارد:
۱ - آن که آن مقدار کسر مشاع باشد، و این صورت مورد "خيار شرکت" است.
۲ - آن که آن مقدار مفروز (جدا) باشد، و این صورت مورد "خيار تبعض صفقه" است.

(هشتم) آن که صاحب مال خصوصیات مالی را که در خارج است نه در ذمه و طرف ندیده به او بگوید، و بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، که در این صورت طرف می تواند معامله را به هم بزند، و آن را "خيار رؤیت" گویند.
(نهم) آن که اگر مشتری ثمن جنسی را که خریده و شرط نکرده که در پرداخت آن تأخیر کند، تا سه روز ندهد، که در این صورت چنانچه فروشنده جنس را تحویل نداده باشد، می تواند معامله را به هم بزند، ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه ها باشد که اگر يك روز بماند ضایع می شود، در صورتی که تا شب ثمن آن را

ندهد و شرط نکرده باشد که دادن آن را تأخیر بیندازد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند، و آن را "خيار تأخیر" گویند.

(دهم) آن که کسی که حیوانی را خریده تا سه روز می تواند معامله را به هم بزند، و اگر در عوض چیزی که فروخته حیوانی گرفته باشد، فروشنده تا سه روز می تواند معامله را به هم بزند، و آن را "خيار حیوان" گویند.

(یازدهم) آن که فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلاً اسبی را که فروخته فرار نماید، که در این صورت خریدار می تواند معامله را به هم بزند و آن را "خيار تعذر تسلیم" گویند، و احکام اینها در مسائل آینده خواهد آمد.
مسأله ۲۱۵۳ - اگر خریدار قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند و

جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قدری گران خریده که مردم به آن اهمیت می دهند و مسامحه نمی کنند، می تواند معامله را به هم بزند. و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد، در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند و مسامحه نکنند، می تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۵۴ - در معامله بیع شرط که مثلاً خانه صد هزار تومانی را به پنجاه هزار تومان مفروشند، و قرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند، معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۵۵ - در معامله بیع شرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدت پول را ندهد، خریدار ملك را به او می دهد، معامله صحیح است، ولی اگر سر مدت پول را ندهد، حق ندارد ملك را از خریدار مطالبه کند، و اگر خریدار بعد از

رسیدن مدت بمیرد، نمی تواند ملك را از ورثه او مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۵۶ - اگر - مثلاً - چای اعلا را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا

بفروشد، و مشتری جاهل باشد، می تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۵۷ - اگر معامله بر مالی که در خارج است نه در ذمه واقع شود، و خریدار

بفهمد که آن مال عیبی دارد، مثلاً حیوانی را بخرد و بفهمد که يك چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی دانسته، می تواند معامله را به هم زده و آن مال را به فروشنده برگرداند، و چنانچه برگرداندن ممکن نباشد، مثل آن که در آن مال تغییری حاصل شده، یا تصرفی که مانع از رد است نموده باشد، در این صورت فرق قیمت سالم و معیوب آن معین شود، و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب از ثمنی که به فروشنده داده پس بگیرد، مثلاً مالی را که به چهار تومان خریده، اگر بفهمد معیوب است در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان و قیمت معیوب آن شش تومان باشد، چون فرق قیمت سالم و معیوب يك چهارم می باشد، می تواند يك چهارم پولی را که داده - یعنی يك

تومان - از فروشنده بگیرد.

مسئله ۲۱۵۸ - اگر فروشنده بفهمد در عوض مشخص خارجی که مالش را به آن فروخته عیبی است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی دانسته، می تواند معامله را به هم زده و آن عوض را به صاحبش برگرداند، و چنانچه از جهت تغییر یا تصرف مانع از رد نتواند برگرداند، می تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری که در مسئلهء پیش گذشت بگیرد.

مسئله ۲۱۵۹ - اگر بعد از معامله و پیش از تحویل دادن مال، عیبی در آن پیدا شود، خریدار می تواند معامله را به هم بزند، و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و پیش از تحویل دادن عیبی پیدا شود، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند، ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند جایز نیست.

مسئله ۲۱۶۰ - اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد، لازم نیست فوراً معامله را به هم بزند و بعد هم حق به هم زدن معامله را دارد، اگر چه احوط عدم تأخیر است. مسئله ۲۱۶۱ - هرگاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد، اگر چه فروشنده حاضر نباشد، می تواند معامله را به هم بزند، و همچنین است حکم در سایر خیارات.

مسئله ۲۱۶۲ - در چهار صورت خریدار به واسطهء عیبی که در مال است نمی تواند

معامله را به هم بزند، یا تفاوت قیمت بگیرد:
(اول) آن که موقع خریدن عیب مال را بداند.

(دوم) آن که به عیب مال راضی شود.

(سوم) آن که در وقت معامله بگوید: (اگر مال عیبی داشته باشد پس نمی دهم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم).

(چهارم) آن که فروشنده در وقت معامله بگوید: (این مال را با هر عیبی که دارد مفروشم) ولی اگر عیبی را معین کند و بگوید: (مال را با این عیب مفروشم) و بعد معلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریدار می تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد، و در صورتی که نتواند پس دهد،

تفاوت قیمت بگیرد.

مسأله ۲۱۶۳ - در چند صورت کسی که مال معیوب به او منتقل شده نمی تواند معامله را به عیب فسخ کند و فقط می تواند تفاوت قیمت را مطالبه کند:

(اول) در صورتی که عین تلف شده باشد.

(دوم) در صورتی که از ملك او خارج شده باشد، مثل این که به دیگری فروخته یا بخشیده باشد، و مانند آن.

(سوم) در صورتی که در مال تغییری حاصل شده باشد، مثل این که پارچه ای را که خریده بریده یا رنگ کرده باشد.

(چهارم) در صورتی که آن مال هر چند از ملك او خارج نشده، ولی معامله ای بر آن انجام داده باشد، مثل این که آن را به اجاره یا به گرو داده باشد.

(پنجم) در صورتی که بعد از تحویل گرفتن، عیبی در آن پیدا شده باشد، ولی اگر مورد معامله حیوان معیوبی باشد و پیش از گذشتن سه روز عیب دیگری پیدا کند، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می تواند معامله را به حق فسخی که از جهت

خیار حیوان دارد، به هم بزند، و همچنین است در صورتی که از جهت شرط، حق فسخ داشته باشد.

مسأله ۲۱۶۴ - اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده، می تواند معامله را به هم بزند.

مسائل متفرقهء خرید و فروش

مسأله ۲۱۶۵ - اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهایی را که به واسطهء آنها قیمت کم یا زیاد می شود بگوید، اگر چه به همان قیمت یا کمتر از آن بفروشد، مثلاً باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه، و چنانچه بعضی از آن خصوصیات را نگوید و بعد مشتری بفهمد می تواند معامله

را به هم بزند.

مسأله ۲۱۶۶ - اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معین کند و بگوید:

(این جنس را به این قیمت به فروش و هر چه زیادتیر فروختی اجرت فروشت باشد) هر چه زیادتیر از آن قیمت بفروشد، مال صاحب مال است و اجاره فاسد است و فروشنده - بنابر مشهور - می تواند اجرة المثل عمل خود را از صاحب مال بگیرد، ولی اگر اجرة المثل بیشتر از آنچه باشد که فروشنده به آن راضی شده احتیاط واجب این است که با صاحب مال در زاید مصالحه کند، و اگر به طور جعاله باشد

و بگوید: (این جنس را اگر به زیادتیر از آن قیمت فروختی، زیادی مال خودت باشد) اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۶۷ - اگر قصاب گوشت نر بفروشد و به جای آن گوشت ماده بدهد، معصیت کرده است، و چنانچه آن گوشت را معین کرده و گفته این گوشت نر را مفروشتم، مشتری می تواند معامله را به هم بزند، و اگر آن را معین نکرده، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصاب باید گوشت نر به او بدهد.

مسأله ۲۱۶۸ - اگر مشتری به بزاز بگوید: (پارچه ای می خواهم که رنگ آن نرود)، و

بزاز پارچه ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۶۹ - قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است، و اگر دروغ باشد حرام است.

" احکام شرکت "

مسأله ۲۱۷۰ - شرکت عبارت است از مالك بودن دو نفر يا بيشتر مالی را - چه عین

باشد و چه دین - به نحو کسر مشاع، مانند نصف، ثلث و....
و شرکت به چند سبب محقق می شود، به سبب اختیاری مانند ارث و به سبب اختیاری، چه آن سبب اختیاری عمل خارجی باشد، مانند این که دو نفر با یکدیگر مالی را حیات کنند، یا عقد باشد، مانند این که دو نفر که صاحب دو مال هستند هر يك نصف مشاع از مال خود را به نصف مشاع از مال دیگری به مثل بیع یا صلح معاوضه کند.

و همچنین شرکت به امتزاج دو مال به طوری که امتیاز بین آن دو از میان برود، نیز حاصل می شود، چه آن دو مال از يك جنس باشند و چه از دو جنس.
و شرکت عقدیه - که احکام آن ذکر می شود - عبارت است از قرارداد دو نفر یا بیشتر بر معامله به مال مشترك که سود برای هر يك و ضرر بر هر يك از آنها باشد.
مسأله ۲۱۷۱ - اگر دو نفر یا بیشتر در مزدی که از کار خودشان می گیرند با یکدیگر

شرکت کنند، مثلاً چند کارگر با هم قرار بگذارند که هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت

کنند، شرکت آنان صحیح نیست، ولی اگر هر يك از آنان مصالحه کند که مثلاً نصف

در آمد خودش را به نصف در آمد طرف دیگری در مدت معینی و آن طرف قبول کند، در مزد شريك می شوند، و اگر در ضمن عقد لازمی شرط کنند که هر يك از آنها

مثلاً نصف اجرتشان را به دیگری بدهد، هر چند شريك نمی شوند ولی واجب است به شرط عمل کنند، و همچنین است اگر شرط در ضمن عقد جایز باشد تا وقتی که عقد به هم نخورده باشد.

مسأله ۲۱۷۲ - اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هر کدام به اعتبار خود جنسی

بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود ولی در استفاده جنسی که هر کدام خریده اند با یکدیگر شریک باشند، صحیح نیست، اما اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنسی را که به ما فی الذمه - نقد یا نسیه - می خرد، کسر مشاع آن را - نصف یا ثلث مثلا - به ذمه او بخرد، و بعد هر شریکی جنسی را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند، شرکت صحیح است.

مسأله ۲۱۷۳ - کسانی که به عقد شرکت با هم شریک می شوند باید عاقل و بالغ باشند، و باید از روی قصد و اختیار شرکت کنند، و بتوانند در مال خود تصرف نمایند، پس سفیه - کسی که مال خود را در کارهای بیهوده صرف می کند - چون حق

ندارد در مال خود تصرف نماید، اگر شرکت کند صحیح نیست.

مسأله ۲۱۷۴ - اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می کند، یا بیشتر از شریک

دیگر کار می کند، یا ارزش کار او بیشتر است، از سود بیشتر ببرد، باید آنچه را شرط

کرده اند به او بدهند، ولی اگر شرط کنند کسی که کار نمی کند یا بیشتر کار نمی کند یا

ارزش کار او بیشتر نیست از سود بیشتر ببرد، شرط باطل است، ولی اگر شرط کنند زیادی را به او تملیک کنند، شرط صحیح است و باید به آن وفا کنند.

مسأله ۲۱۷۵ - اگر قرار بگذارند که همه استفاده را یک نفر ببرد یا تمام ضرر بر یکی

از آنان باشد، این قرار باطل و صحت شرکت هم محل اشکال است، ولی اگر قرار بگذارند که آنچه را از استفاده مالک می شود به دیگری بدهد، یا به مقدار تمام ضرری که بر دیگری وارد می شود از مال خود به او تملیک نماید، عقد صحیح و شرط لازم الوفاء است.

مسأله ۲۱۷۶ - اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد، منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می برند، و اگر سرمایه آنان یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلا اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه

دیگری باشد، سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است، چه هر دو به يك اندازه کار کنند، یا یکی کمتر کار کند یا هیچ کار نکند.
مسأله ۲۱۷۷ - اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند،

یا هر کدام به تنهایی معامله کند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرار داد عمل نمایند.

مسأله ۲۱۷۸ - اگر معین نکنند که کدام يك آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، هیچ يك آنان بدون اجازه دیگر نمی تواند با آن سرمایه معامله کند.

مسأله ۲۱۷۹ - شریکی که اختیار سرمایه شرکت با اوست باید به قرار داد شرکت عمل کند، مثلا اگر با او قرار گذاشته اند که نسبه بخرد، یا نقد بفروشد، یا جنس را از

محل مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید، و اگر با او قرار نگذاشته باشند، باید به طور معمول معامله کند، و مال شرکت را اگر متعارف نیست، یا احتمال خطر برای مال است، در مسافرت همراه خود نبرد.

مسأله ۲۱۸۰ - شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر بر خلاف قراردادی

که با او کرده اند خرید و فروش کند، یا آن که قراردادی نکرده باشند و بر خلاف معمول معامله کند، در این دو صورت معامله نسبت به حصه شریک فضولی است، پس چنانچه اجازه نکند می تواند عین مالش را، و در صورت تلف عین، عوض مالش را بگیرد.

مسأله ۲۱۸۱ - شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر زیاده روی ننماید و

در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقا مقداری از آن یا تمام آن تلف شود، ضامن نیست.

مسأله ۲۱۸۲ - شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر بگوید سرمایه تلف

شده و پیش حاکم شرع قسم بخورد، باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۲۱۸۳ - اگر تمام شریکها از اجازه ای که به تصرف در مال یکدیگر داده اند برگردند، هیچکدام نمی توانند در مال شرکت تصرف کنند، و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد شریکهای دیگر حق تصرف ندارند، ولی کسی که از اجازه

خود برگشته می تواند در مال شرکت تصرف کند.
مسئله ۲۱۸۴ - هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کند

- اگر چه شرکت مدت داشته باشد - باید دیگران قبول نمایند، مگر آن که قسمت محتاج به ضمیمه مالی از غیر مال مشترک باشد، که آن را قسمت رد می گویند، یا این که تقسیم ضرر معتابه بر شرکا داشته باشد.

مسئله ۲۱۸۵ - اگر یکی از شریکها بمیرد یا دیوانه یا بی هوش شود، شریکهای دیگر

نمی توانند در مال شرکت تصرف کنند، و همچنین است اگر یکی از آنان سفیه شود -

یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید - و یا از طرف حاکم شرع به واسطه افلاس ممنوع از تصرف شود.

مسئله ۲۱۸۶ - اگر شریک چیزی را نسبه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال او است، ولی اگر برای شرکت بخرد و اطلاق شرکت شامل معامله نسبه بشود، نفع و ضررش برای شرکاست، و همچنین است اگر عقد شرکت معامله نسبه را نگیرد و برای شرکت بخرد و شریک دیگر اجازه نماید.

مسئله ۲۱۸۷ - اگر با سرمایه شرکت معامله ای کنند، بعد بفهمند شرکت باطل بوده،

چنانچه طوری باشد که اذن در معامله به صحت شرکت مقید نباشد - به این معنی که اگر می دانستند شرکت درست نیست، به تصرف در مال یکدیگر راضی بودند - معامله صحیح است، و هر چه از آن معامله پیدا شود مال همه آنان است، و اگر این طور نباشد چنانچه کسانی که به تصرف دیگران راضی نبوده اند آن معامله را اجازه کنند، معامله صحیح، و اگر نه باطل می باشد، و در هر صورت جمعی از فقها "اعلی

الله مقامهم" فرموده اند: " هر کدام آنان که برای شرکت کاری کرده است اگر به قصد

مجانی کار نکرده باشد، می تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول با حفظ نسبت از شریکهای دیگر بگیرد " ولی ظاهر این است که در صورت عدم اجازه استحقاق اجرت نیست، و در صورت اجازه استحقاق اجرت محل اشکال است، و احوط صلح است.

" احکام صلح "

مسئله ۲۱۸۸ - صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری مال یا منفعت مال خود را ملك او کند یا اباحه کند، یا از طلب یا حق خود بگذرد که او

هم

در عوض مقداری از مال یا منفعت مال خود را به او واگذار یا اباحه نماید، یا از طلب یا حقی که دارد بگذرد، و صلح بر آنچه گذشت بدون آن که در مقابل اصلا عوضی باشد محل اشکال است.

مسئله ۲۱۸۹ - در عقد صلح هر يك از دو طرف باید عاقل و بالغ باشد، و باید

قصد

صلح داشته و کسی او را به ناحق اکراه نکرده باشد، و اگر اکراه شدند و بعد راضی شدند صلح نافذ است، و سفیه و ممنوع از تصرف از طرف حاکم شرع به واسطهء افلاس نباشد.

مسئله ۲۱۹۰ - لازم نیست صیغهء صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهماند با هم صلح و سازش کرده اند صحیح است، و همچنین به معاطات، بلکه به دادن از يك طرف و گرفتن از طرف دیگر به قصد صلح محقق می شود.

مسئله ۲۱۹۱ - اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلا يك سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمتهای چوپان و روغنی که از غیر شیر گوسفند به عمل آمده باشد صلح کند، اشکال ندارد، بلکه اگر گوسفند را يك ساله به چوپان اجاره دهد که

از شیر آن استفاده کند و در عوض مقدار معینی روغن که از غیر شیر گوسفند به عمل آمده باشد بدهد، نیز اشکال ندارد.

مسئله ۲۱۹۲ - اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح کند، در

صورتی صحیح است که او قبول نماید، و اگر بخواهد از طلب یا حق خود بگذرد قبول کردن او لازم نیست.

مسأله ۲۱۹۳ - اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند، مثلاً پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، زیادی برای بدهکار حلال نیست، مگر آن که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند، یا طوری باشد

که اگر مقدار طلب خود را می دانست، باز هم به آن مقدار صلح می کرد.

مسأله ۲۱۹۴ - اگر بخواهند دو چیزی را که از يك جنس است و وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند، احتیاط واجب آن است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگر چه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است و صلح نمایند صحیح است.

مسأله ۲۱۹۵ - اگر دو نفر از يك نفر طلبکار باشند، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار

باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند، چنانچه طلب آنان از يك جنس و وزن آنها یکی باشد، مثلاً هر دو ده من گندم طلبکار باشند، مصالحه آنان صحیح است، و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد، مثلاً یکی ده من برنج و دیگری دوازده من گندم طلبکار باشد، ولی اگر طلب آنان از يك جنس و چیزی باشد که معمولاً با وزن یا پیمانه آن را معامله می کنند، در صورتی که وزن یا پیمانه آنها مساوی نباشد، مصالحه آنان اشکال دارد.

مسأله ۲۱۹۶ - اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۹۷ - اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می توانند صلح را به هم بزنند، و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را قرار داده باشند کسی که آن حق را دارد می تواند صلح را به هم بزند.

مسأله ۲۱۹۸ - تا وقتی خریدار و فروشنده از یکدیگر جدا نشده اند می توانند معامله را به هم بزنند، و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد، تا سه روز حق به هم زدن معامله را دارد، و همچنین اگر پول جنسی را که خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند، ولی کسی که مالی را صلح می کند در این سه صورت حق به هم زدن صلح را ندارد، و در صورتی که طرف مصالحه در پرداخت مال المصالحه از حد متعارف تأخیر کند، و همچنین در بقیه موارد خیار که در احکام خرید و فروش گذشت، نیز می تواند صلح را به هم بزند. مسأله ۲۱۹۹ - اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد، می تواند صلح را به هم

بزند، ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد اشکال دارد. مسأله ۲۲۰۰ - هرگاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند و بگوید که

بعد از مرگ من باید چیزی را که به تو صلح کردم - مثلاً - وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند، باید به شرط عمل نماید.

" احکام اجاره "

مسئله ۲۲۰۱ - اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می کند باید عاقل و بالغ باشند، و باید بر اجاره به نا حق اکراه نشده باشند، و اگر اکراه شدند و بعد به اجاره راضی شدند، اجاره نافذ است، و در مال خود حق تصرف داشته باشند، پس اجاره دادن و اجاره کردن سفیه و مفلسی که به حکم حاکم شرع ممنوع از تصرف در مال

خود باشد نافذ نیست، مگر به اذن و اجازه ء ولی یا طلبکاران، ولی اجاره ء مفلس خودش را برای کاری یا خدمتی نافذ است و محتاج به اجازه نیست.
مسئله ۲۲۰۲ - انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد، یا

مالي را برای او اجاره کند.

مسئله ۲۲۰۳ - اگر ولی یا قیم بچه مال او را اجاره دهد، یا خود او را اجیر دیگری نماید، اشکال ندارد.

و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدت اجاره قرار دهد، بعد از آن که بچه بالغ شد، می تواند بقیه اجاره را به هم بزند، ولی اگر اجاره تا زمان بعد از بلوغ به جهت مصلحتی بوده که شرعا مراعات آن واجب است، اجاره نسبت به بعد از بلوغ نافذ، و احتیاط واجب آن است که به اذن حاکم شرع باشد.

مسئله ۲۲۰۴ - بچهء صغیری را که ولی ندارد، بدون اجازه ء فقیه عادل نمی شود اجیر

کرد، و کسی که به فقیه عادل دسترسی ندارد، می تواند از چند نفر مؤمن عادل اجازه

بگیرد و او را اجیر نماید، و در صورت نبودن چند نفر از يك نفر هم کفایت می کند.

مسئله ۲۲۰۵ - اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه را به عربی بخوانند، بلکه

اگر مالك به كسى بگويد: (ملك خود را به تو اجاره دادم) و او بگويد: (قبول كردم) اجاره صحيح است، و نيز اگر حرفى نزنند و مالك به قصد اين كه ملك خود را

اجاره دهد به مستأجر واگذار كند، و او هم به قصد اجاره كردن بگيرد، اجاره صحيح است.

مسأله ۲۲۰۶ - اگر انسان بدون صيغه خواندن بخواهد براى انجام عملى اجير شود، همين كه مشغول آن عمل شد اجاره صحيح است.

مسأله ۲۲۰۷ - كسى كه نمى تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند كه ملك را اجاره

داده، يا اجاره كرده، صحيح است.

مسأله ۲۲۰۸ - اگر ملكى را اجاره كند و صاحب ملك با او شرط كند كه منفعت براى خودش باشد و به غير منتقل نكند، مستأجر نمى تواند آن را به ديگرى اجاره دهد، و اگر شرط كند كه منفعت را خودش استيفا كند، مى تواند به ديگرى اجاره دهد در صورتى كه خودش آن منفعت را استيفا نمايد.

مثل اين كه مستأجر منزلى را كه اجاره كرده، به كسى اجاره دهد كه آن كس به شرط و مانند آن متعهد شده براى او مسكنى تهيه نمايد، و آن شخص متعهد مستأجر را در همان منزل سكنى دهد، و يا اين كه زنى خانه اى اجاره كند و بعد به شوهرش اجاره دهد، و شوهر آن زن را در آن خانه سكنى دهد.

و در صورتى كه مستأجر مى تواند آن را به ديگرى اجاره بدهد، اگر بخواهد خانه يا دكان يا كشتى - و همچنين بنا بر احتياط واجب اطاق يا آسياب - را به زيادتر از مقدارى كه آن را اجاره كرده اجاره دهد، بايد در آن كارى مانند تعمير و سفيد كارى

انجام داده باشد، يا به غير جنسى كه اجاره كرده آن را اجاره دهد، مثلا اگر با پول اجاره كرده به گندم يا چيز ديگر اجاره دهد.

مسأله ۲۲۰۹ - اگر اجير با انسان شرط كند كارى كه براى آن اجير شده براى خود

انسان باشد و به ديگرى منتقل نكند، نمى شود او را به ديگرى اجاره داد، و اگر شرط

كند كه عمل را خودش استيفا كند - به نحوى كه در مسألهء قبل گذشت - مى شود او را

به ديگرى اجاره داد، و در صورتى كه مى تواند به ديگرى اجاره

(7.8)

دهد، چنانچه او را به چیزی که اجرت او قرار داده اجاره دهد، نمی تواند زیادتز بگیرد، و اگر به چیز دیگری اجاره دهد، می تواند زیادتز بگیرد. و اگر خودش اجیر کسی شود جایز نیست برای انجام آن عمل شخص دیگری را به کمتر اجاره نماید، ولی اگر مقداری از آن عمل را خودش انجام داده باشد، می تواند دیگری را به کمتر اجاره نماید.

مسأله ۲۲۱۰ - اگر غیر خانه و دکان و کشتی و اجیر - و همچنین بنا بر احتیاط واجب

اطاق و آسیاب - چیز دیگری را اجاره کند و مالک با او شرط نکند که به غیر اجاره ندهد، اگر چه به بیشتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۱۱ - اگر خانه یا دکانی را مثلاً یک ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف

آن خودش استفاده نماید، می تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتز از مقداری که اجاره کرده - مثلاً به صد و بیست تومان - اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر انجام داده باشد، یا به غیر جنسی که اجاره کرده اجاره دهد.

شرایط مالی که آن را اجاره می دهند

مسأله ۲۲۱۲ - مالی را که اجاره می دهند چند شرط دارد:

(اول) آن که معین باشد، پس اگر بگوید یکی از خانه های خود را به تو اجاره دادم درست نیست.

(دوم) آن که مستأجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره می دهد طوری خصوصیات آن را بگوید که کاملاً معلوم باشد.

(سوم) آن که تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است، مگر این که مستأجر تمکن از تسلط بر آن داشته باشد.

(چهارم) آن که استفاده از آن مال به اتلاف و از بین بردنش نباشد، پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر - که انتفاع از آنها به غیر اتلافشان نباشد -

باطل است.

(پنجم) آن که استفاده ای که مال را برای آن اجاره داده اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب دیگری هم مشروب نشود، باطل است.

(ششم) آن که چیزی را که اجاره می دهد مال خود او باشد، و اگر مال دیگری را اجاره دهد، در صورتی نافذ است که صاحبش اجازه کند.

مسئله ۲۲۱۳ - اجاره دادن درخت برای آن که از میوه اش استفاده کنند در صورتی که میوه اش فعلاً موجود نباشد اشکال ندارد، و همچنین است اجاره دادن حیوان برای شیرش.

مسئله ۲۲۱۴ - زن می تواند برای آن که از شیرش استفاده کنند اجیر شود، و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر به واسطه شیر دادن حق شوهر از بین برود، بدون اجازه او نمی تواند اجیر شود.

شرایط استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند

مسئله ۲۲۱۵ - استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند چهار شرط دارد: (اول) آن که حلال باشد، بنابراین اجاره دادن دکان - مثلاً - برای شراب فروشی، و اجاره دادن وسیله حمل و نقل برای حمل شراب باطل است.

(دوم) آن که پول دادن برای آن استفاده سفهی و غیر عقلایی نباشد، و همچنین آن عمل در شرع به طور مجان واجب نباشد، پس اجیر شدن - مثلاً - برای تجهیز اموات جایز نیست.

(سوم) آن که اگر چیزی را که اجاره می دهند چند فایده داشته باشد، استفاده ای که مستأجر از آن می کند باید معین نمایند، مثلاً اگر حیوانی را که سواری می دهد

و

بار می برد اجاره دهند، باید معین کنند که فقط سواری یا باربری آن مال مستأجر است، یا همه استفاده های آن.

(چهارم) آن که مدت استفاده را معین نمایند، و اگر مدت معلوم نباشد و به

تعیین عمل رفع جهالت بشود کافیت، مثلا کسی را اجیر کنند برای خیاطی به مدت ده روز و یا با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به طور مخصوصی بدوزد.

مسأله ۲۲۱۶ - اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند، ابتدای آن بعد از تحقق عقد اجاره است.

مسأله ۲۲۱۷ - اگر خانه ای را مثلا يك ساله اجاره دهند و ابتدای آن را يك ماه بعد از عقد اجاره قرار دهند اجاره صحیح است، اگر چه موقع عقد اجاره خانه در اجاره و دیگری باشد.

مسأله ۲۲۱۸ - اگر مدت اجاره را معلوم نکند و بگوید: (هر وقت در خانه نشستی اجاره و آن ماهی ده تومان است) اجاره صحیح نیست.

مسأله ۲۲۱۹ - اگر به مستأجر بگوید: (خانه را ماهی ده تومان به تو اجاره دادم) یا بگوید: (خانه را يك ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم، و بعد از آن هم هر قدر بنشیني اجاره و آن ماهی ده تومان است) در صورتی که ابتدای مدت اجاره را معین کنند یا ابتدای آن معلوم باشد، اجاره و ماه اول صحیح است.

مسأله ۲۲۲۰ - خانه ای را که مثلا مسافر و زوار در آن منزل می کنند و معلوم نیست

چقدر در آن می مانند، اگر به طور اجاره قرار بگذارند که مثلا شبی يك تومان بدهند،

چون مدت اجاره را معلوم نکرده اند اجاره نسبت به غیر از شب اول صحیح نیست، و صاحب خانه بعد از شب اول هر وقت بخواهد می تواند آنها را بیرون کند، ولی بعد از شب اول با رضایت صاحب خانه استفاده از منزل اشکال ندارد.
مسائل متفرقهء اجاره

مسأله ۲۲۲۱ - مالی را که مستأجر بابت اجاره می دهد باید معلوم باشد، پس اگر از

چیزهایی است که مثل گندم با وزن معامله می کنند باید وزن آن معلوم باشد، و اگر از

چیزهایی است که مثل پولهای رایج با شماره معامله می کنند باید شماره و آن

معین باشد، و اگر مثل اسب و گوسفند است باید اجاره دهنده آن را ببیند، یا مستأجر خصوصیات آن را بگوید.

مسئله ۲۲۲۲ - اگر زمینی را برای زراعت اجاره دهد و مال الاجاره را حاصل همان زمین یا زمین دیگر که فعلاً موجود نیست قرار دهد، اجاره صحیح نیست، و اگر مال الاجاره بالفعل موجود باشد یا به ما فی الذمه اجاره کند مانعی ندارد.

مسئله ۲۲۲۳ - کسی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد حق ندارد اجاره آن را مطالبه کند، مگر این که شرط کرده باشد که قبل از تحویل اجاره را بدهند، و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد، مگر آن که شرط شده باشد که اجرت را قبل از عمل بدهد و یا این که

معمول و متعارف باشد، مانند استیجار برای حج و قضای نماز و روزه.

مسئله ۲۲۲۴ - هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگر چه مستأجر تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال الاجاره آن را بدهد.

مسئله ۲۲۲۵ - اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهد و در آن روز

برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده - اگر چه آن کار را به او واگذار

نکند - باید اجرت او را بدهد، مثلاً اگر خیاطی را در روز معینی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیاط در آن روز آماده کار باشد - اگر چه پارچه را به او ندهد که بدوزد -

باید اجرتش را بدهد، چه خیاط بیکار باشد و چه برای خودش یا دیگری کار کند.

مسئله ۲۲۲۶ - اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، مستأجر باید اجرة المثل را بدهد، ولی اگر اجرة المثل بیشتر از اجرتی باشد که در اجاره معین شده، در صورتی که اجاره دهنده صاحب مال یا وکیل او بوده، بنا بر احتیاط واجب نسبت به زاید بر اجرت معین شده مصالحه شود، و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، نسبت به اجرت مدت گذشته همین حکم جاری است.

مسأله ۲۲۲۷ - اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده، ضامن نیست، و نیز اگر مثلاً پارچه ای را که به خیاط داده از بین برود، در صورتی که خیاط زیاده روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد، ضامن نیست.

مسأله ۲۲۲۸ - هرگاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند، ضامن است.
مسأله ۲۲۲۹ - اگر قصاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند - چه مزد گرفته باشد

یا مجانی سر بریده باشد - باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۲۳۰ - اگر - مثلاً - حیوانی را اجاره کند و معین نماید که چقدر بار بر آن

بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است، و نیز اگر مقدار بار را معین نکرده باشند و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود یا معیوب گردد ضامن می باشد، و در هر دو صورت برای مقدار زیادی که

استفاده کرده باید اجرة المثل بدهد.

مسأله ۲۲۳۱ - اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد، چنانچه آن حیوان

بلغزد یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست، ولی اگر به واسطهء زدن

و مانند آن که مأذون از طرف مالك نباشد کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند، ضامن است.

مسأله ۲۲۳۲ - اگر کسی بچه ای را به اذن ولی ختنه کند و ضرری به آن بچه برسد یا

بمیرد، چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است، و اگر بیشتر از معمول نبریده و تشخیص ضرر و عدم ضرر هم از طرف ولی به او واگذار نشده باشد، و حاذق هم بوده و تقصیری هم در مداوا نکرده باشد، در مورد ضرر عدم ضمان محل اشکال است مگر از ولی براءت گرفته باشد، و در مورد تلف اگر از ولی براءت نگرفته

باشد ضامن است.

مسأله ۲۲۳۳ - اگر طبیب به دست خود به مریض دوا بدهد، چنانچه در معالجه خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، طبیب ضامن است، ولی اگر بگوید: (فلان دوا برای فلان مرض فایده دارد) و اختیار را به مریض واگذارد، و به



(613)

واسطهء خوردن دوا ضرری به مریض برسد یا بمیرد، طیب ضامن نیست.
مسأله ۲۲۳۴ - هرگاه طیب به مریض بگوید: (اگر ضرری به تو برسد ضامن نیستم)

در صورتی که حاذق بوده و دقت و احتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، طیب اگر چه به دست خود دوا داده باشد ضامن نیست.
مسأله ۲۲۳۵ - مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می توانند

معامله را به هم بزنند، و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم

زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قرارداد اجاره را به هم بزنند.
مسأله ۲۲۳۶ - اگر اجاره دهنده یا مستأجر بعد از اجاره بفهمد که مغبون شده است،

می تواند اجاره را به هم بزند، ولی اگر در عقد اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند

حق به هم زدن معامله را نداشته باشند، نمی توانند اجاره را به هم بزنند.
مسأله ۲۲۳۷ - اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آن که تحویل دهد کسی آن را غصب نماید، مستأجر می تواند اجاره را به هم بزند، و چیزی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد، یا اجاره را به هم نزند و اجارهء مدتی را که در تصرف غصب کننده

بوده به میزان معمول که اجرة المثل است از او بگیرد، پس اگر حیوانی را يك ماهه به

ده تومان اجاره نماید و کسی آن را ده روز غصب کند و اجرة المثل ده روز آن پانزده تومان باشد، می تواند پانزده تومان از غصب کننده بگیرد.

مسأله ۲۲۳۸ - اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد و بعد دیگری آن را غصب

کند، نمی تواند اجاره را به هم بزند، و فقط حق دارد کرایهء آن چیز را به مقدار اجرة المثل از غصب کننده بگیرد.

مسأله ۲۲۳۹ - اگر پیش از آن که مدت اجاره تمام شود ملك را به مستأجر بفروشد،

اجاره به هم نمی خورد، و مستأجر باید مال الاجاره را بدهد، و همچنین است اگر آن

را به دیگری بفروشد.

مسأله ۲۲۴۰ - اگر پیش از ابتدای مدت اجاره ملك به طوری خراب شود که هیچ

قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده ای که برای آن اجاره داده شده نباشد، اجاره باطل می شود، و پولی که مستأجر به صاحب ملك داده به او بر می گردد، و اگر

طوری باشد که بتواند استفاده و مختصری از آن ببرد، می تواند اجاره را به هم بزند. مسأله ۲۲۴۱ - اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده ای که برای آن اجاره داده شده نباشد، اجاره و مدتی که باقی مانده باطل می شود، و می تواند اجاره و مدت

گذشته را به هم بزند واجرة المثل آن مدت را بدهد.

مسأله ۲۲۴۲ - اگر خانه ای را که مثلا دو اطاق دارد اجاره دهد و يك اطاق آن خراب

شود، در صورتی که خصوصیتی که از بین رفته مورد اجاره نباشد، چنانچه فورا آن را

بسازد و هیچ مقدار از استفاده و آن از بین نرود اجاره باطل نمی شود و مستأجر هم نمی تواند اجاره را به هم بزند، ولی اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از

استفاده و مستأجر از بین برود، اجاره به آن مقدار باطل می شود و مستأجر می تواند اجاره و

تمام مدت را به هم بزند و برای استفاده ای که کرده اجرة المثل بدهد.

مسأله ۲۲۴۳ - اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد، اجاره باطل نمی شود، ولی اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد، مثلا دیگری وصیت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجاره فضولی است، و اگر مالك فعلی آن اجاره را در مدت باقی مانده اجازه کند نافذ می شود و مال الاجاره و مدتی که بعد از مردن اجاره

دهنده باقی مانده - در صورت اجازه - مال مالك فعلی است.

مسأله ۲۲۴۴ - اگر صاحب کار بنا را وکیل کند که برای او عمه بگیرد، چنانچه بنا

کمتر از مقداری که از صاحب کار می گیرد به عمه بدهد، زیادی آن بر او حرام است

و باید آن را به صاحب کار بدهد، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای

خود اختیار بگذارد که خودش بسازد یا به دیگری بدهد، در صورتی که مقداری خودش کار کرده و باقی را به کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد،

زیادی

آن برای او حلال می باشد.

مسأله ۲۲۴۵ - اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلاً پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه
با
چیز دیگری رنگ نماید، حق ندارد چیزی بگیرد.

" احکام جعاله "

مسأله ۲۲۴۶ - جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می دهند مال معینی بدهد، مثل آن که بگوید: (هر کس یا شخص معینی گمشده را پیدا کند ده تومان به او می دهم، یا مثلا نصف گمشده را به او می دهم).

و به کسی که این قرار را می گذارد جاعل، و به کسی که کار را انجام می دهد عامل

می گویند، و بین جعاله و اجاره فرقهایی است، از آن جمله این است که در اجاره بعد

از تحقق اجاره اجیر ضامن است و باید عمل را تحویل دهد، و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می شود، ولی در جعاله اگر چه عامل شخص معین باشد می تواند مشغول عمل نشود، و تا عمل را انجام ندهد جاعل بدهکار نمی شود، و در اجاره قبول معتبر است ولی در جعاله معتبر نیست.

مسأله ۲۲۴۷ - جاعل باید عاقل و بالغ باشد، و از روی قصد و بدون اکراه به ناحق قرار داد کند، و شرعا بتواند در مال خود تصرف نماید، بنابراین جعاله سفیه - یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند - یا کسی که از طرف

حاکم شرع به جهت افلاس ممنوع از تصرف در مال خود شده، صحیح نیست.

مسأله ۲۲۴۸ - کاری را که جاعل می گوید برای او انجام دهند، باید بی فایده یا حرام

یا واجبی که شرعا باید مجانا آورده شود نباشد، پس اگر بگوید: هر کس در شب به جای تاریکی برود یا شراب بخورد یا نماز واجب خود را بخواند ده تومان به او می دهم، جعاله صحیح نیست.

مسأله ۲۲۴۹ - اگر مالی را که قرار می گذارد بدهد معین کند، مثلا بگوید: (هر کس

اسب مرا پیدا کند این گندم را به او می دهیم) لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست، و همچنین اگر مال را معین نکند، مثلاً بگوید: (کسی که اسب مرا پیدا کند ده من گندم به او می دهیم) جعاله صحیح است، ولی احتیاط مؤکد آن است که خصوصیات آن را کاملاً معین نماید.

مسئله ۲۲۵۰ - اگر جاعل مزد معینی برای کار قرار ندهد، مثلاً بگوید: (هر کس بچهء

مرا پیدا کند پولی به او می دهیم) و مقدار آن را معین نکند، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد.

مسئله ۲۲۵۱ - اگر عامل پیش از قرارداد کار را انجام داده باشد، یا بعد از قرارداد به

قصد این که پول نگیرد انجام دهد، حق مزد گرفتن ندارد.

مسئله ۲۲۵۲ - پیش از آن که عامل شروع به کار کند، جاعل می تواند از قرار

خود

برگردد.

مسئله ۲۲۵۳ - بعد از آن که عامل شروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهد از قرار

خود

برگردد اشکال دارد.

مسئله ۲۲۵۴ - عامل می تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل موجب ضرر جاعل شود، باید آن را تمام نماید، مثلاً اگر کسی بگوید: (هر کس

چشم مرا

عمل کند فلان مقدار به او می دهیم) و جراح شروع به عمل کند، چنانچه طوری

باشد که

اگر عمل را تمام نکند چشم معیوب می شود، باید آن را تمام نماید، و در صورتی

که

ناتمام بگذارد حقی بر جاعل ندارد، و ضامن عیب و ضرر هم می باشد.

مسئله ۲۲۵۵ - اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن

اسب

است که تا تمام نشود برای جاعل فایده ندارد، عامل نمی تواند چیزی مطالبه کند، و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد، مثلاً بگوید: (هر

کس لباس مرا بدوزد ده تومان به او می دهیم) ولی اگر مقصودش این باشد که هر

مقدار از عمل که انجام گیرد برای آن مقدار مزد بدهد، جاعل باید مزد مقداری را

که

انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتیاط این است که به طور مصالحه یکدیگر را

راضی نمایند.

(۶۱۷)

" احکام مزارعه "

مسأله ۲۲۵۶ - مزارعه آن است که مالک یا کسی که در حکم مالک است - مانند ولی یا مالک منفعت یا انتفاع یا کسی که زمین متعلق حق اوست مانند حق التحجیر

-

با زارع قرارداد کند که زمین را در اختیار او بگذارد، تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالک یا به کسی که در حکم مالک است بدهد.

مسأله ۲۲۵۷ - در مزارعه اموری معتبر است:

(اول) ایجاب از مالک و قبول از زارع، به این که مالک زمین مثلاً به زارع بگوید: (زمین را برای زراعت به تو واگذار کردم) و زارع هم بگوید: (قبول کردم) یا بدون

این

که حرفی بزنند مالک زمین را به زارع به قصد زراعت واگذار کند و زارع تحویل بگیرد، و جایز است ایجاب از زارع و قبول از مالک باشد.

(دوم) صاحب زمین و زارع هر دو عاقل و بالغ باشند، و باید کسی آنها را به ناحق اکراه بر مزارعه نکرده باشد، و مالک از تصرف در مال خود شرعاً ممنوع نباشد، مانند سفیه و کسی که از طرف حاکم شرع از تصرف در مال خود به جهت افلاس منع شده است، و همچنین زارع در صورتی که مزارعه از طرف او مستلزم تصرف در مالش باشد.

(سوم) آن که حاصل زمین بین هر دو مشترك باشد، پس اگر شرط کنند که تمام حاصل یا آنچه اول یا آخر می رسد مال یکی از آنان باشد، مزارعه باطل است.

(چهارم) آن که سهم هر کدام به نحو کسر مشاع باشد، مانند نصف یا ثلث حاصل، پس اگر مالک بگوید: (در این زمین زراعت کن و هر چه می خواهی به

من بده) یا مقدار معینی - مثلاً ده من - از حاصل را برای زارع یا مالک قرار دهند، مزارعه باطل است.

(پنجم) آن که مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معین کنند، و باید مدت به قدری باشد که در آن مدت به دست آمدن حاصل ممکن باشد، و اگر اول مدت را روز معینی و آخر مدت را رسیدن حاصل قرار دهند کافیهست.

(ششم) آن که زمین قابل زراعت باشد، و اگر زراعت در آن ممکن نباشد ولی بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است.

(هفتم) آن که اگر منظور هر کدام آنان زراعت مخصوصی است، چیزی را که زارع باید بکارد معین کنند، ولی اگر زراعت معینی را در نظر ندارند، یا زراعتی را که

هر دو در نظر دارند معلوم است، لازم نیست آن را معین نمایند. (هشتم) آن که مالک زمین را معین کند به گونه ای که مورد معامله مردد نباشد، و ظاهر این است که تعیین به نحو کلی در معین کفایت می کند، هر چند قطعات زمین با یکدیگر تفاوت داشته باشند.

(نهم) آن که خرجی را که هر کدام از آنان باید بکنند معین نمایند، ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آن را معین نمایند. مسأله ۲۲۵۸ - اگر مالک با زارع قرار بگذارد که آنچه در اصلاح و عمران زمین خرج

می شود و آنچه به عنوان خراج - مالیات - داده می شود استثنا شود و بقیه را بین خودشان قسمت کنند، صحیح است، و همچنین اگر شرط کند که مقداری از حاصل

برای او باشد، چنانچه بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار چیزی باقی می ماند، مزارعه صحیح است.

مسأله ۲۲۵۹ - اگر مدت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید، چنانچه مالک راضی شود که - با اجاره یا بدون اجاره - زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد، مانعی ندارد، و اگر مالک راضی نشود، در صورتی که از بودن زراعت در زمین متضرر نشود و منفعت معتناهی از دست او نرود و زارع هم در به دست نیامدن حاصل کوتاهی نکرده باشد، نمی تواند زارع را وادار کند که

زراعت را بچینند، بلکه باید صبر کند تا حاصل به دست آید و ضرر بر زارع وارد نشود و زارع هم باید اجرة المثل زمین را برای زاید بر مدت مزارعه به مالک بدهد. مسأله ۲۲۶۰ - اگر به واسطه پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نباشد، مثلاً آب از

زمین قطع شود، مزارعه به هم می خورد، و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند، چنانچه زمین در تصرف او بوده و مالک در آن تصرفی نداشته است، باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به مالک بدهد.

مسأله ۲۲۶۱ - اگر مالک و زارع صیغه خوانده باشند، بدون رضایت یکدیگر نمی توانند مزارعه را به هم بزنند، و همچنین اگر مالک به قصد مزارعه زمین را به کسی واگذار کند و او هم تحویل بگیرد، بدون رضایت یکدیگر نمی توانند مزارعه را

به هم بزنند، ولی اگر در ضمن مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق شرطی که کرده اند معامله را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۶۲ - اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالک یا زارع بمیرد مزارعه به هم نمی خورد، و وارثان به جای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و قرارداد کرده باشند

که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم می خورد، و چنانچه زراعت نمایان شده باشد باید سهم او را به ورثه اش بدهند، و حقوق دیگری هم که زارع داشته ورثه او ارث می برند، و نسبت به بودن زراعت در زمین تا حاصل به دست بیاید، حکم همان است که در مسأله " ۲۳۸۳ " گذشت.

مسأله ۲۲۶۳ - اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه بذر مال مالک بوده، حاصلی هم که به دست می آید مال اوست، و باید مزد زارع و مخارجی را که کرده و کرایه حیوان و وسایل دیگری که مال زارع بوده به او بدهد. و اگر بذر مال زارع بوده زراعت هم مال او است، و باید اجاره زمین و خرجهایی را که مالک کرده و کرایه وسایل دیگری که مال او بوده و در آن زراعت

کار کرده، به او بدهد.
و در هر دو صورت چنانچه مقدار اجرة المثل و مخارجی که کرده بیشتر از مقدار قرارداد باشد، استحقاق زیادی محل اشکال است، و احوط صلح است.
مسأله ۲۲۶۴ - اگر بذر مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده،
چنانچه مالك و زارع راضی شوند که - با اجرت یا بی اجرت - زراعت در زمین بماند
اشکال ندارد، و اگر مالك راضی نشود، حکم همان است که در مسأله " ۲۳۸۳ " گذشت.
مسأله ۲۲۶۵ - اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه ریشهء زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه مالك یا زارع شرط اشتراك در ریشه نکرده باشد، هر چند مالکیت مالك زمین نسبت به حاصل سال دوم خالی از وجه نیست، ولی احوط آن است که در صورتی که زارع مالك بذر باشد
مصالحه شود.

" احکام مضاربه "

مضاربه قرار دادی است که شخصی به دیگری مالی بدهد که او با مال تجارت کند، و سود بین آن دو به کسر مشاع - مانند نصف و ثلث - باشد. به صاحب مال، مالک، و به کسی که تجارت می کند، عامل می گویند، و در تحقق آن ایجاب و قبول معتبر است، چه به لفظ باشد یا به فعل، مثل آن که مالک مال را به عنوان مضاربه به عامل بدهد، و عامل به گرفتن مال، قبول کند.

مسأله ۲۲۶۶ - در صحت مضاربه اموری معتبر است:

اول: آن که مالک و عامل بالغ و عاقل و مختار باشند، و مالک ممنوع از تصرف در اموالش به سبب سفاهت یا افلاس نباشد، و صحت مضاربه با عامل سفیه محل اشکال است.

دوم: تعیین سهم سود هر يك از مالک و عامل، که مثلاً نصف یا ثلث یا ربع و مانند آن باشد.

سوم: آن که سود بین مالک و عامل باشد، پس اگر شرط شود که مقداری از آن برای کسی باشد که کاری برای شرکت انجام نمی دهد، مضاربه باطل است. چهارم: آن که عامل قدرت بر تجارت داشته باشد، هر چند به کمک گرفتن از دیگری باشد.

مسأله ۲۲۶۷ - اقوی آن است که در صحت مضاربه، معتبر نیست که مال، طلا و نقره و مسکوک به سکهء معامله باشد، بلکه به سایر اموال هم جایز است، ولی به مالی

که در ذمهء غیر - مانند مالی که انسان از دیگری طلب دارد - است جایز نیست، و مضاربه به منافع - مانند سکونت خانه - محل اشکال است.

مسأله ۲۲۶۸ - در صحت مضاربه معتبر نیست که مال در تصرف عامل باشد، بلکه

اگر در تصرف مالك باشد و عامل فقط معامله را انجام دهد، مضاربه صحيح است. مسأله ۲۲۶۹ - چنانچه مضاربه صحيح باشد، مالك و عامل در سود شريك مي باشند، و چنانچه به جهت فقدان بعض امور معتبر در صحت، مضاربه فاسد باشد، تمام سود مال مالك است، و مالك بايد اجرة المثل عمل را به عامل بدهد، و در صورتی که اجرة المثل بیشتر از سهمی باشد که در قرار داد برای عامل معين شده، احتیاط واجب آن است که عامل و مالك در مقدار زايد صلح کنند.

مسأله ۲۲۷۰ - در مضاربه، خسارت و ضرر، بر مالك است، و اگر شرط شود که خسارت بر عامل یا هر دو باشد، شرط باطل است، ولی اگر شرط شود که عامل، خسارتی را که در معامله بر مالك وارد می شود، جبران کند و از مال خود به مالك ببخشد، شرط صحيح است.

مسأله ۲۲۷۱ - مضاربه از عقود جایزه است، و هر يك از مالك و عامل می توانند مضاربه را در هر حال فسخ کنند، چه قبل از شروع در عمل و چه بعد از آن، و چه قبل از ظهور سود و چه بعد از آن.

مسأله ۲۲۷۲ - عامل نمی تواند سرمایه ای که از مالك گرفته، بدون اذن او، با مال خود یا مال دیگری مخلوط کند، هر چند به این عمل، مضاربه باطل نمی شود، ولی اگر مال را مخلوط کند و تلف شود ضامن است.

مسأله ۲۲۷۳ - خصوصياتی را که مالك در خرید و فروش معين می کند - مثل آن که

عامل، كالای معينی را بخرد، و به مبلغ معينی بفروشد - عامل بايد مراعات نماید، و اگر نه معامله فضولی است، و صحت آن متوقف بر اجازهء مالك است.

مسأله ۲۲۷۴ - اگر مالك، عامل را در معامله با سرمایه محدود و مقید نکند، عامل می تواند به هر گونه ای که مصلحت می داند، معامله کند.

مسأله ۲۲۷۵ - اگر عامل به اذن مالك سفر کند، و شرط نشده باشد که هزینهء سفر با

عامل باشد، هزینهء سفر و آنچه برای تجارت صرف بشود، از سرمایه برداشت می شود، و اگر عامل برای چند مالك کار می کند، هزینه به نسبت عملی که برای هر

يك از مالکها انجام می دهد، تقسیم می شود.

مسأله ۲۲۷۶ - عامل آنچه را برای مقدمات تجارت و هزینهء سفر، از سرمایه

برداشته، اگر سودی حاصل شود، از سود کسر و به سرمایه ضمیمه می شود، و باقی ماندهء سود را بر طبق قرار داد قسمت می کنند.

مسئله ۲۲۷۷ - در مضاربه معتبر نیست، مالك يك شخص، و عامل هم يك شخص باشد، بلکه می شود مالك متعدد و عامل يك شخص، یا عامل متعدد و مالك يك شخص باشد، چه سهمی که از سود در عقد مضاربه برای عاملهای متعدد مقرر شده، برابر، یا متفاوت باشد.

مسئله ۲۲۷۸ - اگر دو شخص در سرمایه شريك باشند و عامل يك شخص باشد، و شرط کنند که - مثلاً - نصف سود برای عامل باشد، و نصف دیگر بین دو مالك به تفاضل باشد - یعنی سهم یکی بیشتر از دیگری باشد - با آن که در سرمایه برابر باشند، یا شرط کنند که نصف دیگر بین دو شريك به تساوی باشد، با آن که سرمایه

یکی از دیگری بیشتر باشد، مضاربه باطل است، مگر این که سود زاید برای یکی از آن

دو در مقابل عملی برای تجارت باشد، که در این صورت صحیح است.

مسئله ۲۲۷۹ - اگر مالك یا عامل بمیرد، مضاربه باطل می شود.

مسئله ۲۲۸۰ - جایز نیست عامل بدون اذن مالك، با سرمایه ای که از مالك گرفته، با

دیگری قرار داد مضاربه ببندد، یا کار با سرمایه را به دیگری واگذار کند، یا دیگری را

برای تجارت با سرمایه اجیر کند، و اگر بدون اذن این تصرفات انجام شود، و مالك هم اجازه نکند، و مال تلف شود، عامل ضامن است، ولی اجیر گرفتن برای مقدمات عمل یا وکیل گرفتن برای انجام آنها مانعی ندارد.

مسئله ۲۲۸۱ - هر يك از مالك و عامل می توانند بر دیگری، امری را که شرعاً جایز

است، شرط کنند، مثل آن که یکی بر دیگری شرط کند که مالی بپردازد، یا کاری انجام دهد، و وفای به این شرط واجب است، هر چند عامل، تجارت و عمل را انجام ندهد، یا انجام داده و سودی حاصل نشده باشد.

مسئله ۲۲۸۲ - هرگاه تجارت سود کرد، عامل سهمی را که برای او قرار داده شده،

مالك می شود، هر چند سود قسمت نشده باشد، ولی هر گونه ضرر و تلفی که حاصل شود، جبران می شود، و هنگام ظهور سود معامله، اگر مالك راضی به قسمت نشد، عامل حق ندارد او را مجبور به پذیرفتن قسمت کند، و اگر عامل

(٦٢٤)

راضی به قسمت نشد، مالك می تواند او را به پذیرفتن قسمت مجبور کند.
مسأله ۲۲۸۳ - اگر سود را قسمت کنند، و بعد از قسمت خسارتی بر سرمایه وارد شود، و سودی بعد از آن حاصل شود و کمتر از خسارت نباشد، آن خسارت به آن سود

جبران می شود، و چنانچه کمتر از خسارت باشد، عامل باید آن خسارت را به سودی

که به قسمت گرفته جبران نماید، پس اگر خسارت کمتر از سود باشد، زاید بر خسارت برای او ممانند، و اگر بیشتر باشد، مقدار زاید بر سود بر عهدهء عامل نیست.

مسأله ۲۲۸۴ - تا وقتی عقد مضاربه باقی باشد، خسارت وارد بر سرمایه، از سود حاصل از عمل جبران می شود، چه سود قبل از خسارت و یا بعد از آن باشد، و اگر خسارت قبل از شروع در عمل باشد، چنانچه قسمتی از سرمایه تلف شود، آن خسارت به سود جبران می شود، و چنانچه تمام سرمایه تلف شود - بدون آن که کسی آن را تلف کند - مضاربه باطل می شود، و اگر کسی آن را تلف نماید و تلف کننده بدل آن را بدهد، مضاربه باطل نمی شود.

مسأله ۲۲۸۵ - اگر عامل بر مالك شرط کند که خسارت وارد بر سرمایه، از سود جبران نشود، شرط صحیح است، و از سهم عامل کسر نمی شود.

مسأله ۲۲۸۶ - مالك و عامل - همچنان که گذشت - می توانند عقد مضاربه را هر

وقت بخواهند فسخ کنند، هر چند بعد از عمل و قبل از حصول سود باشد، ولی اگر عامل به اذن مالك سفر کرده و مقداری از سرمایه را برای هزینهء سفر خرج کرده و بخواهد مضاربه را فسخ کند، احتیاط واجب آن است که مالك را راضی کند.

مسأله ۲۲۸۷ - اگر بعد از حصول سود، مضاربه فسخ شود، باید آن سود بر طبق قرار

داد بین مالك و عامل تقسیم شود، و اگر يك طرف راضی به قسمت نشود، طرف دیگر حق دارد او را بر قسمت مجبور کند.

مسأله ۲۲۸۸ - اگر مضاربه فسخ شود، و مال مضاربه یا قسمتی از آن دین باشد، باید

عامل آن را از مدیون گرفته و به مالك برگرداند.

مسأله ۲۲۸۹ - اگر سرمایهء مضاربه نزد عامل باشد و بمیرد، چنانچه عین آن معلوم باشد، به مالك بر می گردد، و چنانچه معلوم نباشد، باید به قرعه معین شود، یا مالك با ورثهء عامل مصالحه کند.

(٦٢٥)

" احکام مساقات و مغارسه "

مسأله ۲۲۹۰ - اگر انسان با کسی قرارداد کند که درختهای میوه ای را که میوه آن مال

خود او است یا اختیار میوه های آن با او است تا مدت معینی به آن کس واگذار نماید

که تربیت کند و آب دهد و به حصهء مشاعی که قرار می گذارند از میوه آن بردارد، این

قرارداد را مساقات می گویند.

مسأله ۲۲۹۱ - معاملهء مساقات در درختهایی که مثل بید و چنار میوه نمی دهد صحیح نیست، و در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می کنند اشکال دارد.

مسأله ۲۲۹۲ - در معاملهء مساقات لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می کند به همین قصد تحویل بگیرد، معامله صحیح است.

مسأله ۲۲۹۳ - مالك و کسی که تربیت درختها را به عهده می گیرد باید عاقل و بالغ

باشند، و باید کسی آنها را به ناحق اکراه نکرده باشد، و نیز مالك شرعا از تصرف در

مالش ممنوع نباشد، مانند سفیه - که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند -

و کسی که از طرف حاکم شرع از تصرف در مال خود به جهت افلاس منع شده است، و

همچنین عامل در صورتی که عملش مستلزم تصرف در مالش باشد.

مسأله ۲۲۹۴ - مدت مساقات باید معلوم باشد و کمتر از زمانی که میوه به دست می آید نباشد، و اگر اول آن را معین کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن

سال حاصل می شود، صحیح است.

مسأله ۲۲۹۵ - باید سهم هر کدام به نحو کسر مشاع مانند نصف یا ثلث حاصل باشد و اگر قرار بگذارند که مثلا صد من از میوه ها مال مالك و بقیه مال کسی

باشد که کار می کند، معامله باطل است.
مسئله ۲۲۹۶ - باید قرار مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند، یا بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن در صورتی که کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت و زیاد شدن میوه لازم است باقی مانده باشد، و در غیر این دو صورت اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد، معامله صحیح نیست، بلکه اگر احتیاج به آبیاری برای زیاد شدن و بهتر شدن میوه نداشته باشد، هر چند کاری باشد که

برای تربیت درخت لازم است، صحت معامله محل اشکال است.
مسئله ۲۲۹۷ - صحت معامله مساقات در میوه هایی که ریشه ثابت ندارند - مانند

بوته خربزه و خیار - محل اشکال است.
مسئله ۲۲۹۸ - درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر در زیاد شدن یا بهتر شدن میوه به کارهای دیگر، مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد، مساقات در آن صحیح است.

مسئله ۲۲۹۹ - دو نفری که معامله مساقات کرده اند با رضایت یکدیگر می توانند معامله را به هم بزنند، و نیز اگر در ضمن قرارداد مساقات شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشد، مطابق قراری که گذاشته اند به هم زدن معامله اشکال ندارد، و اگر در ضمن معامله مساقات شرطی کنند و به آن شرط عمل نشود، کسی که به نفع او شرط کرده اند می تواند معامله را به هم بزند، و همچنین می تواند - مثل سایر موارد شروط - طرف مقابل را به وسیله حاکم شرع به

وفای به شرط اجبار کند.

مسئله ۲۳۰۰ - اگر مالك بمیرد، معامله مساقات به هم نمی خورد و ورثه اش به جای او هستند.

مسئله ۲۳۰۱ - اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد، چنانچه در عقد

شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، ورثه اش به جای او هستند، و اگر خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند، حاکم شرع از مال میت اجیر می گیرد و حاصل را بین ورثه میت و مالك قسمت می کند، و اگر قرارداد



(٦٢٧)

کرده باشند که خود او درختها را تربیت کند، با مردن او معامله به هم می خورد. مسأله ۲۳۰۲ - اگر شرط شود که تمام حاصل برای مالک باشد، مساقات باطل است و میوه مال مالک می باشد، و کسی که کار می کند نمی تواند مطالبه اجرت نماید، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگری باشد، مالک باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد، و چنانچه

مقدار معمول بیشتر از مقدار قرارداد باشد، لزوم دادن زیادی محل اشکال است، و احوط صلح است.

مسأله ۲۳۰۳ - اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می آید مال هر دو باشد، این معامله - که آن را مغارسه گویند - باطل است،

پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده، بعد از تربیت هم مال اوست، و باید مزد کسی که آنها را تربیت کرده بدهد، مگر این که اجرت بیشتر از سهمی باشد که برای عامل

معین شده که در این صورت لزوم دادن زیادی محل اشکال و احتیاط در صلح است، و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده، بعد از تربیت هم مال اوست، و

می تواند آنها را بکند، ولی گودالهایی را که به واسطهء کندن درختها پیدا شده باید پر

کند و اجارهء زمین را از روزی که درختها را کاشته به صاحب زمین بدهد، مگر این که

اجارهء زمین از سهمی که از تربیت درختها برای مالک معین شده بیشتر باشد، که در

این صورت لزوم دادن زاید محل اشکال و احوط صلح است.

و مالک هم می تواند او را ملزم نماید که درختها را بکند، و اگر به واسطهء کندن درخت عیبی در آن پیدا شود چیزی بر صاحب زمین نیست، ولی اگر خود صاحب زمین درختها را بکند و عیبی در آنها پیدا شود، باید تفاوت قیمت آنها را به صاحب درخت بدهد و صاحب درخت نمی تواند او را ملزم کند که - با اجاره یا بدون اجاره -

درخت را در زمین باقی بگذارد، و همچنین صاحب زمین نمی تواند صاحب درختها را ملزم نماید که - با اجاره یا بدون اجاره - درختها در زمین او بماند.

(٦٢٨)

" کسانی که از تصرف در مال خود ممنوعند "

مسئله ۲۳۰۴ - بچه ای که بالغ نشده شرعا نمی تواند در مال یا در ذمه خود -
 مثل این
 که ضامن شود یا قرض کند و مانند آن - تصرف نماید، و همچنین است نسبت به
 تصرف مالی در نفس خود - مثل این که خود را اجاره دهد، یا در مضاربه یا مزارعه
 و
 مانند آن عامل شود - و اما حکم وصیت او در مالش در مسئله " ۲۷۶۱ " خواهد
 آمد.
 و نشانه بلوغ یکی از سه چیز است:
 (اول) رویدن موی درشت زیر شکم بالای عورت در پسر.
 (دوم) بیرون آمدن منی.
 (سوم) تمام شدن پانزده سال قمری در پسر، و تمام شدن نه سال قمری در
 دختر، و خون حیض دیدن در مورد دختری که معلوم نیست نه سال او تمام شده یا
 نه.
 مسئله ۲۳۰۵ - رویدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر بغل و
 درشت شدن صدا و مانند اینها، نشانه بالغ شدن نیست، مگر انسان به واسطه اینها
 یقین یا اطمینان به بلوغ پیدا کند.
 مسئله ۲۳۰۶ - دیوانه نمی تواند در مال و ذمه خود تصرف نماید، و همچنین
 نسبت به تصرف مالی در نفس خود، و سفیه - یعنی کسی که مال خود را در
 کارهای بیهوده صرف می کند - نمی تواند در مال و ذمه خود - مثل این که
 ضامن
 بشود یا قرض کند - بدون اذن یا اجازه ولی تصرف نماید، و همچنین نمی تواند
 در نفس خود بدون اذن یا اجازه ولی تصرف مالی کند، مثل این که خود را اجاره

دهد یا عامل مضاربه یا مزارعه و مانند آن شود، و مفلس - یعنی کسی که به جهت مطالبه طلبکاران به وسیله حاکم شرع از تصرف در مال خود منع شده است -

نمی تواند در مال خود بدون اذن یا اجازه طلبکاران تصرف نماید.
مسئله ۲۳۰۷ - کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرف مالی که در

موقع

دیوانگی می کند، صحیح نیست.

مسئله ۲۳۰۸ - انسان می تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می رود، هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عیال و میهمان و کارهایی که اسراف شمرده نمی شود

برساند، و اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزان تر از قیمت بفروشد، اگر چه بیشتر

از ثلث باشد و ورثه هم اجازه نمایند، تصرف او صحیح است.

" احکام وکالت "

وکالت آن است که انسان کاری را که می تواند در آن دخالت کند و مباشرت در آن

معتبر نیست، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلا به دیگری واگذار

کند که خانه او را بفروشد، یا زنی را برای او عقد نماید، پس سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف کند، نمی تواند برای فروش آن کسی را بدون اذن ولی و کیل نماید، و همچنین کسی که به واسطه افلاس به حکم حاکم شرع از تصرف در مالش

منع شده است، نمی تواند برای تصرف در مالش و کیل بگیرد مگر به اذن یا اجازه طلبکاران.

مسأله ۲۳۰۹ - در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند، و اگر انسان به دیگری بفهماند

که او را وکیل کرده و او هم بفهماند که قبول نموده - مثل آن که مال خود را به کسی

بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد - وکالت صحیح است.

مسأله ۲۳۱۰ - اگر انسان کسی را که در شهر دیگر است وکیل نماید و برای او وکالت

نامه بفرستد و او قبول کند، اگر چه وکالت نامه بعد از مدتی برسد وکالت صحیح است.

مسأله ۲۳۱۱ - موکل - یعنی کسی که دیگری را وکیل می کند - و نیز کسی که وکیل

می شود، باید عاقل باشند، و از روی قصد و اختیار اقدام نمایند، و اکراه به ناحق نشده باشند، و در موکل بلوغ نیز معتبر است، ولی بچه ای که بالغ نشده در چیزی که

خودش می تواند انجام بدهد می شود وکیل بگیرد، مانند بچه ده ساله ای که حق دارد وصیت کند.

مسأله ۲۳۱۲ - کاری را که انسان نمی تواند انجام دهد، یا شرعا نباید انجام دهد،

نمی تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود، مثلا کسی که در احرام حج است، چون نباید صیغهء عقد زناشویی را بخواند، نمی تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود.

مسأله ۲۳۱۳ - اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند صحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن کار را معین نکند، وکالت

صحیح نیست، مگر آن که تعیین را به نظر وکیل واگذار کند، مثل این که بگوید: (تو

وکیل هستی در فروش یا اجاره ء خانه هر کدام را که اختیار کردی).
مسأله ۲۳۱۴ - اگر وکیل را عزل کند - یعنی از کار برکنار نماید - بعد از آن که خبر به

او رسید نمی تواند آن کار را انجام دهد، ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد، صحیح است.

مسأله ۲۳۱۵ - وکیل می تواند از وکالت کناره گیری کند، اگر چه موکل غایب باشد.

مسأله ۲۳۱۶ - وکیل نمی تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید، ولی اگر موکل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد، به هر طوری که به

او دستور داده می تواند رفتار نماید، پس اگر گفته باشد: (برای من وکیل بگیر) باید از

طرف او وکیل بگیرد و نمی تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند.

مسأله ۲۳۱۷ - اگر وکیل با اجازه ء موکل کسی را از طرف او وکیل کند، نمی تواند آن

وکیل را عزل نماید، و اگر وکیل اول بمیرد یا موکل او را عزل کند، وکالت دومی باطل نمی شود.

مسأله ۲۳۱۸ - اگر وکیل با اجازه ء موکل کسی را از طرف خودش وکیل کند، موکل و

وکیل اول می توانند آن وکیل را عزل کنند، و اگر وکیل اول بمیرد یا عزل شود، وکالت

دومی باطل می شود.

مسأله ۲۳۱۹ - اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند و به آنها اجازه دهد هر

کدام به تنهایی در آن کار اقدام کنند، هر يك از آنان می تواند آن کار را انجام دهد،
و
چنانچه یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل نمی شود، ولی اگر نگفته باشد که
با
هم یا به تنهایی انجام دهند، یا گفته باشد که با هم انجام دهند، نمی توانند به

تنهایی اقدام کنند، و در صورتی که یکی از آنان بمیرد و کالت دیگران باطل می شود.

مسئله ۲۳۲۰ - اگر وکیل یا موکل بمیرد، و کالت باطل می شود، و نیز اگر چیزی که

برای تصرف در آن وکیل شده است از بین برود - مثل آن که گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد - و کالت باطل می شود، و اگر یکی از آنها دیوانه یا بی هوش شود، بطلان و کالت به نحوی که بعد از برطرف شدن دیوانگی و بی هوشی نیز نتواند عمل را انجام دهد و محتاج به توکیل جدید باشد، محل اشکال است.

مسئله ۲۳۲۱ - اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند و چیزی برای او قرار بگذارد،

بعد از انجام آن کار چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد.

مسئله ۲۳۲۲ - اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی نکند و غیر

از تصرفی که به او اجازه داده اند تصرف دیگری در آن ننماید و اتفاقاً آن مال از بین برود، ضامن عوض آن نیست.

مسئله ۲۳۲۳ - اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی کند، یا غیر

از تصرفی که به او اجازه داده اند تصرف دیگری در آن بنماید و آن مال از بین برود ضامن است، پس اگر لباسی را که گفته اند به فروش پیوشد و آن لباس تلف شود، باید

عوض آن را بدهد.

مسئله ۲۳۲۴ - اگر وکیل غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند تصرف دیگری در مال

بکند، مثلاً لباسی را که گفته اند به فروش پیوشد و بعد تصرفی را که به او اجازه داده اند

بنماید، آن تصرف صحیح است.

" احکام قرض "

قرض دادن به مسلمان مخصوصاً به مؤمنین از کارهای مستحب است، و در قرآن مجید به آن امر شده، و قرض دادن به مؤمن قرض دادن به خدا شمرده شده، و وعده

ء

مغفرت به قرض دهنده داده شده، و در اخبار راجع به آن سفارش شده است، و از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) روایت شده که کسی که به برادر مسلمان خود قرض بدهد، برای او به هر دره‌می که قرض داده به وزن کوه احد حسنت است، و اگر با او در طلب قرض مدارا کند بر صراط مانند برق بدون حساب و عذاب می‌گذرد، و کسی که برادر مسلمان به او

شکایت کند و قرض ندهد خداوند عزوجل بهشت را بر او حرام می‌کند. و از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده که اگر قرض بدهم برای من محبوب تر است

از آن که به مانند آن صدقه بدهم.

مسأله ۲۳۲۵ - در قرض لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر چیزی را به قصد قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است.

مسأله ۲۳۲۶ - در صورتی که در قرض شرط مدت نشده باشد، یا بعد از گذشتن مدت باشد، هر وقت بدهکار بدهی خود را بدهد طلبکار باید قبول نماید.

مسأله ۲۳۲۷ - اگر در عقد قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند، طلبکار نمی‌تواند پیش از تمام شدن آن مدت طلب خود را مطالبه کند، ولی اگر مدت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۲۸ - اگر طلبکار - در موردی که حق مطالبه دارد - طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد، باید فوراً آن را بپردازد، و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است.

مسأله ۲۳۲۹ - اگر بدهکار غیر از خانه ای که لایق به حال او است و در آن سکنی

دارد و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که ناچار از داشتن آنهاست، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد.

مسأله ۲۳۳۰ - کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، چنانچه بتواند کاسبی کند و برای او عسر و حرجی نباشد، واجب است کسب کند و بدهی خود را بدهد.

مسأله ۲۳۳۱ - کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند، باید طلب او را از طرف صاحبش به قصد صدقه به فقیر بدهد، و بنا بر احتیاط واجب از حاکم شرع اجازه بگیرد، و اگر طلبکار او سید نباشد، احتیاط مستحب آن است که طلب او را به سید فقیر ندهد.

مسأله ۲۳۳۲ - اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن و دفن و بدهی او نباشد، باید

مالش را به همین مصرفها برسانند، و به وارث او چیزی نمی رسد.

مسأله ۲۳۳۳ - اگر کسی مقداری پول طلا یا نقره قرض کند و قیمت آن کم شود، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافیهست، و اگر قیمت آن زیادتر گردد، لازم است همان مقدار را که گرفته بدهد، ولی در هر دو صورت اگر بدهکار و طلبکار

به غیر آن راضی شوند، اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۳۴ - اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال آن را مطالبه کند، احتیاط مستحب آن است که بدهکار همان مال را به او بدهد.

مسأله ۲۳۳۵ - اگر کسی که قرض می دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می دهد

بگیرد، مثلاً يك من گندم بدهد و شرط کند که يك من و پنج سیر بگیرد، یا ده عدد تخم

مرغ بدهد که یازده عدد تخم مرغ بگیرد، ربا و حرام است، بلکه اگر قرار بگذارد که

بدهکار کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس

دهد - مثلاً شرط کند يك تومانی را که قرض کرده با يك کبریت پس دهد - ربا و حرام

است، و نیز اگر با او شرط کند که چیزی را که قرض می گیرد به طور



(٦٣٥)

مخصوصی پس دهد - مثلا مقداری طلای نساخته به او قرض بدهد و شرط کند که ساخته پس بگیرد - بازهم ربا و حرام می باشد، ولی اگر بدون این که شرط کند خود

بدهکار زیادتر از آن چه قرض کرده پس بدهد، اشکال ندارد، بلکه مستحب است. مسأله ۲۳۳۶ - ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است، و اقوی این است که کسی که قرض ربوی گرفته مالک می شود هر چند احوط عدم تصرف در آن است. مسأله ۲۳۳۷ - اگر گندم یا چیزی مانند آن را به قرض ربوی بگیرد و با آن زراعت کند، اقوی این است که حاصلی که به دست می آید مالک می شود، ولی احوط عدم تصرف در آن است.

مسأله ۲۳۳۸ - اگر لباسی را بخرد و ثمن آن را از مالی که به قرض ربوی گرفته، یا از

مال حلالی که مخلوط با آن مال است به صاحب لباس بدهد، پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشکال ندارد، و همچنین است اگر به فروشنده بگوید که: (این لباس را

با این مال می خرم) هر چند احوط آن است که آن لباس را استعمال نکند. مسأله ۲۳۳۹ - اگر انسان مقداری پول به کسی بدهد که در شهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد اشکال ندارد، و این را صرف برات می گویند.

مسأله ۲۳۴۰ - اگر مقداری پول به کسی قرض بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد - مثلا نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار

تومان بگیرد - ربا و حرام است، ولی اگر کسی که زیادی را می گیرد، در مقابل زیادی

جنس بدهد یا عملی انجام دهد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۴۱ - اگر کسی از دیگری طلبی دارد که از جنس طلا و نقره یا کشیمنی و

پیمانه ای نیست می تواند آن را به شخص بدهکار یا دیگری به کمتر فروخته و وجه آن را نقد بگیرد، ولی اگر طلب اسکناس باشد فروختن آن به کمتر در صورتی که ثمن

هم از جنس همان اسکناس باشد، محل اشکال است، و در صورتی که از غیر آن جنس باشد، مثل فروش اسکناس ایرانی به دلار اشکال ندارد، و همچنین طلبی را که از شخص بدهکار دارد می تواند مبلغی از آن را کسر کند و مابقی را نقد بگیرد.

(636)

" احکام حواله "

مسأله ۲۳۴۲ - اگر انسان طلبکار خود را حواله دهد که طلب خود را از دیگری بگیرد

و طلبکار قبول نماید، بعد از آن که حواله با شرایطی که خواهد آمد محقق شد، کسی

که به او حواله شده بدهکار می شود، و دیگر طلبکار نمی تواند طلبی را که دارد از بدهکار اولی مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۴۳ - بدهکار و طلبکار باید عاقل و بالغ باشند، و باید کسی آنها را به ناحق

اکراه نکرده باشد، و سفیه - یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند - نباشند، مگر این که با اذن یا اجازه ولی باشد، ولی اگر حواله بر بری - یعنی

شخصی که به حواله دهنده بدهکار نیست - باشد و حواله دهنده سفیه باشد اشکال ندارد، و همچنین معتبر است بدهکار و طلبکار به واسطهء افلاس به حکم حاکم شرع

از تصرف در اموال منع نشده باشند، و اما اگر حواله بر شخص بری باشد و حواله دهنده مفلس باشد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۴۴ - حواله دادن بر کسی که بدهکار نیست، در صورتی صحیح است که او قبول کند، و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است، جنس دیگر حواله دهد، مثلاً به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد، تا او قبول نکند حواله صحیح نیست.

مسأله ۲۳۴۵ - موقعی که انسان حواله می دهد باید بدهکار باشد، پس اگر بخواهد از کسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده نمی تواند او را به کسی حواله دهد که

آنچه را بعد قرض می دهد از آن کس بگیرد.

مسأله ۲۳۴۶ - حواله دهنده و طلبکار باید مقدار حواله و جنس آن را بدانند، پس اگر مثلاً ده من گندم و ده تومان پول به يك نفر بدهکار باشد و به او بگوید: (یکی

از دو طلب خود را از فلانی بگیری) و آن را معین نکند، حواله صحیح نیست.
مسئله ۲۳۴۷ - اگر بدهی واقعا معین باشد ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن مقدار یا جنس آن را ندانند، حواله صحیح است، مثلا اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح است.

مسئله ۲۳۴۸ - طلبکار می تواند حواله را قبول نکند، اگرچه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.

مسئله ۲۳۴۹ - اگر کسی که به حواله دهنده بدهکار نیست، حواله را قبول کند، پیش

از پرداختن حواله نمی تواند مقدار حواله را از حواله دهنده مطالبه کند، و اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتر صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده، فقط همان مقدار

را می تواند از حواله دهنده مطالبه نماید.

مسئله ۲۳۵۰ - بعد از آن که حواله محقق شد، حواله دهنده و کسی که به او حواله شده نمی توانند حواله را به هم بزنند، و هر گاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله

فقیر نباشد، اگرچه بعد فقیر شود طلبکار هم نمی تواند حواله را به هم بزند، و همچنین

است اگر موقع حواله فقیر باشد و طلبکار بداند که فقیر است، ولی اگر نداند فقیر است و بعد بفهمد مالدار شده طلبکار می تواند حواله را به هم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد.

مسئله ۲۳۵۱ - اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده - در صورتی که

قبول او در صحت حواله معتبر باشد، مثل این که به حواله دهنده بدهکار نباشد - یا یکی از آنان برای خود حق به هم زدن حواله را قرار دهد، مطابق قراری که گذاشته اند

می تواند حواله را به هم بزند.

مسئله ۲۳۵۲ - اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد، چنانچه به در خواست کسی که به او حواله شده و مدیون حواله دهنده بوده داده است، می تواند چیزی را که داده از او بگیرد، و اگر بدون در خواست او داده، یا این که او

مدیون حواله دهنده نبوده، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.



(638)

" احکام رهن "

مسئله ۲۳۵۳ - رهن آن است که کسی که حق مالی برای دیگری بر عهده اوست مقداری از مال خود را وثیقه بگذارد که اگر حق او را ندهد، صاحب حق بتواند حق خود را از آن مال استیفاء کند، مانند این که بدهکار مقداری از مال خود را وثیقه بگذارد، که اگر طلب او را ندهد، طلبش را از آن مال بدست آورد.

مسئله ۲۳۵۴ - در رهن لازم نیست صیغه بخوانند، و همین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو به طلبکار بدهد و طلبکار هم به همین قصد بگیرد، رهن صحیح است.

مسئله ۲۳۵۵ - گرو دهنده و گرو گیرنده باید عاقل و بالغ باشند، و باید کسی آنها را به

ناحق اکراه نکرده باشد، و گرو دهنده مفلس و سفیه نباشد، مگر با اذن و اجازه او طلبکاران مفلس و ولی سفیه، و معنی سفیه و مفلس در مسئلهء " ۲۳۰۶ " گذشت. مسئله ۲۳۵۶ - انسان مالی را می تواند گرو بگذارد که شرعا بتواند در آن تصرف کند، و اگر مال دیگری را با اذن یا اجازه او گرو بگذارد صحیح است.

مسئله ۲۳۵۷ - چیزی را که گرو می گذارند باید بشود از آن استیفاء دین نمود هر چند مملوک نباشد مانند زمینی که متعلق حق التحجیر است پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند، رهن باطل است.

مسئله ۲۳۵۸ - فواید چیزی را که گرو می گذارند مال مالك آن است و مراد از مالك

در این مسائل اعم از صاحب حق است.

مسئله ۲۳۵۹ - گرو گیرنده نمی تواند در مالی که گرو گرفته بدون اجازه او مالك تصرف کند، و همچنین مالك بدون اذن گرو گیرنده نمی تواند در آن مال تصرفی

کند که با حق او منافات داشته باشد.

مسأله ۲۳۶۰ - جمعی از فقهاء "اعلی الله مقامهم" فرموده اند: (اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد، عوض آن هم مثل خود مال گرو می باشد،

و همچنین است در صورتی که بدون اجازه او بفروشد و بعد بدهکار امضاء کند) ولی این حکم محل اشکال است، مگر این که در ضمن عقدی - اگرچه خود آن بیع باشد - شرط شود که بدهکار عوض را گرو بگذارد، که در این صورت بر او واجب می شود به شرط خود وفا کند، یا شرط شود که عوض گرو باشد، که در این صورت به خود شرط عوض گرو می شود.

مسأله ۲۳۶۱ - اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد طلبکار مطالبه کند و او ندهد، طلبکار در صورتی که وکالت در فروش و برداشت طلب خود داشته باشد، می تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد، و در صورتی که وکالت نداشته باشد، باید از بدهکار اجازه بگیرد، و اگر دسترسی به او ندارد از حاکم شرع اجازه بگیرد، و اگر دسترسی به حاکم شرع نباشد از عدول مؤمنین، و در هر صورت اگر زیادی داشته باشد باید زیادی را به بدهکار بدهد.

مسأله ۲۳۶۲ - اگر بدهکار غیر از خانه ای که مناسب شأن اوست و در آن نشسته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که ناچار از داشتن آنهاست چیز دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، ولی مالی را که گرو گذاشته - اگرچه خانه و اثاثیه باشد - طلبکار می تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

" احکام ضمان "

مسأله ۲۳۶۳ - اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی - اگرچه عربی نباشد - یا به عملی به طلبکار بفهماند که من ضامن شده ام طلب تو را بدهم، و طلبکار هم قبول کند، و راضی بودن بدهکار شرط نیست.

مسأله ۲۳۶۴ - ضامن و طلبکار باید عاقل و بالغ باشند، و باید کسی هم آنها را به ناحق اکراه نکرده باشد و سفیه و مفلس نباشند، مگر به اذن یا اجازه ولی سفیه و طلبکاران مفلس.

و این شرطها در بدهکار معتبر نیست، بنابر این اگر کسی ضامن شود که بدهی بچه یا دیوانه یا سفیه یا مفلس را بدهد، صحیح است.

مسأله ۲۳۶۵ - هرگاه برای ضامن شدن خودش شرطی قرار دهد، مثلاً بگوید: (اگر بدهکار قرض تو را نداد من ضامنم) صحت ضمان محل اشکال است.

مسأله ۲۳۶۶ - کسی که انسان ضامن بدهی او می شود باید بدهکار باشد، پس اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند، تا وقتی قرض نکرده نمی شود ضامن او شد.

مسأله ۲۳۶۷ - در صورتی انسان می تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و

جنس

بدهی همه در واقع معین باشند، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید: (من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم) چون معین نکرده که طلب کدام را می دهد، ضامن شدن او باطل است، و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و شخصی بگوید: (من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم) چون معین نکرده که بدهی کدام را می دهد، ضامن شدن او باطل

می باشد، و همچنین اگر کسی از دیگری مثلا ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشد و شخصی بگوید: (من ضامن یکی از دو طلب تو هستم) و معین نکند که ضامن گندم است یا پول، صحیح نیست.

مسئله ۲۳۶۸ - اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی تواند از بدهکار

چیزی بگیرد، و اگر مقداری از آن را ببخشد، نمی تواند آن مقدار را مطالبه نماید.

مسئله ۲۳۶۹ - اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، نمی تواند از ضامن شدن خود برگردد.

مسئله ۲۳۷۰ - ضامن و طلبکار - بنابر احتیاط واجب - نمی توانند شرط کنند که هر

وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را به هم بزنند.

مسئله ۲۳۷۱ - هرگاه انسان در موقع ضامن شدن بتواند طلب طلبکار را بدهد، اگرچه بعد فقیر شود طلبکار نمی تواند ضامن بودن او را به هم بزند و طلب خود را از

بدهکار اول مطالبه نماید، و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد، ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود.

مسئله ۲۳۷۲ - اگر انسان در موقعی که ضامن می شود نتواند طلب طلبکار را بدهد و

طلبکار در آن وقت نداند و بعد ملتفت شود، می تواند ضامن بودن او را به هم بزند، ولی اگر پیش از آن که طلبکار ملتفت شود ضامن قدرت پیدا کرده باشد، چنانچه بخواهد ضامن بودن او را به هم بزند اشکال دارد.

مسئله ۲۳۷۳ - اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، نمی تواند از او چیزی بگیرد.

مسئله ۲۳۷۴ - اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، می تواند

مقداری را که ضامن شده پس از دادن از او مطالبه نماید، ولی اگر به جای جنسی که

بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلا اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن ده من برنج بدهد، نمی تواند برنج را از او مطالبه نماید، ولی اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

(٦٤٢)

" احکام کفالت "

مسأله ۲۳۷۵ - کفالت آن است که انسان متعهد شود هر وقت طلبکار بدهکار را خواست به او تسلیم کند، و به کسی که این طور متعهد می شود کفیل می گویند.

مسأله ۲۳۷۶ - کفالت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی - اگرچه

عربی

نباشد - یا به عملی به طلبکار بفهماند که من متعهدم هر وقت بدهکار خود را بخواهی به تو تسلیم کنم، و طلبکار یا ولی او هم قبول نماید.

مسأله ۲۳۷۷ - کفیل باید عاقل و بالغ باشد، و باید سفیه و مفلس نباشد در صورتی که مستلزم تصرف در مال باشد، مگر با اذن یا اجازه ء ولی سفیه و طلبکاران مفلس،

و

او را بر کفالت بنا حق اکراه نکرده باشند، و بتواند کسی را که کفیل او شده حاضر نماید.

مسأله ۲۳۷۸ - یکی از پنج چیز کفالت را به هم می زند:

اول: کفیل بدهکار را به طلبکار تسلیم نماید، یا بدهکار خودش را تسلیم کند، یا شخص دیگری او را تسلیم نماید و طلبکار هم قبول کند.

دوم: طلب طلبکار داده شود.

سوم: طلبکار از طلب خود بگذرد، یا به دیگری به بیع یا صلح یا حواله و مانند اینها منتقل کند.

چهارم: بدهکار بمیرد. پنجم: طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند.

مسأله ۲۳۷۹ - اگر کسی به زور یا به حيله ای بدهکار را از دست طلبکار رها کند،

چنانچه طلبکار دسترسی به او نداشته باشد، کسی که بدهکار را رها کرده باید او را به

طلبکار تسلیم کند، و اگر تسلیم نکرد باید طلب او را بپردازد.

" احکام ودیعه (امانت) "

مسأله ۲۳۸۰ - اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید: (نزد تو امانت باشد) و

او هم قبول کند، یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه که می آید عمل نمایند.

مسأله ۲۳۸۱ - امانت دار و کسی که مال را امانت می گذارد باید هر دو عاقل باشند،

پس اگر انسان مالی را پیش دیوانه امانت بگذارد، یا دیوانه مالی را پیش کسی امانت بگذارد، صحیح نیست.

و کسی که مال خودش را امانت می گذارد باید بالغ باشد، و جایز است بچهء ممیز مال دیگری را با اذنش نزد کسی امانت بگذارد، و امانت گذاشتن نزد بچهء ممیز در صورتی که متمکن از حفظ باشد و امانت را حفظ کند و مستلزم تصرف در مال بچه نباشد، اشکال ندارد.

و معتبر است کسی که مال خودش را امانت می گذارد سفیه و مفلس نباشد، مگر با اذن یا اجازه ء ولی سفیه و طلبکاران مفلس، ولی امانت گذاشتن نزد سفیه و مفلس

-

در صورتی که مستلزم تصرف آنها در مال خودشان نباشد - مانعی ندارد، و در صورت استلزام با اذن یا اجازه ء ولی و طلبکاران اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۸۲ - اگر از بچه ای چیزی را بدون اذن صاحبش به طور امانت قبول کند،

باید آن را به صاحبش بدهد، و اگر آن چیز مال خود بچه است و ولی اجازه ء امانت گذاشتن آن را نداده باشد، لازم است آن مال را به ولی او برساند، و چنانچه در رساندن مال به آنان کوتاهی کند و تلف شود، باید عوض آن را بدهد، و همچنین

است اگر امانت گذار دیوانه باشد.

مسئله ۲۳۸۳ - کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید، در صورتی که امانت گذار ملتفت حال او نباشد، نباید امانت را قبول کند.

مسئله ۲۳۸۴ - اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول

نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.

مسئله ۲۳۸۵ - کسی که چیزی را امانت می گذارد، هر وقت بخواهد می تواند آن را

پس بگیرد، و کسی هم که امانت را قبول می کند هر وقت بخواهد می تواند آن را به

صاحبش برگرداند.

مسئله ۲۳۸۶ - اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را به هم بزند، باید هرچه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولی صاحبش برساند، یا به آنان خبر دهد که حاضر به نگهداری نیست، و اگر بدون عذر مال را به آنان نرساند و خبر

هم ندهد، چنانچه مال تلف شود باید عوض آن را بدهد.

مسئله ۲۳۸۷ - کسی که امانت را قبول می کند، اگر برای آن جای مناسبی ندارد، باید

جای مناسب تهیه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در نگهداری آن کوتاهی نموده است، و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسئله ۲۳۸۸ - کسی که امانت را قبول می کند، اگر تعدی کند - یعنی زیاده روی نماید، مثل آن که مرکبی که نزد او به امانت گذاشته شده بدون اذن صاحبش سوار شود - و یا تفریط کند - یعنی در نگهداری آن کوتاهی نماید، مثل آن که آن را در جایی

بگذارد که اطمینان از آن نباشد که کسی بفهمد و آن را ببرد - ضامن است، و چنانچه

تلف شود باید عوض آن را - اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمتش را - بدهد،

و در غیر این دو صورت ضامن نیست.

مسئله ۲۳۸۹ - اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند، و به



(٦٤٥)

کسی که امانت را قبول کرده بگوید که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال

هم بدهی که از بین برود نباید آن را به جای دیگر ببری، جایز نیست آن را به جای دیگر ببرد، و اگر ببرد ضامن است.

مسئله ۲۳۹۰ - اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند، و کسی

که امانت را قبول کرده بداند آن محل در نظر صاحب مال خصوصیتی نداشته، بلکه یکی از موارد حفظ آن بوده، می تواند آن را به جای دیگری که مال در آن جا محفوظ

تر یا مثل محل اولی است ببرد، و چنانچه مال در آن جا تلف شود ضامن نیست. مسئله ۲۳۹۱ - اگر صاحب مال دیوانه شود، کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً

امانت را به ولی او برساند، و یا به ولی او خبر دهد، و اگر بدون عذر شرعی مال را به

ولی او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسئله ۲۳۹۲ - اگر صاحب مال بمیرد، امانت دار باید فوراً مال را به وارث او برساند، یا به وارث او خبر دهد، و چنانچه بدون عذر شرعی مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند، و مال تلف شود باید عوض آن را بدهد، ولی اگر برای آن که بفهمد کسی که می گوید من وارث میتم راست می گوید یا نه، یا میت

وارث دیگری دارد یا نه، مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، چیزی بر عهده او نیست.

مسئله ۲۳۹۳ - اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه وارث بدهد، یا به کسی بدهد که همه آنان گرفتن مال را

به او واگذار کرده اند، پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از وارث بدهد،

ضامن سهم دیگران است، و اگر نسبت به مال وصی هم معین کرده باشد، اجازه او

هم معتبر است.

مسئله ۲۳۹۴ - اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد یا دیوانه شود، وارث یا ولی او

باید هرچه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد، یا امانت را به او برساند.

(۶۴۶)

مسأله ۲۳۹۵ - هرگاه امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند، اگر اطمینان دارد

که امانت به صاحبش می رسد، مثل این که وارث او امین بوده و از امانت اطلاع دارد، و همچنین اطمینان دارد که صاحبش راضی به ماندن آن نزد ورثه می باشد لازم نیست امانت را به صاحب آن یا وکیل یا ولی او برساند، و یا وصیت کند، هر چند احوط آن است که امانت را به صاحب آن یا وکیل یا ولی او برساند، و اگر ممکن نیست، آن را به حاکم شرع بدهد.

و در غیر این صورت باید به هر طریقی که ممکن است حق را به صاحبش یا وکیل یا ولی او برساند، و اگر ممکن نشد وصیت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیات مال و محل آن را بگوید.

مسأله ۲۳۹۶ - اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه ای که در

مسأله پیش گذشت عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود، باید عوضش را بدهد، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و مرض او خوب شود، یا بعد از مدتی پشیمان شود و وصیت کند، هر چند مال بعد از وصیت تلف شود.

" احکام عاریه "

مسئله ۲۳۹۷ - عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که بدون عوض

از آن استفاده کند.

مسئله ۲۳۹۸ - لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند، و اگر مثلا لباس را به قصد عاریه

به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است.

مسئله ۲۳۹۹ - عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن متعلق حق یا ملك دیگری است - مثل آن که آن را اجاره داده باشد - در صورتی صحیح است که مالك چیز غصبی یا کسی که منفعت ملك یا متعلق حق اوست به عاریه دادن راضی باشد.

مسئله ۲۴۰۰ - چیزی را که منفعتش مال انسان است - مثلا آن را اجاره کرده - می تواند به کسی که بر آن مال مورد اطمینان است، یا به اذن مالك عاریه بدهد، ولی

اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمی تواند آن را به دیگری عاریه دهد.

مسئله ۲۴۰۱ - اگر دیوانه و بچه مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست، و همچنین عاریه دادن سفیه و مفلس مال خود را صحیح نیست، مگر با اذن یا اجازه و ولی سفیه و طلبکاران مفلس، و اگر ولی مصلحت بداند مال کسی را که بر او ولایت دارد عاریه

دهد، اشکال ندارد.

مسئله ۲۴۰۲ - اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند، و در استفاده

از

آن زیاده روی هم ننماید، و اتفاقا آن چیز تلف شود، ضامن نیست، ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد، یا چیزی را که

عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد.
مسئله ۲۴۰۳ - اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود ضامن نیست.

مسئله ۲۴۰۴ - اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده وظیفه اش همان است که در مسئله " ۲۳۹۲ " گذشت.

مسئله ۲۴۰۵ - اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعا نتواند در مال خود تصرف کند

- مثلا دیوانه شود - وظیفه عاریه کننده همان است که در مسئله " ۲۳۹۱ " گذشت.

مسئله ۲۴۰۶ - عاریه عقد جایز است، و عاریه دهنده و کسی که عاریه کرده می تواند هر وقت بخواهند عاریه را به هم بزنند، بنابراین عاریه دهنده می تواند آنچه را که عاریه داده پس بگیرد، مگر در موردی که زمینی را برای دفن میت عاریه داده باشد که بعد از دفن نمی تواند زمین را به نبش قبر میت پس بگیرد.
مسئله ۲۴۰۷ - عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد - مثل آلات لهو و قمار -

باطل است، و همچنین است عاریه دادن ظرف طلا و نقره به جهت خوردن و آشامیدن بلکه بنابر احتیاط واجب برای سایر استعمالات هر چند زینت نمودن باشد.

مسئله ۲۴۰۸ - عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن، و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده صحیح است.
مسئله ۲۴۰۹ - اگر چیزی را که عاریه کرده به مالک یا وکیل یا ولی او بدهد و بعد آن

چیز تلف شود، عاریه کننده ضامن نیست، ولی اگر بدون اجازه صاحب مال یا وکیل

یا ولی او آن را به جایی ببرد، اگرچه جایی باشد که صاحبش معمولا به آن جا می برده - مثل آن که اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد -

ضامن است، و در صورت تلف باید عوض آن را بدهد.
مسئله ۲۴۱۰ - اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهد - مثلا ظرف نجس را عاریه دهد که در آن غذا بخورند - باید نجس بودن آن را به

کسی که عاریه می کند بگوید، و اگر لباس نجس را برای نماز خواندن عاریه دهد، لازم نیست نجس بودن آن را اطلاع دهد، مگر در صورتی که عاریه کننده بخواهد با لباس پاک واقعی نماز بخواند، که احتیاط واجب آن است که نجس بودنش را به او اطلاع دهد.

مسئله ۲۴۱۱ - چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن نمی تواند به دیگری

اجاره یا عاریه دهد.

مسئله ۲۴۱۲ - اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دومی باطل نمی شود.

مسئله ۲۴۱۳ - اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش

برساند، و نمی تواند به عاریه دهنده بدهد.

مسئله ۲۴۱۴ - اگر مالی را که می داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده ای ببرد و در دست او از بین برود، مالک می تواند عوض مال و عوض استفاده ای را که عاریه کننده برده از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند، و اگر از عاریه کننده بگیرد، او نمی تواند چیزی را که به مالک می دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

مسئله ۲۴۱۵ - اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می تواند آنچه را که به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش

را بدهد، نمی تواند عوض آن را که به صاحب مال می دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

احکام هبه "

هبه عبارت است از تمليك عين مجاناً - بدون اين كه در مقابل عين عوضى
دريافت كند - و بخشیده شده باید عين - اگر چه به نحو مشاع - باشد، نه
منفعت، و چه

در خارج باشد یا در ذمه، در صورتی که به غیر کسی که در ذمه اوست ببخشد، و
اگر

به کسی که آن عين در ذمه اوست ببخشد، ذمه مدیون برئ می شود، و نمی تواند
به

آن چه بخشیده رجوع کند.

مسأله ۲۴۱۶ - در هبه ایجاب و قبول معتبر است، چه به لفظ باشد - مثل آن که
بگوید: " این کتاب را به تو بخشیدم " و کسی که به او بخشیده شده بگوید: " قبول
کردم " - یا به فعل باشد، مثل آن که کتاب را به قصد بخشش به طرف بدهد، و او
هم

به قصد قبول بگیرد.

مسأله ۲۴۱۷ - معتبر است هبه کننده عاقل و بالغ و قاصد باشد، و بر هبه اکراه
نشده

باشد، و به واسطهء سفاهت و افلاس ممنوع از تصرف در مالش نباشد، و مالك مالی
باشد که می بخشد، یا بر آن ولایت داشته باشد، و اگر نه آن هبه فضولی است و
صحت

آن منوط به اجازه ء کسی است که اجازه ء او معتبر است.

مسأله ۲۴۱۸ - در هبه قبض معتبر است، پس اگر مالی را به کسی ببخشد، تا به
قبض

او ندهد، هبه محقق نمی شود، و باید کسی که مال به او بخشیده شده، به اذن هبه
کننده قبض کند، ولی اگر آن چه را بخشیده، در تصرف کسی باشد که به او
بخشیده،

کفایت از قبض می کند.

و قبض در غیر منقول - مانند خانه و زمین - به این است که مانع از تصرف را
بر طرف کند، و مال را در استیلاى کسی که به او بخشیده قرار دهد، و در منقول به
این

است که به طرف بدهد، و طرف هم از او بگیرد.

مسأله ۲۴۱۹ - اگر مالی را به کسی که به حد بلوغ نرسیده یا به دیوانه ببخشد،
معتبر

(٦٥١)

است ولی آن دو قبول کند، و آن مال را قبض نماید، ولی اگر ولی به آن دو ببخشد، و در دست خودش باشد، بودن آن مال در تصرف ولی از قبض کفایت می کند.

مسئله ۲۴۲۰ - اگر به یکی از ارحام - خویشاوندان - خود مالی ببخشد، بعد از آن که

به قبض او داد، نمی تواند رجوع کند و پس بگیرد، و همچنین است در صورتی که هبه کننده بر کسی که به او هبه شده، شرط کند، و به آن شرط عمل شود، یا کسی که

به او هبه شده، در مقابل هبه عوضی به هبه کننده بدهد.

و در غیر موارد ذکر شده تا عین مالی که هبه شده باقی باشد، می تواند مال بخشیده شده را پس بگیرد، ولی اگر تلف شده یا آن را به دیگری منتقل کرده، یا تغییری در عین داده - مثل آن که اگر پارچه بوده، آن را رنگ کرده باشد - نمی تواند پس بگیرد.

مسئله ۲۴۲۱ - زن و شوهر در لزوم هبه، حکم رحم را ندارند.

مسئله ۲۴۲۲ - اگر مالی را به کسی ببخشد، و در ضمن آن بر آن کس شرط کند که

مالی به او بدهد یا کاری - که جایز باشد - برای او انجام دهد، باید کسی که بر او شرط

شده، به آن شرط عمل کند، و هبه کننده قبل از عمل به شرط می تواند رجوع نماید، و همچنین اگر کسی که بر او شرط شده، به شرط عمل نکند، و یا نتواند به آن شرط

عمل نماید، هبه کننده می تواند رجوع کند.

مسئله ۲۴۲۳ - اگر هبه کننده یا کسی که مال به او هبه شده، قبل از قبض بمیرد، هبه

باطل می شود.

مسئله ۲۴۲۴ - اگر هبه کننده بعد از قبض دادن بمیرد، ورثه نمی توانند رجوع کنند،

و همچنین اگر کسی که مال به او بخشیده شده بمیرد، هبه کننده نمی تواند رجوع نماید.

مسئله ۲۴۲۵ - همچنان که رجوع به گفتن محقق می شود - مثل آن که بگوید: " از

بخششی که کردم برگشتم " - به فعل نیز محقق می شود، مثل آن که به قصد رجوع از

طرف بگیرد، یا آن چه را بخشیده به قصد رجوع به دیگری واگذار نماید، و در

تحقق

رجوع، دانستن کسی که مال به او هبه شده، معتبر نیست.
مسأله ۲۴۲۶ - مالی را که به شخصی بخشیده، اگر در ملك آن شخص، زیادی
منفصل یا قابل انفصال پیدا کند - مثل آن که گوسفند بره آورد، یا درخت میوه دهد

-
مال آن شخص است، و اگر هبه کننده، در هبهء مثل گوسفند و درخت، رجوع
کند،

نمی تواند بره و میوه را از آن شخص پس بگیرد.

" احکام نکاح (ازدواج) "

به واسطه عقد ازدواج زن و مرد به یکدیگر حلال می شوند، و آن بر دو قسم است: دائم و غیر دائم.

عقد دائم آن است که در آن مدتی برای زناشویی نباشد، و زنی را که به این قسم عقد می کنند دائمه گویند.

و عقد غیر دائم آن است که مدت زناشویی در آن معین شود، مثلاً زن را به مدت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه یا یک سال یا بیشتر عقد نمایند، ولی - بنابر احتیاط واجب - مدت ازدواج از مقدار عمر زن و شوهر یا یکی از آن دو زیادتر

نباشد، و زنی را که به این قسم عقد کنند متعه می نامند.
احکام عقد

مسئله ۲۴۲۷ - در زناشویی - چه دائم و چه غیر دائم - باید صیغه خوانده شود، و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست، و صیغه عقد را می توانند خود زن و مرد بخوانند یا دیگری را وکیل کنند که از طرف آنان بخواند.

مسئله ۲۴۲۸ - وکیل لازم نیست مرد باشد، و زن هم می تواند برای خواندن صیغه عقد از طرف دیگری وکیل شود.

مسئله ۲۴۲۹ - زن و مرد تا یقین یا اطمینان پیدا نکنند که وکیل آنها صیغه را خوانده

است نمی توانند ترتیب آثار و احکام نکاح را بدهند، و گمان به این که وکیل صیغه را

خوانده است کفایت نمی کند، و اگر وکیل بگوید صیغه را خوانده در صورتی که

ثقه

باشد وظن به خلاف گفته او نباشد، یا از قول او اطمینان

حاصل شود کافاست، و در غیر دو صورت ذکر شده اکتفا به اخبار او محل اشکال است

مسأله ۲۴۳۰ - اگر زنی کسی را وکیل کند که مثلاً ده روز او را به عقد مردی در آورد،

و ابتدای ده روز را معین نکند، آن وکیل می تواند هر وقت که بخواهد او را ده روز به

عقد آن مرد در آورد، ولی اگر معلوم باشد که زن روز یا ساعت معینی را قصد کرده،

باید صیغه را مطابق قصد او بخواند.

مسأله ۲۴۳۱ - يك نفر می تواند برای خواندن صیغهء عقد دائم یا غیر دائم از طرف هر دو نفر وکیل شود، و نیز مرد می تواند از طرف زن وکیل شود و او را برای خود به

طور دائم یا غیر دائم عقد کند، ولی احتیاط مستحب آن است که عقد را دو نفر بخوانند، خصوصاً در صورتی که وکیل شود که برای خود عقد کند.

دستور خواندن عقد دائم

مسأله ۲۴۳۲ - اگر صیغهء عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند و اول زن بگوید: "زوجتك نفسي على الصداق المعلوم" یعنی خود را زن تو نمودم به مهری که معین شده، و پس از آن بدون آن که پی در پی بودن ایجاب و قبول عرفاً به هم بخورد مرد بگوید: "قبلت التزويج على الصداق المعلوم" یعنی قبول کردم ازدواج را به مهری که

معین شده یا بگوید: "قبلت التزويج" و قصد کند قبول همان ازدواج بر مهر معلوم را،

عقد صحیح است.

و اگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغهء عقد را بخواند، چنانچه مثلاً اسم

مرد احمد و اسم زن فاطمه باشد و وکیل زن بگوید: "زوجت موکلتی فاطمة موکلك

أحمد على الصداق المعلوم" و پس از آن بدون آن که موالات عرفاً به هم بخورد وکیل

مرد بگوید: "قبلت التزويج لموکلي أحمد على الصداق المعلوم" صحیح می باشد، و بهتر

آن است که وکیل زن بگوید: "زوجت موکلك أحمد موکلتی فاطمة على الصداق المعلوم".

و بنا بر احتیاط مستحب لفظی که مرد می گوید با لفظی که زن می گوید مطابق

(۶۵۴)

باشد، مثلاً اگر زن " زوجت " می گوید مرد هم " قبلت التزویج " بگوید، هر چند " قبلت النکاح " هم مانعی ندارد.

دستور خواندن عقد غیر دائم

مسأله ۲۴۳۳ - اگر خود زن و مرد بخواهند صیغهء عقد غیر دائم را بخوانند، بعد از آن که مدت و مهر را معین کردند، چنانچه زن بگوید: " زوجتك نفسي في المدة المعلومة

على المهر المعلوم " و بعد بدون این که موالات عرفا به هم بخورد مرد بگوید: " قبلت

هكذا " صحیح است.

و اگر دیگری را وکیل کنند و اول وکیل زن به وکیل مرد بگوید: " زوجت موکلتی موکلتک فی المدة المعلومة على المهر المعلوم " پس بدون این که موالات عرفا به هم بخورد

وکیل مرد بگوید: " قبلت لموکلی هكذا " صحیح می باشد. شرایط عقد

مسأله ۲۴۳۴ - عقد ازدواج چند شرط دارد:

اول: آن که بنابر احتیاط واجب به عربی صحیح خوانده شود، و اگر خود مرد و زن نتوانند صیغه را به عربی صحیح بخوانند، می توانند به غیر عربی بخوانند، ولی باید لفظی بگویند که معنی " زوجت " و " قبلت " را بفهماند، هر چند احتیاط مستحب

آن است که اگر ممکن باشد کسی را که می تواند به عربی صحیح بخواند وکیل کنند.

دوم: مرد و زن یا وکیل آنها که صیغه را می خوانند قصد انشاء داشته باشند، یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می خوانند، زن به گفتن " زوجتك نفسي " قصدش این باشد

که خود را زن او قرار دهد، و مرد به گفتن " قبلت التزویج " زن بودن او را برای خود

قبول نماید، و اگر وکیل مرد و زن صیغه را می خوانند، به گفتن " زوجت " و " قبلت "

قصدشان این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده اند زن و شوهر شوند.

سوم: کسی که صیغه را می خواند باید عاقل باشد، و اما کسی که بالغ نیست ولی قادر بر انشاء عقد است، در صورتی که بدون اذن و اجازه ء ولی برای خودش صیغه را

بخواند باطل است، و با اذن یا اجازه ء ولی مانعی ندارد، و در صورتی که صیغه را به

وکالت از غیر بخواند، عقدش صحیح است.

چهارم: اگر وکیل زن و شوهر یا ولی آنها صیغه را می خوانند، در موقع عقد، زن و شوهر را معین کنند، مثلا اسم آنها را ببرند یا به آنها اشاره نمایند، پس کسی که چند

دختر دارد اگر به مردی بگوید: "زوجتك احدی بناتي" یعنی زن تو نمودم یکی از دخترانم را و او بگوید "قبلت" یعنی قبول کردم، چون در موقع عقد دختر را معین نکرده اند عقد باطل است.

پنجم: زن و مرد به ازدواج راضی باشند، ولی اگر زن ظاهرا با کراهت اذن دهد و معلوم باشد قلبا راضی است، عقد صحیح است. مسأله ۲۴۳۵ - اگر در عقد يك حرف غلط خوانده شود که معنی آن را عوض کند، عقد باطل است.

مسأله ۲۴۳۶ - کسی که دستور زبان عربی را نمی داند، اگر عقد را صحیح بخواند و

معنای هر کلمه ای از عقد را بداند و از هر لفظی معنای آن را قصد نماید، می تواند عقد را بخواند.

مسأله ۲۴۳۷ - اگر زنی را برای مردی بدون اذن آنان عقد کنند، و بعد زن و مرد آن

عقد را اجازه نمایند، عقد صحیح است.

مسأله ۲۴۳۸ - اگر زن و مرد یا یکی از آن دو را به ازدواج اکراه نمایند، در صورتی که

عقد را خود آنها خوانده باشند، اگر بعد از خواندن عقد راضی شوند، عقد صحیح است، ولی اگر دیگری خوانده است در صورتی که اجازه کنند - مثلا بگویند به آن عقد راضی هستیم - عقد صحیح است.

مسأله ۲۴۳۹ - پدر و جد پدری می توانند برای فرزند نابالغ یا دیوانهء خود که با حال

دیوانگی بالغ شده ازدواج کنند، و بعد از آن که آن طفل بالغ شد یا دیوانه عاقل گردید، اگر ازدواجی که برای او کرده اند مفسده ای نداشته، نمی تواند آن را

(٦٥٦)

به هم بزند، و اگر مفسده ای داشته می تواند آن را امضاء یا رد نماید، ولی در صورتی که دختر و پسر نابالغ را پدرانشان به یکدیگر تزویج کنند، چنانچه پس از بلوغشان اجازه نکنند احتیاط به طلاق یا عقد جدید ترك نشود.

مسأله ۲۴۴۰ - دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است - یعنی مصلحت خود را تشخیص می دهد - اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه باکره باشد - بنابر احتیاط

واجب - باید از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد، و اجازهء مادر و برادر لازم نیست.

مسأله ۲۴۴۱ - اگر دختر باکره نباشد، یا این که باکره باشد ولی اجازه گرفتن از پدر یا

جد پدری ممکن نباشد، یا حرجی باشد و دختر حاجت به شوهر کردن داشته باشد، اجازهء پدر و جد پدری لازم نیست.

مسأله ۲۴۴۲ - اگر پدر یا جد پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد، پسر باید بعد از

بالغ شدن خرج آن زن را بدهد، و بنابر احتیاط واجب از خرج قبل از بلوغ - در صورت تمکین زن و تمکن پسر از لذت بردن - به صلح یا غیر آن یقین به براءت ذمه حاصل کند.

مسأله ۲۴۴۳ - اگر پدر یا جد پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد، چنانچه پسر در

موقع عقد مالی داشته مدیون مهر زن است، و اگر موقع عقد مالی نداشته پدر یا جد او باید مهر زن را بدهند.

عیبهایی که به واسطهء آنها می شود عقد را به هم زد
مسأله ۲۴۴۴ - اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از هفت عیبی را که ذکر می شود دارد، می تواند عقد را به هم بزند:

اول: دیوانگی. دوم: مرض خوره. سوم: مرض برص (پیسی). چهارم: کوری. پنجم: زمین گیر یا شل بودن، مگر این که شلی او طوری باشد که عرفاً عیب شمرده نشود.

ششم: افضاء، یعنی راه بول و حیض یا راه حیض و غائط او یکی شده باشد.

هفتم: آن که گوشت یا استخوانی در فرج او باشد که مانع نزدیکی شود.
مسئله ۲۴۴۵ - اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهر او پیش از عقد دیوانه بوده است،

یا آلت مردی نداشته، یا بعد از عقد پیش از نزدیکی بریده شود، یا بفهمد مرضی دارد که نمی تواند نزدیکی نماید، هر چند آن مرض بعد از عقد و پیش از نزدیکی پیدا شده باشد، می تواند عقد را به هم بزند، ولی در صورتی که شوهر نمی تواند نزدیکی نماید باید زن به حاکم شرع رجوع نماید، و حاکم شوهر را يك سال مهلت می دهد چنانچه شوهر نتوانست با آن زن یا زنی دیگر نزدیکی نماید، پس از آن، زن می تواند عقد را به هم بزند.

و در صورتی که مرد بعد از عقد - چه پیش از نزدیکی و چه بعد از آن - دیوانه شود، بنابر احتیاط واجب زن بدون طلاق نمی تواند جدا شود، و اگر آلت مردی بعد از نزدیکی بریده شود، یا مرض مانع از نزدیکی بعد از آن پیدا شود، زن نمی تواند عقد را به هم بزند.

مسئله ۲۴۴۶ - اگر زن بعد از عقد بفهمد که تخمهای شوهرش را کشیده اند، در صورتی که تدلیس کرده و زن را گول زده باشند، می تواند عقد را به هم بزند، و در غیر

صورت تدلیس، اگر خواست عقد را به هم بزند احتیاط به طلاق ترك نشود.
مسئله ۲۴۴۷ - اگر به واسطه آن که مرد نمی تواند نزدیکی کند زن عقد را به هم بزند،

شوهر باید نصف مهر را بدهد، ولی اگر به واسطه یکی از عیبهای دیگری که گذشت

مرد یا زن عقد را به هم بزند، چنانچه مرد با زن نزدیکی نکرده باشد چیزی بر او نیست، و اگر نزدیکی کرده باشد تمام مهر را بدهد، مگر اینکه خود زن تدلیس کرده باشد که در این صورت چیزی بر مرد نیست.

عده ای از زنها که ازدواج با آنان حرام است

مسئله ۲۴۴۸ - ازدواج با زنهایی که با انسان محرم هستند - مثل مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و مادر زن - حرام است.

مسئله ۲۴۴۹ - اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید، اگرچه با او نزدیکی نکند،

مادر و مادر مادر آن زن و مادر پدر او هرچه بالا روند به آن مرد محرم می شوند.
مسئله ۲۴۵۰ - اگر زنی را عقد کند و با او نزدیکی نماید، دختر و نوه و دختری و پسری آن زن هرچه پایین روند، چه در وقت عقد باشند یا بعد به دنیا بیایند، به آن مرد محرم می شوند.

مسئله ۲۴۵۱ - اگر با زنی که برای خود عقد کرده نزدیکی نکرده باشد، تا وقتی که آن

زن در عقد او است نمی تواند با دختر او ازدواج کند.

مسئله ۲۴۵۲ - عمه و خاله انسان و عمه و خاله پدر و عمه و خاله پدر پدر یا مادر

پدر و عمه و خاله مادر و عمه و خاله مادر مادر یا پدر مادر هرچه بالا روند به انسان محرمند.

مسئله ۲۴۵۳ - پدر و جد شوهر هرچه بالا روند، و پسر و نوه و پسری و دختری او هرچه پایین آیند، چه در موقع عقد باشند یا بعد به دنیا بیایند، به زن او محرم هستند.

مسئله ۲۴۵۴ - اگر زنی را برای خود عقد کند به عقد دائم یا موقت، تا وقتی که آن

زن در عقد او است نمی تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید.

مسئله ۲۴۵۵ - اگر زن خود را - به ترتیبی که در کتاب طلاق می آید - طلاق رجعی

دهد، در بین عده نمی تواند خواهر او را عقد نماید، و همچنین - بنا بر احتیاط واجب

- در صورتی که در عده و متعه باشد، ولی در عده و طلاق بائن می تواند با خواهر او

ازدواج نماید.

مسئله ۲۴۵۶ - انسان نمی تواند بدون اجازه و زن خود با خواهر زاده و برادر زاده و او

ازدواج کند، ولی اگر بدون اذن زنش آنان را عقد نماید و بعد زن اجازه نماید اشکال ندارد.

مسئله ۲۴۵۷ - اگر زن بفهمد شوهرش برادر زاده یا خواهر زاده او را عقد کرده و

حرفی نزند، و حرف نزدنش کاشف از رضایت او نباشد، چنانچه بعد رضایت ندهد

عقد آنان باطل است.
مسأله ۲۴۵۸ - اگر انسان پیش از آن که دختر خالهء خود را بگیرد با مادر او زنا کند،

دیگر نمی تواند با او ازدواج نماید، و بنابر احتیاط واجب دختر عمه نیز همین حکم را دارد.

مسأله ۲۴۵۹ - اگر با دختر عمه یا دختر خاله خود ازدواج نماید و پس از نزدیکی

با آنان با مادرشان زنا کند موجب جدایی آنها نمی شود، ولی اگر پیش از آن که با آنان

نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید، احتیاط واجب آن است که از ایشان به طلاق جدا شود.

مسأله ۲۴۶۰ - اگر با زنی غیر از عمه و خاله خود زنا کند، احتیاط مستحب آن است

که با دختر او ازدواج نکند، و اگر زنی را عقد نماید و پیش از آن که با او نزدیکی کند

با مادر او زنا کند، احتیاط واجب آن است که به طلاق از آن زن جدا شود، ولی اگر با

او نزدیکی کند و بعد با مادر او زنا نماید، لازم نیست از آن زن جدا شود.

مسأله ۲۴۶۱ - زن مسلمان نمی تواند به عقد کافر در آید، و مرد مسلمان هم نمی تواند با زنهای کافره غیر اهل کتاب ازدواج کند، ولی متعه کردن زنهای اهل کتاب یعنی یهود و نصاری مانعی ندارد، و بنابر احتیاط مستحب ازدواج دائم با آنها ننماید.

و بعضی از فرقه ها - از قبیل خوارج و غلات و نواصب - که خود را مسلمان می دانند و در حکم کفارند، مرد و زن مسلمان نمی توانند با آنها به طور دائم یا موقت

ازدواج نمایند.

مسأله ۲۴۶۲ - اگر با زنی که در عده و طلاق رجعی است زنا کند، آن زن - بنابر احتیاط

- بر او حرام می شود، و اگر با زنی که در عده و متعه یا طلاق بائن یا عده و وفات است

زنا کند، بعد می تواند او را عقد نماید، و معنی طلاق رجعی و طلاق بائن وعده و متعه

وعده و وفات در احکام طلاق خواهد آمد.

مسأله ۲۴۶۳ - اگر با زن بی شوهری که در عده نیست زنا کند، بعد می تواند آن زن را

برای خود عقد نماید، ولی احتیاط واجب آن است که از ازدواج با زنی که زنا دادن

او علنی است خودداری کند، مگر بعد از معلوم شدن توبه آن زن، و احتیاط

(۶۶۰)

واجب آن است که صبر کند تا آن زن حیض ببیند، بعد او را عقد نماید، و اگر دیگری بخواهد آن زن را عقد کند این احتیاط مستحب است.

مسأله ۲۴۶۴ - اگر زنی را که در عده و دیگری است برای خود عقد کند، چنانچه مرد

و زن یا یکی از آنان بدانند که عده و زن تمام نشده و بدانند عقد کردن زن در عده حرام

است، آن زن بر او حرام ابدی می شود، اگرچه مرد بعد از عقد با آن زن نزدیکی نکرده باشد.

مسأله ۲۴۶۵ - اگر زنی را که در عده و دیگری است برای خود عقد کند و با او نزدیکی کند، آن زن بر او حرام ابدی می شود، اگرچه نمی دانسته که آن زن در عده است، یا نمی دانسته که عقد زن در عده حرام است.

مسأله ۲۴۶۶ - اگر انسان بداند زنی شوهر دارد و ازدواج با او حرام است و با او ازدواج کند، باید از او جدا شود و بر او حرام ابدی می شود، و همچنین است اگر نداند که آن زن شوهر دارد ولی بعد از ازدواج با او نزدیکی کرده باشد.

مسأله ۲۴۶۷ - زن شوهر دار اگر زنا کند بر شوهر خود حرام نمی شود، و چنانچه توبه نکند و بر عمل خود باقی باشد، بهتر است شوهر او را طلاق دهد، ولی در هر صورت باید مهرش را بدهد.

مسأله ۲۴۶۸ - زنی را که طلاق داده اند و زنی که متعه بوده و شوهرش مدت او را بخشیده یا مدتش تمام شده، چنانچه بعد از مدتی شوهر کند و بعد شك کند که موقع عقد شوهر دوم عده و شوهر اول تمام بوده یا نه، در صورتی که در حال شك احتمال بدهد که موقع عقد غافل از عده نبوده، عقد شوهر دوم صحیح است، و در غیر این صورت صحت عقد محل اشکال است.

مسأله ۲۴۶۹ - مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده بر لواط کننده - در صورتی

که بالغ بوده - حرام است، و همچنین بنابر احتیاط مادر بزرگ و دختر دختر، و در صورتی که لواط دهنده بالغ باشد یا لواط کننده بالغ نباشد، اگر عقد واقع شد بنابر احتیاط واجب زن از مرد به طلاق جدا شود، و همچنین در وقوع عقد بر مادر بزرگ و

دختر دختر، و اگر گمان یا شك کند که دخول شده بر او حرام

نمی شود.

مسئله ۲۴۷۰ - اگر با مادر یا خواهر پسری ازدواج نماید و بعد از ازدواج با آن پسر لواط کند، آنها بر او حرام نمی شوند، هر چند احتیاط مستحب آن است که از زن خود به طلاق جدا شود، خصوصاً در صورتی که خواهر آن پسر باشد، و احتیاط واجب آن است که اگر لواط کننده زن خود را طلاق داده، دوباره با او ازدواج نکند.

مسئله ۲۴۷۱ - اگر کسی در حال احرام با زنی ازدواج نماید، عقد او باطل است،

و اگر می دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است، آن زن بر او حرام ابدی می شود.

مسئله ۲۴۷۲ - اگر زنی که در حال احرام است با مردی که در حال احرام نیست ازدواج کند، عقد او باطل است، و اگر زن می دانسته که ازدواج کردن در حال احرام

حرام است، بنا بر احتیاط آن مرد بر او حرام ابدی می شود.

مسئله ۲۴۷۳ - اگر مرد طواف نساء را - که یکی از کارهای حج و عمره و مفرده است -

به جا نیاورد، زنش و زنان دیگر که به احرام بر او حرام شده بودند حلال نمی شوند، و نیز اگر زن طواف نساء نکند مرد بر او حلال نمی شود، ولی اگر بعد طواف نساء را

انجام دهند، حلال می شوند.

مسئله ۲۴۷۴ - نزدیکی با دختری که عقد کرده تا بالغ نشده حرام است، ولی اگر پیش از آن که نه سال دختر تمام شود با او نزدیکی کند بعد از بلوغ دختر نزدیکی با او حرام نیست اگرچه افضاء شده باشد، (معنای افضاء در مسئله " ۲۴۴۴ " گذشت).

مسئله ۲۴۷۵ - زن آزادی را که شوهرش سه مرتبه او را طلاق داده بر شوهرش حرام می شود، ولی اگر با شرایطی که در احکام طلاق می آید با مرد دیگری ازدواج کند، بعد از وفات یا طلاق شوهر دوم و تمام شدن عده، شوهر اول می تواند دوباره با او ازدواج کند.

احکام عقد دائم

مسأله ۲۴۷۶ - زنی که عقد دائمی شده نباید بدون اذن شوهر از خانه بیرون رود، و باید خود را برای هر لذت مشروعی که او می خواهد تسلیم نماید، و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند، و اگر این وظایف را انجام دهد، تهیه غذا

و لباس و منزل و سایر ما یحتاج زن - بر طبق آنچه متعارف است - بر شوهر واجب است، و اگر تهیه نکند - چه توانایی داشته باشد یا نداشته باشد - مدیون زن است. مسأله ۲۴۷۷ - اگر زن در کارهایی که در مسألهء پیش ذکر شد اطاعت شوهر را نکند

گناهکار است، و حق غذا و لباس و منزل و سایر ما یحتاج و همخوانی ندارد، ولی مهر او از بین نمی رود.

مسأله ۲۴۷۸ - مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه ملزم کند.

مسأله ۲۴۷۹ - مخارج سفر زن اگر بیشتر از مخارج او در وطن باشد بر شوهر نیست، مگر سفری باشد که مخارج آن سفر عرفا نفقهء او باشد، مانند آن که بیمار باشد و معالجه متوقف بر سفر باشد، که در این صورت مخارج سفر به قدر متعارف بر شوهر است، و همچنین اگر شوهر مایل باشد که زن را به سفر ببرد.

مسأله ۲۴۸۰ - زنی که خرج او بر شوهر است و شوهر خرج او را نمی دهد می تواند

بعد از مطالبه و امتناع شوهر خرجی خود را بدون اذن از مال او بردارد، و بنا بر احتیاط واجب - اگر ممکن باشد - از حاکم شرع برای برداشتن اذن بگیرد، و اگر نتواند از مال او بردارد و اجبار او هم به وسیلهء متصدی امور حسبه میسر نباشد، چنانچه ناچار باشد که معاش خود را تهیه کند، در موقعی که مشغول تهیهء معاش است اطاعت شوهر بر او واجب نیست.

مسأله ۲۴۸۱ - مرد - بنابر احتیاط واجب - در هر چهار شب، يك شب نزد زن دائمی

خود بماند، ولی اگر دو زن داشته باشد و نزد یکی از آنها يك شب بماند، واجب است نزد دیگری نیز يك شب در ضمن چهار شب بماند.

مسأله ۲۴۸۲ - شوهر نمی تواند بیش از چهار ماه نزدیکی با زن دائمی جوان خود را

ترك كند، و همچنین بنا بر احتیاط واجب در غیر زن جوان، مگر با رضایت زن، یا آن که نزدیکی بر مرد ضرری یا حرجی باشد در صورتی که با ضرر و حرج بر زن مزاحمت نکند، یا آن که زن ناشزه باشد، و یا آن که در ضمن عقد بر زن شرط شده باشد که اختیار نزدیکی با مرد باشد.

مسأله ۲۴۸۳ - اگر در عقد دائم مهر را معین نکنند، عقد صحیح است، و چنانچه مرد با زن نزدیکی کند، باید مهر او را مطابق مهر زنهایی که مثل او هستند بدهد، ولی

در متعه چنانچه مهر را معین نکنند، عقد باطل است.

مسأله ۲۴۸۴ - اگر موقع خواندن عقد دائم برای دادن مهر مدتی معین نکرده باشند، زن می تواند پیش از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانایی دادن مهر را داشته باشد و چه نداشته باشد، ولی اگر پیش از گرفتن مهر به نزدیکی راضی شود و شوهر با او نزدیکی کند، دیگر نمی تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلوگیری نماید.

متعّه (ازدواج موقت)

مسأله ۲۴۸۵ - متعه کردن زن اگرچه برای لذت بردن هم نباشد صحیح است.

مسأله ۲۴۸۶ - احتیاط واجب آن است که شوهر بیش از چهار ماه نزدیکی با متعهء خود را ترك نکند مگر با رضایت او.

مسأله ۲۴۸۷ - زنی که متعه می شود اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند، عقد و شرط او صحیح است، و شوهر فقط می تواند لذت های دیگر از او ببرد، ولی اگر بعد به نزدیکی راضی شود، شوهر می تواند با او نزدیکی نماید.

مسأله ۲۴۸۸ - زنی که متعه شده اگرچه آبستن شود حق خرجی ندارد مگر این که در ضمن عقد متعه یا عقد لازم دیگر شرط کند.

مسأله ۲۴۸۹ - زنی که متعه شده حق هم خوابی ندارد و از شوهر ارث نمی برد و شوهر هم از او ارث نمی برد، مگر در صورتی که ارث بردن را شرط کرده باشند

که در این صورت هر که شرط کرده ارث می برد.

مسئله ۲۴۹۰ - زنی که به ازدواج موقت در آمده اگرچه نداند که حق خرجی و همخوابی ندارد، عقد او صحیح است، و برای آن که نمی دانسته، حقی بر شوهر پیدا نمی کند.

مسئله ۲۴۹۱ - زنی که به ازدواج موقت در آمده می تواند بدون اجازه و شوهر از خانه بیرون برود، ولی اگر به واسطه بیرون رفتن حق شوهر از بین برود، بیرون رفتن حرام است.

مسئله ۲۴۹۲ - اگر زنی مردی را وکیل کند که به مدت و مبلغ معین او را برای خود متعه نماید، چنانچه مرد او را به عقد دائم خود در آورد، یا به غیر از مدت یا مبلغی که معین شده او را متعه کند، وقتی آن زن فهمید اگر آن عقد را اجازه کند صحیح و اگر نه باطل است.

مسئله ۲۴۹۳ - اگر پدر یا جد پدری برای محرم شدن زنی را برای مدت کمی مثلاً يك ساعت برای پسری که قابلیت استمتاع داشته باشد عقد نماید، عقد صحیح است، و پدر یا جد پدری می تواند مدت را با مراعات مصلحت و نفع آن پسر به زن ببخشد، و نیز می تواند دختر نابالغی را که قابل تمتع باشد برای محرم شدن در مدت مذکوره به عقد کسی در آورد، و در هر دو صورت معتبر است که در عقد مفسده ای برای صغیر نباشد.

مسئله ۲۴۹۴ - اگر پدر یا جد پدری طفل خود را که در محل دیگری است و نمی داند زنده است یا مرده برای محرم شدن به عقد کسی در آورد، در صورتی که آن طفل در مدت زوجیت قابل استمتاع باشد، بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل می شود، و چنانچه بعد معلوم شود که در موقع عقد آن دختر زنده نبوده، عقد باطل است و کسانی که ظاهراً محرم شده بودند نامحرمند.

مسئله ۲۴۹۵ - اگر مرد مدت ازدواج موقت زن را ببخشد، چنانچه با او نزدیکی کرده، باید تمام چیزی را که قرار گذاشته به او بدهد، و اگر نزدیکی نکرده واجب است نصف آن را بدهد، و احتیاط مستحب آن است که تمام آن را بدهد.

مسأله ۲۴۹۶ - مرد می تواند زنی را که متعه او بوده و مدتش تمام شده یا به آن زن

بخشیده ولی عده او تمام نشده به عقد دائم خود در آورد یا این که دوباره متعه نماید.

احکام نگاه کردن

مسأله ۲۴۹۷ - نگاه کردن مرد به بدن و موی زن نامحرم - چه با قصد لذت و چه بدون آن، و چه با ترس وقوع در حرام و چه بدون آن - حرام است، و نگاه کردن به صورت و دستهای او اگر به قصد لذت باشد یا ترس وقوع در حرام داشته باشد، حرام است، و احتیاط مستحب آن است که به صورت و دستها تا میچ - هر چند بدون

قصد لذت و ترس وقوع در حرام - نگاه نکند، و نیز نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم

حرام است مگر به جاهایی که سیره و متشرعه و متدینین بر پوشانیدن آن نیست، مانند سر و صورت و گردن و دستها و ساق پاها، که نگاه کردن زن به این مواضع بدون قصد لذت و ترس وقوع در حرام جایز است.

مسأله ۲۴۹۸ - زنهایی که اگر آنها را از نپوشیدن بدن خود از نامحرم نهی کنند تأثیر در

آنها ندارد - چه کافر و چه مسلمان - نگاه کردن به جاهایی از بدن آنها که بحسب متعارف عادت بپوشانیدن آن ندارند در صورتی که قصد لذت و ترس وقوع در حرام نباشد، جایز است.

مسأله ۲۴۹۹ - زن باید موی و بدن خود را از مرد نامحرم بپوشاند، و نیز صورت و دستها را تا میچ، در صورتی که قصد نشان دادن داشته باشد و مرد هم به قصد لذت

نظر می کند، و همچنین است بنا بر احتیاط واجب در صورتی که می داند بیننده به قصد لذت نظر می کند، هر چند زن قصد نشان دادن نداشته باشد.

و پوشاندن سر و موی از پسر نابالغ واجب نیست مگر در صورتی که موجب هیجان شهوت آن پسر باشد که بنا بر احتیاط واجب بپوشاند.

مسأله ۲۵۰۰ - نگاه کردن به عورت دیگری - حتی به عورت بچهء ممیزی که خوب و

بد را می فهمد - حرام است، اگرچه از پشت شیشه یا در آینه یا آب صاف و مانند اینها باشد، و زن و شوهر می توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

(666)

مسأله ۲۵۰۱ - مرد و زنی که با یکدیگر محرمند، اگر قصد لذت نداشته باشند می توانند به تمام بدن یکدیگر به جز عورت نگاه کنند.

مسأله ۲۵۰۲ - نگاه کردن مرد به بدن مرد دیگر، و زن به بدن زن دیگر به قصد لذت

حرام است.

مسأله ۲۵۰۳ - نگاه کردن به عکس زن نامحرمی که انسان او را می شناسد و از زنانی

است که اگر او را از نشان دادن خود به نامحرم نهی کنند می پذیرد، بنابر احتیاط جایز نیست.

مسأله ۲۵۰۴ - اگر زن بخواهد زن دیگری یا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کند، یا

عورت او را آب بکشد، باید چیزی در دست کند که دست آن زن به عورت او نرسد،

و همچنین است اگر مرد بخواهد مرد دیگری، یا زنی غیر زن خود را تنقیه کند، یا عورت او را آب بکشد.

مسأله ۲۵۰۵ - اگر زن ناچار باشد برای معالجه به مرد نامحرم مراجعه کند و مرد هم

برای معالجه ناچار باشد که او را نگاه کند و دست به بدن او بزند، جایز است، ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند نباید دست به بدن او بزند، و اگر با دست زدن

بتواند معالجه کند نباید او را نگاه کند، و در هر صورت اگر بتواند با دستکش معالجه

کند نباید با دست معالجه نماید.

مسأله ۲۵۰۶ - اگر انسان برای معالجه ناچار باشد به شخصی مراجعه کند و آن شخص هم ناچار باشد که در معالجه به عورت او نگاه کند، بنابر احتیاط واجب به

وسیله آینه به عورت او نگاه کند، ولی اگر چاره ای جز نگاه کردن به عورت نباشد یا

معالجه با نگاه کردن در آینه حرجی باشد، اشکال ندارد.

مسائل متفرقه زناشویی

مسأله ۲۵۰۷ - کسی که به واسطه نداشتن زن به حرام می افتد، واجب است زن بگیرد.

مسأله ۲۵۰۸ - اگر شوهر در عقد شرط کند که زن باکره باشد، و بعد از عقد معلوم

شود و یا به اقرار زن یا بینه ثابت شود که بکارتش قبل از عقد به نزدیکی از بین



(66)

رفته، هر چند ثبوت خیار فسخ برای مرد خالی از وجه نیست، ولی احتیاط واجب آن است که اگر فسخ کرد طلاق هم بدهد، و مرد می تواند با ملاحظهء نسبت

تفاوت بین مهر باکره و غیر باکره را از مهری که قرار داده اند بگیرد، چه عقد را فسخ کند یا بر آن باقی بماند.

مسئله ۲۵۰۹ - ماندن مرد و زن نامحرم در محل خلوتی که کسی دیگر - حتی بچهء

میمیز - در آن جا نیست در صورت احتمال ارتکاب حرام جایز نیست.

مسئله ۲۵۱۰ - اگر مرد مهر زن را در عقد معین کند و قصدش این باشد که آن را ندهد و رضایت زن به عقد مشروط به قصد دادن مهر نباشد، عقد صحیح است، ولی باید مهر را بدهد.

مسئله ۲۵۱۱ - مسلمانی که از اسلام برگردد و کافر شود مرتد نامیده می شود. (معنی کفر در مسئلهء " ۱۰۷ " گذشت.)
و مرتد دو قسم است:

فطری و ملی، مرتد فطری کسی است که از پدر و مادری متولد شده باشد که هر دو یا

یکی از آن دو مسلمان باشند و بعد از بلوغ و کمال عقل با اختیار از اسلام برگردد. و مرتد ملی کسی است که از پدر و مادر کافر، متولد شده باشد و بعد از مسلمان شدن از اسلام برگردد.

مسئله ۲۵۱۲ - اگر زن بعد از ازدواج مرتد شود، چنانچه شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد عقد او باطل می گردد وعده ندارد، و همچنین است اگر نزدیکی کرده باشد ولی نه سالش تمام نشده، یا یائسه باشد، اما اگر نه سالش تمام شده و یائسه هم نباشد - معنی یائسه در مسئلهء " ۴۴۱ " گذشت - باید به دستوری که در

احکام

طلاق می آید عده نگه دارد، و اگر تا آخر عده مرتد بماند عقد باطل است، و اگر در

بین عده مسلمان شود بقای عقد محل اشکال است، و بنابر احتیاط واجب اگر بخواهد با او بماند دوباره عقد نماید، و اگر بخواهد جدا شود طلاق بدهد.

مسئله ۲۵۱۳ - مرد مسلمان زاده هر چند یکی از پدر و مادرش مسلمان باشند، اگر مرتد شود زنش بر او حرام می شود، و باید به مقدار عدهء وفات - که در احکام

(668)

طلاق می آید - عده نگه دارد.

مسئله ۲۵۱۴ - مردی که از پدر و مادر غیر مسلمان به دنیا آمده و مسلمان شده، اگر

بعد از ازدواج مرتد شود، چنانچه با زنش نزدیکی نکرده، یا این که زن نه سالش تمام نشده، یا یائسه باشد، عقد باطل می گردد وعده ندارد، و اگر بعد از نزدیکی مرتد شود و زن او نه سالش تمام شده و یائسه هم نباشد، باید آن زن به مقدار عده ۲ - طلاق -

که در احکام طلاق می آید - عده نگه دارد، و اگر تا تمام شدن عده مسلمان نشود عقد باطل است، و اگر پیش از تمام شدن عده مسلمان شود، بقای عقد محل اشکال است و بنابر احتیاط واجب اگر بخواهد با او بماند دوباره زن را عقد نماید، و اگر بخواهد جدا شود طلاق بدهد.

مسئله ۲۵۱۵ - اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهری بیرون نبرد و مرد هم

قبول کند، نباید زن را بدون رضایتش از آن شهر بیرون ببرد.

مسئله ۲۵۱۶ - اگر زنی از شوهر سابقش دختری داشته باشد، شوهر بعدی می تواند آن دختر را برای پسر خود که از این زن نیست عقد کند، و اگر مردی دختری را برای

پسر خود عقد کند می تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

مسئله ۲۵۱۷ - اگر زنی از زنا آبستن شود، در صورتی که خود آن زن یا مردی که با او

زنا کرده یا هر دوی آنان مسلمان باشند، برای آن زن جایز نیست بچه را سقط کند، و

همچنین است - بنابر احتیاط واجب - در صورتی که مسلمان نباشند.

مسئله ۲۵۱۸ - اگر کسی با زنی که شوهر ندارد و در عده ۲ کسی هم نیست زنا کند،

چنانچه بعد از استبراء - به نحوی که در مسئله ۲۴۶۳ " گذشت - او را عقد کند و

بچه ای از آنان پیدا شود، در صورتی که ندانند از نطفه ۲ حلال است یا حرام، آن بچه

بدون اشکال حلال زاده است، ولی اگر قبل از استبراء او را عقد کرده و نزدیکی کرده

باشد، محل اشکال است.

مسأله ۲۵۱۹ - اگر مرد نداند که زن در عده است و با او ازدواج کند، چنانچه زن هم نداند و بچه ای از آنان به دنیا آید، حلال زاده است و شرعا فرزند هر دو می باشد، ولی اگر زن می دانسته که در عده است، شرعا بچه فرزند پدر است، و کسی

که یقین دارد در عده بوده و شك در تمام شدن آن دارد در حکم کسی است که می داند در عده است، و در هر صورت عقد آنان باطل است و به یکدیگر حرام می باشند.

مسأله ۲۵۲۰ - اگر زن بگوید یائسه ام نباید حرف او را قبول کرد، ولی اگر بگوید شوهر ندارم حرف او قبول می شود.

مسأله ۲۵۲۱ - اگر زن بگوید شوهر ندارم و انسان با او ازدواج کند و بعد کسی بگوید آن زن شوهر داشته، چنانچه شرعا گفتهء آن کس ثابت نشود، نباید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۲۵۲۲ - تا دو سال پسر یا دختر تمام نشده پدر نمی تواند او را از مادرش جدا

کند، و احتیاط واجب آن است که دختر را تا هفت سال از مادرش جدا نکنند.
مسأله ۲۵۲۳ - اگر خواستگار از جهت دیانت و اخلاق پسندیده باشد، مستحب است در شوهر دادن دختری که بالغه است عجله کنند.

مسأله ۲۵۲۴ - اگر زن مهر خود را به شوهر صلح کند که زن دیگر نگیرد، زن نمی تواند مهر را بگیرد و بر شوهر هم واجب است که زن دیگر نگیرد.
مسأله ۲۵۲۵ - کسی که از زنا به دنیا آمده، اگر زن بگیرد و بچه پیدا کند، آن بچه حلال زاده است.

مسأله ۲۵۲۶ - هرگاه مرد در روزه ۷ ماه رمضان، یا در حال حیض با زن خود نزدیکی

کند، معصیت کرده، ولی اگر بچه ای از آنان به دنیا آید حلال زاده است.
مسأله ۲۵۲۷ - زنی که یقین دارد شوهرش - مثلا - در سفر مرده، اگر بعد از عده

وفات - که مقدار آن در احکام طلاق می آید - شوهر کند و شوهر اول از سفر برگردد،

باید از شوهر دوم جدا شود و به شوهر اول حلال است، ولی اگر شوهر دوم با او نزدیکی کرده باشد، زن باید عده نگه دارد، و شوهر دوم باید مهر او را مطابق مهر زنهایی که مثل او هستند بدهد، ولی خرج عده ندارد.

" احکام شیردادن " مسأله ۲۵۲۸ - اگر زنی بچه‌ای را با شرایطی که در مسأله " ۲۵۳۸ " ذکر خواهد شد،

شیر دهد، آن بچه به این عده محرم می شود:

(اول خود آن زن، و او را مادر رضاعی می گویند.

(دوم) شوهر زن که شیر از اوست، و او را پدر رضاعی می گویند.

(سوم) پدر و مادر آن زن هرچه بالا روند، اگرچه پدر و مادر رضاعی او باشند.

(چهارم) بچه هایی که از آن زن به دنیا آمده اند، یا بعد به دنیا می آیند.

(پنجم) بچه های اولاد آن زن هرچه پایین روند، چه از اولاد او به دنیا آمده، چه اولاد او آن بچه‌ها را شیر داده باشند.

(ششم) خواهر و برادر آن زن اگرچه رضاعی باشند، یعنی به واسطه شیر

خوردن با آن زن خواهر و برادر شده باشند.

(هفتم) عمو و عمه آن زن اگرچه رضاعی باشند.

(هشتم) دایی و خاله آن زن اگرچه رضاعی باشند.

(نهم) اولاد شوهر آن زن که شیر از آن شوهر است، هرچه پایین روند اگرچه

اولاد رضاعی او باشند.

(دهم) پدر و مادر شوهر آن زن که شیر از آن شوهر است، هرچه بالا روند اگرچه

رضاعی باشند.

(یازدهم) خواهر و برادر شوهری که شیر از اوست، اگرچه خواهر و برادر

رضاعی او باشند.

(دوازدهم) عمو و عمه و دایی و خالهء شوهری که شیر از اوست، هرچه بالا روند اگرچه رضاعی باشند، و نیز عدهء دیگری که در مسائل بعد می آید به واسطهء شیردادن محرم می شوند.

مسأله ۲۵۲۹ - اگر زنی بچه ای را با شرایطی که در مسألهء " ۲۵۳۸ " می آید شیر دهد،

پدر آن بچه نمی تواند با دخترهای نسبی آن زن ازدواج کند، ولی جایز است با دخترهای رضاعی آن زن ازدواج کند، اگر چه احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج نکند و نیز نمی تواند دخترهای نسبی و رضاعی شوهری را که شیر از اوست برای خود عقد نماید، و در هر دو صورت چنانچه یکی از آنها فعلا زن او باشد، عقد

او باطل می شود.

مسأله ۲۵۳۰ - اگر زنی بچه ای را با شرایطی که در مسألهء " ۲۵۳۸ " می آید شیر دهد،

شوهر آن زن که صاحب شیر است به خواهرهای آن بچه محرم نمی شود، ولی احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج ننماید، و نیز خویشان شوهر به خواهر و برادر آن بچه محرم نمی شوند.

مسأله ۲۵۳۱ - اگر زنی بچه ای را شیر دهد، به برادرهای آن بچه محرم نمی شود، و

نیز خویشان آن زن به برادر و خواهر آن بچه محرم نمی شوند.

مسأله ۲۵۳۲ - اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کند و با آن زن

نزدیکی نماید، دیگر نمی تواند آن دختر را برای خود عقد کند.

مسأله ۲۵۳۳ - اگر انسان با دختری ازدواج کند، دیگر نمی تواند با زنی که آن دختر را

شیر کامل داده ازدواج نماید.

مسأله ۲۵۳۴ - انسان نمی تواند با دختری که مادر یا مادر بزرگ او آن دختر را شیر

کامل داده ازدواج کند، و نیز اگر زن پدر انسان از شیر پدر او، دختری را شیر داده باشد، انسان نمی تواند با آن دختر ازدواج نماید، و چنانچه دختر شیرخواری را برای خود عقد کند، بعد مادر یا مادر بزرگ او آن دختر را شیر بدهد، یا زن پدر او آن

دختر را از شیر پدر او شیر دهد، عقد باطل می شود.

مسأله ۲۵۳۵ - با دختری که خواهر، یا زن برادر انسان از شیر برادر، او را شیر

كامل

(٦٧٢)

داده نمی شود ازدواج کرد، و همچنین است اگر خواهر زاده یا برادر زاده یا نوه ء خواهر یا نوه ء برادر انسان آن دختر را شیر داده باشد.

مسأله ۲۵۳۶ - اگر زنی بچهء دختر خود را شیر کامل دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می شود، و همچنین است اگر بچه ای را که شوهر دخترش از زن دیگر دارد شیر دهد، ولی اگر زنی بچهء پسر خود را شیر دهد، زن پسرش که مادر آن طفل شیرخوار است بر شوهر خود حرام نمی شود.

مسأله ۲۵۳۷ - اگر زن پدر دختری بچهء شوهر آن دختر را به شیر پدرش شیر دهد، آن

دختر به شوهر خود حرام می شود، چه بچه از همان دختر و چه از زن دیگر باشد. شرایط شیردانی که علت محرم شدن است

مسأله ۲۵۳۸ - شیر دانی که علت محرم شدن است هشت شرط دارد:
(اول) بچه شیر زن زنده را بخورد، پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد اثر ندارد.

(دوم) شیر آن زن به ولادت بوده و از حرام نباشد، پس اگر شیری را که از زنا پیدا شده به بچهء دیگر بدهند به واسطهء آن شیر بچه به کسی محرم نمی شود.

(سوم) بچه شیر را از پستان بمکد پس اگر شیر را در گلوی او بریزند اثری ندارد.
(چهارم) شیر خالص باشد و با چیز دیگر مخلوط نباشد.

(پنجم) شیر از يك شوهر باشد، پس اگر زن شیر دهی را طلاق دهند، بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تا موقع زاییدن شیری که از شوهر اول داشته باقی

باشد، و مثلاً هشت دفعه پیش از زاییدن از شیر شوهر اول و هفت دفعه بعد از زاییدن از شیر شوهر دوم به بچه ای بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی شود.

(ششم) بچه شیر را قی نکند، و اگر قی کند - بنابر احتیاط - باید کسانی که به

واسطه شیر خوردن به آن بچه محرم می شوند با او ازدواج نکنند، و نگاه محرمانه هم به او نمایند.

(هفتم) پانزده مرتبه یا يك شبانه روز - به طوری که در مسأله بعد می آید - شیر سیر بخورد، یا مقداری شیر به او بدهند که بگویند: از آن شیر استخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روییده است، و اگر ده مرتبه به او شیر داده شود، احتیاط مستحب آن است که کسانی که به واسطه شیر خوردن به او محرم می شوند با او ازدواج نکنند، ولی نگاه محرمانه به او نمایند.

(هشتم) دو سال بچه تمام نشده باشد، و اگر بعد از تمام شدن دو سال او را شیر دهند به کسی محرم نمی شود، بلکه اگر مثلاً پیش از تمام شدن دو سال هشت مرتبه و بعد از آن هفت مرتبه شیر بخورد به کسی محرم نمی شود، ولی چنانچه از موقع زاییدن زن شیرده بیشتر از دو سال گذشته باشد و شیر او باقی باشد و بچه ای را شیر دهد، آن بچه به کسانی که ذکر شد محرم می شود.

مسأله ۲۵۳۹ - باید بچه در بین يك شبانه روز غذا یا شیر کس دیگر را نخورد، ولی اگر کمی غذا بخورد به قدری که عرفاً صدق نکند در بین غذا خورده، اشکال ندارد،

و نیز باید پانزده مرتبه را از شیر يك زن بخورد و در بین پانزده مرتبه شیر کس دیگر را

نخورد، و در هر دفعه شیر کامل - بدون فاصله - بخورد، ولی اگر در بین شیر خوردن

نفس تازه کند، یا کمی صبر کند که از زمان اولی که پستان در دهان می گیرد تا وقتی

سیر می شود از نظر عرف حقیقه يك دفعه حساب شود، اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۴۰ - اگر زن از شیر شوهر خود بچه ای را شیر دهد، بعد شوهر دیگر کند و

از شیر شوهر دوم هم بچه دیگری را شیر دهد، آن دو بچه به یکدیگر محرم نمی شوند، اگرچه بهتر است با هم ازدواج نکنند، ولی نگاه محرمانه به یکدیگر نمایند.

مسأله ۲۵۴۱ - اگر زن از شیر يك شوهر چندین بچه را شیر دهد، همه آنان به یکدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده محرم می شوند.

مسأله ۲۵۴۲ - اگر کسی چند زن داشته باشد و هر کدام آنان با شرایطی که گذشت

بچه ای را شیر دهد، همه آن بچه ها به یکدیگر و به آن مرد و به همه آن زنها محرم می شوند.

مسأله ۲۵۴۳ - اگر کسی دو زن شیرده داشته باشد و یکی از آنان بچه ای را مثلاً هشت مرتبه و دیگری هفت مرتبه شیر بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی شود.

مسأله ۲۵۴۴ - اگر زنی از شیر يك شوهر پسر و دختری را شیر کامل بدهد، خواهر و

برادر آن دختر به خواهر و برادر آن پسر محرم نمی شوند.

مسأله ۲۵۴۵ - انسان نمی تواند بدون اذن زن خود، با زنهایی که به واسطه شیر خوردن خواهر زاده یا برادر زاده زن او شده اند ازدواج کند، و نیز اگر مردی با پسری

لواط کند، نمی تواند دختر و خواهر و مادر - و بنابر احتیاط واجب مادر بزرگ و دختر

دختر - رضاعی آن پسر را برای خود عقد نماید، و همچنین است - بنابر احتیاط واجب - در صورتی که لواط کننده بالغ نباشد یا لواط دهنده بالغ باشد، و در موارد احتیاط اگر عقدی بعد از لواط واقع شده است، احتیاط واجب آن است که طلاق داده شود.

مسأله ۲۵۴۶ - زنی که برادر انسان را شیر داده به انسان محرم نمی شود، اگرچه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند.

مسأله ۲۵۴۷ - انسان نمی تواند با دو خواهر اگرچه رضاعی باشند - یعنی به واسطه

شیر خوردن خواهر یکدیگر شده باشند - ازدواج کند، و چنانچه دو زن را عقد کند و

بعد بفهمد خواهر بوده اند، در صورتی که عقد آنان در يك وقت بوده مخیر است هر کدام را بخواهد اختیار کند، و اگر در يك وقت نبوده، عقد اولی صحیح و عقد دومی

باطل می باشد.

مسأله ۲۵۴۸ - اگر زن از شیر شوهر خود کسانی را که ذکر می شود شیر دهد، شوهرش بر او حرام نمی شود، اگرچه بهتر آن است که احتیاط کنند:

(اول) برادر و خواهر خود را.

(دوم) عمو و عمه و دایی و خاله خود را.

(170)

(سوم) اولاد عمو و اولاد دایی خود را.
 (چهارم) برادر زاده و خود را.
 (پنجم) برادر شوهر یا خواهر شوهر خود را.
 (ششم) خواهر زاده و خود یا خواهر زاده و شوهرش را.
 (هفتم) عمو و عمه و دایی و خاله شوهرش را.
 (هشتم) نوه و زن دیگر شوهر خود را.
 مسأله ۲۵۴۹ - اگر زنی دختر عمه یا دختر خاله انسان را شیر دهد، به او محرم نمی شود، ولی احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با او خودداری کند.
 مسأله ۲۵۵۰ - مردی که دو زن دارد، اگر یکی از آن دو زن فرزند عموی زن دیگر را
 شیر دهد، زنی که فرزند عموی او شیر خورده به شوهر خود حرام نمی شود.
 آداب شیر دادن
 مسأله ۲۵۵۱ - برای شیر دادن بچه بهتر از هر کس مادر اوست، و سزاوار است که مادر برای شیر دادن فرزند از شوهر خود مزد نگیرد، و خوب است که شوهر مزد بدهد، و اگر مادر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد، شوهر می تواند بچه را از او گرفته و به دایه بدهد.
 مسأله ۲۵۵۲ - مستحب است دایه ای که برای طفل می گیرند دوازده امامی و دارای
 عقل و عفت و صورت نیکو باشد، و مکروه است کم عقل، یا بد صورت، یا بد خلق، یا زنا زاده باشد، و نیز مکروه است دایه ای بگیرند که بچه ای که دارد از زنا به دنیا آمده باشد.
 مسائل متفرقه شیر دادن
 مسأله ۲۵۵۳ - احتیاط مستحب آن است که زنها به هر بچه ای شیر ندهند، زیرا ممکن است فراموش شود که به چه کسانی شیر داده اند و بعد دو نفر محرم با یکدیگر ازدواج نمایند.

مسأله ۲۵۵۴ - سزاوار است کسانی که به واسطه شیر خوردن خویشی پیدا می کنند، یکدیگر را احترام نمایند، ولی از یکدیگر ارث نمی برند، و حقوق خویشاوندی که انسان با خویشان خود دارد برای آنان نیست.

مسأله ۲۵۵۵ - مستحب است بچه را دو سال تمام شیر بدهند.

مسأله ۲۵۵۶ - اگر به واسطه شیر دادن حق شوهر از بین نرود، زن می تواند بدون اجازه شوهر بچه دیگران را شیر دهد، ولی جایز نیست بچه ای را شیر دهد که به واسطه شیر دادن به آن بچه به شوهر خود حرام می شود.

و اما آنچه مشهور فقهاء "اعلی الله مقامهم" فرموده اند که: "اگر مردی دختر شیرخواری را برای خود عقد کرده باشد، زنش نباید آن دختر را شیر دهد، چون اگر آن دختر را شیر دهد، خودش مادر زن شوهرش می شود و بر او حرام می گردد" محل اشکال است، ولی دختری را که شوهر عقد کرده بر او حرام می شود، چه شیر از شوهر باشد، و چه شیر از غیر شوهر باشد و زن مدخوله باشد.

مسأله ۲۵۵۷ - جمعی از فقهاء "اعلی الله مقامهم" فتوا داده اند که: "اگر کسی بخواهد زن برادرش به او محرم شود، باید دختر شیرخواری را مثلا دو روزه برای خود متعه کند و در آن دو روز با شرایطی که در مسأله "۲۵۳۸" گذشت زن برادرش

آن دختر را شیر دهد، زیرا مادر رضاعی زن او می شود" ولی این فتوی خالی از اشکال نیست.

مسأله ۲۵۵۸ - اگر مرد پیش از آن که زنی را برای خود عقد کند بگوید: به واسطه

شیر خوردن آن زن بر او حرام شده، مثلا بگوید: شیر مادر او را خورده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی تواند با آن زن ازدواج کند، و اگر بعد از عقد بگوید و خود زن هم حرف او را قبول نماید، عقد باطل است، پس اگر مرد با او نزدیکی نکرده باشد یا نزدیکی کرده باشد ولی در وقت نزدیکی کردن زن بداند بر آن مرد حرام است، مهر ندارد، و اگر بعد از نزدیکی بفهمد که بر آن مرد حرام بوده، شوهر باید مهر او را مطابق مهر زنهایی که مثل او هستند بدهد.

مسأله ۲۵۵۹ - اگر زن پیش از عقد بگوید: به واسطه شیر خوردن بر مردی حرام شده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی تواند با آن مرد ازدواج کند، و اگر بعد از عقد بگوید، مثل صورتی است که مرد بعد از عقد بگوید که زن بر او حرام است، و حکم آن در مسأله پیش گذشت.

مسأله ۲۵۶۰ - شیر دادنی که علت محرم شدن است به دو چیز ثابت می شود: (اول) یقین یا اطمینان پیدا کند.

(دوم) شهادت دو مرد عادل، یا یک مرد و دو زن، یا چهار زن که عادل باشند، ولی باید هر یک بر شرایط شیر دادن هم شهادت بدهند مثلاً بگویند: ما دیده ایم که فلان بچه بیست و چهار ساعت از پستان فلان زن شیر خورده و چیزی هم در بین نخورده، و همچنین سایر شرطها را که در مسأله " ۲۵۳۸ " گذشت شرح دهند. مسأله ۲۵۶۱ - اگر شك کنند بچه به مقداری که علت محرم شدن است شیر خورده

یا نه، یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیر خورده، بچه به کسی محرم نمی شود،

ولی بهتر آن است که احتیاط کنند.

" احکام طلاق "

مسأله ۲۵۶۲ - مردی که زن خود را طلاق می دهد باید بالغ باشد - هر چند صحت

طلاق پسر ده ساله خالی از وجه نیست ولی باید مراعات احتیاط شود - و عاقل باشد، و به اختیار خود طلاق دهد، و اگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد طلاق باطل است، و نیز باید قصد طلاق داشته باشد، پس اگر صیغهء طلاق را مثلاً به شوخی بگوید، صحیح نیست.

مسأله ۲۵۶۳ - زن باید در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاک باشد، و شوهرش در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشد، و تفصیل این دو شرط در مسائل آینده خواهد آمد.

مسأله ۲۵۶۴ - طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است: (اول) آن که شوهرش بعد از ازدواج با او نزدیکی نکرده باشد. (دوم) معلوم باشد آبستن است، و اگر معلوم نباشد و شوهر در حال حیض طلاقش بدهد، بعد بفهمد آبستن بوده، احتیاط واجب آن است که دوباره او را طلاق دهد.

(سوم) مرد به واسطهء غایب بودن یا مانند آن نتواند بفهمد که زن از خون حیض و نفاس پاک است یا نه.

مسأله ۲۵۶۵ - اگر زن را از خون حیض و نفاس پاک بدانند و طلاقش دهد، بعد معلوم شود که موقع طلاق در حال حیض یا نفاس بوده، طلاق او باطل است، و اگر او را در حیض یا نفاس بدانند و طلاقش دهد، بعد معلوم شود پاک بوده،

طلاق او صحیح است.

مسئله ۲۵۶۶ - کسی که می داند زنش در حال حیض یا نفاس است، اگر غایب شود -

مثلا مسافرت کند - و بخواهد او را طلاق دهد و متمکن از اطلاع بر حالش نباشد، باید تا وقتی که یقین یا اطمینان به پاکی او پیدا می کند صبر کند و بعد او را طلاق بدهد.

مسئله ۲۵۶۷ - اگر مردی که غایب است بخواهد زن خود را طلاق دهد، چنانچه بتواند اطلاع پیدا کند که زن او در حال حیض یا نفاس است یا نه، باید به هر وسیله ای که موجب یقین یا اطمینان می شود استعلام کند، و چنانچه نتوانست بعد از يك ماه از مدت غیبت می تواند او را طلاق دهد.

مسئله ۲۵۶۸ - اگر با عیالش که از خون حیض و نفاس پاك است نزدیکی کند و بخواهد طلاقش دهد، باید صبر کند تا دوباره حیض ببیند و پاك شود، ولی زنی را که نه سالش تمام نشده، یا معلوم باشد که آبستن است اگر بعد از نزدیکی طلاق دهند اشکال ندارد، و همچنین است اگر یائسه باشد، و معنای یائسه در مسئلهء " ۴۴۱ " گذشت.

مسئله ۲۵۶۹ - اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاك است نزدیکی کند و در همان پاکی طلاقش دهد، چنانچه بعد معلوم شود که موقع طلاق آبستن بوده، بنا بر احتیاط واجب دوباره او را طلاق دهد.

مسئله ۲۵۷۰ - اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاك است نزدیکی کند و بعد غایب شود - مثلا مسافرت نماید - چنانچه بخواهد در سفر طلاقش دهد و نتواند از حال او اطلاع پیدا کند، باید تا يك ماه صبر نماید.

مسئله ۲۵۷۱ - اگر مرد بخواهد زن خود را که حیض نمی بیند - چه از اصل خلقت و

چه به واسطهء امر عارضی - طلاق بدهد، باید از وقتی که با او نزدیکی کرده تا سه ماه

از نزدیکی با او خودداری کند، و بعد او را طلاق دهد.

مسئله ۲۵۷۲ - طلاق باید به صیغهء عربی صحیح، و به کلمهء " طالق " خوانده شود، و

دو مرد عادل آن را بشنوند، و اگر خود شوهر بخواهد صیغهء طلاق را بخواند و

اسم زن او مثلا فاطمه باشد، باید بگوید: "زوجتي فاطمة طالق" یعنی زن من فاطمه رها است، و اگر دیگری را وکیل کند، آن وکیل باید بگوید: "زوجة موکلي فاطمة طالق" و در صورتی که زن معین باشد ذکر نام او لازم نیست.

مسأله ۲۵۷۳ - زنی که متعه شده، مثلا يك ماهه یا يك ساله او را عقد کرده اند طلاق

ندارد، و رها شدن او به این است که مدتش تمام شود، یا مرد مدت را به او ببخشد، به این که - مثلا - بگوید: مدت را به تو بخشیدم، و شاهد گرفتن و پاک بودن زن از حیض و نفاس لازم نیست.

عده ء طلاق

مسأله ۲۵۷۴ - زنی که نه سالش تمام نشده، و زن یائسه عده ندارد، یعنی اگر چه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد بعد از طلاق می تواند فوراً شوهر کند.

مسأله ۲۵۷۵ - زنی که نه سالش تمام شده و یائسه نیست، اگر شوهرش با او نزدیکی کند و طلاقش دهد، بعد از طلاق باید عده نگه دارد، و زن آزادی که حیض می بیند و حیض او مستقیم و متعارف است - یعنی مانند کسی نیست که مثلا سه ماه

یا چهار ماه يك بار حیض می بیند - عده اش آن است که - بعد از آن که شوهرش او را

در پاکی که با او نزدیکی نکرده طلاق داد و بعد از طلاق هم هر چند به قدر يك لحظه

پاک بود - به قدری صبر کند که دوبار حیض بیند و پاک شود، و همین که حیض سوم را دید عده ء او تمام می شود و می تواند شوهر کند، ولی اگر پیش از نزدیکی کردن با او طلاقش بدهد، عده ندارد، یعنی می تواند فوراً شوهر کند.

مسأله ۲۵۷۶ - زنی که حیض نمی بیند، اگر در سن زنهایی باشد که حیض می بیند،

چنانچه شوهرش بعد از نزدیکی با او طلاقش دهد، باید بعد از طلاق تا سه ماه عده نگه دارد.

مسأله ۲۵۷۷ - زنی که عده ء او سه ماه است، اگر اول ماه طلاقش بدهند باید سه ماه

هلالی - یعنی از موقعی که ماه دیده می شود تا سه ماه - عده نگه دارد و اگر در بین

ماه طلاقش بدهند، باید باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و نیز کسری ماه اول را از ماه چهارم - و بنابر احتیاط واجب کسری ماه اول را از ماه چهارم تا مجموع سی روز

شود - عده نگه دارد، مثلاً اگر غروب روز بیستم ماه طلاقش دهند و آن ماه بیست و نه روز باشد، باید نه روز باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و بیست روز از ماه چهارم - و

بنابر احتیاط واجب بیست و یک روز - عده نگه دارد.

مسأله ۲۵۷۸ - اگر زن آبستن را طلاق دهند و بچه او از زنا نباشد، عده اش تا دنیا آمدن یا سقط شدن بچه اوست، بنابر این اگر مثلاً یک ساعت بعد از طلاق بچه او به

دنیا آید، عده اش تمام می شود.

مسأله ۲۵۷۹ - زنی که نه سالش تمام شده و یائسه نیست، اگر متعه شود، مثلاً یک ماهه یا یک ساله شوهر کند، چنانچه شوهرش با او نزدیکی نماید و مدت آن زن تمام شود، یا شوهر مدت را به او بینخشد، باید عده نگه دارد، پس اگر حیض می بیند باید به دو حیض کامل عده نگه دارد، و شوهر نکند، و اگر حیض نمی بیند، چهل و پنج روز عده نگه دارد، و در صورتی که آبستن باشد عده او تا زاییدن یا سقط

بچه اوست، و احتیاط مستحب آن است که به هر کدام از زاییدن یا چهل و پنج روز

که بیشتر است عده نگه دارد.

مسأله ۲۵۸۰ - ابتدای عده طلاق از وقتی است که خواندن صیغه طلاق تمام می شود، چه زن بداند طلاقش داده اند یا نداند، پس اگر بعد از تمام شدن عده بفهمد که او را طلاق داده اند، لازم نیست دوباره عده نگه دارد.

عده زنی که شوهرش مرده

مسأله ۲۵۸۱ - زنی که شوهرش مرده، اگر آبستن نباشد باید تا چهار ماه و ده روز عده نگه دارد، یعنی از شوهر کردن خودداری نماید، چه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد یا نه، صغیره باشد یا کبیره، یائسه باشد یا نه، عقدش دائم باشد یا موقت. و اگر آبستن باشد باید تا موقع زاییدن عده نگه دارد، ولی اگر پیش از گذشتن

چهار ماه و ده روز بچه اش به دنیا آید، باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر کند، و این عده را عده ء وفات گویند.

مسأله ۲۵۸۲ - بر زن آزادی که در عده ء وفات می باشد زینت در بدن و لباس

حرام

است - مانند سرمه کشیدن و استعمال عطریات و پوشیدن لباس رنگین - و این

حکم

از صغیره و دیوانه مرفوع است، و تکلیف ولی هم به منع آنها ثابت نیست، و در زنی که متعه شده و مدت آن دو روز یا کمتر است زینت کردن حرام نیست.

مسأله ۲۵۸۳ - اگر زن یقین کند که شوهرش مرده و بعد از تمام شدن عده ء وفات

شوهر کند، چنانچه معلوم شود شوهر او بعد مرده است، باید از شوهر دوم جدا

شود، و در صورتی که آبستن باشد بنا بر احتیاط واجب تا زاییدن که مقدار عده ء

طلاق است برای شوهر دوم عده نگه دارد، و بعد برای شوهر اول عده ء وفات نگه

دارد، و اگر آبستن نباشد برای شوهر اول عده ء وفات و بعد برای شوهر دوم عده ء

وطی به شبهه - که مانند عده ء طلاق است - نگه دارد.

مسأله ۲۵۸۴ - ابتدای عده ء وفات از موقعی است که زن از مرگ شوهر مطلع

شود.

مسأله ۲۵۸۵ - اگر زن بگوید عده ام تمام شده از او قبول می شود به شرط آن که

از

طلاق یا مردن شوهر به قدری گذشته باشد که در آن مدت تمام شدن عده ممکن

باشد.

طلاق بائن و طلاق رجعی

مسأله ۲۵۸۶ - طلاق بائن آن است که بعد از طلاق، مرد حق ندارد به زن خود

رجوع کند، یعنی بدون عقد او را به زوجیت خود برگرداند، و آن بر پنج قسم

است:

(اول) طلاق زنی که نه سالش تمام نشده باشد.

(دوم) طلاق زنی که یائسه باشد.

(سوم) طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد.

(چهارم) طلاق سوم زنی که او را سه دفعه طلاق داده اند.

(پنجم) طلاق خلع و مبارات.

و احکام اینها بعد خواهد آمد، و غیر اینها طلاق رجعی است، به این معنی که تا وقتی زن در عده است شوهرش می تواند به او رجوع نماید.
مسئله ۲۵۸۷ - کسی که زنش را طلاق رجعی داده، حرام است او را از خانه ای که

موقع طلاق در آن خانه بوده بیرون کند، ولی در بعضی از مواقع مانند فحاشی و زنا کردن زن بیرون کردن او اشکال ندارد، و نیز حرام است زن بدون اذن شوهر برای کارهای غیر لازم از آن خانه بیرون رود.
احکام رجوع کردن

مسئله ۲۵۸۸ - در طلاق رجعی مرد به دو قسم می تواند به زن خود رجوع کند: (اول) حرفی بزند که به آن قصد کند که او را به زوجیت خود برگردانده، نه این که اخبار از برگرداندن او به زوجیت باشد.
(دوم) به قصد رجوع کاری کند که از آن کار بفهمند رجوع کرده است، مانند لمس و بوسیدن، و رجوع به نزدیکی کردن محقق می شود هر چند قصد رجوع نداشته باشد.

مسئله ۲۵۸۹ - برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد، ولی شاهد گرفتن افضل است، و همچنین لازم نیست به زن خبر دهد، بلکه اگر بدون این که کسی بفهمد رجوع کند، رجوعش صحیح است، و اگر ادعای رجوع کرد، در صورتی که در

بین عده باشد اثبات لازم نیست، و اگر بعد از تمامی عده باشد باید ثابت کند.

مسئله ۲۵۹۰ - مردی که زن خود را طلاق رجعی داده، اگر مالی از او بگیرد و با او

صلح کند که دیگر به او رجوع نکند، واجب است به مقتضای صلح عمل کند، ولی اگر رجوع کرد رجوع او صحیح است.

مسئله ۲۵۹۱ - اگر زن آزادی را دوبار طلاق دهد و بعد از هر طلاق رجوع کند، یا

دوبار او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق عقدش کند، یا بعد از يك طلاق رجوع و بعد از طلاق دیگر عقد کند، بعد از طلاق سوم آن زن بر او حرام است، ولی اگر

بعد از طلاق سوم به دیگری شوهر کند با چند شرط به شوهر اول حلال می شود، یعنی می تواند آن زن را دوباره عقد نماید:
(اول) آن که عقد شوهر دوم دائم باشد و اگر عقد مدت دار باشد - مثلاً يك ماهه یا يك ساله - بعد از آن که از او جدا شد شوهر اول نمی تواند او را عقد کند.
(دوم) شوهر دوم با او از جلو نزدیکی و دخول کند به نحوی که هر دو لذت جماع را ببرند.

(سوم) شوهر دوم طلاقش دهد یا بمیرد.

(چهارم) عدهء طلاق یا عدهء وفات شوهر دوم تمام شود.

(پنجم) بنا بر احتیاط واجب شوهر دوم بالغ باشد.

طلاق خلع

مسأله ۲۵۹۲ - طلاق زنی را که از شوهر کراهت دارد و ترس آن باشد که حقوق واجبهء شوهر را مراعات نکند و در حرام بیفتد و مهر یا مال دیگر خود را به او می بخشد که طلاقش دهد، طلاق خلع گویند.

مسأله ۲۵۹۳ - اگر خود شوهر بخواهد صیغهء طلاق خلع را بخواند، چنانچه اسم زن مثلاً فاطمه باشد، پس از بذل می گوید: "زوجتي فاطمة، خلعتها علی ما بذلت" یعنی (زنم فاطمه را در مقابل چیزی که بذل نموده، طلاق خلع دادم).
و بنا بر احتیاط مستحب بعد از جملهء مشتمل بر خلع "هي طالق" هم بگوید و در صورتی که زن معین باشد، بردن نامش لازم نیست.

مسأله ۲۵۹۴ - اگر زنی کسی را وکیل کند که مهر او را به شوهرش ببخشد، و شوهر

همان کس را وکیل کند که زن را طلاق دهد، چنانچه مثلاً اسم شوهر محمد و اسم زن فاطمه باشد، وکیل صیغهء طلاق را این طور می خواند: "عن موکلتی فاطمة بذلت"

مهرها لموکلتي محمد ليخلعها عليه " پس از آن بدون آن که - بنا بر احتیاط - موالات عرفا به هم بخورد می گوید: "زوجة موکلتی خلعتها علی ما بذلت" و اگر

زنی کسی را وکیل کند که غیر از مهر چیز دیگری را به شوهر او ببخشد که او را طلاق دهد، وکیل باید به جای کلمه " مهرها " آن چیز را بگوید، مثلا اگر صد تومان

داده باشد باید بگوید: " بذلت مائة تومان " .

طلاق مبارات

مسأله ۲۵۹۵ - اگر زن و شوهر از یکدیگر کراهت داشته باشند و زن مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد، آن طلاق را مبارات گویند.

مسأله ۲۵۹۶ - اگر شوهر بخواهد صیغه مبارات را بخواند، چنانچه مثلا اسم زن فاطمه باشد بگوید: " بارأت زوجتي فاطمة علی ما بذلت فهي طالق " - یعنی من و زنم فاطمه در مقابل آنچه او بذل کرده از هم جدا شدیم، پس او رها است، و اگر دیگری را وکیل کند وکیل باید بگوید: " بارأت زوجة موکلي فاطمة علی

ما بذلت فهي طالق " یا بگوید: " عن قبل موکلي بارأت زوجته فاطمة علی ما بذلت فهي طالق " و لزوم گفتن " فهي طالق " در صیغه های ذکر شده مبنی بر احتیاط واجب

است، و اگر به جای " علی ما بذلت " " بما بذلت " بگوید اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۹۷ - صیغه طلاق خلع و مبارات باید به عربی صحیح خوانده شود، ولی اگر زن برای آن که مال خود را به شوهر ببخشد، مثلا به فارسی بگوید: برای طلاق فلان مال را به تو بخشیدم، اشکال ندارد، و اگر مرد نتوانست به صیغه عربی طلاق بدهد، بنابر احتیاط واجب وکیل بگیرد، و اگر نتوانست وکیل هم بگیرد، به هر لفظی که مرادف صیغه عربی باشد طلاق خلع و مبارات بدهد صحیح است.

مسأله ۲۵۹۸ - اگر زن در بین عده طلاق خلع یا مبارات از بخشش خود برگردد، شوهر می تواند رجوع کند، و بدون عقد دوباره او را به زوجیت خود برگرداند.

مسأله ۲۵۹۹ - مالی را که شوهر برای طلاق مبارات می گیرد، باید بیشتر از مهر نباشد، ولی در طلاق خلع اگر بیشتر باشد، اشکال ندارد.

احکام متفرقهء طلاق

مسأله ۲۶۰۰ - اگر با زن نامحرمی به گمان این که همسر اوست نزدیکی کند - چه زن

بداند که او شوهرش نیست، یا گمان کند شوهرش می باشد - باید عده نگه دارد.
مسأله ۲۶۰۱ - اگر با زنی که می داند همسرش نیست زنا کند - چه زن بداند که آن

مرد شوهرش نیست، یا گمان کند شوهرش می باشد - عده ندارد.
مسأله ۲۶۰۲ - اگر مردی زنی را گول بزند که از شوهرش طلاق بگیرد و زن او شود،

طلاق و عقد صحیح است، ولی هر دو معصیت بزرگی کرده اند.
مسأله ۲۶۰۳ - هرگاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید یا مثلاً شش ماه به او خرجی ندهد، اختیار طلاق با او باشد، این شرط باطل است، ولی چنانچه شرط کند که اگر مرد مسافرت کند یا مثلاً شش ماه خرجی ندهد، از طرف او برای طلاق خود وکیل باشد، و طلاق مشروط باشد نه وکالت، شرط صحیح است، و در صورتی که شرط حاصل شود و خود را طلاق دهد، طلاق صحیح است.

مسأله ۲۶۰۴ - زنی که شوهرش گم شده، اگر بخواهد به دیگری شوهر کند باید نزد

مجتهد عادل برود و به دستور او عمل نماید.

مسأله ۲۶۰۵ - پدر و جد پدری دیوانهء دائمی می توانند زن او را با وجود مصلحت طلاق بدهند.

مسأله ۲۶۰۶ - پدر و جد پدری نمی توانند زن دائمی طفل خود را طلاق بدهند، و اگر پدر یا جد پدری برای طفل خود زنی را متعه کند، اگرچه مقداری از زمان تکلیف

بچه جزء مدت متعه باشد - مثلاً برای پسر چهارده سالهء خودش زنی را دو ساله متعه

کند - چنانچه صلاح بچه باشد می توانند مدت آن زن را بینخشند.

مسأله ۲۶۰۷ - اگر عدالت دو نفر به طریقی که در شرع معین شده برای مرد ثابت شود، و زن خود را پیش آنان طلاق دهد، دیگری که عدالت آنان نزدش ثابت

نشده می تواند آن زن را بعد از تمام شدن عده اش برای خود یا برای دیگری عقد کند، اگرچه احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با او خودداری نماید و برای دیگری هم او را عقد نکند.

مسأله ۲۶۰۸ - اگر کسی زن خود را بدون این که او بفهمد طلاق دهد، چنانچه مخارج او را مثل وقتی که زنش بوده بدهد، و مثلاً بعد از يك سال بگوید: يك سال پیش تو را طلاق دادم، و شرعاً هم ثابت کند، می تواند چیزهایی را که در مدتی که نفقه زن بر او نبوده و به او داده، اگر مصرف نکرده است از او پس بگیرد، ولی چیزهایی را که مصرف کرده نمی تواند از او مطالبه نماید.

" احکام غضب "

غضب آن است که انسان از روی ظلم بر مال یا حق کسی مسلط شود، و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد در قیامت به عذاب سخت گرفتار می شود.

از حضرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) روایت شده است که: هر کس يك وجب زمین از

دیگری غضب کند، در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می اندازند.

مسأله ۲۶۰۹ - اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که

برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حق آنان را غضب نموده، و همچنین است اگر کسی در مسجد جایی را برای خود بگیرد و دیگری نگذارد از آن جا استفاده نماید.

مسأله ۲۶۱۰ - چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می گذارد باید پیش او بماند که

اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن به دست آورد، پس اگر پیش از آن که طلب او

را بدهد آن چیز را از او بگیرد، حق او را غضب کرده است.

مسأله ۲۶۱۱ - مالی را که نزد کسی گرو گذاشته اند، اگر دیگری غضب کند صاحب

مال و طلبکار می توانند چیزی را که غضب کرده از او مطالبه نمایند، و چنانچه آن چیز را از او بگیرند باز هم در گرو است، و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می باشد.

مسأله ۲۶۱۲ - اگر انسان چیزی را غضب کند، باید به صاحبش برگرداند، و اگر آن

چیز از بین برود باید عوض آن را به او بدهد.

مسأله ۲۶۱۳ - اگر از آنچه غصب کرده منفعتی به دست آید - مثلاً از گوسفندی که غصب کرده بره ای پیدا شود - مال صاحب مال است، و نیز کسی که مثلاً خانه ای را غصب کرده، اگر چه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد.

مسأله ۲۶۱۴ - اگر از بچه یا دیوانه چیزی را که مال آنهاست غصب کند، باید آن را به ولی او بدهد، و اگر از بین رفته باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۶۱۵ - هرگاه دو نفر باهم چیزی را غصب کنند، اگر هر يك مسلط بر نصف آن باشد، هر کدام ضامن نصف آن است، و اگر بر تمام آن مسلط باشد، هر کدام ضامن تمام آن است.

مسأله ۲۶۱۶ - اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند - مثلاً گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید - چنانچه جدا کردن آنها ممکن است، اگر چه زحمت داشته باشد باید جدا کند و به صاحبش برگرداند.

مسأله ۲۶۱۷ - اگر شخصی چیزی را غصب کند که در آن صنعتی به کار رفته باشد - مانند طلایی که آن را گوشواره ساخته باشند - و آن را خراب کند، باید ماده آن را با قیمت آن صنعت و صفت به صاحبش بدهد، و اگر قیمت ماده بعد از خرابی از قیمت آن قبل از خرابی کمتر شده باشد باید ما به التفاوت را هم پردازد، و چنانچه بگوید آن را مثل اولش می سازم، مالك ملزم نیست قبول کند، و مالك هم نمی تواند او را الزام کند که مثل اولش بسازد.

مسأله ۲۶۱۸ - اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود - مثلاً طلایی را که غصب کرده گوشواره بسازد - چنانچه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد، و نمی تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد، و همچنین بدون اجازه مالك حق ندارد آن را به صورت اولش در آورد، و اگر بدون اجازه او آن را به صورت اولش در آورد، ضمانت قیمت آن صفت محل اشکال و احوط صلح است.

مسأله ۲۶۱۹ - اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود و صاحب مال بگوید باید آن را به صورت اول در آوری، واجب است آن را

(۶۹۰)

به صورت اولش در آورد، و چنانچه قیمت آن به واسطه تغییر دادن از اولش کمتر شود باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد.

مسئله ۲۶۲۰ - اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند یا درخت بنشاند، زراعت و

درخت و میوه آن مال خود اوست، و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت

و درخت در زمین او بماند، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خود را

اگرچه ضرر نماید از زمین بکند، و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت و درخت در آن بوده، بلکه اجاره قبل از آن مدت را از زمان غصب به صاحب زمین بدهد، و خرابیهایی را که در زمین پیدا شده درست کند، مثلاً جای درختها را پر نماید، و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود باید تفاوت آن را هم بدهد، و نمی تواند صاحب زمین را ملزم کند که زمین را به او بفروشد یا اجاره دهد،

و نیز صاحب زمین نمی تواند او را ملزم کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.

مسئله ۲۶۲۱ - اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند،

کسی که آن را غصب کرده لازم نیست درخت و زراعت را بکند، ولی باید اجاره آن

زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد.

مسئله ۲۶۲۲ - اگر چیزی که غصب کرده از بین برود، در صورتی که قیمی باشد - یعنی خصوصیات افراد صنف آن از جهت ارزش و رغبت عقلاء معمولاً تفاوت داشته باشد، مانند حیوانات - باید قیمت آن را بدهد، و چنانچه قیمت بازار آن از زمان غصب تا زمان ادای قیمت اختلاف داشته باشد بنا بر احتیاط واجب بالاترین قیمتی را که از زمان غصب تا زمان تلف داشته بدهد، و احتیاط مستحب آن است که

بالاترین قیمت از زمان غصب تا زمان ادای قیمت را بدهد.

مسئله ۲۶۲۳ - اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مثلی باشد - یعنی خصوصیات افراد صنف آن معمولاً از جهت ارزش و رغبت عقلاء تفاوت ندارد، مانند حبوبات - باید مثل همان چیزی را که غصب کرده - در خصوصیات

نوعی و صنفی - بدهد، مثلا اگر گندم دیم غصب کرده نمی تواند گندم آبی بدهد، و همچنین اگر گندم دیم اعلا بوده، نمی تواند پست را بدهد.
مسأله ۲۶۲۴ - اگر چیزی را که مثل گوسفند است غصب نماید و از بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده ولی در مدتی که پیش او بوده چاق شده باشد، باید قیمت گوسفند چاق را بدهد.
مسأله ۲۶۲۵ - اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود،

صاحب مال می تواند عوض آن را از هر يك از آنان بگیرد، یا از هر کدام مقداری از عوض آن را بگیرد، و چنانچه عوض مال را از اولی بگیرد، اولی می تواند آنچه را داده از دومی بگیرد، ولی اگر از دومی بگیرد، او نمی تواند آنچه را که داده از اولی بگیرد.

مسأله ۲۶۲۶ - اگر خرید و فروشی که می شود یکی از شرطهای معامله در آن نباشد، - مثلا چیزی را که باید مقدار آن معلوم باشد با جهل به مقدار بفروشد - معامله باطل است، و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند، اشکال ندارد، و اگر نه چیزی را که از یکدیگر گرفته اند

باید به همدیگر برگردانند، و در صورتی که مال هر يك در دست دیگری تلف شود، چه بدانند معامله باطل است و چه ندانند، باید عوض آن را بدهد، پس اگر مثلی است مثل آن را بدهد، و اگر قیمی است قیمت وقتی را که تلف شده بدهد، هر چند احوط آن است که بالاترین قیمت از زمان گرفتن مال تا زمان تلف را بدهد، و احوط از آن این است که بالاترین قیمت از زمان گرفتن تا زمان ادای قیمت را بدهد.
مسأله ۲۶۲۷ - هرگاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدتی نزد خود نگه

دارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، حکم بضممان عوض آن محل اشکال و احوط صلح است.

" احکام مالی که انسان آن را پیدا می کند " مسأله ۲۶۲۸ - چنانچه انسان مال گم شده ای که حیوان نباشد پیدا کند، در

صورتی

که نشانه ای نداشته باشد که به واسطه آن صاحبش - هر چند بین چند نفر معین - معلوم شود، و قیمت آن از يك درهم - یعنی ۶ / ۱۲ نخود نقره و سکه دار - کمتر باشد،

جایز است آن را بردارد و تملك کند و تفحص از مالکش لازم نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد.

مسأله ۲۶۲۹ - اگر مالی پیدا کند که نشانه دارد و قیمت آن از يك درهم کمتر است،

چنانچه صاحب آن معلوم باشد - هر چند در بین افراد معین - تا رضایت او را نداند نمی تواند بدون اجازه او بردارد، و اگر صاحب آن به هیچ وجه معلوم نباشد، می تواند برای خود بردارد، و بنابر احتیاط واجب هر وقت صاحبش پیدا شد در صورتی که تلف نشده خود مال را، و در صورتی که تلف شده عوض آن را به او بدهد.

مسأله ۲۶۳۰ - هرگاه چیزی که پیدا کرده نشانه ای دارد که به واسطه آن می تواند

صاحبش را پیدا کند، چه صاحب آن مسلمان باشد یا کافری که مالش محترم است، در صورتی که قیمت آن چیز به مقدار يك درهم برسد، باید از روزی که آن را پیدا کرده تا يك سال در محل اجتماع مردم اعلان کند.

مسأله ۲۶۳۱ - اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند، می تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید که از طرف او اعلان نماید.

مسأله ۲۶۳۲ - اگر تا يك سال اعلان کند و صاحب مال پیدا نشود، در صورتی که آن

مال را در غیر حرم مکه پیدا کرده باشد، می تواند آن را برای صاحبش نگه دارد

که هر وقت پیدا شد به او بدهد، یا از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد، یا برای خود بردارد، ولی هرگاه صاحبش پیدا شد حق دارد بگیرد، و اگر آن مال را در حرم پیدا کرده باشد باید از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد.

مسأله ۲۶۳۳ - بعد از آن که يك سال اعلان کرد و صاحب مال پیدا نشد، اگر مال را برای صاحبش نگهداری کند و از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و

تعدی یعنی زیاده روی هم ننموده، ضامن نیست، ولی اگر برای خود برداشته و از بین رفته، در صورتی که مالك پیدا شود و مطالبه کند ضامن است، و اگر صدقه داده باشد، صاحب مال مخیر است بین آن که به صدقه راضی شود یا عوض مالش را بگیرد و ثواب صدقه برای صدقه دهنده باشد.

مسأله ۲۶۳۴ - کسی که مالی را پیدا کرده، اگر عمدا به دستوری که گذشت اعلان

نکند، گذشته از این که معصیت کرده، تکلیف ساقط نشده و باید به همان دستور اعلان کند.

مسأله ۲۶۳۵ - اگر دیوانه یا بچهء نابالغ چیزی که باید اعلان شود پیدا کند، ولی او می تواند به دستور مذکور اعلان نماید، ولی اگر از آنها گرفت اعلان بر او واجب می شود، و پس از يك سال یا آن را برای صاحبش نگهداری کند، و یا برای صغیر یا دیوانه تملك کند، و یا از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد، و اگر صاحبش پیدا شد و راضی به صدقه نشد، ولی - بنابر احتیاط واجب - عوض آن را از مال خودش بپردازد.

مسأله ۲۶۳۶ - اگر انسان در بین سالی که اعلان می کند از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود، تملك آن اشکال دارد، ولی می تواند از طرف صاحبش صدقه بدهد، و بنابر احتیاط واجب از حاکم شرع اذن بگیرد.

مسأله ۲۶۳۷ - اگر در بین سالی که اعلان می کند مال از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده یا تعدی یعنی زیاده روی کرده باشد ضامن است، و اگر کوتاهی نکرده و زیاده روی هم ننموده ضامن نیست.

مسأله ۲۶۳۸ - اگر مالی پیدا کند که قیمت آن به يك درهم می رسد و تعریفش

ممکن نیست - مثل اینکه مال نشانه دارد ولی در جایی پیدا کند که معلوم است به واسطه اعلان، صاحب آن پیدا نمی شود، یا نشانه دار نباشد - می تواند از روز اول آن

را از طرف صاحبش به فقراء صدقه بدهد، و بنابر احتیاط واجب به اذن حاکم شرع باشد.

مسأله ۲۶۳۹ - اگر چیزی را پیدا کند و به خیال این که مال خود او است بردارد، بعد

بفهمد مال خودش نبوده، احکام گمشده - که در مسائل قبل گذشت - بر آن جاری است.

مسأله ۲۶۴۰ - لازم نیست موقع اعلان جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید، بلکه همین قدر که بگوید چیزی پیدا کرده ام کافیهست، مگر در صورتی که بدون ذکر جنس، اعلان - از جهت تأثیر در التفات کسی که مالش را گم کرده - بی فایده باشد.

مسأله ۲۶۴۱ - اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مال من است و نشانه های آن را بگوید، در صورتی باید به او بدهد که اطمینان داشته باشد مال اوست، و لازم نیست نشانه هایی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نیست بگوید.

مسأله ۲۶۴۲ - اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به يك درهم برسد، چنانچه اعلان نکند و در مسجد یا جای دیگری بگذارد و آن چیز از بین برود یا دیگری آن را بردارد، کسی که آن را پیدا کرده ضامن است.

مسأله ۲۶۴۳ - هرگاه چیزی را پیدا کند که تا يك سال قابل ماندن نیست - مانند میوه

و سبزیجات - بنابر احتیاط واجب تا زمانی که آسیبی به آن نرسد نگه دارد، و چنانچه صاحبش پیدا نشد به اذن حاکم شرع یا وکیل او، و در صورت نبودن این دو به اذن عدول مؤمنین - در صورتی که میسر باشد - آن را قیمت کند و بفروشد، یا خودش بردارد و پول آن را نگه دارد، و بنابر احتیاط واجب از زمان پیدا شدن تا يك سال اعلان کند، و در صورت پیدا نشدن صاحبش به آنچه که در مسأله " ۲۶۳۲ " گذشت عمل نماید.

مسأله ۲۶۴۴ - اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او

باشد، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند و به او بدهد، اشکال ندارد، و اگر نه تصرف او هر چند به همراه داشتن باشد حرام است، ولی وضو

و نمازش به صرف این که آن چیز همراه او باشد باطل نمی شود.

مسأله ۲۶۴۵ - اگر کفش شخصی را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند، چنانچه بدانند یا از قرائن اطمینان کند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را

برده، و راضی است که کفشش را عوض کفشی که برده است بردارد، می تواند به جای کفش خودش بردارد، و همچنین است اگر بدانند که کفش او را به طور ناحق و ظلم برده است ولی در این فرض باید قیمت آن از کفش خودش بیشتر نباشد، و اگر نه

نسبت به زیادی قیمت حکم مجهول المالك جاری است، و در غیر این دو صورت حکم مجهول المالك بر آن کفش جاری خواهد بود.

مسأله ۲۶۴۶ - اگر مالی که در دست انسان است مجهول المالك باشد - یعنی صاحب آن معلوم نباشد هر چند در بین افراد معینی - و گم شده بر آن مال صدق نکند، لازم است صاحب آن را جستجو کند تا از پیدا شدنش نا امید شود، و پس از مایوس شدن آن را به فقراء صدقه بدهد، و بنا بر احتیاط واجب به اذن حاکم شرع باشد، و اگر بعد صاحبش پیدا شود ضامن نیست.

" احکام سربریدن و شکار کردن حیوانات "

مسأله ۲۶۴۷ - اگر حیوان حلال گوشت را - وحشی باشد یا اهلی - به دستوری که

بعد ذکر می شود - به سر بریدن و غیر آن با شرایطی که تفصیل آن خواهد آمد - تذکیر

کنند بعد از جان دادن گوشت آن حلال و بدن آن پاك است به غیر از موارد ذیل:

- ۱ - حیوان حلال گوشت چهارپایی که شخص بالغی با آن نزدیکی کرده و نسل آن، و همچنین بنا بر احتیاط واجب اگر وطی کننده نابالغ باشد.
- ۲ - حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده، اگر به دستوری که در شرع معین شده آن را استبراء نکرده باشند.

۳ - بزغاله ای که به تغذیه از شیر خوک استخوانش محکم شده، و نسل آن و همچنین بنا بر احتیاط واجب بره ء شیر خوار.

۴ - بزغاله و بره ای که شیر خوک تغذیه کرده و استخوانش به آن محکم نشده در صورتی که به دستوری که در شرع معین شده، استبراء نشده باشد.

مسأله ۲۶۴۸ - حیوان حلال گوشت وحشی مانند آهو و كبك و بز کوهی و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و بعد وحشی شده مثل گاو و شتر اهلی که فرار کرده و وحشی شده است، اگر به دستوری که خواهد آمد آنها را شکار کنند، پاك و حلال است، ولی حیوان حلال گوشت اهلی مانند گوسفند و مرغ خانگی و حیوان حلال گوشت وحشی که به واسطه تربیت کردن اهلی شده است، با شکار کردن پاك و حلال نمی شود.

مسأله ۲۶۴۹ - حیوان حلال گوشت وحشی، در صورتی با شکار کردن پاك و

حلال می شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید، بنابر این بچهء آهو که نمی تواند فرار کند و بچهء کبک که نمی تواند پرواز نماید، با شکار کردن پاك و حلال نمی شود،

و اگر آهو و بچه اش را که نمی تواند فرار کند با يك تیر شکار نماید، آهو حلال و بچه اش حرام است.

مسأله ۲۶۵۰ - حیوان حلال گوشتی که خون جهنده ندارد - مانند ماهی - اگر به غیر

دستوری که برای حلال شدن آن خواهد آمد بمیرد، پاك و خوردن آن حرام است.

مسأله ۲۶۵۱ - حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد، مانند مار، با سر بریدن حلال نمی شود، ولی مرده و کشتهء آن پاك است.

مسأله ۲۶۵۲ - سگ و خوك به سر بریدن و شکار کردن پاك نمی شوند، و خوردن گوشت آنها هم حرام است، و حیوان حرام گوشتی را که مانند گرگ و پلنگ درنده

و گوشت خوار است، اگر به دستوری که خواهد آمد سر ببرند یا با تیر و مانند آن شکار

کنند، پاك است، ولی گوشت آن حلال نمی شود، و اگر با سگ شکاری آن را شکار

کنند، پاك شدن آن محل اشکال است.

مسأله ۲۶۵۳ - فیل و خرس و بوزینه را اگر به دستوری که خواهد آمد سر ببرند یا با تیر و مانند آن شکار کنند پاك است ولی حیوانات کوچکی که در داخل زمین زندگی

می کنند مانند موش، اگر خون جهنده داشته باشند و جلد قابل انتفاع نداشته باشند و سر آنها را ببرند یا آنها را شکار نمایند پاك نمی شوند، و اگر جلد قابل انتفاع داشته

باشند پاك شدنشان محل اشکال است.

مسأله ۲۶۵۴ - اگر از شکم حیوان زنده بچهء مرده ای بیرون آید یا آن را بیرون آورند،

خوردن گوشت آن حرام است.

دستور سر بریدن حیوان

مسأله ۲۶۵۵ - دستور سر بریدن حیوان آن است که مری که مجرای طعام است، و حلقوم که مجرای نفس است، و دو رگ محیط به حلقوم را - که از اینها به چهار

(798)

رگ تعبیر می کنند - از پایین بر آمدگی زیر گلو به طور کامل ببرند، و اگر آنها را بشکافند کافی نیست.

مسأله ۲۶۵۶ - اگر بعضی از چهار رگ را ببرند و صبر کنند تا حیوان بمیرد بعد بقیه را

ببرند، حلال و پاک نمی شود، و همچنین است - بنا بر احتیاط واجب - اگر چهار رگ

را پیش از جان دادن حیوان ببرند ولی بریدن آنها به طور معمول پشت سر هم نباشد.

مسأله ۲۶۵۷ - اگر گرگ مقداری از گردن گوسفند را بکند و چهار رگ باقی باشد یا

جای دیگر بدن را بکند، در صورتی که گوسفند زنده باشد و به شرایطی که می آید سر آن را ببرند، حلال و پاک می شود، و اگر گلوی گوسفند را به طوری بکند که از

چهار رگی که در گردن است و باید بریده شود چیزی نماند، آن گوسفند حرام می شود، ولی اگر بعضی از رگها را طوری بکند که بشود از بالاتر از آن یا پایین تر از آن

رگ را قطع کرد، حلیت حیوان محل اشکال است.

شرایط سربریدن حیوان

مسأله ۲۶۵۸ - سربریدن حیوان شرایطی دارد:

(اول) کسی که سر حیوان را می برد باید مسلمان باشد، چه مرد باشد و چه زن، و بجهت مسلمان هم اگر ممیز باشد - یعنی خوب و بد را بفهمد - می تواند سر حیوان را ببرد، و اگر کفار و نواصب و خوارج و غلاتی که محکوم به کفرند مانند

قائلین به الوهیت امیر المؤمنین (علیه السلام) سر حیوان را ببرند، آن حیوان حلال نمی شود.

(دوم) سر حیوان را با چیزی ببرند که از آهن باشد، ولی چنانچه آهن پیدا نشود، با چیز تیزی که چهار رگ آن را جدا کند مانند شیشه و سنگ تیز می شود سر آن را

برید، ولی بنا بر احتیاط واجب باید طوری باشد که اگر سر حیوان را نبرند، ممیرد، یا ضرورتی مقتضی سر بریدنش باشد.

(سوم) در هنگام سر بریدن جلو بدن حیوان رو به قبله باشد، و کسی که

می داند باید رو به قبله سر ببرد، اگر عمدا حیوان را رو به قبله نکند حیوان حرام می شود، ولی اگر فراموش کند، یا مسأله را نداند، یا قبله را اشتباه کند، یا نداند قبله کدام طرف است، یا نتواند حیوان را رو به قبله کند و ناچار از تذکیره آن باشد، اشکال ندارد.

(چهارم) وقتی می خواهد سر حیوان را ببرد، یا کارد به گلویش بگذارد به نیت سربریدن، نام خدا را ببرد، و همین قدر که بگوید "بسم الله"، یا "الله اکبر" و مانند آن

از اذکار کفایت می کند، بلکه گفتن "الله" تنها هم کافیهست، و اگر بدون قصد سربریدن

نام خدا را ببرد، آن حیوان پاك نمی شود و گوشت آن هم حرام است، ولی اگر از روی فراموشی نام خدا را نبرد، اشکال ندارد، و احتیاط مستحب آن است که هر وقت یادش بیاید نام خدا را ببرد و بگوید: "بسم الله علی اوله و [علی] آخره".

(پنجم) حیوان بعد از سربریدن حرکتی بکند، اگرچه مثلا چشم یا دم خود را حرکت دهد، یا پای خود را به زمین زند، و این حکم در صورتی است که زنده بودن آن حیوان در حال ذبح مشکوک باشد، و اگر نه لزومی ندارد، و نیز واجب است که به اندازه معمول و متعارف نسبت به آن حیوان خون از بدنش بیرون آید.

(ششم) آن که بنا بر احتیاط واجب سر حیوان را در غیر پرندگان پیش از بیرون آمدن روح از بدنش جدا نکند، بلکه خود این کار حتی در پرندگان محل اشکال است، ولی اگر از روی غفلت یا به جهت تیزی چاقو سر جدا شود اشکال ندارد. و همچنین بنا بر احتیاط واجب رگ سفیدی را که از مهره های گردن تا دم حیوان امتداد دارد و آن را نخاع می گویند، عمدا قطع نکند.

(هفتم) آن که بنا بر احتیاط واجب کشتن از مذبح باشد و از قفا نباشد و همچنین بنا بر احتیاط واجب جایز نیست کارد را زیر رگها فرو نموده و به طرف جلو آنها را قطع کند.

دستور کشتن شتر
 مسأله ۲۶۵۹ - اگر بخواهند شتر را بکشند که بعد از جان دادن پاك و حلال باشد، باید با شرایطی که برای سر بریدن حیوانات ذکر شد، کارد یا چیز دیگری را که از آهن و برنده باشد در گودی بین گردن و سینه اش فرو کنند.

مسأله ۲۶۶۰ - وقتی می خواهند کارد را به گردن شتر فرو ببرند، بهتر آن است که شتر ایستاده باشد، ولی اگر در حالی که زانوها را به زمین زده، یا به پهلو خوابیده و جلو بدنش رو به قبله است کارد را در گودی گردنش فرو کنند، اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۶۱ - اگر به جای این که کارد در گودی گردن شتر فرو کنند سر آن را ببرند، یا گوسفند و گاو و مانند اینها را مثل شتر کارد در گودی گردنش فرو کنند، گوشت آنها حرام و بدن آنها نجس است، ولی اگر چهار رگ شتر را ببرند و تا زنده است به دستوری که گذشت کارد در گودی گردنش فرو کنند، گوشت آن حلال و بدن آن پاك است، و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند و مانند اینها فرو کنند و تا زنده است سر آن را ببرند، حلال و پاك می شود.

مسأله ۲۶۶۲ - اگر حیوانی سرکش شود و نتوانند آن را به دستوری که در شرع معین شده بکشند، یا مثلاً در چاه بیفتد و احتمال بدهند که در آن جا بمیرد و کشتن آن به دستور شرع ممکن نباشد، هر جای بدنش را که با مثل شمشیر و خنجر و نیزه و مانند اینها زخم بزنند و در اثر زخم زدن جان بدهد، حلال می شود، و رو به قبله بودن آن لازم نیست، ولی باید شرطهای دیگری را که برای کشتن حیوانات ذکر شد دارا باشد.

چیزهایی که موقع کشتن حیوانات مستحب است
 مسأله ۲۶۶۳ - چند چیز در کشتن حیوانات مستحب است:
 (اول) موقع سر بریدن گوسفند دو دست و يك پای آن را ببندند و پای دیگری را باز بگذارند، و موقع سر بریدن گاو چهار دست و پایش را ببندند و دم

آن را باز بگذارند، و موقع کشتن شتر در حال نشستگی دو دست آن را از پائین تا زانو یا زیر بغل به یکدیگر ببندند و پاهایش را باز بگذارند، و مستحب است مرغ را بعد از سربریدن رها کنند تا پر و بال بزند.

(دوم): کسی که حیوان را می کشد رو به قبله باشد.

(سوم): پیش از کشتن حیوان آب جلوی آن بگذارند.

(چهارم): کاری کنند که حیوان کمتر اذیت شود، مثلاً کارد را خوب تیز کنند و با عجله سر حیوان را ببرند.

چیزهایی که در کشتن حیوانات مکروه است

مسأله ۲۶۶۴ - چند چیز در کشتن حیوانات مکروه است:

(اول): بنابر مشهور پیش از بیرون آمدن روح پوست حیوان را بکنند، و احتیاط واجب در ترك آن است.

(دوم): در جایی حیوان را بکشند که حیوان دیگری که مثل او است او را ببیند، مانند این که گوسفند و شتر را در مقابل گوسفند و شتر دیگری که او را می بیند بکشند.

(سوم): در شب سر حیوان را ببرند مگر ترس از مردن آن داشته باشند، و

همچنین پیش از ظهر روز جمعه، ولی در صورت ضرورت عیبی ندارد.

(چهارم): خود انسان چهارپائی را که پرورش داده بکشد.

احکام شکار کردن با اسلحه

مسأله ۲۶۶۵ - اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند و بمیرد، با

پنج شرط حلال و بدنش پاک است:

(اول): اسلحهء شکار مثل کارد و شمشیر برنده باشد، یا مثل نیزه و تیر تیز باشد،

و اگر به وسیلهء دام یا چوب و سنگ و مانند اینها حیوانی را شکار کنند، پاک

نمی شود و خوردن آن هم حرام است، و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند،

چنانچه گلولهء آن تیز باشد که در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند، پاك و حلال است، و اگر گلوله تیز نباشد بلکه با فشار در بدن حیوان فرو رود و حیوان را بکشد، یا به واسطهء حرارتش بدن حیوان را بسوزاند و در اثر سوزاندن حیوان بمیرد، پاك و حلال بودنش محل اشکال است.

(دوم): کسی که شکار می کند باید مسلمان باشد، یا بچهء مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد، پس اگر کفار و نواصب و خوارج و غلاتی که محکوم به کفرند - مانند

قائلین به ألوهیت أمير المؤمنين (علیه السلام) - حیوانی را شکار نمایند، آن شکار حلال نیست.

(سوم): اسلحه را برای شکار حیوان به کار برد، و اگر مثلاً جایی را نشان کند و اتفاقاً حیوانی را بکشد، آن حیوان پاك نیست و خوردن آن هم حرام است.

(چهارم): وقت به کار بردن اسلحه نام خدا را ببرد، و چنانچه عمداً نام خدا را نبرد شکار حلال نمی شود، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.

(پنجم): وقتی به حیوان برسد که مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازهء سربریدن آن وقت نباشد، و چنانچه به اندازهء سربریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حرام است.

مسأله ۲۶۶۶ - اگر دو نفر حیوانی را شکار کنند و یکی از آنان قصد کند و دیگری

قصد نکند، یا یکی مسلمان و دیگری کافر باشد، یا یکی از آن دو نام خدا را ببرد و دیگری عمداً نام خدا را نبرد، آن حیوان حلال نیست.

مسأله ۲۶۶۷ - اگر بعد از آن که حیوانی را تیر زدند - مثلاً - در آب بیفتد، و انسان

بداند که حیوان به واسطهء تیر و افتادن در آب جان داده، حلال نیست، بلکه اگر نداند که جان دادن آن فقط به واسطهء تیر بوده حلال نمی باشد.

مسأله ۲۶۶۸ - اگر با سگ یا اسلحهء غصبی حیوان را شکار کند، شکار حلال است و

مال خود او می شود، ولی گذشته از این که گناه کرده، باید اجرت اسلحه یا سگ را به

صاحبش بدهد.

مسأله ۲۶۶۹ - اگر با شمشیر یا چیز دیگری که شکار با آن صحیح است با

شرطهایی که در مسأله " ۲۶۶۵ " ذکر شد حیوانی را دو قسمت کنند، و سر و گردن

در يك قسمت بماند و انسان وقتی برسد که حیوان جان داده باشد، هر دو قسمت حلال است، و همچنین است اگر حیوان زنده باشد ولی به اندازه سر بریدن وقت نباشد، اما اگر به اندازه سر بریدن وقت باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام، و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر سر آن را به دستوری که در شرع معین شده ببرند حلال، و اگر نه حرام می باشد.

مسأله ۲۶۷۰ - اگر با چوب یا سنگ یا چیز دیگری که شکار با آن صحیح نیست حیوانی را دو قسمت کنند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام است، و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر زنده باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند و سر آن را به

دستوری که در شرع معین شده ببرند حلال، و اگر نه آن قسمت هم حرام می باشد. مسأله ۲۶۷۱ - اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچه زنده ای از آن بیرون آید،

چنانچه آن بچه را به دستوری که در شرع معین شده سر ببرند حلال، و اگر نه حرام می باشد.

مسأله ۲۶۷۲ - اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچه مرده ای از شکمش بیرون

آورند، چنانچه خلقت آن بچه کامل باشد و مو یا پشم در بدنش روییده باشد و به واسطه شکار یا سر بریدن مادرش مرده باشد و بیرون آوردن بچه از شکم مادر بیشتر

از اندازه متعارف تأخیر نداشته باشد، پاك و حلال است.

شکار کردن با سگ شکاری

مسأله ۲۶۷۳ - اگر سگ شکاری حیوان وحشی حلال گوشتی را شکار کند، پاك بودن و حلال بودن آن حیوان شش شرط دارد:

(اول) سگ به طوری تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای گرفتن شکار بفرستند برود و هر وقت جلوگیری کنند بایستد، و نیز - بنابر احتیاط واجب -

عادتش این باشد که تا صاحبش نرسد از شکار نخورد، ولی اگر عادت به خوردن خون شکار داشته باشد یا به ندرت از شکار بخورد اشکال ندارد.

(دوم) آن که آن را بفرستند، و اگر از پیش خود دنبال شکار رود و حیوانی را شکار کند، خوردن آن حیوان حرام است، بلکه اگر از پیش خود دنبال شکار رود و بعد صاحبش بانگ بزند که زودتر آن را به شکار برساند، اگرچه به واسطه صدای صاحبش شتاب بکند، بنا بر احتیاط واجب باید از خوردن آن شکار خودداری نمایند.

(سوم) کسی که سگ را می فرستد باید مسلمان یا بچه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد، و اگر کافر یا ناصب یا خارجی و یا بعضی از غلاتی که در حکم کافرند

سگ را بفرستد، شکار آن سگ حرام است.

(چهارم) وقت فرستادن سگ نام خدا را ببرد، و اگر عمدا نام خدا را نبرد آن شکار حرام است، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.

(پنجم) شکار به واسطه زخمی که از دندان سگ پیدا کرده بمیرد، پس اگر سگ شکار را خفه کند، یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد، حلال نیست.

(ششم) کسی که سگ را فرستاده وقتی برسد که حیوان مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازه سربریدن آن وقت نباشد، به شرط آن که در تأخیر مسامحه نکرده باشد، و چنانچه وقتی برسد که به اندازه سربریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا

بمیرد، حلال نیست.

مسأله ۲۶۷۴ - کسی که سگ را فرستاده اگر وقتی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد،

چنانچه مثلا به واسطه بیرون آوردن کارد و مانند آن بدون مسامحه وقت بگذرد و آن

حیوان بمیرد، حلال است، ولی اگر چیزی همراه او نباشد که با آن سر حیوان را ببرد و حیوان بمیرد، حلال نمی شود، و اگر در این حال سگ را وا بگذارد که آن حیوان را

بکشد حلال می شود.

مسأله ۲۶۷۵ - اگر چند سگ را بفرستد و با هم حیوانی را شکار کنند، چنانچه همه

آنها دارای شرطهایی که در مسأله " ۲۶۷۳ " گذشت باشند، شکار حلال است، و

$$(\gamma \cdot e)$$

اگر یکی از آنها دارای آن شرطها نباشد، شکار حرام است.
مسئله ۲۶۷۶ - اگر سگ را برای شکار حیوانی بفرستد و آن سگ حیوان دیگری را شکار کند، آن شکار حلال و پاک است، و نیز اگر آن حیوان را با حیوان دیگری شکار

کند، هر دوی آنها حلال و پاک می باشد.

مسئله ۲۶۷۷ - اگر چند نفر باهم سگ را بفرستند و یکی از آنها کافر یا در حکم کافر

باشد، آن شکار حرام است، و همچنین اگر بعضی از آنها عمدا نام خدا را نبرد، و اگر

یکی از سگهایی که فرستاده اند به طوری که در مسئلهء " ۲۶۷۳ " گذشت تربیت شده

نباشد، آن شکار حرام می باشد.

مسئله ۲۶۷۸ - اگر باز یا حیوان دیگری غیر سگ شکاری حیوانی را شکار کند، آن

شکار حلال نیست، ولی اگر وقتی برسند که حیوان زنده باشد و به دستوری که در شرع معین شده سر آن را ببرند حلال است.

صید ماهی

مسئله ۲۶۷۹ - اگر ماهی فلس دار را زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد پاک و

خوردن آن حلال است، و چنانچه در آب بمیرد پاک است، ولی خوردن آن حرام می باشد، مگر این که در تور ماهیگیر در آب بمیرد که در این صورت خوردنش حلال است، و ماهی بی فلس را اگرچه زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد حرام است.

مسئله ۲۶۸۰ - اگر ماهی از آب بیرون بیفتد، یا موج آن را بیرون بیندازد، یا آب فرو

رود و ماهی در خشکی بماند، چنانچه پیش از آن که بمیرد، با دست یا هر وسیلهء دیگر کسی آن را بگیرد، بعد از جان دادن حلال است.

مسئله ۲۶۸۱ - کسی که ماهی را صید می کند لازم نیست مسلمان باشد، و در موقع

گرفتن آن نام خدا را ببرد، ولی مسلمان باید گرفتن آن را دیده باشد، یا از راه دیگر یقین پیدا کند یا حجت شرعیه داشته باشد که زنده از آب گرفته شده یا در تور در آب مرده باشد.

(V. 6)

مسأله ۲۶۸۲ - ماهی مرده ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته اند یا مرده، چنانچه در دست مسلمان باشد حلال است، و اگر در دست کافری باشد که از دست مسلمان نگرفته باشد، اگرچه بگوید آن را زنده گرفته ام حرام می باشد، مگر آن که بینه یا شخص ثقه ای که ظن به خلاف قولش نباشد خبر دهد که آن را زنده گرفته است.

مسأله ۲۶۸۳ - خوردن ماهی زنده جایز است، هر چند احوط خودداری کردن است.

مسأله ۲۶۸۴ - اگر ماهی زنده را بریان کنند، یا در بیرون آب پیش از جان دادن بکشند، خوردنش جایز است، ولی احتیاط مستحب آن است که از خوردن آن خودداری نمایند.

مسأله ۲۶۸۵ - اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کنند و يك قسمت آن در حالی که

زنده است در آب بیفتد، بنابر احتیاط خوردن قسمتی که بیرون آب مانده جایز نیست.

صید ملخ

مسأله ۲۶۸۶ - اگر ملخ را با دست یا به وسیلهء دیگری زنده بگیرند، بعد از جان دادن حلال است، و لازم نیست کسی که آن را می گیرد مسلمان باشد و در موقع گرفتن نام خدا را ببرد، ولی اگر ملخ مرده ای در دست کافری باشد که از دست مسلمان نگرفته باشد و معلوم نیست که آن را زنده گرفته یا نه، اگرچه بگوید زنده گرفته ام حرام است، مگر این که بینه یا ثقه ای که ظن به خلاف قولش نباشد بگوید که زنده گرفته است.

مسأله ۲۶۸۷ - خوردن ملخی که بال در نیاورده و نمی تواند پرواز کند حرام است.

" احکام خوردنیها و آشامیدنیها "

مسأله ۲۶۸۸ - خوردن گوشت مرغ خانگی و کبوتر و اقسام گنجشک حلال است، و

بلبل و سار و چکاوک از قسم گنجشک است.

و شب پره و طاووس و جمیع انواع کلاغ و هر پرنده ای که مثل شاهین و عقاب و باز چنگال دارد، یا هنگام پرواز بال زدنش کمتر از صاف نگهداشتن بالش باشد حرام است، و همچنین هر مرغی که چینه دان و سنگدان و خار پشت پا ندارد، مگر آن که

معلوم باشد که بال زدنش بیشتر از صاف نگهداشتن آن است که در این صورت حلال است.

و کشتن پرستوک و هدهد و خوردن گوشت آنها مکروه است.

مسأله ۲۶۸۹ - اگر چیزی را که روح دارد - مانند دنبه و گوشت - از حیوان زنده جدا

نمایند، نجس و حرام می باشد.

مسأله ۲۶۹۰ - بعضی از اجزای حیوانات حلال گوشت حرام است، و آنها از این قرار است:

۱ - خون، ۲ - فضله، ۳ - نری، ۴ - فرج، ۵ - بچه دان، ۶ - غدد که آن را دشول

می گویند، ۷ - تخم که آن را دنبلان می گویند، ۸ - چیزی که در مغز کله است و به

شکل نخود می باشد، ۹ - مغز حرام که در میان تیره ء پشت است، ۱۰ - زهره دان،

۱۱ - سپرز (طحال)، ۱۲ - بول دان (مثانه)، ۱۳ - حلقهء چشم.

و بنا بر احتیاط واجب از پی که در دو طرف تیره ء پشت است، و از چیزی که در میان سم است و به آن ذات الأشجاع می گویند اجتناب شود، و این احتیاط در پی آكد است، و در پرندگان غیر از خون و فضله که بی اشکال حرام است، از سایر

چیزهایی که ذکر شد هر کدام که در آنها باشد، بنابر احتیاط واجب از خوردن آن اجتناب شود.

مسئله ۲۶۹۱ - آشامیدن بول حیوان حرام گوشت حرام است، و همچنین بول حلال گوشت، و خوردن و آشامیدن چیزهای خبیث دیگر که طبیعت انسان از آن متنفر است، جایز نیست، ولی خوردن بول شتر و گاو و گوسفند در صورت نیاز به آنها برای مداوا مانعی ندارد.

مسئله ۲۶۹۲ - خوردن گل حرام است و همچنین - بنابر احتیاط - بقیه اجزای زمین

مانند خاک و ریگ و سنگ، و خوردن گل داغستان و گل ارمنی در صورت انحصار معالجه به آن اشکال ندارد، و خوردن کمی از تربت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) که

بیشتر از مقدار يك نخود متوسط نباشد برای استشفاء اشکال ندارد، و بهتر این است که تربت را در مقداری از آب - مثلاً - حل نمایند که مستهلك شود و بعد آن آب را بیاشامند.

مسئله ۲۶۹۳ - فرو بردن آب بینی و خلط سینه که در دهان آمده حرام نیست، و نیز فرو بردن غذایی که موقع خلال کردن از لای دندان بیرون می آید اگر طبیعت انسان از آن متنفر نباشد، اشکال ندارد.

مسئله ۲۶۹۴ - خوردن و آشامیدن چیزی که موجب مرگ می شود، یا برای انسان ضرر مهمی دارد حرام است.

مسئله ۲۶۹۵ - خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ مکروه است، و اگر کسی آنها را

وطی - نزدیکی - کند، خود و نسلشان و آشامیدن شیرشان حرام، و بول و سرگین آنها

نجس می شود، و باید آنها را از شهر بیرون ببرند و در جای دیگر بفروشند، و بر

وطی کننده است قیمتش را به صاحبش بدهد.

و اگر با حیوان حلال گوشتی مانند گاو و گوسفند نزدیکی کنند، بول و سرگین آنها نجس می شود، و خوردن گوشت و آشامیدن شیر آنها هم حرام است، و همچنین است نسل آنها، و باید فوری آن حیوان را بکشند و بسوزانند، و کسی که با آن

وطی

کرده پول آن را به صاحبش بدهد.

(V. 9)

مسأله ۲۶۹۶ - بزغاله اگر از خوك به مقداری که استخوانش محکم شود شیر بخورد، خود و نسلش حرام می شوند، و همچنین است بره ء شیر خوار بنا بر احتیاط واجب، و در صورتی که مقدار شیر خوردن کمتر از آن باشد - بنا بر احتیاط واجب -

در صورتی حلال می شوند که استبراء شوند، و استبراء آنها این است که هفت روز از

پستان بز یا گوسفند شیر بخورند، و اگر حاجت به شیر نداشتند هفت روز علف بخورند.

و حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده نیز گوشتش حرام است، و چنانچه استبرائش نمایند حلال می شود، و کیفیت استبراء آن در مسألهء " ۲۲۶ " بیان شد.

مسأله ۲۶۹۷ - آشامیدن شراب و غیر آن از مسکرات حرام است، و روایات در مذمت آن بسیار است، و در بعضی از آنها قریب به این مضامین وارد شده که: خداوند معصیت نشده به چیزی که شدیدتر از آشامیدن مسکر باشد، و از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) سؤال شد: آیا آشامیدن شراب بدتر است یا ترك نماز؟ فرمود:

شرب خمر، برای این که شرابخوار در حالتی قرار می گیرد که پروردگار خود را نمی شناسد.

و از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله و سلم) روایت شده که: شراب سر هر گناهی است.

و در بعضی از روایات آشامیدن شراب اشد از زنا و دزدی شمرده شده است، و خداوند شراب را حرام کرده به علت این که ام الخبائث و سر هر شری است. و شرابخوار عقل خود را از دست می دهد، پس پروردگار خود را نمی شناسد، و هر معصیتی را مرتکب، و هر حرمتی را هتك، و هر رحم وابسته ای را قطع، و هر فاحشه ای را مرتکب می شود.

مسأله ۲۶۹۸ - نشستن سر سفره ای که در آن شراب می خورند - اگر انسان یکی از

آنان حساب شود - حرام، و چیز خوردن از آن سفره نیز حرام است.

مسأله ۲۶۹۹ - بر هر مسلمان واجب است به مسلمان دیگری که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد، نان و آب داده و او را از مرگ نجات دهد.

(Y1.0)

مستحبات و مکروهات خوردن و آشامیدن
" اگرچه بعضی از آن روایاتی که مستند حکم است در مقام بیان استحباب و
کراهت شرعی نیست بلکه بیان کننده ء منفعت و ضرری است که بر آن امور مرتب
می شود " .

مسأله ۲۷۰۰ - چند چیز در غذا خوردن مستحب است:

(اول) هر دو دست را پیش از غذا خوردن بشوید.

(دوم) بعد از غذا خوردن هر دو دست خود را بشوید و با دستمال خشک کند.

(سوم) میزبان پیش از همه شروع به غذا خوردن کند، و بعد از همه دست

بکشد، و پیش از غذا خوردن اول میزبان دست خود را بشوید، بعد کسی که طرف
راست او نشسته و همین طور تا برسد به کسی که طرف چپ او نشسته، و بعد از
غذا

خوردن اول کسی که طرف چپ میزبان نشسته دست خود را بشوید و همینطور تا
به

میزبان برسد.

(چهارم) در اول غذا خوردن بسم الله بگوید، ولی اگر سر يك سفره چند جور
غذا باشد، در وقت خوردن هر کدام آنها گفتن بسم الله مستحب است.

(پنجم) با دست راست غذا بخورد.

(ششم) با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد، و با دو انگشت نخورد.

(هفتم) اگر چند نفر سر يك سفره نشسته اند، هر کسی از غذای جلوی خودش
بخورد.

(هشتم) لقمه را كوچك بردارد.

(نهم) سر سفره زیاد بنشیند، و غذا خوردن را طول بدهد.

(دهم) غذا را خوب بجود.

(یازدهم) بعد از غذا خوردن خداوند عالم را حمد کند.

(دوازدهم) انگشتها را بلیسد.

(سیزدهم) بعد از غذا خوردن خلال نماید، ولی با چوب انار و ریحان و نی و برگ درخت خرما خلال نکند.

(چهاردهم) آنچه بیرون سفره می ریزد جمع کند و بخورد، ولی اگر در بیابان غذا بخورد مستحب است آنچه می ریزد برای پرندگان و حیوانات بگذارد.

(پانزدهم) در اول روز و در اول شب غذا بخورد، و در بین روز و در بین شب غذا نخورد.

(شانزدهم) بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بیندازد.

(هفدهم) در اول غذا و آخر آن نمک بخورد.

(هیجدهم) میوه را پیش از خوردن با آب بشوید.

مسأله ۲۷۰۱ - چند چیز در غذا خوردن مکروه است:
(اول) در حال سیری غذا خوردن.

(دوم) پر خوردن.

(سوم) نگاه کردن به صورت دیگران در موقع غذا خوردن.

(چهارم) خوردن غذای داغ.

(پنجم) فوت کردن چیزی که می خورد یا مآشامد.

(ششم) بعد از گذاشتن نان در سفره منتظر چیز دیگر شدن.

(هفتم) پاره کردن نان با کارد.

(هشتم) گذاشتن نان زیر ظرف غذا.

(نهم) پاك کردن گوشتی که به استخوان چسبیده به طوری که چیزی در آن نماند.

(دهم) پوست کندن میوه.

(یازدهم) دور انداختن میوه پیش از آن که کاملاً آن را بخورد.

مسأله ۲۷۰۲ - در آشامیدن آب چند چیز مستحب است:

(اول) آب را به طور مکیدن بیاشامد.

(دوم) در روز ایستاده آب بیاشامد.
(سوم) پیش از آشامیدن آب بسم الله، و بعد از آن الحمد لله بگوید.
(چهارم) به سه نفس آب بیاشامد.
(پنجم) از روی میل آب بیاشامد.
(ششم) بعد از آشامیدن آب حضرت ابی عبد الله (علیه السلام) و اهل بیت ایشان را یاد

کند، و قاتلان آن حضرت را لعنت نماید.
مسأله ۲۷۰۳ - زیاد آشامیدن آب، و آشامیدن آن بعد از غذای چرب، و در شب به حال ایستاده مذموم است، و نیز آشامیدن آب با دست چپ، و همچنین از جای شکسته کوزه، و جایی که دسته آن است مذموم می باشد.

" احکام نذر و عهد "

مسئله ۲۷۰۴ - نذر آن است که انسان برای خدا ملتزم شود که کار خیری را به جا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است ترك کند.

مسئله ۲۷۰۵ - در نذر باید صیغه خوانده شود، و لازم نیست آن را به عربی بخوانند، پس اگر بگوید: (چنانچه مریض من خوب شود، برای خدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم) نذر او صحیح است.

مسئله ۲۷۰۶ - نذر کننده باید بالغ و عاقل باشد و با قصد و اختیار خود نذر کند، بنابراین کسی که به واسطهء عصبانی شدن بی اختیار نذر کرده یا او را بر نذر اکراه کرده

باشند نذر او صحیح نیست.

مسئله ۲۷۰۷ - مفلس - شخصی که حاکم شرع او را از تصرف در اموالش منع کرده - و

سفیه - کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند - اگر نذر کند مالی به

فقیر بدهد صحیح نیست.

مسئله ۲۷۰۸ - اگر شوهر از نذر کردن زن جلوگیری نماید، زن نمی تواند - در صورتی

که وفاء به نذرش منافی با حق شوهر باشد - نذر کند، بلکه بدون اذن شوهر در این صورت نذر زن باطل است، و صحت نذر زن در مال خودش بدون اذن شوهر - در غیر حج یا زکات یا احسان به پدر و مادر یا صلهء ارحام - محل اشکال است.

مسئله ۲۷۰۹ - اگر زن با اجازهء شوهر نذر کند، شوهرش نمی تواند نذر او را به هم بزند،

یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید.

مسئله ۲۷۱۰ - اگر فرزند بدون اجازهء پدر یا با اجازهء او نذر کند باید به آن نذر عمل

نماید، ولی اگر پدر یا مادر از عملی که نذر کرده منعش کنند نذر او صحیح نیست.

مسئله ۲۷۱۱ - انسان کاری را می تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد، بنابراین کسی که مثلا نمی تواند پیاده کربلا برود اگر نذر کند پیاده برود نذر او صحیح نیست.

مسئله ۲۷۱۲ - اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد، یا کار واجب یا مستحبی را ترك کند، نذر او صحیح نیست.

مسئله ۲۷۱۳ - اگر نذر کند که کار مباحی را انجام دهد یا ترك نماید، چنانچه به جا

آوردن آن و تركش از هر جهت مساوی باشد نذر او صحیح نیست و اگر انجام آن از

جهتی بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر کند، مثلا نذر کند غذایی را بخورد

که برای عبادت قوت بگیرد نذر او صحیح است، و نیز اگر ترك آن از جهتی بهتر باشد و انسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترك نماید - مثلا برای آن که دخانیات مضر است نذر کند که آن را استعمال نکند - نذر او صحیح می باشد. مسئله ۲۷۱۴ - اگر نذر کند نماز واجب خود را در جایی بخواند که به خودی

خود ثواب نماز در آن جا زیاد نیست، مثل آن که نذر کند نماز را در اطاق بخواند، چنانچه

نماز خواندن در آن جا از جهتی بهتر باشد - مثلا به واسطه این که خلوت است انسان

حضور قلب پیدا می کند - نذر او به آن جهت صحیح است.

مسئله ۲۷۱۵ - اگر نذر کند عملی را انجام دهد، باید همان طور که نذر کرده به جا

آورد، پس اگر نذر کند که روز اول ماه صدقه بدهد، یا روزه بگیرد، چنانچه قبل از آن

روز یا بعد از آن به جا آورد کفایت نمی کند، و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شد صدقه بدهد، چنانچه پیش از آن که خوب شود صدقه را بدهد کافی نیست.

مسئله ۲۷۱۶ - اگر نذر کند روزه بگیرد ولی وقت و مقدار آن را معین نکند،

چنانچه يك روز روزه بگيرد كافيست، و اگر نذر كند نماز بخواند و مقدار و

(۷۱۵)

خصوصیات آن را معین نکند، اگر يك نماز دو رکعتی بخواند کفایت می کند، و اگر نذر کند صدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معین نکند، اگر چیزی بدهد که بگویند صدقه داده، به نذر عمل کرده است، و اگر نذر کند کاری برای خدا به جا آورد در صورتی که يك نماز به جا آورد یا يك روز روزه بگیرد یا چیزی صدقه بدهد،

نذر خود را انجام داده است.

مسأله ۲۷۱۷ - اگر نذر کند روز معینی را روزه بگیرد، باید همان روز را روزه بگیرد، و

در صورتی که عمدا روزه نگیرد باید گذشته از قضای آن روز کفاره هم بدهد، و کفاره اش کفارهء مخالف قسم است - چنانچه در مسألهء (۲۷۳۴) خواهد آمد - ولی

در آن روز اختیارا می تواند مسافرت کند و روزه را نگیرد، و چنانچه در سفر باشد لازم نیست قصد اقامه کرده و روزه بگیرد، و در صورتی که از جهت سفر یا مرض روزه نگیرد لازم است روزه را قضا کند، و همچنین بنا بر احتیاط واجب اگر از جهت

حیض روزه نگیرد، و در هر صورت کفاره ندارد.

مسأله ۲۷۱۸ - اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند باید کفاره بدهد. مسأله ۲۷۱۹ - اگر نذر کند که تا وقت معینی عملی را ترك کند، بعد از گذشتن آن وقت می تواند آن عمل را به جا آورد، و اگر پیش از گذشتن آن وقت از روی فراموشی یا ناچاری انجام دهد چیزی بر او واجب نیست، ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمل را به جا نیاورد، و چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد باید کفاره بدهد.

مسأله ۲۷۲۰ - کسی که نذر کرده عملی را ترك کند و وقتی برای آن معین نکرده است، اگر از روی فراموشی یا ناچاری یا غفلت آن عمل را انجام دهد کفاره بر او واجب نیست، ولی بعد هر وقت از روی اختیار آن را به جا آورد باید کفاره بدهد.

مسأله ۲۷۲۱ - اگر نذر کند که در هر هفته روز معینی - مثلا روز جمعه را -

روزه

بگیرد، چنانچه یکی از جمعه ها عید فطر یا قربان باشد، یا در روز جمعه عذر دیگری مانند سفر یا مرض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد و قضای آن را به جا آورد، و همچنین است - بنا بر احتیاط واجب - اگر از جهت حیض روزه نگیرد.

(716)

مسأله ۲۷۲۲ - اگر نذر کند مقدار معینی صدقه بدهد، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد لازم نیست آن مقدار را از مال او صدقه بدهند، ولی احتیاط مستحب این است که بالغین از ورثه آن مقدار را از حصه خود از طرف میت صدقه بدهند.

مسأله ۲۷۲۳ - اگر نذر کند به فقیر معینی صدقه بدهد، نمی تواند آن را به فقیر دیگر

بدهد، و اگر آن فقیر بمیرد احتیاط مستحب آن است که به ورثه او بدهد.

مسأله ۲۷۲۴ - اگر نذر کند به زیارت یکی از امامان - مثلاً به زیارت حضرت ابی عبد

الله (علیه السلام) - مشرف شود، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست، و اگر به

واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۲۷۲۵ - کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده،

لازم نیست آنها را به جا آورد.

مسأله ۲۷۲۶ - اگر برای حرم یکی از امامان یا امامزادگان نذر کند و مصرف معینی را

در نظر نگرفته باشد باید آن را در تعمیر و روشنایی و فرش حرم و مانند اینها مصرف کند.

مسأله ۲۷۲۷ - اگر برای خود امام (علیه السلام) چیزی نذر کند، چنانچه مصرف معینی را

قصد کرده باید به همان مصرف برساند، و اگر مصرف معینی را قصد نکرده باید به مصرفی برساند که نسبتی با امام (علیه السلام) داشته باشد، مانند زوار فقیر، یا مصارف حرم

آن امام (علیه السلام) از قبیل تعمیر و مانند آن، و یا آنچه موجب تکریم و تعظیم آن امام (علیه السلام)

است، و احتیاط مستحب آن است که ثواب آن را هم هدیه برای آن امام (علیه السلام) کند، و

همچنین است اگر چیزی را برای امام زاده ای نذر کند.

مسأله ۲۷۲۸ - گوسفندی را که برای صدقه یا برای یکی از امامان نذر کرده اند، اگر

پیش از آن که به مصرف نذر برسد شیر بدهد، یا بچه بیاورد، مال کسی است که آن را

نذر کرده، ولی پشم گوسفند و مقداری که چاق می شود جزء نذر است.

مسأله ۲۷۲۹ - هرگاه نذر کند که اگر مریض او خوب شود یا مسافر او بیاید عملی
را
انجام دهد، چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده یا

مسافر آمده است، عمل کردن به نذر لازم نیست.

مسأله ۲۷۳۰ - اگر پدر یا مادر نذر کند که دختر خود را به سید شوهر دهد، بعد از آن که دختر به تکلیف رسید، اختیار با خود اوست و نذر آنان اعتبار ندارد.

مسأله ۲۷۳۱ - هرگاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد کار خیری را انجام دهد بعد از آن که حاجتش بر آورده شد، باید آن کار را انجام دهد، و نیز اگر بدون آن که حاجتی داشته باشد عهد کند که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می شود، و همچنین است - بنا بر احتیاط واجب در هر دو صورت - اگر آن کار مباح باشد.

مسأله ۲۷۳۲ - در عهد هم مثل نذر باید صیغه خوانده شود، و متعلق عهد نباید مرجوح باشد، ولی اعتبار رجحان در متعلق آن - چنان که مشهور فرموده اند - محل اشکال است.

مسأله ۲۷۳۳ - اگر به عهد خود عمل نکند باید كفاره بدهد، یعنی يك بنده آزاد کند، یا شصت فقیر را سیر کند، یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد.

" احکام قسم خوردن "

مسأله ۲۷۳۴ - اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترك کند مثلاً قسم

بخورد

که روزه بگیرد یا دخیالیات استعمال نکند، چنانچه عمداً مخالفت کند، باید کفاره بدهد، یعنی يك بنده آزاد کند، یا ده فقیر را سیر کند، یا آنان را بیوشاند، و اگر اینها را

نتواند باید سه روز پی در پی روزه بگیرد.

مسأله ۲۷۳۵ - قسم چند شرط دارد:

(اول) کسی که قسم می خورد باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچه و دیوانه و مست و کسی که اکراهش کرده اند درست نیست، و همچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی قصد قسم بخورد، و قسم سفیه و مفلس در صورتی که مستلزم تصرف در مال باشد صحیح نیست. (دوم) کاری را که برای انجام آن قسم می خورد باید حرام یا مکروه نباشد، و کاری را که قسم می خورد ترك کند باید واجب یا مستحب نباشد و وجوب عمل به قسم متعلق به فعل یا ترك مباحی که مصلحتی در دین یا دنیا در آن نباشد محل اشکال است.

(سوم) به یکی از اسمهای خداوند عالم قسم بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی شود، مانند (خدا) و (الله)، و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر خدا هم می گویند ولی به قدری به خدا گفته می شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید

ذات مقدس حق در نظر می آید، مثل آن که به خالق و رازق قسم بخورد صحیح است، بلکه به اسمی هم که بر خدا و بر غیر خدا گفته می شود اگر خدا را قصد کند و

قسم بخورد، بنا بر احتیاط واجب به آن قسم عمل کند.

(چهارم) قسم را به زبان بیاورد، و اگر آن را بنویسد یا در قلبش قصد کند صحیح نیست، ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیح است.
(پنجم) عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد، و اگر موقعی که قسم می خورد ممکن باشد و بعد از عمل به آن عاجز شود، از وقتی که عاجز می شود قسم او به هم می خورد، و همچنین است اگر عمل کردن به نذر یا قسم یا عهد به قدری مشقت

پیدا کند که نشود آن را تحمل کرد.

مسئله ۲۷۳۶ - اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگیری کند، یا شوهر از قسم خوردن

زن جلوگیری نماید، قسم آنان صحیح نیست.

مسئله ۲۷۳۷ - اگر فرزند بدون اجازه پدر و زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد، پدر

و شوهر می توانند قسم آنان را به هم بزنند، بلکه ظاهر آن است که قسم آنان بدون اجازه پدر یا شوهر صحیح نیست.

مسئله ۲۷۳۸ - اگر انسان از روی فراموشی یا ناچاری یا غفلت به قسم عمل نکند، کفاره بر او واجب نیست، و همچنین است اگر اکراهش کنند که به قسم عمل نماید،

و قسمی که آدم و سواسی می خورد مثل این که می گوید: والله الآن مشغول نماز می شوم، و به واسطه سواس مشغول نمی شود، اگر سواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند کفاره ندارد.

مسئله ۲۷۳۹ - کسی که قسم می خورد که حرف من راست است چنانچه حرف او

راست باشد قسم خوردن او مکروه است و اگر دروغ باشد حرام و از گناهان بزرگ می باشد، ولی اگر برای این که خودش یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجات دهد قسم دروغ بخورد اشکال ندارد، بلکه گاهی واجب می شود، اما اگر بتواند توریه کند - یعنی موقع قسم خوردن طوری نیت کند که دروغ نشود - احتیاط واجب

این است که توریه نماید، مثلاً اگر ظالمی بخواهد کسی را اذیت کند و از انسان پرسد که او را دیده ای و انسان يك ساعت قبل او را دیده باشد، بگوید ندیده ام و قصد کند که از پنج دقیقه پیش ندیده ام.

" احکام وقف "

مسئله ۲۷۴۰ - اگر کسی چیزی را وقف کند خود او و دیگران نمی توانند آن را ببخشند یا بفروشند و کسی هم از آن ارث نمی برد، ولی در بعضی از موارد که در مسئله " ۲۱۲۲ " و " ۲۱۲۳ " گذشت، فروختن آن اشکال ندارد.

مسئله ۲۷۴۱ - لازم نیست صیغهء وقف را به عربی بخوانند، بلکه اگر مثلاً بگوید: (خانهء خود را وقف کردم) کفایت می کند، و همچنین انشاء وقف به عمل نیز محقق

می شود، مثل این که حصیری را به قصد وقف بودن در مسجد بیندازد، و یا جایی را به قصد مسجد بودن بسازد و در موقوفات عامه مثل مسجد و مدرسه یا چیزی را که بر فقراء یا سادات و امثال اینها وقف نمایند، قبول کردن کسی در صحت وقف معتبر نیست، بلکه در اوقاف خاصه هم - مثل وقف بر اولاد - اقوی عدم اعتبار قبول است هر چند قبول احوط است.

مسئله ۲۷۴۲ - اگر ملکی را برای وقف معین کند و پیش از انشاء وقف پشیمان شود

یا بمیرد، وقف واقع نمی شود.

مسئله ۲۷۴۳ - کسی که مالی را وقف می کند، باید از موقع انشاء وقف، مال را برای

همیشه وقف کند، و اگر مثلاً بگوید این مال بعد از مردن من وقف باشد، چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده صحیح نیست، و نیز اگر بگوید تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد، یا بگوید تا ده سال باشد بعد پنج سال وقف نباشد و دوباره وقف باشد، وقف صحیح نیست.

مسئله ۲۷۴۴ - وقف خاص در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرف کسی که برای او وقف شده یا وکیل یا ولی او بدهند، ولی اگر چیزی را بر اولاد

صغیر خود وقف کند، و از طرف آنان قبض و حیات نماید وقف صحیح است. مسأله ۲۷۴۵ - در اوقاف عامه از قبیل مدارس و مساجد و امثال اینها قبض معتبر نیست هر چند احوط است، و قبض محقق می شود به این که مثلاً در وقف مسجد، يك نفر در آن مسجد نماز بخواند یا در وقف مقبره، کسی در آن جا دفن شود. مسأله ۲۷۴۶ - وقف کننده باید بالغ باشد، و صحت وقف صبی ممیز مأذون از طرف ولی در صورتی که مصلحت و به اندازه معروف باشد بعید نیست، و همچنین

باید عاقل و با قصد باشد و کسی او را اکراه نکرده باشد، و شرعاً بتواند در مال خود

تصرف کند، بنا بر این سفیه - یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف

می کند - و همچنین مفلس که از طرف حاکم شرع ممنوع از تصرف در مال است، اگر

چیزی را وقف کنند نافذ نیست، مگر با اجازه ولی و طلبکاران.

مسأله ۲۷۴۷ - اگر مالی را برای بچه ای که در شکم مادر است و هنوز به دنیا نیامده

وقف کند صحت آن محل اشکال است، ولی اگر برای اشخاصی که فعلاً موجودند و

بعد از آنها برای کسانی که بعد به دنیا می آیند وقف نماید اگرچه در موقعی که وقف

محقق می شود در شکم مادر هم نباشند - مثلاً چیزی را بر اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه های او باشد و هر دسته ای بعد از دسته دیگر از وقف استفاده کنند - صحیح است.

مسأله ۲۷۴۸ - اگر چیزی را بر خودش وقف کند مثل آن که دکانی را وقف کند که

عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره اش نمایند صحیح نیست، ولی اگر مثلاً مالی را بر فقراء وقف کند و خودش فقیر شود، می تواند از منافع وقف استفاده نماید.

مسأله ۲۷۴۹ - اگر برای چیزی که وقف کرده متولی معین کند اختیار وقف با کسی

است که واقف معین کرده، و اگر معین نکند، چنانچه بر افراد مخصوصی - مثلاً بر اولاد خود - وقف کرده باشد، در صورتی که بالغ باشند اختیار با خود آنان است،

(۷۲۲)

و اگر بالغ نباشند اختیار با ولی ایشان است، ولی در تصرفاتی که مربوط به
مصلحت وقف و مصلحت طبقات بعد است اجازهٔ حاکم شرع معتبر است.
مسئله ۲۷۵۰ - اگر ملکی را مثلاً بر فقراء یا سادات وقف کند، یا وقف کند که
منافع

آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملك متولی معین نکرده باشد،
اختیار آن با حاکم شرع است.

مسئله ۲۷۵۱ - اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کند که هر
طبقه ای بعد از طبقهٔ دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولی وقف آن را اجاره دهد
و بمیرد اجاره باطل نمی شود، ولی اگر متولی نداشته باشد و يك طبقه از کسانی که
ملك بر آنها وقف شده، آن را اجاره دهند و در بین مدت اجاره بمیرند، چنانچه
طبقهٔ

بعدی آن اجاره را امضاء نکنند اجاره باطل می شود، و در صورتی که مستأجر مال
الاجاره تمام مدت را داده باشد می تواند مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر
مدت

اجاره را از مال آنان بگیرد.

مسئله ۲۷۵۲ - اگر ملك وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی رود، مگر آن
که

متعلق وقف عنوانی باشد که به زوال آن عنوان متعلق برای وقف نماند، مانند آن که
خانه را وقف کند برای استفاده از سکنای آن مادامی که خانه به این هیئت باقی
است، که در این صورت به زوال آن عنوان وقف باطل می شود و به واقف و با
نبودن

او به ورثه بر می گردد.

مسئله ۲۷۵۳ - ملکی که به نحو مشاع مقداری از آن وقف است و مقداری از آن
وقف نیست، - اگر متولی خاص داشته باشد - متولی با مالك قسمتی که وقف
نیست

می تواند آن ملك را با نظر خبره قسمت کنند، و در صورتی که متولی خاص نداشته
باشد حاکم شرع با مالك، متصدی قسمت می شوند.

مسئله ۲۷۵۴ - اگر متولی وقف در مال موقوفه خیانت کند حاکم شرع امینی را به
او

ضمیمه می نماید که مانع از خیانتش گردد، و در صورتی که ممکن نباشد می تواند
به

جای او متولی امینی معین نماید.

مسئله ۲۷۵۵ - فرشی را که برای حسینیه وقف کرده اند نمی شود برای نماز به



(۷۲۳)

مسجد ببرند، اگرچه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد.
مسأله ۲۷۵۶ - اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد
احتیاج به تعمیر ندارد و انتظار هم نمی رود که احتیاج به تعمیر پیدا کند به نحوی
که

نگهداشتن عایدات آن ملك برای تعمیر عقلایی نباشد صحت چنین وقفی محل
اشکال است.

مسأله ۲۷۵۷ - اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و
به

امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می گوید بدهند، در صورتی که
بدانند

یا اطمینان داشته باشند که برای هر يك چه مقدار معین کرده باید همان طور
مصرف کنند و اگر یقین یا اطمینان نداشته باشند، باید اول مسجد را تعمیر کنند و
اگر

چیزی زیاد آمد، بنا بر احتیاط واجب امام جماعت و کسی که اذان می گوید در
تقسیم با یکدیگر صلح نمایند.

" احکام وصیت "

مسأله ۲۷۵۸ - وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملك کسی باشد، یا

این

که چیزی از مال او را به کسی تملیک یا وقف یا صرف در خیرات و میرات کنند، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست، قیم و سرپرست معین کند، و کسی را که به او وصیت می کنند وصی می گویند.

مسأله ۲۷۵۹ - کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند،

برای هر کاری می تواند وصیت کند، بلکه کسی هم که می تواند حرف بزند اگر با اشاره ای که مقصودش را بفهماند وصیت کند صحیح است.

مسأله ۲۷۶۰ - اگر نوشته ای به امضاء یا مهر میت بیند چنانچه مقصود او را بفهماند

و معلوم باشد که برای وصیت کردن نوشته باید مطابق آن عمل کنند.

مسأله ۲۷۶۱ - کسی که وصیت می کند باید عاقل باشد و بر وصیت اکراه نشده باشد، و وصیت بچه ده ساله در صورتی که ممیز و وصیتش عقلایی باشد در ثلث مالش برای ارحامش و امور خیریه نافذ است، و بنابر احتیاط واجب به وصیت پسر هفت ساله ممیز در مقدار کمی از مالش در مصرفی که سزاوار باشد عمل شود، و وصیت سفیه در مواردی که مستلزم تصرف در مال است نافذ نیست.

مسأله ۲۷۶۲ - کسی که به قصد خودکشی مثلا زخمی به خود زده یا سمی خورده است و به واسطه آن بمیرد، وصیت او در مالش صحیح نیست، ولی اگر وصیت قبل از آن عمل باشد، صحیح است.

مسأله ۲۷۶۳ - اگر انسان وصیت کند که چیزی از اموالش مال کسی باشد، در

صورتی که آن شخص وصیت را قبول کند، اگرچه قبولش در زمان زنده بودن موصی باشد، آن چیز را بعد از مردن موصی مالک می شود، بلکه ظاهر این است که قبول معتبر نیست، و فقط رد وصیت مانع است.

مسئله ۲۷۶۴ - هرگاه انسان نشانه های مرگ را در خود ببیند، نسبت به امانتهای مردم باید به وظیفه ای که در مسئله " ۲۳۹۵ " گذشت عمل کند، و اگر به مردم بدهکار

است و موقع دادن آن بدهی رسیده و طلبکار مطالبه می کند باید بدهد، و اگر خودش نمی تواند بدهد یا موقع دادن بدهی او نرسیده یا طلبکار مطالبه نمی کند باید اطمینان به ادای دین پیدا کند هر چند به وصیت کردن و شاهد گرفتن بر آن باشد.

مسئله ۲۷۶۵ - کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر خمس و زکات و

مظالم بدهکار است و نمی تواند فوراً بدهد، چنانچه از خودش مال دارد یا احتمال می دهد کسی آنها را ادا نماید، باید وصیت کند، و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد.

مسئله ۲۷۶۶ - کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر نماز و روزه و قضا دارد

باید برای انجام آنها وصیت کند، مثل این که وصیت کند که از مال خودش برای آنها

اجیر بگیرند، و اگر مال نداشته باشد و احتمال بدهد کسی تبرعا انجام بدهد باز هم واجب است وصیت نماید، و اگر قضای نماز و روزه او به تفصیلی که در مسئله " ۱۳۹۸ " گذشت بر پسر بزرگترش واجب باشد، باید به او اطلاع دهد.

مسئله ۲۷۶۷ - کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند اگر مالی پیش کسی دارد

یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی دانند، چنانچه به واسطه ندانستن حقیقتشان از بین برود باید به آنان اطلاع دهد، و لازم نیست برای بچه های صغیر خود قیم و سرپرست معین کند، ولی در صورتی که بدون قیم مالشان از بین می رود، یا خودشان ضایع می شوند، باید برای آنان قیم امینی معین نماید.

مسئله ۲۷۶۸ - وصی باید عاقل باشد، و احوط این است که بالغ نیز باشد، ولی در

صورت انضمام به بالغ، که بعد از بلوغ با وصی دیگر در انجام امور شریک شود، اشکال ندارد، و وصی شخص مسلمان در صورتی که مستلزم ولایت بر مسلمان باشد مانند قیمومت بر اولاد صغارش باید مسلمان باشد.

و وصی باید در امور مربوط به غیر موصی مانند ادای حقوق واجبه و تصرف در مال صغار و مانند اینها مورد اطمینان باشد، ولی در امور مربوط به موصی در غیر واجبات - مانند این که وصیت کند که ثلثش را در خیرات صرف کند - لازم نیست

مورد اطمینان باشد.

مسأله ۲۷۶۹ - اگر کسی چند وصی برای خود معین کند، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهایی به وصیت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند، و اگر اجازه نداده باشد - چه گفته باشد که همه با هم به وصیت عمل

کنند یا نگفته باشد - باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند، و اگر بدون عذر شرعی حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند، حاکم شرع آنها را ملزم می کند، و اگر اطاعت نکنند یا عذر شرعی داشته باشند، حاکم شرع به جای یکی از

آنان شخص دیگری را معین می نماید.

مسأله ۲۷۷۰ - اگر انسان از وصیت خود برگردد، مثلاً بگوید ثلث مالش را به کسی

بدهند، بعد بگوید به او ندهند، وصیت باطل می شود، و اگر وصیت خود را تغییر دهد، مثل این که قیمی برای بچه های خود معین کند بعد دیگری را به جای او قیم نماید، وصیت اولش باطل می شود، و باید به وصیت دوم او عمل نمایند.

مسأله ۲۷۷۱ - اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته یا کاری کند که با

وصیت او منافی باشد وصیت باطل می شود.

مسأله ۲۷۷۲ - اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند، بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند، باید آن چیز را دو قسمت کنند و به هر کدام از آن دو

نفر یک قسمت آن را بدهند.

مسأله ۲۷۷۳ - اگر کسی در مرضی که به آن مرض ممیرد، مقداری از مالش را به کسی ببخشد و وصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کسی بدهند باید

(۷۲۷)

مالی که بخشیده از اصل ترکه خارج نمایند - چنانچه در مسأله " ۲۳۰۸ " گذشت -

ولی مالی را که وصیت کرده از ثلث خارج کنند.

مسأله ۲۷۷۴ - اگر وصیت کند که ثلث مال او را بفروشند و عایدی آن را به مصرفی

برسانند، باید مطابق گفته‌ء او عمل نمایند.

مسأله ۲۷۷۵ - اگر در مرضی که به آن مرض مسمیرد، بگوید به کسی بدهکار است،

چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است، باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند، و اگر متهم نباشد اقرار او نافذ است و باید از اصل مالش بدهند.

مسأله ۲۷۷۶ - کسی را که انسان وصیت می کند چیزی به او بدهند لازم نیست در

حال وصیت وجود داشته باشد، پس اگر وصیت کند به بچه ای که ممکن است فلان زن به او آبستن شود چیزی بدهند اگر آن بچه پس از مرگ موصی موجود باشد لازم است آن چیز را به او بدهند، و اگر موجود نباشد در صورتی که از وصیت موصی یا قرائن دیگری استفاده شود که نظر موصی در صورت نبود آن بچه صرف در مصرف دیگری است باید بر طبق نظرش عمل شود، و اگر نه وصیت باطل و به ورثه منتقل می شود، و اگر وصیت کند که چیزی از مال او بعد از مرگش مال کسی باشد پس اگر

آن شخص وقت مرگ موصی موجود باشد وصیت صحیح و اگر نه باطل است و آنچه

را که برای او وصیت کرده به ورثه منتقل می شود.

مسأله ۲۷۷۷ - اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده - در غیر تجهیز میت که حکم

آن در مسأله " ۵۵۵ " گذشت - چنانچه به اطلاع وصیت کننده برساند که برای انجام

وصیت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند، ولی اگر پیش از مردن او بفهمد که او را وصی کرده، یا بفهمد و به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست، در صورتی که مشقت نداشته باشد باید وصیت او را انجام دهد، و اگر وصی پیش از مرگ موصی موقعی ملتفت شود که موصی به واسطهء شدت مرض یا مانع دیگر نتواند به دیگری

(۷۲۸)

وصیت کند بنا بر احتیاط باید وصیت را قبول نماید.
مسئله ۲۷۷۸ - اگر کسی که وصیت کرده بمیرد، وصی نمی تواند دیگری را برای انجام کارهای وصیت معین کند و خود از کار کناره گیرد، ولی اگر بداند مقصود میت

این نبوده که وصی آن کار را خودش انجام دهد، بلکه مقصودش انجام کار بوده، می تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید.

مسئله ۲۷۷۹ - اگر کسی دو نفر را با هم وصی کند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد یا

دیوانه شود، حاکم شرع يك نفر دیگر را به جای او معین می کند، و اگر هر دو بمیرند

یا دیوانه شوند حاکم شرع دو نفر دیگر را معین می کند، ولی اگر يك نفر بتواند وصیت را عملی کند معین کردن دو نفر لازم نیست، و همچنین است اگر یکی از آن دو یا هر دو کافر شوند در صورتی که وصایت مستلزم ولایت باشد مانند قیمومت بر صغار.

مسئله ۲۷۸۰ - اگر وصی نتواند به تنهایی یا به کمک گرفتن از دیگری کارهای میت

را انجام دهد، حاکم شرع برای کمک او يك نفر دیگر را معین می کند.

مسئله ۲۷۸۱ - اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده - مثل این که مال را در جایی گذاشته که مأمون نبوده - و یا

تعدی نموده مثلاً میت وصیت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او

مال را به شهر دیگری برده و در راه از بین رفته - ضامن است، و اگر کوتاهی نکرده و

تعدی هم ننموده ضامن نیست.

مسئله ۲۷۸۲ - هرگاه انسان کسی را وصی کند و بگوید اگر آن شخص بمیرد فلانی

وصی باشد، بعد از آن که وصی اول مرد وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد.

مسئله ۲۷۸۳ - حجتی که به استطاعت بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی را

که - مثل خمس و زکات و مظالم - ادا کردن آنها واجب می باشد باید از اصل مال

میت بدهند، اگرچه میت برای آنها وصیت نکرده باشد ولی اگر وصیت کرده باشد

از
ثلث بدهند باید به وصیت عمل کنند، و اگر ثلث کفایت نکرد از اصل مال

(۷۲۹)

خارج کنند.

مسئله ۲۷۸۴ - اگر مال میت از بدهی و حج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات

و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید، چنانچه وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند باید به وصیت او عمل کنند، و اگر وصیت نکرده باشد آنچه می ماند مال ورثه است.

مسئله ۲۷۸۵ - اگر مالی را که وصیت کرده بیشتر از ثلث مال او باشد وصیت او در

بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند یا کاری کنند که معلوم شود وصیت را اجازه نموده اند و تنها راضی بودن آنها کافی نیست، و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه نمایند صحیح است، و چنانچه بعضی از ورثه اجازه و بعضی اجازه نمایند وصیت فقط در حصه آنهايي که اجازه نموده اند نافذ است.

مسئله ۲۷۸۶ - اگر مالی را که میت وصیت کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، و پیش

از مردن او ورثه اجازه نمایند، بعد از مردن او نمی توانند از اجازه خود برگردند.

مسئله ۲۷۸۷ - اگر وصیت کند که از ثلث او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم مثل اطعام به فقراء انجام دهند، باید اول بدهی او را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و اگر از آن هم زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده

برسانند، و چنانچه ثلث مال او فقط به اندازه بدهی او باشد و ورثه هم اجازه ندهند

که بیشتر از ثلث مال مصرف شود، ثلث بین بدهی نماز و روزه قسمت می شود و کسر واجب مالی از اصل تر که داده می شود.

مسئله ۲۷۸۸ - اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر

بگیرند و کار مستحبی هم انجام دهند، چنانچه وصیت نکرده باشد که اینها را از ثلث

بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبی که معین کرده برسانند، و در صورتی که ثلث

کافی نباشد، چنانچه ورثه اجازه بدهند باید به وصیت او عمل شود و اگر

(۷۳۰)

اجازه ندهند باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند.

مسأله ۲۷۸۹ - اگر کسی بگوید که میت وصیت کرده فلان مبلغ به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفته‌اند او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و يك مرد عادل هم گفته‌اند او را تصدیق نماید، یا يك مرد عادل و دو زن عادل، یا چهار زن عادل به گفته‌اند او

شهادت دهند، باید مقداری را که می گوید به او بدهند، و اگر يك زن عادل شهادت

دهد باید يك چهارم چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند، و اگر دو زن عادل شهادت دهند نصف آن را، و اگر سه زن عادل شهادت دهند سه چهارم آن را به او بدهند، و نیز اگر دو مرد کافر کتابی که در دین خود عادل باشند گفته‌اند او را تصدیق کنند - در صورتی که میت ناچار بوده است که وصیت کند و مرد و زن عادل هم در

موقع وصیت نبوده - باید چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند.

مسأله ۲۷۹۰ - اگر کسی بگوید من وصی میتم که مال او را به مصرفی برسانم، یا میت مرا قیم بچه های خود قرار داده، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته‌اند او را تصدیق نمایند.

مسأله ۲۷۹۱ - بنابر مشهور: " اگر وصیت کند به مالی برای کسی و آن شخص

پیش

از آن که قبول کند یا رد نماید بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیت را رد نکرده اند، می توانند آن چیز را قبول نمایند " ولی بعید نیست اگر بعد از موصی - وصیت کننده -

بمیرد، آن مال را ورثه به ارث ببرند، و این حکم در صورتی است که وصیت کننده از

وصیت خود بر نگردد، و اگر نه حقی به آن چیز ندارند.

" احکام ارث "

مسأله ۲۷۹۲ - کسانی که به واسطه نسب ارث می برند سه طبقه هستند:
(طبقه اول) پدر و مادر و اولاد میت است و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هر چه
پایین روند، هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می برد، و تا يك نفر از این
طبقه هست طبقه دوم ارث نمی برند.

(طبقه دوم) جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی مادر بزرگ و خواهر و برادر است،
و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث
می برد، و تا يك نفر از این طبقه هست طبقه سوم ارث نمی برند.
(طبقه سوم) عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان است، و تا يك نفر از عموها
و عمه ها و دایی ها و خاله های میت زنده اند اولاد آنان ارث نمی برند، ولی اگر
وارث

میت منحصر به يك عموی پدری و يك پسر عموی پدر و مادری باشد ارث به پسر
عموی پدر و مادری می رسد و عموی پدری ارث نمی برد، و در غیر این صورت
احتیاط واجب - خصوصا در صورتی که با آنها دو دایی یا خاله باشد - آن است به
مصالحه تمام شود.

مسأله ۲۷۹۳ - اگر عمو و عمه و دایی و خاله خود میت و اولاد آنان هر چه پایین
روند نباشند، عمو و عمه و دایی و خاله پدر و مادر میت ارث می برند و اگر اینها
نباشند اولادشان ارث می برند، و اگر اینها هم نباشند عمو و عمه و دایی و خاله
جد

و جده میت ارث می برند، و اگر اینها هم نباشند اولادشان ارث می برند.
مسأله ۲۷۹۴ - زن و شوهر به تفصیلی که بعد خواهد آمد، از یکدیگر ارث می
برند.

ارث طبقه اول

مسأله ۲۷۹۵ - اگر وارث میت فقط يك نفر از طبقه اول باشد، مثلا پدر یا مادر یا يك

پسر یا يك دختر باشد، همهء مال میت به او می رسد، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، همهء مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر پسر و دختر باشد مال را طوری قسمت می کنند که هر پسر دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۷۹۶ - اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می شود: دو قسمت آن را پدر و يك قسمت را مادر می برد، ولی اگر میت دو برادر، یا چهار خواهر، یا يك برادر و دو خواهر داشته باشد که همهء آنان مسلمان و آزاد و پدری باشند - یعنی پدر آنان با پدر میت یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه - و حمل نباشند، اگرچه تا میت پدر و مادر دارد اینها ارث نمی برند ولی به

واسطهء بودن اینها مادر شش يك مال را می برد و بقیه را به پدر می دهند.

مسأله ۲۷۹۷ - اگر وارث میت فقط پدر و مادر و يك دختر باشد، چنانچه میت دو برادر، یا چهار خواهر، یا يك برادر و دو خواهر پدری - با شرایطی که در مسألهء قبل

گذشت - نداشته باشد، مال را پنج قسمت می کنند، پدر و مادر هر کدام يك قسمت

و دختر سه قسمت آن را می برد، و اگر دو برادر، یا چهار خواهر، یا يك برادر و دو خواهر پدری - با شرایطی که در مسألهء قبل گذشت - داشته باشد، مال را شش قسمت می کنند: پدر و مادر هر کدام يك قسمت، و دختر سه قسمت می برد، و يك

قسمت باقی مانده را چهار قسمت می کنند: يك قسمت را به پدر، و سه قسمت را به دختر می دهند، و در نتیجه مال میت را بیست و چهار قسمت می کنند: پانزده قسمت آن را به دختر و پنج قسمت آن را به پدر، و چهار قسمت آن را به مادر می دهند، هر چند احتیاط مؤکد آن است که مال را با رضایت پدر و دختر پنج قسمت کنند.

مسأله ۲۷۹۸ - اگر وارث میت فقط پدر و مادر و يك پسر باشد، مال را شش

قسمت می کنند: پدر و مادر هر کدام يك قسمت، و پسر چهار قسمت آن را می برد، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر يك دختر ببرد.

مسأله ۲۷۹۹ - اگر وارث میت فقط پدر یا مادر و يك یا چند پسر باشند، مال را شش قسمت می کنند، يك قسمت آن را پدر یا مادر، و پنج قسمت را پسر می برد،

و اگر چند پسر باشند آن پنج قسمت را به طور مساوی تقسیم می نمایند.
مسأله ۲۸۰۰ - اگر وارث میت فقط پدر، یا مادر و پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت می کنند: يك قسمت آن را پدر یا مادر می برد، و بقیه را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۸۰۱ - اگر وارث میت فقط پدر یا مادر و يك دختر باشد، مال را چهار قسمت می کنند: يك قسمت آن را پدر یا مادر، و بقیه را دختر می برد.

مسأله ۲۸۰۲ - اگر وارث میت فقط پدر یا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می کنند: يك قسمت را پدر یا مادر می برد، و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

مسأله ۲۸۰۳ - اگر میت اولاد نداشته باشد، نوه ء پسری او اگرچه دختر باشد،

سهم پسر میت را می برد، و نوه ء دختری او اگرچه پسر باشد، سهم دختر میت را می برد،

مثلا اگر میت يك پسر از دختر خود و يك دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می کنند يك قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می دهند.
ارث طبقهء دوم

مسأله ۲۸۰۴ - طبقهء دوم از کسانی که به واسطهء نسب اِراث می برند جد یعنی پدر

بزرگ و جده یعنی مادر بزرگ و برادر و خواهر میت است، و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان هر چه پایین روند اراث می برند.

مسأله ۲۸۰۵ - اگر وارث میت فقط يك برادر یا يك خواهر باشد، همهء مال به او می رسد، و اگر چند برادر پدر و مادری، یا چند خواهر پدر و مادری باشد مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود، و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می برد، مثلاً اگر دو برادر و يك خواهر پدر و مادری دارد، مال را پنج قسمت می کنند: هر يك از برادرها دو قسمت، و خواهر يك قسمت آن را می برد.

مسأله ۲۸۰۶ - اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری دارد، برادر و خواهر پدری که

از مادر با میت جداست ارث نمی برد، و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد، چنانچه فقط يك خواهر یا يك برادر پدری داشته باشد، همهء مال به او می رسد، و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود، و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می برد.

مسأله ۲۸۰۷ - اگر وارث میت فقط يك خواهر یا يك برادر مادری باشد که از پدر با

میت جداست، همهء مال به او می رسد، و اگر چند برادر مادری، یا چند خواهر مادری، یا چند برادر و خواهر مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود.

مسأله ۲۸۰۸ - اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و يك برادر یا يك خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی برند، و مال را شش قسمت می کنند: و يك قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند، و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

مسأله ۲۸۰۹ - اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و چند

برادر و خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی برد، و مال را سه قسمت می کنند: يك قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند، و هر

برادری دو برابر خواهر می برد.

مسأله ۲۸۱۰ - اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و يك برادر مادری، یا يك

خواهر مادری باشد مال را شش قسمت می کنند: يك قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می برد، و بقیه را به برادر و خواهر پدری می دهند، و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

مسأله ۲۸۱۱ - اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسمت می کنند: يك قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند و بقیه را به برادر و خواهر پدری می دهند، و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

مسأله ۲۸۱۲ - اگر وارث میت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به

تفصیلی که بعد خواهد آمد می برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل قبل گذشت ارث خود را می برند، و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل قبل گذشت ارث خود را می برند، ولی به جهت آن که زن یا شوهر ارث می برد از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی شود، و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می شود، مثلاً اگر وارث میت، شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می رسد و يك قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می دهند، و آنچه می ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همهء مال او شش تومان باشد، سه تومان به شوهر، و دو تومان به برادر و خواهر مادری، و يك تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند.

مسأله ۲۸۱۳ - اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می دهند، و سهم برادر زاده و خواهر زادهء مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می شود، و از سهمی که به برادر زاده و خواهر زادهء پدری یا پدر و مادری می رسد،

هر پسری دو برابر دختر می برد، هر چند احوط رجوع به صلح است.

مسأله ۲۸۱۴ - اگر وارث میت فقط يك جد یا يك جده است - چه پدری باشد یا مادری - همهء مال به او می رسد، و با بودن جد میت، پدر جد او ارث نمی برد، و اگر

وارث میت فقط جد و جده ء پدری باشد، مال سه قسمت می شود: دو قسمت را جد، و يك قسمت را جده می برد، و اگر جد و جده ء مادری باشد، مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

مسأله ۲۸۱۵ - اگر وارث میت فقط يك جد یا جده ء پدری و يك جد یا جده ء مادری

باشد، مال سه قسمت می شود: دو قسمت را جد یا جده ء پدری، و يك قسمت را جد یا جده ء مادری می برد.

مسأله ۲۸۱۶ - اگر وارث میت جد و جده ء پدری و جد و جده ء مادری باشد، مال سه

قسمت می شود: يك قسمت آن را جد و جده ء مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و دو قسمت آن را به جد و جده ء پدری می دهند، و جد دو برابر جده می برد.

مسأله ۲۸۱۷ - اگر وارث میت فقط زن و جد و جده ء پدری و جد و جده ء مادری او

باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که بعد خواهد آمد می برد، و يك قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده ء مادری می دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و بقیه را به جد و جده ء پدری می دهند و جد دو برابر جده ء می برد،

و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشد، شوهر نصف مال او را می برد، و جد و جده به دستوری که در مسائل قبل گذشت ارث خود را می برند.

مسأله ۲۸۱۸ - در اجتماع برادر یا خواهر یا برادرها یا خواهرها با جد یا جده یا اجداد یا جدات چند صورت است:

(اول) این که هر يك از جد یا جده و برادر یا خواهر همه از طرف مادر باشند، در این صورت مال بین آنها به طور مساوی تقسیم می شود، اگرچه از حیث ذکوریت و انوثة مختلف باشند.

(دوم) این که همهء آنها از طرف پدر باشند، در این صورت نیز مال بین آنها به طور مساوی تقسیم می شود در فرضی که همه ذکور یا همه اناث باشند، و اگر

مختلف باشند هر ذکری دو مقابل انثی می برد.
(سوم) این که هر يك از جد یا جده از طرف پدر باشد و برادر یا خواهر از طرف پدر و مادر باشد، حکم این صورت حکم صورت گذشته است، و دانسته شد - در مسألهء " ۲۸۰۹ " - که برادر یا خواهر پدری میت اگر با برادر یا خواهر پدر و مادری

جمع شود، پدری تنها ارث نمی برد.

(چهارم) این که اجداد یا جدات، بعضی از آنان پدری باشد و بعضی مادری، چه همه ذکور باشند یا اناث یا مختلف، و برادرها یا خواهرها نیز چنین باشند، در این صورت از برای خویشان مادری از برادرها و خواهرها و اجداد و جدات يك سوم از ترکه است، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود، اگرچه از جهت ذکورت و انوئت مختلف باشند، و از برای خویشان پدری دو سوم از ترکه است که به هر ذکری دو مقابل انثی داده می شود، و اگر اختلاف بین آنها نباشد و همه ذکور یا

همه اناث باشند، به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود.

(پنجم) این که جد یا جده از طرف پدر با برادر یا خواهر از طرف مادر جمع شود، در این صورت برادر یا خواهر در فرضی که یکی باشد يك ششم از مال را می برد، و اگر متعدد باشند يك سوم را به طور مساوی بین خودشان تقسیم می نمایند، و باقی مانده مال جد یا جده است، و اگر جد و جده هر دو باشند، جد دو

مقابل جده می برد.

(ششم) این که جد یا جده از طرف مادر با برادر از طرف پدر جمع شود، در این صورت از برای جد یا جده يك سوم است اگرچه یکی باشد، و دو سوم آن از برای برادر است اگرچه نیز یکی باشد، و اگر با آن جد یا جده خواهر از طرف پدر باشد، در صورتی که یکی باشد نصف را می برد، و اگر متعدد باشد دو سوم را می برند، و در

هر صورت از برای جد و یا جده يك سوم است، و بنابراین اگر خواهر یکی باشد يك ششم از ترکه زاید از فریضه می ماند، و اقوی این است که به خواهر بر می گردد،

هر چند احوط صلح است.

(هفتم) این که اجداد یا جدات بعضی از آنها پدری و بعضی از آنها مادری، و

با آنها برادر یا خواهر پدری باشد، چه یکی باشد یا متعدد، در این صورت از برای جد یا جده و مادری يك سوم است، و با تعدد به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود اگرچه از حیث ذکورت و انوئت مختلف باشند، و از برای جد یا جده و پدری

و برادر یا خواهر پدری دو سوم از ترکه است، و با اختلاف از حیث ذکورت و انوئت

با تفاضل، و بدون اختلاف به طور مساوی قسمت می شود، و اگر با آن اجداد یا جدات برادر یا خواهر مادری باشد، از برای جد یا جده و مادری با برادر یا خواهر مادری يك سوم است که به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود اگرچه از حیث ذکورت و انوئت مختلف باشند، و از برای جد و یا جده و پدری دو سوم است، و بین

آنان در صورت اختلاف با تفاضل، و اگر نه به طور مساوی تقسیم می شود. (هشتم) این که برادرها یا خواهرها بعضی از آنها پدری و بعضی از آنها مادری، و با آنها جد یا جده و پدری باشد، در این صورت از برای برادر یا خواهر مادری يك ششم ترکه است اگر یکی باشد، و يك سوم از آن است اگر متعدد باشند، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود، و از برای برادر یا خواهر پدری با جد یا جده و پدری

باقی آن ترکه است، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود در صورتی که از حیث

ذکورت و انوئت مختلف نباشند، و در صورت اختلاف به تفاضل بین آنها تقسیم می شود، و اگر با آن برادرها یا خواهرها جد یا جده و مادری باشد، از برای جد یا جده و

مادری با برادر یا خواهر مادری يك سوم است، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود، و از برای برادر یا خواهر پدری دو سوم است، و بین آنها در صورت اختلاف از حیث ذکورت و انوئت با تفاضل، و در صورت عدم اختلاف به طور مساوی تقسیم می شود.

مسأله ۲۸۱۹ - در صورتی که میت برادر یا خواهر دارد، برادر زاده یا خواهر زاده و او ارث نمی برد، ولی این حکم در جایی که ارث برادر زاده یا خواهر زاده با ارث برادر یا خواهر مزاحمت نکند جاری نیست، مثلاً اگر میت برادر پدری و جد مادری داشته باشد، برادر پدری دو ثلث و جد مادری يك ثلث

ارث می برد، و در این صورت اگر میت پسر برادر مادری نیز داشته باشد، پسر برادر با جد مادری در ثلث شریک می باشند.

ارث طبقه سوم

مسأله ۲۸۲۰ - طبقه سوم عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گذشت، که اگر از طبقه اول و دوم کسی نباشد اینها ارث می برند.

مسأله ۲۸۲۱ - اگر وارث میت فقط يك عمو یا يك عمه است، چه با پدر میت پدر و مادری باشد یا پدری باشد یا مادری، همهء مال به او می رسد، و اگر چند عمو یا چند عمه باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود، و اگر عمو و عمه هر دو باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند عمو دو برابر عمه می برد، مثلاً اگر وارث میت دو عمو و يك عمه باشد مال را پنج قسمت می کنند، يك قسمت را به عمه می دهند و چهار قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

مسأله ۲۸۲۲ - اگر وارث میت فقط چند عموی مادری یا چند عمهء مادری باشند مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود، ولی اگر عمو و عمهء مادری باشند بنا بر احتیاط واجب در تقسیم با هم صلح کنند.

مسأله ۲۸۲۳ - اگر وارث میت عمو و عمه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند عمو و عمهء پدری ارث نمی برند، پس اگر میت يك عمو یا يك عمهء مادری دارد - بنابر مشهور - مال را شش قسمت می کنند: يك قسمت را به عمو یا عمهء مادری و بقیه را به عمو و عمهء پدر و مادری و بر فرض نبودن آنها به عمو و عمهء پدری می دهند، ولی بنابر احتیاط واجب در يك قسمت از پنج قسمت عمو و عمهء پدر و مادری یا پدری با مادری صلح کنند، و اگر هم عمو و هم عمهء مادری دارد مال را سه قسمت می کنند، دو قسمت را به عمو و عمهء پدر و مادری و در فرض نبودن آنها به عمو و عمهء پدری و يك قسمت را به عمو و عمهء مادری می دهند، و در هر صورت عموی پدر و مادری یا پدری دو برابر

عمهء پدر و مادری یا پدری می برد، و احتیاط واجب آن است که عمو و عمهء مادری با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۸۲۴ - اگر وارث میت فقط يك دایی یا يك خاله باشد همهء مال به او می رسد، و اگر هم دایی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند بنا بر مشهور: "مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود" ولی احتیاط واجب آن است که دایی و خاله در قسمت با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۸۲۵ - اگر وارث میت فقط يك دایی یا يك خالهء مادری و دایی و خالهء پدر

و مادری و در صورت نبودن دایی و خالهء پدر و مادری دایی و خالهء پدری باشد بنا بر مشهور: "مال را شش قسمت می کنند، يك قسمت را به دایی یا خالهء مادری و بقیه را به دایی و خالهء پدر و مادری، یا پدری می دهند و در صورتی که هم دایی و هم خالهء

مادری باشد، مال را سه قسمت می کنند يك قسمت را به دایی و خالهء مادری و دو قسمت را به دایی و خالهء پدر و مادری، یا پدری می دهند" ولی احتیاط واجب آن است که در هر دو صورت متقرب به مادر با متقرب به پدر و همچنین دایی و خاله با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۸۲۶ - اگر وارث میت يك یا چند دایی، یا يك یا چند خاله، یا دایی و خاله و يك یا چند عمو، یا يك یا چند عمه، یا عمو و عمه باشد، مال را سه قسمت می کنند،

يك قسمت را دایی یا خاله یا هر دو، و بقیه را عمو یا عمه یا هر دو می برند.

مسأله ۲۸۲۷ - اگر وارث میت يك دایی یا يك خاله و عمو و عمه باشد، چنانچه عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می کنند، يك قسمت را دایی یا خاله می برد، و از بقیه دو قسمت را به عمو و يك قسمت را به عمه می دهند، بنا بر این مال را نه قسمت می کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می دهند.

مسأله ۲۸۲۸ - اگر وارث میت يك دایی یا يك خاله و يك عمو یا يك عمهء مادری و

عمو و عمهء پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می کنند، يك قسمت آن

را به دایی یا خاله می دهند، و دو قسمت باقی مانده را بنا بر مشهور: "شش



(٧٤١)

قسمت می کنند، يك قسمت را به عمو یا عمهء مادری و بقیه را به عمو و عمهء پدر و مادری یا پدری می دهند و عمو دو برابر عمه می برد، بنابر این اگر مال را نه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و يك قسمت را به عمو یا عمهء مادری و

پنج

قسمت دیگر را به عمو و عمهء پدر و مادری یا پدری می دهند " ولی احتیاط واجب آن

است که عمو و عمهء پدری با مادری در يك قسمت از پنج قسمت صلح کنند. مسأله ۲۸۲۹ - اگر وارث میت چند دایی و چند خاله باشند که همه پدر و مادری یا

پدری یا مادری باشند و عمو و عمه هم داشته باشند مال سه سهم می شود: دو سهم آن را به عمو و عمه می دهند، و اگر آن دو پدر و مادری یا پدری باشند عمو دو

برابر عمه می برد، و اگر مادری باشند در قسمت بنابر احتیاط واجب مصالحه کنند، و يك سهم آن به دایی ها و خاله ها می رسد و بنابر احتیاط واجب به مصالحه قسمت

می نمایند.

مسأله ۲۸۳۰ - اگر وارث میت دایی یا خالهء مادری و چند دایی و خالهء پدر و مادری یا

پدری تنها - در صورتی که پدر و مادری نباشند - و عمو و عمه باشد، مال سه سهم

می شود، دو سهم آن را به دستوری که در مسائل قبل گذشت عمو و عمه بین خودشان

قسمت می کنند، و يك سهم باقی مانده به دستوری که قبل ذکر شد تقسیم می شود.

مسأله ۲۸۳۱ - اگر میت عمو و عمه و دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو

و عمه می رسد به اولاد آنان، و مقداری که به دایی و خاله می رسد به اولاد آنان داده

می شود.

مسأله ۲۸۳۲ - اگر وارث میت عمو و عمه و دایی و خالهء پدر، و عمو و عمه و دایی

و خالهء مادر او باشد، مال سه سهم می شود، يك سهم آن را بنابر مشهور: " عمو و عمه و دایی و خالهء مادر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و دو

سهم دیگر آن را سه قسمت می کنند، يك قسمت را دایی و خالهء پدر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند، و دو قسمت دیگر آن را به عمو و عمهء پدر میت می دهند و عمو دو برابر عمه می برد " ولی احتیاط واجب آن است که عمو و عمه و دایی و خالهء مادر میت در تقسیم ثلث از اصل مال با یکدیگر صلح

کنند، و همچنین دایی و خالهء پدر در تقسیم يك ثلث از دو ثلث، و عمو و عمهء پدر میت در تقسیم به دستوری که در مسألهء " ۲۸۲۳ " گذشت رفتار نمایند.
ارث زن و شوهر

مسأله ۲۸۳۳ - اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همهء مال را شوهر او و بقیه را ورثهء دیگر می برند، و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار يك همهء مال را شوهر و بقیه را ورثهء دیگر می برند.

مسأله ۲۸۳۴ - اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، چهار يك مال او را زن و بقیه را ورثهء دیگر می برند، و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد، هشت يك مال

را زن و بقیه را ورثهء دیگر می برند، و زن از زمین خانه و باغ و زراعت و زمینهای دیگر

ارث نمی برد، نه از خود زمین و نه از قیمت آن، و از خود هوایی خانه مانند بنا و درخت ارث می برد، ولی اگر بقیهء ورثه قیمت بنا و درخت را بخواهد بدهد، باید زن

قبول کند، و همچنین است حکم درخت و زراعت و ساختمانی که در زمین باغ و زراعت و زمینهای دیگر است.

مسأله ۲۸۳۵ - اگر زن بخواهد در چیزهایی که از آنها ارث نمی برد - مانند زمین خانه

- تصرف کند، باید از سایر ورثه اجازه بگیرد، و همچنین سایر ورثه تا سهم زن را از

هوایی مانند بنا و درخت هر چند از قیمت نداده اند، نمی توانند بدون اجازه او در آنها تصرف کنند.

مسأله ۲۸۳۶ - اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند، که سهم زن را

از آن قیمت بدهند باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجازه در زمین بمانند تا از بین

بروند، چقدر ارزش دارند، و سهم زن را از همان قیمت بدهند.

مسأله ۲۸۳۷ - مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد، و آجر و چیزهایی که در آن به کار رفته، در حکم ساختمان است.

مسأله ۲۸۳۸ - اگر میت بیش از يك زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد چهار يك مال، و اگر اولاد داشته باشد، هشت يك مال به شرحی که گذشت، به

(१३३)

طور مساوی بین زنهای او قسمت می شود اگر چه شوهر با همه یا بعضی از آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که در آن مرض از دنیا رفته زنی را عقد کرده

و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی برد و حق مهر هم ندارد.
مسأله ۲۸۳۹ - اگر زن در حال مرض شوهر کند و به همان مرض بمیرد، شوهرش اگر چه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می برد.

مسأله ۲۸۴۰ - اگر زن را - به ترتیبی که در احکام طلاق گذشت - طلاق رجعی بدهند و در بین عده بمیرد، شوهر از او ارث می برد، و نیز اگر شوهر در بین آن عده بمیرد زن از او ارث می برد، ولی اگر بعد از گذشتن عده یا در عدهء طلاق بائن، یکی از

آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی برد.

مسأله ۲۸۴۱ - اگر شوهر در حال مرض، همسرش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می برد:
(اول) آن که در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد، و در صورتی که شوهر کرده باشد احتیاط واجب این است که صلح نمایند.

(دوم) به واسطهء بی میلی به شوهر مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود، بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد ولی طلاق به تقاضای زن باشد، ارث بردنش محل اشکال است.

(سوم) شوهر در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطهء آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی برد.

مسأله ۲۸۴۲ - لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته اگر چه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء مال شوهر است.

مسائل متفرقهء ارث

مسأله ۲۸۴۳ - پدر اگر بمیرد قرآن و انگشتر و شمشیر و لباسهایی را که پوشیده مال

پسر بزرگتر است، و اگر از سه چیز اول بیشتر از یکی دارد، مثلا دو قرآن یا دو

انگشتر دارد، احتیاط واجب آن است که پسر بزرگتر در آنها با ورثهء دیگر صلح کند، و همچنین در کتاب و جهاز شتر و شتر سواری و سلاح دیگر غیر از شمشیر احتیاط واجب در صلح است.

مسأله ۲۸۴۴ - اگر پسر بزرگ میت بیش از یکی باشد - مثل آن که از دو زن او در يك

وقت دو پسر به دنیا آمده باشند - باید آنچه را که در مسألهء قبل ذکر شد به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند.

مسأله ۲۸۴۵ - اگر میت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازهء مال او یا زیادتر باشد، باید چیزهایی که قبل ذکر شد که مال پسر بزرگتر است به قرض او بدهند، و

اگر قرضش کمتر از مال او باشد، باید از آن چیزهایی که به پسر بزرگتر می رسد به نسبت

به قرض او بدهند، مثلاً اگر همهء دارایی او شصت تومان است و به مقدار بیست تومان

آن از چیزهایی است که مال پسر بزرگتر است و سی تومان هم قرض دارد، پسر بزرگ

باید به مقدار ده تومان از آن چیزها را بابت قرض میت بدهد.

مسأله ۲۸۴۶ - مسلمان از کافر ارث می برد، ولی کافر اگر چه پدر یا پسر میت مسلمان باشد از او ارث نمی برد.

مسأله ۲۸۴۷ - اگر کسی یکی از خویشان خود را عمدا و به ناحق بکشد، از او ارث

نمی برد، ولی اگر از روی خطا باشد - مثل آن که سنگ را به هوا بیندازد و اتفاقاً به یکی از خویشان او برخورد و او را بکشد - از او ارث می برد، ولی ارث بردن او از دیهء

قتل محل اشکال است.

مسأله ۲۸۴۸ - هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، برای بچه ای که در شکم است

که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می برد، در صورتی که احتمال بیشتر از یکی نرود، باید

يك سهم و بنابر احتیاط سهم يك پسر را کنار بگذارند و بقیه را ورثه بین خود تقسیم می کنند، ولی اگر احتمال عقلایی بدهند که بیشتر از یکی باشد، بنابر احتیاط سهم محتمل را باید کنار بگذارند و زیادی را ورثه بین خود تقسیم کنند، مگر در صورتی که وثوق و اطمینان باشد که حق محتمل از بین نمی رود، که در این صورت

می توانند مقدار زاید بر يك سهم مذکور را بین خود قسمت کنند.

(۷۴۵)

ملحقات

" مسائل مربوط به بانکها "

بانکها بر دو نوعند: اسلامی و غیر اسلامی.

بانکهای اسلامی بر سه قسمند: ۱ - بانکهای شخصی ۲ - بانکهای دولتی ۳ -

بانکهایی که به شرکت دولت و مردم تأسیس می شود.

واظهر این است که معاملات مشروعه با بانکهای دولتی و بانکهایی که به شرکت

دولت و مردم تأسیس می شود، جایز است، هر چند احوط آن است که در گرفتن

پول

از این دو قسم و تصرف در آن از حاکم شرع اجازه بگیرد.

مسأله ۲۸۴۹ - وام گرفتن از بانکهای اسلامی و وام دادن به آنها که در آن شرط

سود

و فایده شده باشد، ربا و حرام است، ولی می توان به راه هایی از ابتلای به ربا پرهیز

کرد، مانند این که وام گیرنده، کالایی را از بانک یا وکیل او به نسبت معینی، مثلاً

ده یا

بیست درصد، گران تر از قیمت بازار بخرد، و شرط کند که بانک مبلغ مورد

تقاضای

او را تا مدت معینی به او قرض دهد، و یا این که کالایی را به بانک یا وکیل او به

کمتر

از قیمت بازار به نسبت معینی بفروشد، و شرط کند که بانک مبلغ مورد تقاضای او

را

تا مدت معینی قرض دهد.

و همچنین در وام دادن به بانک می توان از این راه استفاده کرد، به این که مثلاً

بانک کالایی را به بیشتر از قیمت بازار از شخص بخرد، و یا کالایی را به کمتر از

قیمت بازار به او بفروشد، و شرط کند مبلغی را تا مدت معینی آن شخص به بانک

قرض دهد.

و این نتیجه به اجاره و صلح و هبهء به شرط قرض نیز محقق می شود.
مسأله ۲۸۵۰ - در مسألهء قبل گذشت، که حکم قرض دادن به بانک مانند حکم قرض گرفتن از بانک است، و چنانچه در قرارداد وام شرط فایده و سود شده باشد، ربا و حرام است، و فرق نمی کند پولی که به بانک داده می شود، به نحو سپردهء ثابت

باشد - یعنی صاحب پول بر حسب قرار داد تا مدت معینی نمی تواند از پول خود استفاده نماید - یا به نحو حساب در گردش باشد - که هر موقع بخواهد می تواند از

پول خود استفاده کند - ولی چنانچه شرط سود نشود، و خود را طلب کار نداند، - اگرچه بانک به او سود بدهد - گذاشتن پول نزد آن بانک جایز است.
مسأله ۲۸۵۱ - بانکهای غیر اسلامی، که سرمایهء آن از کفار - چه دولتی باشد و چه

شخصی - گرفتن پول از آنها، بدون اشکال جایز است، و سپردن پول به این بانکها و گرفتن سود از آنها مانعی ندارد، و همچنین می تواند مقدار سود را به عنوان استنقاذ بگیرد.

اعتبارهای بانکی

اعتبارهای بانکی دو گونه است:

۱ - اعتبار برای واردات: کسی که بخواهد کالایی از کشورهای خارجی وارد کند، باید - بنابر مقررات - در یکی از بانکهای کشور وارد کنندهء کالا، گشایش اعتبار نماید،

و با گشایش اعتبار، بانک متعهد می شود پس از انجام معامله بین طرفین - خریدار و فروشنده - از طریق مکاتبه یا مراجعه به نماینده و وکیل فروشنده در کشور خریدار، به موجب فاکتور ارسال شده از طرف فروشنده - که حاکی از تمام مشخصات و اوصاف کالای مورد معامله از جهت کیفیت و کمیت می باشد - مبلغ مورد اتفاق طرفین را، توسط بانک کشور فروشنده، به فروشنده بپردازد، و با این اقدام بانک درصدی - مثلاً مقدار ده یا بیست درصد - از کل بهای کالای سفارش شده را از سفارش دهنده دریافت می کند، و سپس تمام شدن

معامله را به فروشنده اعلام می نماید، تا فروشنده جهت دریافت بهای کالا، اسناد حمل کالا را به بانک تحویل دهد، و با تحویل گرفتن اسناد حمل کالا - بر طبق

مشخصات مورد توافق هنگام گشایش اعتبار - بانک تمام مبلغ را به فروشنده می پردازد.

۲ - اعتبار برای صادرات: کسی که می خواهد کالایی را به کشورهای خارجی صادر کند، باید - طبق مقررات - خریدار خارجی در بانک کشورش گشایش اعتباری

نماید، تا بانک پس از طی همان مراحل مذکور در گشایش اعتبار برای واردات، با صادر کننده کالا ارتباط برقرار کرده، و کالا را تحویل خریدار و بهای آن را تحویل فروشنده بدهد.

بنابراین عمل بانک در گشایش اعتبار برای واردات و صادرات یکی است. و گاهی صادر کننده کالا و یا نماینده و وکیل او، بدون آن که قبلاً معامله ای با وارد

کننده انجام شده باشد، اسناد و صورت شامل نوع کالا و کیفیت و کمیت و مشخصات آن را، به بانک می فرستد، و به بانک وکالت می دهد که آن صورت و اسناد را به کسانی که خریدار آن کالا می باشند، عرضه نماید، و چنانچه خریدار به قیمت معین شده قبول کرد، تقاضای گشایش اعتبار می کند، و بانک نیز به ترتیبی که گذشت مراحل تحویل کالا را به خریدار و تحویل بهای آن را به فروشنده انجام می دهد.

مسأله ۲۸۵۲ - گشایش اعتبار برای خریدار، و قبول گشایش اعتبار و انجام تعهدات از طرف بانک جایز است.

مسأله ۲۸۵۳ - جایز است بانک برای انجام گشایش اعتبار و تعهدات مربوطه، مبلغی از سفارش دهنده - خریدار - دریافت نماید. گشایش اعتبار و گرفتن مبلغ را از نظر شرعی بر عناوینی می توان تطبیق داد، که به سه عنوان در ذیل اشاره می شود:

اول: آن که به عنوان اجاره باشد، یعنی سفارش دهنده بانک را برای عمل گشایش اعتبار اجیر می کند، و مبلغ پرداختی را - که به نسبت معینی از بهای کالای

سفارش شده که مورد توافق بانک و سفارش دهنده است - بابت اجرت عمل به بانک می پردازد.

دوم: آن که به عنوان جعاله باشد، یعنی سفارش دهنده با بانک قرار می گذارد، که اگر بانک عمل گشایش اعتبار را برای او انجام دهد، مبلغی را به بانک پردازد، و بانک پس از انجام عمل گشایش اعتبار، حق دارد آن مبلغ را از او بگیرد.

سوم: آن که به عنوان خرید و فروش انجام شود، به این که بانک مبلغ سفارش شده را با ارز خارجی و به پول کشور فروشنده کالا، به او می پردازد، و از سفارش

دهنده و خریدار به پول رایج کشور خودش عوض آن را می گیرد، پس آن ارز خارجی را در ذمه خریدار به پول کشور خودش با فایده ای که می گیرد، می فروشد، و

چون مورد معامله ارزی دو نوع مختلف می باشد، اشکالی ندارد. نگهداری کالا به وسیله بانک

گاهی بانک کالا را به حساب وارد کننده، نگهداری می کند، به این صورت که پس از انعقاد قرارداد میان صادر کننده و وارد کننده، و پرداخت مبلغ سفارش شده به فروشنده، و رسیدن اسناد و کالا به کشور خریدار، و اعلام بانک به خریدار برای گرفتن کالا، خریدار در گرفتن کالا تأخیر می نماید، و بانک کالا را به حساب او نگهداری می کند، و در مقابل اجرت معینی برای این عمل می گیرد.

و گاهی بانک کالا را به حساب صادر کننده نگهداری می کند، به این صورت که صادر کننده، بدون قرار داد و معامله قبلی، کالا را حمل کرده و اسناد و صورت آن را

به بانک می فرستد، تا بانک به بازرگانان کشور عرضه نماید، ولی کسی کالا را خریداری نمی کند، و بانک کالا را به حساب صادر کننده نگهداری می کند، و در مقابل اجرت معینی برای این عمل از او می گیرد.

مسئله ۲۸۵۴ - در هر دو صورت مذکور - چه کالا را بانک به حساب خریدار نگه داری کند و چه به حساب فروشنده - چنانچه گرفتن اجرت نگهداری کالا بر اساس شرط ضمن عقدی باشد، اگر چه به نحو ارتکاز، یعنی بودن در ذهن

طرفین و عدم غفلت از آن باشد، چنان که در این گونه معاملات معمول است، و یا این که نگهداری به درخواست و امر وارد کننده و یا صادر کننده باشد، گرفتن اجرت برای آن جایز است، و در غیر این دو صورت، بانک حق ندارد چیزی بابت نگهداری به عنوان اجرت بگیرد.

و اگر حمل کالا و ارسال اسناد به وسیله بانک با قرار داد قبلی بین وارد کننده و صادر کننده صورت گرفته، و بانک وصول اسناد را به وارد کننده ابلاغ کند، و او از گرفتن اسناد خودداری نماید، جایز است بانک برای رسیدن به حق خود، که قیمت سفارش شده را به فروشنده پرداخت کرده است - به مقتضای اختیاری که در این گونه موارد، وارد کننده به بانک می دهد - کالا را به دیگری بفروشد.

ضمانت نامه های بانکی

گاه شخصی انجام کاری را از دولت یا از اشخاص به نحو مقاطعه کاری قبول می کند، مانند ساختمان مدرسه یا بیمارستان یا جاده سازی و مانند اینها، و در ضمن قرار داد، صاحب کار، برای اطمینان از عمل مقاطعه کار به تعهدش، از او ضمانت نامه بانکی برای مبلغ معینی مطالبه می نماید، که در صورت تخلف مقاطعه کار از انجام اصل کار و یا تخلف از شرایط قرار داد، برای جبران خسارتهای احتمالی

آن تخلف، از ضمانت نامه استفاده نماید، و مبلغ معین شده را دریافت کند، و برای این مقصود مقاطعه کار به بانک مراجعه می نماید، و از بانک تقاضای صدور ضمانت نامه ای به مبلغ مورد تقاضای صاحب کار می کند، و بانک با دریافت تضمین لازم، برای مقاطعه کار ضمانت نامه صادر می نماید، و برای صدور آن به نسبت مبلغ مورد ضمانت از مقاطعه کار، کار مزد دریافت می کند.

مسأله ۲۸۵۵ - عقد ضمان به هر چه که دلالت بر آن تعهد کند - چه لفظ باشد، مثل

ایجاب و قبول قولی، و چه عملی که دلالت بر آن بکند - محقق می شود، و فرق نمی کند که ضامن به صاحب کار تعهد نماید که مقاطعه کار، وجه الضمان را

بپردازد، یا تعهد کند که مقاطعه کار به تعهدات و شرایط خود وفا نماید، و در صورت تخلف، وجه الضمان را بپردازد.

مسئله ۲۸۵۶ - بر مقاطعه کار واجب است در صورت تخلف از انجام قرار داد، به شرط خود که پرداخت وجه الضمان است، در صورتی که این شرط ضمن عقدی قرار داده شده باشد، وفا کند، و اگر از پرداخت وجه الضمان خودداری نماید، صاحب کار به بانکی که ضمانت نامه را صادر کرده است، مراجعه می کند، و چون صدور ضمانت نامه به درخواست مقاطعه کار بوده است، او ضامن بانک می باشد، و آنچه بانک می پردازد، باید مقاطعه کار بپردازد، و بانک حق دارد از او مطالبه کرده و دریافت نماید.

مسئله ۲۸۵۷ - کار مزد معینی را که بانک بابت صدور ضمانت نامه از مقاطعه کار می گیرد، جایز است، و معامله بانک با مقاطعه کار به راههایی تصحیح می شود، و از آن جمله این است که به صورت عقد اجاره باشد، یعنی مقاطعه کار، بانک را به مبلغ معینی برای عمل مذکور اجیر کند، و یا به صورت عقد جعاله باشد، که مقاطعه کار، کارمزد را جعل - مبلغی که در مقابل عمل در عقد جعاله قرار داده می شود - در مقابل انجام عمل مذکور قرار دهد.

فروش سهام

گاهی شرکت های سهامی برای فروش سهام و اسناد بهادار خود، بانکها را واسطه قرار می دهند، و بانکها با دریافت مبلغی بر حسب قرار داد به عنوان واسطه، به فروش و صرف آن سهام و اسناد اقدام می کنند.

مسئله ۲۸۵۸ - این قرار داد با بانک جایز است، چه به صورت اجاره باشد، که شرکت سهامی، بانک را در مقابل پرداخت آن کارمزد برای این کار - فروش سهام و

اسناد بهادار - اجیر کند، و چه به صورت جعاله باشد، که شرکت سهامی متعهد شود

که اگر بانک این کار را برای او انجام دهد، این مبلغ را به او بپردازد، و در هر دو صورت بانک با انجام دادن عمل مذکور، حق دارد کار مزد تعیین شده را

دریافت کند.

مسأله ۲۸۵۹ - خرید و فروش سهام شرکتهای سهامی، در صورتی که در آن شرکتهای

معاملات حرام - مانند معاملات ربوی - انجام نشود، جایز است، و خرید و فروش سهام شرکتهایی که معاملات حرام انجام می دهند در صورتی که سود حاصل از حرام، جزء سرمایهء شرکت باشد، جایز نیست، و در غیر این صورت خرید و فروش خود سهام جایز است، ولی باید از درآمدهای حرام آن پرهیز شود. حواله های داخلی و خارجی حواله چند نوع است:

اول: آن که مشتری - و مراد از مشتری در این مسائل صاحب حساب و کسی که برای معامله با بانک، به بانک مراجعه می نماید، می باشد - پولی در بانک داشته باشد، و از بانک تقاضا کند که چک بانکی یا حواله ای به عهده ای یکی از بانکهای طرف حساب خود در داخل یا خارج کشور صادر کند، و یا از بانک تقاضا نماید که

پول او را، شعبهء دیگر از آن بانک در شهر یا کشور دیگر پرداخت نماید، و مشتری آن

مبلغ را در آن محل دریافت کند، و بانک برای این عمل حق دارد کارمزد از مشتری دریافت نماید، و گرفتن این کارمزد را ممکن است به این نحو تصحیح کرد که چون

بانک شرعا ملزم نیست پولی که از مشتری گرفته در شهر یا کشور دیگر پردازد، و حق دارد از پرداخت آن در غیر محلی که از مشتری پول گرفته خودداری کند، برای رفع ید از این حق جایز است که مبلغی بگیرد که پول مشتری را در شهر یا کشور دیگر به او پردازد.

دوم: آن که مشتری پولی در بانک نداشته باشد، و بانک برای او چک یا حواله ای صادر کند که بانک طرف حساب این بانک، در داخل یا خارج کشور به مشتری او قرض دهد، و یا این بانک از متصدی شعبهء دیگر بخواهد که به آن مشتری قرض دهد، و این کار و کالت دادن بانک است به بانک طرف خود یا به

متصدی شعبهء دیگر که پول را به آن شخص قرض بدهد، و یا وکالت دادن به آن شخص است که پول را قبض و به عنوان قرض تملک کند، و برای این وکالت دادن، بانک می تواند کار مزد از آن شخص بگیرد.

و چنانچه حواله ای که در خارج کشور به مشتری می دهد، به پول کشور خارج باشد، و مشتری به گونه ای که ذکر شد، از بانک، آن پول را برای خود قرض کند، بانک حق دارد طلب خود را به همان پول خارجی از او مطالبه نماید، و می تواند در مقابل گرفتن مبلغی از حق خود صرف نظر کند، و یا آن پول خارجی را با پول کشور مشتری با اضافه ای معاوضه نماید.

سوم: آن که شخصی مبلغی را در شهر خود به بانک بدهد تا معادل آن را در داخل یا خارج کشور از بانک طرف آن بانک دریافت کند، مثلاً پولی را در نجف اشرف به بانک می دهد که در بغداد بگیرد، یا در شام و لبنان و یا کشور دیگر بگیرد،

و بانک برای این کار مبلغی اضافه می گیرد، این عمل بانک و گرفتن مبلغ مذکور جایز

است، و جواز گرفتن مبلغ اضافه به این جهت است که ربای حرام در قرض، زیاده ای

است که قرض دهنده از قرض گیرنده بگیرد، ولی اگر قرض گیرنده از قرض دهنده زیادی بگیرد، جایز است، و در صورتی که آن دو پول از دو جنس باشد - مثل تومان

ایرانی و دینار عراقی - بانک می تواند ارز خارجی را به مبلغی از پول کشور مشتری که ارزش آن بیشتر باشد، بفروشد.

چهارم: آن که شخصی در محلی مبلغی از بانک می گیرد، و بدون این که درخواست و الزامی از بانک باشد، گیرنده درخواست می کند آن مبلغ را در محل دیگری به بانک پردازد، و بانک برای قبول این عمل مبلغی از آن شخص می گیرد، گرفتن این مبلغ اضافی به یکی از دو راه جایز است:

۱ - اگر آن دو پول از دو جنس باشد - مانند این که شخص از بانک ریال ایرانی بگیرد، و در مقابل بانک از او پول غیر ایرانی بگیرد - بانک از آن شخص، آن پول خارجی را با مبلغ اضافی - که از او می گیرد - به پولی که به او می دهد، معاوضه می کند.

۲ - چون بانک شرعا ملزم نیست، پولی که به آن شخص داده، در محل دیگری بگیرد، و حق دارد درخواست گیرنده را قبول نکند، می تواند برای اسقاط این حق مبلغی از شخص بگیرد.

مسئله ۲۸۶۰ - آنچه از اقسام حواله های بانکی و تطبیق آنها با عناوین فقهی گذشت، نسبت به اشخاص هم جاری است، مانند این که کسی مبلغی در محلی به شخصی بدهد، که آن مبلغ و یا معادل آن را در محل دیگر دریافت کند، و آن شخص

مبلغی اضافه بگیرد، و یا مبلغی از شخصی در محلی بگیرد و معادل آن را با اضافه ای در شهر یا کشور دیگر پردازد.

مسئله ۲۸۶۱ - در موارد حواله فرق نمی کند که حواله کننده مبلغی نزد شخص یا بانکی که بر او حواله می کند داشته باشد، یا نداشته باشد، و در هر دو صورت حواله

صحیح است.

جایزه های بانکی

گاهی بانکها به منظور تشویق و ترغیب مردم که حساب باز کنند، یا مشتریان که بیشتر پولشان را به بانک بسپارند، جایزه ای در نظر می گیرند که از طریق قرعه کشی به

کسی که قرعه به نام او اصابت کند، بدهند.

مسئله ۲۸۶۲ - جایزه های بانکی دو صورت دارد:

اول: آن که قرعه کشی بر بانک شرط نشود، بلکه قرعه فقط به عنوان تشویق باشد، در این صورت عمل قرعه جایز است، و کسی که قرعه به نام او اصابت کند، جایز است آن جایزه را بگیرد، هر چند احوط آن است که اگر بانک دولتی یا مشترک باشد، گرفتن جایزه به اذن حاکم شرع باشد.

دوم: آن که قرعه کشی شرط شود، و بانک به جهت وفای به آن شرط قرعه بکشد، که در این صورت عمل قرعه کشی جایز نیست، و همچنین گرفتن جایزه برای کسی که قرعه به نام او اصابت کرده است جایز نیست.

تحصیل و نقد کردن سفته ها به وسیله بانکها یکی از خدمات بانکی وصول کردن سفته های مشتریان است، به این ترتیب که پیش از سر رسید، وجود آن سفته را در بانك و شماره و مقدار و تاریخ سر رسید آن را

به متعهد سفته اعلام می نماید، تا برای پرداخت آن در سر رسید آماده شود، و بانك پس از وصول سفته، مبلغ آن را در حساب مشتری منظور می کند، و یا نقداً به او می پردازد، و برای این خدمت کار مزدی دریافت می نماید.

و از خدمات بانك وصول کردن، چکهایی است که مشتریان نزد بانك می گذارند، و بانك از مشتری برای این خدمت کار مزدی می گیرد.

مسأله ۲۸۶۳ - وصول سفته و دریافت کارمزد چند صورت دارد:

۱ - متعهد سفته پولی نزد بانك دارد، و در آن سفته قید شده است که طلبکار در سر رسیدش به آن بانك مراجعه کند و بانك مبلغ سفته را از حساب بدهکار برداشت کرده، و به طلبکار نقد پردازد، و یا در حساب طلبکار منظور نماید، و این کار به این معنی است که متعهد سفته طلبکار خود را به بانك حواله کرده است، و چون در بانك پول داشته و بانك بدهکار او می باشد، حواله صحیح است، و احتیاج به قبول ندارد.

و در این صورت جایز نیست بانك برای پرداخت بدهی، مبلغی دریافت کند.
۲ - متعهد سفته بدون آن که پولی در بانك داشته باشد و بانك به او بدهکار باشد، مبلغ سفته را به بانك حواله می کند، که این حواله بر برئ - یعنی کسی که بدهکار حواله کننده نیست - می باشد و جایز است، و بانك این حواله را قبول می کند، و مبلغ آن را می پردازد، و بابت قبول کردن حواله از متعهد سفته کارمزد می گیرد، و گرفتن این کارمزد نیز جایز است.

۳ - مشتری سفته خود را بدون این که حواله ای از متعهد شده باشد، جهت وصول، به بانك می دهد، و این عمل را می توان به عنوان عملی که مورد جعاله واقع شده است، انجام داد، و گرفتن مبلغی به عنوان جعل - آنچه به عنوان عوض در جعاله قرار داده می شود - برای این عمل نیز جایز است، در صورتی که بانك

فقط در گرفتن اصل دین دخالت داشته باشد، ولی چنانچه برای آن دین سود و فایده و نزولی قرار داده شده باشد، تصدی بانك جایز نیست.
خرید و فروش ارز (پولهای خارجی)
مسأله ۲۸۶۴ - خرید و فروش پول های خارجی - مانند دینار به تومان - به زیادت از آنچه خریداری شده، یا کمتر، یا مساوی با آن جایز است، و فرق نمی کند که معامله

با مدت باشد یا بدون مدت.

حسابهای جاری

مسأله ۲۸۶۵ - کسی که حساب جاری در بانکی دارد، و پولی در آن گذاشته، حق دارد هر مبلغی که بخواهد و بیشتر از موجودی او نباشد، از آن حساب برداشت کند، ولی گاهی بانك اجازه می دهد که مشتری او، مبلغ معینی با نداشتن موجودی در حساب، برداشت کند، و این بر حسب اعتمادی است که به مشتری خود دارد، و این را برداشت آزاد می نامند، و بانك برای قرض دادن این مبلغ فایده می گیرد، و این قرض دادن و گرفتن فایده جایز نیست.

خرید و فروش سفته ها

منشأ مالیت یکی از دو امر است:

اول: آن که برای چیزی منافع و خواصی باشد که موجب رغبت عقلا به آن چیز شود، مانند خوردنی ها و آشامیدنی ها و پوشیدنی ها.

دوم: آن که مقامی که صاحب اعتبار است، برای آن چیز اعتبار مالیت کند، مانند اسکناس ها و تمبرها که حکومتها به آنها ارزش و مالیت می دهند.

مسأله ۲۸۶۶ - بیع - خرید و فروش - با قرض از جهت موضوع و حکم فرق دارد:

از جهت موضوع بیع تبدیل عین است به عوض در اضافه، چه آن اضافه ملکیت باشد یا حق، و قرض تملیک عین است به ضمان قرض گیرنده، به مثل

اگر مثلی باشد، و به قیمت اگر قیمی باشد.
از جهت حکم، در احکامی اختلاف دارند که به بعضی از آنها اشاره می شود:
(۱) ربا در بیع و قرض مختلف است، در قرض هر نوع زیادی که شرط شود ربا و حرام است، ولی در بیع زیادی در صورتی حرام است که چیز فروخته شده و عوض آن از يك جنس باشند و با کیل یا وزن فروخته شوند، که در این صورت زیادی ربا و

حرام است، پس اگر از يك جنس نباشند و یا با کیل و وزن فروخته نشوند، زیاده گرفتن در آن حرام نیست، مانند اجناسی که به عدد فروخته می شوند.
(۲) ربا در بیع موجب بطلان بیع است، و نقل و انتقالی محقق نمی شود، و در قرض، ربا موجب بطلان قرض نیست، و قرض گیرنده مالک مالی که قرض گرفته می شود، ولی قرض دهنده مالک مقدار زیادی که شرط شده نمی شود.
مسأله ۲۸۶۷ - تمام پول های کاغذی از قبیل دینارهای عراقی یا دلارهای آمریکایی یا تومانهای ایرانی و امثال اینها مالیت دارند، زیرا که از طرف هر يك از دولتها نسبت

به پول های کاغذی خود ارزشی معین شده است که در تمام مملکت قبول و رایج است، و بدین جهت مالیت پیدا نموده، و هر موقعی بخواهند از اعتبار و مالیت ساقط می نمایند.

و معلوم است که این پولها با کیل یا وزن فروخته نمی شوند، و از این جهت بعضی از فقها (اعلی الله مقامهم) فرموده اند: " معاوضهء این پول ها به هم جنس خود

با زیاده جایز است، و همچنین معاملهء این پول ها که دین در ذمه باشد به نقدی با نقیصه یا زیاده جایز است. " ولی معاوضهء چیزی که مالیت اعتباری دارد و به شماره خرید و فروش می شود، به هم جنس خود با زیاده یا نقیصه محل اشکال است. و چنانچه مالک ناقص با مالک زاید مصالحه کند بر این که مالک زاید آن را به او ببخشد، و او هم ناقص را به مالک زاید ببخشد، اشکال ندارد، مثلاً مالک نهصد تومان به مالک هزار تومان به قصد مصالحه بگوید: " مصالحه می کنم با تو بر این

که هزار تومان به من ببخشی و من نهصد تومان به تو ببخشم".
مسأله ۲۸۶۸ - سفته های ریالی که بین مردم و تجار معمول است، و با آنها معامله می کنند، مانند اسکناس نیست که برای خود آنها مالیت اعتبار شده باشد، بلکه آنها سند دینی است که در ذمه متعهد و امضاء کننده سفته می باشد، پس مشتری موقعی

که سفته ای به فروشنده کالا می دهد، در واقع بهای کالای خریده شده را نداده است، و به این جهت چنانچه آن سفته در دست فروشنده گم یا سوخته شود، چیزی از مال فروشنده تلف نمی شود و ذمه مشتری فارغ و بری نمی گردد، ولی اگر بهای کالا را اسکناس داده بود و گم می شد، از کیسه فروشنده رفته و او ضرر کرده بود.

مسأله ۲۸۶۹ - سفته ها بر دو نوع است:
اول: آن که از يك بدهی واقعی حکایت کند، یعنی امضا کننده مبلغ ذکر شده در سفته را حقیقتاً به صاحب سفته بدهکار و سفته مدرک آن بدهکاری باشد.
دوم: آن که واقعیت ندارد، و فقط صوری است.
در نوع اول که حقیقتاً صاحب سفته به موجب آن طلب مدت داری را طلبکار است، فروش آن به کمتر یا بیشتر در صورت اختلاف - مانند دینار به تومان مثلاً - چنانچه ثمن نسبی نباشد، اشکال ندارد، ولی در صورت عدم اختلاف - مثل فروش دینار به دینار یا ریال به ریال محل اشکال است، و اگر به مصالحه به گونه ای که در مسأله ۱۹ گذشت معامله شود، اشکال ندارد.

در نوع دوم که سفته صوری است، صاحب سفته نمی تواند آن را به دیگری بفروشد، چون طلبی از امضا کننده آن سفته ندارد، بلکه سفته به این منظور صادر شده که صاحب سفته بتواند از آن استفاده کند، و استفاده از آن به معامله شرعی به

این است که - مثلاً - امضا کننده سفته به شخصی که سفته را به او داده است وکالت

دهد که مبلغ سفته را - که مثلاً ۵۰ ریال سعودی است و ارزشش ۱۱۰۰۰ تومان ایرانی باشد - در ذمه او به نوع دیگری از پول به کمتر از ارزش آن - مثلاً ۱۰۰۰۰

تومان - به بانک بفروشد، و وکالت داشته باشد که آن ۱۰۰۰۰ تومان را نیز

(708)

از طرف امضا کننده و سفته به خودش به مبلغ ۵۰ ریال سعودی بفروشد، و به این ترتیب ذمهء صاحب سفته، به امضا کننده و آن، بدهکار می شود به مقدار مبلغی که امضا کننده و سفته به بانک بدهکار گردیده است، یعنی ۵۰ ریال سعودی، و یا این که

بانک وجه سفته را به صاحب سفته قرض بدهد، و صاحب سفته، مبلغی را بدون این که بانک بر او شرط کند به عنوان کار مزد ثبت در دفاتر و تحصیل آن در سر رسید، به بانک بدهد، ولی اگر با شرط - هر چند ضمنی - باشد قرض ربوی خواهد بود.

و مراجعهء متعهد سفته به کسی که از آن استفاده کرده است، و گرفتن تمام مبلغ سفته اشکال ندارد، زیرا استفاده کننده و سفته، بانک را بر متعهد سفته، به تمام مبلغ حواله داده است.

کارهای بانکی

کارهای بانکی دو قسم می باشد:

- ۱ - کارهایی که مربوط به معاملات ربوی است، اشتغال به آنها جایز نیست، و کارمندی که در این نوع کارها مشغول است، در مقابل آن نمی تواند اجرت بگیرد.
- ۲ - کارهایی که ارتباطی با معاملات ربوی ندارد، اشتغال به آنها و اجرت گرفتن برای آنها جایز است.

" احکام بیمه "

بیمه قراردادی است بین بیمه کننده و بیمه شونده بر این که بیمه شونده مالی به بیمه کننده پردازد - چه آن مال عین یا منفعت یا عمل باشد، و چه يك جا و یا به اقساط باشد - و در مقابل بیمه کننده خسارتی را که بر بیمه شونده یا بر دیگری وارد

می شود به طوری که در عقد معین شده پردازد.

مسأله ۲۸۷۰ - بیمه انواع و اقسام متعددی دارد - مانند بیمهء حیات و بیمهء سلامت

و بیمهء مال - و چون حکم آنها یکی است نیازی به بیان اقسام و انواع آن نیست.

مسأله ۲۸۷۱ - بیمه از عقود است و به ایجاب و قبول محقق می شود، مثل آن که بیمه کننده بگوید: " من متعهدم که خسارت وارده بر جان یا مال را در مقابل پرداخت چنین مالی جبران کنم " و کسی که خواهان بیمه است بگوید: " قبول کردم "

یا کسی که خواهان بیمه است بگوید: " من تعهد می کنم که مال معینی را در مقابل جبران چنین خسارتی پردازم " و بیمه کننده قبول کند.

و این عقد مانند سایر عقود، به قول و فعل محقق می شود، و شرایط عامهء عقود مانند بلوغ و عقل و قصد و مکره نبودن و محجور نبودن طرفین عقد - به سفاقت یا افلاس - در آن معتبر است.

و معتبر است آنچه بیمه می شود - مانند جان یا مال - و خطرهای احتمالی که جان یا مال به جهت آن بیمه می شود، معین باشد، و همچنین مالی که پرداخت می شود، و اگر به اقساط است، اقساط ماهانه یا سالانه آن مثلاً معین باشد، و ابتدا و

انتهای مدت بیمه نیز معین باشد.

مسأله ۲۸۷۲ - می توان تمام اقساط عقد بیمه را از باب تعهد بیمه کننده و بیمه

شونده به پرداخت خسارت و مال معین، قرار داد، هر چند احوط آن است که مثلاً بیمه شونده مال معینی به بیمه کننده صلح کند به شرط آن که بیمه کننده خسارت احتمالی که معین شده جبران نماید، و بر بیمه کننده جبران واجب می شود، و همچنین در صورتی که مال معین از طرف بیمه شونده عین باشد، می توان عقد بیمه را به عنوان هبهء به شرط تحمل خسارت احتمالی از جانب بیمه کننده انجام داد، که بر بیمه کننده وفای به شرط واجب است.

مسأله ۲۸۷۳ - چنانچه عقد بیمه به صورت صلح به شرط تحمل خسارت یا به صورت هبهء به شرط تحمل خسارت باشد، و بیمه کننده در صورت پیش آمد خسارتی بر بیمه شونده، از جبران آن خودداری کند و به شرط عمل ننماید، بیمه شونده خیار تخلف شرط دارد و می تواند صلح یا هبه را فسخ کند، و آنچه از اقساط بیمه پرداخت کرده، پس بگیرد.

مسأله ۲۸۷۴ - در صورتی که بیمه شونده اقساط بیمه را بر طبق قرار داد نپردازد، بر بیمه کننده واجب نیست خسارت وارده را جبران کند، و بیمه شونده حق ندارد آنچه از اقساط بیمه پرداخت کرده، پس بگیرد.

مسأله ۲۸۷۵ - در صحت عقد بیمه مدت معینی معتبر نیست، که باید مثلاً يك ساله باشد یا دو ساله یا بیشتر، بلکه تابع توافق بیمه شونده و بیمه کننده است.

مسأله ۲۸۷۶ - اگر شرکتی با سرمایه گذاری عده ای تأسیس شود، و هر يك از شرکا

و یا یکی از آنان در ضمن عقد شرکت بر دیگران شرط کند که چنانچه ضرر و حادثه ای بر جان یا مال او وارد شود - با تعیین نوع حادثه - شرکت باید خسارت آن

حادثه را از سود عاید خود جبران کند، در صورت وقوع حادثه تا زمانی که عقد شرکت باقی است واجب است شرکت به این شرط عمل نماید.

" احکام سرقفلی "

از معاملات رایج معامله سرقفلی است، و حق سرقفلی، آن است که مستأجر اختیار تخلیه و واگذاری عین اجاره شده را به غیر داشته باشد، یا مالک اختیار زیاد کردن مال الاجاره و گرفتن عین اجاره شده را از مستأجر نداشته باشد. مسأله ۲۸۷۷ - صحت این معامله متوقف است بر ثبوت حقی برای مستأجر، و آن حق به اجاره کردن محل سکنی و محل کسب، هر چند مدت اجاره طولانی باشد، یا کیفیت کسب و کار یا شخصیت مستأجر که موجب ارزش و مرغوبیت محل

کار باشد حاصل نمی شود، و هر چند از نظر عرف و قانون دولتی مستأجر را ذی حق

بدانند، اعتبار ندارد، و بعد از انقضای مدت اجاره، هر گونه تصرف در عین اجاره شده بر مستأجر حرام و ید او بر آن عین و منافع عین، ید عدوان و ضمان است، و اجاره دادن آن عین فضولی و با اجازه نکردن مالک فاسد است.

و ثبوت حق شرعا به وسیله شرط مشروع ممکن است، مثل آن که در ضمن عقد اجاره شرط شود - چه این که برای شرط موجر مبلغی دریافت کند یا نکند - که

پس

از انقضای مدت اجاره، آن محل را به او و یا به کسی که او معین کند، - و

همچنین هر

مستأجری که مستأجر قبلی او را معین می نماید - به همان مال الاجاره سابق اجاره

دهد، که در این صورت به مقتضای حق

الشرط، هر مستأجر می تواند سرقفلی گرفته و آن محل را واگذار کند، و موجر به مقتضای وجوب وفای به شرط حق امتناع از اجاره دادن به مستأجر

اول یا کسی که او معین کرده - و یا هر مستأجری که مستأجر قبل او را معین کرده -

ندارد.

مسأله ۲۸۷۸ - اگر در عقد اجاره شرط شده که مستأجر با تجدید اجاره به مال الاجاره و اول تا مدتی که بخواهد می تواند در آن محل بماند، مستأجر می تواند سرقفلی برای تخلیه محل بگیرد، هر چند موجر ملزم به اجاره دادن به دهنده و سرقفلی نیست.

" مسائلی از قاعدهء الزام "

مسأله ۲۸۷۹ - به فتوای علمای عامه جز معدودی از آنها در صحت عقد نکاح حضور شهود شرط است، و حنفیه و حنبلیه و شافعیه وقت آن را هنگام اجرای صیغهء نکاح می دانند و مالکیه وقت آن را تا قبل از دخول توسعه داده اند، و این شرط نزد علمای امامیه معتبر نیست، بنابراین اگر مردی از عامه - که تابع نظر مشهور

علمای آنهاست - بدون حضور شهود، عقد کند، بر مذهب خود او، این عقد باطل است، و آن زن همسر او نشده است، در این صورت مرد شیعی مذهب می تواند بر طبق قاعدهء الزام، آن زن را به عقد خود درآورد.

مسأله ۲۸۸۰ - به فتوای علمای عامه جایز نیست شخصی در نکاح جمع کند بین عمه و دختر برادر عمه، و خاله و دختر خواهر خاله، و فقط می تواند با یکی از آنان ازدواج کند، پس اگر هر دو عقد مقارن باشد هر دو باطل، و اگر مقارن نباشد دومی باطل است، ولی در نزد علمای امامیه جمع در نکاح بین آن دو با اجازهء عمه یا خاله

صحیح است، بنابراین اگر پیرو مذهب عامه، عمه و دختر برادر او را یا خاله و دختر خواهر او را مقارن با یکدیگر عقد کند، عقد هر دو به مذهب او باطل است، و پیرو مذهب شیعه می تواند به قاعدهء الزام با هر کدام آنها ازدواج کند، و اگر مقارن با یکدیگر نباشد، شیعی مذهب می تواند با دومی ازدواج کند.

مسأله ۲۸۸۱ - در مذهب عامه در طلاق زن یائسه و یا صغیره ای که شوهر با آنها نزدیکی کرده باشد، بر آن زن واجب است عده نگه دارد - هر چند در مورد صغیره در بعضی از مذاهب عامه تفصیلی است - ولی در مذهب شیعه در طلاق زن یائسه و صغیره عده واجب نیست.

بنابراین بر مذهب عامه، آنها ملزم هستند که احکام عده را رعایت کنند، پس اگر زن یائسه یا صغیره از عامه شیعه گردد لازم نیست عده نگه دارد، و اگر طلاق او رجعی باشد جایز است نفقهء ایام عده را از شوهر عامی مطالبه کند، و جایز است با شخص دیگری در آن ایام ازدواج نماید، و همچنین اگر مرد عامی شیعه شود جایز است با خواهر زن یائسه و صغیره ای که طلاق داده است و هنوز به مذهب عامه در ایام عده هستند ازدواج کند، و لازم نیست احکام عده را رعایت نماید.

مسأله ۲۸۸۲ - اگر مردی از عامه بدون حضور دو شاهد عادل زن خود را طلاق دهد، و یا مقداری از بدن زن خود را - مثلاً يك انگشت زنش را - طلاق دهد، بر مذهب او این طلاق صحیح است، ولی بر مذهب امامیه این طلاق باطل است، بنابراین مرد شیعه به قاعدهء الزام می تواند با آن زن مطلقه پس از تمام شدن ایام عده ازدواج کند.

مسأله ۲۸۸۳ - اگر مردی از عامه زن خود را که در حال عادت است طلاق دهد، و یا

در حال پاکی که با او مقاربت کرده است طلاق دهد، این طلاق بر مذهب او صحیح

است، ولی در مذهب امامیه این طلاق باطل است، بنابراین مرد شیعی بنا به قاعدهء الزام می تواند با آن زن بعد از تمام شدن ایام عده ازدواج کند.

مسأله ۲۸۸۴ - به مذهب ابی حنیفه و بعض دیگر از فقهای عامه کسی که به اجبار و

اکراه زنش را طلاق دهد آن طلاق صحیح است، ولی به مذهب امامیه باطل است، بنابراین شخص شیعی بنا به قاعدهء الزام می تواند با زنی که با جبر و اکراه شوهرش او

را طلاق داده در صورتی که پیرو مذهب ابی حنیفه یا هم رأیان او باشد ازدواج کند. مسأله ۲۸۸۵ - اگر مردی از عامه قسم یاد کند که کاری انجام ندهد، و اگر آن

کار را

انجام داد زنش مطلقه شود، و آن کار را انجام داد، بر مذهب خودش زن او مطلقه می شود، و بر مذهب امامیه قسم به طلاق منعقد نمی شود، بنا به قاعدهء الزام جایز است مرد شیعی بعد از ایام عده با آن زن ازدواج کند، و همچنین بر مذهب عامه

به کتابت طلاق جایز است، و بر مذهب امامیه طلاق به کتابت واقع نمی شود، بنا به قاعدهء الزام، مرد شیعی می تواند با زنی که به نوشته طلاق داده شده، پس از ایام عده ازدواج کند.

مسأله ۲۸۸۶ - در مذهب شافعی اگر کسی چیزی را بدون رؤیت به وصف فروشنده خریداری کند، و بعد رؤیت نماید، اگر چه آن چیز مطابق وصف فروشنده باشد، برای خریدار خیار رؤیت ثابت می شود، ولی در مذهب امامیه در این مورد خیار رؤیت نیست، بنابراین اگر شیعه از شافعی چیزی به وصف خرید و بعد رؤیت کرد، بنا به قاعدهء الزام برای آن شیعه خیار رؤیت ثابت می شود.

مسأله ۲۸۸۷ - بنا به نقل ابن قدامه در المغنی در مذهب ابی حنیفه و مذهب شافعی اگر کسی در معامله مغبون شود خیار غبن ندارد، بنابراین اگر شیعه از شافعی یا حنفی مذهب چیزی خرید و بعد معلوم شد که فروشنده مغبون می باشد، بنا به قاعدهء الزام، خریدار شیعی می تواند فروشنده را به وفای به عقد ملزم کند.

مسأله ۲۸۸۸ - در مذهب ابی حنیفه در صحت عقد سلم - فروش چیزی به نحو کلی مدت دار به ثمن نقد حاضر - شرط است که آن چیز هنگام عقد در خارج موجود باشد، ولی در مذهب شیعه این شرط در صحت معاملهء سلم معتبر نیست، بنابراین اگر شیعه با حنفی مذهب معاملهء سلم انجام دهد و مورد معامله موجود نباشد، بنا به قاعدهء الزام می تواند فروشندهء حنفی را به بطلان معامله ملزم کند، و همچنین است اگر حین انجام معامله خریدار حنفی بوده و بعد شیعه شده باشد.

مسأله ۲۸۸۹ - اگر شخصی از عامه بمیرد و از او يك دختر عامی مذهب بماند، و برادری داشته باشد، اگر برادر شیعه باشد و یا پس از مرگ برادرش شیعه شود، بنا به قاعدهء الزام برادر شیعه می تواند آنچه از ترکهء میت زیاد می آید از باب تعصیب بگیرد، هر چند تعصیب در مذهب شیعه باطل است.

و همچنین اگر شخصی از عامه يك خواهر عامی مذهب وارث داشته باشد و عموی ابوی داشته باشد، چنانچه عموی او شیعه باشد و یا بعد از مرگ پسر

برادرش، شیعه شود، بنا به قاعده ء الزام می تواند آنچه از باب تعصیب به او می رسد بگیرد، و همچنین است حکم در سایر موارد تعصیب.

مسأله ۲۸۹۰ - در مذهب عامه زن میت از تمام آنچه از میت مانده - از نقود و متاع و اراضی و بساتین و غیر اینها - ارث می برد، ولی در مذهب امامیه زن از زمین - نه از عین آن و نه از قیمت آن - ارث نمی برد، بنابراین اگر میت از عامه و زن او شیعه باشد، بنا به قاعده ء الزام زن شیعه از زمین ارث می برد.

آنچه گذشت قسمتی از مسائلی است که بر مبنای قاعده ء الزام ذکر شده است، موارد دیگری مانند وصیت برای وارث و عقد در حال احرام و شفعهء به جوار و خیار شرط و خیار تصریه و غیر اینها مورد جریان قاعده ء الزام است.

" احکام تشریح "

مسأله ۲۸۹۱ - تشریح بدن مسلمان مرده جایز نیست، و بر تشریح کننده، دیهء جنین

مسلمان - به تفصیلی که در کتاب دیات مذکور است - لازم می شود.
مسأله ۲۸۹۲ - تشریح بدن کافر غیر ذمی مرده جایز است، و جواز تشریح بدن ذمی و عدم ثبوت دیهء جنین ذمی در تشریح آن محل اشکال است، مگر آن که در آیین آنها جایز باشد که در این صورت مانعی ندارد، و اگر مرده ای مسلمان یا ذمی بودن او

مشکوک باشد، تشریح بدن او جایز است.

مسأله ۲۸۹۳ - اگر زنده ماندن مسلمان متوقف شود بر تشریح بدن مرده ای و تشریح بدن غیر مسلمان و یا مشکوک الاسلام ممکن نباشد، و راه دیگری برای زنده نگه داشتن آن مسلمان نباشد، در این صورت جایز است که بدن مسلمان مرده را تشریح کنند، و دیهء جنین مسلمان - به تفصیلی که در باب دیات ذکر شده است - بر

تشریح کننده لازم می شود.

مسأله ۲۸۹۴ - بریدن عضوی از اعضای بدن مسلمان مرده - مانند چشم و غیر آن -

به منظور پیوند زدن آن به بدن شخص زنده جایز نیست، و قطع کننده باید دیهء آن عضو را که دیهء اعضای جنین مسلمان است پردازد، ولی چنانچه زنده ماندن مسلمان متوقف باشد بر این که عضو بدن مسلمان مرده ای را ببرند و به او پیوند زنند، بریدن آن عضو جایز است، ولی قطع کننده باید دیهء آن را پردازد. و پس از پیوند که جزء بدن زنده گشت، احکام بدن زنده بر آن جاری است.
و اگر کسی در حال حیات خود وصیت کند که پس از مردن او عضوی از اعضای او را قطع کنند و به دیگری پیوند زنند، صحت این وصیت محل اشکال است.

مسأله ۲۸۹۵ - اگر شخصی راضی شود که در حال حیات خود عضوی از اعضای او

را بریده و به دیگری پیوند زنند، چنانچه آن عضو از اعضای رئیسه باشد که بریدن آن صدمه ای به حیات او می زند، و یا نقص و عیبی در او ایجاد می کند، بریدن آن عضو جایز نیست، و اگر با بریدن آن عضو ضرر و عیبی بر او وارد نمی شود - مانند بریدن مقداری از پوست و یا گوشت ران که جای آن روئیده می شود - بریدن آن عضو با رضایت او جایز است، و می تواند برای رفع ید از آن عضو مبلغی دریافت کند.

مسأله ۲۸۹۶ - اهدای خون به بیمارانی که احتیاج به تزریق خون دارند جایز است، و گرفتن مبلغی در مقابل دادن خون مانعی ندارد، و در هر صورت باید خون دادن به صاحب آن ضرر جانی نداشته باشد.

مسأله ۲۸۹۷ - بریدن عضوی از بدن مرده ء کافری که تشریح آن جایز است و یا کسی

که مسلمان یا ذمی بودن او مشکوک است، به منظور پیوند زدن آن به بدن شخص مسلمان جایز است، و پس از آن که جزء بدن مسلمان شد احکام بدن مسلمان بر آن جاری است.

و همچنین پیوند زدن عضوی از اعضای حیوان نجس العین به بدن شخص مسلمان جایز است، و پس از آن که جزء بدن مسلمان گشت احکام بدن مسلمان بر آن عضو جاری است.

" احکام تلقیح "

مسأله ۲۸۹۸ - جایز نیست نطفهء مرد اجنبی را به زنی تلقیح نمایند - چه عمل تلقیح

به وسیلهء اجنبی انجام شود و یا به وسیلهء شوهر زن - و عمل تلقیح، در فرض مذکور

هر چند حرام است، ولی زنا نیست، و اگر زن تلقیح شده بچه دار گردد آن بچه فرزند

صاحب نطفه است و تمام احکام اولاد بر او جاری است، و زنی هم که به وسیلهء تلقیح بچه دار شده مادر آن بچه است و احکام اولاد بر او جاری است.

مسأله ۲۸۹۹ - گرفتن نطفهء مردی و گذاشتن آن در رحم مصنوعی و پرورش آن به منظور تولید فرزند جایز است، مگر این که متوقف بر انجام کار حرامی باشد که ارتکاب آن کار حرام است.

و چنانچه از این راه بچه ای به وجود بیاید، اگر تخمک زن نباشد، آن بچه فرزند صاحب نطفه است و احکام پدر و فرزند بر آن دو جاری می شود، ولی مادر ندارد، و

در صورتی که تخمک زن هم باشد، آن زن هم مادر اوست.

مسأله ۲۹۰۰ - تلقیح نطفهء شوهر به زن او به وسیلهء خود شوهر جایز است، و به وسیلهء غیر شوهر در صورتی که متوقف بر انجام کار حرامی باشد، ارتکاب آن کار حرام است، و بچه ای که به تلقیح به وجود می آید احکام اولاد بر او مترتب است.

" احکام خیابانهایی که به وسیله دولت احداث می شود "

مسئله ۲۹۰۱ - خیابانهایی که احداث می شود و خانه و املاک مردم در مسیر آنها قرار می گیرد، و دولت به جبر و اعمال زور آنها را خراب و خیابان کشی می کند، عبور از آنها جایز است، ولی تصرف در مصالح آن املاک بدون اذن مالک آنها جایز نیست.

مسئله ۲۹۰۲ - مساجدی که در مسیر خیابان ها قرار می گیرد و جزء خیابان می شود،

احتیاط واجب آن است که احکام مسجد نسبت به آنها رعایت شود، ولی اگر نجس شد تطهیر آن واجب نیست، و اوقافی که در مسیر خیابان ها قرار می گیرد از وقفیت خارج نمی شود، و تصرف در آنها بدون اذن متولی خاص یا حاکم شرع و وکیل او جایز نیست.

مسئله ۲۹۰۳ - عبور و مرور از زمین اوقاف عامه، مانند مساجدی که در خیابان واقع

شده، جایز است، ولی از اوقاف خاصه ای که موقوف علیه خاص دارد، مانند وقف بر اولاد و مدارس، محل اشکال است.

مسئله ۲۹۰۴ - آنچه از زمین مساجدی که بعد از خیابان کشیدن باقی مانده است، اگر به اندازه ای باشد که می شود از آنها برای نماز و سایر عبادات استفاده کرد احکام

مسجد بر آن باقیمانده مترتب است، و هر گونه استفاده ای از آن که در ارتکاز متشرعه با مسجد بودن منافات دارد جایز نیست.

مسئله ۲۹۰۵ - قبرستان مسلمانان اگر در خیابان واقع و جزء خیابان شود، چنانچه زمین آن قبرستان ملک کسی باشد، حکم آن حکم املاک شخصی است که در مسئله

اول گذشت، و اگر وقف باشد حکم آن در مسئله دوم و سوم گذشت، مگر

آن که عبور و مرور از آن زمینها موجب هتك و بی حرمتی به اموات مسلمانان شود که در این صورت عبور از آنها جایز نیست.
و اگر ملك کسی نیست و وقف هم نیست، در صورتی که هتك اموات نشود تصرف در آنها جایز است.
و در فرض اول تصرف در مصالح باقی مانده ء آنها بدون اجازه ء مالك جایز نیست،
و در فرض دوم احتیاج به اجازه ء متولی خاص و در صورت نبودنش احتیاج به اجازه ء
حاکم شرع یا وکیل او دارد، و در فرض سوم تصرف در آنها محتاج به اجازه
نیست.

" مسائلی در نماز و روزه "

مسئله ۲۹۰۶ - اگر روزه دار در ماه رمضان بعد از غروب با هواپیما به محلی که در آنجا آفتاب غروب نکرده مسافرت کند، پس از رسیدن به آن محل واجب نیست که تا غروب آفتاب امساک نماید، چه در محل خود افطار کرده باشد و چه نکرده باشد.
مسئله ۲۹۰۷ - اگر مکلف نماز صبح را در محل خود به جا آورد، و به محلی که هنوز

صبح طلوع نکرده مسافرت کند، و یا نماز ظهر و عصر را خوانده و به طرفی که هنوز

آن جا ظهر نشده مسافرت کند، و یا نماز مغرب را خوانده و به محلی که هنوز آفتاب

در آن جا غروب نکرده مسافرت کند، احتیاط واجب آن است که نمازهای خوانده شده را دوباره بخواند.

مسئله ۲۹۰۸ - اگر در محل خودش وقت نماز گذشته و نماز را نخوانده باشد - مثل

این که آفتاب طلوع کرده و نماز صبح را نخوانده، و یا آفتاب غروب کرده و نماز ظهر

و عصر را نخوانده باشد - و به محلی مسافرت کند که در آن جا آفتاب طلوع نکرده و

یا غروب نکرده است، بنا بر احتیاط واجب نمازهایی را که از او فوت شده به قصد ما فی الذمه - اعم از قضا و ادا - به جا آورد.

مسئله ۲۹۰۹ - اگر کسی با هواپیما مسافرت کند و بخواهد نماز را در هواپیما بخواند،

چنانچه بتواند نماز را رو به قبله با سایر شرایط به جا آورد نماز او صحیح است، و اگر

نتواند نماز را رو به قبله به جا آورد، چنانچه وقت نماز وسعت دارد که پس از پیاده شدن می تواند نماز را رو به قبله به جا آورد، در این صورت نماز خواندن در هواپیما باطل است، و اگر وقت نماز تنگ شده باشد، و تا موقع پیاده شدن وقت

آن تمام می شود، واجب است نماز را در هواپیما به آن طرفی که علم دارد قبله در آن طرف است به جا آورد، و اگر علم ندارد به هر طرفی که گمان دارد قبله است

نماز را بخواند، و اگر گمان هم ندارد می تواند به هر طرف که بخواهد نماز بخواند،

اگر چه احتیاط مستحب آن است که به چهار طرف نماز بخواند، و اگر اصلاً تمکن از

نماز به سوی قبله ندارد این شرط از او ساقط است.

مسأله ۲۹۱۰ - اگر کسی هواپیمایی سوار شود که سرعت حرکت آن برابر سرعت حرکت زمین باشد و از طرف شرق به سوی غرب حرکت کند و مدتی به دور زمین بگردد، بنا بر احتیاط واجب در هر بیست و چهار ساعت نمازهای پنجگانه خود را انجام دهد و قضای آن نماز و روزه را هم به جا آورد.

و اگر سرعت حرکت هواپیما دو برابر سرعت حرکت زمین باشد واجب است نماز صبح را موقع طلوع فجر، و ظهر و عصر را موقع زوال آفتاب، و مغرب و عشا را

موقع غروب به جا آورد.

و اگر سرعت حرکت به حدی باشد که در هر سه ساعت - مثلاً - يك بار دور زمین

می گردد، بنا بر احتیاط واجب نمازها را در موقع طلوع فجر و زوال آفتاب و غروب بخواند، و در هر بیست و چهار ساعت هم يك بار دیگر پنج نماز را به جا آورد. و اگر هواپیما از غرب به سوی شرق حرکت کند، در صورتی که حرکت او برابر و یا کندتر از حرکت زمین باشد، واجب است نمازها را در موقع طلوع فجر و زوال آفتاب و غروب به جا آورد.

و اگر سرعت هواپیما بیشتر از حرکت زمین باشد به حدی که - مثلاً - در هر سه ساعت يك بار دور زمین می گردد احتیاط گذشته مراعات شود.

مسأله ۲۹۱۱ - کسی که وظیفه او روزه گرفتن در مسافرت است، مانند کسانی که

سفر شغل آنان می باشد، اگر پس از طلوع صبح و نیت روزه با هواپیما به محل دیگری مسافرت کند که در آنجا صبح نشده باشد، به جا آوردن مفطرات برای او جایز است.

مسأله ۲۹۱۲ - اگر کسی در ماه رمضان بعد از ظهر مسافرت کرد و به شهر دیگری

رسید که در آن جا ظهر نشده واجب است امساك کند و روزه را به آخر برساند.
مسأله ۲۹۱۳ - اگر فرض شود که مکلف در محلی است که روز آن شش ماه و شب

آن شش ماه است، و می تواند هجرت کند به شهری که نماز و روزه را در وقت شرعی به جا آورد، واجب است هجرت کند، و اگر نمی تواند هجرت کند، بنابر احتیاط واجب در هر بیست و چهار ساعت يك بار نمازهای پنجگانه را به جا آورد، و قضای آنها را نیز انجام دهد، و باید روزه را قضا کند.

واژه ها و اصطلاحات فقهی

(الف)

اجرة المثل: اجرت همانند، یعنی اجرت متعارف چیز و یا کاری، که ممکن است از مقدار اجرتی که در اجاره معین می شود کمتر و یا بیشتر و یا مساوی آن باشد. اجرة المسمى: اجرت ذکر شده، و مقصود اجرتی است که در قرار داد اجاره تعیین شده است.

اجیر: شخصی که طبق قرار داد اجاره در مقابل اجرت کاری را انجام می دهد. احتلام: خارج شدن منی از انسان در حال خواب، که یکی از علایم بلوغ میباشد. احوط: مطابق با احتیاط.

استبراء: تحصیل پاکی از آلودگی و نجاست، و در چهار مورد به کار می رود: ۱ - استبراء از بول: عمل خاصی که مردان بعد از خروج بول انجام می دهند.

(رجوع شود به مسأله ۷۳)

۲ - استبراء از منی: ادرار کردن پس از خروج منی.

۳ - استبراء حیوان نجاستخوار:

رجوع شود به مسأله ۲۲۶.

۴ - استبراء زن به حیض: رجوع

شود به مسأله " ۲۴۶۳ "

استطاعت: توانایی، و مقصود توانایی

انجام عمل حج است، که شرح آن در

مسأله " ۲۰۵۳ " ذکر شده است.

استمناء: رجوع شود به مسأله ۱۵۸۰.

استیفاء: بدست آوردن.

افلاس: رجوع شود به مسأله ۲۳۰۶.

اعراض از وطن: تصمیم انسان

بر ترك همیشگی سکونت در وطن.

افضاء: رجوع شود به مسألهء ۲۴۴۴.
اسباب اماله: وسایل تنقيه.
الزام کردن: وادار کردن.
امساك: خود را از انجام كارى باز
داشتن، مانند امساك روزه دار از مفطرات روزه.
اولی: سزاوارتر.
اهل كتاب: رجوع شود به مسألهء
۱۰۷.
(ب)

بالغ: فردی که به سن بلوغ شرعی رسیده باشد. (رجوع شود به مسأله ۲۳۰۴)
بعید نیست: فتوی این است، مگر قرینه ای بر خلاف آن در کلام باشد.

(ت)

تذکیه: به کار بستن اموری که برای پاک شدن یا حلال شدن حیوان در شرع معین شده است. تطهیر: پاک کردن.

تعدی: زیاده روی، تجاوز.

تفریط: کوتاهی کردن.

تمکن: دارایی، توانایی.

تقنع: پوشیدن سر و قسمتی از صورت.

توکیل: وکیل گرفتن.

توریه: به گونه ای حرف زدن که دروغ

نباشد. (رجوع شود به مسأله ۲۷۳۹)

تدلیس: چیزی را بر خلاف - بهتر از -

واقعش نشان دادن. (مسأله ۲۱۵۲ و ۲۴۴۷)

تکلیف الزامی: تکلیفی که به نحو

لزوم - وجوب یا حرمت - باشد.

تبرع: انجام عملی بدون در نظر

داشتن پاداش و اجرت.

(ث)

ثمن: قیمت کالا.

(ج)

جاهل قاصر: جاهل به مسأله، که در جهلش معذور است.

جاهل مقصر: جاهل به مسأله، که در

جهلش معذور نیست.

جماع: آمیزش جنسی.

جهر: صدای بلند، با صدای بلند خواندن.

(ح)

حاکم شرع: مجتهدی که شرعا حق

حکم کردن داشته باشد.

حدث اصغر: هر چه که موجب فقط

وضو شود، مانند خروج بول و غائط.
حدث اکبر: هر چه که موجب غسل
شود، مانند جماع و حیض.
حد ترخص: رجوع شود به شرط
هشتم از شرایط نماز مسافر.
حرج: مشقت، سختی، دشواری به
طوری که عادة قابل تحمل نباشد.
حصه: سهم.
حضر: مقابل سفر، وطن.
حق التحجیر: حقی که به سبب
سنگ چینی و مانند آن دور زمین بایر
برای شخص پیدا می شود. (حق سنگ چینی)
(خ)
خبیره: کار شناس.
خوارج: کسانی که بر امام معصوم (علیه السلام)
خروج کنند، مثل خوارج نهروان.
خیار: رجوع شود به مسألهء ۲۱۵۲.

(د)

دائمه: زنی که به عقد دائم به همسری
مردی درآمدن باشد. (ابتدای احکام نکاح)
دعای فرج: لا إله الا الله الحليم
الکریم، لا إله الا الله العلی العظیم،
سبحان الله رب السماوات السبع و رب
الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و
رب العرش العظیم والحمد لله رب
العالمین.
دبر: پشت، مقعد.

(ذ)

ذمی: کافران اهل کتاب مانند یهود و
نصاری که ملتزم به شرایط ذمه شده‌اند و
در پناه حکومت اسلام به سر می‌برند.
ذراع: بازو.

(ر)

ربا: زیادت. (رجوع شود به مسأله
۲۱۰۰ و ۲۳۳۵)
رضاعی: رجوع شود به احکام
شیردادن، مسأله ۲۵۲۸.

(س)

سال خمس: يك سال تمام از زمان
بدست آوردن منفعت. (رجوع شود به
مسأله ۱۷۸۲)
سال قمری: دوازده ماه قمری.

(ش)

شاخص: رجوع شود به مسأله ۷۳۶.
شارع مقدس: بنیانگذار شریعت.
شاهد: گواه.

(ص)

صغیره: دختری که به سن بلوغ
شرعی نرسیده است. (مسأله ۲۵۸۱)
صیغه: جمله ای که وسیله تحقق عقد

- مانند خرید و فروش - یا ایقاع
- مانند طلاق - است، ازدواج موقت، زوجهء موقت
(ط)

طهارت ظاهری: طهارتی که شارع
به آن حکم می فرماید در چیزهایی که
طهارت آنها مورد شك است.

(ع)

عدول: جمع عادل (رجوع شود به
مسألهء ۲) برگشت از چیزی، مثل عدول
نیت از جماعت به فرادی.

عرف: عموم مردم. (مثل آنچه در
مسألهء ۱۹۶ آمده است)

عمدا: از روی قصد والتفات کاری را انجام دادن.
عورت: اعضاء تناسلی، آنچه در شرع
باید پوشیده شود.

عیال: همسر مرد، نان خور.

(غ)

غائط: مدفوع

غبن: تفاوت قیمت قرار دادی با
قیمت واقعی به مقدار فاحشی که مورد
چشم پوشی نزد عرف نباشد.

غساله: رجوع شود به مسألهء ۱۶۱.

(ف)

فجر: سپیده ء صبح.
فردای: نمازی که انسان به طور
انفرادی می خواند.

فرج: عورت
فضله: مدفوع حیوانات.

(ق)

قبل: پیش (کنایه از عضو جنسی که
در جلوی بدن قرار دارد)
قسم: سوگند.

قصد اقامه: قصد مسافر به ماندن ده
روز یا بیشتر در يك محل.

قرشیه: زن منسوب به قریش.

قصد رجاء: قصد انجام یا ترك عملی
به احتمال این که مورد امر یا نهی خداوند
متعال باشد.

قصد قربت: رجوع شود به شرایط
صحت وضو، شرط هشتم.

قصد قربت مطلقه: قصد امتثال امر
شارع چه وجوبی باشد، چه استحبابی.
قضا: به جا آوردن عملی که وقت آن
فوت شده است.

قیم: سرپرست.

(ك)

کافر حربی: کافری که تحت شرایط
ذمه نیست، و پیمانی با مسلمین نبسته است.
کلی در معین: امر کلی که مورد
انطباق آن خارج از موارد معینی نیست.

(م)

ما به التفاوت: مقدار تفاوت بین
قیمت دو شیء (قیمت دو شیء، یا قیمت
يك شیء در دو حالت)
مال الاجارة: مالی که باید مستأجر
بابت اجاره بپردازد.

ما في الذمه: آنچه در عهدهء شخص است.
ماه هلالی: ماه قمری، از رؤیت هلال
ماه تا رؤیت هلال ماه می باشد.
مؤونه: مخارج، هزینه
متعہ: زنی که به عقد موقت مردی
در آمده است.
متنجس: چیزی که ذاتا پاک است،
ولی در اثر ملاقات با نجس، آلوده شده است.
متولی: صاحب ولایت، اختیار دار شرعی.
مجهول المالك: مملوکی که مالک
آن معلوم نیست، و احکام گمشده را
ندارد. (مسألهء ۲۶۴۶)
مجزی است: کافیت، ساقط کنندهء
تکلیف است.
محتضر: کسی که در حال جان دادن است.
محتلم: کسی که در خواب منی از او
خارج شده است.
محل اشکال است: رجوع شود به مسألهء ۷.

محل تأمل است: رجوع شود به مسأله ۷.
مد: تقریباً ده سیر است.

مذکی: تذکیه شده، رجوع شود به مسأله ۲۶۴۷.
مرتد: رجوع شود به مسأله ۲۵۱۱.
مرتد فطری: رجوع شود به مسأله ۲۵۱۱.
مرتد ملی: رجوع شود به مسأله
۲۵۱۱.

معتصم: آبی که به ملاقات با نجس،
نجس نمی شود، مانند آب کر و باران و جاری.
مستهلك: از میان رفته، نابود شده،
نیست شده.

مسکرات: چیزهای مست کننده.
مضمضه: گرداندن آب در دهان.
مطهر: پاک کننده.

مظالم: آنچه که در ذمه انسان است و
صاحب آن - اگر چه در ضمن افراد معینی
- معلوم نیست یا دسترسی به او ندارد.
مفلس: ورشکسته ای که به حکم
حاکم شرع از تصرف در اموال خود منع شده است.
مفطر: چیزی که روزه را باطل می کند.
ممیز: بچه ای که خوب و بد را
تشخیص می دهد.

موالات: پشت سر هم، پیایی.
مستمرة الدم: زنی که خون او
استمرار داشته و قطع نشود.
موقوفه: وقف شده.

موکل: وکیل کننده. (مسأله ۲۳۱۱)
معتنا به: قابل توجه، مورد التفات.

(ن)

نصاب: حد یا مقدار معین.

(و)

وطئ: کنایه از عمل جنسی است.
ولایت: صاحب اختیار شرعی بودن.

ولی: کسی که از جهت شرعی صاحب اختیار است.

(ی)

یائسه: زنی که سنش به حدی رسیده که دیگر عادت ماهیانه نمیبیند. (رجوع شود به مسأله ۴۴۱)